

ملی گرایان و افسانه‌ی دموکراسی



کارنامه‌ی مصدق در پرتو جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی

بهزاد کاظمی

به یاد رفقای گرایش "سوسیالیسم انقلابی" سازمان چریک های فدائیی خلق که در ضربه های سال
۱۳۶۰ به دست مزدوران سرمایه جان باختند

ملی گرایان و افسانه ی دموکراسی

کارنامه ی مصدق در پرتو جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی

بهزاد کاظمی

لندن، ۱۳۷۸

نام کتاب: ملی گرایان و افسانه‌ی دموکراسی

نویسنده: بهزاد کاظمی

چاپ اول

دسامبر ۱۹۹۹

لندن

تیراژ ۵۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه پریسا

نشر نظم کارگر

آدرس: B. KAZEMI, B. M. BOX 2699, LONDON WC1N 3XX, UK.

kazemi@isf.org.uk

آدرس الکترونیکی:

www.isf.org.uk/books

سایت اینترنت:

فهرست مطالب

۱ مقدمه	
	بخش یکم:	
۱۸ اشاراتی به محدودیت های تاریخی رشد سرمایه داری و "لیبرالیسم" در ایران.....	
	بخش دوم:	
۹۳ جنبش کارگری در چنگ فاشیسم و استالینیسم.....	
	بخش سوم:	
۱۵۲ چیرگی مرگ بار حزب توده بر جنبش کارگری ایران.....	
	بخش چهارم:	
۱۸۸ دکتر مصدق به سوی قدرت گام برمی دارد.....	
	بخش پنجم:	
۲۳۰ دموکراسی لیبرالی در عمل.....	
	بخش ششم:	
۲۸۶ روزهای سرنوشت ساز.....	
	بخش هفتم:	
۳۱۳ خودکشی سیاسی جبهه ملی.....	
	بخش هشتم:	
۳۵۸ آغاز پایان کار مصدق.....	
	بخش نهم:	
۳۸۵ خفقان بیست و پنج ساله ی آریامهری.....	

انسان ها خود سازندگان تاریخ خویش اند، ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده اند، بلکه در اوضاع و احوال موجودی که از گذشته به ارث رسیده و مستقیماً با آن روبرو هستند. شعائر و سنن تمام نسل های مرده چون کوهی بر مغز زندگان فشار می آورد. از این جاست که درست هنگامی که افراد گویی به نوسازی خویش و محیط اطراف خویش و ایجاد چیزی به کلی بی سابقه مشغول اند، درست در چنین ادوار بحران های انقلابی، ارواح دوران گذشته را به یاری می طلبند، اسامی آنان، شعارهای جنگی و لباس های آنان را به عاریت می گیرند تا با این آرایش مورد تجلیل تاریخ باستان و با این زبان عاریتی صحنه ی جدیدی از تاریخ جهانی را بازی کنند.

کارل مارکس

مقدمه

بیست سال از انقلاب ۱۳۵۷ ایران گذشت. انقلابی که یکی از بزرگ ترین رویدادهای تاریخ بشری بود. میلیون ها نفر روزانه در خیابان ها رژه رفتند و یکی از مجهزترین ارتش های جهان را به مصاف طلبیدند. کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان، سازمان رهبری کننده ی انقلابی نداشتند، ولی شایستگی خود را برای برداشتن گام های بلند نشان دادند. طبقه ی کارگر و اکثریت مردم ایران نزدیک به چهارماه در اعتصاب عمومی به سر بردند. شوراهای کمیته های کارخانه، روستا و محله، از درون مبارزات توده های زحمتکش شکوفا شدند. سرانجام دستگاه خودکامه ی سلطنت فروپاشید و نظام سرمایه به لرزه افتاد و ترک خورد. نهال دموکراسی انقلابی در شکاف خودکامگی کاشته شد و نوید بهار آزادی را داد.

اما دستان پلید جهان خواران، شریعت مداران و ملی گرایان به هم فشرده شد، چون صاعقه فرود آمد و ساقه های نهال دموکراسی را سوزاند. ملایان سوار انقلاب شدند و به جای آوای بهار آزادی، روضه ی زمستان خفقان را سر دادند. زرق و برق سلطنت کدر شد و تیرگی روحانیت، نمایان گردید. ضدانقلاب، به اسم انقلاب، از اعماق تاریک تاریخ شاهنشاهی سربلند کرد. جهان خواران و ملی گرایان در شب های تیره ی روضه خوانی ملایان سینه زدند و نوحه خواندند. آن ها سهم خود را از حلوای "سرمایه" می خواستند. اما قوانین الهی، گردآوری "خمس، ذکات، صدقه و خیرات" را به دوش

"علما" گذاشته بود! ملی گرایان مایوس نشدند، ریش تراشیدند و پیراهن چرکین یقه آخوندی را به دور انداختند، خود را به کت، شلوار و کراوات "مردم سالاری" آراستند و با ادکلن دموکراسی "مصدقی" به میدان آمدند. باید که دوباره تاریخچه ی این نوع دموکراسی را بررسی کنیم.

به خاطر اختناق کم نظیر رژیم آخوندی، و به علت گرم شدن بازار دموکراسی گرایی در سطح جهانی، گرایش های گوناگونی در بین ملی گرایان ایران پدیدار گشته اند که با کالای آزادیخواهی در صدد کسب هویتی نوین برای خویش هستند. بسیاری از آن ها می کوشند تا با فریب مردم، مبارزه برای دموکراسی را با نام مصدق و جبهه ملی عجین ساخته و با این کار برای خود اعتبار و حقانیت سیاسی کسب کنند. و به همین علت، امروزه نقد و افشای آن ها اهمیتی ویژه یافته است.

بدون تردید رایج ترین مقوله ای که قرن هاست، به عناوین گوناگون، مورد استفاده ی نظریه پردازان و دست اندرکاران امور سیاسی و اجتماعی قرار دارد، مقوله ی دموکراسی است. و به جرات می توان ادعا کرد که همان طور که انواع و اقسام مدعیان سوسیالیسم در جهان وجود دارند، به همان تعداد نیز مدعیان دموکراسی یافت می شوند. اما کدام انسان دانا و خردمند، دیدگاه های نظری ولادیمیر لنین، کارل کائوتسکی، جوزف استالین، آدولف هیتلر، صدام حسین، شاپور بختیار و نورالدین کیانوری را به عنوان مجموعه ی نظریات هواداران یک درک واحد از سوسیالیسم ارزیابی می کند؟ هر چند که همگی آن ها خود را "سوسیالیست" نامیده اند!

مدعیان گوناگون دموکراسی نیز همانند مبلغان سوسیالیسم، بینش و برنامه ای متفاوت، و گاهی متضاد را تبلیغ کرده و یا به مرحله اجرا گذاشته اند. بنابراین به همان میزان نیز غیرعقلانی است که ایده های فیلسوفان دموکرات یونان باستان، کارل مارکس، وینستون چرچیل، مهاتما گاندی، دکتر محمد مصدق و مسعود رجوی را یکی دانست و به عنوان هواداران شکل یکتایی از دموکراسی در یک ظرف گذاشت!

همان‌طور که از عنوان این نوشته مشهود است انگیزه و هدف اصلی، پرداختن به کارنامه‌ی مصدق و مدعیان دموکراسی در دوران مبارزات مردم ایران بر سر مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت است. بر این اساس تلاش شده است، تا آن جایی که به موضوع مورد بحث لطمه‌ای وارد نشود، ریشه‌ها، مفاهیم و تفاوت‌های تاریخی و طبقاتی دموکراسی بورژوازی با دموکراسی سوسیالیستی به نقد و بررسی گذاشته شود. از این جهت این نوشته "بی‌طرف" نیست! طبعاً، در تضاد با دموکراسی بورژوازی تفسیر مشخصی از دموکراسی کارگری - سوسیالیستی ارائه شده است.

نظریه پردازان لیبرال و ملی‌گرایان "دموکرات" همواره از مقولاتی چون منافع ملی و دموکراسی به عنوان مقولاتی فراطبقاتی و متافیزیک نام برده‌اند. آن‌ها در پشت این مقولات و تجریدات مبهم و گنگ، ایدئولوژی تحمیق بورژوازی را پنهان می‌کنند. هدف این ایدئولوژی، پنهان نگاه داشتن واقعیت متضاد اجتماعی، وارونه جلوه دادن آن و توجیه منافع ویژه‌ی طبقه‌ی بورژوا است. یکی از مهم‌ترین وجوه این توجیهات، عام جلوه دادن این مقولات است.

چیزی به نام "منافع ملی" به مفهوم عام وجود ندارد. در جامعه‌ی نابرابر طبقاتی، منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار با منافع طبقه کارگر کاملاً در تضاد قرار دارند. دموکراسی نیز بر مجموعه‌ای از ارزش‌های ماوراء تاریخ و طبقات بنا نشده است. بنابراین چیزی به نام دموکراسی به مفهوم عام وجود ندارد. دموکراسی مفهومی تاریخی - طبقاتی دارد. اهداف طبقات مختلف از مبارزه برای دموکراسی در طول تاریخ همواره متفاوت بوده‌اند. پس باید پرسید: دموکراسی برای کدام طبقه و در مبارزه علیه کدام طبقه؟

معنی واژه دموکراسی، یا آن‌طور که در زبان فارسی به کار می‌برند، مردم‌سالاری، یعنی حاکمیت مردم. ولی روشن نیست که این مردم شامل چه طبقاتی هستند؟ و این حاکمیت چگونه اعمال می‌شود؟ اصولاً کدام حاکمیت مد نظر است؟ حاکمیت

اقتصادی یا سیاسی؟ (۱)

چگونه می‌توان در جوامعی که بر شالوده‌ی استثمار نیروی کار توسط صاحبان وسایل تولید بنا شده‌اند، از حق برابر و یکسان تمام آحاد مردم صحبت کرد؟ تا هنگامی که رابطه‌ی نابرابر کار و سرمایه و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (از جمله وسایل تولید عقیدتی) وجود دارد، حتی اگر حقوق سیاسی برابر هم وجود داشته باشد، جامعه به شکلی دائمی به دو اردوگاه متضاد سرمایه و کار تقسیم شده است.

دموکراسی بورژوازی تاکنون پاره‌ای حقوق را پذیرفته است. اما آن هم به شکلی صوری و ظاهری و فقط در عرصه‌ی سیاست. بدین معنی که سرمایه دار و کارگر از لحاظ حقوقی و قانونی در بطن جامعه مدنی به ظاهر از حقوق دموکراتیک سیاسی "برابر" برخوردارند. ولی همگان می‌دانند که سرمایه داران سالیانه میلیون‌ها دلار بابت هزینه‌ی تبلیغات افراد، احزاب و دستجاتی که از برنامه سیاسی و منافع اقتصادی آن‌ها پشتیبانی می‌کنند، می‌پردازند. سرمایه داران با در اختیار داشتن صدها ماهواره، هزاران ایستگاه تلویزیونی، رادیویی، روزنامه، مجله، بنگاه انتشاراتی، سالن اجتماعات و استودیوهای فیلم برداری، نسبت به کارگرانی که دستمزدشان به زحمت کفاف هزینه‌ی زنده ماندن‌شان را می‌دهد حقوق برتر اقتصادی و در نتیجه امکانات "نابرابر" سیاسی دارند.

این سرمایه داران هستند که با بهره‌وری از امکانات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی بی‌شماری که در اختیار دارند، توانسته‌اند که ایدئولوژی و مفهوم دموکراسی طبقه‌ی خود را به ایدئولوژی حاکم در کل جامعه مبدل سازند. امکانات همه‌جانبه‌ی دموکراسی بورژوازی، برای کارگران و بشریت فاجعه برانگیز و برای طبقه‌ی سرمایه دار حیاتی است. دنبائی که در برابر دیدگان "اکثریت" جامعه ترسیم شده است، دنیای "اقلیتی" است که به دست مناسبات سرمایه داری و نظریه پردازان دموکراسی بورژوازی، به شکلی مبهم و وارونه ساخته و پرداخته شده است:

"علت اصلی این امر آن است که سلطه‌ی بورژوازی فقط ممکن است سلطه‌ی یک اقلیت باشد. در واقع این سلطه را نه فقط یک اقلیت اعمال می‌کند، بلکه در جهت منافع یک اقلیت نیز اعمال می‌شود، و به همین دلیل یکی از شرایط ناگزیر حفظ نظام بورژوازی، پنداریافی طبقات دیگر و

باقی ماندن آن‌ها در سطح آگاهی طبقاتی آشفته و مبهم [به عبارت دیگر، یکسان پنداشتن منافع خود با منافع طبقاتی بورژوازی] است." (۲)

دموکراسی بورژوایی به عرصه‌ی بردگی اقتصادی و وابستگی دائمی تولیدکنندگان به وسائل تولید توجهی ندارد. به همین خاطر است که تا هنگامی که کارگران و بیچیزان خود را از قید و بندهای بردگی اقتصادی و طبقاتی رها نکنند، صحبت از آزادی و حقوق سیاسی برابر و دموکراتیک برای کل جامعه فریبی بیش نخواهد بود.

بنابراین، اکثریت جامعه یعنی کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان، سهم و نفعی در ساختن دموکراسی بورژوایی ندارند و تحت هیچ شرایطی نباید از اقدامات سیاسی آن پشتیبانی کنند. ولی این نیز خطای جبران ناپذیری خواهد بود که بین دو نوع حاکمیت دموکراتیک و استبدادی دولت بورژوایی تفاوتی قائل نشوند. در جوامع پیشرفته‌ی بورژوایی هر دو نوع حاکمیت بورژوایی آزمایش شده‌اند. رژیم سوسیال دموکراتیک سوئد و رژیم آلمان نازی هر دو از اشکال گوناگون دیکتاتوری بورژوازی‌اند. اولی توهم نسبت به دموکراسی بورژوایی را می‌افزاید و متکی بر تشکیلات کارگری است. دومی راه مبارزه قانونی با توهمات دموکراسی بورژوایی را می‌بندد و تشکیلات کارگری را در هم می‌کوبد.

ویژگی دیگر دموکراسی بورژوایی جنبه‌ی تاریخی آن است. حقوق سیاسی رایج در دموکراسی پارلمانتاریستی نیز از آغاز به قدرت رسیدن این طبقه تا کنون یک شکل نبوده است. مثلاً در کشور انگلستان یا "مادر" پارلمان‌های جهان:

"بورژوازی به سلطنت مالیات می‌داد و به دنبال افزایش قدرت اقتصادی خود، سلطنت را وادار به تشکیل پارلمانی کرد تا خود در تصمیم‌گیری درباره مقدار و نحوه استفاده از این مالیات شرکت داشته باشد. هنگامی که این بورژوازی، در آن زمان، به اصول الهی و بشری قسم می‌خورد، در واقع، هدفی جز سهم شدن در قدرت را نداشت. با توافق همین بورژوازی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن فقط به کسانی تعلق گرفت که مالک بودند و در نتیجه مالیات می‌دادند." (۳)

در انگلستان کاتولیک‌ها تا اوایل قرن نوزدهم حق رای نداشتند. زنان آن کشور، یعنی نیمی از شهروندان جامعه، تا هشتاد سال پیش از حق رای برخوردار نبودند. در انقلاب

کبیر فرانسه با این که بورژوازی با شیوه ای رادیکال نظام پادشاهی و فئودالیسم را درهم کوبید، ولی بعد از مدت کوتاهی برای حفظ سلطه ی سرمایه، به امپراتوری و دیکتاتوری ناپلئون بناپارت رضایت داد. در آمریکا تا اواخر سده ی گذشته برده داری رایج بود. به عبارت دیگر، میلیون ها نفر "حق" انسان بودن را نداشتند، چه برسد به حق شرکت در انتخابات. زنان تا سال ۱۹۷۱ در کشور سوئیس حق رای نداشتند و ...

آزادی بیان و تجمع، حق رای همگانی، حق تشکل و اعتصاب، و سایر حقوق دموکراتیک، اصول ازلی مورد قبول جوامع بورژوازی نبوده اند. اکثر این ارزش ها در اثر مبارزات کارگران و سایر ستمدیدگان به طبقه ی بورژوا قبولانده شده اند. بنابر این حقوق دموکراتیک جاری در جوامع سرمایه داری را نباید با دموکراسی بورژوازی مخلوط کرد.

دموکراسی بورژوازی از پایه و اساس با دموکراسی کارگری تفاوت دارد. این دو نوع از دموکراسی، هر کدام فراورده ی پراتیک طبقه ای مشخص علیه طبقه ی مشخص دیگری است و در شرایط متفاوتی از تاریخ به وجود آمده اند.

هدف دموکراسی بورژوازی تبلیغ ایدئولوژی تحمیق و بردگی همیشگی اکثریت جامعه و ضمانت گردش "آزادانه"ی سرمایه بر محور مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. و هدف دموکراسی کارگری از بین بردن تقسیم اجتماعی کار فکری و کاریدی، الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، پایان دادن به کار مزدی و استثمار انسان از انسان، و محو طبقات، دولت و کلیه ی نابرابری های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.

البته بورژوازی در مواردی برخی حقوق دموکراتیک را خود به جامعه اعطا کرده است. پذیرفتن این حقوق نه به خاطر احترام گذاشتن به اصول دموکراسی، بلکه برای صرفه جویی در هزینه ی تولید یا جلوگیری از هرج و مرج بیش تر بازار و یا به خاطر گسترش سرمایه و نظام کالایی بوده است:

لغو برده داری در برزیل دقیقاً به خاطر بالا بودن هزینه ی نگهداری بردگان و به صرفه نبودن آن در کنار رشد وجه تولید سرمایه داری صورت گرفت. با "آزاد" کردن

برده‌ها، جمع‌وسعی را به عنوان کارگر روانه روابط "آزاد" بازار کار ساختند. و از آن به بعد سرمایه‌داران و زمینداران برزیل هزینه‌ای بابت پرداخت خورد و خوراک، پوشاک و مسکن برده‌های سابق شان متقبل نشدند.

زلاندنو نخستین کشوری است که در سال ۱۸۹۳ حق رای زنان را پذیرفت. مصرف زیاد مشروبات الکلی و رواج اعتیاد میان مردان، به ویژه کارگران و زحمتکشان، به حدی رسیده بود که کل ساختار سیستم اقتصادی آن کشور را به بن بست کشانده بود. قانون محدود کردن مصرف مشروبات الکلی به طور مداوم با رای منفی مردان به تصویب نمی‌رسید. با اعطای حق رای به زنان که مشقات زیادی به خاطر اعتیاد مردان تحمل می‌کردند، این قانون تصویب شد.

در ایران "شاهنشاه آریامهر" نیز زنان از حق رای برخوردار گردیدند و شماری از دهقانان صاحب زمین شدند. این گونه "حقوق دموکراتیک" به خاطر مبارزات زنان و دهقانان ایران به دست نیامد. این گونه اصلاحات به خاطر نیازهای جهان سرمایه‌داری در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم، و همچنین، برای گسترش روابط کالایی و غالب شدن قطعی وجه تولید سرمایه‌داری، در ایران پیاده شد. دهقانان و زنان از مزارع و آشپزخانه‌ها کنده شدند و به عنوان بخش عظیمی از نیروی فعال اجتماعی در کارخانه‌ها و اداره‌ها به کار گمارده شدند. تقسیم اراضی و حق رای زنان بخشی از این برنامه را در بر می‌گرفت. (۳)

یکی از مهم‌ترین عللی که طبقه‌ی کارگر هنوز نتوانسته است ماهیت روابط کالایی و چگونگی استثمار نیروی کار را برای کل جامعه آشکار کند، نفوذ و سلطه‌ی ایدئولوژیک دموکراسی‌های بورژوازی و خرده بورژوازی در اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری است.

به ویژه در طی صد سال گذشته، احزاب و اتحادیه‌های وابسته به گرایش‌های سوسیال‌دمکرات و استالینیست نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد این گونه اغتشاشات نظری

بین کارگران داشته‌اند. با روی کار آمدن بوروکراسی‌های کارگری، گنج سَری‌های نظری درباره‌ی دموکراسی لیبرالی تعمیم بیش تری یافت و به صورت دو قطب به ظاهر مخالف، درون جنبش کارگری نمایان گردید.

استالینیست‌ها همواره از تقدم "سوسیالیسم" بر دموکراسی پشتیبانی کرده‌اند. سوسیال دموکرات‌ها نیز به وارونه، همیشه از برتری "دموکراسی" بر سوسیالیسم سخن رانده‌اند. اما دیدگاه اولیه‌ی دموکراسی نزد جنبش کارگری، متمایز از این دو ایدئولوژی بود.

جنبش کارگری انگلستان، حتی در نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم میلادی، نقاب از چهره‌ی به ظاهر فریبنده و با ابهت نهاد پارلمان برداشته بود. چار티ست‌ها به عنوان نخستین جنبش متشکل کارگری در اروپا، تاکید داشتند که دموکراسی تنها به صندوق آرا منتهی نمی‌شود، بلکه به "کارد و چنگال" و امرار معاش نیز توجه دارد. ارنست جونز رهبر جناح چپ چارتیست‌ها "دموکراسی واقعی" را به مفهوم "الغای حکومت طبقاتی" ارزیابی می‌کرد. مارکسیسم انقلابی نیز همواره هر دو مقوله‌ی کمونیسم و دموکراسی را به یک مفهوم و معنی تلقی کرده و هیچ فرقی بین این دو قائل نبوده است:

انقلاب فرانسه از آغاز تا انتها جنبشی اجتماعی بود و از آن زمان تا کنون دموکراسی صرفاً سیاسی کاملاً به یک رویای غیر ممکن تبدیل شده است. دموکراسی امروزه کمونیسم است. هر نوع دیگر از دموکراسی فقط در کله اندیشه بافان شوریک وجود دارد، کسانی که سر خود را با آنچه واقعاً هست درد نمی‌آورند، کسانی که برایشان اصول نه توسط بشر و شرایط، که از درون خودشان بیرون می‌آیند. دموکراسی به اصل پرولتری تبدیل شده است، به اصل توده‌ها. (فردریک انگلس - فستیوال ملل)

بدین خاطر است که در جنبش انقلابی طبقه کارگر، همواره مفاهیم انقلاب سوسیالیستی و مبارزه برای کسب دموکراسی مفاهیمی یکسان داشته‌اند. در مانیفست کمونیست آمده است:

نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر همانا ارتقاء پرولتاریا به موقعیت طبقه‌ی حاکم و کسب پیروزی در نبرد برای دموکراسی است.

ولادیمیر لنین و سایر انقلابیان جنبش کارگری، همواره از سوسیالیست‌ها به عنوان دموکرات‌های پیگیر نام برده‌اند؛ زیرا که از دیدگاه سوسیالیسم، مبارزه برای دموکراسی به معنی دموکراتیزه کردن کل جامعه است.

دموکراتیزه کردن جامعه نمی‌تواند فقط به عرصه‌ی سیاست خلاصه شود. بلکه در کلیه‌ی عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز می‌بایست شکل بگیرد، و این یعنی تحقق سوسیالیسم. مبارزه برای سوسیالیسم مفهومی به جز مبارزه برای الغای طبقات اجتماعی و دولت ندارد، اما این خود یعنی متحقق شدن دموکراسی واقعی. بنابراین دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی هنگامی عملی است که جوهر و محتوایی سوسیالیستی داشته باشد. سوسیالیسم واقعی هنگامی مستقر می‌شود که کل نظام اجتماعی دموکراتیزه شده باشد. به عبارت دیگر، در جامعه‌ای که تمام موانع، روابط و مقررات محدودکننده‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و طبقاتی برای شرکت کلیه‌ی افراد جامعه در پرخاندن امور و دخالت جهت رفع نیازهای اجتماعی از بین رفته باشد، دموکراسی واقعی یا سوسیالیسم مستقر شده است. (۵)

ناتوانی بورژوازی ملی ایران در انقلاب مشروطه و سازش تاریخی‌اش با دستگاه فاسد سلطنت قاجار و روحانیت شیعه، سرانجامی به جز شکست به ارمغان نیاورد. در آن جنبش انقلابی، سرمایه‌داری ایران نشان داد که فاقد آن رسالت تاریخی برای استقرار جمهوری، حل مسئله ارضی، تحقق حق رای همگانی، جدا کردن دین از دولت، و به طور کلی مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک است. بورژوازی ایران در عمل ثابت کرد از بسط و توسعه‌ی انقلاب دمکراتیک بیش تر هراس دارد تا از حفظ مناسبات کهن. پیوندش با سلطنت، روحانیت و زمینداران بزرگ آن قدر عمیق و ریشه‌دار بود که به هیچ وجه قادر به برش از آن‌ها نبود.

بورژوازی اروپائی، به ویژه در فرانسه، در دوران نوجوانی و رشد و گسترش نخستین خود کوشید تا با درهم شکستن مناسبات فئودالی، قدرت سیاسی را بدست بگیرد و برخی

تکالیف دموکراتیک جامعه را به شکلی رادیکال و انقلابی حل بکند. و همان طور که اشاره شد، از این تاریخچه نیز نباید تلقی و ارزیابی نادرستی کرد. چرا که برای مثال، زنان فرانسه ی "پیشرفته"، تقریباً ۱۵۰ سال پس از انقلاب "دموکراتیک" بورژوازی، و یازده سال پس از زنان ترکیه ی عقب افتاده، تازه در سال ۱۹۳۵ دارای حق رای شدند!

برخلاف رادیکالیسم اولیه ی بورژوازی فرانسه در انقلاب کبیر ۱۷۸۹، بورژوازی آلمان در انقلاب ۱۸۴۸ اروپا نشان داد که از پرولتاریا و زحمتکشان آن کشور بیش تر از اشرافیت و زمینداران وحشت دارد. آن طبقه در دوران کهرت نظام سرمایه داری چاره ای در برابر خویش نمی دید به جز سازش با طبقات واپس گرا.

در انقلاب مشروطه ی ایران نیز بورژوازی علیه جنبش دموکراتیک سازش کرد. از آن تاریخ تا کنون در کلیه ی حرکت ها و جنبش های انقلابی، این طبقه، چندین بار در ماندگی خود را برای تحقق تکالیف دموکراتیک جامعه ایران نشان داده است.

در انقلاب بهمین دیدیم که چگونه بورژوازی ایران که سال ها قدرت دولتی را از بالا با کمک امپریالیسم جهانی به چنگ گرفته بود، برای حفظ سلطه طبقاتی اش، نعلین روحانیت را به جای چکمه ی سلطنت بوسید. نظام سرمایه داری ایران که به خاطر ورود کارگران و زحمتکشان به صحنه ی سیاسی جامعه به مخاطره افتاده بود، با سرکوب های رژیم جدید نجات یافت.

ارتجاع آخوندی وظیفه اش را به خوبی انجام داد و انقلاب را شکست داد. اما، دستگاه روحانیت که حرص و ولع عجیبی در غارت و مال اندوزی دارد، حاضر به واگذاری قدرت حکومتی به سیاستمداران معقول بورژوا نبود و نیست. ولایت مطلقه ی فقیه کل مناسبات حاکم را به بن بست و مخاطره کشانده است.

دولت در ایران با حکومت در تضاد قرار گرفته است. دولت کاپیتالیستی با حکومت آخوندی و دستگاه ملوک الطوائفی روحانیت شیعه در تضاد قرار دارد. دو بدیل سیاسی در پیشاروی جامعه ایران وجود دارد: سرنگونی انقلابی رژیم آخوندی به دست کارگران و

زحمتکشان و استقرار دولت و دموکراسی کارگری، یا تعویض دستگاه چند قطبی قدرت آخوندی با نظام متمرکز و متعارف سرمایه‌داری.

بی دلیل نیست روزانه مشاهده می‌کنیم که احزاب و گرایش‌هایی که برای حفظ و بقای نظام سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند، با دستپاچگی به جنب و جوش افتاده‌اند و همگی سرگرم فروش کالایی تحت نام دموکراسی برای تحمیق و انقیاد همیشگی زحمتکشان هستند.

جناح‌های مختلف بورژوازی ایران که از هیچ تاریخچه‌ی مبارزاتی‌ای در راستای گسترش حقوق دموکراتیک مردم برخوردار نیستند، در جستجوی جلب سیاسی توده‌های کارگر و زحمتکش هستند. بورژوازی ایران زیر لوای نهضت ملی، برای خود تاریخ و پیشینه‌ی دموکراتیک ساخته و افتخار قهرمانی این سنن ساختگی را به دکتر محمد مصدق بخشیده است. حافظه‌ی این میراث‌خواران مصدق با مبارزات کارگران و زحمتکشان بیگانه است و "تاریخ" شان از روی کار آمدن جبهه ملی آغاز شده است و با کودتای خونین استعمار جهانی پایان گرفته است. فروشندگان نیروی کار تا هنگامی در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایان جای دارند که در خدمت و توجیه افسانه‌ی پردازی‌هایشان قرار بگیرند.

باید اذعان داشت که پژوهش پیرامون ماهیت جبهه ملی، به خاطر تحولات چهل سال گذشته‌ی مناسبات سرمایه‌داری ایران از اهمیت کم‌تری برخوردار شده است. کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد و سپس فرم‌های ناشی از "انقلاب" سفید شاه باعث گردید که بسیاری از سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ که به شکل سنتی از جبهه ملی پشتیبانی می‌کردند، از آن گسستند و جلب باند سرمایه‌داران پیرامون دربار شدند. بدین خاطر و به تدریج، جبهه ملی با از دست دادن پایه‌هایش از نفوذ و اهمیت به مراتب کم‌تری برخوردار شد و این را در انقلاب ۱۳۵۷ دیدیم.

انقلاب ایران آن قدر ژرف و پهناور بود که ضد انقلاب آخوندی - سرمایه داری تا سه سال نتوانست آن را به طور کامل شکست بدهد. خمینی و دستگاه واپس گرای روحانیت چنان تاخت و تازی به حقوق دموکراتیک مردم و دست آوردهای انقلاب کردند که در تاریخ معاصر جهان کم نظیر بود. وحشی گری های رژیم ایران آن چنان بوده است که سران جهان غرب به ناچار برای حفظ آبروی خود، در اغلب موارد به دیپلماسی نیمه پنهان با آخوندها روی آورده اند. در این میان، برخی سخن گویان و نظریه پردازان غرب، از پیمان شکنی ملایان با ملی گرایان و "جهان آزاد" پریشان اند، و از عملکرد سازمان های جاسوسی شان در سرنگونی حکومت مصدق و اعاده ی شاه خود کامه، پشیمان! به باور یکی از پژوهش گران غرب، بریان لیبینگ:

"انگلیسی ها با تمهید سرنگونی مصدق و اعاده ی شاه خودکامه، باعث مهار گسیختگی و رهائی نیروهای [نیروهای مذهبی] شدند که در اواسط دهه ی ۱۹۸۰ یقیناً مملکت را چند صد سال به عقب برگرداندند. قضاوت مردان بردباری نظیر ترومن و آپسن، مبنی بر این که مصدق - علی رغم بسیاری مضارش - رهبری بود که می توانست به غرب کمک کند و رویدادهای ایران را مهار نماید، احیاناً درست بود." (۶)

کودتای ۲۸ مرداد پایان مرادده ی شاه و مصدق نبود. سران جبهه ملی از فردای روزی، که به دست کودتای آمریکایی از قدرت حکومتی رانده شدند، پیگیرانه به مجیز گویی مقام سلطنت مشغول گردیدند. یاران مصدق بارها برای شراکت در قدرت حکومتی همان دیکتاتور کودتاگر، به دربارش شتافتند. سیاستی که تا مقطع انقلاب ۱۳۵۷ ادامه داشت. آن ها با وجود دودستگی، تا آخرین لحظات برای نجات رژیم پادشاهی کوشیدند. به جرات می توان گفت که این رادیکالیزم ناشی از اعتصاب عمومی کارگران و زحمتکشان و روند غیرقابل مهار انقلاب بهمین بود که باعث شد تا رهبران جبهه ملی ایران دو شقه شوند. ملی گرایان برای پل زدن میان خلافت و سلطنت به هر کاری تن دادند، و برای بیعت با خمینی و دستگاه آخوندی اش، باشتاب به پاریس رهسپار شدند. آیا این شوخی تلخ تاریخ نبود که همزمان، هردو نخست وزیر برگزیده ی شاه به تخت نشستند، و

ملای به کمین نشست، از جمله رهبران نهضت ملی ایران بودند؟ و آیا امروزه روشن نیست که در پسِ پشتِ سیاست‌های هر دو دسته‌ی ملی‌گرا، دولت‌آمریکا نهفته بود؟ البته پژوهش درباره‌ی تاریخ معاصر ایران، همواره با مشکلات متعددی روبرو بوده است. احاطه و سلطه سیاسی - عقیدتی جبهه ملی و حزب توده بر روی اپوزیسیون رژیم محمدرضا شاه همیشه نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است و بدین خاطر، بسیاری از وقایع و حقایق سیاسی و اجتماعی پنجاه سال اخیر به طور ناقص یا وارونه به دست نسل‌های بعدی رسیده است.

مضافاً این که، تقریباً اکثر قریب به اتفاق سازمان‌های چپ که تا قبل از انقلاب بهمن از حزب توده یا جبهه ملی انشعاب کرده بودند، موفق به برشِ قطعی از توجیهات استالینستی حزب توده یا بینش ناسیونالیستی جبهه ملی نشدند:

بسیاری از سازمان‌های چپ به کارگران رهنمود می‌دادند که: نباید در کارخانه‌هایی که متعلق به بورژوازی "ملی" هستند، دست به اعتصاب زد. (۷) و یا هستند گرایش‌هایی در درون طیف چپ، که هنوز هم از مصدق به عنوان پرچم دار جنبش دموکراتیک در ایران یاد می‌کنند. (۸) خسرو شاکری تاریخ‌نگار جبهه ملی مصدق را نماینده‌ی خرده بورژوازی می‌داند، و او را دموکرات پیگیر می‌نامد! وی معتقد است که "تنها راهی که می‌تواند ما را به سعادت و بهروزی راهنما باشد، همان راه مصدق است." (۹) و حتا نظریه پرداز سازمان "راه کارگر"، جنبش و حرکت‌های اعتراضی اخیر دانشجویان را "شاخه‌ای از پیکره‌ی مقاومت ملی ایران" دانسته و از دکتر مصدق به عنوان کسی "که از استقلال کشور و حق مردم ایران بر منابع طبیعی خود در برابر سلطه‌ی بیگانه دفاع می‌کرد و در این زمینه منشاء خدمات بزرگی برای کشور بود"، نام برده است. (۱۰) در این میان، البته هواداران قبلی خط امام و استالینیست‌های "دموکرات" شده‌ای از قماش طیف حزب توده - اکثریت، نیز در جستجوی جایگاه ویژه‌ای بین هواداران "دموکراسی مصدقی" هستند.

اما به تازگی برخی از تاریخ‌نگاران پیشین‌چپ نیز به میدان "نقد" گذشته آمده‌اند و این کار را با نیش قبر آغاز کرده‌اند. این دسته از صاحب‌نظران کار را بدان جا کشانده‌اند که "دست‌آورد"های مومیایی شده رضا شاه و قوام السلطنه را از زیر آوار بیرون آورده، گردگیری کرده، واکس زده و در پشت ویتترین "نوگرایی"، در کنار دوران "طلایی" مصدق به معرض فروش گذاشته‌اند. (۱۱)

ریشه‌های ژرف سنن استبداد آسیایی، آداب و رسوم تظلم‌طلبی مذهب تشیع و آئین پیشواپرستی و نوچه‌پروری، در فرهنگ سیاسی "روشن‌فکران" جامعه‌ی ما همچنان پابرجاست و کوچک‌ترین زخم و خراشی برنداشته است.

در این فهرستِ درازِ میراثِ خوارانِ "افتخاراتِ دموکراتیک" جایی برای روحانیت نبود تا این که با "انقلاب دوم" خاتمی، وجدان‌های آزرده‌ی این شیفتگانِ جامعه مدنی نیز آرامش ابدی خویش را به چنگ آورد. بیست سال حاکمیت قرون وسطایی روحانیت، نخبگانِ ملی‌گرا را به هر خرده‌نانی راضی کرده است. دیروز بحث بر سر استحاله‌ی رژیم بود و امروز بر سر جامعه مدنی.

در این بالماسکه‌ی رنگارنگ مکانی برای سیمای روشن دموکراسی کارگری و انقلاب سوسیالیستی نیست. به ناچار واژه‌های دموکراسی، سوسیالیسم و انقلاب را در پرده‌ای از کثافات ایدئولوژیک طبقات حاکم آغشته و پنهان ساخته‌اند. به قول حافظ:

ما را به مستی افسانه کردند
پیرانِ جاهل، شیخانِ گمراه.

افزون بر این، لازم است که برای پاسخ‌گویی به یک ضرورت تاریخی و به خاطر رشد چند ساله‌ی اخیر گرایش‌های لیبرال و سوسیال دموکراتیک در چپ ایران، گرایش‌هایی که عمدتاً از سنت‌های استالینیستی و ناسیونالیستی برخاسته‌اند، به جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران نگاهی گذرا انداخته شود.

به ویژه این که، لیبرالیسم و استالینیسم به عنوان دو طیف اصلی در اپوزیسیون نظام پادشاهی، گرچه به ظاهر به دشمنی با هم برخاسته بودند، اما در برابر جنبش مستقل کارگری، جبهه‌ای واحد، نابودکننده و سرنوشت‌ساز داشتند.

اصولاً بدونِ تامل و احتجاج در چگونگی پیدایش گرایشی به نام "توده ایسم" در جنبش کارگری ایران، ادراک و شناختِ درست از چگونگی روی کار آمدن مصدق و جبهه ملی در آن برهه از تاریخ معاصر ایران ممکن نیست. از این رو، در بخشی از این کتاب بر مسائل نظری و عملی جنبش کارگری - سوسیالیستی، مکث طولانی تری شده است.

به علاوه، جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران را نمی توان در انتزاع و در "سطح ملی" بررسی کرد. این جنبش از همان آغاز با جوهر و سوخت و سازی بین المللی پدیدار گشت، سامان گرفت، رشد کرد و سرانجام شکست خورد. در واقع، نسبت به تحولات داخلی، فعل و انفعالات بین المللی به مراتب سهم بیش تری در روند زایش و فروپاشی جنبش کارگری ایران بازی کردند.

"قهرمان" اصلی این نوشته اما مصدق است. و از آن جا که ملی‌گرایان دوران حاضر همواره ما را به مبارزات "پیشوا" پیرامون دموکراسی و ملی شدن صنعت نفت ارجاع می دهند، می توان به کارنامه ی زمامداری مصدق از دو جنبه ی فوق نگریست. اما در این جا، تمرکز اصلی بر روی نقد دموکراسی بورژوازی گذاشته شده و تفاوت بنیادین آن با دموکراسی سوسیالیستی مورد پژوهش قرار گرفته است.

در این راستا تلاش شده است که ضمن گشودن بحثی جدی میان طیف چپ، دیدگاه و عملکرد دموکراسی مصدقی و رابطه اش با زیر پا گذاشتن حقوق دموکراتیک نیز به بوته ی نقد سپرده شود. بررسی سیاست های "ضد امپریالیستی" مصدق، جبهه ملی و مسئله ی ملی شدن صنعت نفت، احتیاج به کاری جداگانه و مجزا دارد.

همان طور که اشاره شد، تاریخ معاصر ایران را نمایندگان دو گرایش فوق وارونه و یکجانبه و در صدها جزوه و کتاب نوشته اند. از همین رو، برای نقد تاریخ نگاری ملی‌گرایان از نقل قول های بسیار و بعضاً طولانی متون موجود به ناچار استفاده ی فراوان شده است.

افزون بر آن، به علت عدم دسترسی به برخی منابع و متون اصلی، در مواردی به اجبار از ترجمه ها، نقل قول ها یا اسناد و مدارک "دست دوم" استفاده شده است. البته برای برطرف کردن هرگونه ابهام و ناروشنی، کوشش شده تا این نقیصه، با یاری منابع تکمیلی دیگری جبران بشود.

طرح نهائی این نوشته حدود دو سال پیش آماده شده بود، ولی به خاطر مشکلات مالی، چاپ آن به تعویق می افتاد.

در پایان لازم است که از کمک های رفقای که در این کار به من یاری رساندند، صمیمانه سپاسگزاری کنم. بدون راهنمایی ها، انتقادات، پیشنهادها، و کمک های مالی و فنی شان چاپ این نوشته میسر نمی گردید.

بهباد کاظمی

اردیبهشت ۱۳۷۸

پی‌نویس‌های مقدمه:

- ۱ - عمده‌ترین نکات این بحث تلخیصی است از مقاله‌ی یادداشت‌هایی درباره‌ی دموکراسی و سوسیالیسم نوشته‌ی ت. ث. مندرج در نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره ۴ دوره دوم
- ۲ - تاریخ و آگاهی طبقاتی نوشته جورج لوکاج صفحه ۱۸۴
- ۳ - مقاله دموکراسی و سوسیالیسم در نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره ۴ دوره دوم صفحه ۱۱
- ۴ - سلطنت طلبان ادعا می‌کنند که محمدرضاشاه زن ایرانی را آزاد کرده است. "آریامهر" در گفتگویی با اورینانا فالاجی روزنامه نگار ایتالیایی که در **New Republic** در اول دسامبر ۱۹۷۳ چاپ شد می‌گوید: مثلاً این جریان آزادی زن! این فمینیست‌ها چه می‌خواهند؟ شما چه می‌خواهید؟ برابری؟ برابری، شوخی می‌کنید! نمی‌خواهم توهین کنم ولی شما ممکن است از نظر قانون برابر باشید، ولی - ببخشید که صریح سخن می‌گویم - نه از نظر استعداد ... شما هیچ چیز قابل‌به وجود نیاورده‌اید. هیچ!
- ۵ - برای آشنایی بیشتر با مباحث پیرامون رابطه سوسیالیسم و دموکراسی به مقاله مفصلی یادداشت‌هایی در باره دموکراسی و سوسیالیسم نوشته‌ی ت. ث. که در نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره چهار دوره دوم به چاپ رسیده است مراجعه شود.
- ۶ - پیام ایران بهار ۱۳۷۸ از انتشارات انجمن پیام ایران صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲
- ۷ - سازمان مائوئیستی انقلابیان کمونیست م - ل. جنبش کارگری ایران، تاریخچه مختصر. رجوع شود به کتاب ملیت و انقلاب در ایران نوشته جواد صدیق
- ۸ - اتحاد کار شماره ۱۶ نشریه‌ی سازمان اتحاد فدائیان
- ۹ - کارنامه مصدق و حزب توده جلد دوم صفحه ۱
- ۱۰ - تک‌برگی "راه کارگر" روزنامه سیاسی هیئت اجرائیه سازمان کارگران انقلابی ایران شماره ۲۳
- ۱۱ - نگاه کنید به کتاب‌ها، مقاله‌ها و مصاحبه‌های اخیر مهدی خانبابا تهرانی، مسعود بهنود و علی میرفطروس

بخش یکم

اشاراتی به محدودیت‌های
تاریخی رشد سرمایه‌داری و "لیبرالیسم" در ایران

نگاهی کلی به دلایل خودکامگی در تاریخ ایران

اگر علما را بر درگاه سلاطین دیدید، بگوئید این‌ها سلاطین و علمای بدی هستند. اگر سلاطین را بر درگاه علما دیدید، بگوئید این‌ها علما و سلاطین خوبی هستند.

میرزای شیرازی، اعلم مجتهدان

در طول سده‌های متوالی و بر اساس ساختارِ درونی مناسبات "وجه تولید آسیائی"، دولت در فلات ایران همواره به شکلی متمرکز، خودکامه و پر قدرت سازماندهی می‌شد. دیوان سالاری دولتی، در واقع، هم دولت حاکم، و هم به معنی وسیع‌تر کلمه، طبقه‌ی حاکم بود و محصول اضافی اجتماع را تصاحب می‌کرد. بخش عمده‌ی این محصول اضافی، صرفِ مخارج اقدشار اجتماعی حاکم بر جامعه، که همه به نوعی وابسته به دولت بودند، می‌گردید. میان دولت و طبقه‌ی حاکم هیچ دوگانگی وجود نداشت. در صورتی که در جوامع فئودالی غرب، دولت یا مستقیماً کارگزار فئودال‌ها بود (دولت‌های کوچک ملوک الطوائفی) و یا اگر هم دولت مرکزی وجود داشت، دولت تابع و خادم طبقه‌ی فئودال بود.

شکل مالکیت جلوه‌ای همگانی داشت، و در انحصار و اختیار دولت قرار گرفته بود و مالکیت خصوصی بر روی زمین، شکل غالب مالکیت نبود. جمعیت هر روستا، واحد تولیدی خودکف، بسته و منسجمی را تشکیل می‌داد و در برابر شدیدترین حوادث و سرکوب‌ها ایستادگی می‌کرد. شهر، اما، عمدتاً کانون زیست خودکامگان ریز و درشت و دیوان سالاری دولتی و نظامی بود و خصیلتی انگلی داشت: محصول افزونه‌ی تولید را از روستا می‌مکید، اما، چیزی به روستا نمی‌داد.

نامناسب بودن شرایط اقلیمی برای کشاورزی، و دشواری بهره‌برداری از منابع و سیستم‌های آبیاری، عامل و باعث برپائی چنین مناسباتی در بیش‌تر مناطق قاره‌ی آسیا و خاورمیانه گردید. (۱)

پادشاه به عنوان وحدت کل یا "یگانگی همه شمول" در راس هرم قدرت دولتی می‌نشست و هم چون خدایان حکم می‌راند و مورد پرستش قرار می‌گرفت. قدرت و خودکامگی شاه با هیچ قانون و نظامی کنترل نمی‌شد. پادشاه به عنوان یگانه مالک کشور، در انتخاب کلیه‌ی کارگزاران دیوان سالاری دولتی نقش تعیین‌کننده‌ی را دارا بود. هر لحظه که پادشاه اراده می‌کرد، مقام، منصب یا اموال ثروتمندان و کارگزاران حکومتی گرفته می‌شد و یا به مقام دیگری واگذار می‌گردید. بخشی از مالیات‌ها و درآمدهای کشاورزی و بازرگانی، به عنوان مزد به حکام و دیوان سالاری حکومتی می‌رسید. بدین سان، برای گرفتن "منصب"، تملق‌گویی و دادن "پیشکش" و رشوه به پادشاه و درباریان، از آداب و رسوم رایج اعیان و توانمندان گردیده بود.

هنگامی که صاحب منصب شاه گمارده، رهسپار محل ماموریت خود می‌شد، به همان شیوه‌ی زورگوئی و خودکامگی بی‌حد و حصر "ولی نعمت" خود با زیردستان عمل می‌کرد. حاکم و دیگر کارگزاران، برای حفظ مناصب و مقام‌های ناپایدار حکومتی دست به هر جنایتی می‌زدند. این لایه‌ی اجتماعی بر کشاورزان، بازرگانان و صنعتکاران حاکمیت مطلق داشت، اما در برابر پادشاه، فاقد هر گونه حقوقی بود. بنابر این رابطه‌ی اجتماعی، صاحب منصب دولتی در برابر شاه، به شکل فرمانبری درپوزه و چاپلوس، و در برابر زیردستان، به صورت فرماندهی بی‌رحم و سفاک ظاهر می‌شد. وی مالیات‌های بی‌قاعده و بی‌شمار را با قساوت از تولیدکنندگان مستقیم می‌گرفت، سهم خود را بر می‌داشت و باقی مانده را برای پادشاه ارسال می‌کرد. به همین علت، اقبال تبول دار و کارگزار حکومتی، به جز مال اندوزی سریع و دلفینه‌سازی، چشم انداز اقتصادی دیگری نداشتند. چون که هر آن خطر این وجود داشت که تمام ثروت و اموال منقول و غیر

منقول متعلق به این خودکامگان "کوچک‌تر، به دست پادشاه بیفتد. حواجه نظام الملک طوسی در کتاب سیاست نامه می نویسد:

"مقطعان (زمینداران) که اقطاع (زمین) دارند، باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند... و هر مقطع که جز این کند دستش کوتاه کند و اقطاع از او باز ستانند، و با او عتاب فرمایند، تا دیگران عبرت گیرند."

بهر حال، بازتاب تاریخی و عمومی این گونه مناسبات، در خودکامگی، جاه طلبی و زبردست آزاری بی حد و حصر سیاسی، و در چاپلوسی، رشوه خواری، تظلم طلبی و پیشواپرستی گسترده‌ی فرهنگی و اجتماعی نمایان می شد.

هنگامی که دولت‌ها و دودمان‌های خودکامه به دست نیروهای متخاصم داخلی و خارجی فرو می پاشیدند، هرج و مرج سیاسی برقرار می گردید. این فرآیند "گریز از مرکز" ادامه می یافت تا این که پس از نابودی نیروهای کم توان محلی و منطقه‌ای، دولت و دودمان نوینی بر سر کار می آمد و با اقتدار کامل، امور کشاورزی و بازرگانی را سر و سامان می داد و همان مناسبات پیشین را استوار می ساخت. کارل مارکس این مناسبات را چنین توضیح می دهد:

"کلید رمز تغییرناپذیری جامعه‌های آسیائی در سادگی سازمان تولیدی این جماعت‌های خودبسندۀ نهفته است که همیشه به شکلی واحد بازتولید می کنند و اگر از سر تصادف از بین بروند، در همان جا و با همان نام گذشته خود را باز می سازند؛ این تغییرناپذیری با انقراض و بازسازی مداوم دولت‌های آسیائی و دگرگونی‌های بی وقفه‌ی سلسله‌های پادشاهی، تضادی بسیار آشکار دارد. توفان‌های عرصه‌ی سیاست، آرامش ساختار عناصر اقتصادی جامعه را بر هم نمی زنند." (۲)

شاخص‌ترین و عمده‌ترین نمادهای تسلسل تاریخی و سیر دایره‌وار بازسازی مناسبات اجتماعی را می توان در دوران‌های پس از غلبه‌ی یونانی‌ها، عرب‌ها و مغول‌ها مشاهده کرد.

پس از فروپاشیدن کل ساختار اجتماعی دولت ایران به دست سپاهیان چنگیز و تیمور، و پس از سپری شدن سال‌ها حاکمیت سلسله‌های محلی و کم توان، در دوران صفویه کوشش‌هایی برای سامان‌یابی سازمان تولید کشاورزی و امور تجاری در فرآیند

بازسازی یک دولت پرتوان، سراسری و متمرکز انجام گرفت. در آن برهه از تاریخ ایران، این امر بدون یک ایدئولوژی موثر و "متحد"کننده‌ی مرکزی امکان پذیر نبود. بدین سان، تشیع به عنوان مذهب رسمی مردم ایران به کار گرفته شد. استفاده از ابزار مذهب جدید رسمی و دولتی، آن هم برای ایجاد یگانگی سیاسی جامعه، امر بی سابقه‌ای نبود. به نمونه‌های زیادی در تاریخ جوامع می‌توان اشاره کرد؛ از آن جمله، امپراتوری رُم. آن دولت، در سده‌ی چهارم میلادی به خاطر خودکامگی، فساد درونی و شورش‌های عمومی رو به فروپاشی بود. کنستانتین، امپراتور رُم، برای حفظ حاکمیت و انسجام درونی آن دولت پهناور به آئین مسیحی "یگانگی" ساز گروید.

شاه اسماعیل با استفاده از شدیدترین روش‌های ارباب و سرکوب، مذهب تشیع را به بخش مهمی از مناطق زیر اقتدار خود تحمیل کرد.* آئین تشیع در ایران، همزمان می‌بایست دو کارکرد می‌داشت؛ هم در خدمت یگانگی باورهای مردم و تقویت دولت مرکزی قرار می‌گرفت و هم به وسیله‌ای برای توجیه بسیج نظامی علیه دولت‌های "کافر" خارجی، و به ویژه عثمانیان و ازبکیان "سنی" مذهبی که کشور را از مشرق و مغرب تهدید می‌کردند، تبدیل می‌گردید. افزون بر آن:

"در اوایل این عهد لهجه‌ی آذری که یکی از لهجه‌ی قدیم ایران است در آذربایجان از میان رفت و علت این امر تمادی تسلط امرای قبایل ترک و مغول در آن ناحیه، از قرن ششم به بعد بوده است.

* نخستین کشتار سنیان (قتل عام بیست هزار نفر در تبریز) در همان آغاز پادشاهی شاه اسماعیل صورت گرفت. معروف است که قزل‌باشان صفوی در شهرها می‌گشتند و فریاد می‌زدند: لعنت بر عمر باد. و هر کس که در حوالی بود باید فریاد می‌زد: بیش باد، کم مباد. هر کس جز این می‌کرد، سرش، در همان جا، از تن جدا می‌شد. برای جلوگیری از قیام‌های دهقانی، اعتراضات عمومی و تحمیل تشیع، کشتار و شکنجه‌ای به راه افتاد که در تاریخ ایران کم سابقه بود: "آدم خوری در عهد صفویه برای کشتن معمول بود. دژخیمان بی درنگ دست به کار می‌شدند، سر بریدن، پوست کندن، در آتش سوختن، دست و پا و گوش و بینی بریدن و چشم کندن جزو کیفرهای معمولی بود. عدد جلادان شاه عباس به پانصد تن می‌رسید. شاه عباس یک دسته جلاد گوشت خام خور نیز داشت. کار ایشان این بود که پاره‌ی بی از مجرمان را زنده می‌خوردند. این مجازات نفرت‌انگیز... از شاه اسماعیل اول سر سلسله صفوی به شاه عباس اول رسید... گروه زنده خواران، عده‌شان دوازده نفر بود، به دسته گوشت خام خور اشتهار داشتند و زیر نظر جارچی باشی شاه و با اشاره وی مامور بودند گوشت مجرم را به دندان قطعه قطعه کرده و بخورند." سوسیالیسم و انقلاب" شماره ۱، دوره ۱، صفحه ۲۴

سلاطین صفویه هم خود به زبان ترکی بی‌علاقه نبودند، چنانکه غالب اصطلاحات دیوانی و درباری و نظامی آنان به ترکی بود و در میان رجال دولت تکلم ترکی رواج داشت حتی سرسلسله‌ی شاهان صفوی، شاه اسماعیل که شاعری متوسط بود دیوان ترکی دارد و خطایی تخلص می‌کرد.*

نکته جالب این بود که در همان دوران، زبان فارسی در دربار پادشاهان عثمانی و مغول هند (گورکانیان) رواج بسیار داشت. به طوری که در هندوستان، فارسی، زبان رسمی دولتی بود. و نخستین کتاب تنظیم قواعد و دستور زبان فارسی، به همراه بیش از ده فرهنگ نامه، در آن سرزمین به نگارش در آمد.

با تقویت حکومت مرکزی ایران، روحانیت شیعه، یا سپاه دین ساخته و پرداخته‌ی صفویان، با اختیاراتی چند، عازم شهرها و روستاها گردید:

"حاکم [محلی] امور مهم را شخصاً رسیدگی می‌کرد ... حاکم در حین قضاوت در محکمه باید یک مشاور روحانی نیز داشته باشد و حاکم بدون فتوای او حق صدور حکمی را نداشت. همین که شاه طهماسب اول شنید که حکام مشهد به فرمان‌های وی درباره ((منع و نهی نامشروع)) توجه کافی نمی‌کنند، به جای حاکم قزل باش آنجا شخص دیگری را گماشت و در فرمان انتصاب او صریحاً نوشت: ... در اجرای احکام و اوامر شرعیه و دفع و رفع مکاره و مناهی که بر عهده اهتمام سیادت و نقابت پناه شیخ الاسلام معز السیاده و النقابه ... منوط و مربوط فرموده ایم ... به رای شراع آرای او ... عمل نماید" **

با فروپاشی دودمان صفوی و با روی کار آمدن نادر شاه، روند رو به گسترش بحران اقتصادی ایران کاهش نیافت. نادر به جای احیای امکانات تولید کشاورزی، و بهبود روابط بازرگانی و اقتصادی ایران، به چپاول و غارت جنایت کارانه‌ی مردم هندوستان و دیگر نقاط روی آورد. تمام دوران پادشاهی نادر نیز به جنگ و کشورگشایی گذشت. طبیعتاً، هزینه‌ی بلندپروازی‌ها و "فتوحات" نادر را مردم زحمتکش می‌پرداختند.

* به نقل از تاریخ نویسی رسمی و دولتی دوران محمدرضا پهلوی: کتاب فارسی برای سال ششم طبیعی، ریاضی و خانه داری (صفحه ۳۰) ناشر وزارت آموزش و پرورش.

** نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره دو، دوره‌ی اول، صفحه بیست و پنج

کشاورزان و کسانی که سهمی در تولید و توزیع داشتند، با پرداخت مالیات‌های زیاد و بی‌قاعده به فلاکت افتاده بودند. جنگ‌های نادری تأثیرات مخربی بر روی اقتصاد ایران گذاشت. لازم به یادآوری است که با روی کار آمدن نادر "سنی" مذهب، وقفه‌ای کوتاه در سامان‌یابی قدرت روحانیان شیعه و تولیدکنندگان ایدئولوژی حکومتی صورت گرفت. بحران اقتصاد و کشاورزی ایران از اواخر سده‌ی هفدهم میلادی شدت یافت. پس از سپری شدن دوران کوتاه آرامش و امنیت نسبی زمان کریم خان زند، با استقرار خاندان خودکامه و "شیعه" مذهب قاجار، روند رو به نزول اقتصاد و کشاورزی ایران، شتاب گرفت. هر چه از توان اقتصادی و سیاسی حکومت مرکزی کاسته می‌شد، به همان میزان بر توان دستگاه روحانیت افزوده می‌گردید.

نهاد چند قطبی مراجع روحانیت شیعه، برای تامین هزینه‌های خود به جمع‌آوری خمس، ذکات، سهم امام، سهم سید، رد ظالم، حق حلال کردن اموال و غیره مشغول شده بود. مجتهدها و حجت الاسلام‌ها، انحصار مشاغل دیگری در حد قضاوت (مانند داوری درباره‌ی جدا کردن مال حلال از مال حرام و تصاحب بخش حرام) تدریس، ازدواج، طلاق، کفن و دفن را به طور رسمی در دستان طماع شان جای دادند. دستگاه روحانیت، علاوه بر استفاده از اموال و املاک وقفی، به تدریج با زور ارتش خصوصی‌اش (قداره‌بندان و اوباشان) به غصب اموال و املاک مردم پرداخت. طلاب قم در شکایت از آخوند متولی شهر نوشته‌اند:

"شصت سال است جواهر و اموال حضرتی را برده است، سالی سی هزار تومان موقوفه حضرتی را می‌برد ... اکنون از آب شهر هم می‌دزدد، از روزی که آقا به خیال جمع‌آوری مال و خرید دهات برآمده، چماق‌داران اجرائی او بی‌محابا به خانه‌ی مردم می‌ریزند و قبایله ملک را به عنف از صاحبانش می‌گیرند." (۳)

آخوندها با به راه اندازی جو رعب و وحشت در میان روستائیان و مردم نگون‌نخت، با حرص و ولع شگفت‌آوری به مال‌اندوزی سرگرم بودند. از روستاهای فارس دادخواست به دیوان دولتی می‌رفت که:

"سال گذشته ملا حسین واعظ تا توانسته است مال ما را بدون حق و حساب برده است. از جمله چهل تومان به عنوان تعدی گوسفند از این بیچاره گرفته است. علاوه بر این برخی از ماها را زنجیر و حبس کرده، بعضی به بست رفیم، بعضی از کسان را که در زنجیر بودند محتسب به اصطهبانات برده، عیال ما را اسیر کرده و صد تومان از آن‌ها گرفته است، حالا هم در مسجد نو بست [نشسته ایم] و ناخوش شده ایم و جرئت بیرون آمدن نداریم." (۴)

هر مرجع تقلیدی اوباشان زیادی پیرامون خود داشت. هر چه شمار طلبه‌ها و چاقوکش‌های مجتهد زیادتر می‌بود، بر تشخیص و اهمیت‌اش در دستگاه آخوندی افزوده می‌شد. به تدریج، آموزش قمه‌کشی و گردن‌کلفتی نیز به دروس "شرعی" حوزه‌های مراکز تربیت طلاب، افزوده شد:

"از اواسط قرن نوزدهم طلاب که تعداد و قدرت آن‌ها نماینده‌ی شاخه‌میهبی از قدرت روحانیان بود، تا حد زیادی جای لوطی‌ها و قمه‌کش‌های حرفه‌ای را گرفتند. بنابر این اداره یک مدرسه سود مضاعف داشت. هم متضمن قدرت مادی اوقاف بود، هم قدرت جسمانی طلاب. و تنها در یک چنین مدرسی می‌شد انسان‌هایی تربیت کرد شایسته و برابر شغل شریف ملائی، و این سنت را تداوم بخشید." (۵)

آخوندها به موازات استقلال مالی از حکومت مرکزی، به استقلال نسبی سیاسی دستگاه روحانیت شیعه استحکام بخشیدند. پاره‌ی بزرگی از اختلافات "درونی" و همیشگی میان مراجع متعدد تقلید، و اختلافات "بیرونی" گاه و بی‌گاه مجتهدان با حکومت مرکزی، ناشی از این امر بوده است.

روحانیان شیعه به عنوان تولیدکنندگان ایدئولوژی دولت مرکزی، مبدل به یک قشر وسیع و نیرومند اجتماعی شده بودند. (۶) نتیجه‌ی این فرآیند چنان شد که از روحانیت، قشری "خودمرکزین" و "خودمطلق بین" ساخت.

دستگاه روحانیت توانسته بود که از کل حکومت مرکزی و بخش تعیین‌کننده‌ی دیوان سالاری سیاسی - نظامی آن، استقلال نسبی داشته باشد. روحانیت شیعه هنگامی که منافع‌اش با منافع کل دستگاه رهبری‌کننده‌ی حکومت در تضاد قرار می‌گرفت، تا آن‌جا که می‌توانست، منافع خود را مقدم قرار می‌داد. با این‌که روحانیت در مجموع،

قدرت خود را در حفظ وضع موجود می‌دید، ولی در همین چارچوب، حکومت مرکزی را هر چه ناتوان تر می‌خواست. قدرت روحانیت با قدرت حکومت مرکزی نسبت وارونه داشت؛ با تضعیف حکومت مرکزی، دست‌دستگاه روحانیت شیعه در پچاول مردم بازتر می‌شد، و به همین علت، در جهت ناتوان کردن حکومت مرکزی همواره می‌کوشید. برای روحانیت چندان مهم نبود که ناتوانی حکومت منجر به تشدید بحران و گسترش فقر عمومی شود. اما آخوندها در هنگام احساس خطر از سوی مبارزات و حرکات های آزادیخواهانه، به پشت تخت شاهان پناه می‌بردند و بی‌درنگ، گوش به فرمان حکومت مرکزی می‌شدند.

فرآیند تقویت دولت مرکزی و بازسازی امور کشاورزی و اقتصادی ایران، روندی که در طول تاریخ و بر اساس ساختار مناسبات "وجه تولید آسیائی" همواره لازم و ضروری بود و از دوران صفویه با ناموزنی آغاز شده بود، به تدریج به کندی گرائید و تضعیف شد.* دو عامل مهم جهانی و "بیرونی" در تحقق این امر موثرترین و تعیین کننده ترین شدند؛ از رونق افتادن راه زمینی و پراهمیت بازرگانی "جاده ابریشم"، و از آن مهم تر، روی کار آمدن نظام سرمایه داری در اروپا.

دریانوردان با دور زدن دماغه‌ی قاره‌ی آفریقا، راه دریایی جدیدی که بازارهای شرق و غرب را به هم متصل می‌کرد، پیدا کردند. برای بازرگانان، راه زمینی‌ی پر مخاطره، پرهزینه و دشوار "جاده ابریشم" دیگر به صرفه نبود. بدین ترتیب این راه باستانی که قرن‌ها بزرگ راه اصلی داد و ستد جهان بود، از رونق افتاد. شهرهای تجاری و پرجمعیت کشورهای که در مسیر "جاده ابریشم" قرار داشتند، رفته رفته تبدیل به مناطقی کم اهمیت یا مخروبه شدند. در عوض، بازرگانان اروپائی که با صرف هزینه‌های کم تر

* کتاب های "اقتصاد ایران در قرن نوزدهم" نوشته دکتر احمد سیف، و "موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران" دوره‌ی قاجاریه، نوشته احمد اشرف، دو پژوهش مهم اند که با وجود این که جمع بندی و نتیجه گیری یکسانی ندارند، اما در مجموع به خاطر غنای تحقیقات، به فهم تاریخی و درک دلایل "داخلی" عدم رشد طبقه‌ی سرمایه دار و روابط سرمایه داری در ایران (به ویژه در سده‌ی نوزدهم میلادی) کمک شایان می‌کنند.

بازرگانی، ثروت‌های افسانه‌ای اندوخته بودند، به رونق و اهمیت بنادر و شهرهای اروپا افزودند. این روند، با جنگ‌های صلیبی و غارت و انتقال گنج‌ها و منابع پرارزش زیادی از حاورمیان به غرب آغاز شده بود. اما مهم‌تر از همه‌ی این عوامل، شاید، کشف آمریکا بود. غارت منابع بی‌شمار قاره‌ی جدید، و کنترل راه‌های دریایی توسط سوداگران و "زدان دریایی" اروپایی، بر حجم ثروت در غرب افزود. انحصار تجارت گسترده‌ی بین‌المللی، و جهانی شدن مبادلات و معاملات بازرگانی (از جمله آدم‌ربایی و آدم‌فروشی میلیون‌ها نفر از اهالی قاره آفریقا در بازارهای جهانی برده‌فروشی) و رشد صنایع مانوفاکتور و مبادلات شهر و روستا، آن‌چنان تحولی به فرآیند رشد صنایع و مناسبات سرمایه‌داری داد که در تاریخ مروده‌ی چند هزار ساله‌ی بشری بی‌نظیر بود. همگی این فاکتورها، به همراه چند عامل دیگر، در روند انباشت اولیه‌ی "سرمایه"، پیدایش طبقه‌ی سرمایه‌دار و گسترش روابط سرمایه‌داری در اروپا سهم اساسی بازی کرده بودند. در واقع، و برخلاف نظریه‌ی رایج، "امپریالیسم" و جهان‌خواهی، واپسین مرحله‌ی سرمایه‌داری نبوده است. درست به عکس، از همان نخستین مرحله‌ی پیدایش روابط کالایی، نظام جهانی استعمار و چپاول‌گری با تاروپود وجه تولید و مناسبات سرمایه‌داری گره خورده بود.

رونق بازار اروپا و رشکستگی آسیا را با خود آورد. در طی چند سده، کشورهای "متمدن" آسیا تابع تولیدات بازار اروپا شدند. بازار کشورهای شرق بزرگ‌ترین صدمات را از راه‌های ارتباطی جدید و فرآورده‌های غرب متحمل شدند. از زمان شاه عباس خودکامه که برای تقویت دولت مرکزی و سروسامان دادن به اوضاع بازرگانی ایران همت گماشت و راه‌ها و کاروان‌سراها را زیاد ساخت، تا پایان سده‌ی نوزدهم پیش از دوپست سال گذشته بود. در طی این مدت، سیستم و راه‌های مسافرت و تجارت داخلی و خارجی ایران به شدت در هم ریخته یا به طور کلی فروپاشیده بودند:

"در مسیر تهران - بوشهر مسافران به حدی کمبودند که ((مشاهده‌ی آن‌ها بیننده را مضطرب می‌کرد)). آگوستوس مونسی دیپلمات انگلیسی در طی مسافرت به شمال ایران، در اواخر دهه‌ی

۱۲۴۰ (۱۸۶۰) در جاده‌ی تهران - رشت فقط با یک سوار برخورد کرده بود. او متذکر می‌شود که بیشتر روستائیان با دیدن این سوار، فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند. آرتور آرنولد، از سرمایه‌گذاران انگلیسی، که چشم انداز و وضعیت احداث راه آهن را بررسی می‌کرد، متوجه شد که حجم تجارت بسیار کم تر از آن است که سودآوری چنین طرح‌هایی را تضمین کند... در اواخر سده‌ی نوزدهم جاده‌ی مهم تهران - خرمشهر آن قدر خراب بود که مسافرت از خلیج فارس به دریای سیاه با کشتی بسیار سریع تر از طی مسیر نام‌برده انجام می‌شد. (۷)

اقتصاد جهان سرمایه‌داری بر روی سوخت و ساز بازار و به‌طور کلی مناسبات نامتغییر و دیرین اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران و شرق تأثیر مستقیم و تعیین‌کننده‌ای گذاشت. سنن، مقررات و قوانین زمینی و "الهی" موجود برای قرن‌های متوالی مسئولیت حفظ و حراست وجه تولید غالب و مناسبات تیول‌داری را به عهده داشتند. ولی تولید و روابط اجتماعی به تدریج دستخوش تحولات بازنگشتنی شده بود. شاید یکی از مهم‌ترین عوامل مرآمده با مناسبات کالائی و مکانیزم‌های "بازار" جهانی، غضب و خرید و فروش اموال "همگانی" و اراضی "دولتی" بود. در کنار تیول‌داری، رفته‌رفته مالکیت خصوصی بر روی زمین گسترش یافت و طبقه‌ی با نفوذی از زمینداران شکل گرفت. این فرآیند تا انقلاب مشروطه و سده‌ی بیستم میلادی ادامه داشت. با این وصف، پادشاه خودکامه هنوز به عنوان بازتاب‌یگانه‌ی سازی دولت مرکزی، و بازمانده‌ی مناسبات پیشا سرمایه‌داری اختیارات زیادی داشت:

"شاه هرکاری بخواهد می‌تواند انجام دهد، سخنش قانون است... شاه همه‌ی وزیران را منصوب می‌کند و می‌تواند وزراء، صاحب‌منصبان، ماموران و قاضیان را برکنار کند. زندگی و مرگ همه‌ی افراد خانواده‌ی شاه در دست اوست و هیچ‌کدام از ماموران لشکری و کشوری که در خدمت شاه اند، از این قانون مستثنا نیستند. افرادی که مورد بی‌مهری واقع شده‌اند و یا معدوم می‌شوند، اموالشان به سلطان می‌رسد و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار اوست. اما وی می‌تواند این حق را به کارگزاران یا نواب خود واگذار کند. همه‌ی اموالی که قبلاً به وسیله‌ی مقام سلطنت تفویض و یا خریداری نشده باشد و در واقع هرگونه مالی که اثبات حق قانونی نسبت به آن مقدور نباشد به او تعلق دارد، وی می‌تواند آن مال را به هر که دلخواه اوست انتقال دهد. همه‌ی حقوق و امتیازات؛ مانند خدمات عمومی، استخراج معادن، کشیدن خطوط تلگراف، ساختن جاده، راه آهن،

تراموای و غیره و حق بهره برداری از همه‌ی منابع کشور متعلق به اوست. سه قوه‌ی حکومت، یعنی مقننه، قضائیه و مجریه در وجود او متمرکز است و هیچ‌گونه قید و الزامی نمی‌توان بر شاه تحمیل کرد. تنها رعایت صوری آداب مذهب ملی بر او واجب است. وی محور زندگی عمومی در کشور است." (۸)

شاه ایران در سده‌ی نوزدهم، همچنان در راس هرم خودکامگی نشسته بود. اشاره شد که زبردستان و اطرافیان شاه نیز خود، در خودکامگی، چون او رفتار می‌کردند. اس. جی. دبلیو. بنجامین نخستین سفیر آمریکا در ایران نقل کرده است:

"یکی از تجار اصفهان که از ظل السلطان طلب زیادی داشت، و موفق به وصول آن نشده بود، به ناصرالدین شاه متظلم می‌شود و فرمائی از شاه برای وصول طلب خود دریافت می‌دارد و به امید فراوان آن را به ظل السلطان ارائه می‌دهد. ظل السلطان در خشم می‌شود و می‌گوید تو باید دل بزرگی داشته باشی که جرئت و جسارت چنین عملی را به تو داده باشد و بلافاصله امر می‌کند تا دل او را درآورده و برای مشاهده‌ی حجم آن به حضور آورند."*

عدم امنیت اجتماعی و خودکامگی بی‌حد و حصر سیاسی، فقر و تنگدستی عمومی، بیماری‌های واگیردار، فرار و مهاجرت به خاطر مالیات‌های سنگین و قحطی‌های ادواری، جزء جدایی‌ناپذیر زندگانی مردم جامعه و از عوامل اصلی "درونی" بحران دائمی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بودند.**

پیش از این اشاره شد که دستگاه روحانیت، علاوه بر تبلیغ و ترویج ایدئولوژی متحدکننده‌ی دولتی، کارهایی مانند قضاوت، تدریس، ازدواج و طلاق را انجام

* نگاه کنید به کتاب موانع تاریخی "رشد سرمایه داری در ایران" دوره‌ی قاجاریه نوشته احمد اشرف صفحه ۳۹

** فروش فرزندان و همسران از شدت فقر و ظلم، و خوردن علف‌های صحرایی، گوشت موش، سگ و گربه و حتی آدمخواری، در دوران قحطی‌های ادواری گزارش شده است. در سال ۱۸۱۶ در کاشان مردم به آدم‌خواری روی آوردند و حتی گوشت فرزندانشان را خوردند. در قحطی بزرگ سال ۱۸۷۰ - ۱۸۷۲ از خراسان گزارش رسید که "چه خراسانی ... آدم را می‌کشند، گوشت او را می‌خورند، دیگر چه رسد به اسب و الاغ، هر روز در مشهد آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است ... عجب این که سگ و گربه و موش می‌خورند." به نقل از کتاب اقتصاد ایران در قرن نوزدهم نوشته دکتر احمد سیف صفحات ۲۴۸ و ۳۵۹

می‌داد. این‌گونه "وظایف" شرعی، با مسئولیت‌های حکومت‌های محلی و شهرداری‌های جوامع مدرن، شباهت داشتند. تقسیم وظایف حکومت مرکزی و دستگاه روحانیت شیعه را می‌توان (البته با احتیاط زیاد) با تقسیم وظایف دو نوع حکومت مرکزی و محلی، در کشورهای مدرن سرمایه‌داری تشبیه و مقایسه کرد.

در واقع، حکومت مرکزی و پادشاه و "حکومت" روحانیت و مجتهدان، بیش‌تر به‌عنوان دو جزء مستقل و در عین حال جدائی‌ناپذیر دولت عمل می‌کردند. سرنوشت این دو نوع از حکومت (GOVERNMENT) به هم گره خورده بود و در گرو حفظ دولت (STATE) موجود قرار داشت.

جامعه‌ی ایران در مرآده با تمدن جوامع اروپایی رفته رفته دستخوش تحولاتی شده بود و مناسبات جدیدی را می‌طلبد. اما خاندان قاجار و دستگاه روحانیت شیعه، به هیچ نیروی تجدید طلب و ترقی‌خواهی اجازه‌ی حرکت و فعالیت نمی‌دادند و جامعه را هر چه بیش‌تر در قعر ظلمت و تاریکی فرو می‌بردند. به ویژه، پس از شکست‌های ارتش "اسلام" از روسیه تزاری و از دست دادن بخش وسیعی از خاک ایران، پرسش‌های زیادی در تمام سطوح اجتماعی مطرح شده بودند. به طوری که در اندک مدتی، جنبش‌های توده‌ای و آزادیخواهانه‌ی ضد مذهب رسمی و حکومت مرکزی رو به رشد گذاشتند. از میان سیاستمداران طبقه‌ی حاکم، این میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود که بیش‌تر از همه کوشید تا گام‌هایی را در راستای حل موانع اجتماعی ایران بردارد. امیرکبیر اصلاحاتی را برای سازگاری با دنیای سرمایه‌داری، با جدیت و سرعت زیاد آغاز کرد. اما واپس‌گرایان به سرکردگی روحانیان، علیه اصلاحات او متحد شدند. خود امیرکبیر به این امر آگاهی داشت و مکرر اشاره کرده بود که تا دست آخوندها از امور کوتاه نشود، هیچ اصلاحات اساسی انجام‌پذیر نخواهد بود. آخوندها با همکاری زمینداران و پاره‌ای از دیوان‌سالارن حکومتی و نیروهای استثمارگر داخلی و استثمارگر خارجی از هر حيله و تزویری استفاده می‌کردند:

"[آخوندها] در تبریز منتشر کردند که بقعه‌ی ((صاحب الامر)) معجزه کرده، بدین معنی که قصابی، گاوی را به کشتارگاه می برد، ناگهان گاو، بند گسیخته و به بقعه‌ی صاحب الامر پناه برده، چون قصاب خواست گاو را بیرون کشد، قصاب دردم افتاد و جان داد. با این معجزه ((همه‌ی دکان‌ها پر چراغ و بانک صلوات بود. تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شده از مالیات و حکم معاف است. پس از این حکم با بزرگ مقام است. آن گاو را میر فتح برده بود، جلی از بافته کشمیر بر او انداخته، فوج همی رفتند و به رسم، آن حیوان را بوسه همی زدند)) ... در این میان کنسول انگلیس که گویا در این صحنه سازی مسخره دستی داشت، چهل چراغ بلوری به بقعه صاحب الامر فرستاد. و کار گاو و معجزه و چهل چراغ سخت بالا گرفت. به قول حاج سیاح: ((بدبختی در این است که اگر ناصرالدین شاه هم میل می کرد سنگ نظم و ترقی در ایران بگذارد قطعاً ... ملاحائی که اقتدار و نفوذ خود را در بی قانونی و خود سری می دیدند ... شمشیر تکفیر می کشیدند))" (۹)

بخش مهمی از هیئت حاکمه ایران و استعمار جهانی به ستیز با اصلاحات امیرکبیر برخاستند و آن روند اجتماعی را متوقف ساختند. با این وصف، هنوز ایران در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم میلادی استقلال سیاسی خود را حفظ کرده بود. آیا امکان این نبود که اگر آن اصلاحات به سرانجامی مطلوب می رسید، تاریخ تحولات ایران نیز چون ژاپن، در مسیر دیگری گام بر می داشت؟

انقلاب مشروطه جوانه های نهال دموکراسی

آن لکه سیاهی که در نتیجه زبونی و کارندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران به دامن تاریخ ایران نشسته بود، این مرد [ستار خان] با جان بازی های خود آن را پاک گردانید ... راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان و دیگران که از توانگران می بودند پیش آمدن مجاهدان را که بیشتر آنان از کم چیزان بر می خاستند دوست نمی داشتند.

احمد کسروی

پیش زمینه های اجتماعی آزادیخواهی علیه نظام پادشاهی، روحانیت شیعه، اشرافیت و روابط زمینداری مدت ها پیش از سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی) پدیدار شده بود. اما واپس گرایان به شدت از مناسبات پوسیده ی رایج زمینداری و تیول داری نگهداری کرده، و هر حرکت و صدای آزادیخواهی را در نطفه خفه ساخته بودند. در اواخر سده ی نوزدهم میلادی در تهران و سایر شهرستان های ایران، بازرگانان و ملاکان بزرگ دست به تاسیس شرکت های سهامی تجاری، راه سازی، نساجی و غیره زده بودند. با پایه گذاری و استقرار موسسات خارجی در ایران، که این خود امتیازی برای خارجیان محسوب می شد، کارخانه های کوچکی نیز با سرمایه های ایرانی درست شد. طبعاً با پدیدار شدن طبقه ی سرمایه دار، طبقه ی کارگر نیز به عنوان یک نیروی اجتماعی پا به عرصه ی حیات گذاشت.

خودکامگی و فساد هیئت حاکمه با یاری قدرت های استعمارگر اروپایی، تمامی مجراهای رشد جامعه را مسدود کرده بود. بسیاری از روشنفکران متجدد وابسته به طبقات توانگر، به ویژه کسانی که با فرهنگ اروپایی آشنایی پیدا کرده بودند، به درستی مناسبات کهنه را عامل اصلی عقب افتادگی جامعه ایران یافته و به چاره جویی پرداخته

بودند. آرمان‌های پارلمنتاریستی اروپایی، برای چندین دهه، جذابیت خاصی در میان این لایه از روشنفکران پیدا کرده بود.

همزمان با این تحولات داخلی، در آسیای میانه و آذربایجان روسیه نیز هزاران کارگر ایرانی سرگرم به کار بودند. بیش‌تر این کارگران که عمدتاً از نواحی شمالی ایران و به ویژه آذربایجان می‌آمدند، در صنایع نفت بادکوبه شاغل بودند. به طوری که از کل کارگران و کارمندان شاغل در صنایع نفت بادکوبه، سی درصد شان کارگران و کارکنان ایرانی تبار بودند. همچنین در کارخانه‌ی تصفیه مس کدابک، ۲۷ درصد کارگران را کارگران مهاجر ایرانی تشکیل می‌دادند. در ایالت الیزاوتپول، ایرانیان نیروی عمده‌ی کارگری بودند. در اعتصاب ۱۹۰۶ معادن مس و کارخانه‌های الهه و ئردی واقع در ارمنستان، ۲۵۰۰ ایرانی آذری هسته مرکزی اعتصاب را تشکیل دادند. در تفلیس شماره‌ی کارگران غیرمهاجر ایرانی، به پنج تا شش هزار می‌رسید. کل تعداد کارگران ایرانی شاغل در روسیه بیش از دوست هزار نفر می‌شد.

حزب سوسیال دموکرات روسیه توانسته بود با سازماندهی مبارزات کارگران قفقاز، نفوذ زیادی در بین کارگران صنعتی آن خطه به دست بیاورد. در نتیجه‌ی مبارزات جنبش کارگری روسیه، عقاید سوسیالیستی نیز در بین ایرانیان شاغل در آن کشور نفوذ پیدا کرد. تخمین زده شده است که در بادکوبه نزدیک به شش هزار ایرانی عضو تشکیلات سوسیال دموکراتیک بوده‌اند. (۱۰) گروه سوسیال دموکرات‌های ایرانی در بادکوبه وجود داشت. این گروه در شهرهای تهران، تبریز و مشهد شاخه‌هایی دایر کرده بود. (۱۱)

با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و سامان‌یابی شوراهای کارگری، بسیاری از کارگران ایرانی در مبارزات ضد استبداد تزاری شرکت کردند. جنبش کارگران مهاجر ایران با کمک سوسیال دموکرات‌های بادکوبه و ماوراء قفقاز، حتا دو سال پیش از به راه افتادن انقلاب مشروطه، در سال ۱۹۰۴ حزب "همت" را بنیان گذاشت. در طی یک دهه‌ی بعد، سوسیال دموکرات‌های ایرانی کوشش زیادی برای دخالت و سازماندهی مبارزات مردم ایران به خرج دادند. این تلاش‌ها بر اساس برنامه‌ای "سوسیال دموکراتیک" که به شکلی،

من درآوردی، عامیانه و التقاطی از برنامه‌ی احزاب سوسیال دموکراتیک اروپایی اقتباس شده بود، انجام می‌گرفت. (۱۲)

بدین سان در آستانه‌ی انقلاب مشروطه هر دو نوع تلقی بورژوازی و سوسیالیستی از مفهوم دموکراسی، البته با درجات گوناگون، در بین مردم رواج یافته بود.*

انقلاب ۱۹۰۵ (۱۲۸۳ خورشیدی) در روسیه تزاری جرقه‌ای بود که به انبار باروت جامعه‌ی بحران زده‌ی ایران زده شد. با آغاز انقلاب مشروطه، روشنفکران طبقه‌ی بورژوا که خود از روابط استبدادی حاکم در ایران به تنگ آمده بودند، پرچم آزادیخواهی را به اهتزاز در آوردند و کوشیدند تا با بسیج زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه، قدرت دولتی را از چنگ حکمرانان واپس گرا گرفته و مناسبات "دموکراتیک" سرمایه‌داری را جایگزین سازند. شورش‌های عمومی هر روز بیش‌تر و گسترده‌تر می‌شد. سرانجام نظام خودکامه‌ی قاجار عقب‌نشست.

فرمان سلطنت مشروطه در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ به دست مظفرالدین شاه امضاء شد. دو ماه بعد نخستین نشست مجلس شورای ملی در ۱۳ مهر ماه گشایش یافت. (۱۳)

قانون اساسی ایران که بر مبنای قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک تهیه شده بود در ۹ دی ماه ۱۲۸۵ (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶) درست یک هفته پیش از مرگ مظفرالدین شاه به تصویب

* بسیاری از پژوهش‌گران بورژوا، با توسل به انواع و اقسام توجیهاات به اصطلاح علمی، کوشیده‌اند تا نفوذ عقاید سوسیالیستی در جامعه‌ی ایران را به عنوان یک "ایدئولوژی وارداتی" اروپایی که منطبق با جامعه‌ی ایران نبوده است، زودرس، تخیلی و مردود اعلام کنند. این که عقاید و برنامه‌ای که در ایران (و جهان) به نام سوسیالیسم رواج یافت تا چه حد "سوسیالیستی" بوده است، خود باید جداگانه در بوته‌ی نقدی جدی قرار بگیرد. اما این گونه‌ی نققدان فراموش می‌کنند که ایدئولوژی دموکراسی بورژوازی و پارلمنتاریسم هم از همان قماش "وارداتی" اروپایی است و دست‌کم نیم قرن پیش از آرمان‌های سوسیالیستی، ایدئولوژی لیبرالیسم اروپایی میان روشنفکران ایرانی رواج داشت.

افزون بر آن، سوسیالیسم به عنوان علم، با ایدئولوژی بیگانه است. از دیدگاه سوسیالیستی، ایدئولوژی یعنی "واقعیت وارونه شده" یا "آگاهی کاذب". بنابر این مارکسیسم ایدئولوژی نیست، بلکه "علم شرایط رهایی‌پروان را"ست. کارل مارکس کتاب ایدئولوژی آلمانی را اصولاً در نقد هر گونه ایدئولوژی به نگارش درآورد. برای آشنایی بیش‌تر با این مبحث، به "ایدئولوژی آلمانی" نوشته کارل مارکس، ترجمه‌ی عبدالله مهدی از انتشارات حزب کمونیست ایران مراجعه کنید.

رسید. بر اساس این قانون قرار شد که در کنار مجلس شورای ملی، مجلس دیگری به نام سنا درست بشود که نصف نمایندگان آن از طرف پادشاه برگزیده شده باشند.

الگوی روشنفکران ایران انقلاب‌های دموکراتیک و سیستم پارلمانی در اروپا بود. انبوه مردم ایران نیز که از مناسبات پیشین به ستوه آمده بودند به فراخوان مشروطه خواهان پاسخ مثبت دادند. در اندک زمانی تعداد زیادی انجمن‌های خودگردان توده‌ای، به ویژه در نواحی شمالی ایران، برای نگهبانی از انقلاب پا گرفتند. کسروی می‌نویسد:

"در تبریز آزادیخواهان فیروزانه می‌کوشیدند. در بیرون انجمن (یا چنانکه خود می‌نامیدند مجلس ملی)، و در نهران مرکز غیبکارها را پیش می‌برد. چون دست محمدعلی میرزا و پیرامونیان او را برتافته بودند انجمن هم به جای عدلیه نشسته و به دادخواهی‌هایی که از خود تبریز و یا از شهرهای دیگر میرسید گوش میداد، و هم به جای حکمران نشسته به ایمنی شهر و سامان آن میکوشید." (۱۳)

در واقع انجمن تبریز، همانند شوراهای در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اعمال قدرت می‌کرد و در اغلب مواقع تلاش داشت تا وظایف تقسیم‌بندی شده‌ی قوه‌های مقننه، مجریه و قضائیه‌ی نظام دموکراسی بورژوازی را یک جا به عهده بگیرد. اما به جز در چند مورد، این شکل از "مجلس ملی"، و برتری دموکراسی مستقیم مردمی نسبت به دموکراسی "مجلس صاحب‌منصبان و متملکین صلاحیت‌دار"، آن‌طور که لازم و شایسته بود در سرتاسر ایران فراگیر نشد.

سوسیالیست‌های ایرانی و غیر ایرانی که از سرزمین‌های قفقاز برای کمک به انقلاب آمده بودند نقش مهمی در سازماندهی انقلابیان آذربایجان و سایر نقاط ایران ایفا کردند؛ از جمله "مرکز غیبی" تبریز که سهم زیادی در جنبش مقاومت آذربایجان ادا کرد با کمک سه نفر از سوسیالیست‌های ایرانی به نام‌های مشهدی اسماعیل، مشهدی محمدعلی خان و مشهدی حاجی خان که از بادکوبه آمده بودند سازماندهی شد:

"مرکز غیبی ضمن ائتلاف با گروهی از روشنفکران ارمنی، خواستار تشکیل یک ((سازمان کارگری)) مستقل از ((جنبش دموکراتیک)) شد ... و حدود یک صد داوطلب مسلح قفقازی را در اختیار

رهبران شناخته شده‌ی "مرکز غیبی" علی‌مسیو، حاج‌علی دواجی و حاج‌رسول صدقیانی بودند.*

"مرکز غیبی" بر اساس تجربه و درس‌گیری سوسیال‌دموکرات‌های روس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه (به ویژه جناح بلشویک آن حزب) دست به ایجاد ارتش مردمی متشکل از نیروهای داوطلب در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان زد. (۱۶)

طبقه‌ی کارگر جوان ایران نیز در گرماگرم انقلاب دست به کار شد و برای نخستین بار کوشید که خود را به عنوان یک طبقه‌ی مستقل اجتماعی متشکل کند. در سال ۱۲۸۵ نخستین اتحادیه‌ی کارگری ایران در چاپخانه‌ی کوچکی در تهران به رهبری محمد پروانه تشکیل شد. (۱۷)

زحمتکشان ایران دوش به دوش سایر طبقات اجتماعی "مشروطه" خواه، علیه مشروعه خواهان سلطنت طلب، زمیندار و روحانی به مبارزه برخاسته بودند. یگانگی مبارزاتی طیف‌گوناگون مشروطه خواهان دوام چندانی نیافت:

"جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست، و همگی توده‌ها از علما و عامیان، از توانگران و کم‌چیزان، در آن پا داشتند. ولی این دسته‌ها سود و زیان‌شان یکی نمی‌بود و می‌بایست در یک جا از هم جدا گردند. اینان اگر هم در دل بستگی به سود و نگهداری آن یک‌دل توانستندی بود در چگونگی و راه کار یک‌دل نتوانستندی بود. ملایان که به مشروطه در آمده بودند بسیاری از ایشان ((نه همه‌شان)) معنی مشروطه را نمی‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که چون رشته‌ی کارها از دست دربار گرفته شود یک سره به دست اینان سپرده خواهد شد. ولی کم‌کم آخشپچ [عنصر] آن را دیدند. در تبریز پیدایش مجاهدان و این که خود یک نیروی جداگانه‌ای شده و به سر خود به کارهایی بر می‌خواستند به اینان گران می‌افتاد. از آن سوی توانگران و دیه‌داران گذشته از آن که جنبش

* ستارخان نیز در پیوند نزدیک با (وحتا به روایتی عضو) مرکز غیبی بود. وی نخستین مبارزه تشکیلاتی سیاسی خود را در مراکز صنعتی قفقاز و در ارتباط با سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی آن سوی مرز تجربه کرده بود. ستارخان مدتی به عنوان کارگر عادی در ساختمان راه آهن قفقاز کار کرده بود. وی پس از آن، چند صباچی در ایروان، و در یک کارخانه‌ی آجری به عنوان سرکارگر مشغول به کار بوده است. وی حتا در جنبش کارگری آن دیار و در پیوند با گروه همت (اجتماعیون - عامیون) شرکت داشته است. رجوع شود به کتاب مرکز غیبی تبریز نوشته صمد سرداری نیا، چاپ شفق

مردم زیر دست و برابر ایستادن آنان را بر نمی‌تافتند، کارهای باز پسین مجلس - از بر انداختن ((پول)) و ((تسعیر)) و مانند این‌ها - آنان را سخت می‌رنجانید، این بود هر دو دسته دل سرد گردیده و ناگزیر می‌شدند که از همراهی با توده کنار گیرند." (۱۸)

جنبش ملایان و توانگران چشم انداز کاملاً متفاوتی با چشم انداز جنبش عامیان و کم چیزان داشت. مردمی که از جان خود بیزار شده بودند و برای آبیاری نهالِ مشروطه به خیابان‌ها گام گذاشته بودند، ماموران دولتی را دوش به دوش گزیده‌ها و قداره بندانِ روحانیان، اعیان و زمینداران می‌دیدند. به ناچار انجمن‌ها ساختند و مسلح شدند، و کارهای سیاسی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی جامعه را خود به دست گرفتند. مردم انقلابی حاج میرزا حسن مجتهد شهر را از شهر بیرون کردند، شیخ فضل‌الله نوری فقیه بلند پایه مشروعه خواه را به دار آویختند و محمد علی میرزا ولیعهد را به سفارت خانه‌های خارجی فراری دادند. در اندک مدتی تمام افسانه پردازی‌های مربوط به جایگاه "الهی" سلطان‌ها، اعیان‌ها و آخوندها رنگ باخته و نقش بر آب شدند:

"در نتیجه پیشرفت مشروطه سود و زیان توده انبوه با ملایان و دینه داران جدا می‌گردید. به ویژه در تبریز که شور آزادیخواهی بیش از همه جا کارگر می‌بود ... آری این زمان هنوز بسیاری از پیش نمازان (با ملایان کوی‌ها) با آزادیخواهان می‌بودند و چنان که دیدیم، در این پیش آمد بیش از همه ایشان پا در میان داشتند ... همان پیش نمازان نیز کم کم و یکایک کناره گرفتند، و نماد در میان مشروطه خواهان مگر آنان که به یکبار از پیشه ملایی و از درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند، و یکسره به آزادیخواهان پیوستند." (۱۹)

در آغاز جنبش انقلابی، بسیاری از شاهزادگان، اشرافیان و روحانیان برای حفظ نظام کهن به ظاهر مشروطه خواه شده بودند:

"سید عبدالله بهبهانی، در قضیه‌ی تنباکو هزار لیره از ارنستین مدیر کمپانی رژی رشوه گرفت و به منبر شد و مردم را به کشیدن قلیان مشوق گشت. و شرکت او در جنبش مشروطه هم فرصتی بود تا آبروی رفته را به دست بیاورد ... در امر قرضه ایران از دولت روس، میر حسن آشتیانی از آن ((پول) حرام که ایران و ایرانیان را به گرو روس داد)) مبلغی به عنوان حق سکوت میل فرمود و خفقان گرفت. و هم او بود که در جنبش تنباکو، دولت تزار به او پول رسانید، و او به منبر شد و کج دار و مریز علم مخالفت با کمپانی رژی را برداشت و نام نیک از خود برجای گذاشت." (۲۰)

ترفندهای آخوندهای "مشروطه" خواه از برابر دیدگان ماموران خارجی مقیم ایران پنهان نمانده بود. سرگرد سایکس، افسر انگلیسی از مشهد گزارشی بدین مضمون فرستاد:

"حکمرانان مذهبی مردم مشهد ... واقعا تا مغز استخوان ارتجاعی هستند. آن‌ها تاکنون در شکل‌گیری و مذاکرات انجمن محلی شرکت داشته‌اند، ولی نه از منظر تمایل به اصلاحات، بلکه فقط در جهت کنترل جنبش مردمی، جنبشی که نمی‌تواند مهار کنند، و می‌ترسند که در صورت عدم دخالت آن‌ها شکلی به خود بگیرد که شاید منجر به در هم فرو ریختن قدرت شان بشود." (۲۱)

به موازات مبارزات مردم و در فراز و نشیب انقلاب مشروطه، سازمان یابی طبقه کارگر در جریان بود. در ۳۰ آبان ۱۲۸۵ (۲۱ نوامبر ۱۹۰۶) نخستین اعتصاب کارگری ایران به خاطر افزایش دستمزد، توسط ماهی‌گیران انزلی علیه لیازانف صاحب امتیاز روسی شیلات، به راه افتاد. در فواصل سال‌های ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۸ علاوه بر چاپ چیان، اتحادیه‌های قالی‌بافان کرمان، کارگران واگن‌های اسبی و تلگراف‌چیان تشکیل شدند. سوسیال‌دموکرات‌های مشهد در تابستان ۱۲۸۶ در بیانیه‌ای خواهان حق اعتصاب، آموزش رایگان و اجباری برای همگان و هشت ساعت کار روزانه شده بودند. در پاییز ۱۲۸۷ حدود ۱۵۰ نفر از کارگران تبریز دست به اعتصاب زدند. رهبران جنبش کارگری تبریز حتی با کارل کائوتسکی و سایر رهبران جنبش سوسیال‌دموکراسی اروپا تماس گرفتند و درباره‌ی چگونگی سازماندهی جنبش انقلابی راه‌نمایی خواستند. کائوتسکی به آن‌ها توصیه کرده بود که به خاطر شرایط رشد اقتصادی کشور هنوز پرولتاریای معاصر صنعتی در ایران به وجود نیامده و سوسیالیست‌ها باید در مبارزه دموکراتیک عمومی توده‌ها شرکت کنند. در پاسخ به رهبران جنبش کارگری اروپا، یکی از مبارزان تبریز به نام "واسو" در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ (آبان ۱۲۸۷) نامه‌ای به پلخانف سوسیالیست روسی نوشت و در صحت نظریه‌ی کائوتسکی تردید کرد. وی ضمن تأیید عدم وجود صنایع ماشینی مدرن و کارگران صنعتی همانند اروپا، نظرات خود را بدین گونه ابراز داشت:

"لیکن در ایران پرولتاریا یعنی اشخاصی که فاقد ابزار کار بوده و نیروی کار و دانش خود را به کارفرمایان می‌فروشد وجود دارد. در این صورت آیا سوسیال دموکرات‌ها حق دارند از متشکل کردن کارگران و مبارزه در راه دستمزد آنان خودداری ورزند؟" (۲۲)

در سال ۱۲۸۹ کارگران چاپخانه‌های تهران سازماندهی "اتحادیه‌ی سراسری کارگران صنعت چاپ" را انجام دادند و روزنامه‌ای به نام "اتفاق کارگران" منتشر ساختند. در خرداد همان سال، چاپ چیان دست به اعتصاب پیروزمندی زدند که به عنوان "اولین تظاهر جنبش اشتراکی یا سوسیالیستی در ایران" یاد شده است. (۲۳)

از همان آغاز جنبش انقلابی، بورژوازی درمانده و ناتوان از کنترل ژرفنای انقلاب، و هراسان از تضمین حقوق دموکراتیک مردم، اردوی "دموکراسی" را ترک کرد و با اردوی استبداد دشمن به مصالحه برخاست. "عامیان بی‌فرهنگ" در تبریز و رشت و تهران حماسه می‌آفریدند و نمایندگان "طبقات تحصیل کرده، فرنگ رفته و با فرهنگ" هراسناک از دموکراتیزه شدن کل جامعه، به زیر تخت پادشاهی و پشت منبر روضه خوانی خزیده و پنهان می‌شدند.

در آن لحظات تاریخی سرنوشت ساز، بورژوازی ایران بر سر اساسی ترین تکالیف دموکراتیک انقلاب ایران با ا فشار و طبقات واپس گرا سازش کرد. به جای جمهوری خواهی با دستگاه پوسیده‌ی سلطنت قاجار تبانی کرد. به جای ملغا کردن سیستم ارباب رعیتی، با اشرافیت و زمینداران کنار آمد. به جای نهادی کردن جدایی دین از دولت، با روحانیت شیعه ساخت و پاخت کرد و حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی را زیر پا گذاشت. به طوری که اگر محمدعلی شاه "مرتکب آن خطای توأم با خیریت نمی‌شد" و مجلس را به توپ نمی‌بست، "بازاریان، و کسبه و پیشه‌وران بر ضد مجلس قیام می‌کردند و آن بساط را بر می‌چیدند." (۲۴)

سرگی ارژونیکیدزه، انقلابی گرجی که برای سازماندهی فعالیت‌های جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه به ایران اعزام شده بود، و همگام با مشروطه خواهانی همچون سردار محبی و سپهسالار تنکابنی در انقلاب شرکت داشت، چنین می‌گوید:

"قرن‌ها خوانین و ملاکین و فئودالها به نام استبداد و قلدری مردم ایران را می‌چاپیدند و غارت می‌کردند. اکنون که ایران مشروطه شده همان اشخاص به نام مشروطه و قانون در زیر سایه رژیم تازه بر مردم بدبخت می‌تازند و دارائی آنان را به یغما می‌برند. پس چه فرق کرد، همان اشخاص سابق دوباره مصدر همان کارها شده‌اند، منتها به نام مشروطه و قانون خیانت می‌کنند." (۲۵)

ادراک و شناخت جامع و درست درباره‌ی ماهیت افراد، صف بندی‌های اجتماعی و برنامه‌های طبقاتی نیروهای متخاصم در روند انقلاب مشروطه، مستلزم کار دیگری است. پژوهش‌های ارزنده‌ای برای یافتن ریشه‌های درماندگی تاریخی اردوگاه بورژوازی ایران پیرامون نهادی شدن "دموکراسی"، از سوی تاریخ نگاران متعددی صورت گرفته است. برای خودداری از تطویل کلام، و صرفاً برای نشان دادن چگونگی گنجاندن پاره‌ای از "حقوق دموکراتیک" انتخاباتی آحاد جامعه ایران (در واقع بی‌حقوقی شان) در قانون اساسی، نگاهی اجمالی به مصوبات آن دوره می‌اندازیم.*

پاره‌ای از

قید و بندهای انتخاباتی

رای دهندگان و نامزدهای انتخاباتی بر اساس "نظام نامه‌ی انتخابات" که در ۱۸ شهریور ۱۲۸۵ خورشیدی (۹ سپتامبر ۱۹۰۶) تصویب شد به شش گروه بندی اجتماعی تقسیم بندی شده بودند: شاهزادگان و خاندان ایل قاجار، روحانیت شیعه و طلاب علوم دینی، اعیان، زمینداران، بازرگانان و پیشه‌وران. (۲۶) بنا شد که هر گروه صاحب امتیاز، جداگانه نمایندگان خود را برگزینند. به علاوه، برای تضمین "حقوق" مملکین صلاحیتدار، چندین شرط اضافی نیز برای رای دهندگان و نامزدهای نمایندگی مجلس در نظر

* اثر کلاسیک و معروف "تاریخ مشروطه ایران" احمد کسروی، کتاب انگلیسی "انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱" دموکراسی از یائین، و منشاء فمینیسم "نوشته ژانت آفاری و کتاب "مذهب و دولت در عصر مشروطه" به قلم باقر مومنی به تفصیل به این موضوع پرداخته‌اند.

گرفته شده بود. زمینداران، بازرگانان و پیشه‌وران که در انتخابات شرکت می‌کردند (رای دهندگان و نامزدهای انتخاباتی) باید ثابت می‌کردند که مالک هستند و ملک آن‌ها هزار تومان ارزش دارد. و تجار نیز باید دارای دفتر و تشکیلات رسمی و تثبیت شده بودند. و صنف پیشه‌ور باید جزو اصناف به رسمیت شناخته شده می‌بود. به علاوه، محل کسب و کارش باید با نام و نشان پیشه‌ور شهرت می‌داشت، و برای آن‌جا سالیانه کرایه‌ای برابر با حداقل میزان "اجاره متوسط محل" می‌پرداخت. (۲۷) البته مقرراتی از این دست، شامل حال شاهزادگان، وابستگان ایل قاجار، روحانیان و طلبه‌ها نمی‌شد. چرا که حقوق انتخاباتی آن‌ها بدون هیچ شرطی از پیش تضمین شده بود.

بر اساس ماده ۳ و ۵ این قانون، زنان هم ردیف "آدم‌کشان، دزدان و تبه‌کاران" شناخته شده بودند و حق دادن رای یا شرکت در انتخابات مجلس را نداشتند.

علاوه بر زنان، اکثریت عظیم باقی مانده‌ی مردم ایران نیز به خاطر نداشتن اموال و القاب "زمینی و الهی" به حساب نیامده بودند و حق شرکت در انتخابات را نداشتند.

البته این منحصر به انقلاب مشروطه ایران نبود. دو قرن و نیم پیش از این تاریخ نیز در "مادر" پارلمان‌های جهان، محدودیت‌های حقوقی لیبرالیسم انگلیسی برجسته شده بود. الگوهای انقلاب‌های دیگری در برابر مشروطه خواهان وجود داشت که بسیار ژرف‌تر از انقلاب انگلستان دست به واژگونی مناسبات واپس‌گرایانه‌ی فئودالی زده بودند. انقلاب کبیر فرانسه معروف‌ترین شان بود. اما، بورژوازی ایران جسارت لازم را نداشت.

نمایندگان مجلس می‌بایست می‌توانستند به زبان فارسی بخوانند، بنویسند و سخنرانی کنند. بدین سان، و قاعدتاً، بخش زیادی از صاحب‌منصبان، مالکان و پیشه‌وران غیرفارس که واجد شرایط طبقاتی و اجتماعی نظام نامه‌ی انتخابات هم می‌شدند، نمی‌توانستند به نمایندگی از اکثر ساکنان ایران که غیرفارس هستند، به مجلس راه بیابند.

طرح‌های پیشنهادی گروهی از مشروطه خواهان که با استفاده از قوانین اروپایی تنظیم شده بود با مخالفت سرسختانه‌ی روحانیان و سلطنت‌طلبان مواجه می‌گردید. برای

نمونه، دستگاه روحانیت شیعه مخالف حضور نمایندگان سایر اقلیت‌های مذهبی در مجلس بود. سلطنت طلبان نیز خواهان تضمین حق فرماندهی ارتش برای پادشاه بودند. پیروان آئین‌های آسوری و بهایی جزو اقلیت‌های مذهبی به حساب نیامده بودند. اقلیت‌های مذهبی ارمنی، یهودی و زرتشتی که واجد شرایط بودند، حق داشتند نمایندگان خود را برای مجلس انتخاب کنند. ازین حق تنها زردتشتیان استفاده کردند. ارباب جمشیدی بازرگان ثروتمند زردتشتی، به گفته‌ی بعضی با دادن رشوه به آیت‌الله بهبهانی روحانی مشروطه خواه، به عنوان نماینده‌ی زرتشتیان به مجلس راه یافت. اما به یهودیان و ارمنیان یادآوری شد که اگر از این حق خود استفاده کنند "جنبش ملی" را به خطر خواهند انداخت. (۲۸) به این گروه از پیروان مذاهب گفته شد که از این حق خود چشم‌پوشی کنند زیرا که در دسر بزرگی برای "علما"ی عبات و اصفهان خواهد بود. به یهودیان و ارمنیان خاطر نشان شده بود که سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی به نمایندگی از آن‌ها در مجلس حضور خواهند داشت.*

هنوز مدت زمان کوتاهی از آغاز مشروطیت نگذشته بود که مفهوم "دنیوی و غیر مذهبی از ملت ایران" به مفهوم "جامعه ایرانیان مسلمان" تغییر پیدا کرد. سرانجام نمایندگان طبقاتی که در مجلس حضور داشتند با زیرپا گذاشتن اصل دموکراتیک گسست دین از دولت، تشیع را به عنوان "مذهب رسمی" ایران به رسمیت شناختند.

درماندگی بورژوازی بدان جا کشید که حق ویژه‌ای را بفرز قانون اساسی برای روحانیت شیعه قائل شد. طرح پیش نویس این خیانت تاریخی، که بعداً با تغییراتی به عنوان "اصل دوم" قانون اساسی مشروطیت پذیرفته شد، به دست شیخ فضل‌الله نوری "مشروع طلب" نوشته شد. (۲۹) بر اساس این سازش تاریخی بورژوازی با دستگاه

* در انجمن‌های مردمی این گونه تبعیض‌های ضد دموکراتیک رعایت نمی‌شد. به عنوان مثال، نخستین نشست انجمن بندرعباس روز ۱۵ آذر ۱۲۸۶ (۸ دسامبر ۱۹۰۷) برگزار شد و این موارد جزو تصمیمات آن بود: هر جمعه جلسه‌ی انجمن تشکیل شود، و ورود کلیه‌ی اتباع ایرانی بدون در نظر گرفتن دین و قومیت آن‌ها به آن آزاد باشد و کمیسیون ویژه مدرسه تشکیل شود. به نقل از "ظل السلطان و محمدعلی شاه رودرو" جلد اول نشر پرواز صفحه ۱۱۶

روحانیت شیعه، ۵ نفر از مراجع تقلید از حق و تو در قانون اساسی برخوردار شدند:

"مجلس مقدس شورای ملی که بوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانیه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تاسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالای نام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست.

لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیستی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدان و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یا بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بلائفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادیکه در مجلسین عنوان میشود بدقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیست علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجه عصر عجل الله فرجه تغییرناپذیر نخواهد بود." (۳۰)

بورژوازی ایران علاوه بر سهمیه ی آخوندی نمایندگان منتخب روحانیان در مجلس، به حضور اضافی دست کم ۵ نفر عضو همیشگی "علمای اعلام" رضایت داد. به هر حال این ولایت فقیه پنج نفره تا "زمان ظهور حضرت حجه عصر" دوام نیاورد و با "ظهور امام خمینی" تغییر کرد. در واقع، ساختار مجلس شورای ملی مشروطه، ترکیبی از نهادهای چند قطبی قدرت در رژیم فعلی آخوندی بود. شباهت خاصی بین وظایف کنونی شورای نگهبان، مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی، با "اصل دوم" قانون اساسی مشروطه و وظایف مجلس شورای ملی وجود دارد.

با ژرف و پهناور شدن انقلاب مشروطه، اختلافات میان نمایندگان سازشکار بورژوازی، دستگاه سلطنت و روحانیت از یک سو، و انجمن های مردمی (به ویژه انجمن تبریز) از سوی دیگر، بالا گرفت. به قول کسروی:

"جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود، بیش از همه، رویه و رنگ "شریعت طلبی" می داشت تا کم کم رنگ و رویه "میهن پرستی" گرفت." (۳۱)

اغلب کسانی که در تهیه ی قانون اساسی و قوانین انتخاباتی مشروطیت ایران دست داشتند وابسته به خانواده های اشرافی زمیندار و صاحب منصبان بلندمرتبه دیوان سالاری دودمان قاجار، و یا دستگاه روحانیت بودند. وابستگی های طبقاتی و مناسبات اجتماعی رهبری جنبش مشروطه خواهی، زمینه ی شکست قطعی انقلاب مشروطه را فراهم ساخته بود. شعله های انقلاب مشروطه اما به خاطر رشادت های جنبش زحمتکشان، چند سالی زبانه کشید. سرانجام، با درماندگی تاریخی بورژوازی ایران شکست انقلاب مشروطه تکمیل شد. هزاران نفر از انقلابیان آزادیخواه به خاک و خون در غلطیدند. تقریباً تمام دست آوردهای انقلاب مشروطه که با خون انقلابیان ایران آب یاری شده بود، به دست سلطنت، روحانیت و اشرافیت، و با سرسپردگی بورژوازی ایرانی و همکاری نیروهای خارجی روسیه و انگلستان نابود شدند.

مصدق جوان

هرک بر دو ستور نشیند، همیشه پیاده بود

خرد نامه. بند نامه بزرگمهر

میرزا محمدخان مصدق السلطنه در روز ۲۹ اردیبهشت ماه سال ۱۲۶۱ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. خانواده ی او جزو خاندان قاجار بود و یکی از بزرگ ترین زمینداران ایران به حساب می آمد. پدرش میرزا هدایت آشتیانی وزیر دفتر استیفا در دوران ناصرالدین شاه و از رجال ایران بود. مادرش ملک تاج خانم نجم السلطنه و از نواده های عباس میرزا ولیعهد بود.

مصدق پس از مرگ پدرش در سن چهارده سالگی به مقام استیفای خراسان گمارده شد. مستوفیان، صاحب منصبان بلند مرتبه‌ی مالیه بودند و وظیفه‌ی آن‌ها رسیدگی به کلیه‌ی حساب‌های ایالت و یا ولایت مربوطه و صدور دستورالعمل‌های مالی بود. مصدق پس از چندی، شغل پدری خود را رها ساخت و در مدرسه‌ی سیاسی تهران که تازه دایر شده بود به تحصیل پرداخت.

مصدق در سن نوزده سالگی با ضیاء السلطنه دختر سید زین العابدین، خواهر سید ابوالقاسم و سید محمد، و عمه سید حسن امامی، که همگی آن‌ها از سده‌ی نوزدهم میلادی تا سال ۱۳۵۷ خورشیدی امام جمعه‌های تهران بوده‌اند، ازدواج کرد. (۳۲)

مصدق جوان در هنگام انقلاب مشروطه، از جناح راست جنبش مشروطه خواهان حمایت می‌کرد. بعضی از خویشاوندان نزدیک وی، از جمله شاهزاده فرمانفرما و برادر همسرش سید ابوالقاسم امام جمعه، از مشروطه خواهان بودند. اما امام جمعه پس از زدن پنهانی با عین الدوله صدراعظم به اردوی استبداد پیوست. (۳۳)

مصدق از زمره شاهزادگان مشروطه خواهی بود که در دستگاه حکومتی رفت و آمد داشت و از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود. و این مسئله باعث آن شده بود که از وی به عنوان رابط دربار قاجار و راست‌گرایان مشروطه خواه، به ویژه روحانیان، استفاده شود:

"نظرم هست روزی در صاحبقرانیه محمدعلی شاه بمن گفت: چون شما با آقا سید عبدالله بهبهانی مربوطید، آیا ممکن است میانه او را با ما گرم کنید؟ گفتم: شاه چه احتیاجی به ایشان دارند؟ گفت: مگر نمی‌بینی عده‌ای دور ایشان جمع شده‌اند و امروز ایشان در سیاست موثرند؟ گفتم: ایشان دکانی باز کرده و در آن متاعی می‌فروشند که آن مشروطیت است و مشتریان زیادی خریدار این متاعند. شما هم اگر چنین دکانی باز کنید من تردید ندارم که دکان ایشان تخته می‌شود و مشتریان ایشان هم در مقابل دکان شما جمع می‌شوند." (۳۴)

مصدق در انتخابات مجلس دوم به نمایندگی از طبقه‌ی اعیان و اشراف انتخاب شد. اما، چون سنش کمتر از سی سال بود، به مجلس راه نیافت. *

* در برخی از اسناد، مجلس اول هم ذکر شده است: "ایران فردا" شماره ۵۳ ویژه نامه‌ی دکتر مصدق، اردیبهشت ۱۳۷۸

مصدق از سال ۱۲۸۶ خورشیدی برای مدت کوتاهی به عضویت انجمن "جامع آدمیت" که با انجمن فراماسونری ارتباطاتی داشت، در آمد. (۳۵) محمد علی شاه نیز بعداً به عضویت "جامع آدمیت" در آمد. وی در ليله الفطر ۱۳۲۵، شرحی در تأیید قبول اصول "جامع آدمیت" نزد رئیس آن فرستاد. در همان سال، مصدق به "مجمع انسانیت" که توسط گروهی از رجال آشتیان و گرگان، از جمله مستوفی الممالک، تشکیل شده بود پیوست. مصدق بعد از به توپ بستن مجلس به دست محمدعلی شاه، به شدت دچار "نگرانی و تشویش" شد. وی با دوست قدیمی خود میرزا یحیی خان سرخوش که منشی سفارت انگلیس بود، قرار گذاشت که در منزلش پنهان شود. (۳۶) محمدعلی شاه پس از بستن مجلس شورای ملی تصمیم داشت که نهادی را که "قائم مقام مجلس شورای ملی" بشود به وجود بیاورد. شاه خود کماه این نهاد انتصابی را "دارالشورای کبرا" نامیده بود. محمدعلی شاه بر آن بود تا مصدق را به عضویت این مجلس در آورد. حشمت الدوله والاتبار منشی مخصوص شاه، به مصدق که در ضمن برادر خوانده اش هم بود، اطلاع داد که افتخار عضویت در "دارالشورای کبرا" را دارا شده است. با این کار، مصدق جوان از نگرانی درآمد. مصدق هم در نخستین نشست این مجلس "دوران استبداد صغیر" شرکت کرد. (۳۷)

با سرکوب انقلاب و تعطیل "مجلس" در پایتخت، انجمن تبریز به ابتکار "مرکز غیبی" و همت مردم، مبدل به کانون مقاومت انقلاب ایران گردید.*

* زنان تبریز نیز در جنگ با استبداد به میدان نبرد می رفتند و کشته می شدند. باولویچ نویسنده "تاریخ مشروطیت" می نویسد: عکس یک دسته شصت نفری از زنان چادر به سر ایرانی تفنگ در دست در اختیار ماست، این ها محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند. در روزنامه "جبل المتین" آمده است: در یکی از زدوخوردهای بین اردوی انقلابی معروف ستارخان با لشکریان شاه، بین کشتگان انقلابیان، جنازه بیست زن مشروطه خواه در لباس مردانه دیده شده است. زنان تبریز علاوه بر مداخلات نظامی در مسائل سیاسی نیز شرکت داشتند. زنان تبریز به زنان شیراز نامه نوشتند و آن ها را بر ضد "اعیان و اشراف" تحریک کردند. به نقل از کتاب مرکز غیبی نوشته صمد سرداری نیا.

محمد مصدق در اوایل سال ۱۹۰۹ در کشاکش انقلاب با ضد انقلاب، برای تحصیلات به خارج از ایران رفت. وی تصمیم گرفت که از مسیر تفلیس به اروپا برود. در تفلیس، "مجاهدین مبرز قفقاز" از وابستگی مصدق به دربار قاجار و خویشاوندی نزدیکش با فرمانفرما مطلع شدند و از او برای پیش بردن امر انقلاب کمک مالی و "باچ" خواستند. آن‌ها یادداشتی بدین مضمون به دست مصدق دادند:

"دائی شما فرمانفرما می‌خواهد برود با آزادیخواهان جنگ کند. شما باید ۱۸۰ هزار منات (هر منات معادل شش قران بود) بدهید تا بتوانید از این جا حرکت کنید." (۳۸)

مصدق نگران و شتابان تصمیم گرفت که مسیر خود را تغییر بدهد و به جای بادکوبه که "مرکز مجاهدین" بود، از شهر باطوم به اروپا برود. انقلابیان عضو "انجمن" مصدق را در باطوم پیدا کردند و یادداشت دیگری به دستش دادند:

"هر جا که بروید آسمان همین رنگ است. در تفلیس حاضر نشدید. ۱۸۰ هزار منات بدهید، اینجا باید ۳۶۰ هزار منات بدهید تا بتوانید حرکت کنید." (۳۹)

مصدق در گفتگو با فرستادگان "انجمن" متوجه شد که فرید السلطان کنسول ایران در باطوم با مشروطه خواهان در ارتباط است. مصدق به تهدید کنسول روی آورد:

"به جای این که برای مسافرت ایرانی تسهیلات فراهم کنید، با این انجمن‌ها شرکت دارید و می‌خواهید سوء استفاده کنید. من به دولت [محمدعلی شاه خودکامه] تلگراف می‌کنم و رفتار شما را اطلاع می‌دهم که چگونه در این ماموریت انجام وظیفه می‌کنید ... طوولی نکشید که [فرید السلطان] یک نوشته از انجمن آورد به این مضمون که ((برای کمک به مدرسه، پنجاه منات انتظار داریم مساعدت کنید)) این کاغذ که رسید، من [مصدق] دیدم هیچ صلاحی نیست در شهر باطوم بمانم؛ پنجاه منات را دادم." (۴۰)

مصدق در ماه مارس ۱۹۰۹ به پاریس رسید. وی تحصیلات خود را در فرانسه و سوئیس ادامه داد و در سال ۱۹۱۳ میلادی، برابر با ۱۲۹۲ خورشیدی، به اخذ درجه دکترا در رشته‌ی حقوق نایل شد. دکتر مصدق رساله‌ی دکترای خود را درباره‌ی "وصیت در فقه اسلامی" تدوین کرد. وی این رساله را در ارتباط با دو نفر از مجتهدان به نام‌های شمس العلماء و آشیخ محمدعلی کاشفی نوشت تا از قوانین ارث و وصیت در اسلام دفاع

کند. انگیزه‌ی اصلی وی در انتخاب این موضوع، پاسخ‌گوئی به انتقادات مارکسیسم به مذهب و ایستادگی در برابر جنبش رو به گسترش سوسیالیستی بود.*

مصدق در پایان تحصیلاتش قصد داشت به تابعیت سوئیس دربیاید و در آن‌جا ماندگار شود. (۴۱) ولی ازین کار منصرف شد و یک سال بعد به ایران بازگشت. در سال ۱۲۹۳ خورشیدی (۱۹۱۳ میلادی) کتابی در باره‌ی اصول قرارداد کاپیتولاسیون یا حق اتباع خارجی مقیم ایران برای محاکمه شدن طبق قوانین کشورشان، منتشر ساخت. او کوشید بین قوانین شرعی اسلامی و قوانین کشورهای اروپایی، پلی "قانونی" بزند:

"رقیب داخلی [روحانیت] شاید این حرف‌های ما را در جهت منافع دول اروپا تصور نمایند، به ملاحظه این‌که ما در اروپا تحصیل کرده ایم، میل هم داشته باشیم قانون آن‌ها را به مملکت خود وارد کنیم. رقیب‌های خارجی [قدرت‌های اروپایی] تصور می‌کنند که این اظهارات ما به حال استقلال و بقای ایران و اسلام مفید است. پس ما بین این دو رقیب هستیم." (۴۲)

نخستین نوشتارهای مصدق در نشریه‌ی "مجله‌ی علمی" که خود از بنیان‌گذاران آن بود به چاپ رسید. این نشریه از سال ۱۲۹۳ خورشیدی به راه افتاد، ولی بیش از ده شماره انتشار نیافت. نوشته‌های دیگری از مصدق در دوره‌های اول، دوم و سوم مجله "آینده"، تحت عنوان "امضاء محفوظ" و از "مقالات وارده" به چاپ رسیده است. مصدق پس از بازگشت از سفر تحصیلی خود در فرانسه و سوئیس، کتاب‌هایی را به فارسی (وی رساله‌ها و کتاب‌هایی را به زبان فرانسه در اروپا چاپ کرده بود) به نگارش درآورد. این کتاب‌ها درباره‌ی مسائل حقوقی، مالی و سیاسی بود. هر دو کتاب "کاپیتولاسیون و ایران" و "شرکت سهامی در اروپا" در آبان ۱۲۹۳ به چاپ رسیدند. کتاب "دستور در محاکم حقوقی" در مرداد ۱۲۹۴ خورشیدی در تهران به چاپ رسید. دکتر مصدق کتاب "مختصری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا، برای آقایان محترم نمایندگان دوره پنجم تقنینیه" را در بهمن ۱۳۰۲ خورشیدی و کتاب "اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک

* نگاه کنید به مقاله‌ی شاه‌حسینی مندرج در نشریه‌ی "ایران فردا" ویژه مصدق، شماره ۵۳ اردیبهشت ۱۳۷۸

خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه" را در آبان ۱۳۰۵ منتشر کرد. بر روی همگی کتاب‌ها نوشته بودند که رایگان اند و "حق طبع و ترجمه آن آزاد است". این کتاب‌ها در بیش از پنج هزار نسخه در تهران به چاپ رسیده بودند که برای آن ایام شگفت آور بود. دکتر مصدق با بهره‌وری از ثروت بی‌کران خود، و پیوند قوانین و مقررات پارلمان‌تاریستی اروپائی با "فقه اسلامی" روحانیت شیعه، به نبرد فرهنگی و سیاسی دو سوپه، برای انطباق با سنت گزایان هیئت حاکمه و مبارزه علیه آرمان‌های بالنده‌ی سوسیالیستی، برخاسته بود.

مصدق پس از بازگشت به ایران، عضویت کمیسیون تطبیق و حوالجات را عهده‌دار گردید. در کابینه وثوق الدوله شرکت داشت و معاون احمد قوام (برادر وثوق الدوله) وزیر مالیه بود. چندی بعد به اروپا رفت و هنگامی که خبر قرارداد ماه اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸) انگلستان با وثوق الدوله را شنید به شدت ناراحت شد.

از یک سال پیش از بستن این قرارداد ننگین که ایران را به انقیاد بیش‌تر استعمارگران انگلیسی در می‌آورد، دولت انگلستان تصمیم گرفته بود که به بخشی از هیئت حاکمه، رشوه‌های کلان بدهد. بر اساس همین سیاست بود که وثوق الدوله نخست‌وزیر ایران ماهانه ۱۵ هزار تومان از دولت انگلستان می‌گرفت. سردار ظفر رئیس ایل بختیاری و قوام‌الملک رئیس ایل خمسه نیز از حقوق بگیران انگلیس بودند.

از تابستان ۱۲۹۷ (ژوئن ۱۹۱۸) شورش‌های ضد انگلیسی توسط ایلات و مردم فارس، به ویژه تنگستانی‌ها به راه افتاد. دولت انگلستان پذیرفته بود که به شاهزاده فرمانفرما والی استان فارس نیز به خاطر کمک به سرکوب شورش ضد انگلیسی آن منطقه ماهانه مبلغ ۶ هزار تومان بپردازد. بر این اساس قرار گذاشته شد که این مبلغ تا هنگامی که فرمانفرما والی فارس باشد و روابط صمیمی و دوستانه‌اش را با انگلیسی‌ها حفظ بکند، به وی پرداخته بشود. (۴۳)

دکتر مصدق در سوئیس به خاطر قرارداد وثوق الدوله "تا آستانه‌ی جنون" پیشرفت و دچار سرخوردگی شد. (۴۴) وی تصمیم داشت تا برای همیشه تابعیت آن کشور را پذیرفته

و به امر صادرات و واردات بپردازد. اما قوانین تابعیت و مهاجرت به کشور سوئیس به خاطر جنگ جهانی اول و مشکلات ناشی از پناهندگان و آوارگان جنگی، دشوار شده بود و کارهای قانونی با سرعت دلخواه مصدق پیش نمی رفت. افزون بر آن، دکتر مصدق ناگزیر بود برای سروسامان دادن به امور مالی خود به ایران برگردد. در آن ایام (حدود یک سال بعد) به وزارت عدلیه (دادگستری) در کابینه‌ی مشیرالدوله منصوب گردید و به ایران دعوت شد. ولی در بازگشت از راه جنوب، با کمک و پشتیبانی دایی ثروتمند و با نفوذش شاهزاده فرمانفرما، به والی گری ایالت فارس برگزیده شد.

اعتراضات عمومی و عقاید کمونیستی در استان فارس بین مردم فقیر آن سامان رو به گسترش گذاشته بود و این امر باعث نگرانی استعمارگران انگلیسی، خاندان قاجار و سیاستمداران ایرانی شده بود. آن‌ها در پی یافتن سیاستمدار "بی غرضی" بودند که جلوی اشاعه‌ی تبلیغات کمونیستی را بگیرد. هیئت حاکمه‌ی ایران مصدق را برای این کار انتخاب کرد:

"تبلیغات کمونیستی هم در ایران سیاست استعمار را نگران کرده بود و می خواستند شخص بی غرضی در این استان وارد کار شود که عدم رضایت مردم موجب پیشرفت این مرام نگردد. این بود که بعد از ورودم به شیراز پس از چند ساعت عده‌ای به تلگراف خانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از دولت درخواست کردند." (۲۵)

از سال ۱۹۰۷ حکام ایرانی می بایست با تصویب دو کشور روسیه و انگلستان به مناطق شمال و جنوب ایران اعزام بشوند. (۴۶) ولی با انقلاب کارگری ۱۹۱۷ روسیه، کارگزاران دولت تزاری از ایران خارج شده بودند و استعمارگران انگلیسی در ایران یکه تازی می کردند. مصدق در آن دوران نسبتاً گمنام بود و "عده‌ای" که خواهان انتصاب او بودند، کسانی به جز خان‌ها، ملاها، اطرافیان فرمانفرما والی مستبد پیشین فارس و به طور کلی دودمان قاجار نبودند.

اقدامات مصدق در فارس موجب خوشنودی خاندان قاجار، روحانیان و ماموران انگلیسی گردید. دکتر مصدق برای جلوگیری از رشد کمونیسم و برای خوش آیندی آخوندها،

جزوه‌ها و کتاب‌های فقه اسلامی را به رایگان چاپ می‌کرد. برای نمونه باید به چگونگی چاپ کتاب "قانون الهی" اشاره کرد. این کتاب به دست یکی از آخوندهای شیراز به نام آیت الله سید محمدشریف تقوی شیرازی نوشته شده بود. در این کتاب از اندیشه‌ی حکومت اسلامی و "حاکم، جاری و ساری شدن قوانین الهی منبعت از قرآن" پشتیبانی شده است. نویسنده در مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد:

"چندین سال است که من این کتاب را نوشته‌ام، اما تاکنون امکان مادی برای چاپ آن را نداشته‌ام تا این که آقای مصدق والی فارس شد."

مصدق "مشروطه" خواه در دوران انقلاب مشروطه به هواداران "انجمن" برای به راه انداختن آموزشگاه کمک مالی نکرد و سرانجام به خاطر تهدید نمایندگان "انجمن"، پنجاه منات "باج" به انقلابیان مشروطه خواه پرداخت. ولی در مقام والی فارس حکومت "مشروطه"، برای همه گیر شدن اندیشه‌های قیم مآب، خودکامه و واپس‌گرای روحانیت شیعه، به چاپ رایگان کتاب‌های بی ارزش آخوندها پرداخته بود.

دکتر مصدق روابط بسیار خوبی هم با ماموران انگلیس، و به ویژه کنسول آن کشور "ماژور هوور"، برقرار کرده بود. مصدق پس از گفتگو و کسب پشتیبانی از کنسول امپریالیسم انگلستان، تنگستانی‌ها را "تنبیه و راه بوشهر تا آباده را در ظرف چهل روز برای تجارت انگلیسی‌ها امن کرد". (۲۷) مصدق در باره‌ی روابط خوب خود با انگلیسی‌ها، در نخستین سخنرانی‌اش در مجلس چهاردهم، چنین گفت:

"وثوق الدوله و سیر پرسی کاکس که نظر استعمار داشت. ولی همه‌ی مامورین انگلیسی صاحب این نظر نیستند. بنده مامورین خوب از انگلستان دیده‌ام". پرسیدنی است که ارزش‌های دکتر مصدق برای شناسائی مامورین خوب دولت استعمارگر انگلستان چه چیزهایی بودند؟

"من مامورین شریف و وطن دوست از انگلستان دیده‌ام، من مذاکراتی در شیراز و در تهران با این‌ها دارم. یک روز ماژور هوور قنصل انگلیس آمد و به من گفت: ما حکم داده‌ایم تنگستانی‌ها را تنبیه بکنند. من عالم بهم خورد. گفت شما چرا حالتان بهم خورد؟ گفتم: چون این صحبتی که کردید نه در نفع شما بود، و نه در نفع ما. گفت: توضیح بدهید؟ گفتم: شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می‌گویید که پلیس جنوب در شیراز منفور است. پس وقتی که شما پلیس جنوب را مامور تنبیه

تنگستان بکنید بر منفوریت آن‌ها افزوده می‌شود، تنگستانی‌ها اگر شرارت می‌کنند، من تصدیق می‌کنم، اگر بعضی از آن‌ها راهزنی می‌کنند من تصدیق دارم. اگر آن‌ها را پلیس جنوب تنبیه کند، آن‌ها جزء شهدا و وطن پرست‌ها می‌شوند و من راضی نیستم. ولی اگر من که والی هستم آن‌ها را تنبیه کنم به وظیفه خود عمل کرده‌ام و کار صحیحی کرده‌ام. گفت: توضیحات شما مرا قانع کرد، شما کار خودتان را بکنید، من از شما تشکر می‌کنم. بعد از چند روز من [مصدق] تنگستان را امن کردم و مازور هوور آمد از من تشکر کرد." (۴۸)

اقدامات مصدق در فارس با رضایت کامل دو دولت ایران و انگلستان روبرو شد. وی برای برپائی نظم حکومتی به نیروی "الهی" آخوندها و نیروی زمینی انگلیسی‌ها، نیاز داشت.

با روی کار آمدن سپهدار سردار منصور به جای مشیرالدوله، مصدق قصد داشت که از سمت والی‌گری فارس استعفا داده و از ایران مهاجرت کند. اما با سفارش پنهانی انگلیسی‌ها، نخست وزیر جدید سپهدار منصور، مصدق را متقاعد ساخت تا در فارس بماند:

"سفارت انگلیس - چهارم نوامبر ۱۹۲۰ - به عنوان سپهدار منصور - رئیس الوزرا فدایت شوم. پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم اردات، زحمت می‌دهد که از قرار تلگرافی که قنصل انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه‌ی قبلی و تشکیل کابینه‌ی جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند. از این قرار راپورت‌هایی که از قنصل انگلیس شیراز می‌رسد، حکومت معظم له در شیراز خیلی رضایتبخش بود. اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که تلگرافی به معزی آلیه مخابره فرموده خواهش کنند که به حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند. مستر نریمان " (۴۹)

مصدق تا انقراض

دودمان قاجار

این دوره از زندگی دکتر مصدق مصادف بود با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، فروپاشی تزاریسیم و سپس پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه. انقلاب اکتبر موجب شد که دست تزاریسیم از ایران کوتاه گردد. بر اساس پیمانی که بعد از آغاز جنگ جهانی اول بین دو امپراتوری روسیه و تزاری و بریتانیا منعقد شده بود، قرار بود که نیمه‌ی شمالی امپراتوری عثمانی را روسیه تصاحب کند و نیمه‌ی جنوبی از آن بریتانیا و فرانسه بشود. در مورد ایران نیز توافق کرده بودند که مناطق ایران بی طرف (تهران و اصفهان و مناطق مرکزی) مورد توافق قرارداد ۱۹۰۷ را از بین بردارند. (۵۰) روسیه تا اصفهان، یزد و شمال بلوچستان، و انگلستان تمام جنوب را بین خود تقسیم کرده بودند. در ماه مه ۱۹۱۶ پیمان سایکس - پیکو بین انگلستان و فرانسه، توافق قبلی با روسیه و تزاری را تکمیل کرد. آن‌ها حتا نفت عراق را با هم تقسیم کرده بودند و قسمتی از خاک امپراتوری عثمانی را به ایتالیا هم پیمان خود بخشیده بودند:

"طرح لرد کرزن [سیاستمدار انگلیسی] و تقسیم ایران و عثمانی قطعی می شد. ایران آشفته و فقیر، می رفت به یکی از امپراتوری‌هایی که تنها در تاریخ نامی از آن‌ها برده می شد، بدل شود. شاعران سیاست پیشه‌ی ایرانی قصیده شکوائیه خطاب به لرد کرزن می سرودند که چرا چنین خیانتی را بر خاک جمشید و کورش روا داشته است. چه بسیار مالکان و سرمایه داران که خود را آماده قرار گرفتن زیر نفوذ روسیه یا انگلستان می کردند. بعضی نیز در راه فرار به اروپا بودند. نومیدی بر همه چیره شده بود، جز آن‌ها که امید به پیروزی آلمان بسته بودند و تنها شانس نجات وطن را در آن می دیدند. آن‌ها هزاران بیت قصیده در مدح قشون ویلهلم [قیصر آلمان] سرودند، و مهاجرت را ترتیب دادند. ناگهان معجزه رخ داد: اکتبر ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی. یکی از دو سر ریسمانی که گلولی ایران را می فشرد، رها شد. با سقوط امپراتوری تزارها، ناگهان تمام نقشه‌ها نقش بر آب شد. بر ویرانه‌های جنگ جهانی اول، انگلستان شروع به بازنویسی سیاست خارجی خود کرد و لرد

کوزن به سرعت مشغول تنظیم طرحی شد که با پیش بینی آینده بتواند ضمن حفظ قدرت برتر انگلستان، رهبری جهان را در غیاب رقیب [روسیه تزاری] در دست بگیرد. در تدابیر تازه‌ی غرب، سرزمین ایران نقش دیگری یافت، آن چنان که ترکیه (بخش شمالی): حمایت از ضد انقلابیان روسی و ضعیف کردن حکومت کارگری نوپا." (۵۱)

در واقع، بقا و ادامه‌ی حیات و "استقلال و تمامیت ارضی" دو کشور ایران و ترکیه، تا حدود زیادی مدیون پیروزی شوراهای کارگران و دهقانان فقیر، و استقرار دموکراسی سوسیالیستی در روسیه تزاری است! دولت کارگری شوروی تمام قراردادهایی را که روسیه تزاری با انگلستان پنهانی بسته و به ایران تحمیل کرده بود، افشا و همگی را یک‌جانبه لغو کرد. بلشویک‌ها به رهبری لنین، از همان هنگام بستن قرارداد پنهانی روسیه تزاری و انگلستان در سال ۱۹۰۷ به افشاگری و مخالفت برخاسته بودند. (۵۲)

لئون تروتسکی کمیسار امور خارجه‌ی دولت کارگری شوروی در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ (۱۲۹۶ خورشیدی) رسماً مردم ایران را آگاه کرد که شوروی:

"همه عهدنامه‌های سیری را که بین روس و انگلیس و دولت‌های دیگر درباره‌ی ایران منعقد شده است باطل می‌شمارد و مردم روسیه همه آن چه را که از ایران دزدی شده بود به ملت ایران باز می‌گردانند. دولت ایران نیز از جانب خود باید همه‌ی این گونه عهدنامه‌ها را باطل کند." (۵۳)

نیروهای انگلیسی تا بهار سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) مناطق زیادی از خاک ایران را به اشغال درآوردند. دولت انقلابی شوروی در یادداشت دیگری به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ اعلام کرد: تمام تعهدات مالی ایران که با روسیه تزاری منعقد شده است را باطل اعلام می‌کند. شوروی برای همیشه هرگونه دخالت در عواید ایران را از خود سلب می‌کند. دریای مازندران پس از تخلیه‌ی کشتی‌های انگلیسی، برای همه‌ی کشتی‌هایی که با پرچم ایران سیر کنند آزاد خواهد بود. مرز بین دو کشور بر اساس اراده‌ی ساکنان نواحی مرزنشین تعیین خواهد شد. همه امتیازاتی که قبلاً به دولت یا افراد روس داده شده الغا می‌گردد. راه آهن‌ها و پست و تلگراف به مردم ایران بازگردانده می‌شود. هرگونه ترتیباتی که مردم ایران را در وضع نا مساعدی قرار داده یا حاکی از دخالت در امور ایران باشد ملغاً و بلا اثر خواهد شد. در پایان اعلامیه چنین آمده بود:

"زمان نجات کامل نزدیک است، ساعت محکومیت سرمایه داری انگلیس بزودی فرا خواهد رسید ... کارگران روسیه دست برادری به سوی شما توده های ستم‌دیده ی ایران دراز می کنند. ما بزودی خواهیم توانست وظیفه خود یعنی مبارزه مشترک علیه دزدان و ستمگران بزرگ و کوچک را که منشاء رنج های بی شمارند اجرا کنیم." (۵۴)

دولت ایران این فراخوان آزادیخواهانه و ضد استعماری دولت کارگری شوروی را از مردم پنهان کرد. در عوض، وثوق الدوله نخست وزیر ایران دو ماه بعد از دریافت یادداشت دولت شوروی، قرارداد معروف ۱۹۱۹ را با دولت انگلستان امضاء کرد. جنگ ویرانگر جهانی و انقلاب کارگری روسیه باعث فزونی آگاهی سیاسی زحمتکشان، و عامل مهم آغاز مبارزات انقلابی مردم در سراسر جهان شده بود. در آن ایام، جنبش های توده ای نیز در سرتاسر ایران به راه افتاده و مقامات انگلیسی را سخت نگران ساخته بود. دولت ایران به خاطر فساد بی اندازه ی خاندان قاجار ناتوان بود و هر آن خطر فروپاشی کل دستگاه دولتی رو به افزایش می رفت. فرماندهی هیئت نظامی انگلستان طی گزارشی که برای سفیر آن کشور فرستاد چنین گفت:

"عقد قرارداد [۱۹۱۹] این اعتقاد را تقویت کرده است که انگلستان در حقیقت از دشمن موروثی ایران یعنی روسیه بهتر نیست و این حس را پرورانده است که انگلستان را باید بهر قیمتی از کشور ریشه کن کرد. شورش های آذربایجان و گیلان و مازندران از همین احساس سرچشمه گرفته اند. رواج تبلیغات بلشویکی هم مدیون همین احساس است." (۵۵)

خطر گسترش انقلاب به سایر مناطق همجوار ایران و به ویژه شبه قاره هند می رفت. از این روی سیاستمداران مکار انگلیس در پی چاره جویی برآمدند. انگلستان به دنبال مهره و یا مهره هایی قلدر و گوش به فرمان می گشت که از عهده ی وظیفه ی سرکوب شورش های توده های زحمتکش و تقویت دولت مرکزی برآیند. مهره های انتخابی امپریالیسم انگلیس، سید ضیاء و رضا خان بودند.

مصدق تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) در سیمت والی فارس باقی ماند. او هنوز از تغییر برنامه ی استراتژیک استعمار انگلیس برای منطقه ی خاورمیانه و ایران آگاهی کافی نداشت. والی فارس با کودتای سید ضیاء - رضاخان، به مخالفت برخاست و

از سیمت خود استعفا داد و به اصفهان رفت. حکومت کودتا سرکوب شدیدی را علیه مخالفان خود سازمان داده و صاحب منصبان گوناگونی از اشرافیت و روحانیت را به زندان افکنده بود. در بین زندانیان افرادی از قبیل فرمانفرما و پسرش نصرت الدوله، مدرس و احمد قوام السلطنه دیده می‌شدند. مصدق در شمار مغضوب شدگان نبود و حتی برای وی پیغام فرستادند که: "در محل مأموریت خود بمانید، شما از قانون کلی مستثنا هستید." (۵۶) "قانون کلی" مخالفان کودتای سید ضیاء - رضا خان، اختناق و بازداشت‌های گسترده بود. این اقدامات با حمایت کامل انگلستان همراه بود و برخی از صاحب منصبان، این سیاست‌ها را برای مقابله با رشد کمونیسم مناسب می‌دانستند. (۵۷)

دکتر مصدق به رغم مخالفت با طرح انگلستان، دایر بر روی کار آوردن دولتی متمرکز و قوی، روابط خوب خود را با نمایندگان "همدرد" آن دولت استعماری حفظ کرده بود: "در کودتای سوم حوت (اسفند) سال ۱۲۹۹ هم که من والی فارس بودم ... مرحوم احمدشاه به من تلگراف نمود که ((جناب سیدضیاءالدین را به سمت رئیس الوزرای تعیین کردم.)) که من آن تلگراف را منتشر نمودم و به شاه جواب دادم که ((صلاح در انتشار آن ندیدم.)) شاه هم اعتراضی به من نکرد. ولی ماژور مید قونسول انگلیس که اهل ایرلند و با من همدرد بود، فقط یک حرفی زد و یک نامه ای هم به خط خود نوشت و دیگر اصراری نکرد." (۵۸)

دکتر مصدق به خاطر جلوگیری از "انقلاب و اغتشاش" در استان فارس، تلگراف مرکز را منتشر نکرد. وی مراتب نگرانی و انگیزه‌ی واقعی خود در مخالفت با کودتا را به اطلاع شاه قاجار رساند. متن تلگراف دکتر مصدق به احمدشاه چنین بود:

"تهران، دست خط تلگرافی به واسطه‌ی تلگراف خانه‌ی مرکزی زیارت شده در مقام دولت خواهی آن چه می‌داند به عرض خاک پای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد، بسی انقلابات و اغتشاش خواهد شد که اصلاح آن خیلی مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولت خواهی موجب این انقلابات شود و تاکنون مکتوم داشته. هرگاه تلگراف مزبور به موجب امر ملوکانه و انتشار لازم باشد، امر مبارک صادر شود که تلگراف خانه انتشار دهد. ۶ حوت ۱۲۹۹

- مصدق السلطنه" (۵۹)

سید ضیاء نیز بیکار ننشسته بود. وی برای این که سیاست های تبلیغاتی کمونیست های ایرانی را خنثا کند قول داد که دست به اجرای یک سری اصلاحات، از قبیل اصلاحات ارضی و فراهم کردن امکانات بهداشتی و آموزشی برای زحمتکشان، خواهد زد. (۶۰) وی علیه قرارداد انگلیس و ایران سخن گفت و قول داد که با شوروی پیمان دوستی امضاء کند. در آن ایام، مشاورالملک انصاری که قبلاً به فرمان مشیرالدوله به مسکو رفته بود، پیمان دوستی ایران با دولت کارگری شوروی را امضاء کرد. سید ضیاء مانع این کار نشد. (۶۱)

اما کار سید ضیاء نگرفت، زیرا که وابستگی او به انگلستان بر همگان آشکار شده بود. چندی بعد سید ضیاء برکنار گردید و قوام السلطنه که از زندان آزاد شده بود در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ به سمت نخست وزیر ایران برگزیده شد. قوام السلطنه نخست وزیر و رضاخان سردار سپه وزیر جنگ، برای سروسامان دادن به ارتش ایران احتیاج به بهبود وضعیت و بنیه ی مالی دولت داشتند و به همین علت از مصدق کمک خواستند. قوام السلطنه نخست وزیر جدید از مصدق برای شرکت در هیئت وزراء دعوت به عمل آورد. مصدق نه تنها به انتصاب رضاخان وزیر کودتا گر جنگ اعتراضی نداشت، بلکه به این خواست قوام پاسخ مثبت داد و به وزارت دارایی منصوب شد.

شم سیاسی و طبقاتی مصدق و ارتباطات خانوادگی اش با دستگاه حاکمه به او فهمانده بود که تنها راه حفظ سلطنت قاجار در ایران، پشتیبانی و شراکت در حکومتی است که به تقویت مالکان و دولت مرکزی همت گماشته باشد. و این امر در آن مقطع، بدون پشتیبانی کسی چون رضا خان قلدر امکان نداشت. بعدها مصدق در جلسه ی مشهور نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی به این موضوع اشاره کرد:

"گمان نمی کنم بر احدی پوشیده باشد وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می دانیم که اگر کسی می خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان [رضاخان] از وقتی که زمام امور را در دست گرفته اند یک خدماتی نسبت به امور امنیت مملکت کرده اند که گمان نمی کنم بر کسی مستور باشد." (۶۲)

در ضمن مصدق می‌دانست که رضا خان از حمایت افراد قدرتمندی چون فرمانفرما برخوردار است. به علاوه، مصدق به خوبی آگاه بود که رضاخان بدون پشتیبانی انگلستان، هرگز به اجرای موفقیت آمیز طرح کودتا قادر نمی‌شد. برای او رسوم و ارزش‌های لیبرالی پارلماناریسم، در این گونه مواقع، از درجه‌ی کم‌تر اهمیت، برخوردار می‌شدند!

مصدق در طی وزارت خود دشمنانی در هیئت حاکمه‌ی فاسد ایران پیدا کرد. بعد از استعفای دولت قوام، وی تصمیم داشت که دیگر در امور دولت و سیاست دخالت نکرده و به خارج از ایران مهاجرت کند. اما با پیش آمدن "قضیه لاهوتی" در تبریز، نظرش را تغییر داد. (۶۳)

از طرف اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف به مصدق پیشنهاد شد که به آذربایجان رفته و به عنوان والی آن استان به برقراری نظم یاری رساند. مصدق برای سرکوب شورش لاهوتی و برقرار کردن اقتدار حکومت مرکزی، احتیاج به فرماندهی قوای انتظامی در آذربایجان داشت. رضا خان وزیر جنگ به پشتیبانی از مصدق برخاست:

"سردار سپه آمدند منزل من. گفتند: ((شما گفتید آذربایجان نمی‌روم. برای چه؟)) گفتم: ((برای این که حبیب الله خان آن جاست.)) فرمودند: ((می‌نویسم که شما هر چه گفتید امر من است.)) سپس تشریف بردند و نامه‌ای به حبیب الله خان نوشتند که ((سرتیپ حبیب الله خان شیانی، فلانی آذربایجان می‌آید. هر چه بگوید امر من است.)) تشریفاتی داده شد؛ به استقبال من آمدند." (۶۴)

بعد ها روشن شد که انتصاب مصدق با حمایت "سرپرسی لورن"، وزیر مختار انگلستان صورت گرفته است: (۶۵)

"یک روز صبح همین آقای جم، که آن وقت رئیس انبار غله بود، آمد و گفت: ((سفیر انگلیس به شما سلام فرستادند و گفتند من شما را پیشنهاد کردم بروید آذربایجان.))" (۶۶)

دکتر مصدق برای سرکوب شورش لاهوتی عازم آذربایجان شد. مصدق این ماموریت را برای "جلوگیری از تأثیر تبلیغات افراد چپ در مردم" با آغوش باز پذیرفته بود. (۶۷) وی در آن منطقه، همچون استان فارس، از پشتیبانی آخوندهائی از قبیل میرزا باقر رضی، عبدالحسین حسینی و حاج صادق آقا برخوردار شد. والی جدید آذربایجان، حتا به خاطر

نبودن قانون کاپیتالیسیون، و با استفاده از لغو یک جانبه‌ی تمام قوانین استعماری روسیه تزاری توسط دولت کارگری شوروی، جرات یافت و دستور بازداشت یکی از اتباع آن کشور که علیه رضاخان سردار سپه (وزیر جنگ) شبنامه نوشته بود را صادر کرد. (۶۸) مصدق تا سال ۱۳۰۱ فرماندار آذربایجان بود.

دکتر مصدق در خرداد ۱۳۰۲ به وزارت خارجه گماشته شد. اما، پس از آگاهی از قصد و نیت رضاخان سردار سپه وزیر جنگ برای ریاست دولت و "برای این که در این دولت هم کار به دل تنگی و کدورت نکشد" و برای جلوگیری "قبل از وقوع هر واقعه"، پس از استعفای مشیرالدوله نخست وزیر وقت، از کار کناره گرفت.

این دوره ای است که رضاخان در راستای به چنگ گرفتن قدرت، با برنامه ای دقیق و حساب شده در امور دولتی دخالت می کرد. وی مزورانه خود را جمهوری خواه می نامید و از هیچ حيله ای برای رسیدن به مقاصد خود کوتاهی نمی کرد. ترفندها و ژست های جمهوری خواهانه ی رضا خان در مسند نخست وزیری، با اعتراضات سلطنت طلبانی از قبیل آخوند مدرس مواجه می شد. (۶۹) و حتا زمانی که رضا خان به خاطر انتقادات موتمن الملک رئیس مجلس، استعفا داد و خانه نشین شد، مصدق به همراه گروهی از سیاستمداران، رضاخان را "با کبکبه و دبدبه به پست سابقش بازگردانیدند" (۷۰)

برخلاف داستان های زیادی که درباره ی آخوند ستیزی رضاشاه نوشته شده، وی قبل از تغییر سلطنت، عوام فریبانه، با به راه اندختن دسته ی سینه زنان "قزاق"، گاه به سر می ریخت و در مجالس عزاداری مذهبی شرکت می کرد و با مراجع تقلید قم مرتب در گفتگو و مشورت بود. (۷۱) این روحانیان قم بودند که به رضا خان توصیه کردند که جمهوریخواهی را فراموش کند و "رژیم سلطنتی را برهم نزند." و این مراجع تقلید نجف بودند که برای رضا خان تمثالی از علی ابن ابیطالب فرستادند. رضا خان با آسید ابوالحسن اصفهانی و میرزا حسین نائینی مجتهدان معروف ارتباط داشت. یک سال بعد از داستان اعطای تمثال علی ابن ابی طالب، یک بیانیه ی مشترک که به دو زبان فارسی و

عربی نوشته شده بود با امضای این دو "فقیه عالی قدر" در مطبوعات چاپ شد. در این "فتوا" و بیانیه گفته شده بود که "مخالفان حکومت رضا خان از مخالفان پیامبر در بدر واحد هستند". خود میرزا حسین نائینی مرجع تقلید وقت برای رضا خان نامه ای پر از چاپلوسی و ستایش نوشت و خواستار عنایات و توجهات "آن مقام منیع" شد. پس از به تخت نشستن رضا شاه، برخی از مجتهدان خواستار ادامه ی پادشاهی رضا شاه تا ظهور مهدی امام دوازدهم شیعیان شدند:

"حضور مبارک اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران خلدالسله ملکه و سلطانه تبریک سلطنت تقدیم، امید است به ظهور ولی عصر وصل شود. جواد صاحب جواهر."

مجتهدی دیگری به نام ابوالحسن موسوی تلگرافی بدین شرح فرستاد:

"حضور مبارک پادشاه اسلام پناه پهلوی، ایداله نصر دوام این دولت فوق شوکت را برای تشیید ملت و حفظ استقلال مملکت بسط معدلت و موجبات ترفیه حال رعیت مسئلت و جلوس میمنت مانوس را تهنیت تقدیم می کنم." (۷۲)

تلگراف های مشابهی از آخوندهائی چون بحرالعلوم، ضیاء الدین عراقی، داعی محسن علاء و داعی مهدی خراسانی به رضا شاه فرستاده شد.

رضاخان در جایگاه نخست وزیر و با پشتیبانی انگلستان از ضعف دولت مرکزی استفاده کرده و به سود خود، پیش زمینه ی سیاسی لازم را برای براندازی خاندان پوسیده قاجار آماده ساخته بود. رضا شاه برای نهادی کردن پادشاهی خود تلاش می کرد. او در این راستا، هنوز برای به خدمت گرفتن شاهزادگان خوش نام قاجار می کوشید. شاه جدید در دوره ی ششم و در ساختمان مجلس شورای ملی به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری داد. مصدق از این پیشنهاد سر باز زد. دکتر محمد مصدق در آن ایام، هنوز در راستای پیوند "دو اصل اسلامیت و ایرانیت" برای ایستادگی در برابر "بیگانه" پرستان و بیگانگان می کوشید. وی در نشست ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی اعلام کرد که حتا "امروز اصل اسلامیت اقوا است". عوام فریبی او برای ستیز با جنبش سوسیالیستی لازم بود. دکتر مصدق در ضمن مخالف تغییر پادشاهی از خاندان قاجار به پهلوی بود. او با ابراز "ارادت" به رضا خان، تغییر خاندان پادشاهی را مخالف قانون اساسی می دانست. مصدق

با افزایش خودکامگی رضا شاه از فعالیت سیاسی کناره گرفت و در احمدآباد گوشه نشینی اختیار کرد و بر روی املاک وسیع خود به کشاورزی پرداخت. چندی بعد، رضاخان با واژگونی دودمان قاجار، خود را شاه ایران خواند و دوران تاریک خودکامگی اش را با این اقدامات عوام‌فریبانه آغاز کرد:

"فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد، قیمت نان را پائین آورد، قماربازی را غیرقانونی کرد، به زنان توصیه کرد که ((عفت عمومی)) را حفظ کنند و اجرای اصول اخلاقی را وعده داد. همچنین ادعا کرد، دو آرزوی بزرگ وی در زندگی دست یابی به صلح و امنیت برای مردم و اجرای شرع مقدس اسلام بوده است." (۷۳)

اشاره شد که پادشاهی رضا خان با مخالفت ملایان روبرو نبود. و حتا بسیاری از "علماء" به پشتیبانی از "شاه اسلام پناه" برخاستند؛ آیت الله کاشانی از جمله "ملی‌گرایانی" بود که در "مجلس موسسان" فرمایشی شرکت کرد و به تغییر سلطنت به نفع رضا خان رای داد. اما مدرس در میان ملایان دشمن شماره‌ی یک رضا شاه به شمار می‌رفت. با این همه، او نیز از سوی سر دودمان پهلوی به ریاست مسجد سپهسالار گمارده شد.

مخالفت برخی از ملایان با رضا شاه هنگامی شکل گرفت که حکومت رضا شاه رو به استحکام گذاشت. آخوندها به قم رفتند و بست نشستند. آن‌ها به نماینده‌ی رضا شاه گفتند که براساس مشروطه و قانون اساسی، خواهان حضور پنج نفر از ملایان طراز اول در مجلس مقننه هستند. رضا شاه هم پاسخ داد که خواست آن‌ها از واجبات است. البته رضا شاه رهبر متحصنین را برای عبرت دیگران مسموم کرد. (۷۴)

اعتلاء جنبش سوسیالیستی

پرولتاریا بیش و بیش تر به گرد سوسیالیسم انقلابی، به گرد کمونیسم ... جمع می‌شود. این سوسیالیسم، همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا است، همچون نقطه‌ی لازم گذار به الغاء همه‌ی تمایزات طبقاتی، به الغاء همه‌ی روابط تولید که شالوده‌ی این تمایزات اند، به الغاء همه‌ی روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه‌ی ایده‌هائی که نتیجه‌ی این روابط اجتماعی اند.

کارل مارکس

انقلاب سوسیالیستی در روسیه و تحولات دوره بعد از جنگ جهانی اول، سبب رشد جنبش کمونیستی - کارگری در ایران گردید. تنها در استان آذربایجان، کمونیست‌های ایرانی تا اوایل فروردین ۱۲۹۹ (اواخر مارس ۱۹۲۰) توانسته بودند صدها نفر را به عضویت تشکیلات خود درآورند. این عده در تماس دائم با مرکز خود در شهر بادکوبه بودند. کمونیست‌های آذری جبهه واحدی با حزب سوسیال دموکرات به رهبری غلامحسین رضازاده تشکیل داده بودند. (۷۵) کورت ووسترو کنسول آلمان در تبریز از حزب کوچک سوسیال دموکرات ایران حمایت می‌کرد. تا مارس ۱۹۲۰ حزب سوسیال دموکرات آلمان در یک حکومت ائتلافی به رهبری "باور" در قدرت بود. و به همین علت، کنسول حکومت آلمان در تبریز از سوسیال دموکرات‌های ایرانی پشتیبانی می‌کرد.

رشد جنبش کمونیستی در مناطق شمالی ایران به شدت ماموران انگلیسی را نگران ساخته و سبب شده بود که آن‌ها از نزدیک تحولات آذربایجان را دنبال کنند. بعد از

تجربه‌ی گیلان، امکان ارتباط و همکاری شیخ محمد خیابانی و ملی گرایان "دموکرات" آذربایجان با کمونیست‌ها می‌رفت.

شیخ خیابانی با یاری آخوندهائی چون حاجی سید المحققین قدرت زیادی کسب کرده بود. اما، به نظر انگلیسی‌ها می‌رسید که کمونیست‌های ایرانی در صدد ایجاد وحدت با شاخه‌ی تبریز حزب دموکرات هستند. انگلیسی‌ها سیاست‌های شیخ محمد خیابانی را افراطی ارزیابی کرده بودند و همین امر بر نگرانی‌شان افزوده بود. نگرانی ماموران انگلیسی هنگامی تشدید شد که دریافتند دموکرات‌های تبریز به رهبری خیابانی در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۲۹۹ (۹ آوریل ۱۹۲۰) قیام کرده‌اند. تمام خبرچینان انگلیسی که در گیلان و آذربایجان فعالیت می‌کردند، و روابط میرزا کوچک خان با بادکوبه را زیر نظر داشتند، گزارش‌های خود را به سرگرد ادموند می‌دادند. سرگرد سی. ج. ادموند، افسر امنیتی و "دست یار کاردار سیاسی" کنسول انگلیس در رشت، شخصاً برای کسب اطلاعات بیش‌تر به آذربایجان سفر کرد.

سرگرد ادموند در تاریخ ۶ اردیبهشت ماه (۲۶ آوریل) به تبریز رسید. وی بی‌درنگ با مخالفان شیخ خیابانی به گفتگو نشست. ادموند با احمد کسروی که از رهبران جناح اقلیت حزب دموکرات بود ملاقات کرد و از وی خواست که شیخ خیابانی را برکنار بکند.* کسروی نه می‌خواست و نه می‌توانست که به چنین کاری دست بزند. (۷۶)

ادموند در ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) به دیدار شیخ محمد خیابانی رفت. نگرانی‌های سرگرد ادموند پس از این دیدار برطرف شد. شیخ خیابانی به وی اطمینان داده بود که

* خیابانی "آزادبخواه"، خود مخالفان خود را از سر راه بر می‌داشت. احمد کسروی می‌گوید: خیابانی پیرامون خود بیست نفر از تفنگیان و آدم‌کشان را گرد آورده بود و با ایجاد کمیته ترور، دست به ازمیان بردن مخالفان خود می‌زد؛ سید نعمت‌الله خان، مدیر روزنامه "کلید نجات" که از آزادبخواهان بود و حاجی ملک‌التجار که به "افشابه" کشته شد، از قربانیان ترورهای خیابانی بودند. دکتر زین‌العابدین و کسروی رهبران جناح اقلیت حزب دموکرات بودند. خیابانی دکتر زین‌العابدین را به کردستان تبعید کرد، ولی احمد کسروی به تهران گریخت. کسروی اضافه می‌کند که برخی بر این باور بودند که انگلیسی‌ها به خیابانی کمک مالی کرده‌اند. خود کسروی درباره‌ی یکی از نزدیکان خیابانی اشاراتی دارد مبنی بر این که دو هزار تومان از انگلیسی‌ها کمک مالی گرفته است: "قیام شیخ محمد خیابانی" نوشته‌ی احمد کسروی

هوادار بلشویک‌ها نیست، و حتا به عکس، "دموکرات‌های زیر فرمان او مصمم هستند که فعالیت‌های کمونیست‌ها را همانند فعالیت‌ واپس‌گرایان (هواداران وثوق الدوله) محدود کنند. افزون براین، شیخ محمد خیابانی به ادموند گفته بود که حزب دموکرات دلبستگی زیادی به انگلستان دارد، چرا که آن کشور به ایران "قانون اساسی" مشروطه را داده است. (۷۷)

مدتی بود که ناوگان ژنرال دنیکین، فرمانده‌ی نیروهای ضد کمونیستی ارتش سفید روسیه، به بندر انزلی پناه آورده بود. در پی تعقیب آن‌ها، نیروهای ناوگان ارتش سرخ شوروی به رهبری راسکولنیکف در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ (۱۸ مه ۱۹۲۰) شهر انزلی را به تصرف خود درآوردند. چند روز پس از پیاده شدن نیروهای ارتش سرخ در انزلی، شیخ محمد خیابانی سرکوب کمونیست‌های آذربایجان را آغاز کرد. در تاریخ ۹ خرداد (۳۰ مه) افراد مسلح حزب دموکرات با پشتیبانی نیروهای محلی شهربانی به دفاتر نشریات طرفدار کمونیست‌ها حمله ور شدند و بسیاری از فعالین کمونیست را دستگیر کردند. گزارش سرکوب کمونیست‌ها به دست "دموکرات‌های آذربایجان، ادموند را خوشحال کرد: "دموکرات‌های وفادار به قول خود، هیچ کاری را برای خفه کردن جنبش بلشویکی نیمه‌کاره رها نکردند". نورمان دیپلمات انگلیسی نیز "خیلی زیاد تحت تاثیر رفتار دموکرات‌های تبریز" قرار گرفت. (۷۸)

ساختمان کنسول‌گری آلمان به خاطر پناهنده شدن حسین رضازاده و ابوالقاسم اسکندری دو تن از رهبران سوسیال دموکرات، به محاصره نیروهای شیخ محمد خیابانی درآمد. کنسول آلمان از جمله کسانی بود که به دست مهاجمان، از پای درآمد.

چند روز پس از سرکوب کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های آذربایجان، در خرداد ۱۲۹۹ (ژوئن ۱۹۲۰) نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست ایران (فرقه‌ی عدالت) برگزار گردید. فرقه‌ی عدالت در آن کنگره به حزب کمونیست تغییر نام داد. بر اساس آمارهایی که چندان دقیق و قابل اطمینان نیستند، این کنگره با حضور ۴۸ نفر که به نمایندگی از سوی ۶۰۰ عضو فرقه عدالت در قفقاز، آسیای میانه، گیلان و آذربایجان آمده بودند

تشکیل شد. به جز چند ارمنی، تقریباً همگی نمایندگان آذری بودند. ۶۰ درصد نمایندگان کارگر و کارآموز، ۱۷ درصد صنعت گر و پیشه ور، و ۳ درصد نیز روشنفکر و سرباز بودند. (۷۹)

سلطان زاده در کنگره ی موسس حزب کمونیست ایران چنین خاطرنشان کرد:
 "از آن جا که ایران ظاهراً یکی از آن کشورهای خاور است که طبقه ی کارگر بی نهایت آبدیده ای دارد، باید نخستین کشور خاور باشد و نخستین کشور خاور خواهد بود که پرچم سرخ انقلاب سوسیالیستی را بر ویرانه های تاج و تخت شاه برافرازد." (۸۰)

در این کنگره بین کمونیست های ایرانی اختلاف افتاد. جناحی به رهبری سلطان زاده معتقد بود که حزب کمونیست باید مبارزات دموکراتیک و ضد دولتی را همزمان با مبارزات ضد امپریالیستی به پیش ببرد. بر این اساس سه شعار مبارزه علیه انگلستان، مبارزه علیه حکومت شاه و مبارزه علیه روسای ایلات و زمینداران بزرگ را به عنوان سه شعار اصلی آن دوره پیشنهاد می کرد. سلطان زاده تاکید داشت که اگر حتی یکی از این شعارها کنار گذاشته شود، انقلاب ایران شکست خواهد خورد.

جناح دیگر به رهبری حیدرخان عمواوغلی معتقد بود که در آن مرحله فعالیتی علیه زمینداران و سرمایه داران نباید کرد، و دو شعار مرگ بر انگلیس و مرگ بر شاه کافی است. این جناح از سوی نماینده حزب کمونیست شوروی که در کنگره حضور داشت پشتیبانی می شد. (۸۱) به هر حال، سلطان زاده پس از مباحثات فراوان، اکثریت کنگره را به موضع خود متقاعد ساخت. در پایان کنگره اعلام شد که حزب کمونیست با جنگلی های گیلان جمهوری سوسیالیستی تشکیل داده است. (۸۲)

همان طور که قبلاً اشاره شد این دوره ای بود که رضا خان ادعای جمهوری خواهی و تجدد طلبی می کرد و موفق شده بود که بسیاری را بفریبد. پس از تشکیل حزب کمونیست ایران، مباحثات بر سر ماهیت و نقش رضا خان به بین الملل کمونیست نیز کشیده شده بود. حزب کمونیست ایران به رهبری سلطان زاده در آغاز تصویر روشنی از اقدامات رضا خان نداشت. ولی در مدت کوتاهی به ماهیت واقعی و وابستگی او به

استعمار جهانی پی برد. اما رهبری حزب کمونیست و جناح چپ، پس از تشکیل کنگره‌ی مردم شرق در شهر بادکوبه به تاریخ سپتامبر ۱۹۲۰، کنار گذاشته شد. (۸۳) حیدرخان عمو اوغلی و جناح راست حزب کمونیست ایران، به جای گرایش که پیرامون سلطان زاده وجود داشت رهبری را به دست گرفتند. در تسلط جناح راست، اعمال نفوذ بلشویک‌های قفقاز، کسانی چون استالین کمیسار امور ملیت‌های دولت شوروی و همچنین، اورژونیکیدزه عضو هیئت رئیسه‌ی هیئت تبلیغات و عملیات ملل شرق، بی‌تاثیر نبود. با گزینش جناح حیدرخان عمو اوغلی، پیوند سست میان کمونیست‌ها و چریک‌های جنگلی مذهبی - زمیندار تقویت شد. حزب کمونیست ایران تحت رهبری حیدرخان اعلام کرد:

"به دلیل توجه به اهمیت بورژوازی محلی و نفوذ روحانیان در بین دهقانان، اتحاد همه‌ی نیروهای ملی مترقی را مستحکم خواهد کرد." (۸۴)

یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ خورشیدی) حیدرخان عمو اوغلی قربانی سیاست "اتحاد همه‌ی نیروهای ملی مترقی" گردید. حیدرخان از طرف حزب کمونیست ایران با نیرویی متشکل از انقلابیان کمونیست ایرانی و غیر ایرانی برای سازماندهی مبارزات "جنبش جنگل" وارد گیلان شد، ولی به‌طور مرموزی به دست جنگلی‌ها سر به نیست گردید. (۸۵) چند ماه پیش از این عمل جنایت کارانه، مصطفی صبحی بنیان‌گذار حزب کمونیست ترکیه و چهارده نفر از اعضای رهبری آن حزب نیز به دست کمال آتاتورک "ملی‌گرا" در زمستان ۱۹۲۱ میلادی - ۱۲۹۹ خورشیدی - کشته شده بودند. بدون تردید مواضع سیاسی خام و دو پهلوی بین الملل کمونیست درباره‌ی "مسئله ملی" در شرق، منجر به تقویت سیاسی آتاتورک در ترکیه و رضاخان در ایران شدند. (۸۶)

جناح غالب در بین الملل کمونیست، رضاخان را فردی جمهوری خواه، مترقی و رهبر جنبش‌هایی بخش ملی می‌دانست. یکی از نشریات رسمی بین الملل کمونیست مقاله‌ای در سال ۱۹۲۳ درباره‌ی رضاخان نوشت به نام "از دیکتاتوری نظامی تا دولت ملی"،

و رضا خان را که در آن ایام نخست وزیر بود، چنین نامید: "رهبر جنبش انقلابی ملی ایران، مردی که موفق به تضمین استقلال ایران شد." (۸۷)

جناح چپ حزب کمونیست ایران چهره واقعی رضا خان را به درستی تشخیص داده بود، اما به خاطر اعمال نفوذ کمینترن، قادر به پیشبرد کاری نبود. جناح چپ متشکل از افرادی چون لادبن (برادر نیما یوشیج)، لطیف زاده اردبیلی و یوسف افتخاری، مخالف کسانی چون آخوندزاده و دیگر طرفداران سیاست های رسمی کمینترن بود. (۸۸) به هر حال جنبش کارگری - کمونیستی در سازماندهی جنبش مقاومت علیه رضا خان، نقش ارزنده ای ایفا نکرد.

پیشگامان جنبش کارگری ایران

پس از تشکیل احزاب کمونیست در شرق و به ابتکار بین الملل کمونیست، بسیاری از فعالین جنبش کارگری - سوسیالیستی برای شرکت در کلاس های کادرسازی "کوتو" (دانشگاه زحمتکشان شرق) به شوروی رفتند. در میان این عده، شمار قابل توجهی از کمونیست های جوان ایرانی نیز دیده می شدند. بعدها، اغلب این دسته از فارغ التحصیلان "کوتو" سهم مهمی در سازماندهی مبارزات کارگران ایران ایفا کردند.

در پائیز ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی) شورای مرکزی اتحادیه های حرفه ای کارگران ایران تشکیل شد. دو ماه بعد در تاریخ ۸ دی ماه، نخستین شماره ی روزنامه ی "حقیقت" به عنوان ارگان شورای اتحادیه های کارگری با تیراژی بین دو تا دو هزار و پانصد نسخه منتشر شد. (۸۹) شورای مرکزی اتحادیه های حرفه ای کارگران ایران در سال ۱۹۲۲ میلادی به عضویت بین الملل سندیکاهای سرخ "پروفینترن" در آمد. همچنین، محمد دهگان رهبر اتحادیه های کارگری ایران به عضویت تحریریه ی ماه نامه ی پروفینترن پذیرفته شد.

روزنامه‌ی "حقیقت" نیز به تبع حزب کمونیست ایران، سیاست روشنی نسبت به رضاخان نداشت و در مواقعی از وی به عنوان یک ملی‌گرای مترقی یاد می‌کرد. "حقیقت" می‌نوشت: رضا خان از اشراف نیست، رعیت ندارد، ملک ندارد، لقب ندارد. (۹۰)

به رغم این برداشت سیاسی خام، روزنامه‌ی "حقیقت" نقش کلیدی در سازماندهی جنبش کارگری به عهده داشت. این روزنامه کارزار گسترده‌ای را علیه امپریالیسم انگلیس و طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران به راه انداخته بود و به ویژه، در افشای ملایان و واپس‌گرایان مقالات تندی می‌نوشت. یکی از آخوندهای با نفوذ به نام مدرس، با کمک کسبه‌ی بازار عده‌ای از اوباش تهران را جمع کرده و گروهی را علیه روزنامه "حقیقت" تشکیل داده بود. مدرس با تحریک حکومت مرکزی بر آن بود تا جلوی انتشار "حقیقت" را بگیرد و از همین روی به سوزاندن این روزنامه در خیابان‌ها و اماکن عمومی دست می‌زد. سرانجام احمد قوام با استفاده از تحریکات واپس‌گرایان، در تابستان ۱۳۰۱ دستور بستن دفاتر چهارده روزنامه‌ی رادیکال و ضد حکومتی را که علیه انگلستان و کارگزاران ایرانی‌اش مقاله می‌نوشتند صادر کرد. مدرس از توانایی‌های سرکوبگرانه و ضد کارگری قوام نخست‌وزیر جدید به خوبی آگاه بود و او را "شمشیری تیز و ضروری برای نبرد" نامیده بود. (۹۱)

روزنامه‌ی "حقیقت" نیز در شمار روزنامه‌های توقیف شده بود. با یورش به آزادی مطبوعات، اتحادیه‌ی کارگران چاپ اعلام داشت: توقیف روزنامه‌ها باعث بیکاری ۵۰۰ کارگر شده و تنها راه باقی مانده اعتصاب است. به این بهانه، کلیه‌ی کارگران چاپ دست به اعتصاب زدند. در اثر اعتصاب یک پارچه چاپ چیان، حتی روزنامه‌های دست راستی و طرفدار دولت نیز منتشر نشدند. احمد قوام ناگزیر دستور بازداشت رهبران اتحادیه را داد و کارگران اعتصابی با زور سرنیزه به سر کار آورده شدند. رهبران اتحادیه‌های کارگران ایران، بی‌درنگ جلسه‌ای اضطراری تشکیل دادند و اعلام اعتصاب عمومی در کلیه‌ی مراکز تولیدی و صنعتی تحت پوشش اتحادیه‌های کارگری کردند. با آغاز اعتصاب عمومی، قوام شتابان عقب‌نشست و فرمان داد تا کارگران در بند

را آزاد کنند. و همزمان، تمام روزنامه‌های توقیف شده کارشان را از سر گرفتند. جنبش جوان‌کاری ایران، برای نخستین بار به عنوان تنها نیروی اجتماعی پیگیر در نبرد برای دموکراسی، مُهر خود را بر حرکت‌های مردمی کوبید. اعتصاب‌کاری نمایان ساخت که می‌توان با اتکا و پشتیبانی جنبش‌کاری، آزادی بیان را در جامعه تضمین کرد.

اعتصاب کارگران چاپ در دوره‌ای به وقوع پیوست که جنبش‌کاری - سوسیالیستی ایران رو به گسترش نهاده بود. کریم نیکبین دبیر حزب کمونیست ایران، در نشست کنگره‌ی چهارم بین‌الملل کمونیست در پائیز سال ۱۳۰۱ خورشیدی، اعلام کرد، در حال حاضر حزب کمونیست ۱۲۰۰۰ عضو دارد. در کنار آن، اتحادیه‌های کاری در سراسر ایران ۱۵۰۰۰ نفر عضو دارند که حدوداً ۱۲۰۰۰ نفر از آن‌ها در تهران زندگی می‌کنند. کمونیست‌ها ثابت کرده‌اند که به مراتب از احزاب بورژوازی قوی‌تر هستند.

اظهارات کریم نیکبین درباره‌ی تعداد واقعی اعضای حزب کمونیست، به نظر اغراق‌آمیز می‌رسد. البته این درست بود که حزب کمونیست بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران به شمار می‌آمد. و از هنگامی که انقلاب اکتبر پیروز شد، هزاران نفر از ایرانیان مقیم مناطق قفقاز و آسیای میانه به صفوف بلشویک‌ها و ارتش سرخ پیوسته و بسیاری به عضویت حزب کمونیست ایران درآمده بودند. (۹۲) ولی با این وصف باید اذعان داشت که آمار و اطلاعات دقیقی از تعداد، سابقه‌ی فعالیت، ترکیب طبقاتی و حوزه‌ی فعالیت جغرافیایی اعضای حزب کمونیست ایران در دسترس نیست. به هر حال، آن چه را که می‌توان اثبات کرد، این است که با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، بسیاری از گرایش‌های ملی‌گرا، اصلاح‌طلب، سازش‌کار و مذهبی، در سطح جهانی خود را سوسیالیست نامیدند، و حتا تعداد زیادی نیز به عضویت احزاب کمونیست درآمدند. به اضافه، می‌دانیم که بسیاری از رهبران مذهبی و ملی‌گرا نیز به کنگره‌ی زحمتکشان شرق در بادکوبه دعوت شده بودند. حزب کمونیست ایران نیز از این روند مستثنا نبود؛ گرایشی در حزب کمونیست ایران به رهبری ابوکف وجود داشت که برنامه‌اش از یک

برنامه‌ی ناسیونالیستی فراتر نمی‌رفت، میرزا کوچک خان و بسیاری از جنگلی‌ها نیز تمایلات سوسیالیستی پیدا کرده بودند. کوچک خان در پیامی به لنین اظهار داشته بود:

"جمهوری سوسیالیستی ایرانی به نام انسانیت و مساوات همه ملل، از شما و همه سوسیالیست‌های وابسته به انترناسیونال سوم درخواست کمک می‌کند تا ما و همه ملل ضعیف و ستمدیده از یوغ ستم‌گران ایرانی و انگلیسی آزاد شویم. ما قویاً ایمان داریم به اینکه همه جهان تحت حکومت سیستم ایده آل انترناسیونال سوم قرار خواهد گرفت." (۹۳)

هزاران نفر در دگرگونی‌های ناشی از اوضاع آشفته‌ی پس از جنگ جهانی و به پشتیبانی پیروزی و اعتبار انقلاب اکتبر، به عضویت احزاب وابسته به بین‌الملل کمونیست درآمده بودند. در سه کنگره‌ی نخست بین‌الملل کمونیست، مباحثات بر سر تفکیک و تمایز گرایش سوسیالیسم انقلابی با سایر گرایش‌های مدعی سوسیالیسم در جریان بود. و سرانجام این مباحث به انشعابات در بسیاری از احزاب سوسیالیست منجر شد. در واقع، بین‌الملل کمونیست پس از کنگره‌ی سوم شکل به خود گرفت. قطعنامه‌ی "شرایط عضویت در کمیتن" تازه در کنگره‌ی دوم به تصویب رسیده بود. (۹۴) و کنگره‌ی سوم نخستین کنگره‌ای بود که شرکت‌کنندگان آن، گرایش‌ها و شاخه‌هایی را نمایندگی می‌کردند که ۲۱ شرط عضویت در بین‌الملل را پذیرفته بودند. به هر حال پس از کنگره‌ی چهارم، این مباحثات به جایی نرسید. چرا که این تشکیلات بین‌المللی نیز به دنبال انحطاط شوروی به همان سرنوشت گرفتار شد.

مباحثات پیرامون تکالیف

دموکراتیک در شرق

پس از انقلاب کارگری روسیه در اکتبر ۱۹۱۷، بین‌الملل سوم (کمونیست) با "حزب انقلاب جهانی" در مارس ۱۹۱۹ اعلام موجودیت کرد. (۹۵) لنین در نخستین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیست چنین گفت:

"دوران نوینی از تاریخ جهان آغاز شده است. بشریت آخرین شکل بردگی را از خود دور می‌کند: سرمایه‌داری، یا مزد-بردگی، بشریت برای نخستین بار به طرف آزادی واقعی به پیش می‌رود ... با این‌که بورژوازی همچنان به کشتارهایش ادامه می‌دهد و حتا ممکن است هزاران کارگر دیگر را قصابی کند، پیروزی از آن ما خواهد بود، پیروزی انقلاب کمونیستی جهانی حتمی است." (۹۶)

مباحث مربوط به نقش بورژوازی ملی‌گرا، مسئله‌ی ارضی و به‌طور کلی تکالیف حل‌نشده‌ی مربوط به "انقلاب"‌های دموکراتیک در کشورهای شرق، یکی از مهم‌ترین مباحث در بین الملل کمونیست بود. باید در نظر داشت که در آن ایام، احزاب کمونیست در بیش‌تر کشورهای شرق، گروه‌های کوچکی بیش نبودند و رهبری مبارزات توده‌ای، تقریباً در همه‌جا، در دست بورژوازی بود. در کنگره‌ی چهارم بین‌الملل کمونیست (کمینترن) قطعنامه درباره‌ی مسئله‌ی شرق معرف جمع‌بندی تجربیات کمینترن در دوره‌ی بعد از کنگره‌ی دوم (زمان تصویب تزه‌های مربوط به مسئله‌ی ملی و مستعمراتی) است. در هیچ‌یک از قطعنامه‌های این کنگره که در پائیز ۱۳۰۱ (ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۲۲) برگزار شد، و آخرین کنگره‌ای بود که لندن در آن شرکت داشت، تمایزی میان بورژوازی "ملی و کمپرادور" وجود ندارد. همه‌جا بحث درباره‌ی بورژوازی بومی یا ملی‌گرا است. در این قطعنامه تأکید بر این است که حتا به‌رغم در تصادم قرار گرفتن بخش‌هایی از بورژوازی بومی با امپریالیسم، در نهایت چیزی جز سازش با امپریالیسم به دنبال نخواهد داشت. در این سند از تشدید بحران امپریالیسم و در نتیجه سستی قدرت انحصارات و رشد سرمایه‌ی بومی در شرق، و تقویت جنبش‌های رهایی بخش ملی صحبت شده است.

اما در تز بعدی تأکید شده که "همزمان با رشد مبارزه علیه امپریالیسم و تبدیل آن به یک جنبش توده‌ای انقلابی"، طبقات حاکم در کشورهای مستعمره و شبه‌مستعمره به‌طور فزاینده‌ای توانایی و تمایل به رهبری آن را از دست می‌دهند. و توده‌های ستمدیده "فقط به واسطه‌ی یک خط مشی پیگیرانه‌ی انقلابی" و "برش کامل" از همه‌ی کسانی که به خاطر منافع طبقاتی خود از سازش با امپریالیسم پشتیبانی می‌کنند، به پیروزی دست

خواهند یافت. و این در شرایطی است که کنگره‌ی چهارم "هدف اساسی" جنبش‌های انقلابی ملی را دست‌یابی به "وحدت ملی" و "استقلال دولتی" تلقی می‌کند. ولی با این وجود کمترین تأکید دارد که برای تحقق این خواست‌های بورژوازی، "پیوندهایی که بورژوازی بومی را به عناصر ارتجاعی فئودالی متصل می‌سازد، به امپریالیست‌ها اجازه می‌دهد که به وسیله‌ی بهره‌برداری کامل از هرج و مرج فئودالی، رقابت میان نژادها و قبایل مختلف، تضاد بین شهر و ده، و مبارزه میان اقشار و فرقه‌های ملی مذهبی (در چین، ایران، کردستان و...)، جنبش توده‌ای را متلاشی کنند."

تر سوم، که از عمده‌ترین مطالبات توده‌های زحمتکش در کشورهای تحت سلطه به شمار می‌آید، به مسئله‌ی ارضی مرتبط است. این تر اعلام می‌کند که حتا صرفاً در چارچوب مبارزه برای وحدت ملی و استقلال دولتی، به مثابه‌ی "اهداف اساسی" جنبش‌هایی بخش ملی، باید خواهان انقلاب ارضی رادیکال نیز شد: می‌بایست برای مصادره‌ی تمام املاک زمینداران بزرگ، سرنگونی کامل مناسبات فئودالی و افشای تمام احزاب بورژوازی ملی‌گرا که بر سر مسئله‌ی ارضی تزلزل‌نشان می‌دهند، مبارزه کرد:

"تنها یک انقلاب ارضی متعهد به مصادره‌ی املاک زمینداران بزرگ می‌تواند توده‌های وسیع دهقانان را که عامل کلیدی در مبارزه علیه امپریالیسم اند، به قیام برانگیزاند. هراس ملی‌گرایان بورژوازی از خواست‌های ارضی و تلاش آن‌ها برای آبکی کردن شان به هر وسیله‌ی ممکن (مانند موارد هندوستان، ایران، مصر) نشانگر پیوند نزدیک بورژوازی بومی با زمینداران بزرگ فئودال - بورژوازی و وابستگی فکری و سیاسی اولی به دومی است. نیروهای انقلابی باید با استفاده از این تردیدها و تزلزل‌ها، سازش‌کاری‌های رهبران بورژوازی جنبش‌های ملی‌گرایانه را تمام و کمال افشاء کنند. دقیقاً همین سازش‌ها هستند که راه را بر سازماندهی و بسیج توده‌های زحمتکش می‌بندند." (۹۷)

به علاوه، در همان کنگره، قطعنامه‌ی جداگانه‌ای درباره‌ی مسئله‌ی ارضی نیز به تصویب رسید، که در آن شعار مرکزی، شعار تشکیل شورا در روستاهاست، و نه تقسیم ارضی و یا ملی‌کردن ارضی. شوراهای روستایی می‌بایست به مثابه ارگان‌های کنترل دهقانان بر تولید روستایی عمل بکنند.

تز چهارم آن سند، به جنبش کارگری در شرق پرداخته است. بین الملل کمونیست برای دومین بار (پس از کنگره ی دوم) خاطر نشان ساخت که به خاطر ضعف جنبش کارگری در اغلب کشورهای شرق، در ابتدا، رهبری جنبش در دست روشنفکران ملی گرای بورژوا است و آن‌ها با سوء استفاده از اعتبار سیاسی و اخلاقی شوروی در میان کارگران، "به اهداف بورژوا دموکراتیک خود پوششی سوسیالیستی یا کمونیستی می دهند"، و باید با این جریان مبارزه کرد. زیرا بورژوازی بدین وسیله نخستین گروه های کارگری را از انجام تکالیف واقعی شان منحرف می سازد. در همین جا، به عنوان نمونه، به "برخی از نمایندگان کومیتانگ (حزب بورژوا ملی گرا) در چین که در مورد سوسیالیسم دولتی موعظه می کنند" اشاره می شود. افزون بر این، تز چهارم اهمیت رشد جنبش سیاسی و اتحادیه ای طبقه ی کارگر در شرق را برجسته می کند و شکل گیری احزاب مستقل کارگری را "گام مهمی به جلو" می داند - با این تبصره که "اکثریت عظیم این گونه احزاب، هنوز برای خلاص کردن خود از شر ناشی گری، فرقه گرایی و نواقص دیگر، باید بسیار کار کنند."

تز پنجم درباره ی وظایف احزاب کمونیست در شرق است؛ کنگره ی چهارم بر آن بود که کشورهای شرق از طریق سوخت و ساز درونی روابط کالائی و نظام سرمایه داری، نمی توانند پیشرفت کنند. کارگران شرق باید با کارگران پیروزمند کشورهای پیشرفته متحد شوند تا از طریق ایجاد "یک فدراسیون بین المللی جمهوری های شورایی" بتوانند از مرحله ی سرمایه داری فراتر روند:

"تکالیف عینی انقلاب در مستعمرات از محدوده ی دموکراسی بورژوائی فراتر می رود، زیرا پیروزی قطعی این انقلاب‌ها با حاکمیت امپریالیسم جهانی سازگار نیست." (۹۸)

درست به عکس گرایش هایی از طیف چپ که تا به امروز از ضرورت انقلاب مرحله ای دموکراتیک، خلقی و غیر سوسیالیستی صحبت می کنند. پس از سپری شدن ۷۵ سال، ترکیب "دولت" تقریباً در تمام کشورهای شرق (به همراه کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین) تغییر کرده و از بالا سرمایه داری شده، و روابط کار و سرمایه به نظام غالب تبدیل

گردیده است. با این همه، برخی از "سوسیالیست"ها هنوز با مشاهده‌ی ادعاهای "دموکراتیک یا ضد امپریالیستی" و عوام‌فریبانه‌ی بورژوازی "بومی"، به پشتیبانی سیاسی از آن روی می‌آورند.

قطعنامه‌های کمینترن در زمان حیات لنین، همواره از برتری نظام شورایی نسبت به نظام پارلمانتاریستی بورژوازی یاد می‌کنند. این اسناد تاکید دارند که دموکراسی بورژوازی در شرق "حتا از غرب هم بی‌کفایت‌تر است". بدین ترتیب برای مردم کشورهای توسعه نیافته‌ی شرق:

"نظام شورایی معرف هموارترین شکل انتقال از شرایط ابتدایی زندگی به جامعه‌ی عالی‌تر کمونیستی است که عاقبت جایگزین کل تولید و توزیع اقتصاد جهانی سرمایه‌داری خواهد شد." (۹۹)

بین‌الملل کمونیست درباره‌ی شرایط شرکت کمونیست‌ها در مبارزات مشترک ضد امپریالیستی به تجزیه و تحلیل پرداخته است. در کنگره‌ی چهارم تصمیم گرفته شد که شعار "جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی" از ضرورت بسیج تمام عناصر انقلابی و چشم‌انداز یک مبارزه بلند مدت با امپریالیسم ناشی شده است. افزون بر آن:

"[و]به ویژه به دلیل تمایل بورژوازی بومی به سازش با سرمایه‌ی خارجی، علیه منافع اساسی توده‌ی مردم است که چنین بسیجی هر چه بیشتر اهمیت می‌یابد. همان‌طور که در غرب شعار جبهه‌ی واحد کارگری به افشای خیانت‌های سوسیال‌دموکراسی به منافع پرولتاریا کمک کرده و می‌کند، در شرق نیز شعار جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی به افشای نوسانات و تزلزلات گروه‌های مختلف ملی‌گرایان بورژوا کمک خواهد کرد." (۱۰۰)

مشخصه‌ی اصلی این جبهه‌ی واحد چه بود؟ کمینترن تاکید داشت که نه تنها حفظ استقلال جنبش کارگری در این جبهه حیاتی است، بلکه قبل از تامین و استحکام چنین استقلال‌ی (وحتا قبولاندن آن به بورژوازی) شرکت در این گونه جبهه‌ها مجاز نیست:

"توافقات موقتی با دموکراسی بورژوازی فقط هنگامی مجاز و یا لازم است که این جنبش (یعنی جنبش کارگری) توانسته باشد استقلال کامل سیاسی خود را تضمین کرده و اهمیت خود را به مثابه یک عامل مستقل قبولانده باشد." (۱۰۱)

در آن سند نکته‌ی مهمی در مورد ایران و چین ذکر می‌شود: از آن جا که این دو کشور مانند هندوستان مستعمره نبودند، امکان معامله بین ملی‌گرایان بورژوا و یک یا چند قدرت امپریالیستی "به مراتب بیش تر از مستعمرات" وجود داشت. این برداشت در واقع بدین معنا و بر اساس این تحلیل نهاده شده بود که منازعه‌ی میان بورژوازی شرق و امپریالیسم فقط بر سر چگونگی تقسیم بهره‌ی حاصل از استثمار زحمتکشان و به چنگ آوردن سهم بیش تر نیست. آن هنگامی که بورژوازی ملی‌گرا به حداقلی از امتیاز (برای مثال "استقلال ظاهری") دست بیابد، امور کشور را به وضعیت سابق، یعنی زیر نظر امپریالیسم باز خواهد گرداند. به علاوه در همان سند یادآوری شده است که حتی اگر به دلیل تناسب قوای موجود، طبقه‌ی کارگر نتواند "برنامه‌ی شورایی" خود را "به مثابه تکلیف فوری روز" به اجرا درآورد، باید از خواست‌های دیگری مانند الغای تمام حقوق و امتیازات فئودالی، استقرار حقوق زنان و غیره پشتیبانی کند. در عین حال، باید در آن واحد تلاش ورزد، شعارهایی را مطرح کند که بتواند "پیوندهای سیاسی میان توده‌های دهقانی و شبه پرولتری را با جنبش کارگری تقویت کنند". و همچنین، "یکی از مهم‌ترین وظایف جبهه واحد ضد امپریالیستی" عبارت است از "توضیح ضرورت وحدت با پرولتاریای بین‌المللی و جمهوری‌های شورایی برای توده‌های وسیع کارگر". "انقلاب مستعمراتی فقط هنگامی پیروز خواهد شد و دست‌آوردهای خود را حفظ خواهد کرد که به واسطه‌ی انقلاب کارگری در کشورهای پیشرفته، همراهی شود."

نکته‌ی مهم دیگر این بود که در هیچ‌جای تصمیمات بین‌الملل کمونیست گفته نشده است که در جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی، پرولتاریا و حزب آن باید در مقابل هجوم امپریالیسم، از بورژوازی بومی (یا ملی‌گرا) دفاع کنند. در آن جا بحث درباره‌ی "جنبش انقلابی" است و نه بورژوازی یا احزاب آن. و درست به عکس، همه جا به ضرورت افشای دائمی ملی‌گرایان بورژوا اشاره شده است. قطعنامه به صراحت تأکید می‌کند: "در عین حالی که طبقه‌ی کارگر ممکن است و گاهی اوقات مجبور است به برخی سازش‌های جزئی و موقتی تن بدهد تا در مبارزه انقلابی برای رهایی از یوغ امپریالیسم مهلت به دست آورد، نباید

مطلقاً علیه هر گونه تلاش توسط طبقات حاکم بومی، برای حفظ امتیازات طبقاتی خود از طریق یک توافق آشکار و یا مخفی برای تقسیم قدرت با امپریالیسم، ایستادگی کند." (۱۰۲)

در پایان آن قطعنامه، کمینترن با اشاره به تشدید تضادهای بین امپریالیسم آمریکا و ژاپن در خاور دور، به درستی خطر جنگ بین این دو کشور را پیش بینی می‌کند.

بین الملل سوم با انتقاد به بین الملل دوم (سوسیال دموکرات) به خاطر بی توجهی به انقلاب مستعمراتی، همه‌ی احزاب کمونیست در کشورهای پیشرفته‌ی جهان امپریالیستی را به پشتیبانی "مادی و معنوی" بدون قید و شرط از جنبش‌های انقلابی ضد امپریالیستی و به ویژه جنبش کارگری موظف کرد.

اشاره شد که در حزب کمونیست ایران بر سر برخورد درست با بورژوازی بومی اختلاف وجود داشت. در برنامه‌ی این حزب، قید شده بود که با در نظر داشتن ضعف بورژوازی ایران، انقلاب ملی و دموکراتیک ایران باید "لامحاله" [به ناچار] به انقلاب اجتماعی فرا بروید. (۱۰۳)

سلطان زاده به عنوان نظریه پرداز اصلی حزب کمونیست ایران بر ضرورت انقلاب جهانی، حتا برای حل تکالیف دموکراتیک جامعه ایران، تاکید داشت؛ ارزش‌های ضروری و تکالیفی که در انقلاب مشروطیت به خاطر خیانت بورژوازی ایران و سازش با روحانیان، اعیان و زمینداران، حل نشده باقی مانده بودند:

"حزب کمونیست ایران از وضع نیمه فئودال که باید در آن فعالیت کند آگاه است، با توجه به اهمیت متقابل آرایش طبقاتی در کشور ما، جایی که امپریالیست‌های انگلیسی در اتحاد با اشراف زمیندار تمام اقشار مردم را استثمار می‌کنند، حزب در برنامه‌ی حداقل خود در درجه‌ی اول سرنگون کردن قدرت شاهان و مالکان ارضی و رها ساختن ایران از یوغ اقتصادی سیاسی رهازنان انگلیسی را در مد نظر قرار داده است. ما خواهان استقرار آن چنان رژیم هستیم که امکان انکشاف و تبلیغات کمونیستی را به میزان وسیعی فراهم سازد. ما کاملاً مطمئن هستیم که این امر در کشور عقب مانده‌ای چون ایران، تنها وسیله‌ایست که میتواند به انکشاف انقلاب جهانی کمک کند. انقلابی که امکان رهائی قطعی خلق‌های ستمدیده را از استثمار سرمایه داری فراهم خواهد آورد." (۱۰۴)

البته سلطان زاده، همچون سوسیالیست‌های انقلابی دیگر کشورها، حل و تحقق تکالیف دموکراتیک ایران و کشورهای مشابه را در انکشاف و گسترش انقلاب جهانی کمونیستی می‌دانست. وی در سخنرانی خود در کنگره‌ی دوم کمیترن (حزب انقلاب جهانی) در ژوئیه ۱۹۲۰ به این نکته تاکید داشت:

"با توجه به ضعف بورژوازی، توفان ملی بعدی می‌تواند این کشورها را به دامن یک انقلاب اجتماعی بکشد. این است به طور کلی اوضاع و احوال در غالب کشورهای شرق. آیا نباید نتیجه گرفت که سرنوشت کمونیسم در سراسر جهان به انقلاب اجتماعی در شرق بستگی دارد، چنان که رفیق روی به ما اطمینان می‌دهد؟ ... اگر انقلابیان ایرانی و ترک زنجیرهای اسارت انگلیس زورمند را پاره کنند، بدین جهت نیست که آنان امروز نیرومند گشته‌اند، بلکه بدین سبب است که غارتگران امپریالیست قدرت خویش را از دست داده‌اند. انقلابی که در غرب آغاز شد زمینه را در ایران و ترکیه آماده ساخت و به انقلابیان نیرو بخشید. عصر انقلاب جهانی آغاز گشته است." (۱۰۵)

به هر حال دخالت لنین در پذیرفتن این موضع از طرف سلطان زاده بی تاثیر نبود. لنین در گزارش خود به کمیترن در باره‌ی نقش بین‌الملل کمونیست و اختلافات موجود بر سر چگونگی مبارزات ملی و دموکراتیک در کشورهای عقب مانده و مستعمرات، خاطر نشان کرد:

"این مسئله در کمیسیون مباحثه‌ی زنده‌ای را نه فقط در رابطه با تزهایی که من به آن‌ها اشاره کردم بلکه بیش تر در رابطه با تزهایی رفیق روی که متفقا اصلاحاتی را در مورد آن‌ها پذیرفته‌ام، برانگیخت. مسئله به این شکل مطرح شد: آیا باید این مطلب را درست بدانیم که گذار از مرحله‌ی سرمایه‌داری توسعه اقتصادی در میان ملت‌های عقب مانده‌ای که در راه آزادی گام بر می‌دارند، اجتناب ناپذیر است؟ جواب ما به این سوال منفی بود. اگر طبقه‌ی کارگر پیروزمند انقلابی امر ترویج منظم را در میان این ملت‌ها رهبری کند، و اگر دولت‌های شوروی با تمام وسایلی که در اختیار دارند به کمک آن‌ها بشتابند، در این صورت اشتباه خواهد بود که تصور کنیم عبور از مرحله‌ی سرمایه‌داری برای مردم کشورهای عقب مانده اجتناب ناپذیر است. ما نه تنها باید گروه‌های رزمنده و سازمان‌های حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب مانده به وجود آوریم، نه تنها باید با آخرین توان خود در ترویج سازماندهی شوراهای دهقانی و به کار گرفتن آن‌ها در شرایط ماقبل سرمایه‌داری بکوشیم، بلکه کمونیسم بین‌المللی باید این پیشنهاد را با زمینه‌ی

تئوریک مناسب مطرح نماید. که با کمک طبقه‌ی کارگر کشورهای پیشرفته، کشورهای عقب‌مانده می‌توانند با جهش به نظام شورائی و از آن جا با عبور از مراحل بخصوصی از توسعه، به کمونیسم برسند، بدون این که اجباراً مرحله سرمایه‌داری را طی کنند." (۱۰۶)

سلطان زاده نیز در تزه‌های خود که در دسامبر ۱۹۲۰ منتشر شد، بار دیگر به امکان‌پذیری انقلاب سوسیالیستی در ایران، آن هم بدون گذار از مرحله‌ی سرمایه‌داری، و در پیوست با انقلاب جهانی، تأکید کرد:

"این عقیده حاکم که انقلاب اجتماعی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره باید از مرحله‌ی یک انقلاب ملی - دموکراتیک گذر کند درست نیست. مستعمره و نیمه‌مستعمره در رابطه با اقتصاد جهانی یکی از مناطق عقب‌مانده‌ی آن است، اما در عین حال از نظر اقتصادی به نحو محکمی بدان متصل است. انقلاب اجتماعی توسط پرولتاریای ممالک سرمایه‌داری پیشرفته باید ضرورتاً طی جریان حوادث، مستقل از درجه انکشاف آن‌ها، به سایر کشورها گسترش یابد، چنان که انقلاب روسیه تدریجاً به کلیه‌ی مناطق عقب‌افتاده‌ی امپراتوری سابق روسیه گسترش یافت." (۱۰۷)

اما نکات اساسی مربوط به نقش ملی‌گرایان بورژوا که در تزه‌های سلطان زاده و قطعنامه‌ی کمیترن جمع‌بندی شده‌اند، از سوی اعضای کمیترن به کار گرفته نشدند.*

بین الملل سوم در همان ایام، ضمن این که رضاحان را نماینده‌ی ملی‌گرایان بورژوا و "مترقی" می‌دانست، همچنان از او به عنوان "رهبر جنبش انقلابی" مردم ایران نام می‌برد. حزب کمونیست ایران نیز همزمان با جنبش کارگری از رضاخان پشتیبانی می‌کرد. اتحاد جماهیر شوروی نیز از رضاخان "به عنوان نماینده‌ی جنبش آزادی‌بخش ملی که تمایلات ضد امپریالیستی دارد" یاد می‌کرد. (۱۰۸)

* به طور کلی قطعنامه‌ها ی کنگره چهارم معرف برنامه، استراتژی و تاکتیک‌های سوسیالیسم انقلابی در دفاع از مردم زحمتکش و ستمدیده‌ی شرق هستند. بخشی از مباحثات مربوط به مناسبات، تکالیف و وظائف انقلاب در کشورهای شرق، به خاطر چیره شدن نظام سرمایه‌داری (آن هم از بالا و به کمک امپریالیسم) کهنه شده‌اند. دیگر مسائلی از قبیل "وحدت ملی و استقلال دولتی" در کشورهای شرق، آن هم بدان گونه که کمیترن به آن پرداخته است، مطرح نیستند. ساختار اجتماعی و مناسبات تولیدی چنین جوامعی پس از دوره‌ی جنگ جهانی دوم تغییرات بسیار مهمی به خود دیده‌اند. با استقرار مناسبات سرمایه‌داری، تغییرات بزرگ اجتماعی در کشورهای عقب‌افتاده رخ دادند، و در نتیجه ماهیت طبقات (به ویژه طبقه‌ی کارگر) نیز در این گونه جوامع دستخوش تحولات بنیادین شدند.

با روی کار آمدن رضا خان به عنوان نخست‌وزیر در آبان ۱۳۰۲، و با توجه به سیاست‌های نادرست بین‌الملل کمونیست در قبال وی، جنبش کارگری ایران از نظر سیاسی خلع سلاح شده بود و قادر به سازماندهی یک ایستادگی جدی در برابر اقدامات سرکوبگرانه‌ی رضا خان نبود. همین امر یکی از مهم‌ترین عللی بود که باعث گردید تا جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران به تدریج رو به ضعف بگذارد.

در این دوره هر تلاشی برای سازماندهی اعتراضات کارگری با خفقان روز افزون رضا خانی مواجه می‌شد. روزنامه‌ی "حقیقت" مدتی بود که توقیف شده و به جای آن روزنامه‌ی "کار" منتشر می‌گردید. شهربانی در سال ۱۳۰۲ اتحادیه‌ی کارگران بندر انزلی را که یکی از مهم‌ترین اتحادیه‌های کارگری بود، درهم کوبید. بسیاری از رهبران اتحادیه‌ها به اتهام کمونیست بودن، دستگیر و به تبعید فرستاده شدند. تا سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵ میلادی) کمونیست‌ها در تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، انزلی و کرمانشاه شعباتی داشتند و در بیش‌تر شهرهای جنوبی نیز شبکه‌های مخفی دایر کرده بودند. آن‌ها به تناوب شش روزنامه منتشر کردند:

"حقیقت [پس از توقیف حقیقت، نشریه کار] در تهران، پیکار در رشت، نصیحت در قزوین، صدای شرق در مشهد، فریاد کارگران آذربایجان در تبریز، و بنوار (کارگر) - روزنامه ارمنی زبان - در تهران." (۱۰۹)

رضا خان با گسترش جو اختناق، زمینه را برای انقراض سلسله‌ی قاجار و استقرار پادشاهی خود آماده کرد. "رضا شاه" بعد از برپایی سلسله پهلوی در سال ۱۳۰۴ بی‌درنگ به سرکوب جنبش کمونیستی و تشکیلات کارگری ایران پرداخت.

فرجام جنبش جهانی

چند سالی از تشکیل کنگره‌ی پنجم بین‌الملل می‌گذشت و برگذاری کنگره‌ی ششم به تعویق می‌افتاد. پس از برگذاری کنگره‌ی چهارم، و پس از درگذشت لنین، "اپوزیسیون

چپ" به رهبری تروتسکی در اتحاد جماهیر شوروی شکست خورد و به سرعت منزوی شد. شکست "پوزیسین چپ" در شوروی منجر به انزوای این جناح در بین الملل کمونیست نیز گردید. با پیروزی جناح استالین - بوخارین، سیاست‌های این جناح بر بین‌الملل کمونیست چیرگی یافت. در این دوره دو واقعه‌ی مهم در جنبش بین‌المللی کارگری اتفاق افتاد که جناح استالین - بوخارین سهم مهمی در ناکامی شان ایفا کرد؛ انقلاب چین در سال ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ خورشیدی (۱۹۲۵ - ۱۹۲۷ میلادی) و اعتصاب عمومی بریتانیا در سال ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۶ میلادی).

در همین دوران با قدرتمند شدن روز افزون دهقانان ثروتمند (کولاک‌ها) کل حاکمیت بوروکراسی نیز در داخل شوروی به مخاطره افتاده بود. این مسئله باعث انشعاب در جناح بوخارین - استالین گردید. با حذف جناح بوخارین، سلطه‌ی نهایی جناح استالین بر جنبش بین‌المللی تثبیت شد.

شکست جهانی جنبش کارگری - سوسیالیستی که با انقلاب آلمان در ۱۹۱۸ شروع شده بود، با شکست انقلاب چین و اعتصاب عمومی انگلستان تکمیل گردید. سرانجام با برگذاری کنگره‌ی ششم بین‌الملل کمونیست در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ خورشیدی) و زیگزاک و گردش به "چپ" معروف آن تشکیلات، میخ‌نهایی انحطاط به تابوت "حزب انقلاب جهانی" کوبیده شد.

سهم و نقش احزاب سوسیال دموکراتیک وابسته به بین‌الملل دوم (و بین‌الملل دو و نیم) در شکست انقلاب‌های اروپا تعیین‌کننده بود. خیانت سوسیال دموکراسی در انزوای پیشگام کارگری، انهدام قدرت شوراها و چیرگی بوروکراسی کارساز شد. خیانتی که سرانجام به پیروزی ضد انقلاب استالینی انجامید و در شکست جنبش کارگری جهانی غیرقابل جبران شد. شکست پیشگام کارگری در اروپا و شوروی مسیر تاریخ را عوض کرد. بوروکراسی شوروی با استفاده از تز "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور" دست به ویران‌سازی ارزش‌های پذیرفته شده‌ی جنبش جهانی - انقلابی طبقه‌ی کارگر زد. کتاب خانه‌ها و آرشیوها پاک‌سازی گردید، خاطره‌های دوران انقلاب و جنگ داخلی

سوزانده یا دوباره نویسی شد. عکس‌های دوران انقلاب را رتوش کردند و فیلم‌ها را به دست قیچی سانسورچیان سپردند. تاریخ‌نگاری دوران انقلاب برچیده و به شکل دلخواه بوروکراسی بازنویسی شد. جناح استالین برای نابود ساختن سنن انقلاب اکبر به تصفیه‌ی خونین جناح‌های مخالف خود در شوروی و بین‌الملل کمونیست روی آورد.

واپسین مبارزات طبقه کارگر ایران

در فاصله‌ی آذر و دی ماه ۱۳۰۶ (۱۹۲۷ میلادی) کنگره‌ی دوم حزب کمونیست ایران برگزار شد. آن کنگره رضا شاه را "دشمن آزادی سیاسی کارگران" و دست‌نشانده‌ی امپریالیسم خواند و پس از ارزیابی از اوضاع جدید سیاسی در ایران، تصمیم گرفته شد از تمام وسایل مخفی و علنی برای سازماندهی مجدد تشکیلات کارگری - سوسیالیستی استفاده شود. (۱۱۰)

در آن همایش قطعنامه‌ای به تصویب رسید که بر اساس آن ضبط همه‌ی تاسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران و الغای امتیازات خارجی در دستور کار قرار گرفت. و برای دفاع از منافع ملیت‌های ایران، کنگره خواستار تشکیل جمهوری فدرال شد. (۱۱۱)

دومین کنگره‌ی حزب کمونیست، کودتای ۱۲۹۹ را توطئه‌ی انگلیسی‌خوانده، رضاشاه را با چپانگ کای چک رهبر بورژوازی "ملی" چین و عامل کشتار کمونیست‌های چینی در شانگهای مقایسه کرد. (۱۱۲)

همچنین در این کنگره، سلطان زاده را که در گذشته به عنوان رهبر جناح چپ طرد شده بود به رهبری کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فراخواندند. کنگره‌ی حزب کمونیست ایران چند ماه قبل از کنگره‌ی ششم بین‌الملل سوم برگزار گردید. این دوران مصادف بود با انشعاب در بوروکراسی شوروی که با طرد جناح بوخارین و زیگزاگ به "چپ" استالین، برنامه‌ی صنعتی کردن، سرکوب کولاک‌ها (دهقانان ثروتمند) و ...

به‌طور بوروکراتیک به اجرا گذاشته شد و با گسترش جو خفقان و ترور، به اخراج، تبعید و زندانی شدن هزاران کمونیست هوادار "اپوزیسیون چپ" انجامید. تا این دوره، حکومت استبدادی شاه جدید بسیاری از آزادیخواهان را تارومار کرده بود. ولی با این وصف، مبارزات کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر جوان ایران، ضمن تحمل شدیدترین ضربات، وارد مرحله‌ی جدیدی گردیده بود.

در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۸ خورشیدی برابر با اول ماه مه روز جهانی کارگر، نفتگران جنوب به رهبری یوسف افتخاری (اردبیلی)، رحیم همداد، رمضان کاوه، حسنعلی ثابتی، وفائی، علی امید و ... اعتصاب بی سابقه‌ای را علیه کمپانی نفت انگلیس، و حکومت رضا شاه سازمان دادند. افتخاری و همداد هر دو دوره‌ی سازماندهی سندیکایی را در دانشگاه زحمتکشان شرق (کوتو) طی کرده بودند. اعتصاب نفتگران در مخالفت با تمدید قرارداد نفت، که بنا بود بین رئیس شرکت نفت سیرجان کدمن و رضا شاه بسته شود، سازماندهی شده بود. مدتی بود که نمایندگان شرکت نفت انگلیس و رضا شاه گفتگوهای خود را آغاز کرده بودند. روزنامه‌هایی از قبیل "شفق سرخ" و "ستاره ایران" در آبان ۱۳۰۷ و در اعتراض به تمدید قرارداد، مقاله‌هایی نوشته بودند. (۱۱۳)

کارگران نفت جنوب تصمیم داشتند در روزی که لایحه‌ی تمدید قرارداد نفت به مجلس می‌رفت، اعتصاب شان را آغاز کنند. بنا بود این اعتصاب، مجموعه‌ای از مطالبات اقتصادی و سیاسی را در بر داشته باشد. اما یک حادثه‌ی پیش‌بینی نشده باعث لو رفتن اعتصاب گردید و رهبران کارگران دستگیر شدند. کارگران نفت جنوب که پشتیبانی مردم آبادان و سایر مناطق نفت خیز و صنعتی خوزستان را به دست آورده بودند دست از مقاومت نکشیده و با رهبران محبوس خود در زندان شهربانی تماس گرفته و به چاره‌جویی پرداختند. رهبران زندانی که تصویب تمدید این قرارداد استعماری را حتمی می‌دیدند، بی‌درنگ خواهان شروع اعتصاب شدند. یکی از زنان عضو اتحادیه‌ی کارگران جنوب به نام زهرا، رهبری کارگران را به دست گرفت و در برابر پالایشگاه آبادان به سخنرانی پرداخت. بلافاصله هزاران کارگر نفت جنوب دست از کار کشیدند و

با حمایت مردم زحمتکش آن دیار به خیابان‌ها آمدند. کارگران، رهبری جنبش ضد استعماری را در خوزستان عملاً به دست گرفته بودند.

هر دو دولت انگلستان و ایران، سراسیمه و هراسان از این حرکت عظیم کارگری، ناوگان و نیروی‌های انتظامی‌شان را برای سرکوب نفتگران و مردم جنوب به آن منطقه اعزام کردند. سربازان ایرانی با کمک تفنگ‌داران دریایی انگلستان با شمشیر و سرنیزه حمله کردند و کارگران با چوب و سنگ پاسخ دادند. در نتیجه‌ی خشونت‌های نظامیان ایرانی و انگلیسی، بیست کارگر و پانزده سرباز زخمی شدند. اعتصاب و مبارزات کارگران جنوب سه روز ادامه یافت و نفتگران پس از مقاومت دلیرانه و یک نبرد نابرابر مجبور به عقب‌نشینی و پذیرش شکست شدند. دویست نفر از کارگران دستگیر و در خرم‌آباد زندانی شدند. آن‌ها پس از تحمل سه سال حبس حق بازگشت به خوزستان را نداشتند. پنج نفر از رهبران کارگران اعتصابی، از جمله یوسف افتخاری و رحیم همداد به زندان قصر در تهران انتقال داده شدند.

خبر اعتصاب کارگران ایرانی در سراسر جهان پخش شده بود. جراید مصر و هندوستان با انتشار خبر مبارزات زحمتکشان ایران نوشتند:

"ما باید مبارزه ضد استعمار را از کارگران ایرانی یاد بگیریم." (۱۱۴)

روزنامه‌ی تایمز لندن در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۰۸ (برابر با ۸ مه ۱۹۲۹) گزارش داد:

"تحریکات سرخ در ایران ... چنین به نظر می‌آید که در ۲ مه [دوازدهم اردیبهشت] تحریکات و تبلیغات بلشویکی گسترده‌ای میان کارگران ایرانی پالایشگاه صورت گرفته بوده است. تا ۴ مه [چهاردهم اردیبهشت] چهل و پنج نفر از رهبران [این اعتصاب] دستگیر شدند. اسناد به دست آمده حاکی از یک توطئه‌ی گسترده‌ی بلشویکی در تمام مراکز عملیاتی شرکت است." (۱۱۵)

یک ماه و نیم پس از اعتصاب نفتگران جنوب، سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه‌ی کشور خود گزارش داد:

"شهرت دارد که ((واحدهای)) شورائی در چندین شهر خوزستان تاسیس گردیده است ... فعالیت‌های عمال بلشویک در آبادان کاملاً شناخته شده بود." (۱۱۶)

مبارزه‌ی تاریخی کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۰۸ باعث گردید که دولت‌های ایران و انگلستان جرات بستن قرارداد جدیدی را تا چهار سال بعد، یعنی تا سال ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی) نداشته باشند. دو تن از دوستان مصدق به نام‌های تقی زاده و علاء نقش مهمی در بستن آن قرارداد ننگین ایفا کردند. بنا به ادعای کیانوری، مصدق درباره‌ی نقش این دو نفر در بستن پیمان ۱۳۱۲ گفته است:

"آن‌ها مامور و معذور بوده‌اند." (۱۱۷)

یکی دیگر از مهم‌ترین اعتصابات‌های کارگری آن دوره اعتصاب کارگران کارخانه نساجی وطن در سال ۱۳۱۰ بود. کارگران آن کارخانه در اوج اختناق رضاشاهی، خواهان کاهش ساعات کار روزانه از ۱۲ به ۹ ساعت و افزایش دستمزد به میزان ۴ درصد شدند. رهبری این اعتصاب را یکی از کادرهای حزب کمونیست ایران به نام نصرالله اصلانی عهده‌دار بود. دولت به خواسته‌های کارگران گردن نهاد و این اعتراض کارگری با موفقیت به پایان رسید.

در همان سال قانونی ضد سوسیالیستی به تصویب رسید که هر گونه فعالیت درون جنبش کارگری را ممنوع می‌کرد. با استفاده از این قانون ارتجاعی، بقایای جنبش سوسیالیستی - کارگری ایران تار و مار شد. رضا شاه از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ صدها تن از سازماندهندگان جنبش کارگری را دستگیر کرد، و پنج نفر را هم کشت. (۱۱۸) سرکوب‌های بی‌امان رضا شاه، تمایلات سیاسی گوناگونی در جامعه‌ی ایران به وجود آورده بود. از یک سو، هر گونه اعتراض کارگران و زحمتکشان، وحتا بخش‌هایی از هیئت حاکمه به شدت سرکوب می‌شد. و از سوی دیگر، ثروتمندان و کارگزاران امور دولتی به رغم نداشتن آزادی‌های عمومی، از اقدامات خفقان‌زای سرسلسله‌ی دودمان پهلوی حمایت می‌کردند.

صاحب‌نظرانی بودند که برای کاهش قدرت زمینداران و ایجاد جامعه‌ای متمرکز، سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی رضاشاه را لازم و ضروری ارزیابی می‌کردند. سلطان زاده به این دسته از صاحب‌نظران چنین پاسخ می‌داد:

"این داوری از آن همه ی مدافعانِ رضا شاه است، اما آنان فراموش می کنند که برخاست رضا خان بیش تر علیه انقلاب است تا فئودال ها. اگر همچنین اقداماتی صورت گرفت به خواست امپریالیسم انگلیس بود که ((آرامش و صلح)) را در داخل کشور و سرحدات هند که از چند سال پیش در تب و تاب انقلابی غوطه می خوردند، ضروری می دانست. از سوی دیگر، می دانیم، سرمایه ی خارجی هرگز راهی سرزمین عاری از ((صلح و آرامش)) نمی شود. تاریخ استعمار در همه ی کشورهای استعمار زده گواه است که کشورهای بزرگ سرمایه داری در جایی سرمایه می گذارند که به اصطلاح، قبلا، از ((امنیت سیاسی)) یا دقیق تر، از امنیت برای سرمایه داران خارجی در جهت غارت بومیان برخوردار باشد. پس رضا خان نیز می بایست به برقراری ((صلح و آرامش)) و ایجاد امنیت به سود سرمایه داران انگلیس که مایل به سرمایه گذاری در ایران بودند، برآید. در سرزمین ((شاه شاهان)) پایه اساسی در راه این ((صلح و آرامش)) جز یک قدرتِ تمرکز یافته، یعنی یک دولتِ پلیسی متمرکز نبود. پس همه ی دشمنانِ این سیاستِ تمرکزبخشی، بی رحمانه و بدون کوچک ترین ملاحظه سرکوب شدند. اما این سرکوب تا جایی ادامه داشت که این یا آن فئودال تبعیت وفادارانه ی خود را اعلام کنند، آن گاه می توانست از سرنوشتِ خود آسوده باشد." (۱۱۹)

دکتر محمد مصدق در تمام این دوره نسبتاً طولانی، درباره ی جنبش کارگری و مردمی خاموش بود. به ویژه، هنگامی که نیروهای استعماری انگلیسی با یاری و همکاری ارتش رضا شاه، کارگران "ایرانی" نفت جنوب را سرکوب کردند، ساکت ماند. فعالین جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران سال ها بود که با دودوزه بازی های مصدق، آشنا شده و آن را افشا کرده بودند. اصولاً بنا به یکی از "اصول" فرهنگ سیاسی طبقه ی حاکمه ی ایران هر کس که در مخالفت با انگلیسی ها شهرت می یافت، به ناگزیر و در بیش تر موارد، به نادرست، هوادار آزادی و ترقی خوانده می شد. (۱۲۰) در نخستین شماره ی نشریه ی "ستاره سرخ" ارگان مرکزی حزب کمونیست که در سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) زیر نظر سلطان زاده منتشر می شد، به سابقه ی سیاست بازی های مصدق اشاره شده است:

"در مجلس پیش، باز دکتر مصدق ظاهر فریب و ((مخالف)) وجود داشت که گاه نغ و نقی کرده، ضد و نقیضی به هم بافته، قرآن را از بغل بیرون آورده، به انگلیس و حکومت شوروی هر دو فحش داده، هم دل ((توده)) و هم خاطر دولت انگلیس را بدست می آورد." (۱۲۱)

مصدق در تیرماه ۱۳۱۹ خورشیدی در اوج خفقان رضاشاهی برای رسیدگی به امور خانوادگی اش از احمد آباد به تهران آمد و با این که سال‌ها از سیاست دور بود توسط مامورین شهربانی دستگیر و به بیرجند فرستاده شد. رضاشاه، مخالفت مصدق با انقراض دودمان قاجاریه و استقرار سلسله‌ی پهلوی را فراموش نکرده بود. مصدق چندی بعد، در اثر مداخله و "شفاعت" محمدرضا ولیعهد آزاد شد. پسر ارشد رضاشاه در آن موقع نمی‌دانست که با این کار، و در آینده‌ای نه چندان دور، نظام پادشاهی اش را نجات داده است. دکتر مصدق چند سال بعد در مجلس شورای ملی درباره‌ی کمک ولیعهد به رهایی اش از زندان رضا شاه، چنین گفت:

"بنده این جا می‌خواهم عرض کنم که من در این مجلس از همه شاه [محمدرضا] را بیشتر دوست دارم، برای این که شاه کسی است که بنده را از زندان بیرجند خلاص کرد و اگر شاه نبود من در آن جا تلف شده بودم ... ما در این جا یک شاه خوب داریم و شاه را باید نگاه بداریم." (۱۲۲)

امپریالیسم انگلستان با کمک به فروپاشی سلسله‌ی قاجار و روی کار آوردن رژیم خودکامه‌ی رضا شاه، بیش‌ترین کوشش را برای جلوگیری از گسترش جنبش سوسیالیستی در ایران انجام داد. دوره‌ای که "ملی‌گرایان" مَهر خاموشی بر لبان نهاده بودند و یا میان دربارهای قاجار و پهلوی نوسان می‌کردند.

انقلاب کارگری اکبر و جنبش‌های آزادیخواهانه و ضد استعماری منطقه، کشور هندوستان را که یکی از مهم‌ترین مستعمرات انگلستان به شمار می‌آمد، به عنوان خطری جدی تهدید کرده بودند. با یاری انگلستان، ایران رضاشاهی به همراه کشورهای ترکیه، افغانستان و چین، سدی شده بود در مقابل رشد جنبش کارگری - سوسیالیستی در هندوستان. ضرورت تقویت دولت مرکزی ایران ناشی از چنین سیاستی بود. اما حزب کمونیست و جنبش کارگری، چون خاری در چشمان امپریالیسم و ارتجاع داخلی وجود داشت. جنبش کارگری ایران، با تأثیرپذیری از انقلاب روسیه، به عنوان تنها بدیل قدرتمند در برابر شاهان قاجار، می‌رفت که سهم تاریخی خود را ادا کند.

در آن برهه از تاریخ ایران، هیچ نیروی اجتماعی به جز طبقه ی کارگر جوان ایران، حاضر به مبارزه پیگیر برای دفاع از دموکراسی و مبارزه علیه استعمار نبود. این امر را مبارزات کارگران چاپ و نفت نشان داد. روی کار آمدن رضا شاه و انحطاط شوروی، آن روند و فرآیند تاریخی را متوقف ساخت. طبقه ی کارگر جوان و زحمتکشان ایران در چنین شرایطی شکست را متحمل شدند.

بی نویس های بخش یکم:

- ۱ - برای آشنائی بیش تر با سوخت و ساز این نوع مناسبات تولیدی رجوع کنید به مکاتبات مارکس و انگلس پیرامون وجه تولید آسیائی.
- ۲ - سرمایه، جلد اول، نوشته ی مارکس، برگرفته از کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی، لوکاج صفحه ۱۶۸
- ۳ - خاطرات حاج سیاح صفحه ی ۱۳۳۰، به نقل از نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره ۴ دوره اول صفحه ۳۴
- ۴ - به نقل از نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره ۴ دوره اول صفحه ۳۴
- ۵ - همان جا صفحه ۳۶
- ۶ - برای آشنائی با این بحث به مقاله ی "پرسی تاریخی روحانیت شیعه" نوشته صادق که در نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره های ۲ و ۴ دوره اول چاپ شده است، مراجعه کنید
- ۷ - ایران بین دو انقلاب نوشته پرواند آبراهامیان صفحات ۱۹ و ۲۰
- ۸ - همان جا صفحه ۱۳
- ۹ - سوسیالیسم و انقلاب شماره ی ۴ دوره اول صفحه ۲۹
- ۱۰ - انقلاب مشروطه ایران نوشته ی ژانت آفاری - به زبان انگلیسی - صفحه ۸۲
- ۱۱ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی صفحه ۶
- ۱۲ - روش تدوین برنامه ی احزاب سوسیال دموکرات اروپا، با روش خود مارکس در مانیفست کمونیست منطبق نبود. برنامه ی این احزاب با اقتباس از "برنامه ارفورت" حزب سوسیال دموکرات آلمان در اکتبر ۱۸۹۱ تنظیم شده بود. انگلس به نحوه تهیه این برنامه انتقاداتی داشت. این برنامه خواست های رفاهی، اقتصادی، دموکراتیک و انتقالی طبقه کارگر را به شکلی مکانیکی و تکامل گرایانه از اهداف انقلابی و تاریخی جنبش کارگری، یعنی سرنگونی سرمایه داری، برقراری دیکتاتوری انقلابی پروولتاریا و ایجاد جامعه سوسیالیستی، جدا ساخته بود (تحت نام دو برنامه ی حداقل و حداکثر). پذیرش چنین برنامه ای با ساختار تشکیلاتی چنین احزابی منطبق بود و سهم زیادی در رشد و غلبه گرایش های بوروکراتیک، ملی گرا، سازش کار و اصلاح طلب در درون جنبش کارگری به عهده داشت. برای آشنائی بیش تر با این بحث رجوع کنید به پلانفرم حداقل نظری، سیاسی و تشکیلاتی، بولتن بحث و مناخلات سوسیالیست های انقلابی
- ۱۳ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۱
- ۱۴ - ملیت و انقلاب نوشته جواد صدیق صفحه ۱۲
- ۱۵ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۱۲۳
- ۱۶ - انقلاب مشروطه ایران، ژانت آفاری صفحه ۸۲
- ۱۷ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۳
- ۱۸ - تاریخ مشروطه ایران نوشته احمد کسروی صفحه ۲۳۹
- ۱۹ - همان جا صفحه ۲۴۷
- ۲۰ - خاطرات سیاسی امین الدوله، نشریه سوسیالیسم و انقلاب، شماره ۴، دوره اول، صفحه ۳۴
- ۲۱ - انقلاب مشروطه ایران، ژانت آفاری، صفحه ۷۷
- ۲۲ - اسناد تاریخی، جنبش کارگری - سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران جلد اول انتشارات مزدک صفحات ۲۵ و ۲۶
- ۲۳ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۳

- ۲۲ - مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه ی "ولایت فقیه" نوشته ماشاء الله آجودانی صفحه ۶
- ۲۵ - شوروی و جنبش جنگل نوشته گریگور یقیکیان صفحه ۳۰
- ۲۶ - انقلاب مشروطه ایران، ژانت آفاری صفحه ۶۴
- ۲۷ - همان جا صفحه ۶۴ و کتاب ایران بین دو انقلاب نوشته پرواند آبراهامیان صفحه ۱۱۰
- ۲۸ - انقلاب مشروطه ایران ژانت آفاری صفحه ۷۰
- ۲۹ - تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی صفحات ۳۱۶ و ۳۱۷
- ۳۰ - همان جا صفحه ۳۷۲
- ۳۱ - همان جا صفحه ۲۷۸
- ۳۲ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۲۲
- ۳۳ - همان جا صفحه ۲۵
- ۳۴ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی صفحه ۱۴۲
- ۳۵ - رنج های سیاسی دکتر مصدق صفحه ۱۰۷
- ۳۶ - همان جا صفحه ۱۰۶
- ۳۷ - همان جا صفحه ۱۰۷
- ۳۸ - همان جا صفحه ۱۱۴
- ۳۹ - همان جا صفحه ۱۱۶
- ۴۰ - همان جا صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷
- ۴۱ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۳۱
- ۴۲ - همان جا صفحه ۴۰
- ۴۳ - **British policy in Persia** از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۵ نوشته هوشنگ صباحی صفحه ۱۱
- ۴۴ - مصدق و نبرد قدرت صفحات ۴۳ و ۴۴
- ۴۵ - خاطرات و تالمت مصدق صفحه ۳۴۱
- ۴۶ - زندگی سیاسی مصدق نوشته فواد روحانی صفحه ۱۲
- ۴۷ - سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم جلد اول نوشته حسین کی استوان
- ۴۸ - همان جا صفحات ۲۳ و ۲۴
- ۴۹ - مصدق در محکمه نظامی ، دو جلدی، صفحه ۷۱۱
- ۵۰ - بر اساس این قرارداد، شمال ایران تحت نظر روسیه تزاری و جنوب ایران تحت نظر انگلستان اداره می شد. مناطق مرکزی مثل تهران و اصفهان، مناطق بی طرف شناخته شده بود.
- ۵۱ - پیش گفتار کتاب از سید ضیاء تا بختیار
- ۵۲ - شوروی و جنبش جنگل نوشته گریگور یقیکیان صفحه ۴۰۹
- ۵۳ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۶
- ۵۴ - همان جا صفحه ۱۷
- ۵۵ - همان جا صفحه ۱۸

- ۵۶ - یک رنگی نوشته دکتر شاپور بختیار صفحه ۶۳
- ۵۷ - **British policy in Persia** از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۵ نوشته هوشنگ صباحی صفحه ۱۲۵
- ۵۸ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۱۰۰ نقل قول های داخل دو پراتز از بزرگمهر است
- ۵۹ - رنجهای سیاسی دکتر مصدق صفحه ۴۱
- ۶۰ - **British policy in Persia** صفحه ۱۲۵
- ۶۱ - از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۲۴۳
- ۶۲ - رنجهای سیاسی دکتر مصدق صفحه ۱۷۲
- ۶۳ - خاطرات و تالمت مصدق صفحه ۱۴۳
- ۶۴ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۱۱۶
- ۶۵ - خاطرات و تالمت مصدق صفحه ۱۴۴
- ۶۶ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۱۱۶
- ۶۷ - خاطرات و تالمت مصدق صفحه ۱۴۵
- ۶۸ - همان جا صفحه ۱۵۱
- ۶۹ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۶۳
- ۷۰ - همان جا
- ۷۱ - جایگاه مبارزات روحانیان ایران از انتشارات سازمان پیکار
- ۷۲ - تاریخ سی ساله نوشته حسین مکی، جلد سوم صفحه ۲۴ و جلد چهارم صفحه ۱۸
- ۷۳ - ایران بین دو انقلاب، پروانده آبراهامیان صفحه ۱۶۸
- ۷۴ - سوسیالیسم و انقلاب شماره ۴ دوره اول صفحه ۳۶
- ۷۵ - این تاکتیک و اتحاد عمل کوتاه مدت فقط در آن منطقه رخ داد و آن را نباید با "تاکتیک جبهه واحد" مصوب کنگره چهارم کمیترن - نوامبر ۱۹۲۲ - یکسان شمرد. از سال ۱۹۱۷ تا آن تاریخ، احزاب سوسیال دموکرات (وابسته به بین الملل های دو و دو و نیم) در کنار احزاب بورژوازی، تمامی جنبش های انقلابی و اعتراضی کارگران و زحمتکشان اروپا و آمریکا را سرکوب کرده بودند. احزاب سوسیال دموکرات در درهم شکستن جنبش های کارگری در امواج اعتصاب های کارگری ماه مه ۱۹۱۷ انگلستان، در انقلاب های نوامبر ۱۹۱۸ آلمان و امپراتوری مجارستان - اتریش (که بساط سلطنت برچیده شد) در جمهوری شوراهای مجارستان در مارس ۱۹۱۹ و در انقلاب فنلاند، و در مبارزات کارگران فرانسه، ایتالیا، آمریکا و چک اسلواکی در سال ۱۹۲۰، نقش مخرب و بازدارنده داشتند. یکی از شعارهای اصلی در کنگره ی اول بین الملل سوم - کمونیست - (ژانویه ۱۹۱۹) به خاطر گسترش شرایط انقلابی در اروپا، و برای افشای نقش خیانت کارانه ی احزاب سوسیال دموکرات، مرگ بر "ساتریسم و رفرمیسم" سوسیال دموکراسی تعیین شده بود. با عقب نشینی جنبش کارگری و آغاز تهاجم بورژوازی به "کل" طبقه ی کارگر در اروپا، به رغم خیانت های بی شمار احزاب سوسیال دموکرات، بین الملل سوم تاکتیک "جبهه ی واحد کارگری" با آن احزاب را تصویب کرد. به همین علت، اتحاد احزاب کمونیست (عدالت) و سوسیال دموکرات ایران که قبل از اجلاس کنگره ی دوم بین الملل سوم (ژوئیه ۱۹۲۱) و برگذاری نخستین کنگره ی حزب کمونیست ایران به وقوع پیوسته است را باید از زاویه ی دیگری مورد مطالعه قرار داد. اصولاً عقاید تعداد زیادی از اعضای حزب عدالت (کمونیست) به جناح منشویکی حزب "سوسیال دموکرات" روسیه

نزدیک تر بود تا به جناح بلشویکی آن. مداخلات مشترک سیاسی و "روابط و آشنایی محلی" این دو جناح سوسیالیست، و عدم شناخت و تفکیک لازم درباره‌ی انکشاف اختلافات میان بین الملل سوم (کمونیست) با بین الملل دوم (سوسیال دموکرات) منجر به چنین اتحادی شده بود. افزون براین، "تاکتیک جبهه‌ی واحد" برای خنثی کردن سازش کاری‌های رهبری تشکیلات قدرتمند کارگری وابسته به احزاب سوسیال دموکرات اروپا لازم بود. در صورتی که در تبریز حزب سوسیال دموکرات نیروی قابل توجهی نداشت. برای آشنایی بیش تر به مباحثات بین الملل سوم می‌توانید به کتاب **Theses Resolutions & Manifestos of The First Four Congresses of the Third International**, Introduction by: Bertil Hessel. مراجعه کنید.

۷۶- پاره‌ای از مطالب این بخش از قسمت مربوط به "کمونیست‌های ایرانی" کتاب انگلیسی **Persia** نوشته هوشنگ صباحی صفحات ۹۰ و ۹۱ استفاده شده است.

۷۷- همان جا

۷۸- همان جا

۷۹- ایران بین دو انقلاب صفحه ۱۲۲

۸۰- دو پیش در حزب کمونیست ایران صفحه ۱۹

۸۱- **British Policy in Persia** صفحه ۹۶

۸۲- ایران بین دو انقلاب صفحه ۱۴۵

۸۳- **British policy in Persia** صفحه ۱۳۲

۸۴- ایران بین دو انقلاب صفحه ۱۴۵

۸۵- سردار جنگل نوشته ابراهیم فخرائی صفحه ۴۲۰

۸۶- آتاتورک حنا در کنگره‌ی ملل شرق در بادکوبه حضور یافته بود!

۸۷- نشریه شماره یک **International socialist forum** اوت ۱۹۹۷ صفحه ۲۱

۸۸- اردشیر آوانسیان در خاطرات خود به صورتی گنگ و سر بسته درباره‌ی اختلافات جناح راست با لادین بدین صورت اشاره کرده است: "ماها درباره لادین چندان نظر خوبی نداشتیم. شاید هم آدم بدی نبود ولی ایرادهائی به او داشتیم" صفحه ۳۳۷

۸۹- در برخی اسناد تیراژ "حقیقت" را تا چهار هزار نسخه نوشته اند

۹۰- اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۲۲

۹۱- بحران دموکراسی در ایران صفحه ۹۰

۹۲- **British policy in Persia** صفحه ۱۰۳

۹۳- زندگی سیاسی مصدق صفحه ۲۳

۹۴- سلطان زاده به نمایندگی از ایران مانیفست کنگره‌ی دوم را امضاء کرد. **Theses Resolutions & Manifestos of the First Four Congresses of the Third International** صفحه ۱۷۰

۹۵- اترانسینوال اول در سال ۱۸۶۴ در لندن پایه گذاری شد. اترانسینوال دوم در سال ۱۸۸۹ در پاریس گشایش یافت و احزاب سوسیالیست یا سوسیال دموکرات، وابسته به این تشکیلات بودند.

۹۶- کتاب تاسیس بین الملل کمونیست - خلاصه مذاکرات و اسناد کنگره اول، مارس ۱۹۱۹ - چاپ انگلیسی پات فاینلرز

- ۹۷ - سوسیالیسم و انقلاب دورہ ی دوم شماره ۳ صفحه ۴۸
- ۹۸ - همان جا
- ۹۹ - همان جا
- ۱۰۰ - همان جا صفحه ۳۶
- ۱۰۱ - همان جا
- ۱۰۲ - همان جا
- ۱۰۳ - جلد ششم اسناد جنبش کارگری صفحه ۹۸
- ۱۰۴ - دو پیش در حزب کمونیست ایران صفحه ۳۶
- ۱۰۵ - همان جا صفات ۴۰ و ۴۱
- ۱۰۶ - همان جا صفحات ۵۲ و ۵۳
- ۱۰۷ - همان جا صفحه ۵۶
- ۱۰۸ - اتحادیہ کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۲۱
- ۱۰۹ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۱۶۱
- ۱۱۰ - اتحادیہ های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۳۱
- ۱۱۱ - زندگی سیاسی مصدق صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴
- ۱۱۲ - حزب کمونیست چین به خاطر پیاده کردن سیاست های بوخارین - استالین در انقلاب ۱۹۲۵، وارد ائتلاف طبقاتی "جبهہ خلق" با بورژوازی چین شد. کمیترن استالینی، حتا چیانگ کای چک رهبر حزب کومینگ تانگ را به عنوان عضو اقتخاری بین الملل سوم پذیرفت! چیانگ کای چک "ملی گرا" هم همان بلایی را به سر کمونیست های چینی آورد کہ قبلاً کمال آتاتورک و رضا شاه "ملی گرا" بر سر کمونیست های ترکیہ و ایران آورده بودند.
- ۱۱۳ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۵۲
- ۱۱۴ - خاطرات دوران سپری شده به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی صفحه ۴۱
- ۱۱۵ - همان جا صفحه ۱۷۹
- ۱۱۶ - اتحادیہ های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۳۵
- ۱۱۷ - خاطرات نورالدین کیانوری صفحه ۲۱۳
- ۱۱۸ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۱۷۳
- ۱۱۹ - نشریہ سوسیالیسم و انقلاب دورہ اول شماره ۴
- ۱۲۰ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۹۹
- ۱۲۱ - ستارہ سرخ ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران - ۱۳۱۰ - ۱۳۰۸ - به کوشش حمید احمدی صفحه ۶۱ - تأکیدهای داخل دو پرائنز از ستارہ سرخ است
- ۱۲۲ - سیاست موازنہ منفی در مجلس چهاردهم - جلد اول - حسین کی استوان

بخش دوم

جنبش کارگری در
چنگ فاشیسم و استالینیسیم

خیانت جبران ناپذیر در آلمان

[برای درک مادی از تاریخ] مفروضاتی که ما از آن‌ها آغاز می‌کنیم اختیاری نیستند، دگم نیستند، بلکه مفروضاتی واقعی هستند که انتزاع از آن‌ها تنها در تخیل ممکن است. این مفروضات عبارت‌اند از افراد واقعی، فعالیت‌های آن‌ها و شرایط مادی زندگی آن‌ها، چه شرایط تاکنون موجود و چه شرایطی که از فعالیت خود بوجود می‌آورند. لذا صحت و سقم این مفروضات را می‌توان به طرق کاملاً تجربی مورد تحقیق قرار داد.

کارل مارکس

قبلاً اشاره شد که طبقه‌ی کارگر قدرتمند آلمان به خاطر خیانت‌های حزب سوسیال دموکرات آلمان و بی‌تجربگی و اشتباهات حزب کمونیست، در سه انقلاب پی در پی ۱۹۱۸، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۳ شکست خورد. در حقیقت بسیاری از رهبران برجسته و انقلابی طبقه‌ی کارگر آلمان به دست رهبران اصلاح طلب حزب سوسیال دموکرات دستگیر یا کشته شدند. رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، هر دو به دستور نوسکه که یکی از رهبران سوسیال دموکرات جزو حکومت ائتلافی آلمان بود، سربسته شدند.

حزب کمونیست در اثر نداشتن کادرهای ورزیده و با تجربه، نتوانست آن‌طور که شایسته است توانایی‌های لازم را برای رهبری صحیح مبارزات مردم، علیه بحران‌های فزاینده و مزمین سرمایه‌داری آلمان به دست بیاورد. پیروزی طبقه‌ی کارگر در آلمان می‌توانست، جامعه‌ی محاصره شده‌ی شوروی را از انزوا درآورده و به پیروزی سوسیالیسم در اروپا کمکی تعیین‌کننده بکند. اما چنین نشد.

از یک سو، حزب کمونیست آلمان هنوز از شکست انقلاب ۱۹۲۳ کمر راست نکرده بود که با انحطاط شوروی و کمینترن مواجه گردید. بسیاری از مبارزین طبقه کارگر و کمونیست‌های آلمان، شامل پاک‌سازی‌های بوروکراسی استالینیستی در کمینترن شدند.

با این تصفیه‌ها، حزب کمونیست آلمان به جای بازسازی تشکیلاتی و درس‌گیری از اشتباهات گذشته، مبدل به تشکیلاتی بوروکراتیک، منحط و دنباله‌روی مسکو گردید. از سوی دیگر، طبقه‌ی بورژوازی آلمان نیز قادر به سرکوب نهایی جنبش کارگری و نجات نظام سرمایه‌داری نبود. تنها بدیلی که در پیش‌روی بورژوازی آلمان قرار داشت، توسل به حکومت هیتلری بود. اما طبقه‌ی کارگر آلمان هنوز آن قدر توانائی داشت که در برابر هیتلر ایستادگی کند. حزب کمونیست آلمان تحت تأثیر سیاست‌های کمینترن استالینی، به چپ و راست می‌زد. بسیاری از اعضای حزب سوسیال دموکرات با این که در شکست جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر سهم مهمی داشتند، ولی هنوز حاضر به مقابله با فاشیست‌ها بودند. اعضای حزب کمونیست نیز به این ضرورت پی برده بودند. بوروکراسی مسکو اما، در سال ۱۹۲۸ به شیوه‌ای فاجعه‌بار دخالت کرد. کمینترن تحت رهبری استالین، به جای کمک به تشکیل جبهه‌ی واحد کارگری (متشکل از احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات)، طبقه‌ی کارگر آلمان را خلع سلاح و تجزیه کرد. استالین، سوسیال دموکرات‌ها را "برادران دوقلوی فاشیست‌ها" نامید و راه را به روی هر گونه جبهه‌ی واحد مبارزاتی علیه هیتلر بست. بر بستر چنین بحرانی، حزب نازی در سال ۱۹۳۳ میلادی با پشتیبانی بخش وسیعی از بورژوازی و خرده بورژوازی آلمان به روی کار آمد.

مردم آلمان در همان دور انتخابات، به احزاب سوسیال دموکرات و کمونیست مجموعاً بیش از حزب نازی رای داده بودند. این دو حزب می‌توانستند با تشکیل حکومت ائتلافی و بر اساس تاکتیک جبهه‌ی واحد کارگری، از روی کار آمدن هیتلر جلوگیری کنند، اما چنین نکردند. به خاطر این خیانت بزرگ تاریخی، طبقه‌ی کارگر آلمان تجزیه و تضعیف شده، شاهد به قدرت رسیدن حزب نازی گردید.

پس از روی کار آمدن هیتلر، به قول رهبر "اپوزیسیون چپ": "صفوف جبهه‌ی واحد" اسیران، متشکل از کارگران و فعالین سازمان‌ها و اتحادیه‌های کمونیست و

سوسیال دموکرات، در سلول زندان ها، اردوگاه های کار اجباری، و در برابر جوخه های مرگِ حزب نازی آلمان تشکیل شد!

سه سال پس از روی کار آمدن هیتلر در آلمان، بین الملل کمونیست تحت رهبری های "آموزگار و نابغه کبیر" ناگهان به راست چرخید. استالین در انقلاب اسپانیا و در اوج اعتصابات کارگری فرانسه در سال ۱۹۳۶، احزاب کمونیست این دو کشور را واداشت که نه تنها با احزاب سوسیال دموکرات، "برادران دوقلوی فاشیست ها"ی چند سال قبل، بلکه حتا با احزاب بورژوا نیز وارد "جبهه خلق" بشوند و تشکیل حکومت بدهند! سیاست مرگ آوری که به انقلاب اسپانیا و جنبش رادیکال کارگری فرانسه صدمات و لطمات جبران ناپذیری زد.

جهان در آستانه ی جنگ

زمینه های همکاری های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین دو دیکتاتور ایران و آلمان، با روی کار آمدن حزب نازی، از گذشته به مراتب گسترده تر گردیده بود. به ویژه این که، حکومت هیتلری، همکاری خود را با حکومت ایران برای از بین بردن بقایای تشکیلات حزب کمونیست ایران مستقر در آلمان، اعلام داشته بود. به علاوه، رضا شاه با رضایت می دید که سرکوب و کشتار بیرحمانه ی جنبش کارگری - سوسیالیستی آلمان، در حقیقت با سیاست های خفقان زای ضد کمونیستی اش در ایران هم آهنگ و هم سو است. رضا شاه در دیدار با بلوشر سفیر آلمان هیتلری در تهران به وی گفت:

"حکومت مبتنی بر قدرت در این زمان تنها نوع ممکن حکومت شمرده می شود. در غیر این صورت ملت ها به دامن کمونیسم می افتند." (۱)

بلوشر درباره ی روابط آلمان نازی با سر سلسله ی دودمان پهلوی می نویسد:

"از زمان استقرار حزب ناسیونال سوسیالیست در آلمان روابط میان دو کشور به نحو چشمگیری بهبود یافته است ... خصومت فوق‌العاده نازیها نسبت به بلشویک‌ها نیز در علاقمندی رضا شاه نسبت به حاکمیت هیتلر تاثیر بسیار داشت. هراس رضا شاه از کمونیسم و امکان شیوع آن در ایران، را می‌توان به عنوان رکن اصلی دخیل در سیاست خارجی او ذکر کرد. از سال‌های نخست دهه ۱۹۳۰ سرکوب فعالیت‌های کمونیستی در ایران با شدت تمام دنبال می‌شد." (۲)

روابط سیاسی، اقتصادی و بازرگانی ایران رضا شاهی و آلمان هیتلری روز به روز گسترش می‌یافت. و حتا به توصیه‌ی آلمان نازی در سال ۱۳۱۶، نام بین‌المللی کشور از پرسیا به ایران تغییر یافت. (۳)

حزب نازی مجهز به ایدئولوژی ملی‌گرائی "افراطی"، پس از تارومار ساختن احزاب و تشکیلات کارگری آلمان، رو به سوی کشورگشایی امپریالیستی نهاد. تهدیدات نظامی آلمان، رهبران جهان سرمایه‌داری را وادار به عقب‌نشینی ساخته بود. در سال ۱۹۳۹ و در برابر چشمان شگفت‌زده‌ی مردم جهان، مذاکرات جنجال‌برانگیز آلمان فاشیستی و روسیه‌ی استالینیستی بر سر تقسیم لهستان آغاز شد که منجر به معاهده‌ی معروف هیتلر - استالین گردید. به دنبال این پیمان، گفتگوی دیگری بین هیتلر صدراعظم آلمان و مولوتوف کمیسار امور خارجی دولت شوروی در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰ آغاز شد که منجر به صدور توافق‌نامه‌ی ای‌گردید. سران دو کشور بر اساس آن مذاکرات، مناطق تحت نفوذ چهار کشور شوروی، آلمان، ژاپن و ایتالیا را چنین تعیین کردند:

"بر اساس بند چهار پروتکل نامبرده، منطقه نفوذ شوروی از مرز جنوبی خاک شوروی در سمت اقیانوس هند تعیین شده بود. مولوتوف در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۰ به سفیر آلمان در مسکو اطلاع داد که در صورتی طرح موافقت‌نامه‌ی مربوط به تعیین مناطق نفوذ چهار دولت را تایید می‌کند که از ناحیه جنوب باکو تا خلیج فارس منطقه تحت نفوذ شوروی شناخته شود." (۴)

پس از اشغال لهستان به دست ارتش آلمان نازی، شوروی نیز به آن کشور حمله برد. استالین سپس دستور حمله به فنلاند را داد که با مقاومت شدید مردم آن کشور مواجه شد. شوروی در تابستان ۱۹۴۰ سه کشور بالتیک لیتوانی، استونی و لتونی را به انقیاد خود درآورد. همزمان، ارتش هیتلری نیز به کشورگشایی‌های خود در اروپای مرکزی و

غربی ادامه می داد و مولوتوف کمیسار امور خارجه شوروی پیروزی های ارتش آلمان نازی را به مقامات این کشور تبریک می گفت.

پیمان دوستی و مودت آلمان با شوروی عمر زیادی نداشت. با لشکرکشی آلمان نازی به شوروی، کل توافقات استالین و هیتلر به هم خورد. شوروی به ناچار با انگلستان و آمریکا هم پیمان شد. این سه کشور تحت نام متفقین به نبرد با آلمان، ایتالیا و ژاپن برخاستند.

پس از آغاز جنگ جهانی دوم و پیروزی های نظامی اولیه ی ارتش آلمان نازی، ایران اعلام بی طرفی کرد. ارتش اشغالگر آلمان به مرزهای جمهوری های قفقاز نزدیک می شد و بیم آن می رفت مخازن نفت بادکوبه در آذربایجان شوروی در خدمت نیازهای جنگی فاشیسم قرار بگیرد. مضافاً این که ارتش متفقین نیز نیازمند منابع عظیم نفتی در جنوب ایران و خلیج فارس بود. در صورت سقوط جمهوری های قفقاز، فاصله ی چندانی برای ارتش آلمان تا خلیج فارس باقی نمی ماند. این خطری مهلک برای متفقین به حساب می آمد. نزدیکی رضا شاه به هیتلر نیز مانع مهمی برای انگلستان در جهت رساندن آذوقه و مهمات به ارتش و شهرهای محاصره شده شوروی بود. به همین بهانه نیروهای متفقین از جنوب و شمال، خاک ایران را به اشغال درآوردند. ارتش پوشالی بنیان گذار سلسله ی پهلوی بدون کمترین مقاومتی، تسلیم نیروهای اشغالگر شوروی و انگلستان گردید. جنبش بین المللی "سوسیالیستی" از اشغال ایران جانبداری کرد و یا خاموش ماند. تنها گرایش کوچکی در طیف کمونیست های انقلابی طرفدار "پوزیسیون چپ" این عمل "امپریالیستی" را محکوم کرد. (۵)

دولت های عضو پیمان متفقین، رضا شاه را از سلطنت برداشتند و به جایش محمدرضا پسر ارشدش را نشانندند. خلع پادشاهی رضاشاه و فروپاشی خودکامگی، به پدیدار آمدن فضای باز سیاسی در ایران منجر شد. این دوره ی نسبتاً آزاد برای فعالیت سیاسی، به مدت دوازده سال تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. این دوران که از شهریور ۱۳۲۰ آغاز می شود، مصادف است با پیدایش و گسترش جنبش نوین کارگری ایران. بزودی اتحادیه های کارگری ایران به رهبری یوسف افشاری، رحیم همداد، علی امید و ... شروع

به کار کردند. کارگران پیشگام آزاد شده از زندان، کارگران تهران، استان‌های مرکزی، شمال ایران (مناطق تحت اشغال ارتش شوروی)، جنوب و غرب (مناطق تحت اشغال ارتش انگلستان) را در یک اتحادیه‌ی کارگری واحد سازماندهی کردند. اما هزاران کارگر متشکل در اتحادیه‌ها، فاقد حزبی سوسیالیستی - انقلابی برای رهبری مبارزات سیاسی شان بودند. حزب کمونیست ایران به دست‌دستگاه‌های سرکوب دو دیکتاتور ایران و شوروی نابود گشته بود. بسیاری از کادرهای ورزیده آن حزب، یا به جوخه‌های اعدام سپرده شده بودند و یا در زندان‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری رضا شاه و استالین پوسیده بودند:

"فرنگیس نیکین همسر دبیر کل حزب کمونیست ایران پس از آزادی از اردوگاه [پس از مرگ استالین] به باکو بازگشت و توانست تیره‌نامه‌ی شوهرش را دریافت نماید ... او همیشه به خودش لعنت می‌فرستاد و می‌گفت باعث اعدام شوهرم من شدم. پرسیدیم چرا؟ بانو نیکین گفت: پس از بازداشت همسرم من به بریا که در آن هنگام به ریاست ک. گ. ب رسیده بود، نوشتم و درخواست نمودم که مرا بپذیرد و فکر می‌کردم با آشنائی که با من و نیکین داشت و بارها در باکو و تفلیس به دیدار یکدیگر رفته بودیم، می‌تواند به آزاد شدن شوهرم کمک نماید. یک سال بعد از مسکو نامه‌ای دریافت نمودم که طی آن به من وعده ملاقات با بریا تعیین شده بود. من در روز و ساعت تعیین شده به دفتر وی مراجعه کردم ... با خود فکر می‌کردم او به خاطر نان و نمکی که با هم خورده بودیم مرا دوستانه خواهد پذیرفت اما چنین نشد و او خودش را به ناآشنائی زد و با ورق زدن پرونده‌ای گفت: این پرونده اون ایرانی خائنی است که بازداشت شده است. شما ایرانی‌ها یادتان رفته که پادشاه تان آغا محمد خان قاجار چقدر از گرجی‌ها را هنگام اشغال گرجستان کشت ... از شما ایرانیها کمونیست در نمی‌آید ... به وی گفتم آغا محمد خان قاجار چه ارتباطی با شوهرم که دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران است، دارد ... و من مطمئنم که شوهرم بی‌گناه است ... او با خشونت پرونده را بست و گفت: من دیگر بیش‌تر ازین وقت ندارم ... خواهم گفت به پرونده شوهرت رسیدگی نمایند و نتیجه را به شما خبر خواهیم داد ... پس از گذشت یک سال یعنی در سال ۱۹۴۰ پرونده‌ای به من اطلاع دادند که شوهرم را اعدام کرده‌اند ... و همیشه [فرنگیس نیکین] تکرار می‌کرد که اگر من به دیدار بریا، این خائنی که به نام عامل امپریالیسم اعدام شد نمی‌رفتم شاید شوهرم زنده از اردوگاه بر می‌گشت ... با آغاز جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹

استالین دستور می‌دهد که هزینه‌ی زندان‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری پائین آورده شود. یکی از راه‌هایی که برپا برگزیده بود، رسیدگی مجدد به پرونده‌ها و اعدام زندانیان سرشناس بود. در این کشت و کشتار دو حزب کمونیست لهستان و ایران همه رهبران شان را از دست می‌دهند.^۶

در همین ایام، سلطان زاده که از سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ خورشیدی) به اتحاد شوروی مهاجرت کرده بود به دست رژیم استالینیستی به قتل رسید. (۷) سایر کمونیست‌های ایرانی که جان سالم به در برده بودند، پس از دستگیری به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند:

"مرتضی علوی [برادر بزرگ علوی] بعد از آن که به مسکو آمد در جلسات کمیته‌ها به اتفاق سلطان زاده و داراب که از روشنفکران بنام بودند در جهت مبارزه با حکومت رضاشاه و سرسپردگی او به انگلیس‌ها اعتراضات شدیدی به تصمیمات کمیته‌ها داشتند و در جلسات کمیته‌ها بر سر عقاید خود جنجال‌ها به پا کردند. به همین جهت او را از مسکو به اداره نشریات تاجیکستان فرستادند تا به ترجمه کتابهای آلمانی به فارسی بپردازد و در امور سیاسی مداخله نکند... مرتضی علوی را به جرم اهانت به ((اعلیحضرت)) بعد از محاکمه از برلن تبعید کرده بودند و او ۲۲ ساعت بعد از محاکمه با جبار از برلن به وین رفت. در آنجا در مجله ستاره سرخ چند شماره پیکار را به صورت فتوکپی منتشر کرد. از وین به چک اسلواکی رفت و آواره و دربردار شد. در ۱۹۳۳ با روی کار آمدن هیتلر و حزب فاشیست به اجبار به اتحاد شوروی مسافرت کرد و تا سال ۱۹۳۷ با درگیریها و مشکلات بسیار در مسکو ماند. سرانجام بر اثر پافشاری اش در مخالفت با حکومت رضاشاه و مبارزه علیه انگلیسی‌ها بدست عوامل سازمان امنیت شوروی بازداشت و به اردوگاه ترکمنستان فرستاده شد. در همین اردوگاه در ۸ جولای ۱۹۴۲ بعد از یک عمر مبارزه و دربرداری چشم از جهان فرو بست." (۸)

در زندان رضا شاه نیز باقی‌مانده‌ی کارگران و کمونیست‌های مبارز در انتظار سرنوشت نامعلومی به سر می‌بردند:

"پیش از این که ما [خلیل ملکی عضو گروه موسوم به ۵۳ نفر] به زندان قصر منتقل شویم، شنیده بودیم که در زندان قصر گروهی از زندانیان سیاسی هستند که از کارگران نفت جنوب اند. آن‌ها مدت‌ها در شوروی نیز بوده‌اند و برای اولین بار، اعتصاب‌های منظمی (روی نمونه اروپا) در ایران به وجود آمده که تمام کارگران در آن شرکت کرده‌اند. این دسته کارگران نفت جنوب را ((دسته یوسف)) می‌نامیدند که یکی از رهبران برجسته نهضت کارگری جنوب بود." (۹)

دو گرایش در جنبش کارگری

زندان قصر در دوران رضا شاه به وسیله سوئدی‌ها، که مسئول سر و سامان دادن به شهربانی و ژاندارمری ایران بودند، ساخته شده بود. کارگران نفت جنوب جزو نخستین کسانی بودند که به آن زندان افتاده بودند. اردشیر آوانسیان نیز در سال ۱۳۱۰ در تبریز دستگیر و به زندان قصر منتقل شده بود. دستگیری آوانسیان تقریباً دو سال پس از زندانی شدن رهبران کارگران نفت اتفاق افتاد. این دوره ایست که آخرین بقایای حزب کمونیست ایران به دست رضاشاه تارومار شد.

هشت سال بعد از دستگیری نفتگران، گروه موسوم به پنجاه و سه نفر در سال ۱۳۱۶ دستگیر شدند. اعضای این گروه در آبان ماه ۱۳۱۷ محاکمه شدند. دادگاه فرمایشی رضا شاه به محکومیت همگی، به استثنای دونفر، رای داد. ده نفر از آن‌ها به حداکثر کیفر یعنی ده سال محکوم شدند. یکی از آن‌ها دکتر ارانی بود. رای دادگاه در اکثر محافل غیر عادلانه تلقی شد. از جمله سفیر انگلستان طی گزارشی که برای دولت متبوعش فرستاد چنین اظهار داشت:

"این گونه محکومیت‌ها برای عملی که بیش از شرکت در یک جمعیت مناظره‌ی دانشجویی نبوده بیش از اندازه سخت است و نشانه‌ی نارضایتی از رژیم است که می‌خواهد به دیگران که دارای همین گونه افکار چپ‌گرا هستند درس عبرتی بدهد." (۱۰)

چندی پیش از دستگیری ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ میلادی) نخستین موج محاکمات ساختگی استالین علیه کادرهای اصلی حزب کمونیست شوروی و کمینترن به راه افتاد. (۱۱) در زندان میان طرفداران یوسف افتخاری و اردشیر آوانسیان بر سر ماهیت شوروی و رهبری استالین اختلاف افتاده بود:

"وقتی ما [ایرج اسکندری و گروه ۵۳ نفر] وارد زندان شدیم، یوسف افتخاری قبلاً در آنجا بود ... او را به این عنوان که در زمان رضاشاه در نفت جنوب آن اعتصاب معروف (۱۳۰۸) را به راه انداخته و در واقع رهبر آن محسوب می شد دستگیر و زندانی کرده بودند. البته او را به این دلیل ولسی به اتهام کمونیستی گرفته بودند ... یوسف افتخاری آدم خیلی جالبی بود و کاراکتر یک کارگر را به تمام معنی دارا بود ... اردشیر مدعی بود که این آدم تروتسکیست است و لذا باید او را بایکوت کرد زیرا مخالف استالین و این هاست ... [افتخاری] می گفت یک رشته کارهای ناصحیحی صورت می گیرد، تروتسکی خدمت کرده، فلان کرده، او را اخراج کردند، دیگران را یکی یکی کنار می گذارند و این ترتیب نهایتاً به دیکتاتوری می انجامد.

آذر نور*: دیکتاتوری فردی؟ درک آن در آن موقع شعور فوق العاده ای می خواست!

اسکندری: بله، آدم باهوش و کار کشته ای بود. آن اعتصاب گسترده را او براه انداخته بود و چنین شایستگی هایی داشت. در زندان هم توانسته بود چند نفر [قدوه، حکمی، مینو، خلیل انقلاب و ...] را هم به سوی خود جلب کند." (۱۲)

اختلافات این دو دسته تنها به مسائل سیاسی ختم نمی شد. نوع و شیوه ی زندگی این دو گروه در زندان نیز بیانگر اختلافات فاحش طبقاتی آن ها بود. خلیل ملکی که خود جزو گروه ۵۳ نفر بود درباره ی گروه کارگران پیشگام زندانی و تفاوت آن ها با گروه ۵۳ نفر می نویسد:

"زندگی آنان در زندان نیز زندگی سیاسی نمونه معرفی می شد، به این معنی که آن گروه همه با هم کمونی را تشکیل داده بودند که دار و ندار همه روی هم ریخته می شد و به طور اشتراکی مصرف می شد، روحیه برادری و برابری در این گروه حکم فرما بود. درباره ی مادر یکی از کارگران (موسوم به "رحیم") نیز افسانه هائی در زندان قصر رواج پیدا کرده بود ... او در غیاب پسرش به هر کار و حتا لباس شوئی تن در می داده و مقدار معتابهی اشیاء و لوازم زندگی تهیه می کرده و هفته ای یک روز برای ملاقات پسر می آمده ... پر واضح است که "رحیم" نیز نتیجه زحمت این مادر را با دیگر دوستان و رفقا یک جا مصرف می کرد ... من [خلیل ملکی] نیز در اطاقی بودم که به (اطاق رجال) معروف بود. غیر از دکتر ارانی که در اطاق دیگری بود، ایرج اسکندری و یزدی و غیره همه در این اطاق جمع بودند. علاوه بر امتیازاتی که زندان برای ساکنان این اطاق قائل شده بود، اینان

* آذر نور از رهبران حزب توده، که در مصاحبه با اسکندری، با بابک امیر خسروی همکاری می کرد.

"ملاقاتی" داشتند، یعنی خانواده و خویشان شان - مستقیم یا غیر مستقیم - برای آنان هدایا و غذا و غیره می فرستادند. به موازات این "اطاق رجال"، اطاق پر جمعیت دیگری بود که عنوان "اطاق پرولترها" را به خود گرفته بود: آن هائی از پنجاه و سه نفر که "ملاقاتی" نداشتند، بیشتر در این اطاق جمع بودند. (۱۲)

انور خامه ای نیز تصویر مشابهی از وضعیت زندگی پاره ای از اعضای ۵۳ نفر که بعدها از رهبران حزب توده شدند، در زندان قصر ترسیم کرده است:

"هفت نفر یعنی کامبخش، اسکندری، یزدی، علوی، ملکی، طبری و نراقی را که زندگی مرفهی داشتند را در یک اطاق [جا داده بودند] ... این اطاق را اطاق بورژواها [می نامیدند] ... هنگام ظهر که پاسبان ها قابلمه های غذای شخصی زندانیان مرفه را می آوردند و توزیع می کردند در نگاه های گرسنه و حسرتمند این زندانیان تنگدست [بخش دیگری از زندانیان موسوم به پنجاه و سه نفر] یک دنیا معنی نهفته بود." (۱۳)

یوسف افتخاری پیمان استالین و هیتلر بر سر تقسیم لهستان و بسیاری دیگر از سیاست های بوروکراسی استالینی را محکوم کرده بود. برخورد انتقادی یوسف به شوروی باعث شده بود که از سوی اردشیر آوانسیان متهم به دفاع از سیاست های "تروتسکیستی" بشود. اما گروه یوسف افتخاری، هیچ گونه تماسی پیش و حتی پس از دستگیری با اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نداشت. با این وصف، یوسف افتخاری بر سر اغلب مسائل مورد مشاجره ی بین المللی جنبش کارگری، مواضع نزدیکی با جناح تروتسکی اتخاذ کرد:

"ولی یوسف افتخاری می گفت این ها [اردشیر و یارانش] از آن جا [شوروی] آمده اند و از طرفداران استالین و دیکتاتوری او هستند. یوسف افتخاری خیلی ساده می گفت این استالین دارد شاه می شود. من از خودش شنیدم که می گفت استالین دیگر یواش یواش دارد شاه می شود. حالا موقع جنگ هم بود. گفتم آخر آقا این حرف چیه؟ دارد شاه می شود چیه؟ گفت: خب این با تزار هیچ فرقی ندارد الان هم دستور داده اند افسران سر دوشی بزنند. این پاگون (سردوشی) به عنوان علامت تزاریسم محسوب می شد که در انقلاب آن را برداشتند و حالا دوباره دستور داده اند پاگون بگذارند. ازین حرف ها می زد که جنبه تبلیغی و تهییجی داشت تا یک حرف حسابی. زیرا به هر حال موقع جنگ بود و با این کار می خواستند افسران را تشویق نمایند. ولی یوسف افتخاری آن را به عنوان اینکه دیکتاتوری برقرار شده مطرح می کرد و می گفت مردم را گرفته و کشته و اعدام کردند و

غیره ... در آن موقع محاکمات کامنف، زینوویف و بوخارین و این‌ها بود که مورد انتقاد شدید او بود." (۱۵)

رهبر سیاسی و عقیدتی طرفداران استالین در زندان آرداشس (اردشیر) آوانسیان بود. خلیل ملکی درباره‌ی نقش اردشیر در زندان می‌گوید:

"اردشیر می‌کوشید تا گروهی از زندانیان سیاسی را دور خود جمع کند ... اردشیر مانند اغلب روشنفکران حزبی کشورهای عقب افتاده، بسیار جاه طلب و خودخواه بود ... من به این صفت جاه طلبی بدون وسوسه‌ی او زمانی پی بردم (و امروز آن را بهتر درک می‌کنم) که مبارزه‌ی علنی او با "گروه یوسف" آغاز و آشکار شد." (۱۶)

آوانسیان چندی پس از دستگیری یوسف افتخاری و یارانش به زندان افتاده بود و بیش‌ترین تلاش را داشت تا با استفاده از شیوه‌های استالینستی اقرا، پرونده سازی و شایعه سازی یوسف افتخاری را منزوی کند. در آغاز تلاش‌های اردشیر ثمری نداشت و مدت‌ها طول کشید که نظراتش عملی شود. (۱۷)

منازعات و مباحثاتی که در جنبش بین‌المللی کارگری منجر به انشعاب و جدایی شده بود، سرانجام تأثیر خود را بر مشاجرات فعالین در بند جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران گذاشت:

"در پایان کار، گروه یوسف که جناح کارگری متحرک نهضت بود، رسماً به عنوان ((تروتسکیست)) از جریان رانده شد. بعدها، به مناسبت این که عده‌ای از افراد و شخصیت‌های ((خطرناک)) زندانیان سیاسی از تهران به بنادر دور دست جنوب تبعید شدند و آن‌ها نیز جزو این عده بودند، رابطه ما با آن‌ها به کلی قطع شد." (۱۸)

در چنین برهه‌ای از تاریخ ایران است که بر روی ویرانه‌های حزب کمونیست ایران، حزب توده پا به عرصه‌ی حیات گذاشت. این تشکیلات، پس از ورود ارتش متفقین به ایران، با نفوذ و کمک‌های بی‌شمار شوروی و انگلستان ساخته شد. وظیفه‌ی اصلی حزب توده؛ دخالت در جامعه ایران، و جلب پشتیبانی سیاسی برای متفقین و رساندن خواروبار و مهمات به شوروی، و جلوگیری از هر حرکتی که به این امر لطمه بزند، تعیین شده بود. حزب توده بر مبنای اصول اساسی زیر پایه گذاشته شد:

- ۱ - باید حزبی رسمی و قانونی باشد.
- ۲ - از برنامه کمونیستی و مارکسیسم به کلی میرا باشد.
- ۳ - در تبلیغات از شوروی، انگلستان و آمریکا در مقابل آلمان، ایتالیا و ژاپن دفاع کند.
- ۴ - هر چه می‌تواند از اشخاص سرشناس هیئت حاکمه که دارای القاب تشریفاتی یا رسمی هستند (از قبیل دوله‌ها، سلطنه‌ها) و سرمایه‌داران استفاده کند.
- ۵ - فعالیت حزبی، نباید به منافع متفقین در کارخانه‌های اسلحه‌سازی و صنایع نفت جنوب صدمه بزند و از ایجاد اتحادیه‌های کارگری در آن‌جا جلوگیری کند. (۱۹)

انقلاب جهانی

یک اصل کمونیستی

استراتژی انقلاب جهانی سوسیالیستی یکی از اصول پذیرفته شده و یکی از بدیهی‌ترین ارزش‌های جنبش انقلابی طبقه کارگر شناخته می‌شد. فردریک انگلس در جزوه‌ی "اصول کمونیسم" بر این ارزش بنیادی طبقه‌ی کارگر تأکید دارد:

"صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن تا حدی مساوی نموده است به طوری که در کلیه‌ی این کشورها، بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه اصلی هستند و مبارزه‌ی این دو طبقه، مبارزه‌ی قطعی دوره‌ی کنونی است، ازین رو انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن، یعنی اقلأ در انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت." (۲۰)

انگلس این عبارات را چندی پیش از انتشار "بیانیه کمونیست" به کار برده است. در هنگام تدوین "بیانیه کمونیست"، بیش از نیم قرن از چیرگی طبقه‌ی بورژوا بر جامعه و "دولت" فرانسه می‌گذشت. در طول این مدت اما، پرولتاریای فرانسه هم چندین بار به شیوه‌ی انقلابی به مصاف بورژوازی رفته بود. سلسله مبارزاتی که به پیدایش و گسترش عقاید سوسیالیستی انجامیده بود:

"انقلاب فرانسه، لایتغیر و راسخ از این بررسی، به عقایدی انجامید که به فراتر از کل نظم جهان کهن کشیده شد. جنبش انقلابی که در سال ۱۷۸۹ در "محفل اجتماعی" آغاز گشت ... به عقاید کمونیستی انجامید که دوستِ بابوف، "بوناروتی" پس از انقلاب ۱۸۳۰ آن‌ها را از نو در فرانسه معمول داشت. این ایده، که همواره بسط داده می‌شود، ایده‌ی نظم جهان نوین است." (۲۱)

در همان دوران نگارش "بیانیه کمونیست"، طبقه‌ی بورژوا در آلمان نیز همانند بورژوازی در انقلاب کبیر فرانسه، برای سرنگونی جامعه‌ی فئودالی و رهبری "انقلاب دموکراتیک" خود را آماده می‌ساخت. در آغاز کار، مارکس و انگلس تکالیف انقلاب آلمان را صرفاً "دموکراتیک" ارزیابی می‌کردند. معهذ، آن‌ها به دو ویژگی و تفاوت مهم بین جامعه‌ی فرانسه در اواخر سده‌ی هیجدهم، و جامعه‌ی آلمان در اواسط سده‌ی نوزدهم اذعان داشتند؛ نخست این که، در مقایسه با جامعه‌ی فئودالی فرانسه در آستانه‌ی انقلاب کبیر، جامعه‌ی فئودالی آلمان از وزنه‌ی اجتماعی نسبتاً قدرتمندتر، متمرکزتر و سازمان یافته‌تری از طبقات کارگر و زحمتکش برخوردار شده بود. دوم این که، در آن برهه از سده‌ی نوزدهم، چندین دهه از شکل‌گیری جنبش‌های سوسیالیستی (یا کمونیستی) در اروپا گذشته بود و به همین مناسبت، عقاید، آگاهی و سنن سوسیالیستی در جنبش کارگری آلمان رسوخی ژرف کرده و به شکلی نهادی مستقر شده بودند. مارکس و انگلس، خود تجلی ژرفنای سوسیالیسم بین‌المللی در جنبش آلمان بودند.

همزمان با انتشار "بیانیه کمونیست" در سال ۱۸۴۸، آتش انقلاب در آلمان و سایر کشورهای "متمدن" اروپا شعله ور گشت. جنبش انقلابی مردم در کشورهای فرانسه، آلمان، پروس، ایتالیا و اتریش، پایه‌های نظم کهن را به لرزه درآورد.* مارکس به شکل فعال در انقلاب آلمان شرکت داشت. اما، تجربه‌ی عملی انقلاب به وی نشان داد که بورژوازی آن کشور، برخلاف بورژوازی فرانسه در پنجاه سال پیش، قادر به از بین بردن موانع رشد نیروهای مولده‌ی جامعه و حل انقلابی تکالیف دموکراتیک نیست.

* به ویژه در شهرهای پاریس، میلان و وین.

در واقع انقلاب آلمان نشان داد که بورژوازی از پرولتاریا بیشتر می‌ترسد تا از اشرافیت و دستگاه دولتی فئودالیسم. بنابر این سرمایه‌داران برای مهار طبقه‌ی نیرومند کارگر و جلوگیری از درهم‌ریخته شدن جامعه‌ی کهن، با زمینداران و فئودال‌ها علیه پرولتاریا و زحمتکشان سازش و وحدت کردند. انقلاب ۱۸۴۸ ثابت کرد که دوران انقلاب‌های دموکراتیک به رهبری سرمایه‌داران سپری شده است.

کارل مارکس در ماه مارس ۱۸۵۰ تحلیل و جمع‌بندی خود را از این درم‌اندگی تاریخی بورژوازی، به شیواترین شکل ممکن در "خط‌ایه"‌ای ارائه داد. وی به صراحت اعلام داشت که بورژوازی رسالت تاریخی خود را برای سرنگونی انقلابی فئودالیسم از دست داده است؛ این طبقه‌ی کارگر است که می‌بایست با حفظ استقلال طبقاتی خود رهبری جامعه را برای رویدن تمام کثافات روابط واپس‌گرایانه‌ی کهن و درهم‌کوبیدن مناسبات نابرابر طبقاتی - اجتماعی به دست بگیرد. این انقلاب سوسیالیستی و دموکراسی‌کارگری است که تمدن نوین را برای بشریت به ارمغان می‌آورد. و این طبقه‌ی کارگر است که باید تکالیف انجام نیافته‌ی مرکب (تکالیف دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری) را به سرانجام برساند. از آن تاریخ به بعد تجارب تمامی انقلاب‌های جهانی، از جمله انقلاب مشروطه ایران، صحت این جمع‌بندی را نشان داده‌اند.

استراتژی انقلاب سوسیالیستی همواره یکی از وجوه مهم برنامه‌ی جنبش کارگران انقلابی بوده است. اترناسیونالیسم و انقلاب جهانی نیز به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر این استراتژی، در برابر ترفندهای ملی‌گرایانه‌ی سرمایه‌داران شناخته می‌شد:

"از آن جا که وضع طبقه کارگر در همه‌ی کشورها یکسان است، از آن جا که منافع آن‌ها یکسان است، و از آن جا که دارای دشمن واحد و مشترکی هستند، مبارزه آن‌ها باید یک مبارزه مشترک باشد" (۲۲)

به هر حال نکته‌ای که از دیدگاه مارکس و سوسیالیسم* انقلابی کاملاً روشن بوده است، انقلاب کمونیستی خصلتی جهانی دارد و ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی در یک کشور،

* از منظر مارکسیسم، هر دو واژه‌ی کمونیسم و سوسیالیسم دارای یک مفهوم و معنای یگانه‌اند.

حتا کشوری که پیشرفته است، غیرممکن است:

"روابط بین المللی به یک باره میان کارگران این سه کشور [انگلستان، فرانسه و آلمان] رشد کرد و نشان داد که سوسیالیسم تنها یک مسئله منطقه ای نیست بلکه باری جهانی دارد، و تنها با همت کارگران سراسر جهان قابل تحقق است." (۲۳)

متأسفانه بسیاری از تجارب و دست آوردهای جنبش سوسیالیستی که مارکس سهم مهمی در جمع بندی و تدوین شان داشت، در دوران بین الملل دوم و به دست احزاب سوسیال دموکرات، به شیوه ای مکانیکی خالی از محتوا گردیدند و به عنوان نظریه ی غالب به بخش عظیمی از جنبش بین المللی طبقه ی کارگر قبولانده شدند. انترناسیونالیسم کارگری و استراتژی انقلاب جهانی نیز از جمله مهم ترین ارزش هایی بود که کنار گذاشته شد. پیروزی انقلاب کارگری در اکتبر ۱۹۱۷ و به وجود آمدن بین الملل سوم، ورشکستگی برنامه ی سوسیال دموکراتیک را برجسته ساخت. این امر نقطه عطف مهمی برای احیاء و بازسازی سنن انترناسیونالیستی جنبش کارگری به شمار می رفت.

نگاهی کوتاه به چگونگی

انحطاط شوروی

لنین در پاسخ به سوسیال دموکرات هایی چون کائوتسکی که سیاست های انترناسیونالیستی حکومت شورایی را به باد انتقاد گرفته بودند، چنین نوشت:

"بلشویسم در عمل به تکامل انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا با چنان شدتی کمک نمود که برای هیچ حزبی در هیچ کشوری تا کنون میسر نشده است ... نه تنها انقلاب عمومی اروپا، بلکه انقلاب جهانی نیز در برابر انظار همه نضج می گیرد و آن چه به این انقلاب کمک کرده، آن را تسریع نموده و از آن پشتیبانی کرده است پیروزی پرولتاریا در روسیه بوده است. آیا همه این ها برای پیروزی کامل سوسیالیسم کم است؟ البته که کم است. یک کشور واحد بیش از این هم نمی تواند انجام دهد. ولی این یک کشور، در پرتو حکومت شوروی، با تمام این احوال آن قدر کار انجام داده است که حتا اگر فردا امپریالیسم جهانی حکومت شوروی را فرضاً از راه سازش امپریالیسم آلمان با

امپریالیسم انگلیس و فرانسه در هم خورد نماید، حتا در چنین موردی هم، که در حکم بدترین موارد است، تاکتیک بلشویکی تاکتیکی خواهد بود که فوائد عظیمی برای سوسیالیسم به بار آورده و به رشد انقلاب غلبه ناپذیر جهانی کمک نموده است" (۲۴)

بنابر این برای لنین و رهبران انقلاب روسیه، همچون برای مارکس و انگلس، آن چه که "فوائد عظیمی" برای سوسیالیسم می داشت، کمک به "تکامل انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا" می بود. حتا اگر این امر به بهای "درهم خورد" شدن حکومت شوروی تمام می شد!

به علاوه برای لنین، پیروزی سوسیالیسم در یک کشور "واحد" ناممکن است. چرا که استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی تنها در سطح جهانی امکان پذیر است. کل استراتژی بلشویک ها برای تحقق چنین امری پی ریزی شده بود. به همین خاطر، اصولاً، بین الملل کمونیست یا "حزب انقلاب جهانی" را بنیان گذاشتند.

لنین در مارس ۱۹۱۸ به عنوان یک "حقیقت مطلق" اعلام کرده بود که بدون انقلاب آلمان، انقلاب روسیه نابود خواهد شد. وی در ژوئیه ۱۹۲۱ بار دیگر تاکید کرد: "برای ما آشکار بود که بدون یاری انقلاب جهانی، پیروزی انقلاب کارگری غیرممکن است. حتا پیش تر از انقلاب [۱۹۱۷]، همچون پس از آن، ما بر آن باور بودیم که انقلاب نیز بلافاصله، و با دست کم خیلی به سرعت، در دیگر کشورهای عقب افتاده و پیشرفته‌ی سرمایه داری به وقوع خواهد پیوست، وگرنه همگی ما از بین خواهیم رفت."*

استالین نیز پس از روی کار آمدن، تا مدتی خود را به اصل انترناسیونالیسم کارگری پایبند نشان می داد. وی در ژانویه ۱۹۲۳، درست پنج روز پس از درگذشت لنین، در دومین کنگره‌ی شوراهای کل اتحاد شوروی "سوگند" خورد که به آرمان انترناسیونال کمونیستی وفادار بماند:

* لنین اضافه می کند که با توجه به ارزش و اهمیت انقلاب جهانی، کمونیست ها تمام توان خود را به کار گرفتند تا نظام شورائی را تحت هر شرایط و با هر ضرر و زبانی در روسیه حفظ بکنند. به گفته لنین: "ما نه تنها برای خودمان، بلکه برای انقلاب جهانی مبارزه می کنیم". کتاب انگلیسی سرنوشت انقلاب روسیه، به ویراستاری Sean Natgamna صفحه ۱۷

"هنگامی که رفیق لنین ما را ترک می‌کرد به ما وصیت کرد که به اصول بین‌الملل کمونیست وفادار باشیم. سوگند یاد می‌کنیم به تو، رفیق لنین، که ما از جان خود دریغ نخواهیم داشت تا این که اتحاد رنجبران همه جهان، یعنی انترناسیونال کمونیست را مستحکم سازیم و بسط دهیم!" (۲۵)

در همان سال، بار دیگر، استالین بر ضرورت گسترش انقلاب جهانی به منظور تحقق سازمان دادن تولید سوسیالیستی تأکید ورزید:

"برانداختن قدرت بورژوازی در یک کشور و برقراری حکومت کارگران در آن هنوز پیروزی کامل سوسیالیسم را تضمین نمی‌کند... بدون کوشش مشترک پرولتاریای چند کشور پیشرفته آیا می‌توان این تکلیف را انجام داد؟ آیا می‌توان به پیروزی نهائی سوسیالیزم در یک کشور دست یافت؟ نه چنین چیزی ناممکن است. برای برانداختن بورژوازی، تلاش یک کشور بسنده است - تاریخ کشور ما بر این گواهی می‌دهد - برای پیروزی نهائی سوسیالیسم، برای سازمان دادن تولید سوسیالیستی، تلاش یک کشور، به ویژه یک کشور دهقانی همانند روسیه اما بسنده نیست. برای این مهم تلاش پرولتاریای چند کشور پیشرفته لازم است." (۲۶)

استالین، اما، به فاصله‌ی دو سال (نوامبر ۱۹۲۶) نظریات و ارزش‌های انترناسیونالیستی خود را فراموش کرد و به توجیه نظریه‌ی محافظه‌کارانه و ضد سوسیالیستی "سوسیالیزم در یک کشور" پرداخت:

"حزب همواره این بینش را نقطه آغاز خود قرار می‌داد، که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور به معنای امکان ساختن سوسیالیسم در آن کشور است، و این مهم را می‌توان با نیروی یک کشور تنها انجام داد." (۲۷)

زیر پا گذاشتن یکی از مهم‌ترین ارزش‌های سوسیالیستی توسط یکی از قدیمی‌ترین بلشویک‌ها، واقعه‌ای پیش‌پاافتاده نبود. علت این امر را باید بیش‌تر در دگرگونی اوضاع اروپا جست تا تحولات درونی شوروی. چون که در طی این چند سال، بزرگ‌ترین ضربات بر جنبش جهانی کارگران و انقلاب جهانی وارد شده بود. برای تشریح دلایل این شکست‌های تاریخی، باید قدری به عقب رفت.

شورای‌های کارگران و دهقانان فقیر روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت سیاسی را از دست حکومت بورژوائی کرنسکی خارج کردند. حزب بلشویک (که بعداً به حزب کمونیست تغییر نام داد) رهبری این انقلاب اجتماعی را به دست گرفت. با استقرار حکومت

کارگری گسترده‌ترین شکل دموکراسی در تاریخ بشریت بنا گردید. کمیته‌های کارخانه و محله در کنار شورا‌های کارگری، سربازی و دهقانی، در شهرها، سربازخانه‌ها و روستاهای عمده‌ی روسیه، رتق و فتق کلیه‌ی امور جامعه را به دست گرفتند. برای نخستین بار در تاریخ (اگر کمون پاریس که عمر کوتاهی داشت و تنها در یک شهر مستقر شد را به حساب نیاوریم) اکثریت عظیم زحمتکشان یک جامعه، خود سرنوشت سیاسی‌شان را در چارچوب دموکراسی کارگری در دست داشتند.

دولت کارگری سریعاً دست به اقداماتی زد که سالیان دراز پارلمان (دوما) تزار و حکومت بورژوازی کرنسکی روسیه جرات و جسارت مطرح کردن‌شان را نداشتند. بیش‌تر تکالیف عقب‌افتاده‌ی دموکراتیک جامعه‌ی روسیه در عرض مدت کوتاهی به دست کارگران و زحمتکشان انجام گرفت؛ شوراهای دهقانی حل مسئله ارضی را در دستور کار خود گذاشتند. جدایی دین از دولت رسماً جنبه قانونی یافت و تمام امتیازات کلیسای ارتودوکس ملغاً گردید. ملیت‌های گوناگون کشور وسیع و پهناور شوروی از حق تعیین سرنوشت تا سرحد گسست یا پیوست داوطلبانه با جمهوری شوراهای کارگران و زحمتکشان برخوردار شدند. از جمله دو ملیت فنلاندی و لهستانی، که سال‌ها زنجیر استعمار روسیه‌ی تزاری را به گردن خود حس می‌کردند، از این حق بهره‌مند شدند و آزادانه اعلام استقلال کردند. حکم اعدام لغو شد. حکومت شوراهای به عنوان نخستین کشور جهان، حقوق زنان را در تمام عرصه‌های قانونی و اجتماعی با حقوق مردان برابر ساخت، و با پشتیبانی و تضمین آزادی مباحثات فرهنگی، هنری و آمیزش تجارب و مکاتب گوناگون، موجب شکوفایی فرهنگ و هنر مدرن گردید:

"در واقع سراسر جهان گذشته از ادبیات، از رونق سینما و تئاتر، نقاشی پیشرو، هنر پلاکات‌نگاری و پیکرتراشی، روان‌شناسی و روان‌درمانی، تحلیل اقتصادی و تاریخ‌نویسی شگفت‌زده شده بود. این شکوفایی حتا از ((سالهای طلایی)) جمهوری وایمار که امکانات مادی به مراتب بیش‌تری در اختیار داشت، افزون‌تر بود." (۲۸)

ولی بورژوازی "دموکرات" و طبقات شکست خورده‌ی روسیه و سیاستمداران "متمدن" سرمایه و "دموکراسی" جهانی نیز بیکار ننشسته بودند. بیش از چهارده ارتش خارجی، با یاری ارتش بازمانده‌های ارتجاع تزاری، دولت کارگری را از چهار سو مورد تجاوز قرار دادند. این در تاریخ جنگ‌های جهان بی سابقه بود. یک دولت نوین از سوی تمام قدرت‌های نظام کهن، مورد هجوم قرار گرفته بود. به ناچار شورا‌های کارگران و دهقانان به مدت سه سال به نبرد با جهان سرمایه‌داری برخاستند. در کشتارگاه سرمایه، میلیون‌ها کارگر و زحمتکش کشته شدند. دولت کارگری شوروی از این جنگ نابرابر و بی نظیر، پیروز بیرون آمد. اما کارگران شوروی بهایی‌گران برای پیروزی شان پرداختند. بخش مهمی از کارگران پیشرو و آگاه در جنگ داخلی جان باخته بودند. آن بخش از صنایع و کشاورزی شوروی که از ویرانی‌های جنگ جهانی اول سالم مانده بود، در طی جنگ داخلی نابود شد. قحطی بیداد می‌کرد. کارگران و زحمتکشان گرسنه‌ی شوروی برای نجات جان خود شهرها را ترک می‌کردند و عازم روستاها می‌شدند. اقتصاد شوروی کاملاً فلج شده بود.

عقب افتادگی تاریخی کشور پهناور روسیه نیز مزید بر علت گردیده بود. انزوا، قحطی، عقب افتادگی و از بین رفتن بهترین کادرهای جنبش سوسیالیستی دست به دست هم دادند و زمینه را برای دلسردی و وازدگی سیاسی کارگران و زحمتکشان روسیه و در نتیجه، روی کار آمدن قشر محافظه کار درون جنبش کارگری، فراهم آوردند.

کمونیست‌ها به ناچار برای چرخاندن امور وارد دستگاه دولتی شده بودند. کارها به علت بی‌تجربگی شان به کنده‌ی و با اشکال جلو می‌رفت. به همین علت، پاره‌ای افراد جاه طلب و سود جو خود را در میان صفوف حزب کمونیست جای دادند. بخش مهمی از قشر بوروکراتیکی که بعدها میراث خوار سنن انقلابی سوسیالیست‌ها گردید، از میان این عده برخاست.

بوروکرات‌های محافظه کار پس از مدت کوتاهی رهبری سیاسی خود را در سیمای یکی از "بلشویک‌های قدیمی" یعنی جوزف استالین یافتند. زمینه‌ی "عینی" شکست

دموکراسی کارگری در شوروی فراهم شده بود. بی‌تجربگی و اشتباهات، در مواردی ناخواسته و تحمیل شده به حزب کمونیست شوروی هم به این روند ضد کارگری کمک کرد؛ در واکنش به کشتارهای دسته جمعی و اقدامات وحشیانه‌ی ارتش‌های "سفید" ارتجاع داخلی و "دموکراسی" سرمایه‌ی جهانی، حکم اعدام بازگردانده شد. (۲۹)

این دولت شوروی و شوراهای مسلح کارگری و سربازی (که اکثراً دهقان زاده بودند) بود که مجلس موسسان را به راه انداخت، اما به پیشنهاد بلشویک‌ها، مجلس موسسان بلافاصله بسته شد. این عمل از نخستین اشتباهات بزرگ و اقدامات غیردموکراتیک بلشویک‌ها از کار درآمد. (۳۰) تاریخ نشان داد که تنها شوراهای کارگری بودند که قادر به برگذاری مجلس موسسان، به مثابه‌ی یکی از تکالیف عقب‌افتاده‌ی دموکراتیک در روسیه، گردیدند. بلشویک‌ها می‌بایست کارگران و زحمتکشان را به تداوم کار مجلس موسسان، آن‌هم با اتکا به قدرت جمهوری شوراهای کارگران و دهقانان فقیر، متقاعد می‌کردند. اما به غلط در مجلس موسسان را بستند.

دولت کارگری در واقع استقرار و استمرار مجلس موسسان را می‌توانست و می‌بایست تضمین بکند. ژنرال‌ها و سیاستمداران پشتیبان نظام سرمایه‌داری در روسیه، همان کسانی که مدت‌ها از برپایی مجلس موسسان طفره می‌رفتند، پس از آن که نتوانستند شوراهای کارگری را تابع سیاست‌های خود سازند و از قدرت رانده شدند، مزورانه به اسم "مجلس موسسان" به بسیج نیروهای ضدانقلابی ارتش سفید و توجیه کشتار حامیان دولت کارگری پرداختند!

دموکراسی سوسیالیستی، اصولاً از همان آغاز شکل‌گیری، با نقد ریشه‌ای به دموکراسی‌صوری، محدود، ساختگی و فریبکار بورژوازی شکل گرفت. شوراهای کارگران و دهقانان، پس از درهم‌کوبیدن مقاومت نظامی و سرنگونی دولت سرمایه‌داری، متضمن اجرای گسترده‌ترین شکل "دموکراسی" خواهند بود. طبقه‌ی کارگر از "عقاید" بورژوازی هراس ندارد. به ویژه آن‌گاه که تملک بانک‌ها، انحصار وسایل تولید (و

همچنین وسایل تولید عقیدتی مانند رادیو، تلویزیون، ماهواره‌ها و ... کنترل شهربانی، ارتش و دستگاه‌های اداری دولتی و غیره از دست بورژوازی خارج شده‌اند.

خواست برپائی مجلس موسسان (که ماهیاً مجلسی موقتی است)* یک شعار تاکتیکی قبل از تسخیر قدرت به دست شوراها نیست.** این مجلس برای ابراز عقیده و فعالیت سیاسی "تمام احزاب و آحاد" جامعه‌ی نوین لازم و ضروری است. زیرا که افشار و طبقات وسیع میانی و بالائی خرده بورژوازی، قادر و مایل به ایجاد شوراها نخواهند بود. در صورتی که نهاد مجلس موسسان یکی از بهترین اشکال بیان سیاسی نظرات آن لایه‌های اجتماعی، و تمامی اعضای جامعه خواهد بود. مهم تر و افزون بر آن، برای دولت کارگری واجب و حیاتی است که با بهره‌وری از روش‌های متقاعدکننده‌ی بحث و گفتگو، و واگذاری برخی مسئولیت‌های اجتماعی به کلیه‌ی آحاد جامعه، با مدارا و صبورانه، تمامی افشار و طبقات را به سوی سوسیالیسم مجاب کند. محو طبقات، زوال دولت، نابودی استثمار، و خودگردانی تمامی نهادهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه‌ای که شوراهای کارگری در قدرت‌اند، با بخشنامه‌های اداری، تحدید فعالیت سیاسی، و با زور و سرکوب حقوق دموکراتیک، عملی و متحقق نخواهد شد. "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا"، یا دوران گذار سیاسی از سرمایه‌داری به فاز اول کمونیسم (یا موسوم به مرحله‌ی سوسیالیستی)، باید ثابت کند که متضمن اجرای

* یا هر مجلس مشابه و درازمدت تر دیگر، برای کشورهایی که افشار و طبقات خرده بورژوا و غیر پرولتری، لایه‌های اجتماعی بزرگی را در بر می‌گیرند.

** شورا به مفهوم سیاسی و طبقاتی سوویت. یعنی آن نهادی که بر خلاف پارلمان، تصمیمات در آن به طور مستقیم گرفته و بدون واسطه به اجرا گذاشته می‌شود. این نوع از سازماندهی "شورا"ئی، تنها در دوران اعتدالی جنبش‌های انقلابی در محل کار یا زندگی کارگران، زحمتکشان و سربازان تشکیل می‌شود.

اما واژه‌ی شورا در زبان فارسی به اشکال دیگری نیز استفاده می‌شود؛ یا هر تنظیم تصمیمات دموکراتیک را "شورا"ئی می‌نامند و یا اسم هر کمیته، هیئت و تجمعی را مزین به واژه‌ی شورا می‌کنند: مانند شورای نگهبان، شورای ملی مقاومت، شورای سپاه پاسداران، شورای نویسندگان و ... بدین سان، در فرهنگ و ادبیات چپ ایران، از مقوله‌ی "شورا" به غلط فراوان استفاده شده است.

عالی‌ترین و گسترده‌ترین حقوق دموکراتیک در تاریخ بشری است. اشتباهات و سیاست‌های نادرست کمونیست‌ها صرفاً به بستن مجلس موسسان محدود نشد. آن‌ها رفته‌رفته احزاب سیاسی را به خاطر مشکلات ناشی از جنگ داخلی غیرقانونی اعلام کردند. برای مبارزه با جاسوسان و خراب‌کاران ارتش‌های ضد انقلابی، سازمان امنیت و ضدجاسوسی "چکا" را به وجود آوردند، ولی دیری نپائید که اختیار آن تشکیلات از دست‌شان خارج شد. تاریخ نشان داد که برپا ساختن چنین نهادی، آن‌هم در شرایط جنگی، تا چه اندازه می‌تواند دور از نظارت و رسیدگی دقیق طبقه کارگر قرار بگیرد.

یکی دیگر از مهم‌ترین اشتباهات حزب کمونیست شوروی، غیرقانونی کردن "موقت" و جلوگیری از فعالیت سازمان یافته‌ی گرایش‌ها و جناح‌های درون حزبی بود. "ضرورتی" که بعداً به دست استالین تبدیل به "فضیلت" شد.

رهبران انترناسیونالیست حزب کمونیست تلاش‌هایی را برای جلوگیری از انحطاط دولت جوان شوروی انجام دادند. لنین و تروتسکی به خوبی آگاه بودند که ادامه انزوای شوروی سرانجامی به جز شکست به دنبال ندارد. سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ دوره‌ای است که برای شکست جنبش کارگری - سوسیالیستی جهانی تعیین‌کننده از آب درآمدند. با سرکوب شوراهای کارگران و زحمتکشان، انقلاب مجارستان به شکست انجامید. شکست سه انقلاب پی‌در پی در آلمان، که بخش عمده‌اش ناشی از خیانت تاریخی احزاب "کارگری" سوسیال‌دمکراتیک بود، برای آینده‌ی بشریت جبران‌ناپذیر گردید. در پی این شکست‌ها، جو ناامیدی و سرخوردگی جنبش کارگری اروپا بر کارگران و زحمتکشان شوروی نیز مستولی شد. در چنین ایامی بود که رفته‌رفته علایم انحطاط شوروی و بین‌الملل کمونیست آشکار گردید.

بوروکراسی با استفاده از سیاست ساختمان "سوسیالیسم در یک کشور" به نبرد با اصل "انقلاب جهانی" کمونیست‌های انقلابی شوروی برخاست. این تز انزوای کارگران و زحمتکشان شوروی و شکست پرولتاریا را در سایر کشورها تضمین می‌کرد. از آن پس

وظیفه‌ی احزاب عضو بین‌الملل کمونیست، سازماندهی مبارزات کارگران و زحمتکشان کشورشان برای رهایی از زیر یوغ استثمار طبقاتی و ستم اجتماعی نظام سرمایه‌داری نبود. بلکه به عکس، این احزاب می‌بایست از ساختن "ساختمان سوسیالیسم در شوروی" در برابر هجوم سرمایه‌داران کشورشان، حمایت و تمام فعالیت‌های خود را معطوف به تحقق این استراتژی‌سازش کارانه کنند. دستگاه‌های عظیم تبلیغاتی استالینیستی، برای تلقین دوباره توجیهات نظری شکست خورده‌ی "سوسیال دموکراتیک"، از قبیل آماده‌نبودن پرولتاریا یا عدم رشد نیروهای مولده، استراتژی انقلاب دو مرحله‌ای (مرحله اول انقلاب دموکراتیک و مرحله دوم انقلاب سوسیالیستی) جبهه‌ی خلق (وحدت طبقاتی با بورژوازی ملی‌گرا یا به اصطلاح دموکراتیک)، و جدا کردن مکانیکی برنامه‌ی حداقل و حداکثر، دست به کار شدند. پیروزی کارگران و زحمتکشان روسیه در انقلاب اکتبر، این نظریه‌های اصلاح طلبانه و سازش کارانه را به بوته‌ی فراموشی سپرده بود.

اما، با غلبه‌ی بوروکراسی محافظه‌کار، نظریه‌های غیر مارکسیستی، مجدداً احیا شدند. از آن پس اصل انقلاب جهانی، صرفاً برای جلوگیری از حمله نظامی امپریالیسم به منافع قشر بوروکرات در شوروی به کار گرفته شد. انترناسیونالیسم، مفهومی یک‌جانبه و شعارگونه یافت و به ابزاری برای توجیه معامله و زدوبند با "دوستان شوروی" و فریب کارگران تبدیل شد.

مسئلاً حزب کمونیست شوروی و کمینترن لنینی اشتباهات عملی و نظری زیادی داشته‌اند. اما، همان‌طور که اشاره شد، این اشتباهات در روند شکست انقلاب اکتبر تعیین‌کننده نبوده‌اند. فراموش نباید کرد که این نخستین تجربه‌ی دموکراسی‌کارگری بود. به همین خاطر کنکاش پیرامون تجربیات ۱۵۰ ساله‌ی جنبش جهانی سوسیالیستی و همچنین، دلایل بروز اشتباهات در برنامه‌ی حزب کمونیست شوروی، و به تبع، سایر احزاب کمونیست، به یکی از عاجل‌ترین وظایف سوسیالیست‌های انقلابی و جنبش‌کارگری در دوره‌ی آتی تبدیل شده است.

پیمان‌های دوستی بوروکراسی شوروی

جنگ جهانی دوم نظم موجود در اروپا و سپس سایر نقاط جهان را زیر و رو کرد. زندگی و تمدن مردم کشورهای اروپایی یکی پس از دیگری در زیر چکمه‌های سربازان ارتش نازی نابود می‌شد. پرچم ارتجاعی رایش سوم تقریباً در سرتاسر اروپا در اهتزاز بود. بمباران بی‌امان جنگنده‌های نیروی هوایی آلمان نازی، مردم جزیره‌ی انگلستان را راحت نمی‌گذاشت و هر لحظه امکان سقوط کانون امپراتوری بریتانیا می‌رفت. چرچیل سیاستمدار مکار برای یافتن متحدان نظامی متوسل به هر نیرنگی می‌شد. با حمله‌ی نظامی آلمان هیتلری به شوروی، چرچیل نفسی به راحتی کشید. وی متحد طبیعی خود را یافته بود. نخست‌وزیر بریتانیا که انقلاب بلشویکی و لینن و تروتسکی را بزرگ‌ترین دشمنان "تمدن" جهان سرمایه‌داری خوانده بود، آغوش خود را به روی جوزف استالین، گورکن انقلاب کارگری و سنن سوسیالیسم جهانی گشود. استالین از این پیوند استقبال کرد. چرچیل از آن به بعد با لحنی دوستانه استالین را "عمو جو" نامید.

نظریه پردازان دستگاه حاکمه‌ی شوروی بی‌شرمانه به توجیه پشتک واروهای سیاسی پرداختند. تنها اصلی که برای بوروکرات‌های مسکو با ارزش بود، حفظ منافع و بقای خودشان بود. برای استالین و شرکاء ارزش‌های کمونیستی معنایی نداشتند. هنوز جوهر پیمان با هیتلر، که با خون پرولتاریای لهستان نوشته شد، خشک نشده بود. همان پیمانی که بر اساس آن، استالین کمونیست‌های آلمانی را که از جهنم هیتلری به شوروی گریخته بودند تحویل دژخیمان گشتاپو داد. تاریخ نقش خود را ایفا می‌کرد. دیروز اتحاد با فاشیسم، امروز اتحاد با امپریالیسم "دموکراتیک".

برای پرولتاریای جهانی اما، مبارزه با فاشیسم به مسئله‌ی مرگ و زندگی تبدیل شده بود. برای قشر کمونیست طبقه‌ی کارگر، که از ضربات جنایات هیئت حاکمه‌ی شوروی و

جهان سرمایه داری در دهه های بیست و سی سده ی بیستم جان سالم بدر برده بود، نسبت به ماهیت ضد کارگری چرچیل و استالین توهمی وجود نداشت. این قشر آگاه و اندک در سطح بین المللی، در حین سرسختانه ترین نبرد با ارتجاع هیتلری، فاشیسم موسولینی و امپراتوری ژاپن، آن گاه که مجال می یافت، برای سازماندهی مستقل از امپریالیسم و استالینیسم می کوشید. پیشگامان سوسیالیست از فرانسه، چکسلواکی، لهستان، بلژیک، هلند، ایتالیا و یونان گرفته تا چین، هندوچین و ایران علیه ارتش های متخاصم و اشغالگر مبارزه کردند.

یورش نظامی آلمان به شوروی، استالین را وادار کرد تا با چرچیل و روزولت هم پیمان بشود. برای استحکام این پیمان، هر سه کشور امضاء کننده می بایست بهایی می پرداختند. اردوگاه "دموکراسی" سیل کمک های بی شائبه ی نظامی و اقتصادی به اردوگاه "سوسیالیسم" را آغاز کرد. این کمک ها برای متوقف ساختن هجوم ارتش آلمان نازی در جبهه ی شرق حیاتی بود. اما استالین نیز، علاوه بر سرگرم کردن ارتش هیتلر در جبهه ی وسیع روسیه، می بایست گشاده دستی هم پیمانان خود را جبران می کرد.

جهان سرمایه هنوز از تشکیلاتی به نام "بین الملل کمونیست" هراسان بود. سران و کارگزاران دو کشور "دموکراتیک و آزادیخواه" امپریالیستی انگلستان و آمریکا در رسانه های خبری و گفتگوهایشان با مقامات شوروی، به انحلال کمینترن اشاره می کردند. هنری والاس معاون رئیس جمهوری آمریکا، خاطر نشان می کرد: "اگر روسیه نظر تروتسکیستی مبنی بر انقلاب جهانی را از سر گیرد وقوع یک جنگ اجتناب ناپذیر خواهد بود." و روزنامه ی نیویورک تایمز نیز در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۴۲ - ۲۹ آذر ۱۳۲۱ - نوشت: "در صورتی که یک انترناسیونال کمونیستی همچنان زیر نفوذ ایدئولوژی تروتسکیستی انقلاب جهانی بماند تبلیغات گویلز تاثیر بسزایی خواهد داشت." (۳۱)

تقریباً دو دهه پس از انحطاط شوروی و بین الملل کمونیست، متفقین جدید استالین، هنوز از همان جنازه ای که فقط نام کمونیسم را به دنبال داشت، به شدت وحشت داشتند؛ تشکیلاتی که به عنوان اهرم بوروکراسی شوروی، مسئولیت شکست و خیانت به

مبارزات کارگران و زحمتکشان چین (انقلاب ۱۹۲۵-۱۹۲۷)، اعتصاب عمومی بریتانیا (۱۹۲۶)، جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶)، جبهه خلق فرانسه (۱۹۳۶)، قرارداد استالین - هیتلر بر سر تقسیم لهستان (۱۹۳۹) را به عهده داشت.

نگرانی هنری والاس در مورد "از سرگیری نظریه‌ی انقلاب جهانی" توسط بین‌الملل کمونیست، نگرانی در مورد نظریه‌ی ای بود که با تار و پود جنبش انقلابی طبقه کارگر درهم آمیخته بود. اما انحطاط بین‌الملل کمونیست که با از بین رفتن بسیاری از پیشگامان جنبش کارگری - سوسیالیستی توأم بود، آن قدر ژرف و ریشه دار شده بود که دلیل بارزی برای ابراز هراس و وحشت سخن گویان جهان سرمایه داری باقی نمی‌گذاشت. آن‌ها به دنبال امتیازات بیش‌تری از شوروی بودند.

تارومارسازی

سوسیالیست‌های انقلابی

آخرین بازماندگان کمونیست‌نسل انقلاب اکبر مدت‌ها بود که ناقوس مرگ و انحطاط دولت انقلابی شوروی و بین‌الملل کمونیست را به صدا در آورده و به دنبال بدیل انقلابی دیگری بودند. رهبر اپوزیسیون چپ، لئون تروتسکی، در سال ۱۹۳۸ "برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی" را منتشر کرد. این سند به زعم "اپوزیسیون چپ"، معرف جمع‌بندی دست‌آوردهای بنیادین جنبش جهانی طبقه کارگر، به ویژه پس از تجربه‌ی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ بود. تروتسکی ضمن تحلیل‌هایی از بحران جهانی سرمایه داری، رشد و خطر فاشیسم و وضعیت بوروکراسی شوروی، نظر خود را در باره‌ی خیانت احزاب قدیمی طبقه کارگر (احزاب سوسیال دموکرات و کمونیست) به اصول کمونیسم اعلام داشت:

"جهت‌گیری توده‌ها اولاً به وسیله‌ی شرایط عینی سرمایه داری در حال زوال، و ثانیاً به وسیله‌ی سیاست‌های خائنانه‌ی سازمان‌های کارگری قدیمی تعیین می‌شود. از این دو عامل، البته، عامل

نخستین قاطعیت دارد: قوانین تاریخ از دستگاه بوروکراتیک نیرومند تر هستند ... شیوه‌های خائنین اجتماعی، هر قدر هم با یکدیگر فرق بکند - از قانون‌گذاری ((اجتماعی)) بلوم [نخست وزیر سوسیال دموکرات فرانسه] بگیرید و بیائید تا دسیسه‌سازی‌های قضائی استالین - هرگز نخواهند توانست اراده‌ی انقلابی پرولتاریا را خرد و ویران کنند ... بارزترین خصیصه‌ی اوضاع سیاسی جهان، به طور کلی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست ... حرف و سخن‌هایی ازین مقوله که شرایط تاریخی هنوز برای ظهور سوسیالیسم ((بارور)) نشده، زائیده جهل و یا ناشی از فریبکاری عمدی است. شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریائی نه تنها ((بارور)) شده، بلکه حتی از شدت ((باروری)) و رسیدگی تا حدی رو به فساد نهاده است. بدون انقلابی سوسیالیستی، آن هم در دوران تاریخی بعد، تمام فرهنگ بشریت را فاجعه‌ای تهدید خواهد کرد. حالا دیگر نوبت پرولتاریا، یا بیشتر، نوبت پیشتاز انقلابی پرولتاریا است. بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است." (۳۲)

با "دسیسه‌سازی‌های قضائی"، بسیاری از اعضاء و کادرهای احزاب کمونیست وابسته به کمیترون، و حتا عده‌ی زیادی از نزدیکان استالین و کارگزاران بوروکراسی حاکم بر شوروی نیز قربانی تصفیه‌های ۱۵ ساله شدند:

"بلاکون، رئیس حکومت شورائی چندماهه‌ی مجارستان در ۱۹۱۹، دستگیر و اعدام شد؛ رهبران دیگری از حزب مجارستان، مثل ف. کاریکاس، بوکانی‌ئی و فاکارس گابور نیز به قتل رسیدند ... همین‌طور بسیاری از رهبران حزب کمونیست اوکراین و بیلوروسی غرب [بازداشت و کشته شدند] ... در تابستان ۱۹۳۸، دو حزب اخیر و نیز حزب لهستان درست زمانی که در حال به وجود آوردن یک جبهه ضد فاشیست بودند، منحل شدند ... بسیاری از کمونیست‌های لهستانی، هنگامی که این‌خبر به آنان رسید در زندان‌های لهستان بودند ... تلفات سنگینی نیز بر احزاب کمونیست لتونی، لیتوانی و استونی وارد آمد ... گومز رهبر حزب کمونیست مکزیک دستگیر شد، ولی زنده ماند، ستاد رهبری حزب یوگوسلاوی سران خود را از دست داد ... حزب بلغارستان افراد زیادی، از جمله پوپوف و تانف را از دست داد ... تعداد کثیری از کمونیست‌های چینی، از جمله گوشائوتان، نماینده حزب در کمیترون، بازداشت شدند. تمام افراد بخش کره در کمیترون را دستگیر کردند. مخرجی، شاتوپادهایا، لوهانی و عده‌ای دیگر از مسئولان حزب هندوستان کشته شدند." (۳۳)

در نتیجه‌ی قلع و قمع "تزار سرخ"، احزاب کمونیست ایران و لهستان به کلی نابود گشتند. کمونیست‌های آلمانی نیز ضربه‌های زیادی را متحمل شدند. اعضای این‌گروه که از دست ترور حزب نازی گریخته، و یا به دستور حزب کمونیست آلمان مهاجرت

کرده بودند، بزرگ‌ترین گروه کمونیست‌های خارجی در شوروی را تشکیل می‌دادند. سرنوشت مشابهی در انتظار آنان بود:

"در اواخر ماه آوریل ۱۹۳۸ یک نماینده آلمان در کمیته اجرایی کمینترن خبر از دستگیری ۸۴۲ آلمانی ضد فاشیست داد؛ ولی در واقع عده دستگیرشدگان بسیار بیشتر بود... این کسان از دستگیرشدگان بودند: توگو ابرلین، در نخستین کنگره کمینترن شرکت داشت، دبیر کمیته مرکزی حزب آلمان و دبیر هیات نمایندگی آلمان در کمیته اجرائی کمینترن بود. ورنر هیرش، منشی و دوست ارنست تالمان، لئوفلیگ، دبیر کمیته مرکزی حزب آلمان. هرمان رمه‌له، عضو پولیت بورو. هاینز نومان و هرمان شوپرت، اعضای کمیته مرکزی، هانریش سوسکیند، سردبیر روتته فاهنه Rote Fahne... خانواده کارل لیکنشت که در شوروی پناهندگی سیاسی گرفته بودند، مورد آزار و شکنجه واقع شدند، پسرش از حزب اخراج گردید و برادرزاده اش، کورت، دستگیر شد." (۳۲)

در واقع، هر دو سازمان امنیت مخوف هیتلر و استالین، دست در دست و همزمان، به تارومارسازی کمونیست‌های انقلابی سرگرم بودند:

"یوگنیا گینزبورگ هنگامی که در زندان بوتیرکی بسر می‌برد، یک زن کمونیست آلمانی را دید که در بدنش آثار وحشت‌انگیزی از شکنجه دیده می‌شد، او توسط گشتاپو، و بعد توسط ان. کا. و. د [سازمان امنیت شوروی] شکنجه شده بود. پس از امضای پیمان دوستی آلمان و شوروی در سپتامبر ۱۹۳۹، استالین دست به جنایت دیگری زد که در تاریخ کشور ما بی سابقه بود: او، گروه بزرگی از ضد فاشیست‌ها و یهودیان آلمانی را که از گشتاپو گریخته و به اتحاد شوروی پناهنده شده بودند، به نازی‌ها پس داد... بسیاری از کمونیست‌های ایتالیایی، اتریشی، اسپانیایی، هلندی، چک، فرانسوی و حتی آمریکائی و برزیلی بازداشت و کشته شدند." (۳۵)

بیش‌تر کمونیست‌ها به خاطر وابستگی به گرایش‌های درون حزب کمونیست شوروی و به عنوان "تروتسکیست، زینوویوفیست و بوخارینیست" سر به نیست شدند:

"در دوران استالین، مهاجران ایرانی [را] در شوروی به بهانه‌ی مبارزه با تروتسکیسم نابود کردند و افراد سرشناسی مانند ذره، حسابی، نیکین، مرتضی علوی*، شرقی و بسیاری دیگر در سبیری مدفون گردیدند." (۳۶)

* به گفته‌ی نجمیه علوی، مرتضی علوی در اردوگاه کار اجباری ترکمنستان جان داد.

به طور مسلم تعدادی از کمونیست های ایرانی از برنامه و سیاست اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی حمایت می کرده اند. ولی این که کدام یک از آن ها و تا چه حد در ارتباط با اپوزیسیون چپ بوده اند، نا روشن باقی مانده است. به هر حال، تا پایان دهه ی سی تمامی کادرهای انقلابی و ورزیده کمونیست از کشورهای مختلف جهان به اتهام "دشمنان خلق" و "جاسوسان فاشیسم" از بین رفتند، و خود این احزاب تبدیل به اجزای اسکلت جنازه ی تجزیه شده و گندیده ی انترناسیونال کمونیستی گردیدند.

زد و بند دو "اردوگاه"

جهان "آزاد" خواهان تعطیل رسمی بین الملل کمونیست بود. در ادامه ی فشارهای سیاسی رهبران جهان سرمایه داری و متحدین جدید استالین، در تاریخ ۱۵ ماه مه ۱۹۴۳ میلادی (۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۲) قطعنامه ای مبنی بر انحلال بین الملل کمونیست از طرف هیئت اجراییه ی آن نهاد، منتشر شد. بیانیه ی استالین مورخ ۲۸ ماه مه همان سال (۷ خرداد ۱۳۲۲) و متعاقبش، بیانیه ی سیاسی هیئت اجراییه ی کمینترن به تاریخ ۹ ژوئن (۱۹ خرداد)، جواز دفن جنازه ی بین الملل کمونیست را صادر کردند. استالین با انحلال کمینترن اعلام کرد که "این دروغ هیتلر را که مسکو قصد دارد در زندگی دیگر کشورها مداخله کند و آن ها را بلشویک کند"، بر ملا می کند. (۲۷) در تاریخ ۲۸ ماه مه ۱۹۴۳ (۷ خرداد ماه ۱۳۲۲) استالین در مصاحبه ای با خبرنگار رویتر به توجیه دلایل انحلال بین الملل کمونیست برآمد:

"خبرنگار رویتر: تفسیرهای منابع انگلیسی درباره تصمیم انحلال کمینترن بسیار مثبت بودند. موضوعی در این مورد چیست و اهمیت آن در رابطه با مناسبات بین المللی در آینده چگونه است؟ استالین: انحلال انترناسیونال کمونیستی هوشیارانه است زیرا این کار تشدید فعالیت های میهن پرستان در کشورهای آزادیخواه را در جهت متحد کردن نیروهای مترقی در اردوگاه واحد رهائی ملی صرف نظر از اختلاف حزبی و مذهبی و جهت مبارزه علیه فاشیسم تسهیل کرد ... این کار فعالیت های میهن پرستان کلیه کشورها را جهت متحد کردن خلق های آزادیخواه در یک اردوگاه

مبارزاتی بین المللی واحد علیه خطر حاکمیت بین المللی هیتلریسم تسهیل می‌کند و بدین ترتیب کمک می‌کند تا راه به سوی سازماندهی آتی همکاری برادرانه ملل بر پایه تساوی شان گشوده شود ... به نظرم انحلال کمینترن درست اکنون کاملاً به موقع است." (۳۸)

حزب توده و سایر احزاب وابسته به شوروی، در حقیقت همان جبهه ای بودند که به فرمان استالین، از دو سال پیش از انحلال رسمی کمینترن ماموریت داشتند برای متحد کردن نیروهای "مترقی" در اردوگاه واحد ملی، علیه فاشیسم، فعالیت کنند. حزب توده به عنوان یک جبهه ی ضد فاشیستی از همان آغاز کار، افراد مذهبی و ملی‌گرایان را به دور خود جمع کرد. در میان آن‌ها سلیمان میرزا اسکندری چهره ای شناخته شده بود و به همین علت به عنوان نخستین رهبر حزب توده برگزیده شد. وی از شاهزادگان قاجار بود و در کابینه ی رضا شاه برای مدتی سمت وزیر معارف (فرهنگ) را به عهده گرفته بود. سلیمان میرزا مسلمانی معتقد و مراعی موازین عبادت بود و به همین جهت با شرکت زنان در آن حزب شدیداً مخالفت داشت. (۳۹) وی این جمله ی معروف نخستین امام شیعیان را به عنوان شعار اولیه ی حزب توده انتخاب کرده بود: کن للظالم خصماً و للمظلوم عوناً.

سایر رهبران حزب توده ترکیبی متشکل از شاهزادگان، ملاکان و سرمایه داران بودند. (۴۰) گرایش استالینیست حزب کمونیست ایران که از خفقان رضاشاهی جان سالم بدر برده بود، نقش مهمی در پیاده کردن این سیاست ایفا کرد. بوروکراسی شوروی حتی در تلاش بود که حکومتی مرکب از اعضای حزب توده و جناح‌های دیگر هیئت حاکمه ی ایران تشکیل بدهد. سفیر شوروی در لندن به آنتونی ایدن وزیر خارجه ی انگلستان چنین پیشنهادی را کرده و خاطر نشان ساخته بود که اعضای حزب توده "از آرمان‌های دموکراسی‌های اروپا جانبداری کرده همکاری با متفقین را توصیه می‌کردند." (۴۱) آنتونی ایدن با این پیشنهاد مخالفت کرد.

حزب توده در آغاز کم‌ترین توجهی به سازماندهی کارگران و زحمتکشان نداشت. اما، چندی بعد با مشاهده ی سازمانیابی کارگران و زحمتکشان در اتحادیه ی مستقل

کارگران به رهبری یوسف افتخاری، برای فروپاشی آن اتحادیه، آن هم با کمک‌های شوروی، انگلستان و حکومت مرکزی ایران، دست به کار شد. اجازه‌ی انتشار و امتیاز ارگان حزب توده، یعنی روزنامه‌ی مردم را انگلیسی‌ها گرفتند:

"پس از انتشار اعلامیه حزب [توده] و تشکیل کنفرانس، مصطفی فاتح [از روسای شرکت نفت انگلیس] در این حیص و بیص با ما تماس پیدا کرد. در آن موقع فاتح با [بزرگ] علوی و [احسان] طبری ارتباط داشت و آن‌ها را می‌شناخت. در قسمت تبلیغات سفارت انگلیس (نزد میس لمپتون مامور امنیتی و رئیس کل تبلیغات سفارت انگلستان) برای آن‌ها به عنوان ترجمه و غیره کاری درست کرده بود که از آن جا حقوق می‌گرفتند.

بابک امیر خسروی: یعنی از طریق طبری و علوی تماس برقرار شده بود؟

اسکندری: حالا دقیقاً یادم نیست که چطور شد، ولی گمان می‌کنم از طریق آن‌ها، فاتح خواست با من ارتباطی بگیرد. یک وقتی از من گرفت و ملاقاتی بین فاتح و من به عمل آمد. در آن موقع ما ابا و امتناعی از ملاقات با آن‌ها نداشتیم زیرا آن‌ها جزو متفقین و بنابر این از نیروهای ضد فاشیستی بودند. در این ملاقات فاتح اظهار داشت چرا شما یک روزنامه ضد فاشیستی منتشر نمی‌کنید؟ به او گفتم: ما امتیاز نداریم. گفت: اگر شما، یعنی حزب توده، حاضر شود اتحادی بر ضد فاشیسم بوجود آورد منم در آن شرکت می‌کنم و امتیاز روزنامه را هم برای شما می‌گیرم ... فاتح گفت: اولاً شما یک نفر را از حزب خودتان معرفی کنید که من امتیاز روزنامه را به نام او بگیرم. ثانیاً برای روزنامه یک هیئت تحریریه‌ای مرکب از پنج نفر تشکیل می‌دهیم. چهار نفر را کمیته مرکزی شما معلوم و تعیین بکنند، یکی هم من باشم ... در حالی که به هیچ کس امتیاز نمی‌دادند، فاتح رفت و در ظرف یک هفته امتیاز روزنامه مردم را گرفت." (۲۲)

پول انتشار روزنامه‌ی مردم حزب توده را انگلیسی‌ها و کابگن‌ها را شوروی‌ها تأمین می‌کردند. صاحب امتیاز نشریه‌ی "مردم" حزب توده، شخصی بود به نام صفر نوعی. وی در سال‌های بیست در شهر انزلی و در اتحادیه‌ی باربرها فعالیت می‌کرد:

"او [صفر نوعی] پول اتحادیه را دزدیده بود، روزی کارگران کتک حسابی به او زده از اتحادیه اخراجش کرده بودند. او عضو حزب کمونیست بود و در سال‌های بعد از انقلاب گیلان او را از حزب اخراج کرده بودند." (۲۳)

جنبش نوینِ کارگری

رهبران جنبش کارگری ایران با فروپاشی نظام رضا شاهی در شهریور ۱۳۲۰ از زندان و تبعید بازگشتند و بی‌درنگ تلاش کردند کارگران را در یک سازمان مستقل طبقاتی متشکل سازند:

"یوسف [افتخاری] و هم فکراش اصولاً نه با سیاست شوروی موافق بودند و نه با زندانیان سیاسی دیگر. آن‌ها مصمم بودند که خودشان مستقلاً حزب طبقه‌ی کارگر را تشکیل دهند. بنا بر این تاسیس حزبی از جانب زندانیان دیگر و با پشتیبانی سیاست شوروی، به هر شکل و صورتی که انجام می‌گرفت برای آن‌ها فرقی نداشت و یکسان بود. آن‌ها با اساس آن مخالف بودند." (۳۳)

فعالین جنبش کارگری، استان‌های مهم صنعتی آذربایجان، تهران و خوزستان را به مثابه‌ی هسته‌ی مرکزی سازماندهی کارگران ایران انتخاب کردند. علی‌امید که از یاران یوسف افتخاری و از رهبران اعتصاب ۱۳۰۸ کارگران جنوب بود به خوزستان رفت و شاخه‌ی آبادان و اهواز اتحادیه‌ی را در آن دیار به وجود آورد. (۳۵) مقامات انگلیسی نفت جنوب و فرماندار آبادان از شکل‌گیری تشکل کارگری در خوزستان به شدت نگران شده بودند. همزمان، خلیل انقلاب آذر نیز به آذربایجان رفت و شعبه‌ی این اتحادیه را در تبریز ساخت. یوسف افتخاری در دفتر مرکزی در تهران مستقر شد و سازماندهی سراسری این اتحادیه را به عهده گرفت. در تقابل با اقدامات فعالین جنبش کارگری، کارگزاران سیاست‌های متفقین در ایران که عمدتاً پیرامون حزب توده متشکل شده بودند، کارزار گسترده‌ای را در جهت منافع جنگی متفقین به راه انداختند:

"ما می‌گفتیم که اکنون ببحوحه جنگ است و کارگران برای جبهه کار می‌کنند، مهمات و وسائل و ابزار جنگی حمل می‌کنند، به هر ترتیبی که هست بایستی جلو اعتصاب کارگران را گرفت تا لطمه‌ای به این امر مهم و حیاتی وارد نشود." (۳۶)

اتحادیه‌ی مستقل کارگران ایران به ناگزیر در بسیاری از مواقع به مصاف و رودرویی با سه نیروی نظامی حاضر در کشور کشیده می‌شد و این مسئله موجب نگرانی متفقین و

حکومت مرکزی می‌گردید. دو سوم کارخانه‌های ایران به اشکال مختلف برای متفقین کار می‌کردند و هر گونه سازماندهی حرکت‌های مطالباتی کارگران ایران، به عنوان کار شکنی در عملیات نظامی متفقین به حساب می‌آمد.

مبارزات کارگران ایران درست از چند هفته پس از فروپاشی دیکتاتوری رضا شاه آغاز شده بود. در این دوره با ابتکار کارگران شهرستان بهشهر، یکی از نخستین اتحادیه‌های کارگری تشکیل شد. کارگران و مردم گرسنه‌ی بهشهر تحت رهبری اتحادیه‌ی خود به خاطر کمبود مواد غذایی شورش کردند و شهر را به تصرف خود درآوردند. در زمستان ۱۳۲۰ (دسامبر ۱۹۴۱) کارگران بهشهر دست به مصادره‌ی یکی از کامیون‌هایی که برای مأموران امنیتی مواد خوراکی می‌برد، زدند. نیروهای انتظامی ایران زیر حمایت سربازان ارتش شوروی به روی کارگران آتش گشودند و دو نفر را به اسامی مسلم و سیف‌الله کشتند. بسیاری از کارگران بازداشت شدند و در تابستان ۱۳۲۱ خورشیدی، بیست و چهار نفر از کارگران بازداشتی را محاکمه کردند. کارگران شهر ساری و سایر شهرهای کرانه‌ی دریای خزر نیز اعتراضات مشابهی را سازمان دادند.

متفقین و دولت مرکزی در آذربایجان سیاست‌های سرکوبگرانه‌ای برای درهم شکستن مبارزات کارگران اتخاذ کردند. از نخستین اقدامات آن‌ها اخراج مسئول اصلی اتحادیه‌های مستقل کارگری در آن منطقه بود:

"(خلیل انقلاّب آذر)) که از سوی دفتر مرکزی اتحادیه‌ی کارگران ایران، برای سازمان دادن شاخه‌ی آذربایجان اتحادیه به آن جا رفته بود در دی ماه ۱۳۲۰ به سبب ((تحریک کارگران)) و به درخواست مقامات شوروی از آن جا رانده شد." (۳۷)

اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران هر روز در گوشه و کنار کشور ابعاد تازه‌ای به خود می‌گرفت. در بهمن ۱۳۲۰ (فوریه ۱۹۴۲) ۴۵۰ نفر از کارگران کارخانه چرم‌سازی خسروی در شهر تبریز دست به اعتصاب زدند. این کارخانه برای ارتش شوروی چرم تولید می‌کرد. در روز ۳۰ بهمن ماه، امیر خیزی نماینده‌ی کمیته مرکزی حزب توده علیه اعتصاب کارگران سخنرانی کرد. این سخنرانی خشم کارگران و

مردم تبریز را برانگیخت و به امیر خیزی حمله ور شدند. امیر خیزی با کمک قوای ارتش شوروی و ماموران شهربانی تبریز از معرکه گریخت.

محبوبیت اتحادیه‌ی مستقل کارگری هر روز در بین کارگران زیادتر می‌شد و این خطر مهلکی برای متفقین و دولت ایران به حساب می‌آمد. حزب توده به خاطر حمایت از سیاست‌های ضد کارگری متفقین هیچ نفوذی در بین مردم نداشت. سخنرانی‌های "ضد فاشیستی" رهبران حزب توده با تمسخر کارگران و مردم گرسنه روبرو می‌شد. به قول کنسول انگلستان در تبریز:

"تمام این حرف‌ها درباره فاشیسم، برای کارگرانی که دستمزد روزانه شان ۱۰ ریال بود، درحالی‌که نان پر از شن کیلویی ۱۲ ریال به فروش می‌رسید، معنی اندکی داشت و یا اصلاً بی‌معنی بود. در واقع شوخی تلخی میان مردم رواج داشت که ضد فاشیسم، نوعی نان جدید است." (۴۸)

ساموئل ایلینگ که در سال ۱۳۲۳ کنسول آمریکا در تبریز بود، راجع به وضعیت زندگی زحمتکشان و بیچیزان شهر تبریز چنین نوشته است:

"این مردم محروم در پوشاک ژنده، بسیاری با پاهای برهنه، همراه نوزادان و کودکان خود که آثار سوء تغذیه و بیماری از رخسارشان هویدا بود منظره دل‌خراشی را ارائه می‌دادند. جای شک است که بتوان در جای دیگری از جهان انبوه جمعیت دل‌گدازتری را گرد هم آورد." (۴۹)

کمبود مواد خوراکی و لوازم مورد احتیاج مردم ناشی از ارسال محصولات آذربایجان، مازندران و گیلان به شوروی بود. مالکان شمال، محصولات خود را به مقامات شوروی تحویل می‌دادند و بهای آن را بر اساس "پیمان اتحاد"، دریافت می‌کردند. در جنوب ایران نیز انگلستان همین کار را می‌کرد و محصولات خریداری شده را برای نیاز ارتش خود و یا ارسال به شوروی مصرف می‌کرد.

در همان اوان کارگران کارخانه‌ی سیمان دست به اعتصاب زدند. در خرداد ماه ۱۳۲۱ برابر با ژوئن ۱۹۴۲ کارگران و مردم رشت بر اثر نبودن قند، شکر، سیگار و برنج به مراکز تجاری و کارخانه برنج کوبی حمله کردند. مردم تهران نیز در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ به خاطر کمبود مواد غذایی شورش کردند. در ابتدا جمعیت کوچکی از دانش‌آموزان و دانشجویان به خاطر اعتراض به کمبود نان در جلوی مجلس گرد آمد. این عده در مدت

کوتاهی تبدیل به جمع وسیعی شد. سپس هزاران نفر به مغازه‌ها حمله ور گردیدند، خانه‌ی نخست وزیر را غارت کردند و به آتش کشیدند و مجلس را به اشغال درآوردند. شورش مردم تهران دو روز طول کشید و حدود ۵۴ کشته به جای گذاشت. (۵۰) حزب توده و قوام نخست وزیر این شورش را به طرفداران شاه نسبت دادند. در این شکی نیست که دربار در صدد تضعیف حکومت قوام بود و به همین دلیل شایع شد که شاه در این طغیان عمومی دست داشته است. اما این حرکتی جدا از اعتراضات مردم در سایر مناطق ایران نبود. اردشیر آوانسیان حتا شورش ۱۷ آذر ۱۳۲۱ مردم گرسنه‌ی تهران را نمایش یا بلوا نامید و آن را به ارتجاعیون نسبت داد:

"کمی این بلوا را راه انداخت؟ طبیعی است که این بلوا از طرف ارتجاعیون راه انداخته شد. خود مردم ساده که برای این نمایش آماده شدند شاید از اصل نقشه بی خبر بودند. ولی آن‌ها نان می‌خواستند. بنابر این ارتجاعیون از وجود آن‌ها استفاده کردند ... مردم ریختند جلوی مجلس و در خیابان‌های فردوسی و نادری به غارت مغازه‌ها پرداختند. خانه قوام السلطنه رئیس الوزرای وقت غارت شد و یقیناً اگر خودش هم آن جا بود حتماً او را می‌کشتند ... مردم ریختند به مجلس و بعضی وکلای مجلس را کتک زدند از آن جمله عباس مسعودی را. بعد معلوم شد که عباس مسعودی دو میلیون ریال از شاه پول گرفته بود تا این بلوا را راه بیندازد ... در این چند روز بلوا مردم هر چه ماشین انگلیسی را که می‌دیدند به سنگ می‌بستند. چندین ماشین انگلیسی را چپه کرده و دو نفر سرباز انگلیسی را هم کشته بودند ... سفیر شوروی سمرنف با شاه ملاقات [کرد]. البته او به عنوان نماینده شوروی وضع جبهه را بیان کرده و خاطرنشان کرده بود که آن‌ها ذی نفع هستند که در ایران آرامش و دموکراسی باشد و از خونریزی و کشتار اجتناب شود و غیره. گویا شاه در مقابل با کم‌تجربگی خود گفته بود من می‌خواهم سوسیالیسم دولتی بسازم. طبیعی است دولت شوروی که در ایران ارتش داشت و نمیتوانست اجازه بدهد در این منطقه شلوغی و کشتار و کودتا بشود." (۵۱)

عده‌ای گفته‌اند که شاه با همکاری عباس مسعودی مدیر روزنامه‌ی اطلاعات این "بلوا" را سازماندهی کرده بود. این عده در نظر نمی‌گیرند که مردم به خود عباس مسعودی کارگزار دربار نیز حمله ور شده و او را به سختی کتک زده بودند. مردم گرسنه و فقیر تهران تمام عوامل و علایم ارتجاع را به یکسان مورد هجوم قرار داده بودند. به خانه‌ی قوام نخست وزیر و "دوست حزب توده" حمله ور شدند، وکلای ارتجاعی و دست

نشانده‌ی شاه‌طرفدار "سوسیالیسم دولتی" را کتک زدند و به سربازان انگلیسی و "متفقین" استالین یورش بردند و آن‌ها را به هلاکت رساندند، و شگفت آن‌که آوانسیان این چنین شورشیان را متهم به برپایی "بلوا" به رهبری ارتجاعیون می‌کند. روزنامه‌ی "رهبر" ارگان حزب توده با بی‌شرمی در این باره نوشت:

"یک مشت رجاله‌ی مزدور به عنوان آزادیخواه سرو سینه زنان در میدان بهارستان جمع شدند و یک مشت از مردم ساده لوح را گرد خود جمع نموده، به هوای دادخواهی و آزادی طلبی به تحریک مردم پرداختند و بالاخره به کوچه و بازار ریخته به غارت مشغول شدند ... واقعه ۱۷ آذر اولین یورش ارتجاع بود." (۵۲)

بولارد نماینده‌ی دولت انگلستان در ایران نیز شورش مردم تهران را تظاهرات تصنعی و از پیش سازماندهی شده نامید. (۵۳) محمدرضا شاه وحشت زده از ابعاد اعتراضات، یک روز پس از شورش مردم تهران به عده‌ای از نمایندگان مجلس گفت: "چنانچه اقدامی جدی صورت نگیرد انقلابی از پایین رخ خواهد داد". شاه برای منحرف کردن افکار عمومی "انقلاب از بالا" یعنی تعویض حکومت قوام را به نمایندگان مجلس پیشنهاد کرد. (۵۴)

در ادامه‌ی اعتراضات مردمی، زحمتکش‌ان تبریز نیز دوبار در بهار ۱۳۲۱ و تابستان ۱۳۲۲ برای کمبود مواد خوراکی طغیان کردند که نیروهای ارتش شوروی با همیاری ماموران ایرانی آن‌ها را سرکوب کردند. در شهرهای ملایر و بروجرد نیز با این‌که میزان محصول رضایت بخش بود ولی نایاب شد، و مردم به خاطر کمبود مواد مورد نیاز عمومی سر به شورش برداشتند.

زایش "اتحادیه‌های کارگری"

حزب توده

اعتصاب‌ها و شورش‌ها در بیش‌تر شهرهای ایران رو به افزایش و گسترش گذاشته بود. اعتبار و نفوذ اتحادیه‌های مستقل کارگری به خاطر سازماندهی و پشتیبانی از مبارزات

زحمتکشان روز به روز بیش تر می‌شد. در تقابل با این روش مبارزاتی، حزب توده همواره به کارگران توصیه می‌کرد که به اعتراضات و اعتصابات خود پایان دهند و به‌طور کلی حرکات اعتراضی آن‌ها را نتیجه‌ی تحریکات واپس‌گرایان، مخالفان دولت و به‌ویژه طرفداران آلمان نازی می‌دانست.

شورش‌های گسترده‌ی مردمی زنگ خطر را برای متفقین و حکومت مرکزی ایران به صدا درآورده بود. باید به‌شکلی جلوی اعتصاب‌ها و شورش‌ها گرفته می‌شد. در این برهه از تاریخ ایران بود که نقش حزب توده برای به‌انقیاد کشیدن جنبش کارگری برجسته شد. به قول آوانسیان:

"بعد از مراجعت از تبعید، آنچه که برایم ناراحت‌کننده بود، وضعیت رهبری بود. نصف رهبری بورژوا بودند. اولین کاری که کردم و در آن مرکز مخفی کمونیستی [عناصر استالینیست] مطرح کردم این بود که باید اتحادیه کارگری درست بکنیم. همه مخالفت کردند جز روستا. زیرا می‌گفتند دولت اعتراض می‌کند و دولت ارتجاعی است. اگر با مسائل کارگری بیائیم، دولت رَم می‌کند. گفتم من آدمی نیستم که به این حرف‌ها باور داشته باشم. سه کارگر پیدا کردم: ابراهیم محضری فهمیده تر بود. او را رئیس اتحادیه کردیم. دو کارگر دیگری آذربایجانی بود، سومی پرویز، فارس بود و راننده بود. این سه نفر شدند هسته اتحادیه کارگری و ما شدیم مشاور." (۵۵)

حزب توده ازین مرحله به بعد، اهمیتی حیاتی برای منافع متفقین پیدا می‌کند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، رهبران حزب توده از وحشت این که دخالت در جنبش کارگری، مبادا باعث ترسیدن "سلطنت‌ها و دوله‌ها"ی عضو حزب توده و هیئت حاکمه‌ی ایران بشود، از همان آغاز مخالف تشکیل اتحادیه‌های کارگری بودند. اما اعتصاب‌های کارگری کلیه‌ی سیاست‌های جنگی متفقین در ایران را به بن بست کشانده بود. حال که جنبش قدرتمند کارگری، مجزا و جداگانه از متفقین، دولت مرکزی و حزب توده شکل گرفته بود، می‌بایستی به‌شکلی مهار می‌شد. باید بدیل کنترل شده‌ای در جنبش کارگری ایجاد می‌شد. اردشیر آوانسیان در شکل‌گیری این سیاست نقش و سهمی اساسی ایفا کرد.

آوانسیان پس از ورود متفقین به ایران و تشکیل حزب توده، از تبعیدگاه‌اش در جنوب به تهران آمده و بلافاصله دو نامه به استالین و دیمیترف نوشته بود. وی پس از اعلام

سرسپردگی اش به دیکتاتور کرملین، آمادگی خود را برای شرکت در جبهه‌ی جنگ علیه آلمان نازی خاطر نشان کرده بود. دیمیتریف رئیس کمیترن استالینی در پاسخی سیری به آوانسیان، به وی دستوری می‌دهد بدین مضمون:

"در این جا یعنی ایران می‌توانی کارهای زیادی انجام دهی. بنابراین وجود شما در ایران می‌تواند زیاد مفید واقع شود. من [آوانسیان] فکر کردم که منطق رفقا صحیح است، در جنگ باید تفنگی بردارم و این که آیا می‌توانم فاشیستی بکشم یا نه این هم روشن نبود. بنابر این فکر رفقا صحیح بود و من می‌توانستم در ایران مفیدتر باشم. حرفی نزدم چیزی هم نمی‌توانستم بگویم." (۵۶)

درست شش ماه پس از تشکیل حزب توده، و برای مقابله با "جنبش مستقل کارگری ایران" اتحادیه‌ی کارگری حزب توده اعلام موجودیت کرد. با تلاش‌های آوانسیان و روستا، جمعی از عناصری که اکثرشان سابقه‌ی سیاسی خوبی نداشتند، سازماندهی شدند و خود را در اسفند ۱۳۲۰ "شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران" نام‌گذاری کردند. (۵۷) با روشن شدن وابستگی آشکار "شورای مرکزی" به حزب توده، و تنفر کارگران از دودوزه بازی‌های آن حزب، کار "شورای مرکزی" نگرفت و در همان سال ۱۳۲۰ از فعالیت باز ایستاد. اما حزب توده پس از مدتی دوباره "شورای مرکزی" را به راه انداخت. در مرداد ۱۳۲۲، هنگام برگزاری نخستین کنفرانس ایالتی اتحادیه کارگران تهران، آشکار شد که سازمان مزبور را بیش‌تر بنیان‌گذاران اصلی شورای مرکزی وابسته به حزب توده، رهبری می‌کنند. هر هشت نفر بنیان‌گذار این "اتحادیه" از اعضای حزب توده بودند. (۵۸) اتحادیه‌های وابسته به حزب توده عمدتاً در مناطق شمالی ایران که تحت اشغال ارتش شوروی بود، اعلام موجودیت کرده بودند. (۵۹)

آوانسیان سازمانده و نظریه پرداز اصلی حزب توده برای اجرای دستورات دیمیتریف رهبر کمیترن استالینیستی، (۶۰) دست به مسافرت‌های متعددی به شهرهای ایران زد و سرانجام به آذربایجان رفت. فعالین اولیه‌ی اتحادیه‌های وابسته به حزب توده بیش‌تر از "مهاجرین" انتخاب شده بودند. مهاجرین افرادی بودند که از شوروی به ایران مهاجرت کرده و در میان‌شان تعداد قابل توجهی "کمپن" وجود داشت که از آن حزب دستمزد می‌گرفتند.

کنسول انگلیس اعتراف کرده است که روس‌ها به مجرد ورود به ایران تعدادی از اوباش ارمنی را جهت حفظ نظم در میان ایرانیان مسلح کردند. (۶۱)

آوانسیان در آذربایجان با چشمان خود مشاهده کرد که حزب توده هیچ نفوذی در بین کارگران و زحمتکشان آن دیار ندارد:

"خلیل انقلاب و یوسف افتخاری اتحادیه کارگرانی را به وجود آورده بودند که در باطن علیه حزب توده کار می‌کرد و هر دو دشمن حزب توده بودند. اینان در زندان دشمنی خود را نسبت به کمونیست‌ها [منظور استالینیست‌ها است] و شوروی نشان داده بودند. بنابر این اتحادیه کارگران را با کمک دولت بوجود آورده بودند تا با حزب توده مبارزه کنند و نگذارند که حزب توده نفوذی در بین کارگران پیدا کند ... خلیل انقلاب سبب زمینی به قیمت ارزان می‌گرفت و بین کارگرها تقسیم می‌کرد. آن روزها نان و سبب زمینی به سختی نایاب می‌شد ... خلیل انقلاب در جلسات یا میتینگ‌های کارگری نطق می‌کرد و کارش بدانجا می‌رسید که دهانش کف می‌کرد، به دولت و صاحبان کارخانه‌ها فحش می‌داد. زنده باد کارگر می‌گفت، و داد می‌زد که من با زور از دولت یا سرمایه‌داران سبب زمینی به قیمت ارزان بدست آورده‌ام ... هدف اصلی این گروه علیه حزب توده بود. رفقای ما در این قسمت فعالیتی از خود بروز ندادند و نتوانستند عده محسوسی از کارگرها را دور خود جمع کنند. درست است که اینان نیز ۶ ماه قبل اتحادیه کارگری را دایر کرده بودند ولی تعداد رفقای ما بسیار کمبود. برعکس محرکین توانسته بودند عده‌ای نسبتاً زیاد کارگر در اتحادیه جمع کنند." (۶۲)

یوسف افتخاری رهبر "محرکین" درباره‌ی مبارزات اتحادیه‌ی کارگری و چگونگی تهیه‌ی خواروبار برای کارگران در تبریز چنین می‌گوید:

"ما در آذربایجان خدمت بزرگی به کارگران کردیم. قراردادی با کارفرمایان بستیم و حقوق کارگران را که وضع شان فوق‌العاده خراب بود بالا بردیم. با اداره اقتصاد صحبت کردیم که به کارخانجات آرد بدهند تا در آن جا نان بپزند و به خود کارگر یک کیلو و عائله‌اش روزی نیم کیلو نان بدهند. این در ظاهر چیزی نیست ولی در آن زمان بسیار مهم بود. چون [کارگر] نه می‌توانست نان بخرد و نه عائله‌اش ... پس از مدتی کارشکنی‌ها شروع شد. تبلیغاتی شروع شده بود که کارفرماها زیر بار این قرارداد نمی‌روند. ولی در اوایل کار این طور نبود ... کارفرمایان با تحریک مخالفین پیش مقامات شوروی رفته بودند و گفتند با این قراردادی که ما برای نان بسته‌ایم ناچاریم جنس را گران‌تر به شما بفروشیم. روسها هم گفته بودند که لازم نیست قرارداد را اجرا کنید. من به اعضای اتحادیه خودمان

در اداره تلفن سپرده بودم که اگر کارفرمایان یا کسانی تلفنی با کنسولگری صحبت می‌کنند اگر نصف شب هم باشد به من زنگ بزنند تا گوش بدهم. من شب‌ها در اتحادیه می‌خواهیدم. یک شب تلفن زنگ زد و تلفن را برداشتم. شنیدم جورابچی با حسن صدقیانی صحبت می‌کند. یکی از آن دو به دیگری می‌گفت که یارو را می‌برند و او هم خندید و می‌گفت گمان نمی‌کنم. طرف دیگر می‌گفت قنسول به خودم گفت که بیرونش می‌کنیم. از این رو کارفرمایان، مامورین دولت، مقامات شوروی و توده‌ای‌ها همه دست به دست شده بودند که مرا از آن جا بیرون کنند. کارگران اعتصاب کردند. بیش‌تر کارخانجات کارخانه چرم‌سازی بود و اگر چرم‌شان از آتش (به قول خودشان) بیرون نیاید خراب می‌شود. اعتصاب برایشان سنگین بود." (۶۳)

سخنرانی‌های خلیل انقلاب در دفاع از حقوق کارگران زبان زد همگان شده بود. کنسول انگلیس، از قول یکی از بازرسان روسی که وابسته به کارخانه‌ی چرم‌دوزی بود، اظهار داشت:

"سخنرانی‌های ۱۹۱۷ انقلابیان روسی در مقایسه با سخنرانی‌های [خلیل] انقلاب معتدل بود." (۶۴)
اعتصابات و اعتراضات کارگری در تبریز روز به روز افزایش می‌یافت. در جریان یکی از این اعتصابات، کارگری به نام محمد حسین به دست ماموران شهربانی به قتل رسید. در اعتراض به این عمل از طرف اتحادیه‌ی کارگران آذربایجان، بیانیه‌ی منتشر شد. در بخشی از این بیانیه چنین نوشته شده بود:

"دنیا می‌داند کارگران ایران نان، خانه، لباس، کفش، کلاه، پیرهن، مدرسه، پزشک، دادرس، و حامی هیچ ندارند. دنیا می‌داند قوه‌ی مقننه او را بی‌چاره و قوه‌ی قضائیه از او حمایت نمی‌کند و قوه‌ی مجریه نابودشان می‌کند. باز دنیا می‌داند قوه‌ی حاکمه از طبقات محکوم و گرسنه و لخت و عریان ایران سلب آزادی کرده و بی‌رحمانه زیر پای خود له کرده و از بین می‌برد... ما کارگران شب و روز وسایل استراحت جامعه را فراهم می‌نماییم... ما کارگران به جای گندم گیل می‌خوریم. با این وصف افسوس می‌خوریم [که] شهربانی در مقابل این همه فداکاری و از خود گذشتگی، گلوله و سرنیزه به ما حواله می‌کند. این فشار و قتل و کشتار جبهه ما را شکست نداد. بلکه اتفاق ما را محکم‌تر و ما را به هم دیگر نزدیک‌تر خواهد کرد." (۶۵)

رئیس اداره‌ی اطلاعات شهربانی در گزارش محرمانه‌ای که تهیه کرده بود به همکاری حزب توده با کارفرمایان در جهت سرکوب این اعتصاب کارگری و همچنین درباره‌ی عدم اجرای پیمان بسته شده‌ی بین اتحادیه‌ی کارگری و کارفرمایان اشاراتی دارد:

"در غیاب ما [دکتر شیخ نماینده وزارت پیشه و هنر و روسای شهربانی] کارفرمایان به تصور این که خلیل انقلاب آذر فرار کرده، توسط امیر خیزی رئیس حزب توده تبریز اتحادیه‌ی کارگران را تصرف، در صدد جلوگیری برآمده، زد و خورد بین آن‌ها واقع و اعضای حزب توده را مغلوب که متواری می‌سازند." (۶۶)

در اثر مقاومت کارگران و تیز هوشی رهبری اتحادیه، کارفرمایان ایرانی و مقامات شوروی عقب نشینی کردند و کارگران پیروزمند ازین مبارزه بیرون آمدند.

دولت مرکزی ایران از شهریور ۱۳۲۲ به طور رسمی اعلام کرد: "ایران همراه کشورهای متفق به آلمان اعلان جنگ" داده است. حکومت سهیلی در اعلامیه‌ی "مقررات و قوانین کیفری زمان جنگ" را بر کشور حکم فرما کرد.

نخست وزیر همزمان به اتحادیه‌های مستقل کارگری نیز اعلان جنگ داده بود. حفظ امنیت راه‌ها، راه آهن، خطوط تلگراف و تلفن به ارتش سپرده شد. سهیلی تهدید کرد که "هر نوع تحریک یا عمل به تعطیل یا خراب کاری" در آن نقاط و هم در "کارخانجات دولتی و ملی و معادن و سایر منابع اقتصادی مشمول مقررات زمان جنگ می‌شود." نخست وزیر ایران از روزنامه‌ها و احزاب خواست از مخالفت با متفقین و اهانت به مقامات خارجی (آمریکا، شوروی و انگلستان) که با دولت ایران روابط دوستانه دارند، بپرهیزند، و از هر نوع عملی که "باعث تولید نفاق و مزاحم نظم عمومی شود، خودداری کنند." (۶۷)

در واقع، این اعلام جنگ علنی دولت ایران به اتحادیه‌ی مستقل کارگران بود. در همان ایام (اواخر تابستان ۱۳۲۲) روزنامه‌ی "گیتی" ارگان اتحادیه‌ی مستقل کارگران ایران از طرف فرمانداری نظامی تهران توقیف شد. رحیم همداد یکی از رهبران اتحادیه در نامه‌ای به سهیلی نخست وزیر وقت، عمل دولت را یک نوع مخالفت صریح با طبقه‌ی زحمتکش ایران تلقی کرد. (۶۸) حمایت علنی دولت‌های شوروی و ایران از حزب توده و

دخالت‌های سرکوبگرانه‌ی دولت‌های مزبور علیه اتحادیه‌ی کارگران ایران کاملاً آشکار بود. در تاریخ ۲ مهر ماه ۱۳۲۲ هیئت مرکزی اتحادیه‌ی کارگران در تلگرافی افشاگرانه به مقامات دولتی و نمایندگان مجلس شورای ملی اعتراض کرد:

"تلگراف شماره ۳۶۸۸۱ از تبریز حاکی است که سرهنگ موثقی به اتفاق دهنداد نام ۲۴ ساعت پس از انتخابات اتحادیه‌ی کارگران ایران با زور سر نیزه و سرباز مسلح به اتحادیه هجوم آورده و کارگران را از اتحادیه اخراج و بی‌ریا نامی را که اصلاً جزء اتحادیه نبوده و عضو حزب توده است بر مسند اتحادیه می‌نشانند و اتحادیه را تحویل مشارالیه می‌دهند. این عمل اشخاص فوق، سبب خشم کارگران تبریز را هم آورده و ممکن است اغتشاشی در تبریز روی دهد." (۶۹)

حزب توده رهبری و سازماندهی اتحادیه‌های کارگری خود را به دست افرادی از قبیل روستا، مشدی کاویان، ابراهیم زاده و علی زاده سپرده بود. روستا اتحادیه‌ی کارگری را به عنوان "دکانی" برای خود درست کرده بود. وی "معاملات تجارتنی" به اسم اتحادیه‌ها در مازندران به راه انداخت و بنا به ادعای عده‌ای از توده‌ای‌ها، پول‌های اتحادیه را بالا کشید. (۷۰)

تاکنون درباره خصوصیات اخلاقی و شخصیت اجتماعی افراد باندا روستا نوشته‌های زیادی منتشر شده است. برای نمونه انور خامه‌ای می‌نویسد:

"این باندا [روستا] عناصر بسیار فاسدی مانند اسکندر سرابی، خطیبی نوری (از قاتلان افشار طوس) صادقیان، ماشاءالله پدر ثانی و کی مرام را در شورای متحده و حزب به خدمت می‌گرفت و از آن‌ها برای جاسوسی، تهمت و افترا یا لجن مال کردن مخالفان و حتا فحاشی و ضرب و جرح ایشان استفاده می‌کرد." (۷۱)

اردشیر آوانسیان، سازمانده‌ی اصلی اتحادیه‌های حزب توده و طرفدار پیگیر سیاست‌های استالین می‌نویسد:

"این مشدی کاویان که روزی ما با او دوست بودیم و او را از سال ۱۹۲۶ می‌شناختم. عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود. در دوران رضا شاه هم با او کار کرده بودیم. در زندان رفتار و کردار خوبی نداشت. رئیس شهرداری تبریز سرهنگ سیف او را با پول خرید ... هنگام ورود ارتش شوروی او در زنجان بود و فوراً با ((دوستان)) [ماموران شوروی] تماس گرفت و با آن‌ها شروع به کار کرد ... بالاخره موافقت کردیم که اول فعالیت اجتماعی بکند تا درباره عضویت او [در حزب

توده] تصمیم بگیریم. شروع کرد به فعالیت که عضو حزب شود. فعالیت او این بود که در مدت کوتاهی اتحادیه چلوپزها، کله پزها و کارکنان چلوکبابی و غیره را دایر کرد. معلوم شد که او بعد از شهریور [۱۳۲۰] مامور یا مفتش شهرداری بوده، در حدود چندین صد نفر را وارد اتحادیه کرد، که در آن ایام ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر عضو اتحادیه کارگر رقم کمی نبود. ما اجباراً بعد از این فعالیت او را عضو حزب کردیم." (۷۲)

همچنین، عزیزاده [وی قبلاً در اتحادیه ی مستقل به رهبری افتخاری عضویت داشت و پس از انشعاب به اتحادیه ی توده ای ها پیوست] و ابراهیم زاده که رهبران اتحادیه ی وابسته به حزب توده در مازندران بودند "از موقعیت خود استفاده نموده و مرتکب دزدی و آدم کشی شدند، یا خودشان یا زیر دستان شان." (۷۳) احسان طبری نیز درباره ی تشکیلات کارگری حزب توده در مازندران می نویسد:

"محیط حزبی و اتحادیه ای مازندران به سختی مغشوش شد. در زیر رهبری علی زاده و ابراهیم زاده، جمعی که باج بگیر کارخانه های نساجی و گونی فروشی بودند، دست به باج خواری از شهرهای قائم شهر، بابل، ساری و پل سفید زدند. جریان به کارخانه ی چیت سازی بهشهر نیز سرایت کرد. زورگوها و باج گیران مسلط شدند ... در همه جا با اسلحه در رفت و آمد بودند. پس از عزیمت من از مازندران و برقراری تسلط بی رقیب عمال روستا و ایرج اسکندری، کار به سرعت به جانب وخامت کشید. جمعی از کارگران قائم شهر و بهشهر به رفتار اوباشانه ی گروهی که نام کارگر بر خود نهاده بودند، ولی در کارخانه ها مفت خوری و زورگونی می کردند، اعتراض کردند." (۷۴)

اردشیر آوانسیان در خاطراتش از رهبران اتحادیه ی کارگری در زیراب، و رضوانی رئیس اتحادیه ی وابسته به حزب توده در شهر چالوس نام می برد که از موقعیت خود استفاده می کردند و دست به دزدی می زدند. روابط اتحادیه های حزب توده با روسای برخی کارخانه ها حسنه بود و حتا رئیس کارخانه چالوس از اعضای حزب توده بود. (۷۵) در همان ایام، حزب توده پس از کوشش های زیاد و با کمک مقامات شوروی، "اتحادیه" ای که عمدتاً دربرگیرنده ی مهاجرین بود، در تبریز درست کرد و شخصی به نام بیریا را در راس آن گذاشت. آوانسیان که خود امثال بیریا را "تربیت" کرده بود، درباره ی وی

می‌گوید، بیریا یک آدم فناتیک و مذهبی بود و از کارهای اجتماعی سر در نمی‌آورد و نقش "شمشیر تیز سازمان‌های حزب توده را در آذربایجان داشت". (۷۶)

"شمشیر تیز" حزب توده با کمک متفقین، دولت مرکزی ایران، کارفرمایان و نمایندگان بورژوازی "ملی" برای گردن زدن جنبش مستقل کارگری در آذربایجان، لحظه‌ای درنگ نکرد. مقامات شوروی همه‌گونه حمایت مادی و معنوی از کارگزاران حزب توده که در آن دیار مستقر بودند به عمل می‌آوردند. از آن جمله، انتشار روزنامه‌ای ادبی در آذربایجان بود که به ظاهر بیریا آن را منتشر می‌کرد. ولی در اصل این روزنامه را "دوستان" یعنی مقامات دولت استالینیستی اداره می‌کردند. بیریا هم مانند رهبران "اتحادیه‌های مخوف و ابسته به مافیا، دست به هر کاری می‌زد:

"بیریا دختر یکی از تجار را خواستگاری کرده بود اما دختر و پدرش این تقاضا را رد کرده بودند. سرانجام بی‌ریا با تهدید و زور این عقد زناشویی اجباری را به رضایت تبدیل کرده بود." (۷۷)

هزینه‌ی عروسی بیریا رهبر اتحادیه‌های کارگری حزب توده را مرتضی‌خوئی پسر یکی از سرمایه‌داران و کارخانه‌داران معروف تبریز به نام میرزا رحیم خوئی پرداخت. (۷۸)

حزب توده رفته رفته توانست چندین اتحادیه‌ی کم‌اهمیت در برخی از کارخانه‌ها یا مناطق صنعتی به وجود بیاورد. اما، دست و بال اتحادیه‌های توده‌ای تا حدود زیادی بسته بود. زیرا که در کارخانه‌هایی که برای نیازهای جنگی متفقین تولید می‌کردند، نمی‌توانست از خواسته‌های کارگران دفاع بکند. ولی حزب توده برای کسب اعتبار و نفوذ در جنبش کارگری، در مواقعی، و در کارخانه‌هایی که برای نیازهای نظامی تولید نمی‌کردند، از خواسته‌های کارگران دفاع مشروط می‌کرد. با این وصف، آن حزب هنوز نفوذ چشمگیری در بین کارگران نداشت، و برای درهم شکستن جنبش مستقل کارگری و به انقیاد کشیدن آن، به وقت بیش‌تر و سیاست منعطف‌تری نیازمند بود:

"[حزب توده] بر آن شد تا جز واحدهایی که به طور مستقیم درگیر تولید و ارائه خدمات به نیروهای متفقین اند، در دیگر واحدها به سازماندهی حرکت‌های اعتصابی دست زند." (۷۹)

از جمله ی این اعتصاب ها، اعتصاب رُفت گران شهرداری، کارگران نساجی تهران و کارمندان دوایر دولتی تهران و چای پاک کنی لاهیجان بود.

اتحادیه ی کارگران ایران به رهبری یوسف افتخاری، با این که در زیر فشار اقدامات سرکوبگرانه ای قرار گرفته بود، همچنان بی محابا به مبارزه در قبال مطالبات کارگری ادامه می داد. از جمله حرکت های اعتراضی که تحت رهبری این اتحادیه به راه افتاد، اعتصابات کارگران مهمات سازی سلطنت آباد، نفتگران کرمانشاه، معدن چیان شمشک، سیمان سازی تهران، کارخانه ی پشمینه تبریز و راه آهن پل سفید بود. حزب توده این اعتصابات را به عنوان "کارشکنی فاشیستی" محکوم کرد. (۸۰)

حزب توده به موازات تبلیغات ضد اتحادیه ی مستقل کارگری، سیاست های اعتصاب شکنانه را نیز سازمان می داد. اعضای آن حزب در کارخانجات و موسساتی که نیرو و نفوذ داشتند، فعالانه برای درهم شکستن اعتصابات کارگران می کوشیدند:

"همین گروه [افتخاری] در چندین محل اعتصاب راه انداختند و ما رفیم و این اعتصابات را خاموش کردیم. از آن جمله در کارخانه پشمینه تبریز که برای جبهه جنگ پارچه برای پالتوی سربازان شوروی تهیه می کرد و همچنین در راه آهن پل سفید و چند جای دیگر ... ما به کارگرها حالی می کردیم که در موسسه ای که برای جبهه کار می کنند اعتصاب گناه است. چرا که بدین وسیله به جبهه شوروی زیان می رساند و بدین وسیله کمکی است غیر مستقیم که به فاشیسم می کنید." (۸۱)

در یکی از این حملات اعتصاب شکنان حزب توده، یکی از کارگران کارخانه ی بافندگی به نام کیوان، بینایی خود را از دست داد. (۸۲)

بلندگوهای تبلیغاتی بوروکراسی استالینیستی نیز بیکار ننشسته و با تمام نیرو و توان خود، کارزارهای همه جانبه علیه جنبش مستقل کارگری ایران به راه انداخته بودند:

"روزنامه ی ((ترود)) ارگان اتحادیه کارگران شوروی، یوسف افتخاری را ((پرووکاتور و چپ نما می خواند که عملاً با تحریک کارگران به کارشکنی در حمایت نظامی از شوروی مبادرت ورزیده است. همین روزنامه اعتصاب کارگران راه آهن [را] در ۱۳۲۲ که از سوی این اتحادیه رهبری شده بود، ((گناهی نا بخشودنی)) برای یوسف افتخاری خواند." (۸۳)

اتحادیه‌ی مستقل کارگران ایران، سیاست ضد فاشیستی کاملاً متفاوتی با اتحادیه‌های وابسته به حزب توده را در دستور کار خود گذاشته بود. یک سری تظاهرات ضد فاشیستی از طرف اتحادیه‌ی کارگران، از تهران تا ساری و گرگان سازماندهی شد. یوسف افتخاری درباره‌ی یکی از سخنرانی‌های ضد فاشیستی خود چنین می‌گوید:

"در صحبت‌هایی که بر ضد فاشیسم می‌کردم بیشتر منافع خودمان را در نظر می‌گرفتم. صحبت این بود که فاشیسم مغلوب شده و از بین می‌رود و در این فتوحاتی که می‌شود باید کارگران ایرانی بیشتر بهره‌برداری کنند. چون این کارگران ایران هستند که مهمات را از جنوب به شمال برده و بر سر فاشیست‌ها می‌ریزند." (۸۲)

ارتباطات حزب توده

از همان آغاز کار، تامین نیازهای اقتصادی، سیاسی و نظامی متفقین، به عنوان مهم‌ترین رکن دخالت‌های حزب توده در مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه ایران تعیین شده بود. رهبران حزب توده از هر فرصت و ابزاری برای تاثیرگذاری بر روی هیئت حاکمه‌ی ایران استفاده می‌کردند. سلیمان میرزا اسکندری، دکتر کشاورز و دکتر یزدی پنهانی به دیدار محمد رضا شاه می‌رفتند. در یکی از این دیدارها "شاه شخصاً قند توی چائی رهبر حزب توده ریخت" و آن را هم زد و گفت: "من دموکرات و سوسیالیست هستم، من طرفدار زحمتکشان هستم و مانند حزب شما طرفدار مردم رنجبر هستم." سلیمان میرزا اسکندری هم به شاه چنین پاسخ داد: "در برنامه حزب از مشروطه‌ی ایران پشتیبانی شده و شاه هم جزو مشروطه‌می باشد. بنابر این من با شما مخالفت نمی‌کنم." (۸۵)

در این دوره است که حزب توده با استفاده از امکانات زیادی که در اختیار داشت، برای مهار کردن تشکیلات مستقل کارگری، فعالیت‌های خود را افزایش داد. همان‌طور که اشاره شد، در ابتدا اتحادیه‌های کارگری حزب توده موفقیت‌چندانی در جلب کارگران،

به ویژه در مناطق صنعتی مثل آذربایجان، گیلان، تهران و خوزستان نداشتند. در تبریز، کارگران به شدت از رهبران حزب توده متنفر بودند و آن‌ها را کتک می‌زدند. (۸۶)

ولی یک مورد استثنائی در تشکیلات کارگری ایران وجود داشت و آن اتحادیه‌های کارگری در شهر اصفهان بود. در اثر مبارزات کارگران آن شهر، اتحادیه‌ی کارگری مهمی که عمدتاً دربرگیرنده‌ی کارگران کارخانه‌های بزرگ نساجی بود به وجود آمد. رهبری این اتحادیه به دست یکی از اعضای حزب توده به نام تقی فداکار افتاد. فداکار اتحادیه تحت رهبری خود را به عنوان "حلقه‌ی آهنین" به دور حزب توده توصیف می‌کرد. (۸۷) وی با ابتکار شخصی خود توانسته بود که رهبری اتحادیه‌ی کارگران اصفهان را به دست بیاورد و این تشکیلات را به شیوه‌های مستبدانه و به قول انورخامه‌ای "مافیایی" پی‌بچرخاند. تقی فداکار مذهبی و از نظر عقیدتی ملی‌گرا بود و به سلیمان میرزا اسکندری، استاد سابقش در مدرسه علوم سیاسی تهران، نزدیکی داشت. استقلال نسبی اتحادیه‌های کارگری اصفهان از حزب توده، سال‌ها به کشمکش‌های زیادی در آن تشکیلات انجامید. این مشاجرات مدتی ادامه یافت و سرانجام به طرد فداکار از حزب توده منتهی گردید.

رهبری فداکار در ابتدا مورد حمایت انگلیسی‌ها بود. چارلز گولت کنسول انگلیس با یاری مقامات ایرانی آن شهر تمایل داشت که از شکل‌گیری اتحادیه‌هایی به سبک TUC بریتانیا جانب‌داری کرده و از همین روی، از اتحادیه‌های زیر کنترل تقی فداکار پشتیبانی می‌کرد. (۸۸) اصولاً میان سیاست انگلستان در آن دوره، با سیاست‌ها "اصلاح طلبانه"ی شوروی و حزب توده تفاوت اندکی وجود داشت. بولارد سفیر انگلستان اصلاحات پیشنهادی حزب توده را "در مقام مقایسه با شرایط زندگی طبقات مستمند، معتدل به شمار می‌آورد." (۸۹) بولارد برای جلوگیری از اعتراضات و اعتصابات مردم ایران، به سهیلی نخست‌وزیر ایران (از بهمن ۱۳۲۱ تا اسفند ۱۳۲۲) توصیه می‌کرد که گام‌هایی در "جهت حمایت از کارگران صنایع، افزایش قانونی سهم کشاورزان از محصول و محدود کردن مالکیت املاک به قطعات معقول بردارد." (۹۰) در برخی موارد،

دیپلمات‌های انگلیسی برای جلوگیری از "یک دگرگونی بزرگ اجتماعی" به ضرورت عدم حمایت از مالکان در برابر حزب توده تأکید داشتند:

"اوضاع داخلی ایران در حال حاضر آن قدر وخیم است که اصلاح قانون اساسی، خواه از بالا توسط شاه اعمال شود یا از پایین به دست یکی از احزاب، تنها راهی است که در برابر یک دگرگونی بزرگ اجتماعی ظرف چند سال آینده به چشم می‌خورد. بنابر این نمی‌فهمم ما چرا باید مالکین را که اکثریت مجلس را تشکیل داده و هیچ‌امیدی به آن‌ها نیست در مقابل تنها حزبی [توده] که موفق شده است تا حدی آنان را به هراس اندازد، تقویت کنیم." (۹۱)

اقدامات حزب توده در جهت تخریب جنبش مستقل طبقه کارگر و مهار آن، از پشتیبانی کنسول انگلیس در تبریز برخوردار شد:

"به نظر می‌آید که اتحادیه کارگران، نسبت به یک سال پیش، مسئولیت‌پذیرتر و سازمان‌یافته‌تر شده است. از لحاظ سیاسی، فعالیت‌هایش کاملاً با عملکردهای حزب توده هم‌آهنگ است و در روش و کارکردش بیشتر به حکومت محلی همانند است تا اتحادیه کارگری. مثلاً، طی شش ماه گذشته، در زمان‌های مختلف، این اتحادیه گاهگاهی کار ویژه‌ای پلیس و مقامات قضایی را برعهده گرفته است و با توسل به قوانین خود دعوای مختلفی، از اختلافات کارگران و کارفرمایان تا زدوخوردهای خیابانی را حل و فصل کرده است... بیکاری گسترده به مهم‌ترین مشغله اتحادیه تبدیل شده است و این وضعیت باعث شده تا برخی مصالحه‌ها را در کارخانه‌ها بپذیرد و حتی اخراج کارگران را، البته نه بدون برخی توجیحات در کشوری که بیمه بیکاری در آن وجود ندارد، تصویب کند؛ کاری که پیش‌تر به شدت با آن مخالفت می‌کرد." (۹۲)

در سال ۱۳۲۳ نارضایتی‌های عمومی بین کارکنان انگلیسی شرکت نفت بروز کرد. این ناآرامی‌ها تا سال ۱۳۲۴ ادامه یافت و در نتیجه کارگران انگلیسی دست به ایجاد "اتحادیه کارگران شیفت" زدند. کارگران انگلیسی کنسول‌های آن کشور را "کارمندان شرکت نفت" نامیده بودند. (۹۳) دولت انگلستان هیئتی را مامور رسیدگی به اعتراضات کرد. ولی رئیس آن هیئت اعتراضات کارگران انگلیسی را وارد ندانست و خطاب به آن‌ها گفت که خیلی خوش شانس‌اند که در زندان ژاپنی‌ها نیستند. کارکنان انگلیسی اما با خشم پاسخ دادند که او را به "گورستان آبادان" خواهند برد و یا "در گوشه‌ای

تاریک، به روش کاملاً ژاپنی با او رفتار خواهند کرد. (۹۲) وزارت خارجه‌ی انگلیس چنین نتیجه گرفت که مادام که جنگ به پایان نرسیده، انگلیسی‌ها اعتصاب نخواهند کرد: "چون بسیاری از آن‌ها کمونیست هستند اما رفتار ناشایسته‌ی آن‌ها (تهدید به اعتصاب) ممکن است در کارگران ایرانی سوء اثر کند." (۹۵)

اکثر کارکنان انگلیسی شاغل در ایران، به تبع سنت‌های طبقه‌ی کارگر آن کشور، از حزب سوسیال دموکرات "کارگر" حمایت می‌کردند، و حزب کمونیست بریتانیا نفوذ چندانی میان‌شان نداشت. به علاوه، مقامات انگلیسی از بابت کارکنان انگلیسی "کمونیست" هم، دست کم تا پایان جنگ، خیال‌شان آسوده بود. زیرا که کمونیست‌های انگلیسی نیز مانند اعضای حزب برادرشان (توده) از جبهه‌ی ضد فاشیستی متفقین و دولت "دموکراتیک" انگلستان، پشتیبانی می‌کردند.

نگرانی کارگزاران استعمار پیر، بیش‌تر از آن جهت بود که مبادا اعتصاب‌ها باعث رزمندگی و همبستگی کارگران و کارکنان ایرانی و انگلیسی بشود.

حزب توده و مجلس چهاردهم

انتخابات مجلس چهاردهم به راه افتاده بود و حزب توده مامور شد تا برای اعمال نفوذ در جهت پشتیبانی از منافع متفقین، در انتخابات آن دوره شرکت کند. طیف گسترده‌ای از کاندیدهای انتخاباتی حزب توده حمایت می‌کرد. مقامات انگلیسی و شوروی، عده‌ای از صاحب‌منصبان ایرانی، زمینداران و سرمایه‌دارانی که محصولات خود را به متفقین می‌فروختند، همگی به پشتیبانی از نمایندگان حزب توده برخاستند:

"در انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده با رئیس و صاحب کارخانه پشمینه که نامش از خاطرم رفته همکاری و ائتلاف [کردیم] و قرار شد که به هم دیگر رای بدهیم ... پناهی (یکی از سرمایه‌داران تبریز) چند هزار تومان به صندوق انتخابات ما هم داد ... گویا "دوستان" [ماموران شوروی] او را پیدا کرده بودند ... باز خدا پدر رئیس کارخانه پشمینه را بیامرزد، او کارخانه ملی

داشت و شاید هم جزو بورژوازی ملی بود. ضمناً کار مثبت او آن بود که به ارتش شوروی ماهوت می‌داد." (۹۶)

سفارت انگلستان نیز سیاست حمایت از نامزدهای های حزب توده برای انتخابات دوره ی چهاردهم مجلس را در دستور کار خود قرار داده بود. تقی فداکار با هزاران رای و با پشتیبانی گولت کنسول انگلستان، بهرامی استان دار اصفهان و صارم الدوله وارث ظل السلطان، به نمایندگی از طرف مردم شهر اصفهان به مجلس شورای ملی راه یافت. تعداد آرای فداکار دو برابر تعداد آرای بود که در تهران به دکتر مصدق در انتخابات همان دوره ی مجلس داده شده بود. (۹۷)

احسان طبری اعتراف کرده است که ایرج اسکندری نیز به توصیه ی قوام السلطنه، با کمک متنفذین محلی در ساری انتخاب شد. (۹۸) اسکندری شخصاً اقرار کرده است که منوچهر کلبادی یکی از مالکین بزرگ مازندران مخارج انتخاباتی وی را که حدود هشت تا ده هزار تومان شد پرداخته است. (۹۹) ایرج اسکندری درباره ی یکی دیگر از اعضای حزب توده که از شمال ایران انتخاب شد می گوید:

"رحمن قلی خلعتبری نوه سپهسالار مازندرانی بود. او از مازندران وکیل شده بود و یکی از کسانی بود که شورویها در انتخابات از او پشتیبانی کرده بودند، چون یکی از مالکین مازندران بود." (۱۰۰)

رحمن قلی خلعتبری کسی بود که به خاطر مرگ رضاشاه در مازندران مجلس ترجیم برپا کرده بود و "خیرات و پُلُو" داده بود. آن قدر این عمل نماینده ی زمیندار حزب توده آبروریزی به بار آورد که مجبور شدند وی را از فراکسیون نمایندگان حزب توده در مجلس شورای ملی اخراج کنند.

در مرداد ماه ۱۳۲۳ نخستین کنگره حزب توده با شرکت ۱۶۸ نفر در تهران تشکیل شد. از این تعداد تنها سی نفر به عنوان کارگر در کنگره حضور داشتند. (۱۰۱) یکی از فعالان اتحادیه های کارگری حزب توده در کنگره اعتراض کرد که:

"سیاست عدم دخالت در صنایع جنگ نه تنها از پیشرفت جنبش کارگری جلوگیری کرده است بلکه احتمال دارد که در آینده به سود سازمان های رقیب [اتحادیه مستقل] باشد. او سرانجام به این نتیجه رسید که موقعیت مناسبی است تا حزب به مراکز صنعتی جنوب روی آورد." (۱۰۲)

در این جا لازم است به کارزار بی‌امان و گسترده‌ای که توده‌ای‌ها برای منزوی ساختن فعالین جنبش کارگری به راه انداخته بودند (و هنوز هم به عناوین مختلف به آن اشاراتی دارند) اشاره‌ای بشود. کیانوری، اسکندری، آوانسیان و سایر رهبران حزب توده بارها اتحادیه‌ی مستقل کارگری و یوسف افتخاری را عامل انگلستان و یا دولت ایران خوانده‌اند و گفته‌اند که آن اتحادیه برای مقابله با حزب توده درست شد. اصولاً به عقل این "کله‌گنده‌های نهضت" نمی‌رسید که چگونه فردی که با انگلیسی‌ها "ارتباط" داشت، بزرگ‌ترین اعتصاب را در سال ۱۳۰۸ علیه منافع سرشار انگلستان در مناطق نفت خیز جنوب سازمان داده بود؟

رهبران حزب توده فراموش می‌کنند که حزب توده از همان نخستین بیانیه‌های سیاسی‌اش مصراحتاً اعلام می‌کرد که هوادار قانون اساسی و مشروطه سلطنتی است و توجهی به جنبش کارگری نداشت. به قول آوانسیان، تمام رهبری "بورژوا"ی آن حزب و حتا اکثر اعضای "مرکز کمونیستی" اش، مخالف ایجاد تشکیلات کارگری بودند. آوانسیان خود اذعان داشت که: "عده‌ای [از توده‌ای‌ها] با فاتح جاسوس انگلیسی همکاری دارند و یا برخی از این ((روسای قوم)) مخفیانه با شاه و خواهر شاه ملاقات داشته‌اند" (۱۰۳)

نشریه‌ی "مردم" بدون کمک‌های بی‌دریغ انگلستان و شوروی اصولاً نمی‌توانست چاپ بشود. در همان ایامی که رهبری حزب توده، افتخاری و یارانش را متهم به همکاری با دولت انگلستان می‌کرد، دو تن از رهبران حزب توده به نام‌های احسان طبری و بزرگ‌علوی در مرکز اداره جاسوسی امپریالیسم انگلستان به نام "خانه‌ی پیروزی" با حقوق‌های گزاف مشغول به کار بودند. و ایرج اسکندری هنگامی که مورد کم‌لطفی مقامات شوروی در مسکو قرار گرفت و او را بدون پول و غذا رها کردند با کمک سخاوت مندانه‌ی "شش هزار روبلی" مجید آهی سفیر کبیر "دولت شاهنشاهی ایران" در مسکو نجات یافت. (۱۰۴)

اتهامات حزب توده، ادامه‌ی دسیسه‌های بوروکراسی مسکو علیه فعالین جنبش کارگری در عرصه‌ی بین‌المللی بود. پیشگامان کارگری ایران نیز قربانی این دسیسه‌پردازی‌ها شده بودند.

بخش عمده‌ای از تاریخچه‌ی جنبش کارگری ایران، دست‌کم از اعتصاب اردیبهشت ماه ۱۳۰۸ تا کشتار ۱۳۲۵، با نام کارگران پیشتاز نفت جنوب به رهبری یوسف افتخاری، رحیم همداد، علی امید و یاران‌شان گره خورده بود. این که بر سر جنبش پیشگام و مستقل کارگری ایران چه آمد، احتیاج به پژوهشی جداگانه و جدی دارد. اما می‌توان این مدت تقریباً بیست ساله را به صورتی فشرده در سه دوره جمع‌بندی کرد:

۱ - جنبش کارگری ایران با پیدایش حزب کمونیست وارد مرحله‌ای نوین شد. کادرهای اصلی جنبش کارگری، در بستر جنبش سوسیالیستی ایران و بین‌الملل کمونیست آموزش دیدند و آبدیده شدند. حزب کمونیست جوان ایران نقش اساسی و تعیین‌کننده در مبارزات این دوره‌ی کارگران ایفا کرد. اعتصاب کارگران نفت در اردیبهشت ۱۳۰۸ نقطه‌ی اوج چنین دوره‌ای است. جناح پیگیر پیشگام کارگری ایران به رهبری یوسف افتخاری، معرف‌گرایش منسجم و پی‌آمده‌چنین مبارزات طبقاتی است.

۲ - به خاطر سرکوب جنبش کارگری ایران به دست رضاشاه، و قلع و قمع بازمانده‌های فعالین جنبش کمونیستی به دست استالین، پیشگامان انقلابی طبقه کارگر ضربه‌ای جبران‌ناپذیر خوردند. آخرین بازمانده‌های پیشگامان کارگری ایران یا دربند و تبعید بودند یا فراری. گروه یوسف افتخاری در زندان قصر، تنها گروه متشکل از کارگران ایران بود که خود را از آسیب پراکندگی سیاسی ناشی از خفقان، سرخوردگی و انزواء محفوظ نگاه داشته بود. به قول خلیل ملکی "ما از هر کس شنیدیم (حتما امثال خود اردشیر [آوانسیان] که بعدها علم مخالفت را با آن‌ها برافراشت) ناچار با شور و شوق و تعریف و تمجید از آن‌ها سخن رانده و در عمل آن‌ها را مبارزان نمونه‌ی نهضت کارگری و به‌طور کلی رهبران ایده‌آل معرفی می‌کرد ... گروه یوسف جناح کارگری متحرک نهضت بود". (۱۰۵)

این دوره تا اشغال ایران به دست ارتش متفقین در شهریور ۱۳۲۰ ادامه یافت.

۳ - پس از فروپاشی رژیم خودکامه‌ی رضا شاه، پیشگامان جنبش کارگری رها شده از بند و تبعید، تقریباً با دست خالی، اقدام به سازماندهی طبقه کارگر کردند. کارگران انقلابی کوهی از مشکلات را در برابر خود داشتند. سه نیروی نظامی دولت‌های ایران، شوروی و انگلستان، به همراه حزب توده که به عنوان ستون پنجم متفقین عمل می‌کرد، در برابرشان ایستاده بودند. حزب کمونیست انقلابی ایران دیگر وجود نداشت. بین‌الملل کمونیست نیز نابود شده بود. با این وصف، پیشگامان جنبش کارگری، در غیاب یک سازمان "سیاسی" انقلابی، با ابتکارات خود، سازمان "طبقاتی" اتحادیه‌های مستقل کارگری را در مراکز بزرگ صنعتی ایران به وجود آوردند. فعالین جنبش کارگری اعتصابات و مبارزات کارگران را رهبری کردند و به پیروزی‌هایی دست یافتند. اما این کافی نبود. تلاش‌های ناموفق یوسف افتخاری و کادرهای اتحادیه‌ی مستقل کارگران ایران برای ایجاد یک حزب و "بدیل سیاسی" در برابر هجوم همه‌جانبه‌ی ارتجاع، به ناکامی انجامید.

اوضاع سیاسی و مبارزاتی ایران و جهان، از نظر عینی و ذهنی، به نفع جنبش کارگری ایران نبود. فاشیسم و استالینسم در دو دهه تمام دست آوردهای یک سده‌ی جنبش کارگری جهان را درهم کوبیده بودند. با شکست فاشیسم، و با کمک جهان سرمایه‌داری و احزاب سوسیال دموکرات، استالینسم پیروزمندانه سایه‌ی مرگ بار خود را بر روی مبارزات کارگران جهان و ایران انداخت.

پیروزی استالینسم اما به سادگی بدست نیامد. این ناکامی، پی‌آمد نبردی نابرابر بود که سرانجامی به جز شکست و دلسردی تاریخی برای کارگران نداشت. این دوره تا اعتصاب کارگران شرکت نفت در تیرماه ۱۳۲۵ ادامه یافت. پیشگامان جنبش کارگری در این دوره پنج ساله سرانجام شکست عظیمی خوردند. واقعه‌ای جبران‌ناپذیر که برای همیشه نسل انقلابی و باتجربه‌ای را از صحنه‌ی فعالیت سیاسی - طبقاتی جنبش کارگری ایران بیرون راند. کلیه‌ی دست آوردهای طبقه کارگر ایران که با پوست و خون هزاران نفر بدست آمده بود، نابود شد. نسلی که با انقلاب اکتبر، مبارزات و اعتصابات چاپ‌چیان،

نفتگران، بافندگان، چرم‌سازان و ... متولد شد، سازمان یافت، مبارزه کرد، آموخت و آبدیده شد، سرانجام شکست خورد. آن چه از جنبش مستقل کارگری ایران باقی مانده بود، با پیوستن به "شورای متحده مرکزی" حزب توده، به وسیله‌ای برای سازش طبقاتی تبدیل شد.

رحیم همداد در همان دوره مایوس و ناامید از فعالیت سیاسی کناره گرفت. علی امید، پس از پیوستن به اتحادیه‌های حزب توده، رفته رفته از صحنه‌ی جنبش کارگری به کناری انداخته شد و در گمنامی و فقر مطلق جان سپرد. یوسف افتخاری، منزوی و سرخورده، برای مدتی به ملی‌گرایان نزدیک شد. کوشش‌های او برای حفظ تشکلات مستقل کارگران، نتیجه نداد. او نیز پس از چند سالی برای همیشه از فعالیت در جنبش کارگری دست کشید. سایرین نیز سرنوشت بهتری نداشتند.

پی‌نویس‌های بخش دوم:

- ۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس نوشته دکتر علی اصغر زرگر، صفحات ۳۷۴ و ۳۷۵
- ۲ - همان جا
- ۳ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۸۶
- ۴ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی صفحه ۲۷۸
- ۵ - *The Fate of the Russian Revolution* صفحه ۳۶۰
- ۶ - مقدمه دکتر ح. ن. غازیانی بر کتاب سرگذشت مرتضی علوی صفحه ۸
- ۷ - در دادگاه تاریخ، روی مدودف صفحه ۳۱۱
- ۸ - سرگذشت مرتضی علوی تألیف نجمی علوی صفحات ۲۰ و ۲۱
- ۹ - خاطرات خلیل ملکی صفحه ۲۹۲
- ۱۰ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۳۶
- ۱۱ - تا کتون ده‌ها جزوه و کتاب درباره ی ۵۳ نفر منتشر شده و به غلط این گروه را به حزب کمونیست ایران نسبت داده اند. به همین علت بسیاری باور دارند که ۵۳ نفر ادامه دهندگان حزب کمونیست و جنبش کارگری ایران بوده اند.
- ۱۲ - خاطرات ایرج اسکندری جلد چهارم صفحات ۸۱ و ۸۲
- ۱۳ - خاطرات خلیل ملکی صفحه ۲۵۳
- ۱۴ - پنجاه نفر ... و سه نفر نوشته انور خامه ای صفحه ۱۴۰
- ۱۵ - خاطرات ایرج اسکندری جلد دوم صفحه ۱۰
- ۱۶ - خاطرات خلیل ملکی صفحه ۲۹۳. آوانسیان رهبر عقیدتی حزب توده در خاطرات خود، صفحه ۶۵، هنگامی که درباره ی عضویت کامبخش در حزب توده (در مورد نقشی که کامبخش در لو رفتن گروه موسوم به ۵۳ نفر ایفا کرده بود) اظهار نظر می کند، خصوصیات جاه طلبانه و خود بزرگ بینی خود را به بهترین شکل ممکن آشکار می کند: "به غیر از من و روستا، همه ی کله گنده های نهضت - حتی مخالف عضویت ساده او در حزب بودند."
- ۱۷ - خاطرات خلیل ملکی صفحه ۲۹۶
- ۱۸ - همان جا صفحات ۲۹۰ تا ۲۹۷
- ۱۹ - خاطرات انور خامه ای صفحه ۱۶
- ۲۰ - اصول کمونیسم نوشته فردریک انگلس صفحه ۲۳
- ۲۱ - خانواده مقدس نوشته کارل مارکس، چاپ فارسی صفحه ۲۱۴
- ۲۲ - مارکس و انگلس مجموعه آثار، جلد ۴، صفحه ۳۷۳
- ۲۳ - کارل مارکس، نقش سوسیالیست ها در تاریخ، مندرج در فصل نامه پرسش شماره ۱، صفحه ۷۳
- ۲۴ - انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد، منتخب آثار لنین، صفحه ۶۵۳
- ۲۵ - مقدمه کتاب منتخب آثار لنین از انتشارات دانشجویان هوادار سنجفا در آلمان صفحه ۸
- ۲۶ - بین الملل سوم پس از لنین نوشته ی تروتسکی چاپ فارسی صفحه ۶۲
- ۲۷ - همان جا
- ۲۸ - در دفاع از انقلاب اکبر نوشته ارنست مندل صفحه ۱۲۹

- ۲۹ - در این باره مقالات و اسناد زیادی منتشر شده است. به طور مثال به مباحث نشریه انگلیسی **International Socialist Forum** بر روی شبکه اینترنت و آدرس الکترونیکی <http://www.isf.org.uk/> مراجعه کنید.
- ۳۰ - رزا لوکزامبورگ سوسیالیست انقلابی که هنوز در زندان قیصر آلمان در بند بود، و از انقلاب شوروی پشتیبانی کرده بود، به درستی این عمل لنین، تروتسکی و بلشویک ها را به نقد کشید.
- ۳۱ - بحران جنبش کمونیستی، فرناندو کلودین، جلد اول، صفحه ۱۸
- ۳۲ - برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، لئون تروتسکی، صفحات ۱۰ و ۱۳
- ۳۳ - در دادگاه تاریخ نوشته روی مدودف، صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۲
- ۳۴ - همان جا صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۴
- ۳۵ - همان جا
- ۳۶ - سیاست و سازمان حزب توده صفحه ۹۳
- ۳۷ - نخستین زندگی نامه استالین صفحه ۷۸۳
- ۳۸ - بحران جنبش کمونیستی، جلد اول، فرناندو کلودین صفحه ۳۳
- ۳۹ - خاطرات مریم فیروز صفحه ۳۹
- ۴۰ - حتا فردی چون عبدالقدیر آزاد با پیشینه ای فاشیستی به نشست موسس حزب توده دعوت شده بود.
- ۴۱ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۵۸
- ۴۲ - خاطرات اسکندری جلد اول صفحات ۳۸ تا ۴۰
- ۴۳ - خاطرات اردشیر آوانسیان صفحه ۵۵
- ۴۴ - خاطرات انور خامه ای جلد دوم صفحه ۲۶
- ۴۵ - نشریه الفبا شماره ۶ صفحه ۴۸
- ۴۶ - خاطرات اسکندری جلد اول صفحه ۳۱
- ۴۷ - نشریه الفبا شماره ۶ صفحه ۴۸
- ۴۸ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی، صفحه ۱۷۶
- ۴۹ - همان جا صفحه ۱۶۷
- ۵۰ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۹۸
- ۵۱ - خاطرات آوانسیان صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۵۲ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۹۹
- ۵۳ - همان جا صفحه ۱۰۱
- ۵۴ - همان جا صفحه ۱۰۰
- ۵۵ - خاطرات اسکندری جلد دوم صفحه ۳۰
- ۵۶ - خاطرات آوانسیان صفحه ۳۲۷
- ۵۷ - الفبا شماره ۶ صفحه ۴۶
- ۵۸ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۵۴
- ۵۹ - نشریه الفبا شماره ۶ صفحه ۴۶

- ۶۰ - خاطرات آوانسیان صفحه ۶۴
- ۶۱ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۶۱
- ۶۲ - خاطرات آوانسیان صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹
- ۶۳ - خاطرات دوران سیری شده، یوسف اختخاری صفحه ۷۶
- ۶۴ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران نوشته حبیب لاجوردی صفحه ۱۷۳ . در این جا باید به یکی از تحریفات اخیر تاریخ نگاری اشاره ای کوتاه بشود. پروانه آبراهامیان، مولف کتاب ایران بین دو انقلاب - چاپ فارسی سال ۱۳۷۷ - در صفحات ۴۸۱ و ۴۸۲ به اعتصاب کارگران تبریز که به خاطر کمبود نان و افزایش دستمزد در اواخر ۱۳۲۱ رخ داد اشاره می کند، و رهبری آن را به حزب توده نسبت می دهد! این همان اعتصابی است که اتحادیه مستقل کارگران به رهبری یوسف اختخاری و تحلیل انقلاب در تبریز سازمان داد. اعضای و کادرهای حزب توده، به عکس ادعای آبراهامیان، بیش ترین کوشش خود را برای درهم شکستن آن اعتصاب کارگران تبریز به خرج داده بودند! آبراهامیان کافی بود که به خاطرات آوانسیان - چاپ خنجر از کشور صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹ - نظری دوباره می انداخت. در جای دیگر، آبراهامیان غیرمسئولانه از یوسف اختخاری به عنوان یک "ضد کمونیست" نام می برد! افزون بر این "تاریخ نگاری"، آبراهامیان در لفافه وانمود کرده است که این کادرهای حزب توده بوده اند که "سخنرانی"های مهیج را در آن ایام در تبریز ایراد کرده اند!
- ۶۵ - خاطرات دوران سیری شده صفحه ۲۰۸
- ۶۶ - همان جا صفحه ۲۱۴
- ۶۷ - از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۲۱۷
- ۶۸ - خاطرات دوران سیری شده صفحه ۲۰۲
- ۶۹ - همان جا صفحه ۲۲۱
- ۷۰ - خاطرات اردشیر آوانسیان صفحات ۲۳۷ و ۲۳۹
- ۷۱ - خاطرات انور خامه ای جلد دوم صفحه ۱۲۷
- ۷۲ - خاطرات آوانسیان صفحه ۱۸۸
- ۷۳ - همان جا صفحه ۲۳۹
- ۷۴ - کزراهه، احسان طبری، صفحات ۶۰ و ۶۱
- ۷۵ - خاطرات آوانسیان صفحات ۳۰۶ تا ۳۱۰
- ۷۶ - همان جا صفحات ۱۳۹ تا ۱۴۱
- ۷۷ - خاطرات خلیل ملکی صفحه ۳۶۸
- ۷۸ - خاطرات آوانسیان صفحه ۲۱۵
- ۷۹ - الفبا شماره ۶ صفحه ۴۸
- ۸۰ - ایران بین دو انقلاب، آبراهامیان، صفحه ۴۳۰
- ۸۱ - خاطرات اردشیر آوانسیان صفحه ۱۳۶
- ۸۲ - خاطرات دوران سیری شده صفحه ۸۸
- ۸۳ - نشریه الفبا شماره ۶ صفحه ۴۸
- ۸۴ - خاطرات دوران سیری شده صفحه ۷۲

- ۸۵ - خاطرات اردشیر آوانسیان صفحات ۷۴ و ۷۵
- ۸۶ - همان جا صفحه ۱۳۲
- ۸۷ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۲۸۳
- ۸۸ - همان جا صفحه ۲۶۷
- ۸۹ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۱۱۱
- ۹۰ - همان جا
- ۹۱ - همان جا صفحه ۱۱۲
- ۹۲ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۴۸۹
- ۹۳ - همان جا صفحه ۴۴۴
- ۹۴ - همان جا
- ۹۵ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۰۸
- ۹۶ - خاطرات آوانسیان صفحه ۱۸۳
- ۹۷ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۲۸۳
- ۹۸ - کزراهه، احسان طبری، صفحه ۵۹
- ۹۹ - خاطرات اسکندری جلد دوم صفحه ۵۵
- ۱۰۰ - همان جا صفحه ۵۶
- ۱۰۱ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۶۱
- ۱۰۲ - همان جا
- ۱۰۳ - خاطرات آوانسیان صفحه ۳۳۰
- ۱۰۴ - خاطرات ایرج اسکندری جلد دوم صفحه ۹۳
- ۱۰۵ - خاطرات خلیل ملکی صفحات ۲۹۲ تا ۲۹۷

بخش سوم

چیرگی مرگ بار حزب توده
بر جنبش کارگری

حزب توده به جمع آوری

نیرو می پردازد

لنین و تروتسکی نمی‌توانند با سوسیالیسم قطع رابطه کنند. آن‌ها باید تا انتهای مسیر، این بار را به دوش بکشند. سپس فرد دیگری ظاهر خواهد شد. او از نظر قدرت اراده واقعاً سرخ و از نظر اهدافی که دنبال می‌کند واقعاً سفید خواهد بود. او از نظر انرژی و نیرو بلشویک و از نظر اعتقادات، ناسیونالیست خواهد بود.

کتاب ((۱۹۲۰)) اثر شولگین

حزب توده برای این که در دفاع از منافع شوروی و متفقین نقش خود را به خوبی ایفا کند، احتیاج به نفوذ بیش تری در بین کلیه طبقات و اقشار جامعه، و به ویژه زحمتکشان و بیچیزان داشت. در این راستا، حزب توده در اوایل سال ۱۳۲۲ در آذربایجان اتحادیه‌ی دهقانان را که متشکل از خرده مالکان و دهقانان بود تشکیل داد و سپس در گیلان، مازندران، تهران، اصفهان و شیراز شعباتی را دایر کرد. پر واضح است که هدف این اتحادیه‌های دهقانی تقسیم اراضی نبود. (۱) این تشکیلات نیز همانند اتحادیه‌های کارگری "شورای مرکزی" از منافع متفقین و شوروی دفاع و از هر حرکتی که به این امر صدمه می‌زد، جلوگیری می‌کرد.

دولت مرکزی ایران نیز از هیچ کوششی برای تضعیف و نابودی جنبش مستقل کارگری و تقویت نهادهای "حلقی" حزب توده کوتاهی نمی‌کرد. همایش‌های سیاسی حزب توده از حمایت دولت ایران برخوردار بود. در شهر رضائیه، تالار بزرگ شهرداری را به رایگان در اختیار حزب توده گذاشتند و حتی هزینه‌ی پذیرایی از مردم را دولت مرکزی پرداخت. (۲) روحانیان، سرمایه داران و زمیندارانی که می‌دیدند "اتحادیه‌های حزب توده، لطمه و صدمه‌ای جدی به منافع شان نمی‌زند، به تدریج رو به سوی حزب توده آوردند:

"ما در رضائیه بارها جلسات بزرگی از مامورین دولت حتا مالکین و روشنفکرها دعوت و برای آن‌ها از سیاست حزب صحبت می‌کردیم. حتا بعضی اوقات روحانیان مهمی هم در جلسه حضور به هم می‌رساندند. یادم هست روزی در یک جلسه آخوند عسکرآبادی روحانی شماره یک رضائیه حضور یافت ... حتا کشیش یک دهی هم با دهقانان به میتینگ آمده و بر اسبی سوار و آن را به این طرف می‌تازاند تا خود را به ما نشان داده و بگوید که بلی من هم آمده ام. من در ده این‌ها بوده و این کشیش را می‌شناختم که سمپاتی به حزب ما داشت." (۳)

حزب توده تعدادی از آخوندها را به عضویت خود درآورده بود. یکی از اعضای حزب توده آخوندی بود به نام انجوی که از شیراز برای تبلیغات به مشهد فرستاده شد. (۴) دو نفر از روحانیان بیرجند نیز به عضویت حزب توده درآمدند. (۵) آخوندی بود به نام شیخ لنکرانی که خود و برادرانش، نقش گروه فشار را برای حزب توده ایفا می‌کردند. همچنین، در ترکمن صحرا نیز یکی از آخوندها با حزب توده همکاری می‌کرد. (۶)

در ادامه ی این "دین‌داری، هنگامی که حزب توده به بحث درباره ی اصلاحات ارضی پرداخت، موقوفات مذهبی را خارج از برنامه ارضی خود جای داده بود! طرفداران حزب توده اسلام را در کل چونان "نیروی عظیمی برای آزادی بشر" و "پیشگام برابری اجتماعی" و رهبران روحانی را به عنوان "قهرمانان اصلی انقلاب مشروطه" می‌ستودند. حزب توده اعلام داشت که هر عضوی که به مقدسات مذهبی توهین کند، اخراج خواهد شد. و حتا در آئین مذهبی ماه محرم ۱۳۲۳، در شهر مشهد، مراسم راه پیمایی به راه انداخت. (۷)

در چنین اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی است که حزب توده توانست با استفاده از کمک‌های مالی و امکانات تسهیلاتی فراوانی که در اختیارش گذاشته شده بود، اتحادیه‌های مستقل کارگری را تخریب و جنبش کارگری را دچار انشقاق و انشعاب کند، رهبران آن را منزوی سازد و آن‌چه را باقی مانده بود به زیر کنترل و انقیاد خویش در آورد:

"تحریکات توده‌ای‌ها منجر به پیدایش اختلاف در بین کارگران طرفدار افتخاری شد و ابراهیم علی‌زاده، یکی از هواداران سابقش، از او انشعاب کرد و با جمع کارگران خود به اتحادیه روستا

پیوست. روستا و علی زاده فشار را به کارگران افتخاری تشدید کردند و سرانجام کار اتحادیه ای که تحت نظر افتخاری بود و با گروه‌های راست رو نزدیک شده بود، به شکست منجر گردید. از اتحاد و امتزاج این دو اتحادیه ((شورای متحده کارگران و زحمتکشان)) به وجود آمد و روستا به دبیر اولی آن انتصاب شد. اتحادیه‌های مربوط به خلیل [انقلاب] آذر در آذربایجان نیز منحل گردید و به شورای متحده ملحق شد. (۸)

آوانسیان و سایر رهبران حزب توده افسانه‌ها از "مبارزات" خود ساخته و پرداخته‌اند. آن‌ها شکست یوسف افتخاری و جنبش مستقل کارگری ایران و به انقیاد درآوردن آن جنبش را نتیجه‌ی "فداکاری‌های بی‌امان و گذشت‌های مادی و معنوی" اعضای رهبری حزب توده می‌دانند. بر کم‌تر کسی پوشیده بود که اکثر اعضای رهبری حزب توده از خوانین، شاهزاده‌ها و خانواده‌های ثروتمند ایران بودند و طبیعتاً مشکل مالی نداشتند. به علاوه، کمک‌های بی‌شمار سه دولت انگلستان، شوروی و ایران در خدمت این حزب بود. به اضافه این که، در اغلب مواقع، از جمله انتخابات مجلس چهاردهم، خوانین و سرمایه‌داران "ملی" ده‌ها هزار تومان خرج فعالیت‌های حزب توده می‌کردند. (۹) زرادخانه‌ی تحریفات "انستیتو مارکسیسم لنینیسم" استالین نیز با بهره‌برداری از امکانات مادی و معنوی فراوانی که در اختیار داشت، به‌طور مرتب، زمینه‌ی توجیحات سازش کارانه‌ی سیاسی - نظری آن حزب را در درون جنبش کارگری ایران فراهم می‌کرد. جنبش مستقل کارگری ایران در چنین نبرد نابرابری شکست خورد.

پی‌آمد جنگ جهانی

اوضاع جبهه‌های جنگ جهانی به نفع متفقین تغییر می‌کرد. به نظر می‌آمد که مناسبات بین شوروی، انگلستان و آمریکا روز به روز محکم‌تر می‌شود. هنگامی که روزولت در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ درگذشت، استالین به چرچیل نوشت:

"من به سهم خویش از درگذشت این مرد بزرگ، دوست مشترک مان، به شدت احساس تائر می‌کنم." (۱۰)

پس از متلاشی کردن جنبش مستقل کارگری، حزب توده و هواداران شوروی با فراغ بال به سیاست های خود مبنی بر حمایت از متفقین افزودند. استالینست های ایرانی گسترده ترین کارزار را در ستایش از رهبران جهان امپریالیستی به راه انداختند:

"روزولت محققاً از سیمای بزرگ عصر ماست ... او به دوستی اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان علاقه شدید داشت. رابطه صحیح و محکم آمریکا و شوروی از سنه ۱۹۳۳ یعنی با انتخاب روزولت آغاز گردیده روز به روز محکم تر و صمیمی تر شده است ... او مانند سایر مردان بزرگ تاریخ معاصر جهان، مارشال استالین و مستر چرچیل، نسبت به ملت و میهن ما علاقه خاصی نشان داده و با امضای اعلامیه کنفرانس تهران، تبلیغات شوم دشمنان دموکراسی را عقیم گذاشته، تا ملت ایران را به حسن نیت متفقین امیدوار کرده است." (۱۱)

در همان ایام حزب توده سخاوت مندانه، به بذل و بخشش امتیاز نفت شمال و جنوب ایران به شوروی، انگلستان و آمریکا سرگرم بود. طبری در ۱۹ آبان ۱۳۲۳ نوشت:

"ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و بر علیه آن سخنی نمی گوئیم، باید معترف باشیم که دولت شوروی در ایران منافی جدی دارد. باید برای اولین و آخرین بار به این حقیقت پی برد که نواحی شمال ایران در حکم امنیت شوروی است ... عقیده ی دسته ای که من در آن هستم اینست که دولت به فوزیت برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانی های انگلیسی و آمریکائی وارد مذاکره شود." (۱۲)

روزنامه ی رهبر آرگان حزب توده نیز در سر مقاله ی خود به تاریخ ۳۰ آبان ماه ۱۳۲۲ - ۲۱ نوامبر ۱۹۴۳ - چنین نوشت:

"فاشیسم بین المللی و ارتجاع داخلی به ما اجازه نمی دهند که اکنون بعضی از طرق مبارزه را به کار بندیم. دولت ما علیه فاشیسم می جنگد. کارخانه های ما برای جنگ و در راه پیروزی مشترک متفقین ما کار می کنند. در این موقع هر گونه عملی که منجر به ایجاد وفقه در تولید محصول شود خطاست."

شکست های پی در پی ارتش هیتلری در جبهه شرق، به نحو چشمگیری به اعتبار حزب توده و شوروی در ایران افزود. و لذا، گسترش محبوبیت و جذابیت طرفداران آن حزب، به ویژه میان کارگران، دانشجویان و روشنفکران، به سرعت فزونی گرفت. البته به موازات رشد حزب توده، گرایش های راست نیز در بین اقبشار و طبقات تکنوکرات و ثروتمند

تقویت شدند. حمایت حزب توده از خواست واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، این گونه گرایش‌های "ملی‌گرا" را نگران ساخته بود. با از بین رفتن جنبش مستقل کارگری، حزب توده پس از شکست ارتش آلمان نازی به بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین حزب سیاسی ایران تبدیل شد:

"اما پس از پیروزی استالین‌گرا و پیشروی‌های برق‌آسای شوروی در زمانی که موج خوش‌بینی نسبت به شوروی و مبارزه‌آینده‌ی او علیه انگلستان رو به افزایش بود، هر چه یوسف بی‌چاره داد می‌زد که استالین پیش از جنگ این جنایات را انجام داده است، گوش کسی بدهکار نبود. اطرافیان یوسف می‌دیدند که پیروزی‌های ارتش سرخ چشم دنیا را خیره کرده است و همه آن را می‌ستایند. از سوی دیگر حزب توده با اتکاء به شوروی روز به روز موفق‌تر می‌گردد و توده‌های بیش‌تری را بسوی خود جلب می‌کند و نوید می‌دهد که به زودی انقلاب جهانی به یاری ارتش سرخ شعله‌ور خواهد گردید و سراسر جهان به رژیم شوروی ملحق خواهد شد. پس چرا آن‌ها به این صف نپیوندند و از پیروزی آینده آن برخوردار نگردند؟ حرف‌ها و استدلال‌های یوسف در باره جنایات استالین و انحراف رژیم شوروی دیگر در آنان تاثیری نداشت. بنابر این با روستا [مسئول تشکیلات کارگری حزب توده] تماس گرفتند و آمادگی خود را برای همکاری با حزب توده اظهار داشتند. بدین سان در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳ روستا و محضری از طرف شورای مرکزی کارگران (وابسته به حزب توده) با علیزاده و علی‌امید و عتیقه‌چی و نادم انصاری و خلیل انقلاب و سایر نمایندگان اتحادیه کارگران و برزگران و اتحادیه زحمتکشان ایران و اتحادیه کارگران راه آهن ایران در باغی در کرج گرد آمدند و اتحادیه‌های مزبور را در هم ادغام کردند و شورای متحده کارگران و زحمتکشان ایران [شورای متحده مرکزی] را که همگام حزب توده بود، به وجود آوردند. این اتحادیه در هنگام وحدت پنجاه هزار عضو داشت (به ادعای کامبخش) و در اندک مدتی بیش از نود درصد طبقه کارگر ایران را در صفوف خود متشکل ساخت." (۱۳)

اشاره شد که علاوه بر گسترش نفوذ حزب توده میان کارگران، بسیاری از روشنفکران نیز به صفوف حزب توده جلب شدند:

"عده زیادی از مردم، کارگران و روشنفکران به سوی حزب آمدند، به خصوص از سال ۱۳۲۱ به بعد اکثر روشنفکرهای ایران به اضافه مجموع کارگران به حزب پیوستند و در سال ۲۲ ما توانستیم همه کارگران ایران را در دست داشته باشیم به طوری که شورای متحده مرکزی، اتحادیه کارگران

را که تحت نظر یوسف افتخاری بود به کلی در اقلیت مطلق قرار داد که منتهی به انحلال آن شد و همه به شورای متحده پیوستند." (۱۳)

دولت انگلستان که در آغاز در سرکوب جنبش مستقل کارگری ایران به حزب توده کمک می‌کرد، با مسلم شدن پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم، سرانجام به کمک‌های خود پایان داد:

"حزب توده ایران که در آغاز حزبی دموکراتیک بنظر می‌آمد و از حمایت شوروی و بریتانیا برخوردار بود و ((مقامات بریتانیایی به شکل‌های گوناگون از آن پشتیبانی می‌کردند، پس از نبرد استالین گراد در دی ماه ۱۳۲۲ به شکل فزاینده‌ای تبدیل به حزبی هوادار روسیه شد.))" (۱۵)

از آن تاریخ به بعد، حزب توده به وسیله‌ای تمام‌عیار در دست بوروکراسی ضد کارگری شوروی برای زدوبند و معامله با هیئت حاکمه‌ی ایران مبدل شد. آن حزب به خاطر پیروزی‌های ارتش شوروی، نفوذ و اعتبار فوق‌العاده‌ای یافته بود. این افزایش محبوبیت در میان طیف طرفداران کرم‌لین، تنها به ایران محدود نمی‌شد. احزاب کمونیست کشورهای دیگر نیز اعتبار مشابهی کسب کرده بودند.

تروتسکی قبل از مرگش پیش‌بینی کرده بود که پس از خاتمه‌ی جنگ قریب‌الوقوع جهانی، و بر روی ویرانه‌های استالینیسیم و فاشیسم، جنبش‌های انقلابی پا خواهند گرفت و پیشگام انقلابی طبقه کارگر با پشتیبانی نسل جوانی از مبارزان کمونیست از انزوای سیاسی بیرون خواهد آمد.

این پیش‌بینی درست از آب در نیامد. به عکس، استالینیسیم نه تنها در جنگ پیروز شد، بلکه نفوذ مستقیم خود را در تمام اروپای شرقی گسترش داد و به مرزهای غرب اروپا رسانید. به علاوه، با انقلاب دهقانی در چین، و سپس جنگ‌های کره و ویتنام، نفوذ و حوزه‌ی فعالیت احزاب پیرو سیاست‌های مسکو در سطح وسیعی از شرق آسیا دامن گسترده بود.

پیروزی استالینیسیم در جنگ جهانی دوم، انزوا و دل‌سردی برخی گرایش‌های طرفدار تروتسکی و "بین‌الملل چهارم" را به دنبال آورد. فعالان سوسیالیست طرفدار "اپوزیسیون چپ" بیش از دو دهه از دست آوردهای سیاسی، نظری و برنامه‌ای انقلاب سوسیالیستی

شوروی سرسختانه پاسداری کرده بودند. ولی با پیروزی بوروکراسی مسکو در جنگ، تمام مجراهای موثر و لازم دخالت سیاسی و فعالیت اجتماعی در جنبش بین‌المللی طبقه کارگر بر روی آن‌ها بسته شده بود. این مبارزان که از کشتارهای استالینیسیم، فاشیسم و جنگ امپریالیستی مصون مانده بودند، در برابر خیل عظیم طرفداران سوسیال دموکراسی اروپائی و بوروکراسی روسی و چینی در جنبش کارگری، انگشت شمار بودند. تنها پس از رویدادها و دگرگونی‌های دهه شصت و پیدایش قشر نوینی از جوانان مبارز در سطح جهانی بود که این‌گونه گرایش‌ها از انزوا بیرون آمدند.

گرایش‌های گوناگون که در چارچوب "اپوزیسیون چپ" در برابر انحطاط شوروی ایستادگی کردند، هر چند که در نگهداری و حفاظت از سنن و دست‌آوردهای انقلابی تلاش ورزیدند، اما عاقبت نتوانستند متناسب با شرایط جدید، درون مبارزات کارگران شرکت و دخالت لازم و موثر کرده، تجربیات مبارزاتی و ثنوری‌های انقلابی را تکامل دهند و جنبش سوسیالیستی را بدان مجهز سازند. از پایان جنگ جهانی تا دهه شصت، بخش قابل توجهی از هواداران اپوزیسیون چپ به انحرافات فرقه‌گرایانه یا فرصت‌طلبانه درغلتید. این گرایش‌ها، از یک سو از جانب سرمایه‌داران، کارفرمایان و فعالان اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری وابسته به احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات در خطر اخراج، افترا و ضرب و شتم قرار داشتند. و از سوی دیگر، به خاطر عدم توانائی و دخالتگری انداموار و مشخص در مبارزات روزمره‌ی کارگری، نمی‌توانستند به تدوین و تدقیق برنامه‌ی رادیکال، سوسیالیستی و منطبق با شرایط نوین جهانی مجهز گردند و آن را در عمل و کردار به محک آزمایش بگذارند. ابعاد جهانی شکست پیشگام انقلابی طبقه‌ی کارگر چنان ژرف و پهناور شده بود که صرفاً با تبلیغات پیرامون نگهداری از "دست‌آورد"های بلشویزم، یا شگردهای میان‌بر زدن و "سریع ثروتمند شدن" بر طرف نمی‌شد.

بحران جنبش کارگری تنها به "بحران رهبری پرولتاریا" منحصر و محدود نبود و بسیار فراتر از آن رفته بود. سلطه و احاطه‌ی سوسیال دموکراسی اروپائی و بوروکراسی

روسی، تعاریف و معانی گنگ و تحریف شده‌ای از برنامه‌ی سوسیالیستی و اهداف استراتژیک طبقه‌ی کارگر را به کل جنبش، تلقین و تحمیل کرده بود. بخشی از "تروتسکیست"ها نیز در مسیر این "انحطاط" نظری و عملی قرار گرفته بودند.

عواملان تزار سرخ

در ایران، حزب توده با توسل به تشکیلات قدرتمند کارگری که در خدمت داشت و با استفاده از نمایندگانی که به مجلس فرستاده بود، آمادگی کامل و نفوذ لازم را برای پشتیبانی از منافع شوروی کسب کرده بود. با این وصف، دولت شوروی هنوز راضی نبود. بوروکراسی مسکو در صدد ساختن ابزار دیگری برای تحمیل خواسته‌های خود به دولت ایران بود؛ فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان.

در ابتدای کار، اکثر رهبران حزب توده جوهر اصلی اقدامات سیاسی بوروکراسی شوروی در ایران را درک نمی‌کردند. اما سرانجام شوروی به رهبران حزب توده تفهیم کرد که برای اعمال نفوذ بر روی هیئت حاکمه‌ی ایران باید از نیروی عظیم جنبش کارگری یاری بگیرند:

"سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴] بود. سالی که در اواسط آن معلوم شد صحبت‌ها و نقشه‌هایی در بین بوده است. (ما با سفیر شوروی به تقاضای خود سفیر، ماکسیموف ملاقات کردیم) و در آن امیدواری‌های زیادی به تغییر سیاست به چشم می‌خورد. (بعد از این صحبت‌ها) اگر دقیقاً روزنامه رهبر را بخوانیم در ماه‌های تابستان یعنی در اواخر ماه ژوئیه ناگهان لحن ما در سر مقاله رهبر عوض می‌شود. تند می‌شود و جنبه حمله پیدا می‌کند." (۱۶)

روزنامه‌ی ظفر یکی از نشریات وابسته به حزب توده، در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۲۴ دعوت "دوستان" را اجابت کرد و با چرخشی ناگهانی خواهان "برانداختن طبقه‌ی حاکمه و دولت ناتوان" ایران شد. (۱۷) بعد از این که مقامات شوروی دستورات خود را به رهبران حزب توده دیکته کردند، (۱۸) و بلافاصله پس از ملاقاتی که آوانسیان از آن به

عنوان "مذاکراتِ روح دهنده" نام می‌برد، در سیاست حزب توده ناگهان تغییراتی غیر قابل پیش بینی مشاهده شد.

همان‌طور که اشاره شد، در همان ایام، به‌طور ناگهانی، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به دستور مقامات شوروی در ۱۲ شهریور ۱۳۲۳ ساخته شد. در یک ماه پیش از آن، حزب دموکرات کردستان نیز به تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۲۳ اعلام موجودیت کرده بود. حمایت استالین از فرقه‌ی دموکرات، اعضاء و طرفداران حزب توده را مات و مبهوت کرده بود و علل آن را نمی‌فهمیدند. به ویژه این که شعبه‌ی محلی آن حزب در آذربایجان بدون اطلاع رهبران در پایتخت به فرقه‌ی دموکرات پیوسته بود. همین مسئله باعث شد که برخی از اعضاء حزب توده به مخالفت با فرقه برخیزند. در این میان، اردشیر فرد مورد اعتماد شوروی به مسکو احضار شد. (۱۹) وی مخفیانه به مسکو رفت تا او را قانع سازند که از مخالفت با فرقه‌ی دموکرات دست بردارد و از آن حمایت کند. (۲۰) حزب توده و فرقه‌ی دموکرات به عنوان گروه‌های فشار، تنها مجریان سیاست‌های استعمارگرانه و ضد کمونیستی استالین و شرکاء بودند.

سه ماه پیش از اعلام موجودیت فرقه‌ی دموکرات، در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۲۳، اعتصاب "کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس" در کرمانشاه رخ داده بود. رهبران حزب توده اعتصاب را محکوم کردند و شورای متحده برای پایان دادن به این اعتراض کارگری دخالت کرد. (۲۱)

این نخستین اعتصاب بزرگی بود که پس از سال ۱۳۰۸ در واحدی از صنایع نفت به وقوع می‌پیوست. محمدرضا شاه چهار روز بعد از آغاز اعتصاب، محسن صدر را که سوابق ننگینی داشت به نخست وزیر انتخاب کرد. صدر در سال ۱۲۸۷ با مشروطه خواهان مخالفت کرده بود. (۲۲) محسن صدر برای مقابله با اعتصاب بدون درنگ حکومت نظامی برقرار کرد. دو روز بعد از انتخاب نخست وزیر جدید، شرکت نفت ۴۰۰ نفر از ۶۵۰ کارگران اعتصابی را از کار اخراج کرد.

اوضاع ایران پس از جنگ جهانی

جنگ جهانی دوم در مرداد ۱۳۲۴ پایان گرفت. بر اساس پیمانی که بین متفقین بسته شد قرار بر این بود که نیروهای نظامی متفقین تا شش ماه پس از خاتمه‌ی جنگ ایران را ترک کنند. با پایان گرفتن جنگ، بسیاری از کارخانه‌ها که برای جبهه‌ها تولید می‌کردند، بسته شدند و یا میزان تولیدات خود را کاهش دادند. بدین سان، بیکاری به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یافت.

در همان ایامی که جنگ پایان گرفت، حدود بیست و پنج نفر افسر و سرباز وابسته به بخش نظامی حزب توده در خراسان سر به شورش گذاشتند. حزب توده و شوروی به طور علنی از این اقدام حمایت نکردند. (۲۳) هر چند که حزب توده بعدها از آنان به عنوان "قهرمان ملی" نام برد. (۲۴)

فرقه‌ی دموکرات در شهریور ماه ۱۳۲۴ خواستار خود مختاری در آذربایجان شده بود. حکومت مرکزی در همان ایام واکنش شدید نشان داد و دفتر مرکزی حزب توده و شورای متحده‌ی مرکزی به دست ماموران انتظامی اشغال‌گردید. در این یورش، بیش از دوازده تن از رهبران حزب توده بازداشت شدند. چندین روزنامه، از جمله روزنامه‌ی ظفر تعطیل گردید و در شهر عملاً وضعیت جنگی حکم فرما شد. (۲۵)

حزب توده در واکنش به اقدامات دولت، به حربه‌ی توانای جنبش کارگری روی آورد و دست به کار شد. در شهرهای استان مازندران گروهی از کارگران کارخانه‌ها و نقاط تلاقی راه آهن را اشغال کردند. دولت مرکزی تلاش زیادی به خرج داد تا جلوی فعالیت اعضای حزب توده را بگیرد. محسن صدر از رفتن روستا و شمشیده و عده‌ای از رهبران اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده به کنفرانس "فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری" و "دفتر بین‌المللی کار" که بنا بود در پائیز سال ۱۳۲۴ در پاریس برگزار

بشود، جلوگیری کرد. حزب توده به جای آن‌ها ایرج اسکندری شاهزاده‌ی قاجار را که مصونیت پارلمانی داشت، به عنوان نماینده‌ی کارگران ایران به پاریس فرستاد.

یوسف افتخاری نیز بنا بود در این کنفرانس شرکت داشته باشد. وی به عنوان مشاور هیئت نمایندگی کارگران ایران از طرف وزارت بازرگانی و پیشه و هنر معرفی شده بود. از سوی تشکیلات کارگری اصفهان نیز دو نفر به اسامی شمس صدری و کیوان جزو این هیئت بودند. دکتر فاطمی نیز از سوی مطبوعات و همچنین جمال زاده نویسنده‌ی معروف نیز به عنوان مشاور هیئت دولت به این کنفرانس رفتند.

یوسف افتخاری هنگامی به محل کنفرانس رسید که اجلاس آن به پایان رسیده بود. افتخاری علت تاخیر خود را نتیجه‌ی اقدامات توطئه‌گرایانه‌ی حزب توده می‌داند:

"حزب توده رفت و ماموران شوروی را دید و آن‌ها هم نخست وزیر صدرالاشراف، یا به قول خودشان ((جلاد باغ‌شاه)) را دیدند که رفتن ما را به کنفرانس بین‌المللی کار به تاخیر بیندازند. گفتند که این پاسپورت دولتی ندارد، باید تبدیل بشود. رفقا و دوستان همه رفتند و ما ماندیم. بعد از دو هفته هوایما در اختیار ما گذاشتند." (۲۶)

گرایش نسبتاً قوی سیاسی در این کنفرانس شامل کسانی بود که به عنوان نماینده‌ی اتحادیه‌های احزاب کمونیست وابسته به مسکو انتخاب شده بودند. با پشتیبانی دولت شوروی و یاری احزاب کمونیست، شورای متحده مرکزی به عنوان نماینده‌ی کارگران ایران به رسمیت شناخته شد. کوشش‌های دیر هنگام یوسف افتخاری برای افشای ماهیت واقعی "شورای متحده مرکزی" حزب توده بی‌نتیجه ماند. (۲۷)

بعد از مدتی روشن شد که سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی حکومت صدر نتیجه‌ای به بار نیاورده است. استان آذربایجان در شرف افتادن به دست فرقه‌ی دموکرات بود. در امور خارجی نیز نخست وزیر موفقیتی به دست نیاورده بود. چرا که به خاطر پذیرفتن درخواست مجدد شوروی برای واگذاری امتیاز نفت شمال، مورد انتقاد و خشم فراوان حکومت استالینی واقع شده بود. (۲۸)

حکومت صدر در مهرماه سقوط کرد. پس از وی، ابراهیم حکیمی نخست وزیر ایران شد که در دورانِ صدارت او در ماه آذر ۱۳۲۴، ماجرای فرقه‌ی دموکرات به دست کارگزاران دولت شوروی در آذربایجان به راه افتاد.

تمام این وقایع و حوادث به هم گره خورده و امکان فروپاشی دستگاه ناتوان دولتی ایران را به مراتب افزایش داده بود. هیئت حاکمه‌ی ایران به چاره‌اندیشی افتاد و در صدد تغییر سیاست خود نسبت به شوروی و حزب توده برآمد.

در اواخر دی ماه ۱۳۲۴ حکیمی برکنار شد و به جای وی، احمد قوام مجدداً مسئول تشکیل کابینه گردید. قوام با روی خوش نشان دادن به شوروی و حزب توده کوشید که با جلب اعتماد آن‌ها، اعتراضات کارگری را که رو به افزایش بود، از طریق حزب توده فرو بنشانند، ماجرای فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را به شکلی آبرومندانه حل بکند، و به نوعی با استالین بر سر خروج ارتش شوروی و امتیاز نفت شمال به توافق برسد.

پیمان استالین با قوام

احمد قوام یکی از بزرگ‌ترین زمینداران ایران بود. املاک وسیع قوام بیش‌تر در لاهیجان، منطقه‌ای که در اشغال شوروی بود، قرار داشت. این تصادفِ جغرافیائی، برای روس‌ها امتیاز ویژه‌ای بود. زیرا که کارگزاران مسکو در موقعیت برتری نسبت به لندن و واشنگتن برای اعمال نفوذ بر روی نخست وزیر ایران قرار گرفته بودند.

آمریکا نیز نسبت به قوام حسن نظر داشت، چون که وی از همان آغاز زندگی سیاسی‌اش، همواره از دخالت آمریکا به عنوان نیروی تعدیل‌کننده‌ی نفوذ روس‌ها و انگلیسی‌ها در صحنه‌ی سیاست ایران پشتیبانی کرده بود.

بدین سان، حزب توده با نیروی اجتماعی‌اش به یاری قوام شتافت. ایرج اسکندری درباره‌ی حمایت حزب توده از قوام چنین می‌گوید:

"چون قوام السلطنه اعلام کرده بود چنانچه نخست وزیر شود بلافاصله مسئله آذربایجان را با نمایندگان مردم آذربایجان حل خواهد کرد و اگر لازم شد بلافاصله به اتحاد شوروی رفته و با دولت شوروی راجع به تخلیه ایران و مسئله نفت مذاکره خواهد کرد، ما برنامه او را برنامه به اصطلاح درستی تلقی کردیم و به همین دلیل از او پشتیبانی نمودیم... جالب این جاست که قوام فقط با یک رای اکثریت را برای نخست وزیری بدست آورد. آن یک رای سرنوشت ساز بود و از نظر اهمیت و نقشی که در مسیر تاریخ ایفا کرده جالب توجه است... به هر جهت ما از قوام به دو دلیل پشتیبانی کردیم؛ یکی موضوع مسالمت آمیز تخلیه نیروهای شوروی و مسئله ی نفت (واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی) بود. به همین دلیل به تدریج قوام السلطنه در داخل حزب ما وجهه ای پیدا کرد، به کلوب ما آمد، او را به آن جا آوردیم و برای او خیلی دست زدند. در آن جا صحبت کرد. کم کم برای او یک زمینه توده ای داشتیم درست می کردیم. بعد هم به مسکو رفت، با استالین ملاقات و مذاکره کرد و این پیرمرد و کهنه کار قدیم ایران کلاه سر استالین گذاشت." (۲۹)

ایرج اسکندری به چگونگی استفاده ی یکی از "شگرد"های سیاسی حزب توده در دفاع از قوام اشاراتی دارد که خصلت واقعی آن حزب را نشان می دهد:

"در شهر روزنامه فروشی را که روزنامه های حزب توده و ظفر و غیره را می فروخت با تیر زده بودند و کشته بودند... اتحادیه کارگران [شورای مرکزی وابسته به حزب توده] این موضوع را علم می کرد و هر وقت لازم می شد جنازه او را به طرف مجلس می آوردند. وکلای مجلس از ترس مردم جلسه را ترک و مجلس را از اکثریت می انداختند... به روستا [رهبر شورای مرکزی] می گفتیم: آقا جنازه را دفن نکنید. بدین ترتیب عمر مجلس به آخر رسید و نتوانست دولت قوام السلطنه را بیندازد. ما موفق شدیم نخست وزیری او را حفظ کنیم. او هم بلافاصله به مسکو رفت و آن موافقت نامه معروف را تنظیم کرد." (۳۰)

جنازه ی این روزنامه فروش را با این که فاسد شده و بو گرفته بود، تا قطعی شدن سفر قوام به مسکو دفن نکردند. روزنامه فروش مقتول عضو حزب توده نبود، و آن حزب، پس از مرگ او، کارت عضویت برایش صادر کرده بود!

در این برهه ی حیاتی از تاریخ ایران، تمام توان تشکیلاتی حزب توده به کار گرفته شد تا قوام را در صدارت نگه دارد. "رهبر" یکی از نشریات حزب توده نوشت:

"دولت کنونی را همان امواج غضب ملت علیه هیئت حاکمه، روی کار آورده است. این دولت آخرین اسلحه مسالمت آمیز ملت بر علیه هیئت حاکمه است." رهبر مورخ ۲۲ اسفند ۱۳۲۴ (۳۱) دکتر مصدق هم از زمامداری قوام راضی بود. از دیدگاه مصدق، کسی می بایست عهده دار صدارت می شد که مسکو از او استقبال می کرد. (۳۲)

حزب توده روی کار آمدن احمد قوام را نتیجه ی "امواج غضب ملت" اعلام کرد و مقدمات و توجیحات لازم را برای سرکوب مستقیم جنبش مستقل کارگری فراهم آورد: "گروه یوسف، به استثنای علی امید، در دوران حزب توده سرنوشت شومی داشتند، زیرا همه جا خود را با عمال حزب توده روبرو دیده و دچار وضع وخیمی می شده اند. حتی شنیدم روستا در دوران حکومت مطلقه خود به ماموران خاص خود دستور داده بود که یوسف را در خیابان بازداشت کرده و به اتاق مخصوص شکنجه (که در شورای متحده بود و مورد اعتراض ما اصلاح طلبان بود) آورده و به او شکنجه نیز آورده بودند." (۳۳)

یوسف افتخاری ماجرای ربودن و شکنجه شدن خود به دست حزب توده را چنین بیان کرده است:

"یک روز غروب از جایی برمی گشتم فکر کردم که به سنديکا هم سری بزنم ... نزدیک سنديکا رسیده بودم دیدم در حدود دویست نفر مرا محاصره کردند و با چاقو شروع به زدن کردند. از حسن اتفاق من زیر بودم و چاقو به خودشان می خورد... یکی از آن ها چاقویی به دستم زد و مجروح شدم. مرا به محل حزب توده در خیابان فردوسی بردند و در آن جا زندانی شدم. این زندان به مراتب از زندان رضا شاه بدتر بود ... مظفر فیروز [معاون قوام] هم مرتب تلفن می کرد که هنوز نکشتید؟ بعد معلوم شد که این ها تصمیم گرفته اند که مرا در این جا نکشند، بلکه به زنجان فرستاده تحویل غلام یحیی بدهند و آن ها محاکمه کرده و بکشند. در حدود یک هفته آن جا بودم. عده ای از رفقای ما مانند جعفر طاهری و بالکانی و برادرم رحیم افتخاری را هم گرفته و به آن جا آوردند." (۳۴)

احمد قوام از همان آغاز به وسیله ی سرتیپ ضرابی رئیس وقت شهربانی از نقش حزب توده در ربودن رهبران اتحادیه مستقل کارگران باخبر شده بود:

"اداره ی کل شهربانی به نخست وزیر (احمد قوام)، ۲۱ اسفند ۱۳۲۴، جناب آقای نخست وزیر، محترماً گزارش شماره ۵۷۹ کلاتری ۳ ذیلاً معروض می گردد: ساعت ۱۷/۳۰ روز ۲۰ ماه جاری سربره فرمند کلاتر ۲ به وسیله تلفون به کلاتری اطلاع داد: چند نفر از افراد اتحادیه ی کارگران

حزب توده یوسف افتخاری نام را که در خیابان لاله زار پاساژ بهرامی اتحادیه ای بنام برزگران [؟] دارد، با دو نفر دیگر از رفقای او به اتحادیه ی کارگران [وابسته به حزب توده] برده اند و نیز اثاثیه محل اتحادیه ی یوسف افتخاری را هم به اتحادیه کارگران حمل نموده اند. پس از عرض گزارش کلانتر، ساعت ۲۰ در مقابل اتحادیه ی کارگران آقای دکتر محمد یزدی [یکی از رهبران حزب توده] را ملاقات و در این مورد با ایشان مذاکره [شد، ایشان] اظهار داشتند: تا ده دقیقه دیگر به کلانتری جواب خواهم داد. ساعت ۲۰/۲۰ آقای رضا روستا مدیر روزنامه ظفر به رسدیان یکم شفיעی پایه ور نگهدارنده به وسیله تلفون اطلاع می دهد که چنین اشخاصی به اتحادیه کارگران آورده نشده و در این جا نیستند. " (۳۵)

خیر ربودن یوسف افتخاری به بیرون درز کرد و حزب توده مجبور شد که او را تحویل احمد قوام السلطنه بدهد. به دستور قوام، یوسف به زندان موقت شهربانی انداخته شد: "این موقعی بود که مرحوم کسروی را کشته بودند [کسروی در اسفند ۱۳۲۴ به قتل رسید] شخصی در اتاق من بود که از او پرسیدم شما را برای چه آوردند؟ گفت کسروی را من کشتم. بعد من به شهربانی اعتراض کردم که چرا مرا با او یک جا نگه داشتید؟ ... پس از چندی گفتند شما باید پنج هزار تومان وجه الضمان بدهید تا آزاد شوید. گفتم نمی دهم. وجه الضمان را مجرم می دهد. توده ای ها مرا گرفته اند حبس کرده اند، شما هم حبس کرده اید، وجه الضمان هم بدهم؟ شما مجرمید. در این کشمکش واقعاً حکومت نظامی و شهربانی دست داشتند. در گرفتاری و دستگیری من آن ها با توده ای ها بند و بست کرده بودند و با دستور قوام السلطنه گرفته بودند. مظفر فیروز هم که از سید ضیاء الدین دست کشیده بود و به این طرف [قوام] چسبیده بود دائماً تلفن می کرد که بکشید ... بعد از یک هفته ناچار شدند بدون ضمانت مرا مرخص کنند." (۳۶)

احمد قوام از نخستین روزهای بهمن ۱۳۲۴ مقام نخست وزیری ایران را به دست گرفته بود. وی از ۲۲ بهمن ماه، حکومت نظامی را که برای مقابله با "چپ" روی های حزب توده، متعاقب ملاقات های "روح دهنده"ی مقامات شوروی با سران حزب توده برقرار شده بود، لغو کرد. نخست وزیر می دانست که تناسب قوا به سود او نیست. در ضمن، احمد قوام به خوبی آگاه بود که حزب توده بدون اجازه ی شوروی دست به هیچ حرکتی نمی زند. نخست وزیر جدید برای نشان دادن حسن نیت حکومت مرکزی دستور داد دفاتر و باشگاه های حزب توده را که بسته شده بود، باز کنند و به آن ها باز گردانند.

احمد قوام در ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ به مسکو رفت و با استالین گفتگو کرد. در این مذاکرات رهبران دو کشور بر سر واگذاری نفت شمال به توافق رسیدند. قوام تا ۱۹ اسفند در شوروی بود. وی پس از بازگشت از مسکو، دو هفته قبل از امضای قرارداد با سادچیکف سفیر شوروی در ایران، با سفیر آمریکا "پنهانی" ملاقات کرد. قوام برای جلب رضایت سفیر آمریکا به وی قول داد که امتیاز نفت بلوچستان را به آمریکائیان خواهد سپرد. سفیر آمریکا گزارش داد:

"هم اکنون انگلیسی‌ها می‌کوشند تا در آن ناحیه [بلوچستان] امتیازی بدست آورند ولی قوام جواب داد انگلیسی‌ها هر حقی در ایران تا کنون کسب کرده اند دیگر برایشان کافی است" (۳۷)

سفیر آمریکا از مذاکرات خود با قوام نتیجه گرفت که نخست وزیر ایران واقعاً در واگذاری امتیاز نفت به شوروی جدی بوده است. برخی معتقدند که قوام برای ابقای خود و استفاده از قدرت شوروی آگاهانه سعی در جلب رضایت استالین داشته است. سفیر آمریکا در گزارشی که برای دولت متبوع خود در ۲۲ مارس (دوم فروردین ۱۳۲۵) فرستاد به جدی بودن قصد قوام در باره ی موافقت نامه با شوروی اشاره کرده است. (۳۸) در آن ایام ملاقات‌های دیگری نیز بین شاه و رهبران توده‌ای و ملی‌گرا، در جریان بود:

"روزی محمدرضا [شاه] به من [فردوست] گفت که سنجابی را بیاور به نحوی که ورود او را کسی نبیند. او را به نزد محمدرضا آوردم. سر شب بود و تاریک و حدود دو ساعت صحبت کردند... همزمان، محمدرضا دستور داد که به همان ترتیب و مخفیانه دکتر فریدون کشاورز را بیاورم. او را آوردم و صحبت کردند. این ملاقات‌ها هم ۵-۶ بار تکرار شد و دفعات بعد کشاورز دو نفر دیگر را همراه خود می‌آورد... یکی را به من معرفی کرد که دکتر مرتضی یزدی بود. محمدرضا به کشاورز علاقه زیادی پیدا کرده بود و حتی یک بار به من گفت که به منزلش بروم و او را از طرف ایشان احوالپرسی کنم. رفتم و کشاورز هم در جواب از شاه تمجید کرد و گفت که [شاه] فرد فهمیده‌ای است و او را دوست می‌دارم و نفع ایشان در همکاری با ماست و نتیجه اش را خواهند دید." (۳۹)

احمد قوام قرارداد واگذاری نفت شمال را در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ (۴ آوریل ۱۹۴۶) با سادچیکف امضاء کرد. در ماه اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه‌وری رهبر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان برای مذاکره با دولت قوام به تهران آمد. حزب توده از وی استقبال

کرد و به افتخارش ضیافتی ترتیب داد. این مذاکرات تحت نظارت دولت شوروی انجام گرفت و بنا به توصیه‌ی آن کشور فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بر سر اغلب خواست‌های خود آشکارا عقب‌نشینی کرد.

قوام می‌خواست با یک تیر چند نشان بزند، و زد. وی مقدمات قرارداد نفت شمال را با استالین ریخته بود و به حزب توده و شوروی وانمود کرده بود که در واگذاری قرارداد نفت شمال به آن کشور جدی است. وی با این کار خروج ارتش شوروی را از ایران ممکن ساخته، و مقدمات ختم ماجرای آذربایجان را ریخته بود. و از همه مهم‌تر، حزب توده را برای سرکوب جنبش کارگری به جلو انداخته بود.

نخست‌وزیر در آن ایام، کمبود یک حزب سیاسی را برای سازماندهی بهتر سیاست‌های خود درک کرده بود. بدین خاطر وی در تاریخ ۸ تیر ۱۳۲۵ تشکیل حزب دموکرات ایران را اعلام داشت.

همان‌طور که اشاره شد، حزب توده تلاش می‌کرد تا قرارداد نفت شمال ایران با یاری قوام به شوروی سپرده شود. آن حزب برای اثبات وفاداری اش به حکومت مرکزی ایران از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرد؛ در روز ۱۱ اردیبهشت برابر با اول ماه مه ۱۳۲۵ از طرف شورای متحده و حزب توده راه پیمائی‌هایی به پشتیبانی از دولت مرکزی، در سراسر ایران به راه انداخته شد. در جنوب نیز شورای متحده خوزستان و حزب توده تظاهرات بزرگی را سازماندهی کردند. (۳۰) شعارهای این تظاهرات عبارت بودند از:

زنده باد قوام، مرگ بر دشمنان کارگران، زنده باد شاه جوان و مرگ بر دشمنان حزب توده ایران.
برگذاری راه پیمائی حزب توده مصادف شد با آغاز اعتصاب کارگران لوکوموتیو. بنا به گزارش کنسول انگلیس، زنی که در این تظاهرات شرکت داشت، چنین گفته بود:

"انگلیسی‌ها بیش‌تر برای خوراک سگ خرج می‌کنند تا برای مزد کارگر و ما باید شرکت نفت را از انگلیسی‌ها بگیریم." (۴۱)

پنج روز بعد از آن، کارکنان و کارگران کارخانه‌های تقطیر و قیر پالایشگاه آبادان در پشتیبانی از کارگران لوکوموتیو دست به اعتصاب زدند. گسترش اعتصاب به سایر

کارخانه‌های آبادان مصادف شد با خروج نیروهای نظامی شوروی از خاک ایران. خروج ارتش شوروی، بر اساس قرارداد شوروی - ایران، پیروزی بزرگی برای قوام به حساب می‌آمد.

شورای متحده‌ی وابسته به حزب توده برای جلوگیری از گسترش اعتصاب‌ها وارد مذاکره با مقامات شرکت نفت انگلیس شد. درست ۱۰ روز بعد از شروع اعتصابات، یعنی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ماه، کارگران نفت آغاچاری که ۴۴ درصد نفت خام را تولید می‌کردند، دست از کار کشیدند. این اعتصاب فوق‌العاده گسترده بود. کارگران نفت آغاچاری عضو شورای متحده حزب توده نبودند و به همین دلیل، اعتصاب کنندگان بسیار رزمنده بودند.

دولت مرکزی بیش از ۱۳۰ نفر افسر و سرباز را برای سرکوب کارگران اعتصابی به آن دیار فرستاد. افزون بر آن، نیروهای امنیتی انگلستان با بسیج تفنگ داران نیروی دریایی انگلستان و مسلح کردن عشایر عرب در عراق، خود را برای سرکوب کارگران اعتصابی آماده کردند.

حزب توده بر آن بود که مهار جنبش کارگری از دستش خارج نشود. گزارش روزانه‌ی مبارزات کارگری در "ظفر" نشریه‌ی حزب توده چاپ می‌شد:

"۲۹ اردیبهشت: سربازان به جای کارگران سربچه‌های نفت کار می‌کنند. کارگران و اتحادیه‌ی نانوایان و پیشه‌وران و درشکه‌چی‌ها و رستوران‌ها در اهواز، بندر معشور، کوت عبدالسله پشتیبانی می‌کنند. منتظر هر گونه دستور و اعتصاب به نفع همه رنجبران و برادران کارگر آغاچاری هستیم. ۳۰ اردیبهشت: تمام ایران چشم به آغاچاری دوخته است. ۱ خرداد: از طرف نیروهای مسلح به کارگران شلیک شد... [در آغاچاری] جنازه کارگران از زن و مرد و اطفال چهار و پنج روز در پشت بنگله‌ها مانده و متعفن شده و بالاخره مردها جرات تطهیر و دفن تلفات که از جنایات شرکت [نفت] بعمل آمده نداشتند. زن‌ها حاضر می‌شوند قبر کنند و جنازه‌های متلاشی و متعفن را دفن می‌کنند. موقعی که کارگران از زن و مرد و کودک از طرف نظامی‌ها محاصره شده و فرمانده آن‌ها فرمان شلیک داد زن‌ها با سینه‌های عریان از فشار سختی جلو مسلسل دویده به سربازان

التماس می‌کردند به ما آتش کنید بلکه از این زندگی ننگین و طاقت فرسا خلاص شویم. تمام سربازان از مشاهده‌ی این منظره رقت بار به گریه افتادند." (۳۲)

در اواسط خرداد ماه شرکت نفت ۳۰ نفر از کارکنان پمپ بنزین‌های تهران را اخراج کرد. بیش از ۱۵۰۰ نفر از کارگران و کارکنان پمپ‌های بنزین در پایتخت به پشتیبانی از کارگران اخراجی دست به اعتصاب زدند. بی‌درنگ کمیسینی شامل نمایندگان دولت، شرکت نفت و شورای متحده تشکیل شد. این کمیسیون به خاطر جلوگیری از گسترش اعتصاب پذیرفت که کارگران اخراجی می‌باید به سرکارهایشان باز گردند. کمیسیون با اضافه دستمزد اعتصاب‌کنندگان از روزی بیست ریال به ۲۵ ریال، و پرداخت فوق‌العاده‌ی اضافه کار موافقت کرد. ولی مدتی نگذشته بود که شرکت نفت تعهدات خود را زیر پا گذاشت و ۸۰ نفر را اخراج کرد.

نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران*

در روز ۳ تیرماه نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران به ابتکار هیئت مدیره و کمیسیون ادبی "انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی" و در حضور احمد قوام نخست وزیر و سادچیکوف سفیر شوروی گشایش یافت.

۷۸ نفر از نویسندگان و شاعران ایرانی به این کنگره دعوت شده بودند. جز چند نفری، بقیه در این کنگره شرکت کردند. اعتمادزاده، افراشته، جلال آل احمد، ملک الشعرای بهار، پورداود، توللی، چوبک، ابوالقاسم حالت، دکتر خانلری، دهخدا، دکتر شایگان،

* مجموعه گزارش‌ها، مباحثات، قرائت آثار و تصمیمات این کنگره در کتابی به نام "نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران" تیرماه ۱۳۲۵ (بدون درج نام ناشر و بی تاریخ) و شماره ثبت ۱۳۹ - تاریخ ۵۷/۷/۱۴ به چاپ رسیده است.

شهریار، صبحی، احسان طبری، بزرگ علوی، فروزانفر، دکتر معین، معیری، نواب صفا، نوشین، نیما، صادق هدایت، یغمائی از جمله دعوت شدگان بودند. ملک الشعراء بهار وزیر فرهنگ در سخنرانی افتتاحیه خود چنین گفت:

"ما افتتاح این کنگره و مجمع بزرگ ادبی را رهین ابتکارات انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی می دانیم ... نخستین کنگره ادبی جوان ما را پیری و وطن خواه [مستشار الدوله] در حضور پیشوای آزادیخواهان، رئیس دولت اصلاح طلب (آقای قوام) افتتاح کرد ... اهمیت بزرگی که این مجلس دارد شرکت جناب آقای سادچیکف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی است که با نهایت شادکامی نتایج برجسته همکاری فرهنگیان و فضلاء شوروی را با دانشوران ایران از نزدیک مشاهده نموده و می بیند که شکوفه های این روابط دوستانه چگونه میوه گرفته و این میوه ها چطور روز به روز آبدارتر و رسیده تر می گردد ... تا امروز کسی بیاد ندارد و در دربار محمود غزنوی نیز چنین مجمعی از شعراء و فضلا در یک زمان گرد نیامده بود" *

در این کنگره، به جز یکی دو بحث و نقد مهم و جدی ادبی، بقیه ی شعرخوانی و سخنرانی ها، سطحی و در مواردی، شبیه آثار "شعراء و فضلا"ی دربار محمود بود:

"بعد از لنین، برهبری خلق شد گزین - فرزند انقلاب استالین پاک جان

سرسبز شد نهال برومند انقلاب - بیخشی زعلم و شاخش از کوشش و توان

محصول آن درخت برومند بارور - آزادی و عدالت و آسایش و امان

این اشعار را علی معینیان سروده بود. وی سروده خود را با این ابیات به پایان برد:

پاینده باد نام ستالین نامدار - آن قائم رشید توانای کاردان

پیوسته اتحاد جماهیر شوروی - در سایه حمایت او شاد و کامران

از بهر شادکامی آن ملت بزرگ - این دلنشین چکامه فرستادم ارمغان

مفعول و فاعلات مفاعیل فاعلن - معذورم از قافیه که گشته است شایگان

* در طی جنگ جهانی اول، خود ملک الشعراء بهار از جمله شاعران و روشنفکران "ملی گرا"یی بود که امید داشت تا

آلمان پیروز از جنگ بیرون بیاید. وی در قصیده ای که با بیت زیر شروع می شد به ستایش گری قیصر و ماشین جنگی آلمان ها پرداخت: قیصر گرفت خطه ی ورشو را - درهم شکست حشمت اسلو (اسلاو) را - مقدمه "قیام شیخ محمد

الکساندر سورکف نویسنده و مدیر مجله "اگانوک" و عضو هیئت تحریریه روزنامه ادبی "لیتراتور نایا گازتتا" و یکی از رهروان تنها مکتب ادبی مجاز دولت شوروی، "رئالیسم سوسیالیستی"، درباره‌ی ادبیات آن کشور چنین گفت:

"بزرگترین رجال دولت و رئیس دولت ما جوزف استالین، حساس‌ترین و دقیق‌ترین خوانندگان آثار ما می‌باشند و در امور مهم ادبی مشاورین ما هستند، رهبران اتحادیه نویسندگان و نویسندگان دیگر همیشه این فرصت را دارند که در حل مسائل بزرگ ادبی با شخص استالین یا معاونین نزدیک او در اداره‌ی امور کشور، مشاوره کنند ... مقام جدید نویسنده در جامعه شوروی در وضعیت مادی او هم موثر گردیده است. نسخ فراوان کتابهایی که هر بار چاپ و منتشر می‌شود، حق التالیف مهمی برای نویسنده تامین می‌نماید ... به اعتبار سرمایه ذخیره ادبی می‌توان مساعدت طبعی مجانی به نویسندگان و افراد خانواده‌های آنان میدول داشت، در آسایشگاه‌ها و ویلاها هم محل‌های مخصوصی تهیه، و به اختیار آنان گذارده می‌شود ... جوزف استالین رهبر بزرگ ملت ما، در یکی از مباحثه‌های خود با نویسندگان، ادبا را ((مهندسین روح انسانی)) نامید. ما با افتخار و توجه به اهمیت مسئولیت، این لقب را پذیرفتیم و می‌دانیم این افتخار نویسنده را موظف می‌دارد در تربیت اراده و شخصیت و روح انسان شوروی که بانی جهان نوین است، تمام استعداد خود را صرف کند."

این کنگره به مدت هشت روز تا ۱۲ تیرماه ادامه داشت. در طی کنگره و طبق روال صحنه‌سازی‌های رایج حکومت استالینی، تلگراف‌های متعددی از اتحادیه‌های نویسندگان شوروی، ارمنستان، تاجیکستان، ازبکستان برای ابراز دوستی و صمیمیت با نویسندگان ایرانی ارسال گردید. در پایان کنگره، قطعنامه‌ای شامل پنج بند به تصویب رسید. سه بند این قطعنامه از قرار زیر بود:

۱ - کنگره آرزومند است که نویسندگان ایران در نظم و نشر، سنت دیرین ادبیات فارسی یعنی طرفداری از حق و عدالت و مخالفت با ستمگری و زشتی را پیروی نمایند و در آثار خود از آزادی و عدل و دانش و دفع خرافات هواخواهی نموده، بیکار بر ضد اصول و بقایای فاشیسم را در موضوع بحث و تراوش فکر خود قرار دهند و بحمايت صلح جهانی و افکار بشر دوستی و دموکراسی حقیقی برای ترقی و تعالی ایران کوشش کنند.

۲ - کنگره آرزومند است که نویسندگان و شاعران بخلق روی آورند و بدون اینکه افراط روا دارند در جستجوی اسلوب‌ها و سبک‌های جدیدی که ملایم و منطبق با زندگی کنونی باشد، برآیند و انتقاد ادبی سالم و علمی را که شرط لازم پیدایش ادبیات بزرگ است، ترویج کنند.

۳ - کنگره آرزومند است که مناسبات فرهنگی و ادبی موجود بین ملت ایران و تمام دموکراسی‌های ترقی‌خواه جهان و بالاخص اتحاد شوروی بیش از پیش استوار گشته برفع صلح و بشریت توسعه یابد.

نویسندگان و شاعران توده‌ای و ملی‌گرای "سیاسی و متعهد" ایرانی، حامیان "حق، عدالت و آزادی"، در طول کنگره، به اعتصاب و مبارزات کارگران جنوب ایران که علیه یک شرکت استعماری و غارتگر "امپریالیستی" و در دفاع از "دموکراسی حقیقی" به راه افتاده بود، کوچک‌ترین اشاره‌ای نکردند.

تخریب جنبش همبستگی کارگری

در سرتاسر ایران در پشتیبانی از کارگران کمک مالی جمع‌آوری می‌شد. هزاران کارگر در شهر کرمان دولت را تهدید به اقدامات غیر منتظره کردند. کارگران در قزوین، بندر انزلی، چالوس و نوشهر با کارگران جنوب اعلام همبستگی کردند. در تهران ۱۲۰۰۰ نفر کارگر در یک همایش سیاسی که تحت رهبری اتحادیه‌های وابسته به حزب توده سازماندهی شده بود شرکت کردند که در آن "به قدری عصبانیت مردم زیاد بود که فقط در مقابل انضباط تشکیلاتی می‌شد از خشم شنوندگان کاست." (۲۳)

ماموران انتظامی حکومت قوام به سوی تظاهرات بیکاران آتش گشودند. مردم خشمگین برای دادخواهی رو به سوی ساختمان باشگاه شورای متحده آوردند. از طرف حزب توده و شورای متحده، خیرخواه ماموریت یافت تا برای تظاهرکنندگان سخنرانی کند. روزنامه‌ی "ظفر" ۳ تیر ماه ۱۳۲۵، درباره‌ی آن روز چنین گزارش داد:

"[خبرخواه] برای تسکین افکار عصبانی مردم، که تیراندازی و حملات ژاندارم‌ها به زنان و کودکان موجب آن شده بود، به سخنرانی پرداخته و مردم را از تحریکات علیه دولت فعلی با بیان متینی باخبر ساخت و از مردم تقاضا نمود متفرق شوند و ابراز داشت که مخصوصاً چنانکه مشی حزب توده ایران

و شورای متحده مرکزی است باید عموم آزادیخواهان با جدیت تمام متوجه باشند که دولت فعلی [قوام] متکی به آزادیخواهان و احزاب مترقی و تشکیلات کارگری است بنابراین همه باید کوشش کنیم نقشه‌های محرکین و مرتجعین را خنثا نماییم. پس از این، شهربانی از خیرخواه نماینده حزب توده جداً تشکر کرد و در عوض ((ظفر)) ارگان شورای متحده، هم اعلام نمود که آقای قوام السلطنه عملاً مورد تأیید کارگران و زحمتکشان ایران می‌باشند. " (۴۲)

همکاری دولت و حزب توده برای انحراف جنبش مردمی در تهران، تا حدود زیادی کارساز شد. در خوزستان، اما، اوضاع به خاطر جنبش قدرتمند کارگری تفاوت داشت. رهبران شورای متحده‌ی مرکزی در دو استان تهران و خوزستان سخت در تلاش بودند که جلوی گسترش اعتصابات را بگیرند؛ وابسته‌ی نظامی انگلستان در تاریخ ۱۰ ژوئن (۲۰ خرداد) به وزارت خارجه کشورش گزارش داد:

"وضع کنونی آبادان و آغاچاری هر چند در ظاهر آرام است اما فوق‌العاده متزلزل است. حزب توده تسلط کامل بر کارگران پالایشگاه دارد و نفوذش در مناطق نفت خیز هم رو به توسعه است. دستگاه مدیریت شرکت نفت عملاً هیچ قدرتی ندارد در هر لحظه ممکن است اعتصابی اعلان شود که تولید را یکباره متوقف کند." (۴۵)

در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۶ (۹ تیر ۱۳۲۵) کنسول انگلیس در شهر اهواز، در گزارشی به لندن چنین نوشت: "حکومت این استان عملاً در دست [حزب] توده قرار گرفته است" (۴۶)

در ۱۶ تیر ماه ۱۳۲۵ رهبران شورای متحده‌ی خوزستان و نمایندگان شرکت نفت انگلیس ملاقاتی داشتند که در آن اعلام کردند که حاضر به سازش هستند. در حقیقت نمایندگان شرکت نفت انگلیس رهبران توده‌ای شورای متحده خوزستان را دست به سر کرده و برای خریدن وقت به آن‌ها اعلام داشتند که منتظر کسب تکلیف از لندن هستند. کنسول انگلستان به مضمون این مذاکرات اشاراتی دارد:

"آن‌ها [توده‌ای‌ها] ساده لوحانه اشاره کردند که باید در آینده نزدیک چیزی معینی برای نشان دادن به کارگران در دست داشته باشند و از ((شرکت نفت)) خواستند که تاریخی را پیشنهاد کند." (۴۷)

نمایندگان شرکت نفت نیز با حيله گری از خیانت پیشگی رهبران حزب توده در خوزستان استفاده کردند و بار دیگر با شگرد به تعویق انداختن مذاکرات به تاریخ ۲۲ تیر، در صدد تقویت نیروی خود و تضعیف جنبش نفتگران جنوب برآمدند.

همان طور که اشاره شد، در آن ایام، در تهران گفتگوهای دیگری در جریان بود. رهبران شورای متحده ی مرکزی در پایتخت نیز با مقامات انگلیسی وارد مذاکرات جداگانه ای شده بودند. نجفی رهبر شورای متحده ی خوزستان تلگرافی از تهران دریافت کرد که در آن از وی خواسته شده بود که برای جلوگیری از آغاز اعتصاب در خوزستان اقدام نکند. کمیته ی مرکزی حزب توده این دستور را برای جلوگیری از اعتصاب ابلاغ کرده بود. اما کمیته ی مرکزی حزب توده تصویر درستی از اوضاع خوزستان نداشت و محاسباتش غلط از آب درآمد. رزمندگی کارگران خوزستان آن قدر گسترش یافته بود که شورای متحده ی خوزستان چاره و راهی به جز همسازی با اعتصاب کارگران، در پیش روی نداشت. یکی از مقامات سازمان اطلاعات انگلستان در گفتگویی با یکی از دیپلمات های آمریکائی اعتراف کرد:

"در مکالمه ای تلفنی که [بر حسب اتفاق!] شنیده است، رهبران خود گمارده اعتصاب در مورد بازگشت به کار، به رغم تمام تهدیدات، از اجرای دستور دفتر مرکزی شورا سرپیچی کردند." (۴۸) ک. ب. راس، مدیر عملیات شرکت نفت به شکاف در صفوف شورای متحده ی خوزستان اشاراتی دارد:

"به نظر می رسد که رهبران شورای متحده خوزستان کنترل خود را از روی کارگران از دست می دهند. در رویدادی، نجفی یکی از رهبران توده ای شورای متحده خوزستان، یک ساعت وقت صرف کرد که تعدادی از کارگران اعتصابی را متقاعد کند که از اعتصاب نشسته خود دست بردارند. قبلاً دستورهای او بی درنگ اطاعت می شد. چند روز پیش از آن، رهبران محلی کارگران آغاچاری اعلام کرده بودند که شورای متحده خوزستان و دولت مرکزی را به رسمیت نمی شناسند." (۴۹)

موج عظیم اعتراضات کارگری که از روز یک شنبه ۲۳ تیر ماه شروع شده بود سه روز به درازا کشید. شصت و پنج هزار نفر در سرتاسر خوزستان دست به اعتصاب زده بودند. نزدیک به پنجاه هزار نفر از اعتصاب کنندگان را کارکنان و کارآموزان شرکت نفت

تشکیل می دادند. سایر اعتصاب کنندگان شامل ماموران آتش نشانی، ماموران نظافت شهر، دانش آموزان، کسبه، صنعتگران، و حتی آشپزها و مستخدمین منازل اروپایی ها می شدند. فقط کارکنان خدمات عمومی شهر مانند کارکنان آب و برق و بهداری به اعتصاب نپیوسته بودند. (۵۰) خواسته های اعتصاب عبارت بودند از: تغییر استاندار (مصباح فاطمی) خلع سلاح عشایر جنوب، عدم دخالت شرکت نفت در امور داخلی ایران، پرداخت دستمزد روز جمعه، جلوگیری از تضییقات و فشار ماموران نظامی، تامین مسکن، حمل و نقل، بهداشت و اجرای مقررات قانون کار. (۵۱)

در هنگامه ی مبارزات کارگری، "شورای مرکزی" وابسته به حزب توده، طی تلگرافی از کارگران خواست تا آرامش و خونسردی خود را حفظ کنند، زیرا "شورای مرکزی" با رئیس ستاد ارتش وارد مذاکره شده و قول گرفته است که در امر اعتصاب کارگران، حکومت نظامی دخالت نکند. اما، در روز یکشنبه ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۵ از طرف ماموران حکومت نظامی و به دستور شخص قوام و با همکاری نیروهای مسلح وابسته به انگلیس، به سوی کارگران شلیک شد و ۳۶ کارگر مقتول و ۱۷۰ نفر مجروح شدند.

پس از کشتار و سرکوب مبارزات کارگران صنایع نفت جنوب، هیئتی برای مذاکره و آرام کردن اوضاع به خوزستان فرستاده شد. اعضای این هیئت، مظفر فیروز معاون نخست وزیر و احمد آرامش از طرف دولت، و رضا رادمنش و حسین جودت از طرف حزب توده و شورای متحده ی مرکزی بودند. به دستور این هیئت، نجفی و سایر رهبران توده ای که دستگیر شده بودند آزاد شدند. نجفی پس از آزادی اعلام داشت که جنبش کارگری ایران زیر حفاظت دولت مرکزی آقای قوام است و شورای متحده ی مرکزی، کل قضیه ی اعتصاب و سرکوب کارگران را به نخست وزیر ارجاع کرده است. وی تاکید کرد که در آینده نزدیک هیچ اعتصابی آغاز نخواهد شد.

شگرد قوام برای خنثا کردن حزب توده، بسیاری را گنج کرده بود. دربار و حتی دولت انگلستان نیز به مانورهای سیاسی نخست وزیر، مشکوک بودند. لوروزتل سفیر انگلیس، در اواسط خرداد ماه در گفتگویی با قوام از فعالیت های حزب توده علیه منافع دولت

متبوع اش، شکوه و گلایه کرد. قوام با لبخند "مکارانه" ای فاش ساخت که تصمیم دارد که از حزب توده "یک یا دو نفر را وارد دولت کند، با این امید که بار مسئولیت، مایه ی اعتدال آنان شود". (۵۲)

حزب توده با آغوش باز از دعوت احمد قوام برای شرکت در هیئت دولت استقبال کرد. و سه تن از رهبران، دکتر فریدون کشاورز، دکتر مرتضی یزدی و ایرج اسکندری در کابینه ی قوام السلطنه شرکت کردند. یک نفر هم به عنوان وزیر مشاور از طرف فرقه ی دموکرات در کابینه گنجانده شد. (۵۳) کابینه ی جدید قوام در ۱۰ مرداد آغاز به کار کرد. (۵۴) حزب توده در شماره ی فوق العاده ی روزنامه ی رهبر، به تطهیر قوام و به توجه سیاسی اعمال خود در خوزستان پرداخت:

"کمیته مرکزی حزب توده ایران برای ابراز صداقت و پایداری در تصمیمی که اتخاذ کرده بود [فرستادن سه وزیر توده ای به کابینه قوام] به وزرای خود دستور داد حتی المقدور با حکومت آقای قوام السلطنه که به آزادیخواهان علاقه ای نشان می دادند همکاری کنند. وقتی حوادث خوزستان [اعتصاب کارگران صنعت نفت] رخ داد در اثر تحریک امپریالیسم و تشویق مرتجعین، تصمیمات فردی و خلاف مصالحی در این استان اجرا شد و موسسات آزادیخواهانه و کارگری آن سامان پامال حکومت نظامی و برخی از مامورین خیانتکار و غدار گردید."

حزب توده تنها جنبش و مبارزات کارگری را فدای دنباله روی از سیاست های مسکو نکرد. بلکه با هر حرکتی که به معاملات سیاسی حزب توده و حکومت قوام لطمه می زد، سر ناسازگاری داشت. سیمین بهبهانی شاعر معاصر که در دوران نوجوانی در سازمان جوانان حزب توده عضویت داشت، در خاطرات خود از آن دوران می گوید:

"اولیاء آموزشگاه از فعالیتیم در سازمان جوانان حزب توده خیر داشتند. همچنین می دانستند که گهگاه چیزی می نویسم یا شعری می سرایم. تازه سال دوم مدرسه را شروع کرده بودم که گزارشی انتقادی و بی امضاء راجع به اوضاع ناهنجار مدرسه در یکی از روزنامه های آن زمان منتشر شد که سخت رئیس آموزشگاه را خشمگین کرد و نوشتن آن را به من نسبت دادند، در حالی که هنوز هم نمی دانم چه کسی آن را نوشته بود. با چهار نفر دیگر از همکلاس هایم به دفتر آموزشگاه احضار شدیم. رئیس (دکتر جهانشاه صالح) بی مقدمه مرا مخاطب ساخت و ناسازی نثار کرد. اهانتش را با یادآوری این نکته که حق ندارد به دانشجو توهین کند، پاسخ گفتم، که بی درنگ سیلی سختی به

گوش و صورت‌م نشست. سیلی من نیز بی‌درنگ و در پاسخ به گوش او نشست ... اما دست سنگین و مردانه او کجا و دست نازک و دخترانه من؟ طی چند دقیقه صورت و اطراف چشمم ورم کرد و کیود شد. خانواده ام شکایتی در دادگاه مطرح کردند و حزب توده به پشتیبانی به جنجال برخاست و روزنامه‌ها دستاویزی برای نوشتن پیدا کردند. رئیس آموزشگاه من و چهار نفر دانش‌آموز دیگر را از آموزشگاه اخراج کرد. حزب یکی دو ماهی برای بازگرداندن ما به آموزشگاه به فعالیت ادامه داد و چند میتینگ خیابانی هم به راه انداخت و سرانجام ناگهان سکوت کرد و به ما تکلیف سازش و حفظ آرامش کرد!

همین روزها و پس از سال‌های سال از یکی از سرکردگان خُسران دیده‌ی خلوت‌گزیده‌ی حزب شنیدم که می‌گفت سران حزب توده در آن روزگار مقاومت و پشتیبانی از دانش‌آموزان را بیش از آن صلاح ندیدند از بیم آن که مبدا موقعیت سه‌وزیر توده‌ای در کابینه به خطر افتد" (۵۵)

روزنامه‌ی رهبر در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۲۵ علت شرکت رهبران حزب توده در کابینه‌ی قوام را چنین توجیه کرد:

"ما از اینرو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی و آزادبخواه در دستگاه حاکمه، تصفیه واقعی را عملی‌نمائیم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیک‌تر سازیم و آن را به نفع ملت و برای خدمت به جامعه بکار ببریم." (۵۶)

درست به فاصله‌ی شش روز، سر ریدر بولارد سفیر بریتانیا در تهران گزارشی بدین شرح در تاریخ ۱۹ مرداد به وزارت خارجه‌ی دولت متبوعش ارسال کرد:

"یوسف افتخاری که مدعی نمایندگی از سوی قدیمی‌ترین اتحادیه کارگری ایران (کسارگران و بزرگران) است، به دبیر کل کنگره جهانی اتحادیه‌های در پاریس تلگراف کرده و خواستار آن شده است که نماینده‌ای از اتحادیه او دعوت بشود ... یوسف افتخاری کمونیستی است که در زمان رضا شاه به خاطر عقاید سیاسیش سال‌های بسیاری را در زندان سپری ساخت. وی سرسختانه مخالف حزب توده است و بنا به درخواست روس‌ها از تبریز اخراج شد. ولی بنا به برخی از قرائن موجود بین او و سران [حزب توده] جز جاه‌طلبی شخصی، تفاوت چندانی نیست." (۵۷)

از مضمون گزارش سفیر بریتانیا به خوبی می‌توان دریافت که دولت انگلستان سخت‌نگران جنبش کارگری ایران بوده و از نزدیک فعل و انفعالات و گرایش‌های متفاوت و متضاد درون آن را مورد بررسی قرار می‌داده است. باید اضافه کرد که یوسف افتخاری

تنها "به خاطر عقاید سیاسی" به آن مدت طولانی دربند قرار نگرفته بود. بلکه سازماندهی اتحادیه‌ی کارگران نفت جنوب و اعتصاب ۱۳۰۸ نیز باعث زندانی شدن وی گردیده بود. به علاوه، این دوره‌ای است که جنگ جهانی دوم پایان یافته بود و دولت انگلستان دیگر از حزب توده حمایت نمی‌کرد. از اینرو سفیر دولت استعمارگر انگلستان اختلافات سیاسی بین یوسف افتخاری و رهبران حزب توده را به "جاه طلبی‌های شخصی" کاهش داده بود. در ضمن، در این گزارش آشکار است که یوسف افتخاری به خاطر درخواست روس‌ها، یعنی هم‌پیمان دوران جنگ انگلستان، از تبریز اخراج شده است. از همه مهم‌تر، این سند، پوچ بودن اتهامات برخی از رهبران حزب توده مبنی بر وابستگی یوسف افتخاری به انگلستان را ثابت می‌کند.

تداوم خوش خدمتی‌ها

حزب توده تنها به مبارزات کارگران خیانت نورزید. چندی بود که دهقانان ایران نیز به پیروی از مبارزات کارگری، برای تامین منافع خود دست به مبارزه زده بودند. زدوخورد بین جبهه‌ی متحد زمینداران و نیروهای دولتی از یک سو، و دهقانان از سوی دیگر، روزانه شدت می‌یافت. احمد قوام که پس از سرکوب کارگران جنوب، تمام توان خود را برای سرکوب حکومت‌های "خودمختار" آذربایجان و کردستان متمرکز کرده بود، ناگهان در مخمصه‌ی جدیدی گرفتار شد. این بار هم حزب توده به یاری حکومت قوام شتافت؛ در تاریخ ۲ شهریور ماه اعلامیه مشترکی از سوی حکومت مرکزی و حزب توده در روستاهای اطراف تهران پخش شد. در بخشی از آن آمده بود:

"از لحاظ حفظ امنیت شهرستان تهران و رفع شکایات و اعتراضاتی که از طرف کشاورزان و مالکین از یکدیگر دارند، و همچنین به منظور جلوگیری از وقوع هرگونه زدوخورد و عمل خلاف قانون ... سازمان حزب توده به مامورین و کارمندان خود دستور دهند در هر مورد رعایت قوانین و مقررات موجود را نموده و ضمناً در موقع مشاهده تخلفی از طرف مامورین دولت و یا افراد اعم از مالک و

یا غیر آن [یعنی دهقانان] اگر به طور خصوصی و مسالمت موضوع در محل فیصله نیابد فوراً به سازمان مرکزی خود مراجعه و از طرف سازمان مذکور نیز آقای عماد الموتی به فرمانداران تهران مراتب را اطلاع دهند و فرمانداری موافق مقررات اقدام سریع و عاجل در رفع شکایت و اختلاف بنمایند." (۵۸)

البته اجرای مقررات "سریع و عاجل" فرمانداران حکومت قوام، به ویژه برای کارگران و دهقانان، جز به معنای سرکوب‌های گسترده نبود. چرا که قوانین به نفع سرمایه‌داران و زمینداران بود و مبارزات زحمتکشان خلاف رعایت قوانین و مقررات. دولت مرکزی ایران پس از استفاده از رهبران حزب توده در تلاشی کردن جنبش رزمنده‌ی کارگران ایران، سه وزیر توده‌ای را از کابینه بیرون انداخت.

در امتداد خیانت‌های حزب توده به جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی در ایران، ماجراها و افتضاحات فرقه‌ی دموکرات و ارتش شوروی در آذرماه ۱۳۲۵ در استان آذربایجان به وقوع پیوست. با رهسپار شدن ارتش دولت مرکزی به سوی آذربایجان، پیشه‌وری اعلام کرد: "ما برای دفاع از میهن آماده‌ایم." (۵۹) فرقه‌ی دموکرات در ۱۹ آذر اعلام کرد: "قصرهای کسانی را که در کاخ‌های خود نشسته فرمان برادر کشی صادر می‌کنند، بر سرشان ویران خواهیم ساخت." (۶۰) روزنامه‌ی آذربایجان به تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۲۵ گزارشی از کنفرانس فوق‌العاده‌ی سازمان زنان تبریز به چاپ رساند. در قطعنامه‌ی این کنفرانس آمده بود:

"به خاک مقدس وطن مان آذربایجان قسم می‌خوریم که تا قطره آخر خون مان دوشادوش برادران مان، آزادی را که در نهضت ۲۱ آذر به دست آورده‌ایم حفظ کنیم. و تا نفس آخرمان برای آزادی زنان مظلوم تمام ایران که در زنجیرهای ظلم و اسارت بدون دست یافتن به حقوق حقه‌شان زندگی می‌کنند، مبارزه کنیم."

احمد قوام فرمان حرکت نیروهای دولت مرکزی به سوی آذربایجان را صادر کرده بود. مقامات شوروی به پیشه‌وری دستور دادند که در برابر نیروهای اعزامی قوام مقاومت نکند. نیروهای فرقه‌ی دموکرات از آذربایجان، با آشفستگی و سردرگمی به سمت شوروی

عقب نشستند یا بدون مقاومت و ایستادگی جدی، متواری و تسلیم شدند. در نتیجه، هزاران نفر از اعضای فرقه‌ی دموکرات به دست نیروهای انتظامی قتل عام شدند. نیروهای مذهبی نیز دوش به دوش ارتش شاهنشاهی در کشتار و غارت مردم آذربایجان شرکت داشتند. سید محمود طالقانی، یار دیرین مهندس بازرگان و "پدر" مجاهدین خلق، از جمله آخوندهایی بود که به یاری ارتش "شاهنشاه" شتافته و در سرکوب فرقه‌ی دموکرات دست داشت:

"این جانب از طرف عده‌ای از علما و مجامع دینی انتخاب شدم که به زنجان بروم ... شب که به زنجان رسیدم، آقای سرهنگ بواسحق‌ی که نماینده‌ی دولت بود با عده‌ای انتظار ما را داشتند. در مرکز ستاد وارد شدیم ... شب آن روزی که ارتش می‌خواست به سوی آذربایجان پیشروی نماید ... در سالن مرکز ستاد با حضور فرماندهان و افسران و خیرنگاران سخنرانی مفصلی کردم و وظیفه‌ی اسلامی و ملی همه به خصوص سربازان را شرح دادم و افتخار بزرگ فداکاری برای نجات کشور و شهادت در این راه را بیان کردم چنان که افسران اظهار قدردانی کردند و می‌گفتند از این سخنرانی روحیه‌ی تازه یافتیم ... صبح آن روز که ارتش و قوای چریک حرکت می‌کردند آن‌ها را از زیر قرآن رد کردم و به گوش یک یک آن‌ها دعا خواندم و سر و روی آنان را بوسیدم." (۶۱)

نقشی که شوروی و حزب توده در سرکوب نفتگران جنوب، و سپس متلاشی کردن فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و شکست حزب دموکرات کردستان، ایفا کردند به محبوبیت شان لطمه‌ی فراوان زد.

حزب توده برای ترمیم و جبران این عملکردهای خود دست به انتشار اعلامیه‌های توجیهی زد و ضمن تاکید بر پیشینه و کارنامه‌ی حزب در جلوگیری از شورش‌های مردمی، قصد حزب توده را تامین هدف‌های معتدل اصلاح طلبانه از طریق روش‌های پارلمانی و در چارچوب سلطنت مشروطه اعلام کرد. روزنامه‌ی رهبر در اول آبان ۱۳۲۵ با صراحت اعلام کرد که وزرای توده‌ای برای جلوگیری از فروپاشی دولت و جنگ داخلی، در کابینه‌ی قوام شرکت کردند. (۶۲) سران حزب توده برای ترمیم روابط خود با هیئت حاکمه تا آن حد پیش رفتند که بگویند:

"حزب نه با مالکیت خصوصی مخالفتی دارد و نه با سرمایه‌داری و مذهب، و از دیکتاتوری پرولتاریا یا حکومت کارگری جانبداری نکرده، بلکه صمیمانه به دنبال آرمان‌های ملی و میهنی است." (۶۳)

حزب توده همچنین به "اشتباهات" خود اعتراف کرد، از دموکرات‌های آذربایجان خرده گرفت، تغییر مشی حزب و نیز تصفیه‌ی عناصر ((مضر و مخرب)) را وعده داد. (۶۴)

صادق هدایت نویسنده‌ی پرآوازه که با برخی از اعضای حزب توده نشست و برخاست می‌کرد، درست دو ماه بعد از افتتاح آذربایجان در تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۲۵ نوشت:

"بعد از آن امتحان بزرگی که به اسم آزادی و در حقیقت برای خفقان آزادی دادیم دیگر کاری از دست کسی برنمی‌آید... از همه‌ی این حرف‌ها گذشته و باید حقیقتاً اولاد شش هزار ساله‌ی داریوش بود تا باز هم به این جنغولک بازی‌ها فریب خورد. مطالب بسیار مفصل و عجیب است ولی خیانت دو سه جانبه بود و حالا توده‌ای‌ها خودشان را گنه‌مالی می‌کنند برای این که اصل مطلب را بپوشند. به هر حال افتخارات گه آلود خودمان را باید قاشق قاشق بخوریم و به به بگوییم." (۶۵)

"انتقاد" از خود و ترفندهای حزب توده برای حفظ موقعیت پیشین و ترمیم خسارت‌های وارد شده‌ی سیاسی تا حد زیادی کارآیی اش را از دست داده بود و بسیاری از اعضای حزب توده صفوف آن را ترک کرده بودند. حزب توده از همان آغاز کار، نیازها و تکالیف انقلاب ایران را تابع منافع دیپلماتیک دولت بوروکراتیک شوروی می‌دانست و به معنی دقیق کلمه همیشه حزبی استالینیست بود؛ سازمانی که نخست می‌کوشید در مبارزات طبقاتی و اجتماعی ایران پایه‌ای کسب کند، و سپس از آن به منظور پیشبرد منافع بوروکراسی ضد سوسیالیستی شوروی بهره‌برد.

اساساً برای احزابی از قبیل حزب توده، برنامه و استراتژی در مبارزه طبقاتی بی‌معنا هستند. تاریخچه‌ی چنین احزابی خلاصه می‌شود در پشتک و اروهای تاکتیکی. حزب توده همزمان می‌تواند هم طرفدار قانون اساسی و سلطنت مشروطه باشد، هم طرفدار انقلاب دموکراتیک توده‌ای، هم طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا، هم طرفدار ولایت فقیه و جمهوری اسلامی، و هم طرفدار دموکراسی بورژوازی.

برای چنین احزابی در یک دوره تضاد اصلی، تضاد بین آلمان فاشیستی و دموکراسی پارلمانتاریستی می‌شود. مدتی بعد خلق با ضد خلق تضاد عمده‌ی دوران می‌گردد. با

شروع جنگ سرد، اختلافات شوروی، اردوگاه "سوسیالیسم"، با اردوگاه "امپریالیسم" آمریکا اساسی شدند. و بعد با همان جهان خوران، "همزیستی مسالمت آمیز" به راه انداختند و ...

احزاب استالینیست هیچ‌گاه آغازگاه تحلیل متدولوژیک خود را در مبارزه‌ی واقعی طبقاتی و تضاد بین کار و سرمایه جستجو نکرده‌اند. بسیاری از صاحب نظران کوشیده‌اند تا با برجسته کردن بافت و ماهیت طبقاتی بنیان گذاران و رهبران حزب توده، که اکثراً از طبقات سرمایه دار، زمیندار، اعیان و اشراف بودند، دلایل خیانت‌های حزب توده را توضیح بدهند. ازین منظر، تفاوت قابل توجهی بین حزب توده با بسیاری از احزاب برادرش وجود داشت. اما اگر اکثر قریب به اتفاق اعضای رهبری و فعال حزب توده، مانند احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا، از طبقه‌ی کارگر هم برخاسته بود، باز همان راهی را بر می‌گزید که طی کرده بود. مگر احزاب "کارگری" کمونیست فرانسه، ایتالیا و ... چنین راهی را سپری نکردند؟

پی‌نویس‌های بخش سوم:

- ۱ - خاطرات آوانسیان صفحه ۱۳۳
- ۲ - همان جا صفحه ۱۶۱
- ۳ - همان جا
- ۳ - همان جا صفحه ۲۳۴
- ۵ - ایران بین دو انقلاب نوشته آبراهامیان صفحه ۳۲۰
- ۶ - خاطرات آوانسیان صفحه ۳۱۰
- ۷ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۵۹
- ۸ - کزراه نوشته احسان طبری صفحه ۵۱
- ۹ - خاطرات آوانسیان صفحه ۱۸۴ و همچنین خاطرات اسکندری، طبری، خامه‌ای و سایر رهبران حزب توده.
- ۱۰ - نخستین زندگی‌نامه استالین صفحه ۷۸۵
- ۱۱ - روزنامه آژیر به مدیریت پیشه‌وری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی جلد سوم به همت خسرو شاکری صفحه ۱۶۷
- ۱۲ - خاطرات ایرج اسکندری جلد دوم صفحه ۱۱۳
- ۱۳ - خاطرات انور خامه‌ای جلد دوم صفحه ۹۷
- ۱۴ - خاطرات ایرج اسکندری جلد اول صفحه ۴۹
- ۱۵ - نشریه الفبا شماره ۶ صفحه ۴۸
- ۱۶ - خاطرات آوانسیان صفحه ۱۹۲
- ۱۷ - اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۹۳
- ۱۸ - شکل و ترکیب حزب توده از همان آغاز تشکیل آن، در برگزیده‌ی گرایش‌ها و جناح‌های مختلف و متضاد اجتماعی و طبقاتی بود. همین مسئله باعث باندبازی‌ها، دسته‌بندی‌ها و اختلافات همیشگی در بین اعضای این حزب می‌گردید. تنها نیرویی که می‌توانست این اختلافات را تضعیف و تعدیل کند، اتوریته‌ی استالین و شوروی بود. برای نمونه باید به رپوده شدن اردشیر آوانسیان، این وفادارترین استالینیست ایرانی به دست مقامات شوروی در ایران اشاره کرد. آوانسیان در ضیافت سفارت شوروی مست کرد و در گفتگویی تند با ماکسیموف سفیر شوروی بعد از ابراز نظرات و انتقادات خود، رپوده شد و به مدت یک ماه در بازداشت ارتش شوروی بود! از آن پس او همانند دیگر رهبران حزب توده، یاد گرفت دستورات دیکته شده را باید مو به مو اجرا بکند. خاطرات انور خامه‌ای جلد دوم صفحه ۱۲۶
- ۱۹ - بابک امیر خسروی، در مقدمه ویراستار کتاب خاطرات آوانسیان چاپ ایران - موسسه فرهنگی انتشاراتی نگره پائیز ۱۳۷۶ صفحه ۴۴ - با "کمانه" کردن قلمش به تظہیر اردشیر آوانسیان برخاسته است. به روایت امیر خسروی گویا "رفقای شوروی" آوانسیان را به خاطر نفوذش در کمیته مرکزی حزب توده و مخالفت با سیاست‌های استالین به مسکو احضار کرده و "خشتا" ساخته‌اند. این که آیا "غیبت" یک ماهه آوانسیان با "احضار" به شوروی ربط داشته یا نه، معلوم نیست. اما، امیر خسروی فراموش می‌کند که آوانسیان نیز مانند سایر رهبران حزب توده، رهبری بود که تنها دستورات "از ما بهتران" را مو به مو اجرا می‌کرد. او اگر جز این می‌کرد کنار گذاشته می‌شد.
- ۲۰ - خاطرات آوانسیان صفحه ۲۷۸

- ۲۱ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۴۳۳
- ۲۲ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۹۲
- ۲۳ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۱۶۸
- ۲۴ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۴۱۴
- ۲۵ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۹۴
- ۲۶ - خاطرات دوران سپری شده صفحه ۸۴
- ۲۷ - همان جا
- ۲۸ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۹۷
- ۲۹ - خاطرات ایرج اسکندری جلد دوم صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳
- ۳۰ - همان جا صفحه ۸۴
- ۳۱ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران غلامرضا نجانی صفحه ۶۴
- ۳۲ - ایران بین دو انقلاب نوشته آبراهامیان صفحه ۲۷۳
- ۳۳ - خاطرات سیاسی خلیل ملکی صفحه ۲۹۷
- ۳۴ - خاطرات دوران سپری شده صفحه ۹۳
- ۳۵ - همان جا صفحه ۲۲۳
- ۳۶ - همان جا صفحه ۹۴
- ۳۷ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۵۲
- ۳۸ - همان جا صفحه ۵۶
- ۳۹ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی جلد اول صفحه ۱۵۵
- ۴۰ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۲۱۹
- ۴۱ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۰۸
- ۴۲ - ملیت و انقلاب نوشته جواد صدیق صفحه ۳۷
- ۴۳ - همان جا صفحه ۳۸
- ۴۴ - همان جا صفحه ۳۹
- ۴۵ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۱۴
- ۴۶ - همان جا
- ۴۷ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۲۳۱
- ۴۸ - همان جا صفحه ۲۳۰
- ۴۹ - همان جا صفحه ۲۲۹
- ۵۰ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۱۴
- ۵۱ - همان جا صفحه ۱۱۵
- ۵۲ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۲۰۱
- ۵۳ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۶۴

- ۵۴ - پست وزارت دادگستری در کابینه‌ی قوام را یکی از رهبران حزب ایران به نام اللهیار صالح به عهده داشت. حزب ایران در آن مقطع در یک جبهه ائتلافی با حزب توده قرار داشت. این حزب بعدها یکی از پایه گذاران اصلی جبهه ملی شد.
- ۵۵ - نیمه دیگر ویژه سیمین بهبهانی صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲
- ۵۶ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، غلامرضا نجاتی صفحه ۶۵
- ۵۷ - خاطرات دوران سیری شده صفحه ۲۲۵
- ۵۸ - ملیت و انقلاب نوشته جواد صدیق صفحه ۳۹
- ۵۹ - نشریه سوسیالیسم و انقلاب دوره اول شماره ۲ صفحه ۱۱
- ۶۰ - همان جا
- ۶۱ - همان جا
- ۶۲ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۲۰۲
- ۶۳ - همان جا صفحه ۲۱۵
- ۶۴ - همان جا
- ۶۵ - مجموعه‌ای از آثار هدایت صفحه ۷۳۶

بخش چهارم

دکتر مصدق
به سوی قدرت گام برمی دارد

مصدق پس از شهریور ۱۳۲۰

در تمام کشورهای متمدن، جنبش دموکراتیک در تحلیل نهائی برای حاکمیت سیاسی پرولتاریا مبارزه می‌کند.

کارل مارکس

مصدق پس از فروپاشی رژیم خودکامه‌ی رضاشاهی، به مدت دو سال فعالیت سیاسی مهمی نداشت. این دوره‌ای است که وضعیت نسبتاً مناسبی برای فعالیت‌های آزاد سیاسی فراهم شده بود. تنها فعالیت سیاسی چشمگیرِ مصدق شرکت در "شورای مشورتی تمام بزرگان و رجال قاجار" بود که توسط فروغی نخست‌وزیر، برای رفع کدورت‌های رجال قاجار از رضاشاه و گرفتن بیعت و انتقال هرچه آرام‌تر سلطنت به محمدرضا شاه تشکیل شده بود. (۱)

دکتر مصدق در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی شرکت کرد و به نمایندگی از طرف مردم تهران انتخاب شد. پس از انتخابات مجلس چهاردهم مصدق رابطه‌ی بسیار خوبی با محمدرضا شاه ایجاد کرد:

"دوره‌ی چهاردهم وکیل شدم. اعلیحضرت تلفن فرمودند و مرا احضار فرمودند. من، آقا، مرهون این مرد هستم ... این مرد مرا از زندان پدرش خلاص کرد ... می‌گویند بلبل شش بچه می‌گذارد که یکی بلبل است و پنج تا سره؛ خدا را شکر که بلبلش نصیب ما شد." (۲)

مصدق در مجلس به تاریخ هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ سخنرانی کرد. وی با مطرح کردن "سیاست موازنه‌ی منفی" به مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی برخاست. درخواست شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال، بعد از آشکار شدن تماس‌های پنهانی دولت ایران با کمپانی‌های کشورهای امپریالیستی آمریکا و انگلستان، مبنی بر اجازه استخراج نفت و دعوت دولت ایران از دو کارشناس نفت آمریکایی مطرح شده بود. (۳)

مخالفت مصدق با دادن امتیاز نفت شمال به شوروی باعث شد که به وی از سوی نمایندگان وابسته به دربار و انگلیس، پستِ نخست‌وزیری پیشنهاد شود. مصدق پیشنهاد نمایندگان مجلس را نپذیرفت. همان نمایندگانی که بنا به اعتراف خود مصدق، اکثرشان فاسد و وابسته به امپریالیسم بودند:

"آمدن کافتارادزه به ایران و درخواست امتیاز نفت از اتحاد جماهیر شوروی سبب شد که من بتوانم در مجلس چهاردهم ضررهائی که از این تمديد به ملت وارد می‌شد با دلیل و برهان ثابت کنم و غیر از این امکان نداشت. چون که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس با تصویب شرکت نفت انتخاب و وارد مجلس شده بودند هرگز اجازه نمی‌دادند کسی از مضرات تمديد قرارداد [۱۳۱۲] در مجلس صحبتی بکند." (۲)

قهرمان ملی‌گرایی ایران، سه سال پس از فروپاشی دیکتاتوری رضا شاهی و در زمانی که آزادی‌های نسبی سیاسی در ایران به وجود آمده بود، هنوز جراتِ محکوم کردن آن پیمان را از طریق تریبون علنی مجلس پیدا نکرده بود!

حزب توده که قبلاً با هرگونه واگذاری امتیاز به خارجیان مخالفت داشت، بعد از نمایان شدن روابط پنهانی دولت ایران با شرکت‌های امپریالیستی، و آشکار شدن تمایل شوروی در به چنگ آوردن امتیاز استخراج نفت شمال، به ناگهان سیاستش را تغییر داد. نمایندگان حزب توده از آن تاریخ به بعد در مجلس، در پشتیبانی از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، شروع به فعالیت کردند. در این راستا روزنامه‌های توده‌ای نیز کارزاری وسیع علیه حکومت و نمایندگان مخالفی چون مصدق به راه انداخته بودند.

مصدق علاوه بر "سیاست موازنه‌ی منفی" خواستار تغییر نظام انتخاباتی بود. او با پافشاری بر این مسئله که تا وقتی خانواده‌های زمیندار مجلس را پر کنند اصلاحات اجتماعی غیر ممکن خواهد بود، پیشنهاد کرد که برای جلوگیری از آلت دست قرار گرفتن توده‌های بی‌سواد روستایی توسط زمینداران، بهتر است که روستائیان از حق رای محروم بشوند، و با دوبرابر شدن نمایندگان تهران، شوراهای نظارت بر انتخابات به سرپرستی استادان، آموزگاران و دیگر "شهروندان تحصیل‌کرده" تشکیل بشود. (۵)

دکتر مصدق معایب نظام انتخاباتی را تشخیص می‌داد، اما از آن جا که راه حل ریشه‌ای و منطقی لغو روابط ارباب رعیتی، تقسیم اراضی، و کمک به رهایی "روستائیان بی سواد" از زیر یوغ زمینداران، به همراهی "اصلاحاتی" برای مبارزه با بی سوادی در جهان بینی قهرمان دموکراسی بورژوازی نمی‌گنجید، راه حلی که پیشنهاد می‌کرد نوعی دیکتاتوری نخبگان با رنگ و لعاب دموکراتیک بود.

پس از سقوط حکومت ساعد، در تاریخ ۳ آذر ۱۳۲۳ مرتضی قلی بیات (سهام السلطنه) که خواهرزاده‌ی مصدق بود و از مالکان بزرگ به شمار می‌آمد، زمام امور را به دست گرفت. وی از غرب حمایت می‌کرد. نخست وزیر جدید به سفیر انگلستان اطمینان داده بود که هیچ تغییری در سیاست نفتی ایران نخواهد داد. به موازات این اقدامات، بیات تمایل خود را برای یافتن راهی جهت حل و فصل اختلافات با شوروی نیز اعلام کرد. نمایندگان حزب توده و دکتر مصدق در مجلس شورای ملی از بیات پشتیبانی می‌کردند. همین مسئله باعث شده بود که وی در یک بن بست سیاسی قرار بگیرد. بیات نگران بود که با پشتیبانی نمایندگان حزب توده از وی، از سوی نمایندگان دست راستی مجلس متهم به نزدیکی با شوروی بشود.

مصدق در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ طرحی به قید فوریت مبنی بر منع دولت ایران از مذاکره با خارجی‌ان در مورد امتیاز نفت، تقدیم مجلس کرد. با این طرح، بیات از مخمصه‌ی بزرگی رهایی یافت. این طرح بی‌درنگ مورد تصویب کلیه‌ی نمایندگان مجلس، به غیر از فراکسیون حزب توده، قرار گرفت.

همان‌طور که اشاره شد، در این دوره، مسئله‌ی نفت و حقوق غصب شده مردم ایران به یکی از مهم‌ترین مسائل سیاسی آن روز جامعه‌ی ایران تبدیل شده بود. تقریباً یک ماه بعد از سخنرانی مصدق در مخالفت با واگذاری نفت شمال به شوروی، و یک روز پس از تصویب طرح مصدق، در تاریخ دوازدهم آذر ۱۳۲۳ طرحی از طرف غلامحسین رحیمیان نماینده‌ی قوچان، مبنی بر لغو امتیازات نفت جنوب به مجلس پیشنهاد شد. طرح پیشنهادی از این قرار بود:

مقام محترم مجلس شورای ملی، نظر به این که حفظ منافع عالی‌ه و حقوق ملت ایران از فرایض و تکالیف اولیه نمایندگان محترم است و حفظ منافع ملت و کشور در این است که کلیه روابط اقتصادی و مناسبات ایران با همسایگانش بر پایه آزادی اراده و استقلال فکر جامعه باشد، و نظر به این که مجلس شورای ملی بر روی همین اصل، دیروز لایحه جناب آقای مصدق را در باب امتیاز نفت و ممنوع شدن دولت های ما در اخذ تصمیم نسبت به آن با قید دو فوریت تصویب نموده و با تصویب مواد سه گانه آن ثابت نموده است که، مجلس ایران معتقد است هر گونه امتیازی که از کشور ایران در اوضاع و احوال غیر عادی گرفته شود بی اعتبار است، و چون خاطر نمایندگان و عموم افراد ایرانی آگاه است که واگذاری امتیاز نفت جنوب به شرکت داری نیز در دوره استبداد و بر خلاف مصلحت و رضایت ملت ایران صورت گرفته، و کلیه شرایط آن به زیان کشور بوده و متاسفانه تمدید و تجدید امتیاز مزبور نیز در زمان دیکتاتوری، در موقعی به ملت ایران تحمیل شده است که برای مجلس و ملت ایران هیچ گونه آزادی فکر و زبان و قلم حاصل نبوده، و بالتجیه تجدید و تمدید آن نیز به طور یقین نامشروع و به ضرر ایران صورت گرفته، و در این معامله اجباری و غیر قانونی ملت ایران به شرحی که جناب مصدق در نطق های خودشان در مجلس تصریح نموده اند، میلیاردها متضرر گردیده است، نظر به عملیات معروضه و نظر به اهمیت موضوع و لزوم حفظ منافع ملی ماده واحده زیر را به قید دو فوریت پیشنهاد می کنم: ماده واحده - مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دوره استبداد به شرکت داری واگذار شده و در موقع دیکتاتوری آن را نیز تمدید و تجدید نموده اند به موجب این قانون لغا می نماید.

دکتر مصدق از این طرح که مستقیماً علیه منافع شرکت نفت انگلیس بود، پشتیبانی نکرد! غلامحسین رحیمیان می گوید:

"زمانی که از مصدق درخواست کردم اولین کسی باشد که این طرح را امضاء می نماید، اما ایشان در پاسخ گفتند، بیایید به منزل من در این باره صحبت کنیم. من به منزل ایشان رفتم، مرحوم دکتر در کمال ملاحظت فرمود شما یک فداکاری بزرگی کرده اید که این طرح را به خاطر ملت ایران تهیه کرده اید، اما یک فداکاری بزرگ تر شما این است که این طرح را رسماً در مجلس مطرح نکنید، زیرا هنوز زمینه حاضر نیست. به اضافه، به نمایندگانی که در این مجلس فعلی اکثریت دارند نمی شود *طمینان کرد. بنابراین ممکن است این طرح رد بشود... آن وقت گزگ به دست انگلیسی ها می افتد و خواهند گفت این مجلس لغو شدن آن را رد کرده است." (۶)

گزارش عدم پشتیبانی مصدق از طرح پیشنهادی رحیمیان، در چندین نشریه چاپ شد. دکتر مصدق در گفتگویی تلفنی با روزنامه‌ی "داد" دلایل مخالفت خود را چنین بیان کرده بود:

"در هر رژیمی هر عملی انجام یابد وقتی طبق مقررات آن رژیم انجام شد، معتبر و نافذ است. لذا نمی‌توان قرارداد نفت را لغو کرد. به علاوه باید حرفی زد عملی. دولت انگلستان دولتی است قوی که پشتیبان نفت جنوب است چگونه می‌توانیم با لغو امتیاز ((داری)) شرکت نفت را از جنوب اخراج سازیم؟" (۷)

دکتر مصدق، از رحیمیان خواسته بود که یک "فداکاری بزرگ‌تر" از طرح ملی شدن صنعت نفت جنوب بکند و آن طرح را تا آماده شدن شرایط پارلمانی، مسکوت بگذارد. چرا که به باور او، امکان داشت که این طرح با ترکیب "دزدگاه" چهاردهم، رد بشود و این بهانه به دست انگلستان بیافتد که آری، پیمان ۱۳۱۲ مجلس هشتم، بر اساس رای نمایندگان مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۳ دوباره تأیید شد.

خود مصدق اما، از طریق رسانه‌های خبری حرف دیگری زد. وی آن پیمان را بر اساس "مقررات" ایران و "رژیم" رضا شاه "معتبر و نافذ" دانست و "گزرک" قانونی را آشکارا در دست استعمار انگلیس گذاشت!

مصدق از آن هم بدتر کرد. وی از تریبون علنی مجلس به توجیه حقوقی و قانونی پیمان ننگین انگلیس و رضا شاه پرداخت و به مخالفت خود با طرح رحیمیان، جنبه‌ی "رسمی" داد! دکتر مصدق در مجلس شورا بیان کرد که تصویبات مجلس به دو نوع "ایقاع و عقد" تقسیم می‌شوند. و پیمان نفت جنوب، جزو تصویبات عقود است:

"عهدنامه‌ها و مقاله‌نامه اعطای امتیازات (انحصار) تجارتي و صنعتی و فلاحتی و غیره که اسناد مزبور وقتی ارزش دارند که دولت فضولتاً امضا می‌کند، تصویب نماید. و نظر به این که هر قراردادی دو طرف دارد و به ایجاب و قبول طرفین منعقد می‌شود لذا تا طرفین رضایت به الغا ندهند قرارداد ملغا نمی‌شود ... مجلس نمی‌تواند قانونی را که برای ارزش و اعتبار عهود بین‌المللی قراردادهای تصویب می‌کند بدون مطالعه و فکر و به دست آوردن راه قانونی الغا نماید." (۸)

واقعیت امر این بود که توجیهات مصدق در مخالفت با طرح ملی شدن صنعت نفت جنوب، بیش تر جنبه تاکیکی و سیاسی داشت تا حقوقی و قانونی. او خود و دیگر ملی گرایان را در برابر دولت انگلستان ناتوان می دید. دکتر مصدق اعتماد به نفس لازم برای آغاز نبرد جدی "پارلمانی" با استعمار انگلستان را هنوز نداشت. سخنرانی های ضد بیگانگان او دو پهلو بود و در حد لفاظی های خسته کننده ی همیشگی نمایندگان اقلیت های پارلمانی مجلس، باقی می ماند.

افزون بر آن، مصدق برای برخورد با نمایندگان حزب توده و تحقق سیاست "موازنه ی منفی" به پشتیبانی نمایندگان دست راستی مجلس احتیاج داشت. او پشتیبانی اکثر نمایندگان "وابسته به استعمار" را از هنگام مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، به دست آورده بود. مصدق نمی خواست با یورش به رضا شاه و پیمان ۱۳۱۲، اکثر نمایندگان مجلس را که از مالکان بودند، از خود و "موازنه منفی" اش براند. نمایندگان فاسدی که در مجلس، یا به قول مصدق "دزدگاه"، به کار سرگرم بودند. (۹) او به پشتیبانی دسته ی دزدان نیاز داشت.

فراکسیون حزب توده اما، بر متن رقابت تاریخی شوروی با انگلستان در ایران، از طرح ملی شدن نفت جنوب پشتیبانی می کرد. و اگر مصدق از طرح ملی شدن نفت حمایت می کرد، بیم آن می رفت که به نزدیکی با حزب توده نیز متهم بشود. (۱۰)

دکتر مصدق با تاکید بر سیاست موازنه منفی، از سرسپردگی حزب توده به شوروی بیش ترین بهره وری سیاسی را می برد. بدین سان، نمایندگان مجلس به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری و تشکیل کابینه دادند. اما مصدق نادان نبود و این پیشنهاد را نپذیرفت. وی می دانست که نمایندگان "غیر قابل اطمینان" مجلس، در نخستین فرصت، او را برکنار خواهند کرد.

در آن ایام، سیاست های ضد سوسیالیستی حزب توده برای بسیاری شفاف تر و نمایان تر شده بود. پشتیبانی از واگذاری امتیاز نفت شمال، اقتضاحات فرقه دموکرات و ارتش شوروی در آذربایجان، بی آبرویی ناشی از شرکت در کابینه ی قوام، آن هم به موازات

کمک به سرکوب اعتصاب کارگران نفت جنوب، به شدت به اعتبار سیاسی حزب توده آسیب رسانده بود. به طوری که در هنگام انشعاب گروه خلیل ملکی، حزب توده پایه‌های اجتماعی خود را به طور چشمگیری در میان مردم از دست داده بود.

یکی دیگر از مهم‌ترین نکات مربوط به اوضاع ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا پایان سال ۱۳۲۵، مسئله‌ی عدم حضور فعال و چشمگیر روحانیت شیعه در فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی این دوره از حیات جامعه‌ی ایران است. برای یک دوره‌ی نسبتاً طولانی بیست ساله، روحانیت شیعه نتوانسته بود نقشی در تحولات سیاسی ایران ایفا کند. بخشی از روحانیت شیعه که به ماهیت واقعی اقدامات سیاسی - اجتماعی رضاشاه پی نبرده و با آن مخالفت کرده بود، سرکوب شده بود. عده‌ی دیگری از روحانیان به درستی فهمیده بودند که تنها راه نجات دستگاه روحانیت شیعه، حمایت از سرکوب جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی به دست حکومت رضا خانی است. ابوالقاسم کاشانی و جمع وسیعی از "علماء" از استقرار دودمان پهلوی حمایت همه‌جانبه کرده بودند. (۱۱) این عده از روحانیان خود را با "اصلاحات" رضاشاه تطبیق داده بودند و حتا بین شماری از آنان گرایش فاشیستی تقویت شده بود.

پس از ورود ارتش متفقین به ایران، ناتوانی دستگاه روحانیت شیعه به نحو چشمگیری برجسته شد. و حتا هنگامی که آیت‌الله کاشانی به عنوان عضو برجسته‌ی یکی از سازمان‌های هوادار آلمان به وسیله‌ی انگلیسی‌ها بازداشت شد، از کسی اعتراضی برنخواست.

پس از فروپاشی نظام خودکامه‌ی رضاشاهی و سپری شدن دوره‌ی نسبتاً طولانی پنج ساله، اوضاع و شرایط ایران فوق‌العاده بحرانی و حتا در مقاطعی پیشا انقلابی بود. در کشورهای فرانسه، ایتالیا، یونان، یوگوسلاوی، چین، کره، هندوستان و هندوچین نیز شرایط مشابهی وجود داشت. با توجه به وضعیت ایران در این دوره و در غیاب یک بدیل واقعا سوسیالیستی - انقلابی، به جرات می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که پس از انزوای

سیاسی حزب توده، زمینه‌های سیاسی و اجتماعی لازم برای پیدایش و گسترش جنبش و بدیلی ملی گرایانه تحت رهبری مصدق، بیش از هر دوره‌ای فراهم و آماده شده بود.

سامان‌یابی جبهه ملی

احمد قوام السلطنه موفق شد تا اعتراضات کارگری، مسئله‌ی آذربایجان، خروج ارتش شوروی و بن بست مسئله‌ی امتیاز نفت شمال را به نفع هیئت حاکمه‌ی ایران حل کند. از آن رویدادها مدت کوتاهی نگذشته بود که انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی در زمستان ۱۳۲۵ برگزار شد. قوام با تقلب و اعمال نفوذ در این انتخابات، اعتراضات بسیاری را برانگیخت. در ۲۳ دی ماه ۱۳۲۵، جمعی از رجال، روزنامه‌نگاران و روحانیان در اعتراض به دخالت‌های احمد قوام در انتخابات، به رهبری دکتر مصدق به دربار رفتند و متحصن شدند. دیگر معترضان عبارت بودند از: محمد صادق طباطبایی رئیس مجلس چهاردهم، فرخ سخن‌گوی گروه عشایر در مجلس پیشین، اردلان زمیندار سلطنت طلب کردستانی، دکتر حسن امامی امام جمعه تهران که از اصلاحات رضاشاه پشتیبانی کرده بود، احمد متین‌دفتری، یکی از نخست‌وزیران رضا شاه، و کسی که متفقین وی را به جرم ارتباط با آلمان‌ها زندانی کرده بودند. (۱۲) محمد رضا شاه به تحصن مصدق و یارانش توجهی نکرد و آن‌ها پس از چهار روز به ناچار دربار را ترک کردند. (۱۳)

مجلس شورای ملی دوره‌ی پانزدهم، سرانجام در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۲۶ گشایش یافت. شوروی امید داشت که این مجلس مفاد پیش‌نویس موافقت‌نامه‌ی قوام — سادچیکف را به تصویب برساند. اما، با ترکیب نمایندگان مجلس که اکثر قریب به اتفاق آن‌ها طرفدار غرب بودند، بعید به نظر می‌رسید که این موافقت‌نامه به تصویب برسد. بوروکراسی استالینی نیز بیکار ننشسته بود و با تشدید فشارهای دیپلماتیک، از هر حربه‌ای برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی استفاده می‌کرد. استالین تهدید کرد که از تحویل

یازده تن طلای ایران که در مسکو نگهداری می‌شد، خودداری خواهد کرد. به اضافه، مولوتف کمیسار امور خارجه‌ی شوروی نیز به کرات اعلام داشت که مسکو به استقلال ایران خاتمه خواهد داد.

نزدیک به سی سال از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ گذشته بود. کارگران روسیه تحت رهبری لنین و حزب کمونیست تمام قراردادهای استعماری تراپس را یک‌جانبه ملغاً کرده بودند. اما میراث‌خوارانِ دروغین لنین و سوسیالیسم، برای پیش برد سیاست‌های استعماری و ضدکارگری خود به تهدید و ارعاب روی آورده بودند.

در ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی موافقت نامه قوام - سادچیکف را کان‌لم‌یکن اعلام داشت. بوروکراسی مسکو از این واقعه به شدت عصبانی شد و در سوم دسامبر ۱۹۴۷ (۱۲ آذر ۱۳۲۶) روزنامه‌ی لیتراتورا گزارتا مقاله‌ای نوشت با عنوان "احمد قوام نوکر دلار". پیش از این، سفیر کرملین، قوام را "نابغه‌ی بزرگ شرق" خوانده بود! حزب توده نیز که قبلاً قوام را "آزادخواه" نامیده بود، به پیروی از شوروی، مقالات مشابهی علیه قوام در روزنامه‌هایش به نگارش درآورد. (۱۴)

دست‌اندرکاران امور سیاسی هیئت حاکمه می‌دانستند که احمد قوام با بهره‌برداری کامل از حزب توده، کل دستگاه حکومتی را از خطر فروپاشی نجات داده است. از نقطه نظر تاریخی قوام نقش خود را برای نجات بورژوازی ایران بازی کرده بود. قدرتمند شدن او باعث وحشت شاه و دشمنان متعدّدش گردیده بود. به همین خاطر و به قول سفیر آمریکا، هنگامی که قوام "سودمندی خود را از دست داد، مجلس با اشاره‌ی شاه او را بیرون انداخت." (۱۵)

حزب توده که به خاطر سیاست‌های چند سال گذشته‌اش منزوی شده بود، به شدت در پی یافتن متحدین جدیدی در بین هیئت حاکمه بود. آن حزب در آن مقطع از اجرای نمایش‌های خیابانی پرهیز می‌کرد و در پی تفاهم با حکومت بود.

در بهمن ماه ۱۳۲۶ محمد مسعود روزنامه‌نگار مشهور به دست گروهی از اعضای حزب توده به رهبری خسرو روزبه ترور گردید. محمد مسعود در روزنامه‌اش حملات شدیدی

به دربار، ارتش، رجال سیاسی، روحانیان، و حزب توده می کرد. به ویژه، وی از پالتوی پوستی که استالین به اشرف خواهر توامان شاه هدیه داده بود، بخاری ساخته و مرتب در چشمان توده ای ها فرو کرده بود. (۱۶) در ایران اما چنین شایع شد که دربار در قتل مسعود دست داشته است.*

در مرداد ۱۳۲۷ دو نفر از رهبران آن حزب نزد هژیر نخست وزیر رفتند و برای اصلاحات پیشنهاد هائی را به او ارائه دادند. (۱۷) در آن ایام به مناسبت شروع انتخابات مجلس شانزدهم، جبهه ای متشکل از حزب توده، بخشی از حزب دموکرات قوام، و حتا عناصر پشتیبان سید ضیاء تشکیل شد. اسم این پیوند را "جبهه ی ضد دیکتاتوری" گذاشتند. دکتر کشاورز در سمت دبیر کمیته ی اجرایی حزب توده در باره برنامه ی این جبهه گفت:

"برنامه این جبهه یک برنامه دموکراتیک و لیبرال و منظور آن جلوگیری از انحطاط حکومت پارلمان و تنزل آن به سطح یک رژیم خودکامه مانند حکومت رضا شاه است." (۱۸)

اما این جبهه ی ائتلافی به جایی نرسید. در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در روبروی دانشگاه تهران به طرف شاه تیراندازی شد. شاه ازین حادثه جان سالم به در برد. هیئت حاکمه ی ایران حزب توده را مقصر دانست و آن را غیر قانونی خواند و برخی از رهبران را بی درنگ دستگیر کرد. شخصی که به شاه تیراندازی کرد، دارای کسارت روزنامه نگاری صادره از طرف روزنامه ی "پرچم اسلام" وابسته به شورای متحده بود. دولت با استناد به این کسارت، حزب توده را گناه کار دانست. آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز به خاطر ارتباط با آن روزنامه دستگیر شد. (۱۹)

* گروه ترور حزب توده در قتل های متعددی دست داشت. دکتر حسین جودت یکی از رهبران حزب توده درباره ی گروه ترور آن حزب می نویسد: "کامبخش چنان که بعدها فهمیدم حوزه خاص سری با شرکت عده ای از کارگران برای ترور تشکیل داده بود، من هنگامی که به وسیله یکی از کارگران دخانیات از این ماجرا اطلاع یافتم به کیانوری رجوع کرده جریان را پرسیدم. گفت این در زمان کامبخش بوده حالا منحل شده است. من مسئله را خاتمه یافته تلقی کرده دنبال ننمودم، ولی جریانات بعدی نشان می دهد که کیانوری دروغ گفته است و حوزه [ترور] در زمان تصدی کیانوری هم وجود داشته است." سیاست و سازمان حزب توده جلد اول صفحه ۱۶۹

بنا به ادعای حسن عرب صاحب "موسسه مطبوعاتی پیاده رو" که سال‌ها روابط نزدیکی با انگلیسی‌ها داشت، مصطفی فاتح عامل استعمار، اعضای هیئت تحریریه‌ی روزنامه "مردم" حزب توده را فراری داد:

متعاقب آن [تیراندازی به شاه] تظاهرات عظیمی به راه افتاد و مردم به طرف دفتر حزب توده به راه افتادند. در این هنگام به وسیله یکی از افراد یادداشت کوچکی از طرف مصطفی فاتح در داخل یک قوطی کبریت به من داده شد به این مضمون که سفارش کرده بودند مواظب جان افراد هیئت تحریریه مردم که در ساختمان حزب بودند باشیم که صدمه‌ای نینند. به همین علت در موقع اشغال ساختمان ترتیبی داده شد که افراد هیئت تحریریه از درب پشتی ساختمان خارج گردند. (۲۰)

سیل پیام‌ها از سوی مجتهدان و روحانیان شیعه به سوی دربار سرازیر شده بود. آیت‌الله بروجردی در تلگرافی به شاه، "صحت وجود مبارک" را از خداوند مسئلت نموده و دوام سلطنت را آرزو کرده بود. مجتهدان دیگری چون آیت‌الله فیض از قم، بهبهانی از تهران، زنجانی و آیت‌الله سید هبت الدین شهرستانی از نجف پیام‌های مشابهی فرستادند. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۳۰ بهمن ماه ۱۳۲۷ گزارش داد که یک هفته بعد از ترور نافرجام، بیش از دوهزار تن از روحانیان شیعه، و مجتهدانی چون بروجردی، فیض، صدر و خوانساری، در قم کنگره‌ای تشکیل داده‌اند. در قطعنامه‌ی کنگره مزبور، روحانیان از عضویت در احزاب سیاسی یا اصولاً شرکت در سیاست منع شده‌اند. تخطی از این امر مجازات خلع لباس داشت.

دولت مرکزی پس از تیراندازی به شاه به سرعت اعلام حکومت نظامی کرده بود. در روز پنجم اسفند ۱۳۲۷ محمدرضا شاه در ملاقات با نمایندگان مجلس به لزوم تجدید نظر در قانون اساسی، به منظور افزایش اختیارات مقام سلطنت، اشاراتی کرد. دربار محمدرضا شاه، نفوذ و قدرت دوران استبدادی پدرش را نداشت. ضعف سیاسی دربار که از شهریور ۱۳۲۰ با فروپاشی دیکتاتوری بنیان‌گذار سلسله پهلوی آغاز شده بود، هر روز بیش‌تر می‌شد. به همین خاطر، شاه در صدد افزایش قدرت خود به وسیله‌ی تشکیل "مجلس موسسان" برآمد. مجلسی فرمایشی و از بالا انتخاب شده، می‌بایست اختیارات قانونی شاه را افزایش داده و به مرحله‌ی تصویب برساند. پیشنهاد

شاه مورد قبول کاردار سفارت آمریکا واقع شده بود. وزارت خارجه انگلیس نیز ضمن تاکید بر نیاز به مشورت با سیاستمداران باتجربه، انتصاب یک دولت قوی را مورد تایید قرار داد.

برخی از صاحب منصبان، سرمایه داران و زمینداران که خسارات زیادی از بابت قلدرمنشی رضا شاه به منافع شان وارد آمده بود، و خاطره‌ی دوران خود کامگی او را از یاد نبرده بودند به مخالفت با این سیاست محمد رضا شاه برخاستند. این دسته از رجال سیاسی ایران، جبهه متحدی را در مخالفت با اقدامات قدرت طلبانه‌ی شاه به وجود آوردند. کسانی که به اقدامات شاه اعتراض داشتند، طیف گسترده‌ای از سیاستمداران هیئت حاکمه‌ی ایران را در بر می گرفتند:

"برای تشکیل گروهها و اتحادهای منسجم، غالباً تهدیدها و خطرات گوناگونی دستاویز قرارداده میشد که مقابله با آن‌ها مستلزم همبستگی بود. ائتلاف دسته بندیها با یکدیگر نیز بر پایه‌های سست و لرزان قرارداداشت، زیرا مرزبندی گروهها نامشخص بود و به اقتضای شرایط تغییر میکرد." (۲۱)

اصولاً در بین طبقات حاکمه و در دوران پس از رضا شاه، مخالفت با دیکتاتوری از شعارهای رایج بود ولی این واژه برحسب آن که چه کسی آن را و در چه رابطه‌ای به کار می برد، بسیار متفاوت بود. (۲۲) به طوری که حتا دربار کسانی را که قوه‌ی مجریه‌ای قوی و مستقل از دربار می خواستند به طرفداری از دیکتاتوری متهم می کرد. در فروردین ماه ۱۳۲۸ عده‌ای از نمایندگان مجلس پانزدهم به رهبری دکتر مظفر بقایی، حسین مکی، و حائری زاده، نسبت به تشکیل مجلس موسسان و تغییر قانون اساسی در جهت افزایش اختیارات شاه اعتراض کردند. این عده بعدها از بنیان گذاران جبهه ملی شدند. نمایندگان معترض مجلس نزد دکتر مصدق رفته و از وی دعوت کردند که رهبری آن‌ها را به عهده بگیرد.

مصدق از جمله سیاستمداران نادر و خوش نام طبقه‌ی بورژوا در ایران بود که از فساد و رشوه خواری رایج در بین هیئت حاکمه دوری می کرد. این خصوصیت، به همراه ادب و نزاکت برخاسته از تربیت اشرافی اش، ویژگی منحصر به فردی به او بخشیده بود.

اعتراضات دکتر بقایی، مکی، حائری زاده و سایرین تاثیر چندانی نگذاشت و مجلس موسسان دست نشانده‌ای، در اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ تشکیل شد:

"هر وقت قانون اساسی باید تغییر بکند، باید با مردم بطور آزادانه مشورت کرد، نه این که در تهران ۱۷۰ هزار رای از سوراخ گنبد مسجد سپهسالار وارد صندوق کنند و یک عده انتخاب شوند، از ولایات هم دولت سیصد نفر به همین صورت بیاورد و مجلس موسسان را تشکیل و قانون اساسی را تغییر بدهند! این مجلس موسسان قلابی است." (۲۳)

"نصرالملک" از نزدیکان شاه در مجلس سنا و یکی از کسانی بود "که صندوق موسسان کذایی را از آراء دروغ پر کرده بود." (۲۴)

بنا به تصمیم مجلس موسسان اصل چهل و هشتم قانون اساسی تغییر داده شد. شاه از آن به بعد می‌توانست هر یک از مجلسین شورا و سنا را جداگانه و یا با هم منحل کند.

در ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ به دنبال مذاکراتی که میان گس نماینده شرکت نفت و عباسقلی گلشائیان وزیر دارائی صورت گرفت، قراردادی به عنوان ضمیمه قرارداد اصلی نفت جنوب بسته شد. این گفتگوها مربوط به استیفای حقوق ایران در نفت جنوب بود. نمایندگان چون دکتر بقایی، حسین مکی، حایری زاده و عبدالقدیر آزاد با طرح لایحه قرارداد الحاقی مخالفت کردند. آن‌ها از نظرات دکتر مصدق حمایت می‌کردند. تلاش دولت ساعد برای تصویب هر چه سریع‌تر این قرارداد در مجلس، به خاطر گستردگی طیف مخالفان، تا پایان دوره ی پانزدهم به شکست انجامید. انتخابات دوره ی شانزدهم نزدیک بود و دکتر مصدق تمایلی به شرکت در انتخابات آن دوره نداشت، ولی تصمیم خود را عوض کرد. (۲۵)

انتخابات دوره ی شانزدهم مجلس شورای ملی، با انتخاب نمایندگان دست چین شده پایان گرفت. بسیاری از نمایندگان مجلس شورای ملی با تقلب انتخاب شده بودند. اعتراض انجمن‌های نظارت بر انتخابات و استعفای دسته جمعی آن‌ها نیز به جایی نرسید. این انتخابات در شرایطی انجام شد که شکایات و اعتراضات مردم نسبت به هیئت حاکمه ی فاسد ایران، روزانه فزونی می‌گرفت.

در روز ۲۳ شهریور ۱۳۲۸ نمایندگان اقلیت مجلس پانزدهم، به همراه عده ای از روزنامه نگاران در منزل دکتر مصدق جمع شدند و کمیسیونی را متشکل از هفت نفر انتخاب کردند. نخستین اقدام این کمیسیون، اعتراض به نحوه ی انجام انتخابات دولت و تصمیم به تحصن در کاخ سلطنتی بود. مصدق و یارانش به جای افشای نقش شخص شاه در قلب های انتخابات مجلس شانزدهم، با "شعار ما سکوت است و با کمال نظم باید نزد شاه برویم" با تظلم طلبی رو به سوی دربار آوردند و در پیامی به مردم ایران گفتند:

"ما تصمیم گرفته ایم روز جمعه ۲۲ مهرماه دو ساعت قبل از ظهر، در جلوی سردر سنگی اعلیحضرت حاضر شویم. ای مردم، ما را در آن جا تنها و بی کس نگذارید." (۲۶)

هژیر یکی از سیاستمداران بانفوذ و وابسته به دربار کوشید تا پشتیبانی لوفورد کاردار سفارت انگلستان را برای برخورد شدید با اعتراض کنندگان به دست بیاورد. ولی لوفورد با این روش مخالفت کرد و به او گفت:

"دولت نباید "مرعوب عوام فریبان" به نظر آید و بازداشت معترضان ممکن است موجب شود آنان مبدل به شهید شوند." (۲۷)

لوفورد دیپلمات انگلیسی در واقع، دروس و تجاربی را که مصدق به عنوان والی فارس، برای سرکوب مردم تنگستان و جلوگیری از "شهید" ساختن مردم آن خطه به "قنسول خوب انگلیسی مازور هوور" آموخته بود، به هژیر منتقل می کرد!

دربار با خشونت با مصدق و یارانش برخورد نکرد. شاه به متحصنین وعده داد که اگر عیبی در جریان انتخابات وجود داشته است، انتخابات تجدید خواهد شد. (۲۸) واضح بود که شاه متحصنین دربار را دست به سر کرده است. مصدق و پیروانش نیز پس از دریافت "الطاف شاهانه"، چهار روز بعد به تحصن خود پایان داده و طی بیانیه ای انتخابات را غیر قانونی اعلام کردند. این عده ضمن گزینش نام جبهه ملی، تمرکز بر مسائلی مانند آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات، و الغاء حکومت نظامی را در دستور کار خود قرار دادند. (۲۹)

در روز اول آبان ماه ۱۳۲۸ نوزده نفر از متحصنین دربار در منزل مصدق گرد آمده و سازمان سیاسی جبهه ملی را به وجود آوردند. اسامی آن‌ها از این قرار بود:

۱- دکتر محمد مصدق - ۲- دکتر شمس‌الدین امیرعلائی - ۳- یوسف مشار - ۴- دکتر سیدعلی شایگان - ۵- محمود نریمان - ۶- دکتر کریم سنجابی - ۷- دکتر کاویانی - ۸- دکتر مظفر بقائی - ۹- حسین مکی - ۱۰- عبدالقدیر آزاد - ۱۱- عباس خلیلی - ۱۲- حائری زاده - ۱۳- عمیدی نوری - ۱۴- دکتر حسین فاطمی - ۱۵- جلالی نائینی - ۱۶- احمد ملکی - ۱۷- ارسلان خلعتبری - ۱۸- مهندس زیرک زاده - ۱۹- آیت‌الله غروی.

نه نفر از بنیان‌گذاران جبهه ملی سابقه‌ی همکاری با حزب دموکرات احمد قوام را داشتند. (۳۰) بنیان‌گذاران جبهه ملی تصمیماتی بدین شرح اتخاذ کردند:

"- هیئت مزبور از این پس ((جبهه ملی)) نامیده خواهد شد.

- کمیسیونی مرکب از آقایان مشارعظم، دکتر شایگان، نریمان، امیر علایی و دکتر سنجابی برای تهیه اساس نامه و آئین نامه‌های مربوط به جبهه ملی تشکیل گردد.

اساس نامه جبهه ملی:

ماده ۱- جبهه ملی از هیئت موسسین و دستجات مختلف ملی که طرفدار تامین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند تشکیل می‌شود.

ماده ۲- موسسین اولیه، هیئت مدیره جبهه ملی را تشکیل می‌دهند و دستجات مختلف ملی هر یک نماینده‌ای تعیین می‌نمایند که از اجتماع آن‌ها با هیئت مدیره، شورای جبهه ملی تشکیل می‌شود و لژی الاقتضا نمایندگان مختلف شهرستان‌ها نیز که اعتبار نامه آنان را هیئت مدیره تصویب کرده باشد در شورا شرکت می‌کنند.

ماده ۳- هدف جبهه ملی ایجاد حکومت ملی به وسیله تامین آزادی انتخابات و آزادی افکار است.

ماده ۴- هیچ فردی نمی‌تواند مستقیماً عضو جبهه ملی بشود و عضویت افراد در جبهه ملی مشروط بر این است که عضو جمعیتی باشند که آن جمعیت سمت وابستگی به جبهه ملی را تحصیل کرده باشد. (۳۱)

لازم به یادآوری است که برخی از بنیان‌گذاران جبهه ملی، عضویت شان در این جبهه در مغایرت با بند چهارم اساسنامه بود. زیرا که معلوم نبود مثلاً شخص دکتر مصدق از سوی چه گروه، دسته و حزبی به عضویت جبهه ملی درآمده است؟ درضمن، در ماده‌ی سوم

اساسنامه که مربوط می شد به اهداف بنیان گذاری جبهه ملی، هیچ اشاره ای به ملی کردن صنایع نفت ایران نشده بود. دکتر فاطمی پیشنهاد ملی کردن صنایع نفت را بعداً به مصدق داد. (۳۲)

به دنبال اعلام موجودیت جبهه ملی، گرایش های ملی گرا، با تمایلات سیاسی گوناگون، از قبیل سلطنت طلبان دو آتشه، بنیاد گرایان و تروریست های اسلامی و شبه فاشیست ها به آن پیوسته و یا از آن حمایت کردند:

حزب ملی گرای "ایران" که قبلاً با حزب توده همکاری کرده بود و تمایلات "آمریکو فیل" داشت، سازمان نگهبانان آزادی و سازمان نظارت به آزادی انتخابات به رهبری دکتر بقایی از جمله سازمان های بنیان گذار و هوادار جبهه ملی بودند. (۳۳) دکتر بقایی چندی بعد با انشعاب یون حزب توده به رهبری خلیل ملکی و افرادی مثل جلال آل احمد حزب زحمتکشان ملت ایران را ساخت. حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم که عقاید شبه فاشیستی داشت و به رهبری محسن پزشکیور و داریوش فروهر تشکیل شده بود، نیز عضویت جبهه ملی را پذیرا شد. نهضت خدا پرستان ناسیونالیست موسوم به جمعیت آزادی مردم ایران به رهبری محمد نخشب و با عضویت افرادی از قبیل کاظم سامی و حبیب الله پیمان به جبهه ملی پیوست. افزون بر آن، تروریست های جمعیت فداییان اسلام که از حمایت آیت الله کاشانی برخوردار بودند و در بسیاری از ترورهای سیاسی دست داشتند، به همراه مجمع مسلمانان مجاهد، مجاهدین اسلام به رهبری شمس قنات آبادی، جامعه روحانیت به رهبری آیت الله کاشانی و انجمن بازرگانان و کسبه تهران، همگی به عضویت جبهه ملی درآمدند و یا از آن پشتیبانی کردند.

مدت کوتاهی نگذشته بود که آیت الله کاشانی "همه ی مسلمانان صادق و میهن پرستان را تشویق کرد تا با پیوستن به مبارزه ملی کردن نفت، علیه دشمنان اسلام و ایران بجنگند." (۳۴)

در نیمه دوم آبان ماه، گسترش اعتراضات عمومی نسبت به تقلب در انتخابات تهران، هیئت حاکمه را واداشت تا انتخابات را باطل کند. انتخابات مجدداً برگزار شد. در این انتخابات جدید کاندیدهای جبهه ملی در تهران اکثریت آرا را به دست آوردند.

در روز سیزدهم آبان ماه، در روزی که انتخابات در جریان بود، هژیر وزیر دربار به دست سید حسن امامی از اعضای "فداییان اسلام" طرفدار جبهه ملی، ترور شد. شوخی تاریخ در این بود که شخص هژیر سهم مهمی در نجات سید حسن امامی قاتل کسروی از مجازات مرگ ایفا کرده بود. (۳۵)

به دنبال کشته شدن هژیر، حکومت نظامی برقرار شد و بقائمی، مکی، آزاد و حائری زاده و محافل وابسته به جمعیت فداییان اسلام و همچنین آیت الله کاشانی دستگیر شدند. مصدق به احمد آباد فرستاده شد و تحت نظر قرار گرفت. (۳۶)

چهار روز بعد در روز ۱۷ آبان ماه به دعوت جبهه ملی همایش بزرگی در میدان بهارستان برگزار شد.

چند روز بعد از ترور هژیر، یک هیئت چهار نفره از سناتورهای آمریکایی، از تهران بازدید کرد. دیدار آن‌ها مصادف شده بود با ابطال انتخابات نیمه تمام تهران، برکناری سرتیپ صفاری از ریاست شهربانی و تعیین سرلشکر زاهدی به جانشینی وی. سه روز بعد جورج مک گی معاون وزارت خارجه ی آمریکا نیز وارد تهران شد. به دنبال آن، بقایی و سایر رهبران جبهه ملی آزاد شدند. و مصدق نیز از آن پس تحت نظر نبود. (۳۷)

دکتر مصدق بعد از روشن شدن نتیجه ی انتخابات، برای خبرنگاران در توضیح برنامه ی جبهه ملی چنین گفت:

"برنامه ی کار ما در مجلس مخالفت با قرارداد گس - گلشایبان و حفظ و حراست از آزادی های فردی خواهد بود." (۳۸)

سیری گذرا در اوضاع سیاسی ایران و جهان

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و پیروزی متفقین، روابط غرب و به ویژه آمریکا، با شوروی رو به تیرگی گذاشت. بوروکراسی شوروی به شدت تحت فشارهای اقتصادی، نظامی و سیاسی غرب قرار گرفت. دولت آمریکا با در انحصار داشتن سلاح های هسته ای، "جنگ سرد" را به شوروی تحمیل کرد. شکست نیروهای ملی گرا به رهبری چیانگ کایچک و پیروزی ارتش دهقانی مائو در چین، آغاز جنگ کره و پیروزی های نظامی اولیه ی کیم ایل سونگ، مبارزات مردم هندوچین علیه فرانسه و ... قدرتمندترین کشور سرمایه داری جهان را وادار کرد که برای مقابله با خطر گسترش نفوذ بوروکراسی شوروی، متفق دوران جنگ خود را در تنگنا قرار دهد.

دولت آمریکا پیمان آتلانتیک شمالی "ناتو" را برای محاصره نظامی شوروی پایه گذاری کرد. دولت شوروی نیز با ایجاد پیمان "ورشو" به مقابله برخاست و کوشید تا با کمک دولت های دست نشانده ی خود در اروپای شرقی، خطر حمله ی نظامی جهان امپریالیستی را کاهش دهد. در راستای این اقدامات، کرملین به سایر احزاب کمونیست متوسل گردید و سیاست به راه انداختن "کارزار های صلح" در دفاع از شوروی را جایگزین سیاست همکاری با متفقین و کشورهای "دموکراتیک" کرد. در اغلب کشورهای جهان، جمعیت های هوادار صلح مثل قارچ از زیر زمین سر در آوردند. حزب توده هم از این قاعده مستثنا نبود و با بسیج باقی مانده ی نیروهایی که در اختیار داشت، "جمعیت هواداران صلح" را به وجود آورد.

این سال ها مصادف است با رشد مبارزات و بالا رفتن آگاهی سیاسی مردم در سرتاسر جهان. شکست نیروهای وابسته به امپریالیسم در چین، به همراه رشد و گسترش اعتراضات و مبارزات مردم در کره، هندوچین، الجزایر، هندوستان، فلسطین و مصر

وضعیت بین‌المللی نوینی را به وجود آورده بود. مردم زحمتکش ایران نیز پس از تحمل سال‌ها سرکوب و خفقان، پا به میدان مبارزاتی می‌گذاشتند و به دنبال بدیلی سیاسی می‌گشتند. وحاتم اوضاع سیاسی ایران و ضعف دولت مرکزی، هیئت حاکمه را برآن داشت تا با گسترش اختناق و اجرای یک سری اقدامات مستبدانه، وضعیت سیاسی بهتری را برای خود به وجود بیاورد.

در چنین دوره‌ای، "صلح" دوستان توده‌ای برای دفاع از "ساختمان سوسیالیسم" در شوروی، تظاهرات دوچرخه‌سواران را در تهران و شهرستان‌ها به راه انداخته بودند. آن حزب با این‌که شاهد فعالیت‌های مذبوحانه‌ی هیئت حاکمه‌ی ضعیف ایران، برای تقویت خود و کنترل جنبش مردمی بود، کوچک‌ترین حرکتی در جهت تقویت جنبش واقعی ضد امپریالیستی نمی‌کرد و نمی‌توانست هم بکند. چراکه برای چنین کاری ساخته نشده بود.

حامیان جبهه ملی

دکتر مصدق در روز یک‌شنبه ۳ بهمن ماه ۱۳۲۸ در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی نظریات جبهه ملی را در باره‌ی انتخابات تهران و شهرستان‌ها اعلام داشت. وی اظهار داشت که حکومت نظامی مغایر آزادی‌های فردی و اجتماعی است.

شاه اما در روز ۲۰ بهمن مجلس شانزدهم را برخلاف رسوم رایج پارلمانی افتتاح کرد. مجلس شانزدهم بدون حضور نمایندگان تهران که به خاطر ابطال انتخابات تهران از سوی انجمن نظارت هنوز انتخاب و معرفی نشده بودند، رسمیت یافته بود.

در همان اوان، دکتر مصدق در یکی از نخستین مصاحبه‌های خود، برنامه‌ی جبهه ملی را تشریح کرد. وی به پرسش‌های زیر که توسط رابرت. ب. هیوز خبرنگار آسوشیتدپرس به صورت کتبی مطرح شده بود، چنین پاسخ داد:

"۱- هیوز: چنانچه جبهه ملی بر سر کار بیاید چه تغییراتی در سیاست دولت ایران رخ خواهد داد.

مصدق: از نظر سیاست خارجی فقط حفظ موازنه و بی طرفی کامل نسبت به دول دوست و مجاور و از نظر سیاست داخلی سعی خواهد شد، آزادی‌های فردی و اجتماعی طبق اصول قانون اساسی ایران و منشور ملل متحد به تمام معنا تامین شود، زیرا قبل از این که انتخابات و مطبوعات و لغو قوانین منافی آزادی عملی نشود، حکومت دموکراسی معنا نخواهد داشت و نیز جبهه ملی با کمال شدت بر علیه عناصر فاسد مبارزه خواهد کرد.

۲- هیوز: چه اصلاحاتی در قانون انتخابات به عمل خواهید آورد؟

مصدق: به صورتی که انتخابات عمومی با رای مستقیم و مخفی مردم و در ظرف یک روز در تمام کشور انجام پذیرد.*

در روز ۲۸ اسفند دولت ساعد کناره‌گیری کرد و علی منصور که قبلاً در زمان رضاشاه نخست وزیر شده بود زمام امور را به دست گرفت. مهم ترین وظیفه‌ی دولت منصور در مجلس جدید، اصلاح قانون اساسی و تصویب لایحه‌ی ضمیمه‌ی قرارداد الحاقی نفت بود. علی منصور هنگام طرح برنامه‌ی دولت خود از اظهار نظر صریح درباره‌ی لایحه‌ی الحاقی قرارداد نفت خودداری کرد. وضعیت وخیم جامعه رو به بهبودی نمی‌رفت و دولت ایران به طور مداوم در بحران غوطه‌ور بود. کابینه‌ها نمی‌توانستند دوام بیاورند و بعد از مدتی کنار گذاشته می‌شدند. پس از چندی روشن شد نخست وزیر جدید نیز از عهده‌ی وظایف خود بر نمی‌آید و جای خود را به سپهد رزم آرا داد.

سپهد رزم آرا یکی از چهره‌های برجسته‌ی هیئت حاکمه به شمار می‌آمد. وی از پشتیبانی آمریکای انگلیس برخوردار بود. رزم آرا زیرکانه کوشید تا با استفاده از تضادها و اختلاف‌های میان جبهه ملی و حزب توده، خود را به شوروی نزدیک ساخته و پس از جلب رضایت آنها، لایحه‌ی الحاقی نفت را به تصویب برساند. رزم آرا می‌خواست که نقش تاریخی رضاخان را ایفا بکند. اما مصدق و جبهه ملی از همان آغاز کار رزم آرا به مخالفت با وی برخاسته بودند و باعث شدند که لایحه‌ی قرارداد الحاقی در کمیسیون

* کتاب زندگی نامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی نوشته نصرالله شفیقه صفحه ۱۱۱.

نفت مجلس رد بشود. شاه نیز از زیرکی رزم آرا آگاه بود و از قدرت رو به افزون‌اش هراس داشت. به همین خاطر شاه هر چه بیش‌تر خود را به مصدق و جبهه ملی نزدیک ساخت. این نزدیکی‌ها سرانجام به ایجاد جبهه‌ی متحدی متشکل از دربار و جبهه ملی برای "کوبیدن" رزم آرا انجامید. دکتر فاطمی می‌نویسد:

"از چند ماه به آخر کابینه رزم آرا، برای کوبیدن او، من، با اطلاع جبهه ملی، با شاه تماس داشتم و گاه و بیگاه او را می‌دیدم." (۳۹)

دولت آمریکا که پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی به عنوان بزرگ‌ترین نیروی اقتصادی - نظامی جهان سرمایه‌داری شناخته شده بود، سهم و امتیاز بیشتری از ایران می‌خواست. با گسترش مبارزات مردم ایران پیرامون "مسئله‌ی نفت"، سیاستمداران آمریکا از هر وسیله‌ای برای محدود کردن امتیازات ویژه‌ی شرکت نفت و تیره ساختن روابط انگلستان با ایران بهره‌برداری می‌کردند:

"اما موضوعی که مردم ایران و کشورهای دوست ایران [البته منظور آمریکاست] به آن معترض بودند، این مسئله بود که درآمد شرکت نفت - در مقایسه با دولت ایران - پنج برابر بیشتر بود و شرکت سالانه مبلغ ۴۰ میلیون لیره مالیات به دولت بریتانیا پرداخت می‌کرد، ۸ میلیون لیره بیشتر از کل عواید نفتی ایران. این نابرابری درآمد کاملاً آشکار بود. بعدها، دولت انگلستان دکتر گریدی سفیر آمریکا در تهران را متهم کرد که با فاش کردن ارقام مزبور برای شاه جوان و دکتر مصدق، در حق شرکت نفت خیانت بزرگی را مرتکب شده است. به سفیر آمریکا اتهام زده شد که تلاش می‌کرد تا با ((خرابکاری)) در کار شرکت نفت، انگلیسی‌ها را از ایران بیرون کرده و شرکت‌های آمریکائی را به جای آن بگمارد." (۴۰)

کمپانی‌های حریص آمریکائی به منابع عظیم نفت ایران چشم دوخته بودند. اما دولت انگلستان سدی در برابرشان بود. بدین سان، برای خنثا سازی یکه تازی‌های استعمار پیر، سیاست استعمار "جوان" آمریکا به ظاهر و در گفتمان، دفاع از حقوق ایران بود. در این راستا، دولت آمریکا می‌کوشید که به بهانه‌ی "جلوگیری از رخنه‌ی نفوذ شوروی" در بین هیئت حاکمه‌ی ایران متحدانی بیابد. مدت‌ها بود تماس‌های مرتبی بین رهبران جبهه ملی با نمایندگان دولت آمریکا و حتا انگلستان جریان داشت:

"مهمانی‌های باغ صبا در منزل آقای میر اشرافی شروع شد و آقای دکتر فاطمی مشغول فعالیت شدید گردید و شب اول آقای ویلز، مستشار سفارت کبرای آمریکا، و آقای دیشر، وابسته مطبوعاتی آن سفارت، بر حسب دعوت آقای فاطمی حضور پیدا کردند و علاوه بر کمیسیون مطبوعات و تبلیغات سیاسی جبهه ملی این دو نفر هم در باغ سفارت حضور داشتند... همان شب [جلسه بعد] این مطلب مورد موافقت قرار گرفت که این کمیسیون‌های دوستانه هفته‌ای یک بار ادامه یافته و لسی هر شب منزل یک نفر باشد و به همین مناسبت جلسه بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند... آقای دکتر فاطمی توضیح دادند: چه عیبی دارد که عین این جلسات را هم با آقایان انگلیس‌ها داشته باشیم و مطالب را برای آن‌ها هم روشن نمائیم، باشد که در اثر توضیحات نمایندگان مجلس که عضو جبهه ملی هستند بسیاری از موارد ابهام سیاسی روشن گردیده و دولت‌ها بیش از این عمیق و مانع در طریق پیشرفت نظریات جبهه ملی فراهم نیاورند. پس از چند جلسه مشاوره و بحث این نظریه آقای دکتر فاطمی هم مورد قبول و موافقت قرار گرفت و جلساتی هم با آقای مستر پایمن مستشار سفارت انگلیس و آقای فیلیپ پرایس نماینده حزب کار، که در آن زمان برای مسافرت کوتاه به تهران آمده بود، دست داد." (۲۱)

دیپلمات‌های آمریکایی در خلال این گفتگوها پی بردند که برای نفوذ هر چه بیش‌تر در هیئت حاکمه‌ی ایران و ایجاد بدیلی قدرتمند در برابر حزب توده، می‌بایست از نیروهای وابسته به جبهه ملی بیش‌تر از گذشته حمایت کنند:

"چون در آن هنگام آقای دکتر بقایی سازمان جوانان ناظر بر انتخابات را اداره می‌کردند همان‌اوان فکر تشکیل یک حزب قوی به نام حزب زحمتکشان با کمک آقای خلیل ملکی تبریزی، که از اعضای فعال و موثر حزب سابق توده بوده و بعداً به عنوان انشعاییون حزب مزبور را ترک نموده و علناً با آنان مبارزه می‌نمود، برای آقای دکتر بقایی ایجاد شد... پر واضح است که طرح این مذاکرات خصوصاً در محفل آمریکایی‌ها که چندان دل‌خوشی از رفتار کمونیست‌ها با مردم جهان ندارند و برای آزادی و دموکراسی حتا سرمایه‌نقدی خویش را از کف می‌ریزند بسیار موثر و دل‌نشین است و حالا که تازه فهمیده‌اند جبهه ملی نه تنها کمونیست نیست بلکه شدیداً با آن‌ها سر مبارزه را دارد... خلاصه دکتر بقایی ثابت کرده که اصلاح این امور فقط در سایه ایجاد یک حزب قوی و مترقی امکان‌پذیر است و حزب هم همه می‌دانند که بدون پول محال است رشد و توسعه پیدا کند، یا باید اشخاص مقتدری دست به کار تاسیس حزب شوند مثل قوام السلطنه در حزب دموکرات... یا پول نقد به اندازه کافی در اختیار باشد تا بتوانند پهلوانان روئین‌تن [مثل شعبان بی‌مخ و دیگران] و

جوانانی را به عضویت درآورد و با پول از زور و قدرت عضلات آن‌ها استفاده کرده و در تظاهرات چشم دشمن را ترسانده و در مصاف با چاقو و چوب و سنگ آنان را از در بیرون کنند ... خوشبختانه ساعت ۱۰ صبح روز جمعه همگی دوستان مرکب از آقای میراشرافی، حائری زاده، مکی، بقایی، دکتر فاطمی، و جلالی [نائینی] حضور بهم رسانیدند. مقارن همین اوقات هم آقای دیشر و بانو و دکتر گرنی و بانو و ویلز و بانو به حصارک آمدند ... مقارن غروب که قرار شد مراجعت کنیم کمیسیون کوچکی تشکیل دادیم و تقریباً همگی اظهار عقیده نمودند که مطالعات لازم برای تشکیل حزب قوی و موثر به عمل آوردیم و چون آقای دکتر بقایی خود داوطلب می‌باشند چه ضرری دارد که ایشان را از همه جهت کمک و یاری نمائیم که ایشان اقدام به تاسیس حزب نموده و هم ملت را از دست یک مشت توده‌ای بیگانه پرست نجات دهند و هم دولت‌ها را مجبور به اطاعت از قانون اساسی و احترام به قوانین مصوبه نمایند." (۲۲)

در این گفتگوها که با دیپلمات‌های آمریکایی و انگلیسی صورت می‌گرفت، علاوه بر احمد ملکی راوی رویدادها، دکتر فاطمی، دکتر بقایی، حائری زاده، مکی، جلالی نائینی و میراشرافی نیز حضور داشتند. به جز میراشرافی، سایرین از بنیان‌گذاران جبهه ملی بودند.

به موازات این رویدادها، در همان سال (۱۳۲۹) طرح عمومی ایجاد یک انجمن دیگر ملی‌گرای اسلامی نیز توسط محمود طسالقانی، مهدی بازرگان و یدالله سبحانی برای ترویج نظم اسلامی و مبارزه با کمونیسم ریخته شد.

تحولات سیاسی در ایران شتاب زیادی گرفته بود. جنبش مردمی تحت تاثیر اوضاع عمومی سیاسی، از خواب چندساله‌اش برخاسته بود. از طرف دو نیروی اصلی اپوزیسیون، به ویژه جبهه ملی، نبرد شدیدی برای کنترل جنبش مردمی به راه افتاد:

"نمایندگان جبهه ملی دولت [رزم آرا] را به علت تعلل در اجرای قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ استیضاح کردند. دکتر مصدق هم طی مصاحبه‌ای اظهار داشت: ((جبهه ملی قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و همچنین قرارداد الحاقی را به رسمیت نمی‌تواند بشناسد و این اوراق بی‌ارزش نخواهد توانست وسیله غصب حقوق مردم باشد))" (۲۳)

آیا دکتر مصدق توجیحات حقوقی خود در مخالفت با طرح پیشنهادی غلامحسین رحیمیان، مبنی بر ملغا کردن "این اوراق بی‌ارزش" را به کلی فراموش کرده بود؟ آیا

شگرد "چپ" روی و "قانون و قرارداد" شکنی ناگهانی جبهه ملی و مصدق، برای به چنگ درآوردن رهبری جنبش رو به رشد ضد استعماری مردم ایران لازم نبود؟

جدال برای ربودن رهبری جنبش ضد استعماری

در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۲۹ بر سر مسئله ی نفت، تظاهراتی در تهران از طرف دانشجویان هوادار جبهه ملی و حزب توده برگزار شد. شعار طرفداران جبهه ملی همه چیز برای ملی شدن نفت، و شعار دانشجویان توده ای الغای بدون قید و شرط امتیاز نفت جنوب بود. هر گروه برای سرکوبگره دیگری، به خوبی خود را مسلح کرده بود. این دو جریان و بدیل سیاسی، گروه هایی متشکل از چماقداران را در صفوف خود جا می دادند. از یک سو، هواداران جبهه ملی به سردستگی دکتر بقایی، داریوش فروهر، فداییان اسلام، و از سوی دیگر، اعضای حزب توده به رهبری کمیته مرکزی شان به جان هم افتاده بودند.

پس از مدت کوتاهی آشکار گردید که سیاست های سپهبد رزم آرا نخست وزیر، در رابطه با تصویب لایحه ی الحاقی قرارداد نفت به شکست انجامیده است. رزم آرا در تاریخ دوم اسفند ماه ۱۳۲۹ به سفیر انگلستان اطلاع داد که قصد دارد پیشنهاد جدیدی را به مجلس تقدیم کند و اجازه نخواهد داد که اصل ملی شدن نفت، تحت مطالعه ای جدی قرار بگیرد. در تاریخ ۴ اسفند، سفیر انگلیس هشدار می بدین مضمون به رزم آرا داد: دولت انگلستان هیچ طرحی را که متضمن ملی شدن نفت باشد، نخواهد پذیرفت.

درست دوازده روز بعد از هشدار سفیر انگلیس، رزم آرا در روز ۱۶ اسفند به ضرب گلوله ی خلیل طهماسبی یکی از اعضای جمعیت فداییان اسلام ترور شد. ضارب از هواداران جبهه ملی بود. وی با فریادهای "الله اکبر" خود را تسلیم ماموران شهربانی کرد. فردای روزی که رزم آرا کشته شد، کمیسیون نفت مجلس به اتفاق آرا اصل ملی شدن نفت را در تاریخ ۱۷ اسفند تصویب کرد.

حزب توده و شوروی که با نزدیکی به رزم آرا، حساب جداگانه‌ای برای خودشان باز کرده بودند، پس از مرگ وی منزوی‌تر شدند. دولت شوروی و حزب توده، آمریکا را مسئول قتلِ نخست‌وزیر ایران دانستند. به احتمال زیاد دستور قتل رزم آرا توسط آیت‌الله کاشانی یکی از رهبران مهم جبهه ملی صادر شده بود. دکتر نصرالله شیفته سردبیر "باختر امروز" ارگان جبهه ملی، اعتراف کرده است که آیت‌الله کاشانی در خانه‌ی دکتر مصدق و در آخرین نشست جبهه ملی که پیش از ترور رزم آرا تشکیل گردیده بود، به طور سربسته گفته است که به یاری خداوند متعال، همین روزها، دریچه‌ی امید گشوده خواهد شد. سردبیر ارگان جبهه ملی می‌نویسد:

"در صبح آن روز [شانزدهم اسفند ۱۳۲۹] در حالی که نویسنده [شیفته] سخت سرگرم کار خویش بودم در حدود ساعت ۱۱ صدای پای دو نفر که به سرعت از پلکان به طور غیرعادی به بالا می‌آمدند جلب توجهم کرد، آن دو، دوان دوان وارد اتاق شده و نفس زنان و با هیجان بدون آن که خود را معرفی کنند، پس از آن که دانستند با که صحبت می‌کنند بدون مقدمه چنین گفتند: او را زدیم! رزم آرا را کشتیم! از شنیدن این سخن، نویسنده، سخت یکه خوردم. گوشی تلفن که در دستم بود، سرچایش گذارده دوباره از ایشان پرسیدم، ممکنست دوباره بگوئید: آن دو، دوباره با همان اختصار گفتند: رزم آرا را کشتیم، پرسیدم در کجا؟ آن‌ها جواب دادند در مسجد شاه. برای آخرین بار سؤال دیگری از ایشان کردم که آیا می‌دانید چه کسی رزم آرا را زد؟ آن دو جواب دادند: خلیل طهماسبی ... دکتر فاطمی را دیدم که به اتفاق مهندس حسینی از ساختمان [منزل فاطمی] خارج می‌شدند ... دکتر فاطمی که حالت هیجان زده‌ی مرا دید، بدون مقدمه پرسید، ها چه خبر شده که این طور هیجان زده آمده‌ای؟ من بدون مقدمه ماجرا را در یک جمله گفتم: رزم آرا را در داخل مسجد شاه زدند! ... وی پرسید: چه کسی این خبر را به تو داد؟ جواب دادم، دو جوان که تصور می‌کنم از فدائیان اسلام بودند ... درست به خاطر دارم، در همین لحظه مهندس حسینی که در کنار ایستاده و به این سؤال و جواب‌ها به دقت گوش می‌داد، ناگهان به ساعت مچی خود که درست بیست دقیقه به ظهر را نشان می‌داد، نگاهی کرده و گفت: الحمدلله از این لحظه دیگر نفت ایران ملی شده است."

واکنش دکتر مصدق در برابر شنیدن خبر ترور رزم آرا چگونه بود؟ صبح روز ۱۶ اسفند کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی با حضور ۱۵ نفر اعضاء و به ریاست دکتر

مصدق تشکیل شده بود. موضوع مورد گفتگو در این جلسه "فورمول ملی شدن صنعت نفت" بود. این نشست سری بود و حتا به دستور دکتر مصدق، منشی‌ها حق نداشتند که در این جلسه حضور داشته باشند. نزدیک ساعت ۱۲ ظهر، یکی از اعضای کمیسیون به نام نصرت‌الله کاسمی برای رفتن به دست شوئی از اتاق کمیسیون بیرون آمد و از ترور رزم آرا با خبر شد. وی سراسیمه وارد اتاق محل برگزاری کمیسیون شد و فریاد برآورد که آقایان، رزم آرا را کشتند. دکتر مصدق که با سایر اعضاء سرگرم گفتگو بود با خونسردی، بدون آن که مذاکرات را قطع کند، چنین واکنش نشان داد:

"خبر مهمی نبود، ما مشغول کار خودمان باشیم. عده‌ای از اعضاء کمیسیون وحشت زده قصد خارج شدن از جلسه داشتند که با سماجت دکتر مصدق مواجه شدند. وی گفت: باید ما کارمان را تمام کنیم. چند نفر از نمایندگان اصرار به خروج داشتند، حتا عامری عصبانی شده و گفت: من از عضویت کمیسیون نفت استعفا می‌کنم. در مقابل، دکتر مصدق، مکی، حائری زاده، و الهیار صالح خونسرد سر جای خود نشسته بودند و به مذاکرات ادامه دادند، به جز عامری که استعفا کرده و خارج شده بود" *

آیت‌الله کاشانی نیز پس از ترور رزم آرا چنین گفت:

"جوانی غیور و وطن‌پرست و متدین از میان مردم برخاست و نخست وزیر بیگانه‌پرست را به جزای اعمال خود رسانید". (۴۴)

آیت‌الله کاشانی، در فردای کشته شدن رزم آرا، به خبرنگار نشریه‌ی انگلیسی "دیلی اکسپرس" چنین گفت: خلیل طهماسبی، نجات‌دهنده‌ی ملت ایران است.

نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام بعد از آن که با آیت‌الله کاشانی اختلاف پیدا کرد در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ در گفتگویی با مجله ترقی اعتراف کرد که:

"بعد از این که رزم آرا به قتل رسید همین کاشانی آهسته به من گفت باید هفت نفر دیگر (که اسامی شان را برد) کشته شوند ولی اسم من و تو در میان نباشد." (۴۵)

* زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی نوشته دکتر نصرالله شیفته - صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۲

بر سر جنازه‌ی رزم آرا هیچ آخوندی حاضر نشد نماز میت بخواند. (۴۶) شاه چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا به مصدق پیشنهاد کرده بود که به جای رزم آرا بنشیند:

"قاتل رزم آرا هم هر کس بود رفع زحمت از اعلیحضرت کرد. چون که چند روز قبل از این واقعه می‌خواستند مرا [مصدق] به جای او نصب نمایند که زیر بار نرفتم و معذرت طلبیدم و قاتل کار خود را کرد." (۴۷)

فدائیان اسلام خود را به عنوان گروهی که "کمر همت به حفظ بیضه‌ی اسلام و سلطنت بسته" شناسانده بودند. با کشته شدن رزم آرا، شاه و طرفداران اش نفس راحتی کشیدند. شاه چند سال قبل درباره‌ی رزم آرا به مقامات انگلیسی گفته بود:

"رزم آرا ماری است که سرش را باید کوبید. خائن و نادرست است و فرقی با یک عامل شوروی ندارد." (۴۸)

به احتمال زیاد، دربار در ترور رزم آرا سهم و یقیناً از اجرای آن ذینفع بود. (۴۹) به گفته‌ی سید ضیاء الدین طباطبایی، اسدالله اعلم که در کابینه‌ی رزم آرا عهده دار وزارت کار بود و در مسجد شاه و هنگام تیراندازی حضور داشت، نخستین کسی بود که خبر کشته شدن نخست وزیر را به شاه داد. طباطبایی در آن ساعات در پیش شاه بود و شنید که اعلم با هیجان و اضطراب به شاه گفت: کشتند و راحت شدیم. (۵۰)

در واقع، گروه تروریستی بنیادگرایان "فدائیان اسلام" به استحکام پایه‌های لیزان دربار محمدرضا شاه کمک شایانی کرد.*

همان روزی که رزم آرا به قتل رسید، اعلم از طرف شاه به دیدار "شپرد" سفیر انگلستان شتافت تا درباره‌ی زمامداری بعدی با وی به مشورت بنشیند. شپرد به اعلم گفت: "برای دردست گرفتن سکان کشور یک شخصیت قوی لازم است." (۵۱)

* بعدها، به موجب ماده‌ای که در دوران زمامداری دکتر مصدق و توسط اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی تصویب گردید، رزم آرا "مه‌دور ادم" شناخته شد و خلیل طهماسی که از تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ به زندان افتاده بود در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۳۰ آزاد گردید.

دشمنان رزم آرا زیاد بودند. به احتمال زیاد دکتر بقایی که با آیت اله کاشانی روابط نزدیکی داشت نیز در قتل رزم آرا سهیم بود. خلیل طهماسبی، محافظ شخصی دکتر بقایی در روزنامه ی "شاهد" بود. وی به قتل رزم آرا اعتراف کرد.

شاه به جای رزم آرا، حسین علاء فرد مورد اطمینان خود را که یکی از عاقدین قرارداد ۱۳۱۲ نفت بین رضا شاه و شرکت نفت انگلیس بود به نخست وزیری گمارد. وی از پشتیبانی جبهه ملی برخوردار بود. علاء یکی از نزدیکان مصدق بود و رابط "محکم" رهبر جبهه ملی با شاه به حساب می آمد.* ارتشبد فردوست درباره ی دوره ی زمامداری مصدق و روابط حسنه اش با علاء می گوید:

"همین قدر بگویم که حتا گاهی که سفیر آمریکا می خواست با مصدق ملاقات کند در مواردی مصدق از علاء دعوت می کرد که در جلسه شرکت نماید. پس، محمدرضا از طریق علاء هم با سفارت های انگلیس و آمریکا و هم با مصدق در ارتباط منظم بود." (۵۳)

در روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ سفیر انگلستان طی یادداشتی به نخست وزیر جدید پیغام داد که خواستار حل اختلاف ایران و شرکت نفت به طریق داوری است. در همان روز، مجلس شورای ملی و در روز ۲۹ اسفند مجلس سنا ماده ی واحده ی کمیسیون نفت برای ملی شدن را تصویب کردند. مصدق با کمک و رای طرفداران شاه در دو مجلس شورای ملی و سنا، طرح ملی کردن صنعت نفت را به تصویب رساند. وی بدون رعایت "جلب رضایت طرف مقابل" یعنی شرکت نفت انگلیس، طرح ملی شدن صنایع نفت را به اجرا رساند:

"دولت انگلیس اصاله از طرف خود و کالتا از طرف شرکت سابق اصل ملی شدن صنعت نفت را شناخت. برفرض عدم شناسایی هم صنعت نفت ملی شده بود چون که هر مملکت روی اصل حاکمیت

* مصدق همیشه نظر مثبتی درباره علاء داشت و از او به عنوان یک "شخص خوش نیت فعال، یک فرد متواضع و دموکرات که هر شغلی که به او واگذار شود آن را جدی می گیرد و شغل را صرفاً برای "امرار معاش و کسب مقامات عالی نمی پذیرد و شخص صمیمی و راست گو" نام می برد. اما کسانی که علاء را از نزدیک می شناختند درباره ی او نظر دیگری داشتند. دکتر غنی نوشته است، علاء ساده لوح، چشم و گوش بسته، ضعیف و حتا ابله بوده است.

ملی می‌تواند هر یک از صنایع خود را ملی کند" (۵۲)

اوضاع پر تلاطم اجتماعی و رشد جنبش‌های اعتراضی، ترورهای سیاسی، کابینه‌های چند ماهه و به‌طور کلی وضعیت بی‌ثبات هیئت حاکمه، بحران سیاسی را در ایران ژرف‌تر کرده بود.

سازمان "سیا" در گزارشی به نام "برآورد ویژه از بحران کنونی ایران" در روز ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ - ۱۶ مارس ۱۹۵۱ - تحلیل و برآورد خود را از اوضاع ایران، در اختیار دولت آمریکا گذاشت. بر اساس گزارش "سیا"؛ بحران ایران که با ترور رزم آرا عمیق‌تر شده، آن قدر شدید نبود که از کنترل حکومت مرکزی ایران خارج شده باشد. به ویژه این که خطر دخالت نظامی شوروی هم وجود نداشت. مضمون برآورد گزارش سازمان "سیا"، شامل این نکات است:

الف - نیروهای نظامی ایران، ارتش، ژاندارمری و شهرستانی، می‌توانند نظم را برقرار سازند. و هیچ نشانی از این که از زیر کنترل حکومت مرکزی خارج شده باشند، وجود ندارد.

ب - جبهه ملی از نفوذ کمی در مجلس برخوردار است. پشتیبانی توده‌ای مردم از جبهه ملی، و یا بنا به گزارش "سیا" ملی‌گرایان افراطی، با این که گسترده و بزرگ است، ولی هنوز سازمان یافته نیست و پراکنده است.

ج - حزب توده قادر به استفاده از بحران برای اختلال و یا حتی به دست گرفتن حکومت نیست.

د - با این که جریان ملی شدن نفت باعث محبوبیت بیش از اندازه حکومت به رهبری شاه شده، ولی مشکلات موجود بر سر ملی شدن نفت هنوز وجود دارند. امکان عمیق شدن بحران با ترور شاه و یا واقعه‌ای پیش‌بینی نشده می‌رود.

"برآورد" سازمان "سیا"، در برگزیده‌ی گوشه‌هایی از حقایق و وضعیت جامعه ایران در آن دوره است. به علاوه در همان گزارش، به نقش رهبران مذهبی جبهه ملی، و مشخصاً آیت‌الله کاشانی، در کشتن رزم آرا اشاراتی شده است. اما، مهم‌ترین قسمت برآورد جاسوسان آمریکائی، مربوط به گزارشی است درباره‌ی تماس‌های برخی از رهبران جبهه ملی با انگلیسی‌ها. بر اساس این گزارش، جبهه ملی از انگلستان خواستار حمایت و کمک در برکناری رزم آرا، و پشتیبانی از نخست‌وزیری که بیش‌تر مورد قبول جبهه ملی

باشد، شده بود. رهبران جبهه ملی به انگلیسی ها قول داده بودند که به جبران این کار، از مسئله ی ملی شدن نفت به طور کلی دست خواهند کشید. البته انگلستان که از ناکامی رزم آرا در ایجاد حکومتی قوی ناامید و عصبانی شده بود، در پاسخ به پیشنهاد های رهبران جبهه ملی، بر هرگونه کوشش برای ملی شدن صنعت نفت هشدار داده بود. (۵۵)

برخلاف سازمان جاسوسی "سیا"، سیستم اطلاعاتی انگلستان تصویر بهتری از وضعیت سلطنت و میزان محبوبیت شاه داشت. میس لمبتون کارگزار مشهور انگلیسی که با امور مربوط به ایران آشنایی زیادی داشت، در همان اوان، درباره ی هیئت حاکمه ی ایران چنین اظهار نظر کرده بود:

"این واقعیت که پیرامون چنین موضوعاتی و موارد مشابه آن [فساد دربار و ارتش] در مقیاسی وسیع صحبت می شود و این که ادعاهای مزبور به میزان گسترده ای پذیرفته می گردد، خواه منصفانه خواه غیر منصفانه، سلطنت را به موقعیتی تنزل داده که دیگر به آن نه با دیده ی احترام، بلکه با ترس، تحقیر، و انزجار نگریسته می شود، ونفرت و بدبینی کمابیش عمومی را نسبت به "طبقه حاکمه" افزایش داده است." (۵۶)

انگلستان تمایل داشت که سید ضیاء مهره ی سرسپرده ی قدیمی خود را به جای رزم آرا به صدارت برساند. یکی از دیپلمات های انگلیسی به شاه یادآور شد که اینک دوران آزمایش پایان گرفته و بر این نکته تاکید کرد که "یک رهبر حقیقی باید یافت شود" (۵۷) اما شاه از سید ضیاء هراس داشت.

رقیب دیگر برای زمامداری، احمد قوام بود. وی با وجود کهولت سن و بیماری، هنوز یکی از توانمندترین نامزد های صدارت به حساب می آمد. لیکن هم شاه و هم انگلستان با زمامداری وی در آن مقطع مخالفت می کردند.

از سوی دیگر، دکتر مصدق هم وجود داشت که مدت ها بود می کوشید اعتماد شاه و طرفدارانش را نسبت به خود افزایش دهد. وی در نطق مشهوری در ۱۳۲۹ برای چندمین بار ارادت خود را به مقام سلطنت با چنین عبارتی بیان کرده بود: "ما طرفدار پادشاهیم و وظیفه ماست که کاری کنیم تا او مورد عشق و احترام ملت قرار گیرد." (۵۸)

مصدق پاداش خوش خدمتی هایش را گرفت. شاه مصدق را برای صدارت انتخاب کرد. چگونگی روی کار آمدن مصدق و دلایل تصویب سریع "اصل ملی شدن نفت" توسط کمیسیون نفت و سپس مجلسین را باید در بستر جنبش دیگری که توسط کارگران و زحمتکشان ایران به راه افتاده بود بررسی کرد.

جنبش ملی شدن صنعت نفت در پرتو مبارزات کارگری

نخستین قدم در انقلاب طبقه کارگر همانا ارتقاء پرولتاریا به موقعیت طبقه حاکم و کسب پیروزی در نبرد برای دموکراسی است.

مانیفست کمونیست

از مدت ها پیش به خاطر وضعیت دردناک زندگی و شرایط بد محیط کار، اعتراضات کارگری به صورتی پراکنده آغاز شده بود. عمومی شدن مسئله ی نفت در بین اقشار و طبقات زحمتکش ایران و گسترش مبارزات ضد امپریالیستی، از مرزهای ایران فراتر رفته و جنبه ی منطقه ای پیدا کرده بود. روزنامه ی گاردین چاپ انگلستان در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۵۱ (۲۸ اسفند ۱۳۲۹) گزارش داد: "اقدام برای ملی شدن نفت، سایر کشورهای خاورمیانه از جمله عراق و مصر را بیدار کرده است." (۵۹)

ملی گرایان سالها برای سهمیم شدن بیش تر در منابع ایران با کشور استعمارگر انگلستان، در انتظار به سر برده بودند. به ویژه، پس از روشن شدن پشتیبانی ایالات متحده ی آمریکا از جبهه ملی، اعتماد به نفس ملی گرایان افزایش یافته بود. پافشاری و تاکید جبهه ملی بر ملی کردن صنایع نفت ناشی از چنین وضعیتی بود.

در پی کشته شدن رزم آرا و در اوج گفت و شنود های جاری بر سر مسئله ی ملی کردن صنعت نفت، اعتصاب کارگران "شرکت نفت ایران و انگلیس" به وقوع

پیوست. این اعتصاب نخستین اعتراض مهم کارگری بعد از اعتصاب تیر ماه ۱۳۲۵ در جنوب بود:

"از روز بیست و پنجم اسفند ماه که موقع پرداخت حقوق بود در مناطق کارگری جنب و جوش و نگرانی بوجود آمد. زیرا به کارگران اطلاع رسیده بود که کارفرمای آن‌ها یعنی شرکت نفت از پرداخت سی درصد فوق‌العاده‌ی آن‌ها جلوگیری خواهد کرد. تصادفاً هم آهنگر ملی شدن نفت و تصویب پیشنهاد مربوط به آن، این تصمیم شرکت نفت به موقع اجرا گذاشته شد. به طوری که به کارگری که در بندر معشور ۴۰ ریال داده می‌شد ناگهان ۲۸ ریال پرداخت شد. و دیگری که در آن هوای سوزان و شرایط دشوار ۲۰ ریال می‌گرفت، ۱۴ ریال دریافت کرد. این بود علت رنجش بزرگ و قانونی کارگران." (۶۰)

در همان هنگامی که حسین علاء از طرف محمدرضا شاه به مقام ریاست هیئت وزراء انتخاب شد، نفتگران بندر معشور هم در ۲ فروردین ۱۳۳۰ اعتصاب خود را به راه انداختند. این جرعه‌ای بود برای شعله‌ور شدن اعتصاب‌های کارگری در جنوب ایران؛ سه روز بعد از آغاز اعتصاب در بندر معشور، نفتگران آجاجاری و کارآموزان آموزشگاه عالی نفت، متحداً و یک پارچه دست از کار کشیدند. و سپس کارگران مسجد سلیمان و هفتگیل به پشتیبانی برخاسته و به رفقای کارگر اعتصابی خود پیوستند. در این اعتصاب، تمام کارگران، کارمندان و کارآموزان شرکت نفت شرکت داشتند و بلافاصله از پشتیبانی بخش عظیمی از مردم خوزستان برخوردار شدند. (۶۱)

با آغاز اعتصابات، کل هیئت حاکمه‌ی ایران به وحشت افتاد. حسین علاء یک روز بعد از آغاز اعتصابات، حکومت نظامی برقرار کرد. اقدامی که مورد تایید نمایندگان مجلس شورای ملی قرار گرفت. دولت در ۷ فروردین تمام گفتگوهای بین تهران و مناطق اعتصاب زده را متوقف کرد و سربازان را برای سرکوب کارگران به آن مناطق فرستاد. سفارت آمریکا گزارشی از چگونگی آغاز اعتصاب تهیه کرده است که تصویر بهتری از وضعیت کارگران اعتصابی به دست می‌دهد:

"اگر ((شرکت)) چنین کمک‌هزینه‌های اضافی را ارائه نداده بود، بعید می‌نمود که بتواند کارگران را، به ویژه آنان را که در زمره کارگران فنی و ماهر بودند، متقاعد کند که به میدان‌های نفت نواحی

دورافتاده بروند. با این همه، ((شرکت)) ادعا می‌کرد که برنامه مسکن و تسهیلات رفاهی که پیش‌تر در آغاچاری و در برخی از سایر میدان‌های نفت دست به اجرای آن زده بود، تا حد زیادی به انجام رسیده است. کارگران از پیشنهاد قطع کمک هزینه‌ها به خشم آمدند زیرا تا به این هنگام آن را بخشی از درآمد چشم‌داشتی خویش به حساب می‌آوردند... با آن که ((شرکت)) ادعا می‌کرد که با کارگران مشورت کرده است، بسیاری از ایرانیان از قطع [کمک هزینه‌ها] که به عقیده آنان [اقدامی] خود سرانه بود به خشم آمدند." (۶۲)

اعتصاب به سرعت به میدان‌های نفتی لالی و نفت سفید و مسجدسلیمان گسترش یافت. در سازماندهی این اعتصاب، دانشجویان و کارآموزان شرکت نفت نقش مهمی ایفا کردند. اعتصاب نفتگران جنوب از نظم و ترتیب بسیار سازمان‌یافته‌ای برخوردار بود: "رفتار عموم اعتصابیون در این چند روز بسیار منظم و مرتب بوده است - روزنامه اطلاعات به تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۳۰" (۶۳)

در روز ۲۳ فروردین نبرد سختی بین اعتصاب‌کنندگان و نیروهای انتظامی در گرفت. در آن روز نیروهای شهربانی کوشیدند که تظاهرات خیابانی کارآموزان را سرکوب کنند. نزدیک به چهار هزار تن از کارگران و مردم زحمتکش، به طرفداری از تظاهرات‌کنندگان با نیروهای شهربانی به زدوخورد پرداختند. نیروهای دولتی نیز به سوی کارگران آتش گشودند و نبردی خونین آغاز شد. در نتیجه‌ی زدوخوردی که روی داد، شش نفر ایرانی و سه تن از اتباع انگلستان کشته شدند. تعداد زخمی‌های کارگران ایرانی به یازده تن، و نیروهای انگلیسی به شش نفر رسید. دولت انگلستان از این فرصت استفاده کرد و به بهانه‌ی حفظ جان اتباع خود، ناوگان جنگی نیروی دریایی خود را به آب‌های ایران فرستاد. اعتصابات کارگری و رادیکالیزم ناشی از آن باعث وضعیتی حساس و بحرانی در جنوب ایران گردیده بود. به طوری که سفارت آمریکا گزارش داد: "این رویداد غم‌انگیز سبب گردید که هم رهبران انگلیسی و هم رهبران ایرانی محتاط‌تر بشوند." (۶۴)

سناتور شفق به تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۳۰ در مجلس سنا نطقی کرد و نگرانی خود را ابراز داشت. وی اشاره کرد که تنش‌های طبقاتی به چنان نقطه‌ی خطرناکی رسیده‌اند

که ممکن است جامعه را نابود کنند، زیرا "مبلغان خارجی" می‌خواهند جنگ طبقاتی به راه بیندازند و در نتیجه کشور را به هرج و مرج بکشانند. شفق در ادامه اظهار داشت:

"متأسفانه شعارهای فریبده، بیشتر طبقات ناآگاه و بی‌سواد ما را گمراه کرده است و تنها راه نجات ایران متحد کردن همه طبقات علیه دشمن خارجی است." (۶۵)

روزنامه‌ی تایمز لندن نیز فردای آن روز یعنی در تاریخ ۱۳ آوریل (۲۵ فروردین) نوشت:

"تنش‌های داخلی ایران - به سبب حماقت، آزمندی و ارزیابی‌های نادرست طبقه حاکمه - به چنان درجه‌ای رسیده است که تنها با منحرف کردن آن به سوی این سپر بلای خارجی - انگلیس - برطرف می‌شود." (۶۶)

دستگاه حاکمه به ناچار، برای جلوگیری از گسترش مبارزات و منحرف کردن سیل اعتراضات توده‌ای به مجراهای کنترل شده‌ی پارلمانی، به چاره‌جویی برخاست. اما اعتصابات کاری همچنان ادامه داشت و رو به رشد بود. از روز ۲۵ فروردین ۱۳۳۰ کارگران اصفهان نیز به عنوان هم‌دردی با کارگران نفت جنوب، اعتصاب خود را آغاز کردند و به تظاهرات خیابانی پرداختند. تظاهرات کارگران اصفهان با حمله‌ی ماموران دولتی روبرو شد. از این تظاهرات یک تن کشته و تعداد زیادی زخمی بر جای ماند.

در همان هفته، دانشجویان و دانش‌آموزان تهران به پشتیبانی از کارگران راه پیمائی کردند که با سرکوب نیروهای دولتی مواجه شدند. آیت‌الله کاشانی یکی از رهبران جبهه ملی، از ترس گسترش اعتصابات و رها شدن جنبش نفت از زیر نفوذ ملی‌گرایان، پیام‌هایی به تاریخ‌های ۲۷ و ۳۱ فروردین ماه به نفتگران خوزستان، کارگران اصفهان و دانشجویان و دانش‌آموزان ایران فرستاد و آن‌ها را به حفظ آرامش فرا خواند. (۶۷) در بخشی از پیام آیت‌الله کاشانی برای کارگران جنوب آمده بود:

"به دولت تذکر داده شد که اقدامات لازم برای رفاهیت متحصنین و اعتصاب‌کنندگان به عمل بی‌آورد و چنان که درخواست کرده بودید هیئتی مامور رسیدگی شود. در جلسه دیشب هیئت دولت [کابینه علاء] موضوع مطرح مذاکره قرار گرفته، هیئت تعیین، قریباً اعزام، این جانبان و جبهه ملی کمال مراقبت را در رعایت منویات آقایان خواهیم داشت. انتظار داریم که رعایت کمال و وطن‌پرستی را

چنان‌که همیشه کرده‌اید برای جلوگیری از دسایس بیگانگان معمول و نظم و آرامش را جداً مراقبت نمایند و این جانبان را مرتباً از جریانات مستحضر دارید."

از متن این تلگراف آشکار است که هیئت دولت، رهبران جبهه ملی را از روند تصمیمات خود به سرعت مطلع می‌ساخته است. دکتر مصدق نیز در نطقی به تاریخ ۲۷ فروردین ماه مراتب نگرانی خود را از گسترش اعتصاب‌های کارگری اعلام داشت و آن را توطئه‌ی شرکت نفت و دولت انگلستان دانست:

"هر چه زودتر به تقاضای آن‌ها (نفنگران) ترتیب اثر داده شود تا دامنه این اعتصاب به نقاط دیگر سرایت نکند. و کمپانی نتواند تصمیم مجلس شورای ملی را که در مصالح ملک و ملت اتخاذ شده است عقیم و بلا اثر نماید." (۶۸)

محمدرضا شاه نیز از اعتصاب و "تشنج و هیجان" کارگران جنوب به هراس افتاده بود و آن را نتیجه‌ی کار عده‌ای "آشوبگر" که به مناطق نفتی جنوب اعزام شده‌اند می‌دانست. (۶۹) شاه در یک سخنرانی رادیویی بیان داشت:

"تضادهای طبقاتی بزرگ‌ترین بدبختی ایران است، زیرا این تضادها دیدگاه‌های اجتماعی و زندگی سیاسی را مسموم می‌سازد و بهترین راه کاهش آن‌ها، توسل به اسلام است... اگر مردم همانند مسلمانان واقعی زندگی می‌کردند، تضادهای طبقاتی به همگونی طبقاتی و وحدت ملی تبدیل می‌شد." (۷۰)

جبهه ملی برای انحراف و کنترل جنبش کارگری به تکاپو افتاده بود. به روشنی نمایان بود که آیت‌الله کاشانی و مصدق از گسترش اعتصابات کارگری نگران شده بودند. در بینش این دو رهبر جبهه ملی "مصالح ملک و ملت" تنها در تصمیمات مجلس شورای ملی خلاصه می‌شد؛ مجلسی که به حکومت نظامی رای داده بود؛ مجلسی که به قول خود مصدق اکثرشان از قماش افرادی چون جمال امامی، از جمله سر سپرده‌ترین نوکران "اجنبی" بودند. مبارزات، مطالبات و تصمیمات مستقیم طبقات محروم جامعه و یا "دموکراسی کارگری"، از جانب شاه‌شاهان، سر دسته‌ی ملایان و پیشوای ملی‌گرایان، "تشنج، توطئه، تحریک و دسایس بیگانگان" نامیده می‌شد.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حزب توده به خاطر پشتیبانی از سیاست‌های قوام، نقش مهمی در سرکوب اعتصاب کارگران نفت جنوب در تیرماه ۱۳۲۵ ایفا کرده، و بدین خاطر دیگر نفوذ چندانی در بین کارگران جنوب نداشت. و لذا در سازماندهی هیچ‌یک از اعتصاب‌های اسفند ۱۳۲۹ تا اردیبهشت ۱۳۳۰ سهمی ادا نکرد.

با این‌که مصدق آمادگی خود را برای پشتیبانی مشروط از حکومت علاء اعلام داشته بود. (۷۱) در روز ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ حسین علاء به خاطر رادیکالیزم ناشی از اعتصابات کاری، و به خاطر فشارهای دولت انگلیس در ناتوانی حکومت ایران در حل مسئله‌ی نفت، به ناگهان از مقام نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. روزی که علاء سقوط کرد "شپرد" سفیر انگلستان در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اظهار داشت:

"حال که اعتصاب در آبادان و نواحی نفت خیز به خوبی رو به خاتمه است این جانب امیدوار بودم که روابط انگلیس و ایران به طور کلی به وضع بهتر و طبیعی‌تر در آید." (۷۲)

چند ساعت پس از کناره‌گیری حسین علاء، به پیشنهاد جمال امامی، و با حمایت شخص شاه، مصدق نخست‌وزیر ایران شد. بدین ترتیب مصدق پاداش ستایش‌های خود را از شاه دریافت کرد.

یک هفته بعد از انتخاب مصدق به مقام نخست‌وزیری، شرکت نفت سرانجام در اثر مقاومت قهرمانانه‌ی کارگران و زحمتکشان ایران عقب‌نشست و تصمیم قبلی‌اش مبنی بر کسر مزایای کاری را لغو کرد. کارگران در روز ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ با پیروزی اعتصاب خود را پایان دادند.* (۷۳) در اوج اعتصاب، عملاً تمام سی‌هزار کارگر پالایشگاه آبادان و همچنین یک چهارم کارگران میدان‌های نفتی از کار دست‌کشیده بودند. (۷۴)

* در برخی از منابع، تاریخ پایان یافتن اعتصاب را در روز ۵ اردیبهشت نوشته‌اند. رجوع شود به کتاب زندگی سیاسی

خبر پیروزی کارگران به سرعت در میان زحمتکشان ایران پخش شد و به نحو چشمگیری باعث رادیکالیزه شدن مبارزات مردم بر سر مسئله‌ی نفت گردید. بدون تردید اعتصاب کارگران ایران و رادیکالیزم ناشی از آن، نقش مهمی در عقب نشینی هیئت حاکمه‌ی ایران و روی کار آمدن مصدق و جبهه ملی ایفا کرد.

دولت ایران قبلاً در سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ برای درهم کوبیدن جنبش کارگری از قوام و حزب توده یاری گرفته بود. اما این بار برای انحراف و تخریب جنبش زحمتکشان ایران به مصدق و جبهه ملی روی آورده بود. مصدق در باره‌ی چگونگی استعفای علاء و پذیرفتن مقام نخست وزیری از جانب خویش چنین می‌گوید:

"خوب بخاطر دارم که قبل از رفتن به کمیسیون [۵ اردیبهشت ۱۳۳۰] آقای حسین علاء نخست وزیر از من وقت ملاقات خواست، ولی من ملاقات را به ساعت ۹ آن شب موکول کردم. پس از مراجعت از مجلس با ایشان [علاء] مشغول مذاکره شدم ... در این ملاقات صحبتی راجع به استعفای ایشان نبود و ایشان از من وقت خواسته بود که راجع به روز کارگران [اول ماه مه] که روز سه شنبه ۱۰ اردیبهشت ماه بود مذاکره کند. می‌خواست بداند دولت به چه ترتیبی عمل کند که در روز مزبور حادثه‌ای اتفاق نیفتد. ولی روز شنبه ۷ اردیبهشت که جلسه فوق‌العاده در مجلس تشکیل شد گفتند که انعقاد جلسه ازین لحاظ است که نخست وزیر استعفا کرده است و تشکیل جلسه برای اخذ رای تمایل نسبت به نخست وزیر جدید است." (۷۵)

حسین علاء دوست دیرین مصدق، برای مقابله با کارگرانی که هنوز بسیاری از آن‌ها در اعتصاب به سر می‌بردند به مشاوره و یاری دکتر مصدق نیاز داشت. البته مصدق اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند که قصد پیشنهاد کردن چه اقداماتی را برای مقابله با روز جهانی کارگر به علاء نخست وزیر داشته است؟

اما نکته‌ی کاملاً روشن این است که اعتصابات کارگری فکر علاء و دولت‌های ایران و انگلستان را سخت به خود مشغول ساخته بود. ترس از رشد و گسترش مبارزات کارگران و مردم زحمتکش باعث شد که به فاصله دو روز یک چرخش ناگهانی در سیاست دربار و هیئت حاکمه‌ی ایران رخ دهد که همه و از جمله خود دکتر مصدق را

شگفت زده کرد.* (۷۶)

این روشن بود که در آن مقطع، شاه و هوادارانش در مجلس برای به انقیاد کشیدن جنبشی که هر روز رادیکال‌تر می‌شد، به غیر از مصدق بدیل قابل اعتماد دیگری را نداشتند. شاه از قدرت و نفوذ دو سیاستمدار کهن سال دیگر، یعنی قوام و سید ضیاء بیش‌تر از مصدق می‌ترسید. چرا که می‌دانست این دو پیر مکار، ضمن این که از پشتیبانی بخش قابل توجهی از هیئت حاکمه‌ی ایران برخوردار هستند، طرفدارانی نیز در میان دولت‌های امپریالیستی دارند. به علاوه، این دو نفر شخصیت سیاسی قوی‌تری نسبت به بسیاری از دولتمردان فاسد و فرومایه‌ی پیرامون دربار داشتند. شاه کوشش می‌کرد که قوام و سید ضیاء را از میدان بدر کند. و در ضمن می‌دانست که مصدق و یارانش نه تنها با اساس سلطنت دشمنی ندارند بلکه به عکس، بسیاری از آن‌ها روابط دیرینه و نسبتاً خوبی با او و دربار داشته‌اند. و به همین جهت تمام طرفداران شاه در مجلس به نخست‌وزیری مصدق رای دادند. در واقع، پشتیبانی همه‌ی جناح‌های هیات حاکمه از حکومت "وحدت ملی" مصدق، پاسخ مصلحتی برای جلوگیری از گسترش مبارزات طبقاتی بود. در روز نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق کابینه‌ی خود را تشکیل داد. مصدق از آن تاریخ تا کودتای ۲۸ مرداد (اگر چند روزی که در تیر ماه ۱۳۳۱ استعفا داده بود را به حساب بیاوریم) زمامدار و مسئول اصلی سیاست‌های حکومت ۲۷ ماهه‌ی جبهه ملی در ایران بود.

* البته اگر روز جمعه که تعطیل عمومی است را به حساب بیاوریم، ناگفته نماند که مصدق خود در دادگاه نظامی اقرار کرده است که حسین علاء در همان روز جمعه استعفا داده بود.

پی‌نویس‌های بخش چهارم:

- ۱ - از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۱۹۱
- ۲ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۱۱۸
- ۳ - غیر از مناطق استخراجی تحت کنترل شرکت نفت ایران و انگلیس در جنوب
- ۴ - خاطرات و تالمات مصدق صفحه ۳۸۶
- ۵ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۲۳۳
- ۶ - گذشته چراغ راه آینده صفحه ۲۲۵ و مجله امید ایران شماره ۱۱ مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۸
- ۷ - همان جا صفحه ۲۳۰
- ۸ - سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، حسین کی استوان جلد اول صفحه ۲۳۲
- ۹ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۱۵۶
- ۱۰ - توده‌ای‌ها (امثال دکتر کشاورز) تا به امروز تلاش دارند که این طور جلوه دهند که طرح رحیمیان به ابتکار آن‌ها بوده است. ولی هیچ کدام شان، تاکنون، سند و مدرک قانع کننده‌ای ارائه نداده اند.
- ۱۱ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۶۷
- ۱۲ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۲۹۶
- ۱۳ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۲۱۸
- ۱۴ - همان جا صفحه ۲۲۹
- ۱۵ - همان جا صفحه ۲۳۵
- ۱۶ - از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۲۸۱
- ۱۷ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۸۵
- ۱۸ - روزنامه مردم ۳۱ مرداد ۱۳۲۷ برگرفته از کتاب زندگی سیاسی مصدق صفحه ۸۵
- ۱۹ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۸۶
- ۲۰ - کیهان لندن شماره ۴۴۸ پنج شنبه ۲۵ مارس ۱۹۹۳
- ۲۱ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۳۹
- ۲۲ - همان جا صفحه ۲۷
- ۲۳ - خاطرات و مبارزات دکتر فاطمی صفحه ۳۵
- ۲۴ - همان جا صفحه ۳۸
- ۲۵ - رنج‌های سیاسی دکتر مصدق صفحه ۹۴
- ۲۶ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۸۴
- ۲۷ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۲۷۹
- ۲۸ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۲۴
- ۲۹ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۲۸۰
- ۳۰ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۲۶
- ۳۱ - کودتاسازان نوشته محمود تربتی سنجایی صفحه ۱۷۲

- ۳۲ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۱۷۷
- ۳۳ - بر اساس برگه های درخواست عضویت در حزب ایران، پیوستن غیر مسلمانان به این حزب ممنوع بود، ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۱۲. در ضمن، این حزب تمایلات "آمریکوفیل" داشت؛ به تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران نوشته سرهنگ نجاتی رجوع شود.
- ۳۴ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۲۷
- ۳۵ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۱۵۱
- ۳۶ - همان جا صفحه ۱۵۲
- ۳۷ - همان جا
- ۳۸ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۸۶
- ۳۹ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی صفحه ۲۳
- ۴۰ - کتاب نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه
- ۴۱ - جلد دوم کتاب احمد ملکی از بنیان گذاران جبهه ملی، به نقل از خاطرات کیانوری صفحات ۲۲۹ تا ۲۳۰
- ۴۲ - خاطرات کیانوری صفحات ۲۳۰ تا ۲۳۲
- ۴۳ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی صفحه ۱۳۷
- ۴۴ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۵۴۷
- ۴۵ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۹۵
- ۴۶ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۳۲۵
- ۴۷ - خاطرات و تالمات مصدق صفحه ۳۶۲
- ۴۸ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۹۲
- ۴۹ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۱۶۷
- ۵۰ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۵۴۸
- ۵۱ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۳۳۳
- ۵۲ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۵۴۹
- ۵۳ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی صفحه ۱۷۲
- ۵۴ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۳۳۶
- ۵۵ - خاطرات و تالمات مصدق صفحه ۳۰۵
- ۵۶ - ایالات متحده آمریکا و ایران، تاریخ مستند، نوشته یونا الکساندر و آلن نانز صفحه ۲۲۶
- ۵۷ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۲۹۱
- ۵۸ - همان جا صفحه ۲۸۸
- ۵۹ - بکرنگی نوشته شاپور بختیار صفحه ۵۹
- ۶۰ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۱۲۶
- ۶۱ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۵۵۳
- ۶۲ - همان جا

- ۶۳ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۳۳۶
- ۶۴ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۵۳۳
- ۶۵ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۳۳۷
- ۶۶ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۲۸
- ۶۷ - همان جا
- ۶۸ - از انشعاب تا کودتا نوشته انور خامنه ای صفحه ۳۳۱
- ۶۹ - همان جا
- ۷۰ - خاطرات و تالمات مصدق صفحه ۳۶۲
- ۷۱ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۲۸
- ۷۲ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۳۳۸
- ۷۳ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۵۵۶
- ۷۴ - در برخی منابع تاریخ پایان یافتن اعتصاب را در روز ۵ اردیبهشت نوشته اند، رجوع شود به کتاب زندگی سیاسی مصدق صفحه ۳۳۷
- ۷۵ - اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران صفحه ۳۳۷
- ۷۶ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۱۳۷

بخش پنجم

دموکراسی لیبرالی در عمل

جبهه ملی در قدرت

قانونیت بورژوازی (و پارلماناریسم به عنوان قوه‌ی مقننه در روند تکامل آن) چیزی نیست جز شکل اجتماعی ویژه‌ای که خشونت سیاسی بورژوازی با پیشبرد شالوده‌ی اقتصادی معین خویش، خود را در قالب آن جلوه‌گر می‌سازد.

رزا لوکزامبورگ

دکتر مصدق در روز دهم اردیبهشت نخستین پیام خود را به عنوان نخست وزیر ایران از رادیو پخش کرد. وی سخنرانی خود را با دو "تقاضا" از روزنامه نگاران و کارگران ایران به پایان برد:

"تقاضای اول من از بعضی آقایان ارباب قلم و روزنامه نگاران است که از آزادی سوءاستفاده نکنند و عفت قلم را همیشه رعایت نمایند، زیرا هیچ وقت نمی‌خواهم ترتیبی پیش آید که آن‌ها نتوانند منویات خود را اظهار کنند، ولی اظهار منویات و استفاده از آزادی باید تا حدی باشد که به آزادی دیگران و حقوق مشروع آن‌ها و امنیت مملکت خللی وارد نکند.

تقاضای دوم من از هموطنان عزیزم کارگران است که من آن‌ها را مثل فرزندان حقیقی خود دوست دارم و می‌دانم آن‌ها زحمت می‌کشند و نان می‌خورند، از کار دیگران سوءاستفاده نمی‌نمایند. امیدوارم فردا که به مناسبت روز اول ماه مه که عید کارگران دنیا است و آن‌ها بالطبع در آن جشن بزرگ شرکت می‌کنند، طوری رفتار نمایند که نظم و ترتیب و آرامش آن‌ها برای دیگران سرمشق شود. کارگران ارجمند و عزیز ما می‌دانند که جبهه ملی از ابتدای تشکیل خود، برای بسط دموکراسی و تامین آزادی و مخصوصاً برای فراهم کردن موجبات رفاه و آسایش طبقات محروم مملکت، مبارزه کرده و راه نجات ملت ستمدیده ایران و وصول به این مقاصد ملی را در استقلال اقتصادی و تسلط بر صنایع ثروت ملی تشخیص داده است ... اینکه که [ملت ایران] می‌بیند شب تیره کشور رنج دیده آن‌ها به سحر نزدیک شده و عنقریب، انشاء الله آفتاب سعادت ملت ایران طلوع می‌شود و به دولتی که جز خدمت به آن‌ها هیچ‌گونه منظور و مقصودی ندارد، مجال خواهند داد تا با فراغ بال به وظیفه خطیر ملی خود که تقویت استقلال سیاسی و تامین استقلال اقتصادی کشور

است عمل نموده و عدالت اجتماعی و رفاه و آسایش عموم طبقات مملکت را انشاء الله فراهم کند." (۱)

دکتر مصدق در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ کابینه‌ی خود را به مجلس معرفی کرد. ترکیب این کابینه پرسش‌های زیادی را برانگیخت. از میان وزارت خانه‌ها، پست وزارت کشور به سرلشکر زاهدی یکی از نزدیکان شاه سپرده شد. جواد بوشهری و محمدعلی وارسته برای وزارت خانه‌های راه و دارایی انتخاب شدند. بوشهری و وارسته پیوندهای محکمی با انگلستان و کابینه‌های بدنام حکیم الملک، هژیر، منصور و علاء داشتند. (۲) کریم سنجابی و امیر تیمور کلالی وزرای فرهنگ و کار شدند. باقر کاظمی، سیاستمدار با سابقه و مورد اعتماد روحانیان نیز به وزارت خارجه گمارده شد.* به جز سنجابی و کلالی، بقیه‌ی وزیران از چهره‌های آشنای کابینه‌های قبلی بودند. برنامه‌ی دولت مصدق شامل دو ماده بود:

الف - اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون اجرای اصل ملی شدن مصوب نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد رفاه و آسایش عمومی - ب - اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها. (۳)

در روز ۲۴ اردیبهشت، دولت طی بخشنامه‌ای انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران را به کلیه‌ی اداره‌ها و سازمان‌های دولتی اعلام کرد. سه روز بعد سفیر کبیر انگلستان تذکاریه‌ای تسلیم دولت ایران کرد.

* مصدق در دوران زمامداری‌اش یک لایحه‌ی اصلاح نظام انتخاباتی به مجلس پیشنهاد کرد که در آن بر حضور روحانیان در شوراهای انتخابات صحنه گذاشته شده بود. در واقع بخشی از این قوانین، صورت تعدیل یافته‌ی همان پیشنهاد ۱۳۲۳ او بود. مطابق این پیشنهاد جدید: "دیگر بی سوادان فاقد حق رای نبودند بلکه باسوادها و بی سوادها در حوزه‌های متفاوتی قرار می‌گرفتند و نمایندگان شهرنشین، به ویژه تهران افزایش یافته بودند." (ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۳۱) این لایحه به دلیل این که "تبعیض ناعادلانه‌ای است علیه میهن پرستانی که چهل سال رای داده‌اند" مورد تایید مجلس قرار نگرفت. به علاوه، زنان کماکان حق رای نداشتند. گرایش‌های قوی مذهبی درون جبهه ملی مخالف برخوردار شدن زنان از حق رای بودند. اما در ترکیه، کشوری که از نظر فرهنگی، تاریخی و اجتماعی شباهت‌های زیادی با ایران دارد، زنان از سال ۱۳۱۳ ((۱۹۳۴)) حق شرکت در انتخابات را به دست آورده بودند؛ کتاب پژوهش کارگری شماره ۲ صفحه ۱۲.

متعاقب تذکاریه انگلستان، دولت آمریکا نیز بیانیه‌ای در باره نفت ایران منتشر ساخت و در آن از "حقوق" انگلستان حمایت کرد. به رغم حمایت علنی آمریکا از انگلستان، مصدق تلاش‌های خود را برای گسترش روابط حسنه با آن کشور افزایش داد. نخست وزیر جدید از همان آغاز کار برای اثبات وفاداری به شاه از هیچ کوششی دست بر نداشت. شاهدوستی و پایبندی‌اش به تشریفات دربار به حدی بود که به طرفدارانش در نهضت ملی دستور داده بود که:

"هر وقت به حضور اعلیحضرت شرفیاب می‌شوید، تعظیم کنید." (۳)

شاپور بختیار درباره‌ی تعلیمات شاهدوستانه‌ی پیشوای خویش می‌نویسد:

"مصدق مراقبت می‌کرد که این کار را بکنیم. به سنی رسیده بود که پیمودن حدود ۵۰۰ متر سربالائی کاخ شاه برایش مشکل بود، ولی حتا وقتی خود اعلیحضرت اصرار داشت که او این مسافت را با اتوموبیل طی کند، گفت: اگر من چنین کنم، از فردا هر کس و ناکسی به خود اجازه می‌دهد که در دربار شاه جولان دهد و تنوره بکشد. او معتقد بود که حرمت به شاه، می‌بایست به مردم تعلیم داده شود." (۵)

در چهاردهم خرداد بخشنامه‌ای از سوی حکومت مصدق درباره‌ی رعایت مقررات مذهبی در ماه رمضان صادر شد. مصدق در امر مسافرت حجاج به مکه اقداماتی انجام داد که مورد توجه مجتهدان قرار گرفت. از جمله، آیت الله چهار سوقی طی نامه‌ای که برای روزنامه‌ها فرستاد از توجهی که حکومت به امر زائران مکه نشان داده سپاسگزاری کرد. همچنین از همان سال ۱۳۳۰ روز درگذشت امام جعفر صادق، تعطیل رسمی اعلام شد. روحانیان شیعه بیانیه‌هایی صادر و تشکر کردند. از جمله شیخ بهاء الدین صدوقی همدانی از این اقدام پیشوای جبهه ملی ستایش کرد.

در ۸ تیر ماه ۱۳۳۰ اسناد و آرشیو دفتر نمایندگی شرکت نفت انگلیس در منزل ریچارد سدن ضبط شد و در میان اوراق آن شرکت، اسناد و مدارک زیادی در باره‌ی روابط شرکت نفت انگلیس با مقامات و رجال ایرانی، و مداخلات انگلیسی‌ها در امور ایران کشف شد که به اسناد خانه سدن شهرت یافت. بیش از ده هزار پرونده از آن خانه به

این اسناد نشان می‌داد که شرکت نفت انگلیس، علاوه بر پرداخت مبالغ زیادی به صاحب منصبان هیئت حاکمه، به ۱۷۵ روزنامه‌مزدور یاری می‌رسانده است. روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، ستاره، ایران، اقدام، میهن، داد، کوشش، نجات ایران، ادیب، آتش، قیام، سحر، رافت، جان سپاران، زندگی روز، آرام، پهلوان، ایران امروز، خروش ایران، چلنگر و ... از کمک‌های شرکت نفت و عوامل انگلستان برخوردار بودند. این کمک‌ها به صورت سطرشمار یا ماهانه پرداخت می‌شد.

مصدق در نخستین پیام رادیویی خود از روزنامه‌نگاران "تقاضا" کرده بود که از آزادی قلم و بیان خود سوءاستفاده نکنند و به "آزادی دیگران و حقوق مشروع آن‌ها و به امنیت مملکت خللی وارد نکنند." اما با وجود مدارک زیاد دال بر روابط پنهانی ده‌ها روزنامه و نشریه با شرکت نفت و دولت انگلستان، آن‌ها را مجازات نکرد و به حال خود گذاشت. وضعیت هیئت حاکمه فاسد ایران زبانزد همگان بود:

"فساد و حیات انگلی از شیوه‌های معمول زندگی به شمار می‌رفت. کاردار وقت سفارت انگلیس در تهران با صداقت، قوانین بازی را در مجلس، که پارلمان کشور بود و در تهران قرار داشت، به سادگی چنین خلاصه می‌کرد: ((نمایندگان انتظار دارند که رشوه بگیرند.))" (۷)

بدین ترتیب آشکار شده بود که شرکت نفت انگلستان علاوه بر عوامل وابسته به غرب "علناً به مطبوعات توده‌ای کمک مالی می‌داده تا مخالفت آنان با دولت مصدق را موثرتر و کارآمدتر بسازد. شرکت نفت از باشگاه صلح حزب توده - که رهبری آن با عناصر محافظه‌کار هیئت حاکمه بود - استفاده می‌کرد." (۸)

اشاره شد که نشریه‌ی "چلنگر" به مدیریت افراشته، از کمک‌های مالی شرکت نفت انگلیس برخوردار بوده است. در میان اسناد، یک گزارش که هر شش صفحه‌ی آن امضاء شده بود، راجع به روزنامه‌ی "چلنگر" پیدا شده بود. در صفحه‌ی سه گزارش نامبرده شرح مختصری از زندگی نامه‌ی مدیر "چلنگر" به دست آمد: "[افراشته] می‌تواند با حفظ افکار کمونیستی به ما نیز کمک کند." و در صفحه‌ی آخر این گزارش آمده است:

"با در نظر گرفتن کمک‌هایی که این روزنامه به ما [شرکت نفت انگلیس] می‌کند، باید از نظر مالی کمک‌های بیش‌تری به آن بشود تا بتواند در هر هفته دوبار منتشر نماید و به شهردار تهران هم تذکر دادیم که دست شرکتی را که افزاشته عضو آن است باز گذارد که بتواند منافع بیشتری ببرد." (۹)

در میان اسناد به دست آمده، گزارشِ محرمانه‌ای درباره اعضای "کمیسون مخصوص نفت" مجلس شورای ملی که برای رسیدگی به لایحه الحاقی نفت وجود داشت که از اهمیت زیادی برخوردار است. این گزارش در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۵۰ (۱۱ تیر ۱۳۲۹) درباره‌ی مواضع و شخصیت سیاسی اعضای این کمیسیون نوشته شده است. ریاست این کمیسیون را دکتر مصدق به عهده داشت. ماموران انگلیسی گزارشی بدین شرح درباره وی داده اند:

"دکتر مصدق شصت و نه ساله، نماینده تهران، از مالکین ثروتمند است، رهبر جبهه ملی و رئیس کمیسیون مخصوص مجلس برای رسیدگی به لایحه الحاقی است، آدمی است منفی‌باف و متنفذ از خارجی‌ها، قبل از به قدرت رسیدن ((رزم آرا)) به ((مصطفی فاتح)) گفته بود که لایحه الحاقی با مقداری جرح و تعدیل می‌تواند به تصویب برسد، وی حتا موقعی که ((رزم آرا)) به نخست‌وزیری رسید به طور خصوصی به ((دکتر علوی)) گفته بود که بی‌نهایت مشتاق تصویب لایحه الحاقی است و حتا در این باره با ((فرمانفرمائی)) نیز تماس گرفته بود تا بیش‌تر با ماهیت امر آشنا شود و اعتقاد داشت که با وجود اشکالاتی که در راه تصویب آن در مجلس وجود خواهد داشت ولی پذیرفتن چنین لایحه‌ای توسط مجلس قدرت دولت را به نحو قابل ملاحظه‌ای بالا خواهد برد." (۱۰)

در اثر اهمال ماموران دولتی، ماموران انگلیسی بسیاری از اسناد و مدارک را سوزانده بودند و نزدیک به پنجاه صندوق را نیز از آن مکان به بیرون برده بودند. (۱۱) برخی از آن مدارک به صورت نیمه سوخته به دست مردم افتاده بود. از طرف دولت کمیسیونی برای رسیدگی به "اسناد خانه سدان" تشکیل گردید. بعد از پایان یافتن کار این کمیسیون، معاون وزارت دادگستری اظهار داشت: "بنا به تشخیص دادستان کل، بین اسناد مورد گفتگو مدرک جرم علیه هیچ‌کس کشف نشده و محتویات پرونده‌ها منحصر به مکاتباتی بین تهران و لندن در موضوع قرارداد الحاقی بوده است." (۱۲)

"حائری شاه‌باغ" دادستان کل، مدارک غیر قابل انکار زیادی در اختیار داشت ولی به تیره جاسوسان و مزدبگیران استعمار انگلستان برخاست. بسیاری از اسامی نمایندگان

مجلس‌های سنا و شورای ملی در فهرست کارگزاران شرکت نفت و دولت انگلستان به دست آمد. نام‌های ابراهیم خواجه نوری، جمال امامی، تیمور تاش و دکتر متین دفتری خویشاوند نزدیک دکتر مصدق نیز میان اسناد به دست آمده بود؛ یکی از ماموران انگلیسی به نام دریک، در گزارشی که پس از گفتگو با دکتر متین دفتری فرستاده، می‌نویسد که متین دفتری قول داده بود تا حداکثر نفوذ خود را بر روی دکتر مصدق به کار خواهد گرفت. سپس دکتر متین دفتری از دریک پرسیده است که آیا وجهی به زودی می‌رسد؟ روزنامه‌ی شاهد با افشای این سند، با تیر بزرگ نوشت که "ابوجهل هم از قریش بود و سندی از یک سناتور دیگر"

بنا به اعتراف دادستان کل، دکتر مصدق طی یک نامه و دستورالعمل به او ماموریت داده بود که در جلسات کمیسیون رسیدگی به "اسناد خانه سدان" شرکت کند. بدین ترتیب وی با تایید نخست‌وزیر، عملاً ریاست این کمیسیون را به عهده داشت. (۱۳)

روزنامه‌ی باختر امروز شماره‌ی ۵۵۸ نوشت که انتظار می‌رود که این مدارک برای افشای سیاست‌های استعماری انگلستان، در کتابی به دو زبان فرانسه و انگلیسی چاپ بشود. دولت مصدق همه‌ی پرونده‌ها را در اختیار مطبوعات یا نویسندگان نگذاشت. دکتر مصدق آن چه را که افشاگرانه بود و نام‌های معروف را دربر داشت، پیش خود نگه داشت. (۱۴) این اسناد ابتدا در خزانه‌ی جواهرات سلطنتی و سپس در بایگانی راکد وزارت دادگستری لاک و مهر شد. (۱۵)

انور خامه‌ای در خاطرات خویش به همکاری حزب توده با برخی عناصر هیئت حاکمه مانند امام جمعه، محمد ولی میرزا فرمانفرمایان و مخبرالسلطنه در این دوره اشاره کرده است. ولی مهم‌تر از آن، ارتباطات "اقتصادی" عده‌ای از همکاران حزب توده و جبهه ملی، با شرکت نفت انگلیس است:

"در شماره ۲۷۳۳ کیهان صورت اسامی سهام داران ایرانی شرکت نفت منتشر شده بود ... بزرگ‌ترین سهم را در میان این افراد قوام‌الملک شیرازی دارد (۲۲۲۷ سهم) ... دکتر حسن ادهم حکیم‌الدوله (وزیر مشاور کابینه مصدق و رئیس انجمن نظارت انتخابات دوره شانزدهم که میلیون

را از صندوق درآورد) ۱۴۵ سهم، دکتر متین دفتری و دکتر علی سیاسی ۲۷۰ سهم ... مصطفی فاتح ... و عباس اسکندری ۲۳۵ سهم" داشته‌اند.

همچنین شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانمائیان صدر کانون جوانان دموکرات ۱۹۷ سهم و بتول فرمانمائیان (مادر مریم فیروز) ۷۸ سهم داشته‌اند. انور خامه‌ای در ادامه می‌نویسد:

"فرمانمائیان و لطفی و دیگران هر کدام در راس یکی از جمعیت‌های متعدد همگام حزب توده مانند "هواداران صلح"، "مبارزه با استعمار"، "کانون جوانان دموکرات"، "سازمان زنان ایران"، "انجمن کمک به دهقانان"، "جمعیت حمایت کودکان"، "جمعیت آزادی ایران"، مخصوص پیشه‌وران و غیره قرار داشتند." (۱۶)

حزب توده در این دوره‌ی حیاتی از زندگی مردم زحمتکش ایران به تبعیت از سیاست‌های بوروکراسی شوروی، کوچک‌ترین توجهی به مبارزات مردم بر سر مسئله نفت نداشت و سرگرم سازماندهی نمایش رژه دوچرخه‌سواران خود برای دفاع از "صلح جهانی" و جلب حمایت از اردوگاه "سوسیالیزم" در شوروی بود. در تاریخ ۱۷ تیرماه هزاران نفر دوچرخه‌سوار "جمعیت هواداران صلح" حزب توده، نمایش خیابانی به راه انداختند. چاقوکشان حزب سومکا و حزب زحمتکشان نیز با آمادگی کامل به مصاف توده‌ای‌ها رفتند:

"سر‌ها شکسته شد و چاقو‌ها به سینه دختران جوان فرو رفت و دوچرخه‌ها لِه گردید." (۱۷)

حزب زحمتکشان ملت ایران وابسته به جبهه ملی، از اوباشانی چون شعبان جعفری (معروف به بی‌مُخ) کمک می‌گرفت. (۱۸) حمله‌ی اوباش به تظاهرات توده‌ای‌ها، با سکوت رضایتبخش مصدق و سایر رهبران جبهه ملی همراه بود. هیچ‌یک از ملی‌گرایان، حمله به تظاهرات توده‌ای‌ها و در نتیجه حمله به آزادی بیان و تجمع را محکوم نمی‌کرد. ملی‌گرایان برای توجیه سرکوب‌های خود بهانه‌ی خوبی داشتند؛ چرا که حزب توده پس از متهم شدن به سوء قصد به جان شاه هنوز اجازه فعالیت قانونی نداشت. در عوض، احزاب و دستجات چماق‌دار و سرکوبگر وابسته به جبهه ملی آزادانه به

فعالیت‌های "سیاسی" خویش مشغول بودند. در نتیجه، حزب توده در مقابل حملات چماقداران طرفدار مصدق به تظلم طلبی روی آورده بود.

حزب توده خود بنیان‌گذار افترا، ارعاب، چماقداری، آدم‌ربایی و آدم‌کشی مخالفان سیاسی اش در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود. ولی این بار ورق برگشته بود و خود مزه‌ی ادامه‌ی منطقی سیاست‌های چماقداری اش را می‌پوشید.

در اواخر تیر ۱۳۳۰، راه‌پیمایی یکی دیگر از سازمان‌های حزب توده به نام "جمعیت ملی مبارزه با شرکت استعماری نفت" مجدداً با یورش اوباشان جبهه ملی روبرو شد. این راه‌پیمایی به خاطر یادبود اعتصاب کارگران نفت جنوب در پنج سال پیش، به راه افتاده بود. همان اعتصاب مشهوری که به کمک و مشارکت حزب توده، و به دستور قوام‌السلطنه در تیرماه ۱۳۲۵ به خاک و خون کشیده شده بود. ملی‌گرایان عضو احزاب ایران و زحمتکشان، خیابان‌های تهران را به صحنه‌ی زدوخورد خونینی مبدل ساختند. مهم‌ترین واقعه‌ای که در این راه‌پیمایی رخ داد، عملیات مشترک گروه‌های فشار جبهه ملی و ماموران انتظامی و دولتی بود. از این درگیری خیابانی ۱۸ نفر کشته و ۷۳ نفر زخمی بر جای ماند:

"روزنامه‌های توده‌ای از ۷۰۰ نفر کشته و زخمی سخن راندند. بعضی از مخالفان مصدق در مجلسین گفتند: صد نفر کشته و پانصد نفر زخمی شده‌اند." (۱۹)

روز راه‌پیمایی، همزمان با ورود هریمین نماینده‌ی رئیس‌جمهوری آمریکا به ایران بود. بر اساس پیشنهاد هریمین و دولت آمریکا، استوکس نیز به ریاست یک هیئت انگلیسی برای گفتگو و حل مشکلات دو دولت ایران و انگلستان به تهران آمده بود:

"در آن روز انگلیسی‌ها، برای نآرام‌نشان دادن اوضاع ایران و ارائه قدرت حزب توده، طبق طرحی که تهیه دیده بودند گروه‌هایی را به نام حزب توده در اعتراض به ورود نماینده آمریکا به ایران، در خیابان‌های تهران به تظاهرات واداشتند. این توده‌ای‌های ((بدلی)) در میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف آن آشوب برپا کردند و طی زدوخورد با افراد حزب زحمتکشان ملت ایران (مظفر بقائی) و ماموران انتظامی، چند تن کشته و زخمی شدند، و سرانجام گناه این حادثه را به گردن حزب توده انداختند." (۲۰)

انگلیسی‌ها و جبهه ملی از این مسئله به نفع خود بهره برداری تبلیغاتی کردند. سرلشکر زاهدی وزیر کشور دکتر مصدق، یکی از مسئولین اصلی کشتار آن روز بود. مصدق اظهار داشت که دستور تیراندازی به تظاهرکنندگان را نداده است. اما نیروهای وابسته به جبهه ملی دوشادوش ماموران دولتی عده‌ای را به خاک و خون کشیده بودند و نخست وزیر این را می‌دانست. مصدق برای سلب مسئولیت از خود، سرلشکر بقایی رئیس شهربانی کل کشور را از کار برکنار و روانه‌ی دادگاه نظامی کرد. ولی "دادگاه" او را تبرئه کرد! دولت مصدق مسئولیت کشتار ۲۳ تیر ۱۳۳۰ را به گردن دربار انداخت، البته به غیر از مقام سلطنت.

در طی مذاکرات مصدق و استوکس نماینده‌ی دولت انگلستان، هریمن خود را بی طرف نشان می‌داد. در این مذاکرات، نمایندگان سه کشور به توافق رسیدند که ایران باید بابت اموال و خسارات وارده به شرکت انگلیسی غرامت به پردازد. اورل هریمن در لابلای گفتگوهای خود اظهاراتی کرد که به نظر رسید جنبه‌ی پشتیبانی از ایران را دارد. مثلاً هنگامی که به وضعیت رقت انگیز خانه‌های کارگران اشاره شد، استوکس گفت: "همه‌ی ایرانیان این طور زندگی می‌کنند". هریمن پرسید:

"آیا شرکتی که ۳۰۰ میلیون لیره در سال از ایران نفع می‌برد نمی‌تواند وسائل بهتری برای کارکنان اش فراهم کند؟" (۲۱)

هریمن در طول اقامت در ایران به تدریج چهره و انگیزه‌ی واقعی خود را نمایان کرد و نشان داد که از انگلیسی‌ها پشتیبانی می‌کند. یکی از مهم‌ترین توافقاتی که هریمن در این مذاکرات به آن رسید، بر سر مسئله امکان برنامه‌ریزی و چگونگی استخراج و بهره‌برداری از صنایع نفت، در چارچوب قانون ملی شدن نفت ایران بود. هیئت انگلیسی این طور وانمود می‌کرد که بیش‌تر نگران جنبه‌های عملی و بازرگانی استخراج نفت است. در پاسخ به ابراز نگرانی هیئت انگلیسی، مصدق پیشنهاد کرد که مدیران و سایر کارکنان متخصص خارجی قسمت‌های مختلف شرکت نفت، تا آن جایی که در تضاد با قانون ملی شدن نفت قرار نگیرند، می‌توانند به کار خود ادامه دهند و حتا "متخصصین

بی طرف" با کارکنان ایرانی می‌توانند هیئت مشترکی را برای چرخاندن کارهای اداری و فنی شرکت ملی نفت تشکیل دهند.

اما هریمن و استوکس معتقد بودند که برای بارآوری بیش‌تر تولیدات نفتی، یک نفر مدیر متخصص باید با اختیارات اجرایی زیاد در راس هرم تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های آینده‌ی شرکت نفت وجود داشته باشد. (۲۲) این گفتگوها به نتیجه‌ی مطلوب نرسید.

بعد از قطع مذاکرات، در روز ۱۷ شهریور ۱۳۳۰ مصدق در نطقی در مجلس، به صراحت، به نفوذ عمال انگلیس در مجلس، دولت و دربار اشاره کرد. ولی رهبر جبهه ملی هیچ اقدام جدی برای بازداشت، طرد و یا حتا افشای این جاسوسان نکرد.

مقدمات کودتا درست سه ماه پس از ملی شدن نفت ایران توسط دولت انگلستان ریخته شده بود. رفت و آمد مشکوک سیاستمداران ایرانی با نمایندگان دولت‌های استعمارگر در طی حکومت مصدق هرگز قطع نگردید. یکی از مدیران عالی‌رتبه‌ی دولتی با نام مستعار "عمر" که در جلسات کابینه شرکت داشت، آشکارا با سفارت انگلیس در رفت و آمد بود. جاسوس انگلیسی ((وود هاوس)) می‌نویسد:

"یک روز صبح یک عضو عالی‌رتبه دولت به سفارت [انگلیس] آمد که اطلاعاتی به ما بدهد. او این عمل را چنان آشکار انجام داد که معلوم بود آن را به هیچ وجه کار ناشایسته‌ای نمی‌دانست. او مدیر کل وزارت خانه‌ی مهمی بود ... ما به دلایل امنیتی او را به اسم مستعار ((عمر)) می‌خواندیم ... یک خوشبختی دیگر این بود که وزیر وزارت خانه‌ی ((عمر)) استعفا کرده بود و کسی جای او تعیین نشده بود و در غیاب او ((عمر)) در هیئت وزیران شرکت می‌کرد. هفته‌ای دو یا سه بار من و او به طور خصوصی ملاقات می‌کردیم و من از جریانات داخلی دولت ایران مطلع می‌شدم." (۲۳)

دکتر مصدق در ۲۳ مرداد مقررات جدیدی را برای راضی نگه داشتن روحانیت و مذهبیان وضع کرد. وی قانون منع "پیاله فروشی" را لازم‌الاجرا کرد. یعنی از آن تاریخ امکان پیاله فروشی وجود نداشت.

در آن ایام، دولت انگلستان برای منزوی کردن ایران، بر فشارهای سیاسی و دیپلماتیک خود افزوده بود. و در این راستا، آن دولت به نمایندگی از سوی شرکت نفت به سازمان ملل شکایت برد. مصدق در مهرماه ۱۳۳۰ به خاطر پاسخ‌گویی به شکایت انگلستان

در نشست شورای امنیت سازمان ملل متحد، به آمریکا رفت. در نشست شورای امنیت، مصدق در پاسخ به نماینده انگلیس مجبور شد اعتراف کند:

"این صنعت با رنج و عرق جبین کارگران ایران نضج گرفته است." (۲۴)

به پیشنهاد نماینده‌ی فرانسه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، تصمیم گرفته شد تا هنگام رسیدگی به شکایت انگلستان در دیوان دادگستری بین‌المللی، موضوع رسیدگی به اختلافات دو کشور مسکوت بماند.

دکتر مصدق در سفر آمریکا که به مدت ۴۷ روز طول کشید، با سران آن کشور مذاکراتی برای حفظ دوستی و مودت دو دولت انجام داد. او به کمک‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی آمریکا چشم دوخته بود. مصدق با مطرح کردن خطر نفوذ حزب توده و شوروی برای چندمین بار کوشید تا واشنگتن را قانع کند که بی‌اعتنایی به وضعیت ملی‌گرایان، به زیان آمریکا و غرب تمام خواهد شد. البته دکتر مصدق بیهوده تلاش می‌کرد. به ویژه این که رهبر جبهه ملی در همان سفر آگاه شده بود که سران آمریکا اعتراف کرده‌اند که پیگیرانه از منافع انگلستان متحد استراتژیک خود در برابر ایران پشتیبانی خواهند کرد؛ دکتر نصرالله شیفته سردبیر روزنامه‌ی باختر امروز در گفتگویی محرمانه با "رایت" معاون وزارت امورخارجه آمریکا، از این امر مطلع شده بود. وی تصمیم سران آن کشور را از طریق دکتر فاطمی به آگاهی دکتر مصدق رسانده بود.

بعدها فاش شد که در خلال گفتگوهای دکتر مصدق با مقامات آمریکایی، دکتر متین دفتری، داماد و برادرزاده‌ی دکتر مصدق که از جمله همراهان وی در این سفر بود، و وابستگی‌اش به امپریالیسم برای همگان فاش شده بود، مقامات انگلیسی را در جریان گفتگوهای محرمانه‌ی هیئت ایرانی با آمریکاییان می‌گذاشته است. (۲۵) دکتر بقایی به شدت مخالف رفتن متین دفتری به آمریکا بود. ولی مصدق به بقایی اظهار داشته بود: "همسرش وی را زیر فشار گذاشته و وادار کرده است که دامادشان را هم با خود به‌مراه ببرد." (۲۶)

ملی گرایان و مردم سالاری

در اوایل آبان ماه ۱۳۳۰، سازمان دانشجویان و دانش آموزان وابسته به حزب توده به بهانه‌ی اعتراض به جنایات امپریالیسم انگلستان در مصر، راه پیمائی به راه انداخت. شهربانی این راه پیمائی را غیرقانونی اعلام کرد. متعاقب آن، در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ سازمان دانشجویان و دانش آموزان حزب توده در اعتراض به تزییقات دولت، و به خاطر تعطیل دانشگاه و اخراج چند تن از دانش آموزان دبیرستان نوریبخش، کلاس‌های درس را تعطیل کرده و به خیابان‌ها آمدند. حکومت مصدق از سه روز قبل این راه پیمائی را قدغن کرده بود. دانشجویان توده‌ای از دانشگاه حرکت کرده و به طرف میدان بهارستان رهسپار شدند. گروه‌های فشار و چاقو کشان ملی گرای جبهه ملی نیز خود را آماده‌ی یورش به راه پیمائی توده‌ای‌ها کرده بودند. در طول مسیر راه پیمائی هیچ برخوردی روی نداد. ولی زمانی که راه پیمایان به نزدیکی میدان بهارستان رسیدند، چماقداران حزب زحمتکشان به تظاهرکنندگان حمله ور شدند. دولت مصدق با این که هرگونه راه پیمائی را غیرقانونی اعلام کرده بود، جلوی "راه پیمائی" اوباشان حزب سومکا و جبهه ملی را نگرفت. به علاوه، به پاسبان‌های شهربانی دستور داده شده بود که فقط به سوی شرکت کنندگان در راه پیمائی حزب توده حمله ور شده و به آن‌ها تیراندازی کنند. در نتیجه‌ی تیراندازی نیروهای انتظامی و چاقو کشی طرفداران جبهه ملی، ۵ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی شدند.

ماموران شهربانی به همراهی هواداران جبهه ملی، پس از سرکوب راه پیمایان، مراکز و باشگاه‌های هواداران حزب توده را مورد تهاجم و غارت قرار دادند. چاپخانه‌ها و دفاتر روزنامه‌های وابسته به حزب توده همگی ویران شده و از بین رفتند. گروه‌های فشار طرفدار دولت، حتا به دکه روزنامه‌فروشان که نشریات حزب توده را می‌فروختند، رحم نکردند و بساط آن‌ها را نیز به آتش کشیدند. دولت مصدق و هواداران جبهه ملی با

حمله به رسانه‌های خبری، راه‌پیمایی و به‌طور کلی پای مال کردن حقوق دموکراتیک مخالفان، نشان دادند که تا چه میزان به آزادی بیان و همایش سیاسی ارج می‌گذارند. و همچنین، بار دیگر به سیاستمداران آمریکایی ثابت کردند که تا چه اندازه آماده برخورد با هواداران شوروی هستند.

با نزدیک شدن انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی، جنب و جوش جدیدی در بین محافل سیاسی ایران به راه افتاد. از سوی دکتر مصدق شیخ‌علی مدرس تهرانی به عنوان ریاست نظارت بر انتخابات تهران برگزیده شده بود.

از آن‌جا که گروه‌های فشار و "ضربت" جبهه ملی به همایش‌های سیاسی توده‌ای‌ها حمله ور می‌شدند، حزب توده شگرد همایش‌های ناگهانی را اتخاذ کرد. اعضای آن حزب بر سر چهارراه‌ها و مراکز تجمع مردم، به‌طور ناگهانی جمع می‌شدند و به سخنرانی می‌پرداختند. عناصر وابسته به جبهه ملی هم که گوش به زنگ بودند با "آزادی بی‌سابقه"ای به این همایش‌ها هجوم می‌آوردند و از سخنرانی اعضای آن حزب جلوگیری می‌کردند.

ماده‌ی سه اساسنامه‌ی جبهه ملی به روشنی از ایجاد حکومت ملی به وسیله "تامین آزادی انتخابات و آزادی افکار" صحبت کرده بود. اما، هنگامی که جبهه ملی قدرت دولتی را به چنگ آورد، با فرستادن ماموران انتظامی و سکوت در برابر حملات چماقداران دربار و جبهه ملی، از فعالیت‌های انتخاباتی حزب توده جلوگیری کرد و در عمل نشان داد که تا چه میزان به حقوق دموکراتیک دگراندیشان پایبند است.

در انتخابات تهران که از ۲۲ دی ماه ۱۳۳۰ شروع شد، اغلب نامزد‌های انتخاباتی جبهه ملی و طرفداران دولت پیروز شدند. در همان ایام در برخی نقاط کشور نیز انتخابات آغاز گردید. در حوزه‌های رای‌گیری تهران و شهرستان‌ها عوامل دولت و جبهه ملی تقلب و سوءاستفاده‌های فراوان کردند:

"به قول روزنامه‌ی (ایران‌ما) پول، زور، هو و جنجال، اعمال نفوذ، چاقو‌کشی، سوءاستفاده از نام اشخاص و ناپسندی‌های بسیاری از این قبیل در اغلب، بلکه عموم صندوق‌های تهران، همه‌ی روز،

کم و بیش فرمانروایی می‌کرد. هزارها رای مردم را نگذاشتند به صندوق‌ها برسد و چندین هزار رای مردم از نزدیک صندوق‌ها به وسیله‌ی چاقو‌کشانی که از طرف بعضی سرمایه‌داران و مالکین وابسته به ((جبهه ملی)) استخدام شده بودند، خراب شد و آن‌ها را در هنگام اخذ رای عوض کردند... [همچنین روزنامه‌ی حجاز نوشت:] در بعضی حوزه‌ها عناصر مغرض رای اشخاص را به زور گرفته نگاه می‌کردند و اگر غیر از کاندیدهای ((جبهه ملی)) بوده آن‌ها را کتک زده و حتا توهین شرم‌آوری نسبت به ایشان روا می‌داشتند. داشتن کلاه کپی و سر و وضع کارگری موجب این می‌شده که انجمن، اشخاص را از دادن رای به عنوانی مختلف مثلاً عکس نداشتن شناسنامه و غیره محروم سازد. خرید و فروش رای و تقلبات دیگر نیز از طرف عناصر وابسته به بعضی سازمان‌های منصوب به ((جبهه ملی)) نیز استعمال می‌شده است." (۲۷)

زمینداران به آزادی رعایای خود را به پای صندوق‌های رای می‌آوردند. (۲۸) در برخی از شهرستان‌ها، در اثر مداخلات جبهه‌ی واحدی از فرماندهان نیروهای انتظامی، سرمایه‌داران و زمینداران وابسته به انگلیس، دربار و حتا جبهه ملی، عده‌ای دست‌چین شده "انتخاب" گردیدند: دکتر سید حسن امامی امام جمعه شیعه تهران که در ضمن برادرزاده‌ی همسر مصدق هم بود، موفق نشد به عنوان نماینده‌ی جبهه ملی به مجلس راه بیابد. وی به توصیه شاه، به عنوان نماینده‌ی مردم مهاباد که اکثراً "سنی" مذهب بودند، انتخاب شد! (۲۹)

انتخابات هرگز در شهرهای مهم مانند مشهد، اصفهان و شیراز عملی نشد. (۳۰) تعدادی از ملایان مانند آیت‌الله سید علی‌انگجی، آیت‌الله شبستری و حجت‌الاسلام جلالی دماوندی به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند. این موضوع باعث گردید که برخی روزنامه‌های دست‌راستی، مانند "فرمان" شاهنده و "ایران ما"ی برادران تفضلی، آن را بهانه کنند و به مصدق بتازند که جبهه ملی مجلس آخوندی تشکیل داده است. سید محمود طالقانی خود را از چالوس نامزد کرده بود که انتخاب نشد. پیشوا و رهبران جبهه ملی برای انتخاب شدن طرفداران جبهه ملی در شهرستان‌ها از "ابزار و آلات سابق" استفاده می‌کردند و تلگراف می‌فرستادند:

"محرمانه - مستقیم ۹ دی ۱۳۳۰ - جناب آقای رئیس‌اداری دارایی شهرستان رشت، بنا به امر جناب نخست‌وزیر و توصیه‌ی حضرت ((آیت‌الله کاشانی)) به مجرد دریافت این نامه مقرر دارید که کارمندان کلیه‌ی دوایر و بنگاه‌های تابعه از تبلیغات و فعالیت انتخاباتی که برخلاف مصالح کاندیدهای ملی تشخیص داده شود جلوگیری و یا استفاده از بودجه‌ی ترفیعات و اضافات کارمندان دولت توصیه فرمائید که کارمندان، آراء خود را به نفع کاندیداهای ملی به صندوق بریزند. از طرف وزیر دارایی: فروزان." (۳۱)

ستاد ارتش نیز در اجرای دستورات دربار به وسیله‌ی تلگراف‌های رمز که مضمون آن‌ها به بهانه‌ی "حفظ اسرار نظامی" از مصدق هم پنهان نگهداشته می‌شد، در انتخابات مجلس هفدهم، و به ویژه در شهرستان‌ها، دست‌کاری می‌کرد:

"محرمانه مستقیم ۷ دی ماه ۱۳۳۰ - فرماندهی تیپ گرگان بلافاصله پس از وصول این نامه مقرر دارید که کلیه‌ی شناسنامه‌های افراد و وظیفه و احتیاط شهرستان گرگان و حومه جمع‌آوری شود تا در روز اخذ آراء مورد استفاده قرار گیرد. جای مهر وزیر." (۳۲)

اکثریت نمایندگان مخالف مصدق در مجلس هفدهم از شهرستان‌ها و بیش‌ترشان با تقلب انتخاب شده بودند. مصدق طی پیامی که برای فرارسیدن نوروز ۱۳۳۱ به مردم ایران فرستاد اعتراف کرد که انتخابات دوره هفدهم با تقلب همراه بوده است:

"مداخلات بعضی از مامورین دولتی و ثروتمندان متنفذ محلی در شهرستان‌ها و آزادی بی‌سابقه انتخابات موجب گردید بعضی از انجمن‌های نظارت سوءاستفاده کنند." (۳۳)

وی در ادامه اظهار اطمینان کرد که هشتاد درصد نمایندگان که به مجلس می‌روند نماینده حقیقی ملت خواهند بود و بیست درصد تحمیلی هستند.

باید به یاد داشت که بنیان‌گذاران جبهه ملی در ابتدای کار به خاطر تقلب در انتخابات مجلس شانزدهم و خواست لغو حکومت نظامی، در دربار متحصن شده و پس از آن اعلام موجودیت کرده بودند. در آن هنگام که مصدق دولت خود را تشکیل داد، یکی از دو اصل برنامه‌اش را "اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها" برای جلوگیری از تقلب‌های آتی اعلام کرده بود. مصدق خود معترف بود که بیست درصد نمایندگان با سوءاستفاده به مجلس شورای ملی تحمیل شده‌اند ولی با این وصف، هیچ

اقدام جدی برای انتخابات مجدد در مناطقی که تقلب رخ داده بود، انجام نداد. دوسوم از نمایندگان انتخاب شده بودند و روشن شد که جبهه ملی در مجلس اکثریت ندارد. دکتر مصدق انتخابات را موقوف کرد و با همان هفتاد و چند نفر مجلس هفدهم را افتتاح کرد. احتمال موفقیت کاندیدهای جبهه ملی در مناطق دیگر فوق العاده کم بود. زیرا که اکثر این حوزه های انتخاباتی در مناطق روستایی و عشایری واقع بود و جبهه ملی در آن جا نفوذ نداشت.

نتیجه ی انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی هر چه بود، یک نکته را برجسته ساخت. و آن در ماندگی بورژوازی مدعی مردم سالاری در احترام به حقوق دموکراتیک بود. غیر قانونی بودن احزاب، حمله به راه پیمایی ها و همایش های مخالفین، دستکاری و تقلب مسئولان در انتخابات و مجازات نکردن عاملان، برگذار نکردن مجدد انتخابات در مناطقی که تقلب شده بود، همگی این اقدامات سرکوبگرانه و آداب خودکامگی بورژوازی ایران برای چندمین بار نشان داد که این طبقه تا چه اندازه فریبکار و ضد دموکراتیک است.

دکتر مصدق پس از انتخابات نامه ای به شیخ علی مدرس تهرانی، ریاست هیئت نظارت بر انتخابات تهران، نوشت و از وی سپاسگزاری کرد. او در این نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می کند که شایان توجه زیاد است. مصدق می نویسد:

"اثرات عالی که از قبال وجود مبارک در بزرگ ترین امر کشور (انتخابات) به ظهور رسید بیش از پیش ثابت و روشن ساخت ارشادات و افاضات روحانیت همواره در راهبری ملت و مساعدت دولت در راه وصول به مقاصد صالحه ملی موثرترین عوامل می باشد."*

* رجوع شود به نشریه ایران فردا - شماره ۵۳ - ویژه نامه دکتر مصدق - اردیبهشت ۱۳۷۸، صفحه ۸۲

نخستین شکاف "خونین" در جبهه ملی

در تاریخ ۹ بهمن ماه ۱۳۳۰ دولت دکتر مصدق لایحه‌ی منع فروش و استفاده از نوشابه‌های الکلی را به مجلسین تقدیم کرد. به موجب این لایحه، هیچ یک از مغازه‌ها حق نداشتند، مشروبات الکلی را به شکل پیاله فروشی یا بطری، و به طور جزئی و کلی به فروش برسانند. برای متخلفان مجازات‌هایی در نظر گرفته شده بود. این تصمیم دولت مصدق در محافل ملی و مذهبی با استقبال روبرو گردید.

در روز ۲۳ بهمن به مناسبت سالگرد ترور محمد مسعود مراسم بزرگداشتی در آرامگاه اش برگزار شد. دکتر فاطمی در این مراسم حضور داشت. وی در هنگام سخنرانی مورد اصابت گلوله قرار گرفت. ضارب از طرفداران فداییان اسلام بود. دکتر فاطمی در حین انتقال به بیمارستان گفت: "دیدید بالاخره انگلیسی‌ها مرا کشتند." (۳۲) دکتر فاطمی از این حادثه جان سالم به در برد، ولی تا پایان عمر به خاطر جراحاتی که به وی وارد شده بود سلامتی کامل خود را باز نیافت. چند هفته پیش از این سوء قصد، دکتر فاطمی در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی باختر امروز تاریخ دوشنبه ۱۶ دی ماه، درباره‌ی آدم‌کشان "فدائیان اسلام" نوشته بود:

"دست توانای یک مرد مجاهد و فداکار [خلیل طهماسبی] طومار خیانت یک فرزند ناخلف و وطن [رزم آرا] را در هم پیچید و نقشه‌های مضر و خطرناک او را در دل خاک مدفون ساخت. گلوله‌ی خلیل طهماسبی که دنباله‌ی تیر سید حسین امامی شهید [قاتل احمد کسروی و هژیر] بود این اثر را در ایران و در دنیا باقی گذاشت که اگر اجنبی غارتگر بخواهد از راه دیکتاتورتراشی، نفوذ ننگین و شرم آور خویش را به ملت ما تحمیل کند، جوانان فداکار و مبارز [فدائیان اسلام] به قیمت خون خود حاضر به شستن لکه‌های بدنامی از دامان وطن خواهند بود."

فداییان اسلام تا پیش از به قدرت رسیدن مصدق، از آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی حمایت می‌کردند. این گروه تروریستی، پس از روی کار آمدن مصدق، با کاشانی و جبهه ملی اختلاف پیدا کرده و مصدق و فاطمی را تهدید به مرگ کرده بود. فدائیان

اسلام مدتی بعد از روی کار آمدن دولت مصدق، وی را به خاطر نادیده گرفتن "شریعت و آزاد نکردن قاتل رزم آرا به باد انتقاد گرفته بودند." (۳۵)

تلاش‌های آخوندهائی مانند محمود طالقانی، برای آشتی دادن مصدق با فدائیان اسلام به ناکامی انجامیده بود. نخستین بار شاه به مصدق هشدار داد که فدائیان اسلام قصد ترور او را دارند:

"ابتدا مصدق شروع به صحبت کرده گفت در شرفیابی که خدمت اعلیحضرت برای فلان موضوع رفته بودم ... شاه فرمودند که شنیدم ((فدائیان اسلام)) دنبال قتل شما هستند، شما باید خیلی مواظبت کنید و به رئیس شهربانی دستور دادم بر مواظبت خود بیافزاید. دکتر مصدق اضافه کرد که از اعلیحضرت پرسیدم چه کسانی این جریان را عرض کرده اند. من با فدائیان اسلام کاری نکرده‌ام و حسابی با هم نداریم، دولت هم که تازه آمده است. شاه فرمودند، از نظمی و رکن دو شنیده‌ام ... بعد [دکتر مصدق] از سرلشکر حجازی [رئیس شهربانی] پرسید اطلاعاتان درباره این موضوع چیست؟ حجازی داستان مفصلی از ((فدائیان اسلام)) گفت و شرح داد که عوامل کارآگاهی که در میان آن‌ها داریم چنین گزارش داده اند ولی ما مراقب هستیم و ماموران همه جا مواظبت دارند. در این موقع دکتر مصدق خنده بلندی کرده و گفت این ماموران محققاً از رزم آرا بیش تر از من مواظبت می‌کردند ... دکتر مصدق از آن روز تا مدت‌ها بعد، به عنوان اینکه تامین جانی ندارد، در مجلس ماند و در یکی از اطاق‌های پهلوی کمیسیون بودجه منزل کرد." (۳۶)

ماموران انگلیسی ارتباط تنگاتنگی با فدائیان اسلام داشتند. یکی از ماموران انگلیسی به نام زینر در گزارشی "بسیار سری" که تقریباً یک ماه پس از سوء قصد به جان دکتر فاطمی به دولت متبوع خود داده، بدین موضوع اشاره کرده است:

"شاید در این مرحله مفید باشد، تا ببینیم که چه شانسی موجود است، فدائیان [اسلام] را آن گاه که انتقام خود را از جبهه ملی گرفتند، به عنوان متحد خودمان نگه داریم ... می‌توان آن‌ها را در مجراهای مثبت و مفیدتری راه نمائی کرد. اگر این کار عملی باشد باید حداقل از آن‌ها حمایت اخلاقی کرد." *

در تاریخ ۱۳ اسفند ماه آیت الله کاشانی در گفتگویی با آژانس "اینترناشنال نیوز سرویس" و روزنامه "دیلی میل" اعلام کرد که با ترورهای سیاسی مخالف است. با فرارسیدن نوروز ۱۳۳۱ جنبش ضد استعماری مردم ایران وارد مرحله‌ی جدیدی گردید. درست یک هفته پس از نطق نوروزی مصدق، در روز ۸ فروردین ماه ۱۳۳۱، بار دیگر نیروهای امنیتی دولتی به راه پیمائی حزب توده و "جوانان دموکرات" وابسته به آن حزب حمله ور شدند و ۲ نفر را کشته و ۵۰ نفر را زخمی کردند. مصدق ازین فرصت به دست آمده استفاده نمود و برای مدت یک ماه حکومت نظامی برقرار کرد. مسئول اصلی این کشتار دولت بود و عاملین این جنایت چون گذشته معرفی و بازداشت نشدند.

در روز ۱۲ فروردین (اول آوریل ۱۹۵۲) پیمانی بین نماینده‌ی دولت آمریکا ویلیام ای وارن و وزیر کشور جبهه ملی دکتر صدیقی به مبلغ بیش از ۲۳ میلیون دلار به نام "اعتبار مخصوص اصل چهار" بسته شد. این اعتبار مالی می بایست در اموری خرج می شد که آمریکائی‌ها می خواستند: "بهبود اوضاع روستائی، برخوردار ساختن روستائیان از حداکثر اطلاعات، تهیه گفتارهای رادیویی برای پیشرفت این برنامه، تامین فیلم های نافع به توسعه‌ی فرهنگ و امور اجتماعی. پیمان اصل چهار به زیان ایران بود. تا آن حد که حتا مورخی مانند مسعود بهنود، از آن به عنوان پیمان "ننگین" یاد می کند. (۳۷)

افزون بر آن، در ۶ اردیبهشت (برابر با ۲۶ آوریل ۱۹۵۲) پس از اختلافات اولیه‌ی بین مصدق و واشنگتن بر سر تمدید قرارداد هیئت مستشاری و ادامه‌ی کمک‌های نظامی آمریکا، سرانجام دکتر مصدق طی نامه‌ای به آن دولت اطلاع داد که کمک‌های نظامی و ادامه حضور مستشاران ایالات متحده آمریکا را به طور مشروط می پذیرد.

در ۱۴ تیرماه ۱۳۳۱ مجلسی که بیست درصد نماینده "تحمیلی" و قلبی داشت، پس از دو ماه بحث حول طرح و تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان، آمادگی کار خود را اعلام کرد. دکتر مصدق که چند روز پیش از آن از سفر لاهه (برای شرکت در دیوان دادگستری بین المللی) مراجعت کرده بود، تصمیم داشت که اگر رای دیوان عالی به ضرر

ایران باشد از نخست وزیری استعفا دهد و از ایران مهاجرت کند. پیشوای "ملی‌گرا" تا آن تاریخ دست کم سه بار کوشیده بود که از ایران به خارج مهاجرت کند! (۳۸) مصدق پس از بازگشت از مسافرت، بنا به رسوم پارلمانی استعفا داد و بی‌درنگ آمادگی خود را برای به دست گرفتن دوباره‌ی پست نخست وزیری اعلام داشت.

در روز ۱۵ تیرماه مجلس به او رای اعتماد داد. مصدق در کابینه‌ی جدید تصمیم گرفت که مسئولیت وزارت جنگ را شخصا به عهده بگیرد. شاه با این پیشنهاد مخالفت کرد. ابهاماتی که در قانون اساسی در رابطه با وظایف شاه، هیئت دولت و مجلس وجود داشت نیز مزید بر علت شده بود. مخالفت شاه دلیل دیگری هم داشت؛ محمدرضا شاه از واگذاری پست وزارت جنگ به نخست وزیر نگران بود. چرا که احمد قوام نیز قبلاً به همراه ریاست دولت (از مرداد تا بهمن ۱۳۲۱)، پست وزارت جنگ را به عهده گرفته، و در آن موقع شاه از این مسئله به شدت ترسیده بود.*

سرانجام در تاریخ ۲۵ تیرماه، دکتر مصدق پس از سه ساعت مذاکره با شاه، مجبور به استعفا شد. رهبر جبهه ملی فردای آن روز استعفای خود را به شاه تقدیم کرد:

"پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق بدست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصا عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد، البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد. فدوی - دکتر مصدق ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱" (۳۹)

مصدق در روز ۲۶ تیر استعفای خود را به شاه تسلیم ساخت. شاه که از عواقب استعفای مصدق می‌ترسید از وی قول گرفت که اگر اتفاقی افتاد با وی همراهی کند. مصدق قول داد همانند گذشته به پاس قدردانی از کوشش‌هایی که شاه برای رهایی وی از زندان

* احمد قوام در همین دوره از زمامداری خود مستشاران نظامی آمریکا را به ایران دعوت کرده بود

بیرجند به خرج داده بود، به پادشاهی وی وفادار باشد. به دنبال استعفای مصدق قیام معروف سی تیر به وقوع پیوست. مفسران تاریخ نگاران طرفدار جبهه ملی و حزب توده هر کدام به این خیزش انقلابی مردم ایران به گونه‌ای یک‌جانبه برخورد و یا آن را تفسیر کرده‌اند. اکثر این دسته از صاحب نظران باور دارند که قیام سی تیر ناشی از مبارزات رهبران جبهه ملی یا حزب توده بوده است. خواهیم دید که هیچ‌یک از رهبری این دو جریان در سازماندهی این حرکت انقلابی نقشی ایفا نکرد. رهبران هردو گروه در هنگامه‌ی نبردهای خیابانی، با شاه و احمد قوام، به زدوبند و سازش سرگرم بودند.

قیام سی تیر ۱۳۳۱

شورش علیه دیکتاتوری بورژوازی، نیاز به تغییر جامعه، هواداری از بنیادهای آزادیخواهانه‌ی جمهوری به عنوان ارگان‌های جنبش و گرد آمدن به دور پرولتاریا به عنوان قدرت انقلابی سرنوشت ساز، چنین است ویژگی‌های مشترک حزب موسوم به سوسیال دموکراسی، حزب جمهوری سرخ.
کارل مارکس

سه روز پس از استعفای مصدق یعنی در تاریخ ۲۸ تیرماه، با اشاره و اعمال نفوذ شخص شاه، مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان فراکسیون نهضت ملی به نخست‌وزیری احمد قوام رای تمایل داد. شاه بی‌درنگ حکم نخست‌وزیری قوام را صادر کرد. محمدرضا شاه از قوام می‌ترسید، اما راه دیگری در برابر شاه وجود نداشت. قوام السلطنه این مهره کارکشته ارتجاع داخلی و خارجی، چندین بار در مواقع بحران اجتماعی و دشواری‌های هیئت حاکمه‌ی سلسله‌های قاجار و پهلوی، به کمک نظام حاکم آمده و نقش مهمی در کاهش بحران و نجات نظام پادشاهی ایفا کرده بود. وی آخرین حربه‌ی ای بود که محمدرضا شاه برای حفظ پادشاهی متزلزل‌اش در اختیار داشت. احمد قوام در گذشته بارها آمادگی و توانایی خود را در سرکوب جنبش کارگری نشان

داده بود. وی ماهیت اصلی رژیم استالینی شوروی و حزب توده را می‌شناخت و می‌دانست که می‌تواند در مواقع حساس از حزب توده برای درهم کوبیدن جنبش مردمی بهره برداری بکند.

دکتر مصدق بعدها اعتراف کرد که با استعفا از مقام صدارت اشتباه بزرگی را مرتکب شد. خطایی که به باور او ممکن بود دست آوردهای "نهضت" را به طرز جبران ناپذیری بر باد بدهد (۳۰).

بزرگمهر چگونگی ارتکاب "اشتباه بزرگ" از سوی مصدق را چنین بیان کرده است: "عرض کردم [بزرگمهر به مصدق] شی که آقای دکتر سنجابی از لاهه برگشت و در رادیو صحبت کرد به دیدنش رفتم [۳۱ تیرماه ۱۳۳۱] نسخه چاپی ی که شرح محاکمه در آن چاپ شده بود به من نشان داد و گفت اگر قوام در حکومت چهار روزه اش شکایت به دیوان را مسترد کرده بود همه ی زحمات مان به هدر رفته بود ... دکتر مصدق فرمودند بلی آقا من هم به این مطلب پی نبرده بودم اگر می‌دانستم، به جای استعفا در [۲۶] [۲۵] تیرماه تا اعلام رای دادگاه لاهه استعفا نمی‌دادم، کار خدا بود." (۴۱)

اما دکتر مصدق "اشتباه مهم" تر دیگری را هم ناخواسته مرتکب شده بود. و آن چیزی به جز پدیدار گشتن شرایط برای خیزش جنبش مردمی و شرکت وسیع توده های زحمتکش در به دست گرفتن سرنوشت سیاسی شان نبود. مصدق از این می‌ترسید. "دست آوردهای نهضت" از دیدگاه مصدق صرفا می‌بایست به خواسته های ملی‌گرایان محدود می‌ماند. دموکراسی مستقیم و واقعی زحمتکشان خارج از مجراهای کنترل شده ی مجلس و بازار، در فهرست "دست آورد"های نهضت مصدقی جایی برای بیان و ابراز وجود نداشت.

با استعفای مصدق، آیت الله کاشانی و حزب زحمتکشان اعلامیه هایی بر ضد قوام صادر کردند. نخست وزیر جدید اطلاعیه ای انتشار داد که در آن به صورت غیرمستقیم به مصدق و نزدیکی اش با آخوندها اشاره کرده و به طرفداران جنبش نفت به شدت هشدار داده بود:

"من به همان اندازه که از عوام فریبی در امور سیاسی بیزارم، در مسایل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم. کسانی که به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ، ارتجاع سیاه را تقویت نموده اند، لطمه

شدیدی به آزادی وارد ساخته زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر داده اند. من در عین احترام به تعالیم اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقراپی جلوگیری خواهم کرد." (۲۲)

نزدیکی دکتر مصدق با مراجع تقلید و مذهبی‌ها، بر هیچ کس پوشیده نبود. مسلماً یکی از مهم‌ترین گرایش‌های درون جبهه ملی، روحانیان و گروه‌های دست راستی مذهبی بودند. با انتشار این اطلاعیه، قوام زیرکانه کوشید تا با در باغ سبز نشان دادن به حزب توده، "افراطیون سرخ"، همکاری و نزدیکی مصدق با نیروهای ارتجاعی مذهبی، "ارتجاع سیاه"، را برجسته سازد. (۲۳) قوام در پایان اعلامیه با لحن تندی هشدار داد:

"به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده روز اطاعت و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتی بان را سیاستی دگر آمد. ۲۷ تیر ۱۳۳۱ ریس الوزراء - قوام السلطنه" (۲۴)

با پخش خبر استعفای دکتر مصدق و انتصاب قوام، اعتراضات مردم در سرتاسر ایران بالا گرفت. از بعدازظهر ۲۶ تیرماه، بازار و مغازه‌ها در تهران تعطیل شدند. در آن روز فرمانداری نظامی تهران اعلامیه‌ی تهدیدآمیزی منتشر کرد و مردم را از هرگونه گردهمایی و راه پیمائی برحذر داشت. ساعاتی بعد ماموران شهربانی و ارتش با تانک و زره پوش به خیابان‌ها ریختند و نقاط مهم پایتخت را اشغال کردند.

از تاریخ ۲۷ تیر به بعد اعتراضات مردم به طور چشمگیری فزونی گرفت. بزرگ‌ترین راه پیمائی را مردم آبادان و کارگران صنعت نفت ترتیب داده بودند. در اهواز، خرمشهر و آبادان کسبه دست از کار کشیدند و به راه پیمائی پیوستند. نفتگران در تاسیسات مختلف پالایشگاه اعلام اعتصاب عمومی کردند. اعتصابات به اصفهان، همدان و کرمانشاه کشیده شد و عده‌ای کفن پوشیده عازم تهران شدند. در کاروانسرا سنگی، ژاندارم‌ها جلوی کفن پوش‌ها را گرفته و به زدوخورد پرداختند که به زخمی شدن عده‌ای انجامید.

در روز ۲۹ تیر شهر تهران نیز به حال تعطیل در آمد. کارگران کارخانه‌های سیلو، راه آهن و سرویس‌های اتوبوس رانی دست از کار کشیدند. مردم در خیابان‌های مرکزی

شهر به راه پیمائی مشغول بودند. ماموران انتظامی سوار بر خودروهای ارتشی یا پیاده، با بی رحمی به راه پیمایان هجوم آوردند و عده‌ای را زخمی و بقیه را پراکنده ساختند. روز ۳۰ تیر زدوخورد بین مردم و ماموران انتظامی نسبت به روزهای پیش شدت یافت و در شهرهای مختلف در مجموع نزدیک به ۲۵۰ نفر کشته و زخمی شده بودند. (۴۵) خونین‌ترین برخوردها در چهار محله تهران روی داد: مناطق کارگرنشین شرق تهران، به ویژه اطراف تاسیسات راه آهن و کارخانه‌ها؛ مسیر دانشگاه تا مجلس؛ بازار، به ویژه بازار فرش فروشان، عطاران و آهنگران؛ و میدان بهارستان که از قدیم کانون همایش‌های سیاسی بود.

شغل پانزده تن از بیست و نه تظاهرکننده‌ای که در تهران جان باخته بودند، بعدها اعلام شد: چهار کارگر، دو صنعتگر، دو شاگرد مغازه، یک دست فروش، یک خیاط، یک دانش آموز و یک آرایشگر. (۴۶)

پرسیدنی است که در آن لحظات سرنوشت ساز، ناسیونالیست‌های جبهه ملی و استالینیست‌های حزب توده در سازماندهی اعتراض‌های مردمی چه نقشی را ایفا کردند؟ جنبش واقعی دموکراتیک، خودجوش و انقلابی مردم ایران در کف کارخانه‌ها، بر روی آسفالتهای خیابان‌ها، اداره‌ها، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها ادامه داشت و لحظه به لحظه رادیکال‌تر می‌شد. در آن هنگام اما، رهبران حزب توده و جبهه ملی خود را پنهان کرده بودند، یا در پیچ و خم کاخ‌های "اعلیحضرت و جناب اشرف" به چک و چانه زدن و دلالی سرگرم بودند؛ مصدق از روزی که استعفا داد، از خانه بیرون نیامد: "طی روزهایی که به حوادث ۳۰ تیر منتهی شد، مصدق خودش را در خانه اش محصور کرده بود" (۴۷)

روزنامه‌های طرفدار مصدق نوشتند: "دکتر مصدق پس از استعفای خود به خانه اش رفت و در آن را بست و کسی را نمی‌پذیرفت. و اگر کسی تلفن می‌کرد می‌گفتند: آقا کسالت دارد." (۴۸) بیماری ناگهانی یکی از شگردهای مصدق بود. بنا به اعتراف شاپور بختیار، اصولاً دکتر مصدق با وجود کهولت سن: "از نظر جسمی کم‌ترین ضعفی نداشت. برخلاف آنچه شهرت دارد، مردی بود در عین سلامتی بدنی. خوب می‌خورد ... فقط عضلات پایش برای کشیدن بدنش

که نسبتاً سنگین بود، قدرت لازم را نداشت و وقتی با عصا راه می‌رفت به نظر می‌آمد که درد دارد. دلیل این ضعف این بود که نجیب زادگان عصر او، وقار را در آهسته راه رفتن و ورزش نکردن می‌دانستند. بزرگان جامعه بیش‌تر ساعات روز را چهار زانو می‌نشستند و دیگران در خدمت شان بودند، حتا وسیله نقلیه را تا کنار پای شان جلو می‌آوردند." (۴۹)

در همان روزهای پر التهاب و بحرانی، "حزب توده برای مذاکره با قوام‌السلطنه، نماینده‌ای به ملاقاتش می‌فرستد." (۵۰)

نمایندگان جبهه ملی نیز به دیدن شاه رفتند و درباریان را مورد خشم قرار دادند که چرا حقایق را از شاه مملکت کتمان می‌کنید؟ رهبران دیگر جبهه ملی حتا کوشیدند که پنهانی با قوام وارد مذاکره بشوند. یکی از نزدیکان دکتر بقائی بنام دکتر عیسی سپهبدی با قوام‌السلطنه ملاقات کرد. فرومایگی رهبران جبهه ملی تا بدان جا رسید که:

"شب قبل از ۳۰ تیر ماه مهندس رضوی از جانب ملی‌گرایان، و سرلشگر علوی فرماندار نظامی از جانب دولت [قوام]، در نشستی واقع در قسمت شمالی باغ بهارستان مشترکا سخنرانی کردند. سپس هواداران مصدق و هواداران شاه به اتفاق هم اعلامیه‌ای را به نگارش درآوردند. بلافاصله اعلامیه‌ی مشترک را در اختیار فرماندار نظامی گذاشتند تا در اسرع وقت از رادیو پخش کنند." (۵۱)

متن اعلامیه مشترک رهبری جبهه ملی و فرماندار نظامی از این قرار بود:

"ملت رشید ایران چون ممکن است در تعطیل عمومی فردا که بنا به تقاضای این‌جانبان انجام می‌گیرد، دشمنان ایران بخواهند از ابراز احساسات ملی هم وطنان عزیز سوءاستفاده نمایند، تمنا داریم با کمال متانت و آرامش بدون تجمع و تظاهر و اجتناب از هرگونه تصادم با ماموران انتظامی، بار دیگر رشد ملی خود را به جهانیان ثابت فرمایید. با توسل به خداوند تعالی" (۵۲)

فردای آن روز روشن شد که مردم عصیان زده به فرمان‌ها و راهنمایی‌های سازش‌کارانه‌ی رهبران جبهه ملی توجهی ندارند.

مسلمانا مصدق و یارانش از این نکته آگاه بودند که در روز سی تیر شاه و حکومت جدیدش قصد سرکوب جنبش خودجوش مردمی را دارند. به همین دلیل بود که ملی‌گرایان به جای درخواست مشخص از نیروهای انتظامی دایر بر خودداری از سرکوب راه‌پیمایان، درست به وارونه عملکردند. ملی‌گرایان تمام کوشش خویش را به

کار گرفتند تا از همایش و راه پیمائی در خیابان‌ها جلوگیری کرده و نگذارند که دموکراسی واقعی و مستقیم مردم زحمتکش پا بگیرد. سپیده دم روز دوشنبه ۳۰ تیرماه قیام مردم ایران "خودسرانه" آغاز شد. نصرت‌الله خازنی یکی از نزدیکان مصدق می‌گوید: "دکتر مصدق، کمی در ۳۰ تیر اعلامیه صادر کرد و مردم را به مقابله با حکومت قوام فراخواند؟ حرکت مردم در ۳۰ تیر خود جوش بود." (۵۳)

بامداد آن روز، دانشجویان از دانشگاه تهران به طرف مرکز شهر برآه افتادند و در مسیر خود صفوف نیروهای انتظامی را درهم شکستند. رانندگان اتوبوس‌های شهری و کارگران کارخانه‌ها و کارگاه‌ها دست از کار کشیده و به راه پیمایان پیوستند. تلاش ماموران انتظامی برای جلوگیری از تعطیل اداره‌ها شکست خورد. قطارهای مسافری و باربری به علت اعتصاب کارگران و کارکنان راه آهن متوقف مانده بودند. در میدان بهارستان نیروهای امنیتی با گازاشک آور به مردم حمله ور شدند. مردم جنازه‌ی کارگری را که با سرنیزه‌ی ماموران کشته شده بود بر روی دوش حمل کرده و دیگران را دعوت به پیوستن به تظاهرات کردند. ماموران انتظامی جنازه را از مردم گرفته و به اتاق گارد مجلس بردند. راه پیمایان دست از مقاومت نکشیده و به فرمانده‌ی گارد مجلس به خاطر تیراندازی به مردم حمله ور شدند.

در خیابان اکباتان مقاومت شدت بیش تری داشت. اعضاء و هواداران عادی حزب توده و جبهه ملی خودسرانه و بدون کسب اجازه از رهبران شان به راه پیمائی مشغول بودند. مرکز حزب زحمتکشان ملت ایران در خیابان اکباتان بود و قبلاً سابقه نداشت که به فعالین حزب توده اجازه‌ی فعالیت سیاسی یا راه پیمائی در آن خیابان را بدهند. ولی این بار هواداران هردو حزب، در کنار یکدیگر و با ابتکارات شخصی خویش به مبارزه علیه نیروهای دولتی روی آورده بودند.

در هنگامه‌ی نبرد های خیابانی، زمانی که شاهپور علیرضا قصد داشت با جیب ارتشی به طرف مجلس برود، به ناگهان با سنگ باران مردم روبرو شد. برادر شاه با اسلحه

کمری به سوی مردم شلیک کرد و سه نفر را به قتل رساند. وی سپس فرماندهی ماموران انتظامی را به عهده گرفت و دستور تیراندازی به مردم داد.

در همان ساعتی که برادر هفت تیرکش شاه و نظامیان حکومت قوام به کشتار مردم سرگرم بودند، رهبران جبهه ملی برای "شرفیابی" به کاخ سعدآباد رفتند. دکتر شایگان که جزو هیئت اعزامی نمایندگان جبهه ملی بود چنین می نویسد:

"در آن جا به دو نفر از درباریان از شدت خشم و تأثر پرخاش کرده و مسئولیت آن‌ها را در کتمان حقایق از شاه مملکت گوشزد نمودم. در شرفیابی که بلافاصله انجام گرفت اوضاع تهران و سایر شهرستان‌ها و قساوت و سنگ دلی مامورین و شکست‌نهایی دولت غیرقانونی، و بیم و تزلزل اعتبارات مقام سلطنت و آن چه لازمه وطن پرستی و خیرخواهی بود به تفصیل بیان شد و برای این که از هیچ نکته فروگذار نشده باشد و وجداناً به وظیفه خطیر خود عمل کرده باشیم به عرض رسید که اگر خدای نخواست این اوضاع ادامه پیدا کند ما که نمایندگان ملت هستیم هر نوع مسئولیتی را در این خصوص از خود سلب می‌کنیم و دیگر قانوناً و وجداناً برای خود تعهدی قایل نیستیم." (۵۲)

در لحظاتی که نیروهای امنیتی "شاهنشاه" در خیابان‌های پایتخت مردم را گلوله باران می‌کردند، رهبران جبهه ملی به شاه پند و اندرز می‌دادند تا برای جلوگیری از کاهش "اعتبارات" مقام سلطنت، کاری بکنند! مسلماً دکتر شایگان و سایر رهبران جبهه ملی با مشورت و پشتیبانی مصدق به این ملاقات رفته بودند. جبهه ملی از ورود صف مستقل طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان ایران به صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی هراسناک بود. یاران مصدق برای جلوگیری از رادیکالیزه شدن بیش‌تر جنبش خودجوش مردمی، با دست‌پاچگی و نگرانی به گفتگو با شاه نشسته بودند.

اما حزب توده در قیام سی تیر چه کار کرد؟ بعدها برخی از رهبران حزب توده، خودشان اعتراف کردند که هیچ‌گونه دخالتی در سازماندهی قیام سی تیر نداشته‌اند و کادرها و هواداران آن حزب خودسرانه و با ابتکارات شخصی خود به خیابان‌ها آمده بودند. و حتا در مواردی، رهبران حزب توده فعالانه کوشیده بودند که اعتصاب شکنی کنند و از راه پیمائی کارگران جلوگیری به عمل بیاورند:

"در کارخانه چیت سازی، سندیکای همگام حزب توده در قطعنامه اعتصاب بر خلاف میل و اراده کارگران قید می‌کنند که کارگران باید در کارخانه‌ها مانده و از محوطه آن خارج نگردند. در کارخانه گلیسیرین، آقایان [توده‌ای‌ها] با پیشنهاد اعتصاب به شدت مخالفت کرده و ژاندارم خیر کردند. بعد در اثر فشار کارگران مجبور به تسلیم شدند، ولی با وجود این صبح روز دوشنبه، دو نفر از کارگران که منسوب به جمعیت فوق [حزب توده] می‌باشند، به نام دماوندیان و زاهدی، می‌کوشیدند به زور کارگران را به کار وادار سازند." (۵۵)

در سایر شهرستان‌های ایران هم جنبش انقلابی مردم رو به گسترش بود. در شهرهای مشهد، آبادان، کرمان، شیراز، تبریز، اصفهان و رشت مردم حماسه آفرینی می‌کردند. با اوج گیری قیام، به تدریج آثار نافرمانی در صفوف نظامیان نمایان شد. آسوشیتدپرس گزارش داد: نزدیک میدان توپخانه، سه هزار نفر از مردم به طرف یک تانک حمله ور شدند ولی سربازان و مردم به جای این که یکدیگر را مضروب و مجروح سازند، همدیگر را در آغوش گرفته و بوسیدند.

در تهران نشانه‌های یک دگرگونی اجتماعی دوران ساز به خوبی نمایان بود. لحظه به لحظه شور انقلابی و مقاومت مردم بیش تر می‌شد و گسترش می‌یافت. قیام مردمی داشت به مرحله‌ی یک انقلاب تمام عیار می‌رسید. ایستادگی قیام‌کنندگان و خطر پیوستن افسران و سربازان به صفوف مردم، شاه و دستگاه دولتی را سخت نگران ساخت. مقارن ساعت چهار بعد از ظهر به دستور شاه، نیروهای ارتش و انتظامی عقب نشستند.

پس از بازگشت نظامیان به سربازخانه‌ها، قوام‌السلطنه استعفا داد و مخفی شد. خبر کناره‌گیری قوام را حسین علاء وزیر دربار، به "فراکسیون نهضت ملی" داد. با بیرون رفتن نیروهای نظامی، شهر به دست مردم زحمتکش تهران افتاد. گروه‌هایی از مردم که بیش تر از جوانان تشکیل می‌شدند، امنیت و حفاظت تهران را به دست گرفتند. شهر تهران از نظمی بی سابقه برخوردار شد. جوانه‌های نهال دموکراسی واقعی و نظم جنبش خودگردان مردمی در حال شکوفایی بود. پس از ۳۰ تیر تهران برای چند روز در دست مردم بود. روزنامه‌ی باختر امروز ۳۱ تیر از وضعیت خیابان‌های شهر تهران گزارش داد:

"با این که یک پلیس دیده نمی شد ولی مردم خود محافظ یکدیگر بودند، در چهارراه‌ها جوان‌ها به جای پلیس راهنمایی ایستاده و عبور و مرور را اداره می کردند. این جوان‌ها حتی با خاموش روشن ساختن چراغ سبز و قرمز مانع از تصادف می شدند... ذکر این جمله هرچند تعجبی ندارد ولی شایسته یادآوری است از ساعتی که پلیس و سرباز تهران را تخلیه کرد تا ساعت ۱۱ که حکومت نظامی برقرار شد از بینی یک نفر خون سرازیر نشد و یک حادثه ناگوار رخ نداد زیرا مردم رشید تهران لیاقت داشتند که خود نظم را به عهده بگیرند و الحق خوب از عهده برآمدند." (۵۶)

دکتر مصدق پس از آن که زمام امور را مجدداً به دست گرفت، حکومت نظامی اعلام شده توسط احمد قوام را ملغاً نکرد. ماده پنج حکومت نظامی از قرار زیر بود:

"اشخاصی که سوء ظن مخالف با دولت مشروطه و امنیت عمومی در حق آن‌ها بشود قوه ی مجریه حق توقیف آنان را خواهد داشت پس از توقیف به استنطاق آنان شروع می شود. هرگاه در استنطاق سوء ظن به کلی رفع نشود شخص مظنون در توقیف باقی و بعد از اختتام حکومت نظامی به عدلیه تسلیم خواهد شد." (۵۷)

در حقیقت ادامه یافتن حکومت نظامی برای بیرون راندن مردم انقلابی پایتخت از خیابان‌ها، و بازگرداندن نیروهای دولتی بود. روزنامه ی باختر امروز در روز چهارشنبه اول مرداد نوشت:

"عهده ای از پاسبان‌های اداره راهنمایی در سر پست خود حاضر نبودند و در نتیجه اشخاص سوپل در چهارراه‌ها و معابر عمومی وسایط نقلیه را هدایت می کردند و رانندگان از دستورات پلیس ملی [یعنی جوانان و مردم پایتخت] اطاعت می نمودند." (۵۸)

فقدان یک بدیل سوسیالیستی - انقلابی برای رهبری و سازماندهی جنبش زحمتکشان ایران، بیش از همیشه احساس می شد. روز ۳۱ تیر به مناسبت پیروزی قیام مردم و عقب نشینی شاه و دستگاه حاکمه راه پیمائی بزرگی به راه افتاد که در آن هزاران تن شرکت کردند. یکی از شعارهای اصلی این راه پیمائی، اتحاد همه ی نیروهای ضد استعمار و مبارزه علیه شاه و دربار به عنوان کانون اصلی توطئه ها بود. در جریان راه پیمائی، کلیه ی عکس‌های شاه و خانواده ی سلطنتی پاره و لگد مال شد و رادیو لندن همان روز گزارش داد: "در تهران تظاهرات جمهوری خواهانه انجام گرفته است." (۵۹) دکتر مصدق در روز اول مرداد برای اطمینان خاطر و رفع نگرانی از شاه "آن چه لازم بود" در پشت قرآنی

نوشت و توسط سپهبد یزدان پناه به دست شاه رساند. پیشوای جبهه ملی سوگند خورده بود که اگر "دشمنان مملکت" اختلافی بین "دربار و دولت" بیندازند و به "اساس نهضت ملی" ضربتی بزنند و رژیم مملکت را تغییر بدهند، ریاست جمهوری را قبول نخواهد کرد. جبهه ملی وحشت زده از جنبش مستقل و خود گردان توده های زحمتکش به تکاپو افتاده بود. ملی گریبان برای انحراف جنبش مردمی و انداختن آن به مجراهای کنترل شده ی پارلمانی، در ۳۱ تیر اطلاعیه ای منتشر ساختند و از مردم خواستند که به خانه های خود باز گردند. باختر امروز نوشت:

"بر اثر دعوت نمایندگان جبهه ملی و آیت الله کاشانی از مردم به آرامش و این که هر چه زودتر به خانه بروند، کم کم خیابان ها خلوت شد." (۶۰)

مصدق به خاطر رشادت و شجاعت مردم زحمتکش ایران "سلامتی" خود را باز یافت و بار دیگر زمام امور را به دست گرفت. او این بار علاوه بر پست نخست وزیری، مقام وزارت جنگ را نیز به عهده داشت. در تاریخ ۳ مرداد مصدق اعلامیه ای صادر کرد و برای توجیه اقدامات خود خاطر نشان ساخت:

"باید تصدیق فرمائید که تمام اصلاحات اجتماعی بدون وجود قوای نظامی مقدور نیست." (۶۱) درست ۲ روز بعد از اعلامیه مصدق، و ۶ روز پس از قیام مردم ایران، روزنامه ی باختر امروز از قول سرتیپ شیبانی رئیس جدید شهربانی حکومت دکتر مصدق، چنین نوشت:

"من برای سرکشی به خیابان اسلامبول رفتم دیدم عده ای فریاد مرده باد و زنده باد می زنند و در ضمن مامورین راهنمایی را کنار زده و خود امور راهنمایی را به دست گرفته و وضع راهنمایی را مختل ساخته اند، ناچار تذکراتی به آن ها داده چون دیدم تذکرات موثر واقع نمی شود و آن ها دست از کار خود نمی کشند دستور دادم آن ها را متفرق کنند." (۶۲)

روزنامه ی باختر امروز پس از وقایع سی تیر گزارش داده بود که مردم رشید تهران لیاقت برقراری نظم را داشتند و از عهده ی این کار "الحق" به خوبی برآمده بودند. اما درست شش روز بعد، همان روزنامه از قول رئیس شهربانی حکومت ملی گرا نوشت که همان مردم رشید "وضع راهنمایی را مختل" کرده بودند! ناگفته نماند که محمدرضا شاه در این برهه از زمان "گنگ" و "بی چاره" شده بود. (۶۳)

در تاریخ ۱۲ مرداد مجلس شورای ملی قوام را مفسد فی الارض اعلام کرد و قانونی در مورد تعقیب و مصادره اموال او گذراند. در ۱۶ مرداد مجلس قانون دیگری تصویب کرد که به موجب آن خلیل طهماسبی قاتل رزم آراء مورد عفو قرار گرفت. ماده واحده مصوبه مجلس شورای ملی بدین قرار بود:

"چون خیانت حاج علی رزم آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است، بر فرض این که قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت ایران بی گناه و تبرئه شده شناخته می شود."*

عناصر مذهبی جبهه ملی و آیت الله کاشانی نقش مهمی در تصویب قوانین مزبور داشتند. بنا به گزارش منابع دولتی در قیام سی تیر دست کم ۱۷ نفر کشته شده بودند. اما تعداد واقعی کشته شدگان بسیار بیش تر از آن بود. شاه و قوام السطنه به عنوان مسئولین اصلی کشتار ۳۰ تیر تحت تعقیب قرار نگرفتند و با یاری مصدق از مهلکه نجات یافتند. سایر اعضای "خانندان سلطنت" از قبیل شاهپور علیرضا، اشرف و مادر شاه که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در کشتار آن روز مشارکت کرده بودند، محاکمه و مجازات نشدند. مصدق تنها به بستن دفاتر خواهران و برادران شاه (موسوم به دربارهای کوچک) بسنده کرد و اشرف و مادرش را به تبعید فرستاد. شاهپور علیرضا، پس از وقایع سی تیر اقدام به "تشکیل ستاد مخصوصی" کرد که وظیفه‌ی اصلی مبارزه با جنبش ملی شدن نفت را در دستور کار خود گذاشت. (۶۳)

بدین ترتیب پیشوای جبهه ملی که معتقد بود که اساس نهضت ملی وحدت دربار و دولت است، بر روی کوهی از جنازه و دریایی از خون زحمتکشان دوباره به قدرت رسید. نفرت و انزجار مردم نسبت به نظام پادشاهی به خاطر کشتارهای سی تیر فزونی یافته بود و جو افکار عمومی خواهان برچیدن نظام پادشاهی بود. اما حکومت مصدق بیشترین تلاش را برای رهایی شاه از مجازات و بی گناه جلوه دادن وی انجام داد. دکتر مصدق هیئتی متشکل از نمایندگان مجلس به نام "کمیسیون تحقیق مجلس شورای

* زندگی نامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی صفحه ۲۲۵

ملی"، که عمدتاً از اعضاء و هواداران نهضت ملی بود را برای شناسایی و معرفی عاملان جنایت سی ام تیر تعیین کرد. این کمیسیون هم پس از آن که سرو صداهای مربوط به کشتار ۳۰ تیر کاهش یافت، با مانووری حساب شده، دستور بازداشت سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش و سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران را صادر کرد. این دو نفر ابتدا به صورت "دوستانه" در باشگاه افسران بازداشت شدند و سپس برای این که فرمان "ملوکانه" در کشتار مردم تهران فاش نشود آزاد شدند. (۶۵) این دو افسر ارشد ارتش بعد از شاه و قوام، از مسئولان درجه اول کشتار مردم به شمار می آمدند. دکتر مصدق به این اقدامات بسنده نکرد و تصمیمی باورنکردنی گرفت:

"در آن دوره که من متصدی وزارت جنگ شدم از پیشگاه شاهنشاهی درخواست کردم سه نفر از سران سپاه مورد اعتماد خودشان را تعیین فرمایند که امور این وزارت با مشورت از آنان تمام شود. این کار شد و هر چه کردم با موافقت آن عده ای بود که شاهنشاه تعیین فرموده بودند." (۶۶)

سپهبد نقدی، تیمسار آقا اولی و سرلشکر بهارمست عضویت این هیئت سه نفره را داشتند.* در واقع، زمانی که به خاطر قیام سی تیر جنبش ضد سلطنتی مردم به اوج خود رسیده بود، رهبر ملی گرای "مردم سالار" به جای مجازات شاه و تیمسار هایش، به آن ها مسئولیت بیش تر و پاداش زیادتیر می داد. مصدق حکومت نظامی را پس از سی تیر تمدید کرد. به جای سرلشکر علوی مقدم، معاونش سرتیپ افشار پور را که او هم در جنایات سی ام تیر شریک بود، جایگزین کرد. سایر عناصر شناخته شده و وابسته به دربار از قبیل سرلشکر زاهدی، سرتیپ گیلان‌شاه، سرلشکر حجازی، سرلشکر باتمانقلیچ، سرهنگ حسن اخوی و... با حمایت مستقیم شاه مصون ماندند. خلیل ملکی چند هفته بعد در تاریخ شهریور ماه ۱۳۳۱ جمع بندی خود را از قیام تاریخی زحمتکشان ایران به بهترین شکل ممکن بیان کرد:

* مدت ها بود که نیروهای انتظامی به خاطر تعلیمات مستشاران نظامی آمریکا به جای روش فرانسوی سرکوب شورش های خیابانی، یعنی شلیک به دست و پا، روش آمریکایی شلیک به مغز و قلب قیام کنندگان را به کار می بردند. گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۱۸

"تراژدی اجتماعی، یا صحنه‌ی حزن انگیز قیام تاریخی سی‌ام تیر، مانند انقلابات اجتماعی مشابه خود، یک درس تاریخی تکرار شده را بار دیگر در معرض آزمایش گذارد و نشان داد که پیروزی انقلابات اجتماعی از آن کمیتی نیست که آن را به وجود می‌آورد، بلکه از آن کیفیتی است که آن را اداره می‌کند... با سقوط اخیر آقای دکتر مصدق اساس و پایه نهضت برای مدتی سخت در معرض آزمایش و خطر بود. این خطر به وسیله توده مردمی که قشرهای پایین نهضت را تشکیل می‌دادند، با شجاعت کم‌نظیری از بین رفت ولی رهبری نهضت که در بر طرف کردن این خطر سهمی نداشت، و یا سهم خیلی کوچکی داشت، در عمل از تمام نتایج، یا برخوردار شد و یا صرف نظر کرد، ولی تاریخ بار دیگر تکرار شد و قشرهای پایین جامعه که عامل عمده و قهرمان واقعی پیروزی بودند، از اثرات این پیروزی برخوردار نگردیدند." (۶۷)

پس از تجربه‌ی قیام ۳۰ تیر، خلیل ملکی پیشنهادی مبنی بر تشکیل کمیته‌های محلی، برای ایجاد یک هسته‌ی متمرکز سیاسی به رهبری دکتر مصدق داد. این کمیته‌ها می‌بایست وظیفه‌ی هم‌آهنگ کردن فعالیت سازمان‌ها و گروه‌های هوادار "نهضت ملی"، برای مقابله با توطئه‌های دربار و انگلستان را به عهده می‌گرفتند. (۶۸) مصدق با این پیشنهاد موافقت نکرد و هرگز عملی نشد.

قیام سی‌تیر و رادیکالیسم ناشی از آن بخش مهمی از بنیان‌گذاران جبهه ملی را به هراس انداخته بود. دکتر مظفر بقایی، مکی و حائری زاده، به همراه آیت‌الله کاشانی از جمله کسانی بودند که ادامه‌ی وضعیت پیشین را در تقابل با منافع طبقاتی خویش می‌دیدند. آن‌ها دریافته بودند که برای جلوگیری از رشد جنبش توده‌ای و ایجاد حاکمیتی قدرتمند و متمرکزتر، راه دیگری به جز تعویض مصدق و تقویت شاه و دربار در برابرشان وجود ندارد. جناحی از جبهه ملی به رهبری مظفر بقائی و آیت‌الله کاشانی، مماشات و تزلزل جناح دیگر به رهبری مصدق را با جنبش توده‌ای مردم که فوق‌العاده رادیکالیزه شده بود، مناسب وضعیت آن دوره نمی‌دانستند و پس از چند ماهی آشکارا به مخالفت با مصدق برخاستند.

دکتر مصدق مدت کوتاهی پس از قیام سی‌تیر، تلاش‌های بین‌المللی خود را برای عادی ساختن اوضاع عمومی از سر گرفت. وی در تاریخ ۱۶ مرداد ماه از طریق وزارت امور

خارجه نامه ای به سفارت انگلستان فرستاد و در آن خواستار ادامه ی گفتگو با شرکت نفت انگلیس شد.

در همان ایام، مصدق اعلام داشت که یکی از دلایل اعلام حکومت نظامی که از ۸ فروردین ۱۳۳۱ برقرار شده بود، جلوگیری از راه پیمائی های خیابانی "بعضی دسته ها" بوده است. در واقع، منظور او حزب توده بود. چرا که تا آن لحظه هیچ یک از اوباشان، دسیسه پردازان و هواداران استعمار جهانی پیرامون دربار و جبهه ملی، از مقررات حکومت نظامی "بهره مند" نگردیده بودند. دکتر مصدق در بیستم مرداد ماه ۱۳۳۱ نامه ای بدین شرح به مجلس شورای ملی نوشت:

"دولت این جانب مجبور به اعلام حکومت نظامی شده است به علل و جهاتی بوده که شاید بر هیچ کس پوشیده نیست و در اینجا به ذکر یکی از آن ها اکتفا می نماید و آن تظاهرات و نمایش های بی موقعی بوده که در مواقع مختلف از طرف بعضی از دسته ها به عمل آمده و سبب ایجاد ناامنی و پریشانی خاطر عامه گشته است." (۶۹)

نظام پادشاهی مدیون جبهه ملی

یک ماه و اندی از قیام سی تیر نگذشته بود که بار دیگر اوباشان احزاب سومکا، پان ایرانیست و زحمتکشان در خیابان ها ظاهر شدند و به بهانه ی پشتیبانی از شاه به آتش زدن دکه روزنامه ها، اموال و اماکن توده ای ها پرداختند. نیروهای انتظامی تحت فرماندهی مصدق در برابر تهاجم این اوباشان، تماشچی ماندند. و حتا در مواردی، کوماندو های شهربانی و گروهبان های ارتش در کنار این چاقوکشان دیده می شدند. همکاری نیروهای انتظامی با اراذل وابسته به جبهه ملی آن چنان آشکار بود که تعداد زیادی از اوباشان شناخته شده ی ملی گرا سوار بر کامیون های ارتشی در خیابان ها رفت و آمد می کردند. دکتر مصدق به خاطر گستردگی اعتراضات مردم مجبور شد که

منشی زاده سر دسته‌ی اوباشان حزب فاشیستی سومکا و عضو کتاب‌خانه‌ی سلطنتی را بازداشت کند. اما چندی بعد با پادرمیانی شاه، منشی زاده آزاد شد.

با این که مصدق رسماً عهده دار پست وزارت جنگ (دفاع ملی) بود، ولی کوششی جدی برای سروسامان دادن به اوضاع ارتش و نیروهای انتظامی نمی‌کرد. وی سرلشکر بهارمست را به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد و سرلشکر احمد وثوق را که همانند بهارمست در جنایات سی تیر دست داشت، به سمت معاون او برگزید. انتصاب وثوق اعتراضاتی را برانگیخت. از جمله کسانی که به مصدق اعتراض کرده بودند آیت‌الله کاشانی، دکتر بقایی و چند نفر دیگر از سران جبهه ملی بودند. مصدق در دفاع از سرلشکر وثوق پاسخ تندی به کاشانی داد. ولی سرانجام به سبب فشار افکار عمومی وثوق مجبور به استعفا شد. مصدق با "تاسف" زیاد با استعفای وثوق موافقت کرد. (۷۰)

پشتیبانی مصدق از آن دسته از امیران ارتش که در قیام سی تیر مسئول قتل عام ده‌ها تن از مردم زحمتکش بودند باورنکردنی است:

"نسبت به آن افسران از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی تقاضای شدت عمل می‌شد ... ولی شخص بنده عقیده داشتم که اگر در وزارت دفاع ملی یا در نخست‌وزیری سلسله مراتب رعایت نشود، ارتش نمی‌تواند عملیات مفیدی بکند ... یعنی آن فرمانده لشکر نمی‌تواند دستور [مافوق] را اجرا نکند و بگوید صلاح نیست؟ باید اجرای امر بکند و آمر مسئول است. این راجع به افسران ۳۰ تیرماه که خود من همین عقیده را دارم. اگر خود بنده دارای این عقیده نبودم، هرچه زودتر تکلیف این آقایان مطابق نظریه‌ای که نمایندگان مجلس داشتند [مجازات عاملین]، معلوم شده بود. من جلوگیری کردم." (۷۱)

بدین ترتیب، پیشوای ملی‌گرایان هیچ‌یک از "آمران جنایات سی تیر، یعنی شاه، قوام و افسران عالی‌رتبه‌ی ارتش را مجازات نکرد. مصدق حتا به درخواست نمایندگان "ملت" دایر بر مجازات عاملان کشتار سی تیر کم‌ترین اهمیتی قائل نشد.

دولت مصدق در شهریور ماه ۱۳۳۱ نزدیک به ۱۳۶ نفر از افسران ارتش را بازنشسته کرد. فهرست پیشنهادی بازنشسته کردن افسران، توسط چندین کمیسیون متشکل از

واحدهای نظامی تهیه شده بود. در میان آن‌ها ۱۵ نفر از امرای ارتش که وابستگی به دربار داشتند نیز دیده می‌شدند.

سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی، کانون افسران بازنشسته را در اندک مدتی تبدیل به ستاد توطئه‌های خود کردند. در تاریخ ۲۱ مهرماه سخن‌گوی دولت فاش ساخت که این دو سرلشکر بازنشسته به همراه برادران رشیدیان و "چند تن دیگر که مصونیت پارلمانی" دارند به نفع یک سفارت خارجی مشغول توطئه، زمینه‌سازی طرح کودتا و تحریکات علیه دولت بوده‌اند. سخنگوی دولت همچنین اضافه کرد که امروز صبح کسانی که مصونیت پارلمانی نداشتند، از طرف فرمانداری نظامی بازداشت و به زندان انداخته شدند. برادران رشیدیان در میان بازداشت‌شدگان بودند و اعتراف کردند: "پول‌هایی از جانب رکن دو ستاد ارتش و دربار در اختیار آن‌ها گذاشته شده تا در جریان کودتا مصرف کنند." (۷۲)

مصدق بار دیگر به خاطر خوش‌خدمتی به شاه، برادران رشیدیان و سایر بازداشت‌شدگان را آزاد ساخت. مصدق حتا سرتیپ آریانا یکی دیگر از عوامل اصلی این توطئه را به عنوان وابسته‌ی نظامی ایران به پاریس فرستاد.

در تاریخ ۲۵ شهریور دکتر حسین فاطمی که برای معالجه در اروپا به سر می‌برد در گفتگو با یک خبرنگار سوئسی اظهار داشت که ما نفت خود را ملی کرده‌ایم و احتیاجی به دل‌سوزی‌های مسخره و گدائی از (دلار)های آمریکا نداریم.

بیداری جنبش زحمتکشان

با پیروزی قیام سی تیر و اعتماد به نفس حاصل از آن، جنبش زحمتکشان ایران نیز وارد مرحله‌ی جدیدی از مبارزه گردید. در تاریخ ۲۸ شهریور ماه ۱۳۳۱ مجله اطلاعات هفتگی گزارش داد که اعتراضات دهقانان کردستان با حمله‌ی نیروهای انتظامی سرکوب شده است. این جنبش دهقانی، خود جوش و خودگردان به راه افتاده بود. حزب توده نقشی در سازماندهی این اعتراض‌ها نداشت. ولی چون همیشه کوشید تا به توجیه این جنبش خودگردان زحمتکشان پردازد. (۷۳)

اعتراضات دهقانان کردستان به خاطر اجرا نشدن قانونی بود که بر اساس آن قول داده شده بود که بیست درصد بهره‌ی مالکانه به نفع کشاورزان و آبادانی روستا از سهم زمینداران کم خواهد شد. بهره‌ی مالکانه، پیش از این قانون، نظام پنج کوسی بود؛ آب، بذر، گاو، زمین و "آدم" همه در یک ردیف بودند و یک "کوت" شمرده می‌شدند!

هرکس که بین "ارباب و رعیت" عواملی را در اختیار داشت، به آن تعداد سهم از محصول را به او می‌دادند. یعنی همیشه محصول پنج قسمت می‌شد. و آن کس که گاو و "آدم" داشت دو سهم، و اگر بذر هم می‌توانست بدهد سه سهم از پنج سهم را به او می‌دادند. زمین و آب از آن مالک بود و دست کم دو سهم به او تعلق می‌گرفت.

بر اساس این قانون، مقرر شده بود که یک پنجم (بیست درصد) از کل درآمد مالکان از محصول زمین، به ده و کشاورزان تعلق بگیرد. نحوه هزینه کردن آن هم به این شکل بود که نیمی از آن بیست درصد، خرج عمران و آبادی ده می‌شد و نیم دیگر هم به خود کشاورزان تعلق می‌گرفت. برای آبادانی روستا نیز بنا شد که انجمن ده تشکیل بدهند. تعداد اعضای این انجمن سه نفر بود؛ یک نماینده از دولت، یک نماینده از مالکان و یک نماینده از سوی روستائیان. در واقع، مالکان، با حمایت نماینده دولت "سرمایه داران و

زمینداران" همواره اکثریت را در این انجمن داشتند. افزون بر آن، این قانون، اساس روابط مالکیت بر زمین را به زیر سوال نمی‌برد. پشتیبانی دکتر مصدق از زمینداران و روابط ارباب رعیتی، باعث اعتراض‌های زیادی شد. به طوری که برخی از هواداران نهضت ملی نیز به نقد برنامه ارضی دکتر مصدق برخاستند. خلیل ملکی در همان شهریورماه در مجله علم و زندگی نوشت:

"در قرن بیستم که بدون اغراق فتودالیت به پشت پنجره موزه‌ها فرستاده می‌شود، ده درصد یا بیست درصد و حتا هشتاد درصد سهم مالکانه نمی‌تواند به احتیاجات و مقتضیات قرن بیستم جواب دهد. تغییر روابط اجتماعی طبقات حاکم و محکوم ضرورت غیر قابل اجتناب جریان تاریخ است، مکتبی که جرات نکند به این ضرورت جواب دهد نمی‌تواند با جریان‌های حاضر جهان مواجه گردد." (۷۲)

شش ماه بعد خلیل ملکی دوباره به سیاست‌های ارضی حکومت مصدق اعتراض کرد:

"آن چه تا حالا درباره کشاورزی به دست مشاورین آقای دکتر مصدق که از مالکین بزرگ بوده‌اند وضع شده راه حل مشکل نیست بلکه عقب انداختن راه حل است." (۷۵)

از دوازدهم مهر ماه اعتصاب کارگران راه آهن نیز به راه افتاد. دولت نزدیک به یک سال بود که "اضافات و ترفیعات" کارگران را نپرداخته بود. حزب توده رهبری این اعتصاب را به دست گرفت. مصدق با خشونت به این اعتصاب پاسخ داد و ۲۶ نفر از کارگران را بازداشت کرد. آیت الله کاشانی با این که پنهانی به جرگه‌ی مخالفان مصدق درآمده بود، اما بار دیگر به پشتیبانی از حکومت مرکزی برخاست. وی اعلامیه‌ای بدین شرح برای کارگران اعتصابی فرستاد:

"برادران عزیز و کارگران راه آهن و سایر کارخانجات. پس از سلام همواره امیدوار به وطن دوستی و احساسات ملی و خیر خواهی شما بوده و می‌باشم. شنیده‌ام بعضی عناصر فاسد در صدند شما را به اعتصاب و اقدام به عملیات مخالف مصلحت ملت و مملکت و وطن خواهی تشویق نمایند و فی الحقیقت این ترتیب و این عملیات خدمت به استعمار و خیانت به وطن است. لذا تذکر می‌دهم چون شما وطن خواه و ملت دوست هستید، به کلی از اقدامات موجب تشنج و استفاده اجنبی خودداری نمائید. ابوالقاسم کاشانی" (۷۶)

آیت‌الله کاشانی با رهبران اعتصاب، مرتب در گفتگوی تلفنی بود. نمایندگان حکومت مصدق نیز با رهبران توده‌ای کارگران به گفتگو نشستند که ده ساعت به درازا کشید. تمام گرایش‌های جبهه ملی بیش‌ترین کوشش خود را به کار بسته بودند تا اعتصاب به شکست بیانجامد. یکی از نمایندگان حکومت که با کارگران اعتصابی وارد گفتگو شده بود، اشاره کرد که اگر به خواسته‌های کارگران راه آهن گردن بگذارد، موج اعتصابات کارگری به سایر واحدهای تولیدی دولتی گسترش یافته و سراسری خواهد شد. رهبران توده‌ای کارگران راه آهن، پذیرفتند که خواست افزایش دستمزد کارگران اعتصابی را به آینده موکول کنند و بدین ترتیب به اعتصاب پایان دادند. نماینده‌ی حکومت نیز در مقابل قول داد که کارگران زندانی را آزاد می‌سازد و به مشاغل پیشین شان باز می‌گرداند.

کارگران راه آهن که از سازش رهبران شان و شکستن اعتصاب ناراضی بودند، مجدداً در تاریخ نوزده مهرماه اعتصاب دیگری به راه انداختند. اطلاعات زیادی درباره‌ی این اعتصاب در دسترس نیست. خسرو شاکری تاریخ‌نگار "مصدقی" معتقد است که با فشارهای کمیته مرکزی حزب توده کارگران اعتصاب خود را از سر گرفتند. اما، وی سند و مدرکی، به جز ادعای کیانوری مبنی بر "موافقت" حزب توده با اعتصاب و نه سازماندهی آن، ارائه نداده است. به احتمال زیاد، این اعتصاب نیز نتیجه‌ی رزمندگی کلیه‌ی کارگران و کارکنان راه آهن بود و کمیته مرکزی حزب توده برای کنترل اعتراضات کارگری چاره‌ای به جز دنباله روی از کارگران نداشت.

آیت‌الله کاشانی بار دیگر مداخله کرد و اعلامیه‌ای منتشر ساخت. اما کسی فریب اندرزه‌های کاشانی را نخورد. و در نتیجه، دولت دست به خشونت زد. حکومت ملی‌گرای مصدق، بیست و پنج تن از کارگران را از راه آهن بیرون کرد و باقی را با تهدید و ارباب به سر کار بازگرداند.

در بیستم مهرماه دکتر بقائی از رهبری حزب زحمتکشان کناره گرفت. فردای آن روز، زمینه‌چینی توطئه‌های زاهدی، حجازی و برادران رشیدیان علیه حکومت مصدق آشکار شد. در همان روز، چاقو کشان دکتر بقایی (به نام مجاهدین اسلام) به باشگاه و

محل روزنامه حزب زحمتکشان وارد شدند و با پشتیبانی ماموران تحت فرمان یکی از امرای ارتش به نام سرتیپ کمال، ساختمان آن حزب را به تصرف خویش در آوردند و خلیل ملکی و طرفدارانش را با "تیپا و پس گردنی" از آن جا بیرون کردند. از آن تاریخ به بعد گروه "مجاهدین اسلام" دکتر بقایی دیگر به سرکوب توده ای ها بسنده نمی کرد. بلکه دامنه ی حملات خود را به سایرین، و از جمله طرفداران مصدق، گسترش داده بود. دکتر مصدق از حملات جناح دکتر بقایی جبهه ی ملی به "جناح چپ" جبهه ملی به خوبی آگاه بود و کماکان هیچ اقدام جدی برای مقابله با چنین حرکات ضد دموکراتیک انجام نمی داد.

انتخابات آمریکا

و تحولات سیاسی جدید

وزیر امور خارجه ی ایران در تاریخ ۳۰ مهرماه ۱۳۳۱ تصمیم دولت مبنی بر قطع روابط با انگلستان را به سفارت آن کشور اعلام داشت. تا این دوره، دولت آمریکا هنوز علناً سیاست خود را درقبال حکومت مصدق تغییر نداده بود و همچنان نخست وزیر ایران را بهترین چهره و شخصیت برای مقابله با "گسترش کمونیسم" می دانست. ترومن رئیس جمهور آمریکا چرچیل را ترغیب می کرد که اعتبار قانون ملی شدن صنعت نفت ایران را به رسمیت بشناسد:

"به نظر می رسد که این قانون در چشم ایرانیان قداست پیدا کرده است ... اگر ایران به دامان کمونیسم سقوط کند و هر کدام از ما احساس کنیم که از موضع قانونی خویش بهره نگرفته ایم، این امر رضایت خاطری برایمان ایجاد نخواهد کرد." (۷۷)

به موجب یک گزارش سفارت آمریکا در اواخر اکتبر ۱۹۵۲ (اوایل آبان ۱۳۳۱) روشن شد که مصدق شش هفته پیش از آن مایل بود تا شرایطی نسبتاً مساعد را برای پایان دادن

به اختلافات پیرامون مسئله‌ی نفت پذیرد. کاشانی با این طرح مخالفت کرد و از تحقق آن جلوگیری به عمل آورد. (۷۸)

در چهاردهم آبان ماه ۱۳۳۱ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، حزب دموکرات شکست خورد و ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری انتخاب شد. چندی پس از انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، هندرسن سفیر آن کشور در تهران، از سوی دولت متبوع اش احضار شد. مدتی بعد اعلامیه‌ای از طرف وزارت خارجه‌ی آمریکا منتشر شد که شرکت‌های آمریکایی را از خریدن نفت ایران منع می‌کرد. شرکت‌های بزرگ نفتی آن کشور بلافاصله اعلام کردند که مایل به خریدن نفت ایران نیستند. تا آن تاریخ دولت آمریکا از برخی حقوق ایران، دست‌کم در گفتمان، حمایت می‌کرد. اما با انتخاب ژنرال آیزنهاور و پیروزی حزب جمهوری خواه کاملاً روشن شده بود که دولت جدید ایالات متحده به حمایت علنی از انگلستان بر خاسته است. این برای مصدق زنگ خطری جدی بود.

آغاز فروپاشی جبهه ملی

بازتاب ژرفنا و گستردگی جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران، به سرعت بر روی کشورهای منطقه تاثیر گذاشته بود؛ در روزهای یکم تا پنجم آذرماه در عراق جنبشی از سوی مردم بر ضد حکومت آن کشور به راه افتاد. این حرکت توده‌ای با سرکوب نیروهای انتظامی عراق مواجه گردید. بر سر چگونگی هم‌دردی با مردم عراق، بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق اختلاف افتاد. آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای منتشر ساخت و از مردم خواست که با تعطیل کردن محل کسب و کار خود در روز هشتم آذر ماه در راه پیمائی و گردهمائی خیابانی شرکت کنند. با این که کاشانی به "چپ" زده بود، ولی معذالک قادر به بسیج افراد زیادی نبود. مصدق مخالف تعطیل عمومی بود.

رهبران حزب توده برای زد و بند و معامله با یکی علیه دیگری، به گفتگو با نمایندگان مصدق و آیت‌الله کاشانی نشستند. (۷۹)

سرانجام حزب توده به پشتیبانی از فراخوان آیت‌الله کاشانی به تعطیل همگانی و راه پیمائی روز هشتم آذر رضایت داد و به آن پیوست. حزب توده با بسیج نیروهایی که در دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها داشت، به دنبال ارتجاعی‌ترین جناح جبهه ملی افتاد و از آن حمایت کرد.

محمد رضا شاه در صبح همان روز برای بازدید از جنوب کشور عازم خوزستان شده بود. شاه در روز ۹ آذر به آبادان رفت. در پالایشگاه آبادان شخصی به نام شوقیان با پخش اعلامیه‌های ضد سلطنتی، شعارهایی علیه شاه و خانواده پهلوی داد. شوقیان طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی بازداشت و به مدت ۱۰ ماه به بندرعباس تبعید گردید. در عصر همان روز، در طی مسیر شاه از آبادان به خسروآباد، یکی از هواداران حزب توده به نام مهندس دانش رجایی شعارهایی علیه خاندان پهلوی داد. به فرمان سرهنگ جلیل بزرگمهر فرماندار نظامی آبادان، دانش رجایی نیز دستگیر و به بندرعباس تبعید گردید. (۸۰)

مصدق از مدت‌ها پیش مصمم بود که روابط خود را با برخی از مراجع تقلید بهتر بکند. بدین منظور، وی برای حمایت مجتهدان لایحه‌ی قانون مطبوعات را تنظیم کرد. (۸۱) وی از طریق تصویب نامه‌ی اعلام کرد که اهانت به آیت‌الله بروجردی قابل مجازات است. در صورتی که این قانون شامل آیت‌الله کاشانی نمی‌شد. شکاف میان کاشانی و مصدق عمیق‌تر شده بود.

سیاست بازی‌های مصدق که برای کنترل و انحراف جنبش ضد استعماری مردم اتخاذ می‌شد، بر جسارت مخالفانش در هیئت حاکمه می‌افزود. از اوایل آذرماه ۱۳۳۱ اختلافات در هیئت حاکمه به حدی بالا گرفت که منجر به قهر مصدق شد و او تا فراهم شدن "محیطی مناسب" از حضور در مجلس خودداری کرد. ولی با پادرمیانی عده‌ای از نمایندگان، آشتی کرد و به مجلس بازگشت.

در همان دوران، آیت الله کاشانی، دکتر بقایی و همدستان شان، با استفاده از روش‌های پارلمانی - چماق‌داری درون و بیرون مجلس، بیش‌ترین تلاش را برای تضعیف حکومت دکتر مصدق به کار می‌بردند. در راستای این مانورهای حساب شده، حائری زاده، یکی دیگر از بنیان‌گذاران جبهه ملی، عدم اعتماد خود را به دولت دکتر مصدق اعلام داشت. دکتر بقائی نیز مخالف تمدید اختیارات دکتر مصدق پس از پایان مهلت ۶ ماهه اش بود. خیر اختلافات رهبران جبهه ملی به تدریج به بیرون از مجلس درز کرد. بار دیگر مردم با برگذاری راه پیمائی خیابانی به یاری نخست وزیر شتافتند. مصدق با بهره‌گیری از راه پیمائی مردم و بسیج افکار عمومی لایحه‌ی مربوط به تمدید اختیارات نخست وزیر را با اکثریت آرا به تصویب مجلس رساند.

هندرسن در دی ماه به ایران بازگشت. سفیر آمریکا بدون ائتلاف وقت با دکتر مصدق وارد مذاکره شد. مذاکرات درباره‌ی تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی برای فروش نفت ایران و ارجاع موضوع پرداخت گرامت شرکت نفت ایران و انگلیس به داوری انجام شد. در آن ایام اختلافات جناح آیت الله کاشانی - دکتر بقائی جبهه ملی با جناح مصدق هر چه بیش‌تر علنی می‌شد. یکی از ایراداتی که دکتر بقائی و نزدیکانش به مصدق می‌گرفتند، راجع به عدم مجازات مسئولان کشت و کشتار سی‌تیر ۱۳۳۱ بود. (۸۲)

در روز ۱۴ دی ماه، قطعنامه‌ای بدین مضمون از سوی دکتر بقائی، حائری زاده و شمس قنات آبادی به مجلس پیشنهاد شد: هیچ طرح و یا لایحه‌ای نمی‌تواند به موجب امضاء رئیس دولت باعث تعطیل یا فلج شدن مجلس فعلی گردد. از این طرح عمدتاً نمایندگان وابسته به دربار و انگلستان حمایت کردند. این بار به روشنی آشکار شد که طرفداران دکتر بقائی با مصدق به مخالفت پرداخته‌اند. بنیان‌گذاران جبهه ملی به طور علنی به جان هم افتاده بودند و جبهه "ملی" عملاً فروپاشیده بود. به هنگام مطرح شدن این قطعنامه‌ی پیشنهادی، عده‌ای از نمایندگان هوادار مصدق با ترک تالار، مجلس را از رسمیت انداختند و همین مسئله باعث شد که دو طرف در خانه‌ی "مقدس ملت" به فحاشی بپردازند. مصدق که نیرو و شمار هواداران خود را در بین هیئت حاکمه رو به

کاهش می‌دید، برای بسیج افکار عمومی و ارباب مخالفان خود، متوسل به مردم شد. وی در تاریخ ۱۶ دی ماه طی یک پیام رادیویی اعلام داشت:

"هموطنان عزیز یک اصل ثابت و تغییرناپذیر برای حکومتی که به افکار عمومی تکیه دارد اینست که هر وقت با مشکلی روبرو می‌شود به منبع قدرت و سرچشمه لایزال نیروی ملت متوجه می‌گردد و موجود نهضت بزرگ و عظیم ملی را در جریان حوادث و تحولات می‌گذارد ... دو سه تن از امضاءکنندگان طرح دیروز کسانی هستند که دستشان آلوده به خون بی‌گناهان سی تیر است ... برای جبران حادثه‌ی دیروز و تعیین تکلیف نهایی، دولت ناگزیر است که فردا از مجلس شورای ملی رای اعتماد بخواهد تا مسئولیت حوادث آینده را ملت بشناسد." (۸۳)

تهدیدات مصدق بار دیگر کارگر افتاد و فردای آن روز رهبر جبهه ملی از مجلس رای اعتماد گرفت و عملاً قطعنامه‌ی پیشنهادی جناح دکتر بقائی از دستور کار مجلس کنار گذاشته شد. پرسیدنی است که چرا دکتر مصدق تا آن موقع کسانی را "که دست شان آلوده به خون بی‌گناهان سی ام تیر" بود، آزاد گذاشته بود؟

در همان روز (۱۶ دی ماه) در خیابان‌های تهران زد و خوردی میان جوانان توده‌ای و هواداران احزاب سومکا و پان ایرانیست در گرفت که منجر به کشته شدن یکی از توده‌ای‌ها بنام عابد اصلی گردید. فردای آن روز زدو خورد بین دانشجویان هوادار حکومت و حزب توده به دانشگاه کشیده شد.

مصدق به تاریخ ۲۰ دی ماه ۱۳۳۱ در نامه‌ای که به بهانه تبریک انتخاب آیزنهاور به مقام ریاست جمهوری ارسال داشته بود، از وضعیت سختی که فشارهای اقتصادی انگلستان به وجود آورده بود، شکوه و شکایت کرد. علاوه بر آن، وی به حمایت آمریکا از انگلستان در تمام مراکز بین‌المللی، جلوگیری از ارسال کمک‌های آمریکا به ایران، و افزایش کمک‌های آن دولت به انگلستان، نیز گلایه داشت. از مضمون نامه‌ی مصدق به آیزنهاور می‌توان دریافت که دولت ایران از همکاری و برنامه‌ریزی مشترک دولت‌های آمریکا و انگلستان در محاصره‌ی اقتصادی و بازرگانی ایران، کاملاً اطلاع داشته است، ولی با این وجود، همچنان برای نزدیکی بیش‌تر به آن کشور می‌کوشید.

مصدق برای اثبات اقدامات بی‌گیرانه‌ی ضد کارگری - سوسیالیستی دولت ایران، قوانین جدیدی را وضع کرد. او "پاداش" زحمتکشان را با قانون "امنیت اجتماعی" داد.

بنا به قانون جدید، اعتصاب غیر قانونی گردید و کوچک‌ترین نافرمانی در مقابل مدیران، کارفرمایان و زمینداران، اخلال در نظم و آرامش شناخته می‌شد و متهمین به دادگاه تحویل داده می‌شدند. هر سرمایه‌دار، زمیندار و کارفرمایی می‌توانست، کارگران، کارمندان و کشاورزان را به اتهام تحریک و یا شورش به سه ماه تا یک سال زندان و تبعید - آن هم بدون استفاده از حقوق - تهدید کند. (۸۴)

مصدق با استفاده از این قانون، تنها در یک روز دستور داد شصت نفر را به عنوان اخلالگر به جنوب تبعید کنند. (۸۵)

قانون "امنیت اجتماعی" اعتراض‌های اقشار و طبقات گوناگون را دامن زد. تا آن جا که حتی دکتر بقائی نیز قانون امنیت اجتماعی را "یاسای چنگیز خان" نامید. (۸۶) خود مصدق درباره‌ی این لایحه و بندهای الحاقی‌اش چنین گفته است:

"تصدی این جانب در کار و اجرای اصول دموکراسی سبب شده بود که در بعضی از دهات اخلالگران مزاحم مالکین بشوند و دولت ناچار بود مقرراتی برای رفع مزاحمت از مالکین وضع کند. این بود که در ۲۸ اسفند ماه ۱۳۳۱ لایحه‌ی قانونی بنام؛ مجازات اخلال در نظم و امنیت عمومی، برای مدت سه ماه به امضاء رسید که در خرداد ۱۳۳۲ برای سه ماه دیگر تمدید گردید. سپس در ۱۸ تیرماه ۱۳۳۲ لایحه قانونی دیگری بنام؛ تشکیل و اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی، به امضاء رسید که ماده ۱۴ آن لایحه قانونی ۲۸ اسفند را لغو نمود. مرتکبین جرایم مقرر در لایحه‌ی ۱۸ تیر ماه، می‌بایست در کمیسیون امنیت اجتماعی محاکمه شوند (ماده ۹) ... چنان که دادگاه استان رای کمیسیون را تایید می‌نمود و حکم قطعی می‌شد، محکوم می‌بایست از شش ماه تا یک سال بازداشت شود و یا به محلی که کمیسیون برای اقامت اجباری او معین کرده بود تبعید شود."

دو ماده از قانون امنیت اجتماعی چنین بود:

"ماده ۱ - هر کس کارگران و کارکنان کارخانه‌ها و کارگاه‌های مشمول قانون کار و بنگاه‌ها را تحریک به اعتصاب و عصیان و نافرمانی و تمرد و یا اخلال در نظم و آرامش نماید، دستگیر و بازداشت شده و از سه ماه تا یک سال تبعید و ملزم به اقامت اجباری در نقطه معین خواهد شد. در مدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری از اخذ مزد یا حقوق نیز محروم خواهد بود.

تبصره - اعتصاب در وزارت خانه ها و ادارات دولتی و امثال آن و در موسسات مربوط به خدمات عمومی از قبیل آب و برق و نان و پست و تلفن و تلگراف و رادیو و بیمارستان ها و داروخانه و راه آهن دولتی و وسایل نقلیه عمومی مطلقاً ممنوعست و اعتصاب کنندگان به مجازات مزبور محکوم خواهند شد.

ماده ۳ - اجتماعات آزاد است. ولی اجتماعات در معابر عمومی و بازارها به منظور مبارزه و زد و خورد و همچنین اجتماعاتی که حرکات و تظاهرات آن ها ایجاد اضطراب و تشویش در افکار عمومی نموده و یا نظم و آرامش و آسایش عمومی را مختل کند ممنوع است. متخلفین برای مدت معینی از شش ماه تا دو سال تبعید و ملزم به اقامت اجباری خواهند شد و در صورتی که مرتکب، مستخدم دولت باشد در مدت محکومیت به تبعید و یا اقامت اجباری از گرفتن حقوق محروم خواهد بود... " (۸۷)

در همان ایامی که این قانون ضد دموکراتیک به تصویب رسید اوباشان پیرامون آیت الله کاشانی، مظفر بقائی، زاهدی و ... خیابان های شهرهای ایران را به میدان تاخت و تاز خود تبدیل کرده بودند. همچنین، دستجات شبه فاشیستی متعددی به راه افتاده و آرامش اوضاع را بهم ریخته بودند. دو گرایش "چماقدار" در حزب پان ایرانیست پیرامون پزشکیور و داریوش فروهر وجود داشت که گرایش نخست به طور علنی از مخالفان مصدق در هیئت حاکمه حمایت می کرد و گرایش دوم از مصدق. گروه های فاشیستی دیگری نیز وجود داشتند. مهم ترین این دستجات، احزاب آریا، ذوالفقار و سومکا بودند. حزب سومکا مخفف حزب "سوسیالیست ملی کارگران ایران" بود. این گروه علاوه بر عاریه گرفتن اسمی شبیه به حزب نازی آلمان، تعدادی از اوباشان را به شیوه هیتلری ملبس به جامه سیاه کرده بود. افرادی از قبیل داریوش همایون، وزیر اطلاعات محمدرضا شاه و نظریه پرداز فعلی سلطنت طلبان، در حزب سومکا عضویت داشتند. (۸۸)

تقریباً در سرتاسر دنیا، به خاطر اوضاع پس از پایان جنگ جهانی دوم و به دلیل جنایات بی شمار فاشیسم، گرایش های فاشیستی نابود یا به شدت ضعیف شده بودند، و گرایش های باقی مانده نیز جرات فعالیت و برگذاری همایش های علنی را نداشتند. اما در دوران مصدق، حزب سومکا به شکلی علنی به فعالیت سرکوبگرانه اش سرگرم بود.

اجرای قانون "امنیت اجتماعی" در مورد این دستجات و همایش‌های "آزاد" آن‌ها به فراموشی سپرده شده بود و مصدق "دموکرات پیگیر" هیچ اقدام جدی برای دستگیری این سرکوبگران حقوق دموکراتیک دگراندیشان نمی‌کرد، در حالی که ده‌ها نفر از توده‌ای‌ها را به خاطر اعتراض به شاه دستگیر و به تبعید فرستاد:

"نگرانی از این‌که این‌ها [توده‌ای‌ها] بتوانند دولت را ساقط کنند، به هیچ وجه نبود. اما برای آن کارهایی که اختلال می‌شود، خوب در میدان امجدیه آن کارها را کردند و شصت نفر با قانون امنیت اجتماعی خود بنده به جنوب تبعید شدند." (۸۹)

گسست یا پیوست

ایرانیت با اسلامیت

در این جا باید به باورهای مذهبی دکتر مصدق و بازتاب آن در زندگی او اشاراتی کرد. پدر دکتر مصدق، میرزا هدایت آشتیانی، فردی مذهبی بود و در حضور وی کسی مشروبات الکلی نمی‌نوشید. وی اهل ریاضت بود و به عرفان گرایش داشت. میرزا هدایت در ماه‌های رمضان و محرم مراسم روضه خوانی و عزاداری برپا می‌داشت. مادر مصدق خانم نجم السلطنه نیز از زنان متدین زمان خود به حساب می‌آمد و شخصاً، "وجوهات شرعی" خود را به آیت الله شیخ عبدالکریم حائری پرداخت می‌کرده است. مادر مصدق، حتی هزینه منزل شیخ عبدالکریم حائری را به صورت "هبه" می‌پرداخته است. محمد ترکمان، یکی از ملی-مذهبی‌های هوادار مصدق، اشاره به "شنیده‌ای دارد که خانم نجم السلطنه حتی "هزینه چاپ برخی از کتب ادعیه مانند کتاب چهل حدیث را پرداخته" است.

آموزگار مصدق جوان، آخوندی به نام شیخ محمد علی کاشانی بود. این موارد، نشان از محیطی دارد که دکتر محمد مصدق در آن پرورش یافته است. همان‌طور که اشاره

شد، رساله‌ی پایان‌نامه‌ی مصدق به نام "وصیت در فقه اسلام" با یاری دو تن از مجتهدان نوشته شد.

دکتر مصدق در طول زندگی طولانی خود روابط تنگاتنگ خود را همواره با روحانیت شیعه حفظ کرد. وی پس از آن که در مهرماه ۱۲۹۹ به عنوان والی فارس برگزیده شد، با یاری آخوندها و پلیس جنوب انگلیسی‌ها، نظم حکومت مرکزی را در استان فارس برقرار کرد. مصدق پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از والی‌گری فارس استعفا داد. اما روحانیان مقیم فارس، با استعفای او مخالفت می‌کنند و تلگراف‌های متعددی به پایتخت می‌فرستند. این داستان در آذربایجان هم رخ می‌دهد. روحانیان آذربایجان، کسانی چون میرزا باقر رضی، محمد موسی ثقه اسلام، عبدالحسین حسینی و حاج صادق آقا از جمله آخوندهائی بودند که پس از استعفای وی از والی‌گری آذربایجان با ارسال تلگراف‌هایی به احمد قوام نخست‌وزیر وقت اعتراض کرده و از ابقای مصدق در آن سمت پشتیبانی می‌کنند.

در دوران آغازین پادشاهی رضا شاه، دکتر مصدق در نشست ۱۸ خرداد ۱۳۰۶ مجلس شورای ملی درباره‌ی عقاید مذهبی خود و پیوند آن با سیاست و آرمان ملی‌گرائی، اشاراتی دارد:

"آقا هر ملتی باید عقیده داشته باشد اگر یک ملتی عقیده نداشته باشد آن ملت کارش زار می‌شود. و همه باید سعی کنیم که در جامعه یک عقیده و مسلک و مرامی باشد، اگر ملت بی مرام باشد آن ملت از بین می‌رود. در سنه ۱۹۱۱ وقتی که بنده در اروپا بودم یکی از دول اسلامی با یک دولت مسیحی جنگ کرد و شکست خورد. یکی از مولفین اروپائی در روزنامه برداشت نوشت: وقتی دولت اسلامی جنگ می‌کرد، وقتی بود که سرباز اسلامی معتقد بود اگر کشته شود به بهشت می‌رود و اگر هم بکشد به بهشت می‌رود، ولی از وقتی که سرباز اسلامی این عقیده را ندارد حتماً شکست می‌خورد." (۹۰)

شاید لازم به یادآوری نباشد که رهنمودهای سیاسی و "نظامی" دکتر مصدق در هنگام جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق به کار گرفته شدند! با این تفاوت که کلیدهای دروازه‌ی بهشت "سربازان اسلام" حکومت آخوندی، فرآورده‌های کارخانه‌های "ملی و

اسلامی" نبودند، بلکه در واقع، محصول تولیدات "شیطان"های کوچک‌تر، در خاور دور به شمار می‌آمدند. دکتر مصدق در ادامه‌ی آن سخنرانی می‌گوید:

"بنابر این وظیفه ما این است که اگر در جامعه خودمان یک اصلی داریم، آن اصل را متزلزل نکنیم و نگوئیم که تجدد این طور حکم می‌کند، بنده خودم پارسال به عضویت انجمن انتخابات تهران دعوت شدم، و دیدم یک لیسانسیه حقوق، عقب او دو نفر حمال می‌آیند. گفتم این‌ها چه می‌گویند. گفتند بلی این آقای لیسانسیه آن‌ها را آورده و دم در رای آن‌ها را خریده و حال می‌روند رای دهند. دکتر مصدق اضافه می‌کند: آیا این لیسانسیه حقوق می‌تواند مملکت را حفظ کند، نه والله ... لیسانسیه‌ای که رای یکی پنج قران بخرد و در صندوق بریزد نمی‌تواند مملکت را حفظ کند، پس باید مملکت را همیشه اسلامیت حفظ کند. خصوصاً که حالا که تجدد ما بی‌اصل است ما نباید با این اصولی که در جامعه است به عنوان تجدد‌های دروغی، مملکت را خراب بکنیم." (۹۱)

مخالفت مصدق با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله و انگلستان نیز بیش‌تر جنبه‌ی مذهبی (اسلامیت) داشت تا ملی (ایرانیّت). وی تقریباً هفت سال پس از سپری شدن خیانت تاریخی و وثوق الدوله، در نشست ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی (دوره ششم) به آن پیمان اشاراتی دارد که شایان توجه زیاد است. دکتر مصدق چنین گفت:

"بنده به بزرگ‌ترین خیانتی که ایشان یعنی وثوق الدوله مرتکب شده‌اند، می‌پردازم که قرارداد [۱۹۱۹] است. قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی است بر دولت مسلمان و به زیان وطن پرستی و اسارت ملت ایران. عقیده ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم (ص) پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا، سلطان ایران است و بر هر ایرانی دیانت مند و مسلمان شرافت مندی فرض است در اجرای فرموده پیامبر خدا که می‌فرماید: الاسلام یعلو و لایعلی علیه. از وطن خود دفاع کند اگر فاتح شد عالم دیانت و ایرانیّت را روحی تازه دمیده و چنانچه مغلوب شد در راه خدا شریّت شهادت را نوشیده است و لاتحسین الدین قتلو فی سبیل الله امواتاً بل احياء عندربهم یرزقون ... وثوق الدوله به این اصل خیانت کرده است، و امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوا است ... هر ایرانی که دیانت مند است و هر کسی که شرافت مند است تا بتواند باید روی دو اصل از وطن خود دفاع کند ... یکی از آن دو اصل اسلامیت است و دیگری وطن پرستی و امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوا است زیرا یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی‌شود، مگر این که حیات او قطع شده باشد." (۹۲)

محمد ترکمان یکی از هواداران مصدق نوشته است که در سال ۱۳۰۶ آخوندهای اصفهان به رهبری "حاج آقا نورالله اصفهانی" در اعتراض به "برخی قضایا" به قم مهاجرت کردند. نگارنده‌ی آن واقعه، اشاره‌ای به "قضایا" و دلایل اعتراض آخوندهای اصفهان نمی‌کند. اما وی اشاره کرده است که آخوندهای مهاجر توسط مصدق تلگراف‌هایی به مجلس کردند. نکته با اهمیت درباره‌ی این موضوع، این بود که با وجود این که بسیاری از آخوندها، و از جمله آخوند سرشناس مدرس، در مجلس شورا حضور داشته‌اند، اما آخوندهای مهاجر در قم از طریق دکتر مصدق دست به این کار زده‌اند و سپس، رونوشتی را برای برخی نمایندگان، از جمله مدرس، فرستاده‌اند!

دکتر مصدق در سال ۱۳۳۱ با استفاده از اختیارات خود قانونی را تصویب کرد به این شرح که "دولت مکلف است از تاریخ تصویب این قانون به فاصله شش ماه ورود و تهیه و خرید و مصرف کلیه نوشابه‌های الکلی و همچنین تهیه و خرید لول تریاک و مشتقات آن و نیز کشت خشخاش را از سال ۳۳ به بعد در سراسر کشور ممنوع سازد به استثنای مصارف طبیبی و صنعتی، متخلفان از این قانون طبق موادی که وزارت دادگستری ظرف ۲ ماه تنظیم و به تصویب مجلس خواهد رسید مجازات خواهند شد." (۹۳) آیت‌الله صدر از مراجع تقلید در آن دوران، در نامه‌ای از تصویب این قانون قدردانی کرد. نکته جالب در این قانون، که طبیعتاً باعث خرسندی بسیاری از آخوندها می‌شد، این بود که برخلاف مشروبات الکلی، مصدق "مصرف تریاک و مشتقات آن را ممنوع نکرده بود!

دکتر مصدق از پشتیبانی هیئت علمیه تهران، مجتهدانی چون آیت‌الله رضوی قمی، آیت‌الله زنجانی برخوردار بود. در شهرستان‌ها، آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری که از مراجع وقت بود نیز از دکتر مصدق حمایت می‌کرد. آیت‌الله بروجردی با این که در سیاست دخالت علنی نمی‌کرد و بعداً نیز از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران پشتیبانی کرد، از دکتر محمد مصدق حمایت می‌کرد. آیت‌الله مطهری نیز از حامیان جبهه ملی بود. آیت‌الله سید حسین خادمی، آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی، آیت‌الله

سید رضا فیروزآبادی و آیت الله کلباسی از جمله هواداران مصدق بوده اند. شیخ باقر نهاوندی واعظ، خاطره ای را درباره اعتقادات مذهبی دکتر مصدق دارد:

"قبل از نخست وزیری (مصدق) و بعدها نیز در ایام محرم در منزل دکتر مصدق برنامه روضه خوانی برقرار بوده است... در دوران نخست وزیری دکتر مصدق طریق معمول رفتن و باز هم مشغول ذکر مصیبت شدم. خانم مرحوم دکتر مصدق آمد و با ناراحتی به من گفت: آقای نهاوندی بس است، دیگر ادامه ندهید! گفتم خانم مگر چه شده؟ گفت: آقا حالش به هم خورده. گفتم: من نمی دانستم که آقای دکتر مصدق هم این جاست. در واقع، دکتر مصدق هنگام ذکر مصیبت در اتاق دیگری تنها نشسته و به روضه گوش می داده است. مرحوم شیخ باقر ادامه داد که من رفتن نزد دکتر مصدق و علت به هم خوردن حال ایشان را سوال کردم، دکتر گفت: داشتم به این فکر می کردم که اگر به همراه این جمعیت که پشتیبان نهضت است در کربلا، در خدمت حسین بن علی (ع) بودیم چگونه می شد که یاد مصیبت های آن بزرگان مقداری حالم را متاثر و دگرگون کرد." (۹۲)

حسین شاه حسینی می نویسد:

"شادروان دکتر مصدق در زمان نخست وزیری ارتباطاتی با جوامع مذهبی داشت، به وسیله شادروانان سید کاظم عصار و استاد سید محمد مشکوه در ارتباط با آیت الله بروجردی بود. حتا در این مورد طرحی ایشان تهیه کرده بود که موقوفات مملکتی زیر نظر آیت الله بروجردی باشد مشروط به این که مرحوم آیت الله بروجردی گروهی را تعیین کنند که آن ها مدیریت این موقوفات را داشته باشند. ولی متأسفانه خود مراجع زیر بار این طرح نرفتند." (۹۵)

دکتر مصدق پس از مرگ همسرش هزینه "نمازها و روزه هائی که احتمالاً ساقط شده بود" را به یکی از مراجع تقلید پرداخت کرد:

"من (حسین شاه حسینی) خود ناظر بر این صحنه بودم که بعد از مرگ خانم اش، فرزند ارشد مرحوم مصدق یعنی مهندس احمد مصدق به منزل آیت الله حاج سید رضای زنجانی آمد و مقادیری پول آورد، و به آقای زنجانی اظهار داشت: ((پدر خیلی سلام به شما رسانده، گفتند چون محتمل است که بخشی از نماز و روزه مادر ما ساقط شده باشد از این جهت این پول را دادند که شما ترتیبی برای نماز و روزه ایشان بدهید...)) این موضوع مربوط به سال ۱۳۴۴ و یک سال قبل از مرگ دکتر مصدق است. عیال مرحوم دکتر مصدق دختر امام جمعه بود که مقبره اش الان در جنوب تهران است. ((سر قبر آقا)) که گفته می شود، قبر پدر زن مرحوم دکتر مصدق است." (۹۶)



پی‌نویس‌های بخش پنجم:

- ۱ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی صفحه ۱۸
- ۲ - از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۳۳۴
- ۳ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۱۳۹
- ۴ - یک رنگی صفحه ۸۳
- ۵ - همان جا
- ۶ - خاطرات دکتر حسین فاطمی صفحه ۱۵۱
- ۷ - تاریخ جهانی نفت اثر دانیل یرگین صفحه ۷۶۹
- ۸ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۲۲۱
- ۹ - اسناد خانه سدان نوشته اسماعیل رائین جلد دوم صفحات ۳۱۶ و ۳۱۷
- ۱۰ - همان جا صفحه ۲۵۴
- ۱۱ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی صفحه ۱۴۹
- ۱۲ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۲۴۷
- ۱۳ - اسناد خانه سدان صفحه ۲۹۰
- ۱۴ - از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۳۴۴
- ۱۵ - اسناد خانه سدان صفحه ۲۸۷
- ۱۶ - از انشعاب تا کودتا جلد سوم صفحات ۳۷۵ و ۳۷۶
- ۱۷ - همان جا صفحه ۳۴۹
- ۱۸ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۱۲۹
- ۱۹ - از انشعاب تا کودتا صفحه ۳۵۱
- ۲۰ - تاریخ بیست و پنج ساله ایران جلد اول صفحه ۲۱
- ۲۱ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۲۴۲
- ۲۲ - نامه ویژه هریمن نماینده آمریکا به مصدق ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱، از کتاب ایالات متحده آمریکا و ایران، تاریخ مستند صفحه ۲۲۱
- ۲۳ - زندگی سیاسی مصدق صفحات ۴۰۳ و ۴۰۴
- ۲۴ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۱۹۳
- ۲۵ - از انشعاب تا کودتا صفحه ۴۱۳
- ۲۶ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۳۰۲
- ۲۷ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۰۵
- ۲۸ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۳۳۶
- ۲۹ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۲۲۸
- ۳۰ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۳۳۷
- ۳۱ - گذشته چراغ راه آینده است، پانویس ۱ صفحه ۶۰۶

- ۳۲ - همان جا، پانویس ۲
- ۳۳ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۲۱۵
- ۳۴ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی صفحه ۱۸۱
- ۳۵ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۳۰
- ۳۶ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی صفحات ۱۳ و ۱۴
- ۳۷ - از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۳۹۸
- ۳۸ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۲۳۲
- ۳۹ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۲۱۷
- ۴۰ - خاطرات و تاملات مصدق صفحه ۲۵۹
- ۴۱ - خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر مصدق صفحه ۶۲
- ۴۲ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۲۱۸
- ۴۳ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۱۰۶
- ۴۴ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۲۱۸
- ۴۵ - ایران بین دو انقلاب صفحه ۳۳۴
- ۴۶ - همان جا صفحه ۳۳۵
- ۴۷ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۳۹۹
- ۴۸ - روزنامه باختر امروز ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۱
- ۴۹ - یک رنگی صفحه ۶۵
- ۵۰ - یادداشت های سی تیر، حسن ارسنجانی، به نقل از کتاب ملیت و انقلاب نوشته جواد صدیق
- ۵۱ - از انشعاب تا کودتا صفحه ۳۰۷
- ۵۲ - همان جا
- ۵۳ - کودتاسازان صفحه ۶۹
- ۵۴ - ملیت و انقلاب صفحه ۷۷
- ۵۵ - از انشعاب تا کودتا صفحه ۴۰۴
- ۵۶ - ملیت و انقلاب صفحه ۷۶
- ۵۷ - خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر مصدق صفحه ۲۸
- ۵۸ - ملیت و انقلاب صفحه ۷۶
- ۵۹ - گذشته چراغ راه آینده است
- ۶۰ - روزنامه باختر امروز اول مرداد ۱۳۳۱
- ۶۱ - ملیت و انقلاب صفحه ۷۹
- ۶۲ - همان جا صفحه ۷۸
- ۶۳ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۱۲
- ۶۴ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۲۲

- ۶۵ - همان جا صفحه ۶۱۸
- ۶۶ - مخاطرات و تالما‌ت مصدق صفحه ۳۷۱
- ۶۷ - تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران جلد اول صفحه ۱۶۱
- ۶۸ - اگر ملکی مرده است؛ ما زنده ایم، نوشته علی اصغر حاج سید جوادی
- ۶۹ - کارنامه مصدق و حزب توده جلد دوم صفحه ۲۹۴
- ۷۰ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۱۴
- ۷۱ - مصدق در محکمه نظامی صفحات ۷۶۹ و ۷۷۰
- ۷۲ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۲۴
- ۷۳ - ملیت و انقلاب صفحه ۸۸
- ۷۴ - همان جا صفحه ۸۰
- ۷۵ - همان جا
- ۷۶ - کارنامه مصدق و حزب توده جلد دوم صفحه ۴۰۳
- ۷۷ - تاریخ جهانی نفت صفحه ۷۹۵
- ۷۸ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۱۱
- ۷۹ - کارنامه مصدق و حزب توده صفحه ۴۱۶
- ۸۰ - مخاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق صفحات ۳۹ و ۴۰
- ۸۱ - همان جا صفحه ۲۵۳
- ۸۲ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۲۱
- ۸۳ - کارنامه مصدق و حزب توده صفحه ۴۲۲
- ۸۴ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۲۸
- ۸۵ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۵۷۴
- ۸۶ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۲۲
- ۸۷ - کارنامه مصدق و حزب توده صفحات ۴۱۱ و ۴۱۲
- ۸۸ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۱۷۶
- ۸۹ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۵۷۴
- ۹۰ - نشریه ایران فردا ویژه نامه دکتر محمد مصدق شماره ۵۳ اردیبهشت ۱۳۷۸ صفحه ۷۸
- ۹۱ - همان جا صفحه ۷۹
- ۹۲ - همان جا
- ۹۳ - همان جا صفحه ۸۰
- ۹۴ - همان جا صفحه ۸۲
- ۹۵ - همان جا صفحه ۲۶
- ۹۶ - همان جا

بخش ششم

روزهای سرنوشت ساز

مقدمات کودتا

در دوران انقلاب، میلیون‌ها و ده‌ها میلیون تن از مردم در هر هفته، بیش از یک سال زندگی عادی و خواب آلود چیز می‌آموزند. زیرا هنگامی که تحول ناگهانی و شدید در زندگی یک ملت روی می‌دهد، باوضوح خاصی معلوم می‌گردد که هر یک از طبقات این ملت چه هدفی را تعقیب می‌کند، چه نیرویی دارد و با چه وسایلی عمل می‌کند.

لنین

نشانه‌های فروپاشی جبهه ملی و نمایان شدن هر چه بیش‌تر سیاست‌های زمامداران جدید آمریکا امید چندانی برای مصدق به جای نگذاشته بود. ولی مصدق هنوز یک برگ برنده در اختیار داشت؛ بسیج جنبش عظیم توده‌های استثمار شده و استعمار زده. در اوایل اسفند ماه هفده نفر از اعضای حزب ایران از آن جدا شدند. اختلافات کاشانی، بقائی، مکی و حائری و خروج آن‌ها از "جبهه ملی"، مصدق را در موقعیتی متزلزل نسبت به دربار قرار داده بود. اصولاً پس از آن که مصدق نخست‌وزیر شد، به جز یک بار، در نشست‌های جبهه ملی شرکت نکرده بود. چند روز قبل از اعلام انشعاب در فراکسیون "نهضت ملی"، در اواخر بهمن ماه ۱۳۳۱، ایل بختیاری به رهبری ابوالقاسم بختیار سر به شورش گذاشت و با نیروهای دولتی وارد جنگ و ستیز شد. گزارش‌ها حاکی از آن بود که برخی از افسران بازنشسته و نمایندگان مخالف دولت در این توطئه دست داشتند. دکتر مصدق در روز ششم اسفند ماه سرلشکر زاهدی را به خاطر شرکت در این توطئه بازداشت کرد. آیت‌الله کاشانی، سرلشکر زاهدی و ابوالقاسم بختیار سابقه‌ی طولانی دوستی باهم داشتند، و هر سه نفرشان قبلاً عضو حزب "کبود" بودند. آن حزب تمایلاتی فاشیستی داشت و با ماموران آلمان نازی در ارتباط بود.

مصدق در مصاحبه ای مطبوعاتی که به خاطر این شورش برگذار شده بود، بدون این که اسمی از محمدرضا شاه ببرد چنین گفت:

"دولت می خواهد تکلیف این خرابکاری ها را روشن کند و اگر ((مراکز)) برای این تحریکات وجود داشته باشد آن ((مراکز)) را متوجه مسئولیت خطیر خود بسازد." (۱)

پیشوای جبهه ملی در آن مقطع از زمامداری اش به خوبی می دانست که "مرکز" اصلی توطئه، دربار و شخص شاه است. این برای چندمین بار بود که نخست وزیر نشان داده بود که خواهان هیچ گونه اقدام جدی و اساسی علیه عوامل شناخته شده ی استعمار نیست. مصدق در مقام نخست وزیر و وزیر دفاع ملی به خوبی از نقشی که فرماندهان لشکرهای خوزستان و اصفهان در حمایت از ایل بختیاری ایفا کرده بودند آگاهی داشت. ولی اقدامی جدی در جهت خنثا کردن توطئه هایشان انجام نمی داد. از این روی، توطئه گران با بی پروائی و گستاخی از تزلزل و سستی مصدق بهره می بردند و به تهدیدات تو خالی و پند و اندرزهایش وقعی نمی گذاشتند.

چند روز پس از مصاحبه ی مطبوعاتی نخست وزیر، فاش شد که به دستور شاهپور علیرضا تجهیزات و مهمات زیادی در اختیار ایل بختیاری گذاشته شده، و شاه نیز از آن توطئه مطلع بوده است. در همین رابطه معلوم شد، بیش از سیصد هزار فشنگ از ذخایر دانشکده ی افسری به وسیله ی سرگرد تاج بخش رئیس رکن ۳ آن دانشکده به جنوب فرستاده شده است. در مجموع میلیون ها فشنگ از ذخایر ارتش به مناطق عشایری فرستاده شده بود. این وقایع مصادف با هنگامی شده بود که مصدق برای افزایش قدرت خود در صدد برگذاری یک همه پرسی بود. وی در گفتگویی با هندرسَن سفیر آمریکا جزئیات طرح همه پرسی را برایش تشریح کرده بود (۲)

مصدق چند روز پس از شورش ایل بختیاری، در پیامی به شاه گفت: "تصمیم دارم رفتارم را عملی کنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر کنم. به مردم بگویم که والا حضرت اشرف وقتی این جا بود چه کارهایی در حق من کرده اند و علیاحضرت ملکه مادر چه مواعی سر کارهای من تراشیده اند. همچنین قضایای بختیاری را می گویم." (۳)

با این که کاملاً روشن شده بود که شاه و دربار با یاری استعمار جهانی، در پی تضعیف و تعویض حکومت به شیوه‌های "غیردموکراتیک" فراپارلمانی هستند، ولی رهبر جبهه ملی کماکان به حمایت خود از شاه ادامه می‌داد. مصدق نه تنها مردم را از نقش و سهم شاه در آخرین "خراب کاری"های ایل بختیاری مطلع نکرد، بلکه نمایندگان جبهه ملی را برای پادرمیانی به ملاقات شاه فرستاد!

محمدرضا شاه برای خوابیدن سروصداها به مصدق پیغام داد که می‌خواهد برای معاینه‌ی پزشکی و استراحت به مدت دو ماه از ایران خارج شود. مصدق هم که نمی‌خواست توده‌های مردم از نقش شاه در توطئه‌ها با خبر بشوند، از آن پیشنهاد استقبال کرد. پادشاه و نخست‌وزیر برای گمراه کردن افکار عمومی، نقشه‌ای سیری کشیدند. دکتر مصدق با محمدرضاشاه قرار گذاشت که تمام گفتگوهایشان محرمانه بماند. وی هزینه‌ی سفر شاه و ثریا همسرش را از خزانه‌ی دولتی به مبلغ ده هزار دلار تهیه کرد و قرار گذاشت که ظهر روز نهم اسفند ماه برای بدرقه و خداحافظی به دربار برود. ماجرا را از زبان مصدق بخوانیم:

"قرار شد که صبح روز پنج‌شنبه حرکت کنند. بعد پیغام دادند شنبه (نهم اسفند) حرکت می‌کنند. قرار، صبح زود بود. بعد به ساعت ۱۰ مبدل شد. برای انجام مسافرت ۱۰ هزار دلار آماده کردم، ۹ هزار حواله بانک‌های خارجی، هزار دلار نقد. این پول را به آقای علاء (وزیر دربار) دادم. دستور صادر کردم پاسپورت‌های مسافرت را بیاورند پیش خودم. من با دست خودم عکس‌ها را به پاسپورت‌ها چسباندم و مهر کردم و به دربار فرستادم. دستور داده بودم نیروهای انتظامی مسیر ایشان را تقویت کنند و نگذارند کسی در منزل شاه یا منزل من جمع شود." (۳)

دکتر مصدق تمام جزئیات فرار شاه را محاسبه کرده بود. اما شاه و دربار نیز ساکت نبودند. آن‌ها که تزلزل و مماشات پیشوای جبهه ملی را چندین بار آزمایش کرده بودند، ماهرانه نقشه‌ی دیگری را به اجرا گذاشتند. عاملان و کارگزاران استعمار بین‌المللی برای بسیج هر چه بیشتر نیروهای خود احتیاج به وقت بیش‌تری داشتند. به همین منظور، سفر شاه را دو روز به عقب انداختند تا با یک برنامه‌ی حساب‌شده، نقشه‌ی مشترک مصدق و شاه را نقش بر آب کنند. ثریا همسر شاه می‌نویسد:

"شبی که فردای آن قرار بود حرکت کنیم با تعجب مشاهده کردم که فرستاده آیت الله کاشانی، بزرگ‌ترین مقام مذهبی ایران به دیدارم آمده است. وی گفت: علیاحضرت، به طوری که به ما اطلاع داده اند شاه به توصیه شما قصد دارد کشورش را ترک کند. آیت الله از شما تقاضا می‌کند با همه نفوذتان سعی کنید شاه را قانع کنید ازین تصمیم منصرف شوند." (۵)

ماجرارا به نقل از روزنامه اتحاد ملی (خواندنی‌ها - شماره ۳۸ - سال ۱۳) دنبال می‌کنیم:

"شاید ندانید که آن شب [نه اسفند] نه در کاخ سلطنتی و نه در خانه دکتر مصدق چشم کسی به خواب نرفت. حادثه به اندازه ای بغرنج و ناگهانی و شدید تجلی کرد که همه نگران و وحشت زده در فکر علاج بودند. حسین مکی آن شب فعالیت شدیدی ابراز می‌داشت - مرتب بین دربار و منزل دکتر مصدق آمد و رفت می‌کرد - با شاه ملاقات می‌نمود و سپس نزد دکتر مصدق می‌رفت و سعی می‌کرد اختلافات را مرتفع سازد - این فعالیت‌ها تا دو ساعت بعد از نیمه شب ادامه داشت" بامداد روز ۹ اسفند، بقائی، حائری زاده و چند تن دیگر در منزل آیت الله کاشانی گرد آمدند. سپس از آن جا هواداران خود را به رهبری شعبان بی‌مخ به راه انداختند. قرار براین بود که پیش از آن که مصدق برای بدرقه‌ی خانواده سلطنتی "شرفیاب" بشود، چاقوکشان آیت الله کاشانی و آیت الله بهبهانی از جنوب تهران به راه بیفتند و در مسیر حرکت شان با وادار کردن مردم به بستن دکان‌هایشان، به سوی کاخ سلطنتی روانه شوند. در طول راه نیز بنا بود اعضای کانون افسران بازنشسته به رهبری افرادی چون سپهبد شاه‌بختی، سپهبد احمدی، سرلشکر گرز و سرهنگ عزیز رحیمی به گروه اوباشان پیوسته و با دادن شعارهای شاه پرستانه در بیرون کاخ جمع شوند. بسیاری از صاحب نظران مدعی هستند که شاهدوستان بر آن بودند که مصدق را در هنگام ترک کاخ به قتل برسانند. ماجرا را مصدق این‌طور بیان کرده است:

"موقع بدرقه‌ی اعلیحضرت، دم در دیدم آقا سید محمد بهبهانی و حاج آقا بهاء‌الدین نوری رفتند باتفاق خلوت ... وقتی از پله آمدم به طرف در کاخ که خارج شوم، صدای قال‌مقالی از جلو در کاخ شنیدم. من چون اهل برگشتن نبودم گفتم هر چه می‌خواهد بشود ... جمعیت زیادی هم جلوی در جمع شده بودند... وسط راه دیدم یک نفر می‌آید [از شاه پرستان] در ده قدمی بود ... صدا کردم و گفتم: آقا این جا در دیگری هست که من از آن جا خارج شوم؟ گفت بله آقا به چشم. بعد فهمیدم

خدا عمرش بدهد، امیر صادقی است. گفت با من تشریف بیاورید ... کلید در کاخ و الاحضرت شمس را در آورد و در را باز کرد، گفت بفرمائید. یک سر رفتم منزل. بعد معلوم شد می خواستند کار مرا در جلو در بسازند. ولی من رفته بودم، آقا آدم را خدا نگه می دارد. این ها حرف است." (۶)

مصدق که با چشمان خود دیده بود که روسای ارتش و شهربانی دستورایش را اجرا نکرده و جلوی چاقو کشان آخوندی و افسران شاه پرست را نگرفته اند، به سوی خانه اش فرار کرد. شاهدوستان به تعقیب او دست زدند. مصدق ماجرا را این طور ادامه می دهد:

منزل بودم که ((قال و مقال)) شروع شد. ریختند اطراف خانه من، یک نفر رفته بود بالای چنار کوچک و به کلفت منزل احمد [فرزند مصدق] یک چاقو نشان داده بود و گفته بود با این چاقو سر مصدق را می برم." (۷)

ثریا همسر شاه در خاطراتش ادعا کرده است که وی مصدق را درحالی که از ترس می لرزیده از باغ مجاور کاخ فراری داده است.

از این بگذریم که توده ای ها هم وارد معرکه شده و مدعی اند که یکی از افسران سازمان نظامی شان در فرار مصدق شرکت داشته است.

گذشته از ژست قهرمانانه ی مصدق، باید درباره ی توطئه ی کشتن او با شک و تردید نگریم. بدون تردید برخی از مخالفان او در هیئت حاکمه تمایل به کشتن او داشتند. ولی ماجرای نهم اسفند کاخ شاه را نمی توان اقدامی حساب شده و سازمان یافته برای کشتن نخست وزیر به حساب آورد. چرا که اگر چنین چیزی برنامه ریزی شده بود، خود درباریان به کمک مصدق نمی آمدند و او را به آسانی فرار نمی دادند. اصولاً شاه و دوستانش آن قدر احمق نبودند که نخست وزیر را در کاخ سلطنتی به قتل برسانند. پی آمد چنین کاری برای دربار و روحانیت خطرناک بود. به احتمال زیاد با ارباب نخست وزیر می خواسته اند او را ترسانده و بر سر "عقل" بیاورند و به همکاری بیش تر وادار کنند. به هر حال نقشه ی مشترک "شاه - نخست وزیر" برای گمراهی افکار عمومی، با ضد نقشه ی "شاه - روحانیت" نافرجام ماند. همان روز دربار شاهنشاهی اعلامیه ای بدین شرح منتشر کرد:

"اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به واسطه کسالت تصمیم داشتند مسافرت کوتاهی از راه عراق، پس از زیارت عتبات مقدسه به خارج بفرمایند. این تصمیم شاهانه موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبه مردم محترم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری، خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شدند. چون خاطر خطیر شاهانه پیوسته معطوف به رعایت افکار عامه می باشد، با سپاسگزاری از احساسات پاک مردم فعلاً از مسافرت انصراف فرمودند." (۸)

آیت الله کاشانی نیز اعلام داشت:

"مردم، برادران دینی، هم و وطنان: با تقدیر از احساسات میهن دوستی مردم، از همه خواهانم که با نمایندگان مجلس و علماء و روحانیان و سایر طبقات همکاری نموده و متفقاً در خواست تجدید نظر در تصمیم اعلیحضرت که منتهی به آشفته‌گی کشور و باعث ندامت می شود، بالاتفاق جلوگیری نمایند. سید ابوالقاسم کاشانی" (۹)

هزاران نفر از مردم ایران برخلاف درخواست رهبران مذهبی، و غافل از معامله‌ی پنهانی شاه و مصدق، بار دیگر به دفاع از جنبش نفت برخاستند. چندین گروه آبی بزرگ علیه دربار و در پشتیبانی از مصدق به راه افتاد. مردم زحمتکش پاسخ دندان شکنی به "احساسات میهن دوستی" آیات عظام، افسران بازنشسته و چاقوکشان دادند:

"یازدهم اسفند نمایش بزرگی به هواداری مصدق از دانشگاه آغاز و به سوی مجلس روان شد. صف‌های انبوه جوانان و رسته‌های گوناگون مردم شهر به این نمایش پیوستند. نیمی از ستون این نمایش زیر خواست‌ها و گفته‌های جبهه ملی راه می‌پیمودند. رهبری ایشان با حزب نیروی سوم بود. نیمه دوم ستون صف دانشجویان توده‌ای بود که با خواسته‌ها و گفته‌های ویژه خود راه می‌پیمودند. در نیمه راه پلیس راه بر صف توده‌ای بست و آن را از ستون نمایش جدا کرد. گروه‌های توده‌ای پس از برخورد با این یورش در کوی‌های گوناگون به نمایش‌های ((موضعی)) پرداختند و در جنگ و گریز خیابانی با پلیس شعارهای تند خود را به ضد دربار به زبان می‌آوردند." (۱۰)

تظاهرات ضد درباری و در پشتیبانی از مصدق تا روز ۱۲ اسفند ادامه داشت. در این روز نیروهای ارتشی به راه پیمائی هواداران حزب توده حمله ور شدند و آموزگار جوانی به نام متین دره را به قتل رساندند.

شگردهای ضد دموکراتیک مصدق از برابر دیدگان صاحب نظران خارجی پنهان نمانده بود. وابسته ی نظامی فرانسه در تهران تاکتیک مصدق دایر بر "انداختن حزب توده و راست گزایان افراطی به جان یکدیگر" را فهمیده بود. (۱۱)

نخست وزیر برای چندمین بار به یاری امواج بزرگ جنبش توده ای، موقعیت خود را مستحکم تر ساخت. مصدق در روز ۱۲ اسفند از مردم خواست که به تظاهرات خود خاتمه دهند.

در همان اوان اعلام شد که جوزف استالین دیکتاتور شوروی در گذشته است. حزب توده با اعلام مراسم سوگواری، تظاهراتی در شهرهای ایران بر پا داشت. بر بیش تر پرچم های این تظاهرات نوشته بودند:

نام پر صلابت استالین، قرن ها در قلوب جوانان زنده خواهد ماند. جوانان ایران بنام استالین گرامی سوگند یاد می کنند که براه استالینی صلح وفادار باشند.

رفتار مصدق با توطئه گران درباری به طرز شگفت آوری ملایم بود. وی برای منحرف ساختن افکار عمومی ابتدا چند نفر از توطئه گران سرشناس را دستگیر کرد. در میان بازداشت شدگان اسامی سپهد شاه بختی، سرلشکر گرزن، غلامحسین فروهر، عمیدی نوری، جمال امامی دیده می شد. در روز سیزدهم اسفند حزب فاشیستی سومکا بسته شد و دکتر منشی زاده و چند تن از رهبران آن بازداشت شدند. ولی نخست وزیر پس از چند روز همگی را آزاد ساخت. دکتر مصدق سپس در اوج شگفتی همگان، سرلشکر زاهدی را ۲۰ روز پس از دستگیری، و ۱۷ روز پس از ماجرای کاخ سلطنتی، در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۳۱ با پادرمیانی شاه آزاد کرد. ابوالقاسم بختیار هم که در اواخر فروردین ماه ۱۳۳۲ دستگیر شده بود به مجازات نرسید. مصدق از ۹ اسفند ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد دیگر به دربار نرفت:

"به کاخ سلطنتی از این جهت نرفتم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصب بی جا که من می خواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مملکت تشریف ببرند، تیربارانم کنند. و مخالفین هم مرا به حق شمات نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کرده ام. تشریف فرمایی شاهنشاه را هم به خانه خود یا به خانه پسر من دون شان آن مقام دانستم" (۱۲)

مدتی از این واقعه نگذشته بود که روشن شد سرلشکر بهارمست رئیس ستاد ارتش، در طول وقایع روز نهم اسفند در کاخ سلطنتی بوده و طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی و سائلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از آشوب چاقوکشانِ ملایان و افسران شاهدوست در اختیار داشت به مامورین انتظامی نداده است. همان طور که اشاره شد، آشکار شده بود که یکی از رهبران انشعابی جبهه ملی به نام حسین مکی رابط بین مصدق، شاه و زاهدی، که در آن تاریخ در بازداشت به سر می برد، بوده است.

با پشتیبانی و راه نمایی دکتر مصدق عده ای از نمایندگان مجلس شورا را به عنوان "هیئت مامور رفع اختلاف بین دربار و دولت" برگزیده شدند. آن هیئت ماموریت داشت تا "سوء تفاهات" موجود در باره ی وظائف سلطنت و حکومت را روشن و حدود و ثغور آن را تعیین بکنند. هیئت مزبور گزارشی تهیه کرد مبنی بر این که مطابق قانون اساسی اداره امور لشکری و کشوری از حقوق و وظائف دولت است نه شاه. دکتر مصدق در نطقی که در روز ۲۵ اسفند ۱۳۳۱ ایراد کرد، چنین گفت:

"بیگانگان فقط منظورشان ازین بردن دولت من نیست و من یقین دارم که پس از من اعلیحضرت شاه را هم از بین خواهند برد، چه او هم نمی تواند مطیع سیاست آن ها باشد." (۱۳)

مصدق برای توجیه سیاست های خود در پیامی که به تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ از رادیو پخش شد اعلام داشت:

"هم وطنان عزیز بخوبی واقف اند اگر این جانب تصدی نخست وزیری را با کبر سن و ضعف مزاج به عهده گرفتم برای این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت را سرانجام دهم و همان طور که بارها متذکر شده ام صلاح ندیدم که با وجود جنگ در جبهه خارجی، دست به اصلاحات داخلی که موجب تشنجات بزرگ است بزنم و جنگ در دو جبهه را بر ملت ایران تحمیل نمایم." (۱۴)

نزدیک به دو سال از حکومت مصدق می گذشت و وضعیت زحمتکشانش تغییری نکرده بود. وی با این پیام رادیویی، رسماً اعلام کرد که عدم اجرای "اصلاحات داخلی" به گردن پدید آمدن "تشنجات بزرگ" است.

افزون بر آن، نخست وزیر برای چندمین بار چاکر منشی خود را به یاد شاه آورده و مخالفت اش با جمهوری را از طریق رادیو به گوش همگان رسانیده بود. برای مصدق و

ملی گرایان ایرانی "جنگ در جبهه خارجی" تنها در وجود دو کشور شوروی و انگلستان جلوه گر می شد. امپریالیسم آمریکا در این جبهه ی خارجی جایی نداشت. به همین دلیل مفسران آمریکایی، در انتظارات ایرانیان ملی گرا یک تضاد اساسی می دیدند:

"هر ایرانی صاحب نظر که بهر عنوان دعوی ناسیونالیست بودن داشت خواهان ریشه کن کردن نفوذ خارجی بود و چنین نفوذ را در شرکت نفت انگلیس و ایران می دید. اما طرز فکر ایرانی [ملی گرا] آن قدر متضاد بود که کسانی که می خواستند نفوذ انگلیسی ها با خلع ید از آن ها برطرف شود ظاهراً حاضر بودند نفوذ خارجی را اگر به توسط آمریکا اعمال می شد قبول کنند." (۱۵)

دکتر مصدق

در سرانیشیب سقوط

در تاریخ ۳۱ فروردین ماه ۱۳۳۲ سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی حکومت مصدق خطاب به افسران شهربانی اعلام داشت که فهرستی از اسامی جاسوس های فعال آمریکائی را به دست آورده است و وعده داد که تا آخر آن هفته همه ی جاسوسان را از بین خواهد برد یا به پشت میله های زندان خواهد انداخت. اما افشار طوس نتوانست به وعده اش عمل کند. وی را همان شب ربودند و پس از شکنجه های فراوان به قتل رساندند. مدت کوتاهی پس از کشته شدن رئیس شهربانی فاش شد که سرلشکر زاهدی و دکتر مظفر بقائی در قتل وی دست داشته اند. دکتر حسن خطیبی، سرتیپ بایندر، سرگرد بلوچ قرائی، سرتیپ دکتر منزله، سرتیپ مزینی نیز بازداشت شدند. پس از تحقیقات روشن شد که سرگرد بلوچ قرائی، افشار طوس را به دستور دکتر بقایی به قتل رسانده است. بلوچ قرائی از جمله دوستان شاهپور علیرضا بود و با هم به شکار پلنگ می رفتند. (۱۶)

قتل افشار طوس باعث شد که اسامی جاسوسان آمریکایی فاش نشود. طیف گسترده ای از خبرنگاران آمریکایی در میان نیروهای انتظامی و امنیتی ایران مشغول به کار بودند.

عوامل آمریکائی بیش تر از هر نیروی انتظامی دیگری در شهربانی و ژاندارمری ایران رخنه کرده بودند. از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ خورشیدی ژنرال شوارتسکف مسئولیت تجدید سازمان ژاندارمری ایران را به عهده داشت.* وی قبل از ترک ایران چند جاسوس ایرانی دست پرورده ی خویش را در مشاغل حساس نظامی باقی گذاشته بود. (۱۷)

آیا سرتیپ افشار طوس پیش از ربوده شدنش، مقام بالاتر از خود یعنی مصدق را از فهرست اسامی جاسوسان شناخته شده مطلع ساخته بود؟

به هر حال، فرماندار نظامی از معرفی توطئه گران اصلی قتل افشار طوس، یعنی دربار و "ستاد" شاهپور علیرضا جلوگیری کرد. شاه برای انحراف افکار عمومی، زیرکانه عقب نشست و مسئولیت وزارت دربار را از حسین علاء گرفت و به ابوالقاسم امینی داد. (۱۸)

بنا به روایت هائی، مصدق بر آن بود که پست معاونت نخست وزیری را به علاء محول کند. (۱۹)

اعتصاب کارگران دخانیات

عدم کارایی حکومت مصدق در مقابله ی کارساز با دسیسه های فزاینده ی هیئت حاکمه و استعمار جهانی، بحران جامعه ی ایران را ژرف تر می ساخت. بیش ترین زیان و آسیب را کارگران و زحمتکشان متحمل می شدند. لجام گسیختگی کارفرمایان و صاحب منصبان دولتی عرصه ی زندگی را بر زحمتکشان تنگ ساخته بود. سرانجام کاسه ی صبر کارگران دخانیات به سر آمد و در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ماه اعتصاب کارگران آن واحد تولیدی آغاز شد. کارخانه ی دخانیات یکی از سودآورترین موسسات دولتی بود. کارگران خواسته هایی شامل سه نکته داشتند:

الف - پرداخت افزایش دستمزد. ب - نگرفتن صدی دوازده از دستمزد کارگران برای صندوق

*پدر ژنرال شوارتسکف فرمانده ی نیروهای متحد در جنگ "خلیج" علیه عراق

تعاون. ج - طبقه بندی کارگران.

رهبری بیش از دوهزار تن از کارگران را یک کارگر قدیمی سالخورده به نام باقری که وابسته به هیچ حزبی نبود به عهده گرفت. (۲۰)

اولین مبارزات کارگران دخانیات در این دوره به طور پراکنده و خود جوش از آذر ماه ۱۳۳۱ شروع شده بود. حتا در فروردین ماه ۱۳۳۲ کارگران این کارخانه به بهانه ی پشتیبانی از دکتر مصدق دست به اعتصابی چند ساعته زده بودند. حزب توده از طریق افرادی که در این موسسه تولیدی داشت از وضعیت آن جا به خوبی مطلع بود. رهبران حزب توده در ابتدا مخالف اعتصاب بودند. ولی با گسترش رزمندگی کارگران، چاره ای به جز حمایت از آن ها برایشان باقی نمانده بود. آن حزب به خوبی می دانست که برای زد و بند با مقامات دولتی، نیاز به نفوذ گسترده تری در جنبش کارگری دارد.

در روزهای چهارده، پانزده و شانزدهم اردیبهشت ماه، درهای کارخانه ی دخانیات بسته شدند. بیش از سیصد و پنجاه نفر از کارگران، محل کارخانه را به تصرف خود در آوردند و شبانه روز به پاسداری محیط کارشان پرداختند. در این چند روز، گفتگو بین کارگران و نمایندگان دولت مصدق بر سر خواسته های کارگران در جریان بود. این گفتگوها بدون نتیجه پایان یافت. به فرمان حکومت مصدق و با یورش نیروهای ارتشی، سرکوب کارگران آغاز شد. کارگران متحصن را به زور از کارخانه بیرون کرده و بیش از ۵۱ نفرشان را به زندان انداختند. در روز ۱۷ اردیبهشت ماه کارگران مجبور شدند که به سر کار خود باز گردند.

گستاخی های

کارگزاران استعمار

در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۳۲ هندرسن سفیر آمریکا تهران را به قصد واشنگتن ترک کرد و تا فردای کودتای ناموفق ۲۵ مرداد به تهران بازنگشت. او برای شرکت در نشست های

بررسی طرح مشترک کودتای انگلیسی - آمریکایی به کشورش رفته بود. سه روز قبل از عزیمت هندرسن (۷ خرداد) مصدق در پیامی به ژنرال آیزنهاور اظهار داشت که دولت وی بنا به برآورد دیوان بین‌المللی دادگستری، حاضر است که غرامت اموال و تاسیسات شرکت نفت را بپردازد. باید در نظر داشت که مصدق قبلاً پذیرفته بود بخش‌های مختلفی از شرکت ملی نفت ایران را در اختیار کمپانی نفت انگلیس بگذارد. (۲۱)

دکتر مصدق در پیام خود به آیزنهاور به صورت غیرمستقیم وعده داد که اگر از ایران حمایت اقتصادی و سیاسی نکند، می‌تواند علاوه بر نفت از منابع طبیعی دیگر ایران نیز بهره‌برداری کند:

"ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت آمریکا موانعی که در راه فروش نفت ایجاد شده برطرف شود و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمک‌های اقتصادی موثری بفرماید تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید. کشور ایران غیر از نفت دارای ثروت‌های طبیعی دیگری نیز هست که بهره‌برداری از آن‌ها مشکلات فعلی کشور را حل خواهد نمود ولی این امر بدون کمک‌های اقتصادی میسر نمی‌باشد." (۲۲)

هندرسن یک روز پیش از ترک ایران (۹ خرداد ۱۳۳۲) به دیدار شاه رفته بود. شاه در این دیدار به سفیر آمریکا خاطر نشان ساخته بود که مسئله‌ی نفت را باید فقط با مصدق حل کرد، چون که هیچ‌جانشینی به آسانی او موفق به انجام این کار نخواهد شد. محمدرضا شاه توصیه کرد که تمام تلاش‌های لازم برای تحقق این امر به عمل آید. (۲۳)

دولت آمریکا از اوضاع سیاسی ایران بی‌خبر نبود. جاسوسان و خبرچینان ایرانی و خارجی مرتباً رئیس‌جمهور و سایر مقامات آمریکائی را از وضعیت ایران با خبر می‌ساختند. آمریکا حدود ۲۵ ماه از نزدیک حکومت مصدق را زیر نظر داشت و می‌دانست که وضعیت ایران نمی‌تواند به شکل پیشین ادامه بیابد. آن دولت از مدتی پیش با یاری انگلستان نقشه‌ی برکناری مصدق را در برنامه‌اش گنجانده و به اشکال مختلف به آزمایش گذاشته بود. دکتر مصدق تا حدود زیادی از توطئه‌های آمریکا اطلاع داشت. او از چند ماه قبل، رد پای آشکار آمریکا را در خراب‌کاری‌ها می‌دید.

به موازات دسیسه های جهان خواران، نمایندگان پیرامون دربار نیز در مجلس بر حملات خود افزوده بودند. اختلافات بین هواداران مصدق و سایرین در مجلس حتی به دشنام و زدوخورد کشیده بود؛ در جلسه ی ۱۷ خرداد، حسین مکی به نایب رئیس مجلس ناسزا گفت و پس از مدتی کار بالا گرفت به طوری که شماری از نمایندگان مجروح شدند. مصدق و فراکسیون نهضت ملی در تاریخ ۲۹ خردادماه از مردم برای شنیدن "حقایق و وقوف به کارشکنی های دربار" دعوت کردند که در همایش سیاسی میدان بهارستان شرکت کنند. حزب توده به این فراخوان پاسخ مثبت داد. اما، سران جبهه ملی از وحشت این که مبادا از طرف آمریکایی ها متهم به همکاری با "کمونیست" ها و نزدیکی با شوروی بشوند، صفوف حزب توده را به میدان بهارستان راه ندادند. حزب توده مجبور شد که همایش خود را در خیابان شاه آباد برگزار کند. مسئولیت این پراکندگی و شکاف بر دوش رهبران جبهه ملی بود.

دکتر مصدق در روز چهارم تیرماه با نمایندگان عضو "فراکسیون اتحاد" و "فراکسیون کشور" ملاقات کرد و مشکلات دولت و کارشکنی های نمایندگان وابسته به دربار را برشمرد. رهبر نهضت ملی در این دیدار ضمن پند و اندرز به تهدید پرداخت و خاطر نشان ساخت که در صورت ادامه ی این روش قادر به ادامه ی کار نیست و احتمال تعطیل مجلس در میان خواهد بود. تهدیدات مصدق کارگر افتاد و شش روز بعد دکتر معظمی از هواداران مصدق و جبهه ملی به جای آیت الله کاشانی به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد.

اعتصاب کارگران آجرسازی

از تاریخ ششم تیر ماه بیش از بیست هزار نفر از کارگران کارخانه های آجر سازی و مصالح ساختمانی دست به اعتصابی گسترده زدند. صاحبان کوره های آجر پزی با بی پروایی و به عریان ترین شکل ممکن کارگران را استثمار می کردند. این دسته از

کارگران عمدتاً در جنوب تهران به کار مشغول بوده و در بدترین شرایط به زندگی مشقت بارشان ادامه می‌دادند. بخش مهمی از کارگران کارخانه‌های آجر سازی را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند. دستمزد زنان و کودکان خشت جمع کن برای ۱۲ ساعت کار روزانه، فقط ۱۰ ریال بود. کارگران در میان گودال و تپه کوره پزی در دخمه هائی به نام خانه زندگی می‌کردند. (۲۴)

سندیکای کارگران کوره پزخانه‌ها در زمستان ۱۳۳۱ فعالیت خود را شروع کرد. در همان ایامی که قانون ارتجاعی "امنیت اجتماعی" به مرحله تصویب و اجرا درآمده بود. از همان آغاز کار، حزب توده توانست نزدیک به صد نفر از کارگران را در درون تشکیلات حزبی خود گرد بیاورد. از میان رفتن تدریجی وجهه‌ی جبهه ملی، نقش مهمی در گسترش نفوذ مجدد حزب توده در میان زحمتکشانش ایفا کرد.

فعالین حزب توده از نفوذ خود حداکثر استفاده را می‌کردند که مبارزات کارگران جنبه سیاسی پیدا نکند و تنها به خواسته‌های اقتصادی محدود بماند. کارگران برای خنثا کردن تبلیغات و حملات سرمایه داران، اقداماتی را در دستور کار خود گذاشته بودند تا آن‌ها را متهم به خراب کاری نکنند.

در روز نخست اعتصاب، قرار بر این بود که به جز کارگران "کوره سوزان"، همه دست از کار بکشند. از آن جا که خاموش و روشن کردن کوره‌ها مستلزم چندین روز کار و صرف هزینه‌ی زیادی بود، کارگران "کوره سوزان" دست از کار نکشیدند. قصد کارگران این بود که نشان دهند، هدف شان، زیان رسانی نیست. (۲۵)

پس از سپری شدن ۲۴ ساعت، چون خواسته‌های کارگران اعتصابی پذیرفته نشد، کارگران "کوره سوزان" نیز به دیگر اعتصاب کنندگان پیوستند. اعتصاب با همبستگی بی نظیر و پشتیبانی همگی کارگران وارد مرحله نوینی شد. دو خواسته‌ی اصلی کارگران اعتصابی ازین قرار بودند:

"الف - بیست و پنج درصد افزایش دستمزد برای همه کارگران. ب - اجرای قانون بیمه‌های اجتماعی در کوره پزخانه‌ها"

یکی از نمایندگان کارگران در گفتگویی با خبرنگاران، دلایل و انگیزه‌ی اصلی کارگران اعتصابی را چنین بیان کرد:

"اعتصاب را تا موفقیت نهایی ادامه خواهیم داد و به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم که از این اعتصاب قانونی علیه دولت استفاده سیاسی بکند. زیرا عموم کارگران طرفدار تقویت دولت اند." (۲۶)

ترفندهای ملی‌گرایان برای مردم زحمتکش دیگر رنگ باخته بود. مدت‌ها بود که کارگران و زحمتکشان به دنبال بدیل دیگری بودند. حزب توده از سال ۱۳۲۵ نفوذ تعیین‌کننده‌ی خود را در بین کارگران از دست داده بود. آن حزب اما، از اواسط زمامداری مصدق به تجدید قوا پرداخته و به آهستگی از انزوای سیاسی و اجتماعی درآمده بود. به علاوه، در این مدت، برخورد حزب توده نسبت به جبهه ملی نیز تغییر یافته و به پشتیبانی از مصدق روی آورده بود.

سیاست‌های "کارگر"ی حزب توده جنبه‌ای دو سویه یافته بود؛ از یک سو، برای به دست گرفتن رهبری کارگران، دست کم می‌بایست از برخی خواسته‌های اقتصادی کارگران پشتیبانی می‌کرد. و از سوی دیگر، به بهانه‌ی هواداری از مصدق و جبهه ملی، از پیاده شدن سیاست‌های آمریکا که به معنی تضعیف موقعیت شوروی بود، جلوگیری به عمل می‌آورد. دخالت حزب توده در اعتصاب کارگران کوره پزخانه را تنها باید از این زاویه مورد توجه قرار داد.

با پخش خبر اعتصاب کارگران کوره پزخانه‌ها، سیل کمک‌های مردم تهران به اعتصاب‌کنندگان به راه افتاد. از چهار گوشه‌ی شهر تهران، وسایل نقلیه‌نان و خواربار برای اعتصاب‌کنندگان می‌آوردند. پشتیبانی کم‌نظیر مردم پایتخت از کارگران اعتصابی دولت مصدق را به هراس انداخت و سریعاً در پی سازش با کارگران برآمد. وزیر کار دولت مصدق مجبور شد که اعتصاب را قانونی اعلام کند و از کارفرمایان خواست که خواسته‌های کارگران را بپذیرند. یکی از نمایندگان دولت در گفتگویی با روزنامه‌ی کیهان اعتراف کرد: چون دستمزد قبلی آن‌ها از حداقل کم‌تر است، بنابراین می‌بایستی اضافه دستمزد به آن‌ها داده شود و خلاصه مجموع تقاضاهای آنان قانونی

است. در پایان این گفتگو، نماینده‌ی دولت به کارگران اخطار کرده بود که اگر به اعتصاب شان جنبه‌ی سیاسی بدهند به شدت سرکوب خواهند شد. سرانجام، با یکپارچگی اعتصاب کارگران دولت عقب نشینی کرد. (۲۷)

در ۱۵ تیرماه دکتر عالمی وزیر کار مصدق با نمایندگان کارگران به توافق رسید و اعتصاب با پیروزی کارگران پایان گرفت. بنا بر این توافق، قرار شد که کارفرمایان از تاریخ اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ معادل بیست و پنج درصد به مزد کارگران افزوده و این اضافه دستمزد را از تاریخ ۱۵ تیر پردازند. ضمناً قرار بر این گذاشته شد که برای اجرای لایحه‌ی قانونی بیمه‌های اجتماعی و قانون کار و سایر خواسته‌های "قانونی" کارگران، از جمله تعیین میزان حداقل دستمزد، حکومت احتیاج به زمان بیش‌تری دارد. بنا شد که در ظرف یک هفته به این خواست‌ها رسیدگی بشود. با عقب نشینی همزمان حکومت و کارفرمایان، طبیعتاً نفوذ حزب توده در بین کارگران کوره پزخانه‌ها افزایش بیش‌تری یافت.

در همان ایامی که کارگران کوره پزخانه‌ها در اعتصاب بودند، مانورهای پارلمانی مخالفان مصدق سمت و سوی جدی به خود گرفت. در ۱۸ تیرماه مکی و نماینده‌ای دیگری از مجلس به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته‌ی اسکناس انتخاب شدند. این انتخاب مصدق را دچار مشکلی بغرنج ساخت. دکتر مصدق به توصیه‌ی هیئت‌های اقتصادی دکتر شاخت و کامیل گوت (شهریور - مهر ۱۳۳۱) دستور داده بود مبلغ ۳۱۰۰ میلیون ریال اسکناس منتشر شود ولی این کار را از "نمایندگان مردم" در مجلس پنهان نگه داشته بود. به‌طور مسلم افشای این مسئله باعث بی‌آبرویی مصدق می‌شد. زیرا هنگامی که رزم‌آرا در سال ۱۳۲۹ از مجلس تقاضای نشر اسکناس، حتا به مقدار کم‌تری را کرده بود با مخالفت سرسختانه‌ی مصدق و یارانش مواجه شده بود. (۲۸) اگر مکی این سیاست پنهانی مصدق را افشا می‌ساخت، علاوه بر صدمات سیاسی زیاد به مصدق، به بالا رفتن نرخ تورم نیز کمک می‌کرد و این برای برنامه‌های اقتصادی مصدق فاجعه‌آمیز بود.

لحظه‌های سرنوشت ساز

آیزنهاور سرانجام با تاخیر بی سابقه‌ای که ۳۶ روز به درازا کشید، پاسخ نامه‌ی مصدق را داد. در این نامه رئیس جمهور آمریکا به صراحت از انگلستان پشتیبانی کرده بود: "بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که اختلافات نفت حل و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت ایالات متحده، عمیقاً مخالفت خواهند کرد." (۲۹)

آیزنهاور در طی این ۳۶ روز توانسته بود، وضعیت روشن تری از موقعیت تازه‌ی سیاسی ایران به دست بیاورد. دیگر پیشنهادهای سودآور مصدق برای آمریکا گیرایی چندانی نداشت. به ویژه این که، انگلستان حاضر به تقسیم منافع نفت ایران با آمریکا و سایرین شده بود.

در تصمیم آمریکا دلایل سیاسی دیگری نیز تاثیر داشتند؛ نزدیکی ایران با منابع عظیم دیگر نفت در خاورمیانه و همسایگی با شوروی، وضعیت ویژه‌ای را برای ایران به وجود آورده بود. هر گونه تغییری در ثبات منطقه‌ی خاور میانه می‌توانست به منافع امپریالیسم جهانی لطمه‌ای اساسی بزند. اوضاع منطقه و به ویژه تاسیس دولت اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا و غرب، و گسترش ملی‌گرائی در مصر و سایر کشور های عربی از یک سو، و ناآرامی‌ها و اختلافات پاکستان و هندوستان از سوی دیگر، ایجاب می‌کرد که هر چه زودتر کار مصدق را یک سره کرده و او را با مهره‌ای سر به راه تر و قلدرتر تعویض کنند. آن‌ها مطمئن بودند که مصدق هرگز به شوروی نزدیک نمی‌شود و یا از حزب توده کمک نمی‌گیرد.

این نکته درست بود که از ابتدای به راه افتادن جنبش نفت، جهان خوران انگلیسی (و سپس آمریکائی) بیش‌ترین کوشش خود را برای تضعیف جنبش نفت به کار گرفته بودند. اما خراب کاری‌های امپریالیسم و ضعف سیاسی ناشی از اهمال و سستی حکومت مصدق در مقابله کارساز با توطئه‌ها باعث شده بودند که اوضاع ایران هر چه بیش‌تر

متلاطم و ناآرام بشود. وضعیت ایران می‌بایست به سرعت تغییر می‌یافت. ادامه‌ی آن وضعیت برای امپریالیسم تحمل‌ناپذیر شده بود. نگرانی اصلی آمریکا از رشد مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران و تاثیر آن بر روی زحمتکشان منطقه بود. اوضاع نابسامان هیئت حاکمه‌ی ایران و ابعاد اعتراضات توده‌ای، به دوران پیش از کودتای انگلیسی‌سید ضیاء - رضا خان شباهت داشت. با این فرق اساسی که دیگر بدیل شوروی انقلابی و بین‌المللی کمونیست (کمینترن) وجود نداشت.

تزلزل همیشگی بورژوازی ایران نیز مزید بر علت شده بود. بورژوازی "ملی" ایران از انقلاب مشروطه به بعد همواره فرومایگی و درماندگی اش را در حساس‌ترین لحظات بروز داده بود. باید به یاد داشت که مدت‌ها قبل از گسترش مبارزات ضد استعماری مردم ایران، امپریالیسم به ملی‌شدن نفت در مکزیک رضایت داده بود. امتیاز نفت مکزیک نیز چون ایران، متعلق به انگلیسی‌ها بود. علت اصلی پذیرفته‌شدن اصل "ملی" شدن نفت مکزیک، بروز جنبش اعتراضی کارگران صنعت نفت مکزیک در سال ۱۹۳۷ میلادی بود. نفتگران مکزیک برای افزایش دستمزد، ایام تعطیل و اظهار نظر در باره‌ی چگونگی اداره عملیات اکتشافات و بهره‌برداری نفتی، اتحادیه‌ی خود را تشکیل داده بودند. اعضای آن اتحادیه برای تحقق خواسته‌های خود دست به اعتصاب زدند و به هیئت داوری و حل اختلافات شکایت بردند. هیئت داوری به نفع کارگران و محکومیت شرکت رای داد. شرکت نفت مکزیک ملزم به پرداخت مبلغ قابل توجهی به عنوان اضافه دستمزد به کارگران گردید. شرکت نفت با اضافه دستمزد مخالفت کرد. ولی حکومت مکزیک در اول مارس ۱۹۳۸ (اسفند ۱۳۱۷) تقریباً ۵ سال بعد از بستن قرارداد ننگین رضا شاه با شرکت نفت انگلیس و ایران، از رای هیئت داوری پشتیبانی کرد و در همان روز اعلام داشت که از شرکت خلع‌ید کرده است. (۳۰)

البته چگونگی طرح ملی‌شدن نفت مکزیک با ایران تفاوت‌هایی داشت. (۳۱) حکومت مکزیک با پرداخت غرامت به کمپانی نفت، مشکلات ناشی از جنبش کارگری و سنگ‌اندازی‌های کشورهای امپریالیستی را به نفع خود حل کرد. مصدق نیز مخالف

پرداخت غرامت نبود. باید خاطر نشان کرد که یکی از دلایل اصلی عقب نشینی کمپانی های نفتی در مکزیک، عزم راسخ بورژوازی آن کشور برای سهم شدن در درآمد نفت و یگانگی سیاسی در برابر استعمار جهانی بود. ویژگی قابل تاملی که سران متزلزل جبهه ملی فاقد آن بودند.

در شب ۲۳ تیرماه ۱۳۳۲ اعضای و هواداران فراکسیون نهضت ملی با مانووری حساب شده و به طور دسته جمعی استعفا دادند. با این کار مجلس هفدهم تعطیل شد. این شگرد پارلمانی اکثریت اعضای جبهه ملی برای انجام همه پرسی بود. برخی از هواداران جبهه ملی، از جمله دکتر معظمی رئیس جدید مجلس، با همه پرسی مخالف بودند. در روز بیست و نهم همان ماه پس از آن که نظر دولت و فراکسیون نهضت ملی مبنی بر انحلال مجلس مسلم شد، سرلشکر زاهدی از پناهگاه خود فراری داده شد و با اتوموبیل دکتر معظمی رئیس جدید مجلس شورای ملی، تحت مراقبت و به همراهی سروان پژمان معاون گارد مجلس به خانه خود رفت. بنا به گزارش روزنامه باختر امروز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲ این آیت الله کاشانی رئیس وقت مجلس بود که برای نخستین بار به زاهدی پناه داد. وی در زیر نامه ی زاهدی که برای تحصن در مجلس تهیه شده بود، نوشت: "بازرسی مجلس از سرلشکر زاهدی پذیرائی شود".

کمک دکتر معظمی رئیس مجلس که خود از جمله هواداران جبهه ملی و از نزدیکان مصدق به حساب می آمد به فرار کسی که به جرم قتل سرتیپ افشارطوس تحت تعقیب فرمانداری نظامی بود، عملاً با خاموشی مصدق روبرو شد. نخست وزیر در میان شگفتی بسیاری، هیچ گونه اقدام جدی برای مجازاتِ عاملان فرار و یا حتی دستگیری مجدد زاهدی انجام نداد. بنا به ادعای آیت الله کاشانی، زاهدی با کمک مصدق از پناهگاه خود در مجلس شورای ملی فرار کرد:

"زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل گذاشته بودم، با لطائف الحیل

آیت الله کاشانی سرسختانه از نظام شاهنشاهی و دودمان پهلوی پشتیبانی می‌کرد. وی به تغییر پادشاهی از خاندان قاجار به پهلوی در "مجلس موسسان" فرمایشی رای داده بود و بر پشتیبانی از پسر رضا شاه تأکید می‌ورزید. کاشانی در گفتگو با روزنامه نیویورک تایمز گفته بود که "ایران سالیان دراز حاجت به سلطنت دارد و فی الحقیقه وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع‌آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت می‌باشد." وی در مصاحبه‌ی دیگری با یک روزنامه مصری خاطر نشان ساخته بود که "شاه، مرد تربیت شده عاقلی است که از فساد و هوس بازی و دیکتاتوری و استبداد به دور است." در سی تیر ماه به مناسبت بزرگداشت سی تیر ۱۳۳۱ راه پیمائی بزرگی در تهران برگزار شد. جبهه‌ی ملی از شرکت هواداران حزب توده در آن گردهمایی جلوگیری کرد. حزب توده مجبور شد که به جای صبح سی تیر در عصر همان روز در میدان بهارستان همایش سیاسی خود را برگزار کند. راه پیمائی توده‌ای‌ها برخلاف همایش بامداد جبهه ملی، از نظم و ترتیب ویژه‌ای برخوردار بود. رهبری جبهه ملی صبح آن روز به چشم خود دید که چگونه هواداران کاهش یافته‌ی نهضت ملی، با بی‌نظمی، تشتت و پراکندگی در راه پیمائی حضور یافته‌اند.

گردهمایی سی تیر زنگ خطری بود برای مصدق و رهبران جبهه ملی. (۳۳) کاملاً نمایان بود که جبهه ملی در فرآیند از دست دادن پشتیبانی بخش مهمی از جنبش توده‌ای است. و بیم آن می‌رفت که رهبری آن جنبش، دوباره به دست حزب توده بیفتد. افزایش و نفوذ حزب توده بیش‌تر به خاطر ورشکستگی سیاست‌های جبهه ملی بود. دکتر صدیقی وزیر کشور و معاون مصدق، در باره تظاهرات سی تیر ۱۳۳۲ مجبور به اعترافی مهم شد:

"... به نظر من خمیرمایه کودتای ۲۸ مرداد در سی ام تیر آماده شده بود. زیرا همه مردم از کلیه طبقات، طرفدار دکتر مصدق بودند و از دل و جان او را می‌ستودند. ولی خلیل ملکی و عده‌ای دیگر اصرار کردند که عناصر وابسته به حزب توده در یک تظاهرات جداگانه شرکت کنند و میلیون در یک زمان دیگر، در نتیجه یک نیم روز، چپ با نظم و ترتیب خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیم روز، عناصر ملی یا ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند." (۳۴)

خمیر مایه ی کودتا

بر روی گفتمان دکتر صدیقی تامل و مکث بیش تری لازم است. باید بررسی کرد که چرا ملیون با ضعف تشکیلاتی دست به گریبان بودند؟ و "کلیه ی طبقات" مردم دربرگیرنده ی چه طبقات و لایه های اجتماعی می شدند؟ اصولاً چرا معاون و وزیر کشور مصدق، این راه پیمائی ۳۰ تیر ۱۳۳۲ را منشاء فراهم شدن شرایط برای کودتای ۲۸ مرداد می داند؟

طبقه ی کارگر و مردم زحمتکش ایران در طی ۲۶ ماه بارها عدم تمایل جبهه ملی برای تحقق تکالیف و تضمین اجرای حقوق دموکراتیک را به چشم خود دیده بودند. تجربه ی زحمتکشان ایران نشان می داد که مصدق و یارانش تنها برای ترساندن مخالفان خود و ادار کردن آن ها به تمکین، و یا با هدف بندبازی بین دولت های بزرگ استعمارگر، مردم را بسیج می کنند. رهبر بورژوازی ملی ایران با تصویب قانون امنیت اجتماعی، دیدگاه و جایگاه راستین خود را نسبت به آزادی اعتصاب و دفاع از حقوق زحمتکشان نشان داده بود.

بیش از دو سال بود که در اغلب اوقات، تهران و شهرستان ها زیر پوشش حکومت نظامی ملی گرایان "مردم سالار" قرار داشت. کارخانه ها، موسسه ها و اداره ها در اشغال نظامیان بود. جاسوسان، توطئه گران و حتا آدم گشنان شناخته شده ی درباری و آخوندی، در ساعت های منع عبور و مرور در خیابان ها آزادانه می گشتند، ولی تحت پیگرد قانونی قرار نمی گرفتند و یا از بازداشت گاه ها بدون مجازات باز می گشتند.

اکثریت مردم زحمتکش ایران دوره ی زمامداری بورژوازی "دموکراتیک" را دیده و تجربه کرده بودند. دکتر مصدق بارها اعتراف کرده بود که "مردم مرا آورده اند و مردم نگه داشته اند ... مرا مردم پابرنه ی این مملکت نگه داشته اند." (۳۵)

اما برنامه‌ی دکتر مصدق و ملی‌گرایان برای انبوه‌توده‌های محروم رنگ‌باخته بود. مردم رفته‌رفته به درک و فهم این نکته رسیده بودند که هدف از "مبارزات ضد امپریالیستی" جبهه ملی، سهم‌شدن هر چه افزون‌تر در منافع نفت و گرفتن امتیازات بیش‌تری از دولت‌های استعمارگر به سود بورژوازی "ملی"‌گرا است.

جبهه ملی حاضر و قادر به حل هیچ‌یک از تکالیف انجام‌نیافته‌ی دموکراتیک و تاریخی جامعه ایران نبود. یاران مصدق متعلق به طبقاتی بودند که در عمل نمی‌خواستند برای آزادی بیان و اجتماعات، آزادی فعالیت‌سندیکاها و حق اعتصاب، آزادی فعالیت احزاب سیاسی، آزادی مطبوعات، حق رای زنان، حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها، اصلاحات ارضی، جدایی کامل دین از دولت، تشکیل مجلس موسسان دموکراتیک، استقرار جمهوری و ... به مبارزه روی بیاورند. این خود ملی‌گرایان بودند که سرسختانه در برابر نهادینه شدن حقوق دموکراتیک ایستاده بودند.

بسیاری از ملی‌گرایانی که پیرامون مصدق بودند، با مشاهده‌ی تأثیرات فشارهای سیاسی و اقتصادی کشور‌های امپریالیستی، و رشد جنبش زحمتکشان، نگران شدند و یکی پس از دیگری از مصدق گسستند و به دربار پیوستند.

مصدق نیز بر سر دو راهی قرار گرفته بود. از یک سو، وی برای ادامه‌ی سیاست‌هایش به وقت بیش‌تری احتیاج داشت و از همین رو به پشتیبانی جنبش‌توده‌ای نیازمند بود. و از سوی دیگر، با چشمان خود می‌دید که بسیاری از رهبران و رجال سیاسی عضو و یا نزدیک به جبهه ملی، او را ترک کرده و به جناح‌های نزدیک به دربار می‌پیوندند.

افزون بر آن، تمام اقدامات دیپلماتیک آمریکا نشان از آن داشت که آن دولت قویا از منافع انگلستان در ایران جانبداری می‌کند و حتی در صدد برکناری اوست. دکتر مصدق سیاستمدار با تجربه‌ای بود و دریافته بود که زمان زیادی برای مانور و بهره‌وری از تضاد‌های موجود بین کشور‌های امپریالیستی ندارد. پشتیبانی خالصانه و بی‌دریغ او از نظام پادشاهی، فضای اندکی را برای بندبازی در جنبش‌توده‌ای باقی گذاشته بود. یا می‌بایست چون ۲۶ ماه پیش، سیاست‌هایش را منطبق با جنبش‌توده‌ای می‌ساخت و یا

به خواسته‌های جهان‌خواران، شاهدوستان و شریعت‌مداران گردن می‌نهاد. راه و روش پیشین حکومت‌اش به ناامیدی مردم و گسست از ملی‌گرایان منجر شده و همین امر به تقویت حزب توده انجامیده بود. "خمیر مایه"ی کودتای ۲۸ مرداد از مدت‌ها پیش به دست دو کشور امپریالیستی آمریکا و انگلستان و یاری کارگزاران ایرانی‌شان پایه‌ریزی شده بود. با این تفاوت که در تظاهرات سی تیر ۱۳۳۲ (درست ۲۸ روز پیش از کودتا) مصدق و بسیاری از هواداران وفادارش در هیئت حاکمه به این حقیقت دست یافتند که بخش عظیمی از توده‌های زحمتکش ایران از رهبران نهضت ملی‌نا امید شده و به دنبال بدیلی دیگر می‌گردند. برای رهبران جبهه ملی افزایش نفوذ حزب توده و شوروی‌زنگ خطری بود بس بزرگ. رهبران جبهه ملی این نکته را درک نمی‌کردند که حزب توده به خاطر دفاع از منافع شوروی حاضر به پذیرش هرگونه درپوزگی و فرومایگی است.

هفت سال پیش از آن تاریخ، قوام السلطنه بر سر مسئله‌ی نفت شمال از سرسپردگی کامل حزب توده به شوروی استفاده و جنبش کارگری را سرکوب کرده بود. سیاست بازی‌های حزب توده نمی‌بایست از خاطره و حافظه‌ی مصدق و یارانش محو شده باشد. ملی‌گرایان اگر واقعا می‌خواستند علیه کلیه‌ی کشورهای امپریالیستی (به ویژه آمریکا و نه فقط انگلستان) در رابطه با ملی‌شدن صنعت نفت مبارزه و ایستادگی کنند، می‌توانستند از تضادهای دو بلوک شرق و غرب استفاده کنند.

در گذشته، مصدق همواره از وجود حزب توده برای ترساندن آمریکا و یا سایر دولت‌های امپریالیستی استفاده می‌کرد. در واقع با سرکوب توده‌ای‌ها می‌کوشید به آن‌ها نشان دهد که بر اوضاع سیاسی ایران مسلط است. اما سیاست آمریکا تغییر یافته بود. خود مصدق هم به این موضوع آگاهی داشت. ولی با این وصف، همچنان به خوش‌خدمتی‌هایش به آمریکا ادامه می‌داد و جلوی فعالیت اعضای حزب توده را می‌گرفت. از این جهت، در میان سیاستمداران بورژوازی ایران، مصدق حتا از قوام عقب‌تر بود. او هرگز اجازه فعالیت قانونی به آن حزب را نداد (پس از تیراندازی به شاه، حزب توده هنوز غیرقانونی بود) و همیشه به این کارش افتخار می‌کرد. مصدق در

گفتگویی که با سرهنگ بزرگمهر و کیل مدافعی پس از کودتای ۲۸ مرداد در زندان داشته به سرکوب حقوق دموکراتیک و جلوگیری از آزادی بیان و همایش حزب توده به روشنی اعتراف کرده است:

"سرهنگ بزرگمهر: امروز بحث به میان آمد که اشخاص بی طرف بزرگ ترین ایرادشان به شما این است که در اواخر دوره زمامداریتان به توده ای ها خیلی میدان داده بودید.

مصدق: این ها که این طور فکر می کنند، شعور و فهم سیاسی ندارند. این توده ای ها که می گویند، مگر چه کاری می کردند. به اصطلاح آن مرد [منظور، سرلشکر آزموده دادستان دادگاه نظامی مصدق است] نعره می کشیدند یا روزنامه می فروختند. ما که به آن ها اجازه دیگری نمی دادیم و همیشه به عوامل انتظامی دستور می دادم که از کارهای خلاف رویه آن ها جلوگیری کنند. اما، ملیون وقتی اجازه میتینگ می خواستند اجازه می دادم. نمی توانستم اجازه ندهم ... به توده ای ها اگر مارک معینی داشتند اجازه صحبت داده نمی شد. دولت هر وقت حس می کرد که از طرف جمعیت معینی خطر هست قادر بود که جلوییش را بگیرد." (۳۶)

دکتر مصدق از آزادی بیان، همایش و راه پیمائی دگراندیشان جلوگیری می کرد و تنها به ملی گرایان "مردم سالار" اجازه ی سخنرانی و گردهمایی می داد.

افزون بر هواداران "نهضت ملی"، افراد و دستجاتی از قماش شاه، سرلشکر زاهدی، آیت الله کاشانی و آیت الله بهبهانی، دکتر بقایی، مکی، شعبان جعفری و طیب حاج رضایی، حزب سومکا و برادران رشیدیان، با این که "مارک های معینی هم داشتند و نعره هم می کشیدند"، از "آزاد" منشی نوع مصدقی سخاوتمندانه برخوردار بودند. برای مصدق و طبقات مرفه، آسیب و گزند کم تری از جانب افراد و "جمعیت های معین" و شناخته شده ای چون مستشاران آمریکایی، دربار و روحانیان حس می شد تا ورود صفوف مستقل توده های زحمتکش به عرصه ی مبارزات سیاسی جامعه ایران.* تاریخ نشان داد که برای مصدق و جبهه ملی دفاع از اساس سلطنت و منافع طبقاتی هیئت حاکمه، بیش تر اهمیت داشت تا دفاع از حقوق دموکراتیک مردم ایران.

* با توجه به این نکته که تا آن تاریخ بیش از سه بار کوشیده بودند که مصدق را با توطئه و کودتا برکنار کنند و حتا رئیس شهربانی اش را به قتل رسانده بودند.

بی نویس های بخش ششم:

- ۱ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۳۴
- ۲ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۵۱
- ۳ - جنبش ملی شدن نفت ایران صفحه ۲۵۴
- ۴ - همان جا صفحه ۲۵۵
- ۵ - همان جا
- ۶ - همان جا صفحه ۲۵۶
- ۷ - همان جا صفحه ۲۵۷
- ۸ - روزنامه کیهان ۹ اسفند ۱۳۳۱
- ۹ - همان جا
- ۱۰ - کارنامه مصدق و حزب توده صفحه ۳۳۷
- ۱۱ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۴۹
- ۱۲ - خاطرات و تالعات مصدق صفحه ۲۶۷
- ۱۳ - کارنامه مصدق و حزب توده صفحه ۴۴۰
- ۱۴ - همان جا صفحه ۴۵۳
- ۱۵ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۲۲۰
- ۱۶ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۴۱
- ۱۷ - نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه
- ۱۸ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۴۱
- ۱۹ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۴۴
- ۲۰ - باقری بعد از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد به جزیره خارک تبعید شد.
- ۲۱ - ایالات متحده آمریکا و ایران، تاریخ مستند، صفحه ۲۲۱
- ۲۲ - کودتاسازان صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵
- ۲۳ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۲۱۷
- ۲۴ - کارنامه مصدق و حزب توده صفحه ۴۶۷
- ۲۵ - همان جا صفحه ۴۶۹
- ۲۶ - همان جا
- ۲۷ - همان جا صفحه ۴۷۰
- ۲۸ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۴۳
- ۲۹ - کودتاسازان صفحه ۱۷۷
- ۳۰ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۲۸۵
- ۳۱ - همان جا صفحه ۲۸۷
- ۳۲ - جنبش ملی شدن نفت ایران صفحه ۳۵۹

۳۳ - جبهه ملی تا حدود زیادی از نیرو و سازماندهی درونی حزب توده اطلاع داشت. حکومت مرکزی چندین نفر از ماموران شهربانی را به داخل حزب توده فرستاده بود - خاطرات سیاسی خلیل ملکی صفحه ۴۶۶ - ناگفته نماند که حزب توده نیز تعدادی از اعضای خود را به عنوان پرووکاتور به درون مخالفان، و به ویژه گروه موسوم به نیروی سوم، فرستاده بود)

۳۴ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۲۸۸

۳۵ - خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر مصدق صفحه ۶۱

۳۶ - رنج های سیاسی دکتر مصدق صفحات ۵۷ و ۵۸

بخش هفتم

خودکشی سیاسی
جبهه ملی

مرداد ۱۳۳۲

جعلیات، حتا جعلیاتی که به وسیله یک دستگاه قدرتمند دولتی ساخته شده باشند، نمی‌توانند در آزمونِ زمان تاب بیاورند و سرانجام به علت تناقضاتِ درونی خود تکه تکه پاره خواهند شد. برعکس، حقایقِ تاریخی، اگر به شیوه‌ای علمی به ثبت رسیده باشند، دارای قدرتی اقصاع‌کننده هستند و سرانجام اذهان را مجاب می‌کنند.

تروتسکی

مقدمات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مدت‌ها قبل آماده شده بود و کم‌تر کسی پیدا می‌شد که از آن اطلاعی نداشته باشد. روزنامه‌ی باختر امروز در تاریخ ۵ مردادماه نوشت که اشرف خواهر شاه در پاریس با عمال کمپانی سابق نفت و میس لمپتون عضو اداره‌ی اطلاعات سفارت انگلستان در تهران، ملاقات‌هایی داشته است. (۱)

دو روز پیش از گزارش روزنامه‌ی باختر امروز، به تاریخ سوم مردادماه، اشرف پهلوی مخفیانه وارد تهران شد و یکسر به کاخ سعدآباد رفت تا پیغام‌ها و نقشه‌های طرح‌ریزی شده را به اطلاع برادرش برساند. به گفته‌ی ارتشبد فردوست، پس از خارج شدن خانواده‌ی سلطنتی از ایران، اشرف سه بار به ایران آمده بود. وی در تهران با کمک اسدالله رشیدیان تشکیلاتی را سازمان داد. فردوست درباره‌ی فعالیت‌های اشرف می‌پرسد:

"آیا مصدق از فعالیت‌های اشرف و ملاقات‌های او در این سه سفر اطلاع داشت؟ باید گفت، به طور حتم! پس چرا مزاحمت جدی برای این افراد به ویژه رشیدیان فراهم نیاورد؟ ابهام در همین جااست. آیا مصدق از قبل می‌دانست که چه باید بشود؟" (۲)

اشرف غیر قانونی وارد ایران گردید، اما بازداشت نشد. ورود اشرف به تهران اعتراض شدید مردم و مطبوعات را برانگیخت. دکتر مصدق به شاه پیغام داد که خواهرش باید در ظرف ۴۸ ساعت تهران را ترک کند. اشرف پهلوی شاه را از نقشه‌ی

توسط گرانه‌ی امپریالیسم با خبر ساخت و تهران را ترک کرد. شاه مزورانه اعلام داشت که از آمدن خواهرش به ایران مطلع نبوده است. ماموریت سیاسی اشرف پهلوی به تاریخ ۱۷ مرداد ماه توسط روزنامه فرانسوی پاری ماچ افشا شد. در گزارش آن روزنامه به صراحت آمده بود که اشرف برای شوراندن افسران وفادار به شاه به ایران سفر کرده است:

"اشرف به تهران رفته بود تا قسمتی از ارتش را علیه دکتر مصدق به شوراند و با کمک افسران وفادار خود در ارتش ایران، مصدق را از میان بردارد. ولی دکتر مصدق به او مجال فعالیت نداد و اشرف با افضاح از ایران اخراج شد. اما اشرف در همان چند روز اقامت خود در تهران کارهایی کرد که نتایج آن را در آینده خواهیم دید." (۳)

مصدق از مدت ها قبل در صدد برگزاری همه پرسی برای انحلال مجلس هفدهم بود. اقلیتی در مجلس می کوشید تا با شایعه سازی درباره‌ی رشد حزب توده، و برانگیختن ترس و وحشت در بین محافل ملی گرا، در این کار اخلال بکنند. اما به رغم کلیه‌ی تلاش های مخالفان مصدق، همه پرسی برگزار شد. این همه پرسی، فوق العاده ضد دموکراتیک بود. در واقع، اکثریت جامعه ایران که در روستاها به سر می بردند، در این رای گیری شرکت داده نشدند. با توجه به این که زنان نیز از حق رای برخوردار نبودند، اقلیت ناچیزی از کل جمعیت ایران در این "همه پرسی" شرکت داشت. به هر حال، اکثریت قابل ملاحظه‌ای از مردان شهر نشین به انحلال مجلس رای مثبت دادند. مصدق رهبر "مردم سالار" درباره‌ی قدرت و توانایی مردم، و هدف از این "همه پرسی" اشارات قابل تاملی کرده است:

"مردم چه کاری بیش از آنچه کردند می توانستند بکنند. قدرت و توانایی هر کس همان یک رای بود که موقع رفراendum به دولت داده بود." (۳)

یک روز پیش از آمدن اشرف به تهران، آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی به نتیجه‌ی همه پرسی‌ی مردم ایران در باره‌ی انحلال مجلس هفدهم اشاره کرد و با صراحت بی نظیری اذعان داشت: آمریکا دارد ایران را از دست می دهد؛ چرا

که مصدق برای فائق آمدن بر مجلس از حزب توده کمک گرفته است و این راه باید در جایی مسدود بشود و ما مصمم هستیم که جلوی این کار را بگیریم.

با وجود این که رئیس جمهور آمریکا به خوبی آگاه بود که مصدق با حزب توده هیچ ارتباطی ندارد، ولی تلاش ورزید تا با خطرناک جلوه دادن آن حزب، برای اقدامات خراب کارانه‌ی خود در ایران توجیحات سیاسی لازم را بتراشد. افزون بر این، آیزنهاور در امور داخلی ایران دخالت علنی توأم با تهدید کرده بود؛ و لزوماً واکنش سریع هر دولت غیر وابسته‌ی او را انتظار می‌کشید. اما پیشوای جنبش "مستقل و ملی" ایران کاری نکرد. کودتاگران آمریکایی به خوبی از شخصیت منززل و روحیات ضعیف مصدق اطلاع داشتند. بدین سان، آمریکا فشارهای دیپلماتیک و تبلیغاتی خود را تشدید کرده بود و اطمینان داشت که رهبر "نهضت ملی ایران" را وادار به عقب نشینی خواهد کرد.

در همان ایام، جنب و جوش محافل ایرانی وابسته به دربار و امپریالیسم، ابعاد تازه‌ی او به خود گرفته بود. به ویژه فعالیت برادران رشیدیان، جاسوسان شناخته‌ی شده انگلستان، در بازار تهران افزایش یافته بود. این مسئله نیز از برابر دیدگان صاحب نظران سیاسی پنهان نمانده بود. در این میان، افشاگری مطبوعات ملی‌گرای ایران نقش مهمی در بیداری افکار عمومی ایفا کرد. البته افشاگری‌های نشریات منحصر به مطبوعات ملی‌گرا نمی‌شد. حزب توده هم با اتکا به سازمان مخفی نظامی خود اطلاعات دقیق و مهمی از فعالیت کودتاگران و دربار به دست می‌آورد و منتشر می‌کرد. نزدیکان مصدق در پاسخ به افشاگری‌های توده‌ای‌ها، معترضان می‌گفتند که دربار با کسی کار ندارد و باید دست از سرش برداشت.

در روز بیست و دوم مرداد ماه، حزب توده در نشریه‌های خود خبر کودتای قریب الوقوع را نوشت و اسامی گردانندگان اصلی کودتا را معرفی کرد. در فردای آن روز، باردیگر حزب توده هشدار خود را تکرار کرد و به مردم ایران فرمان "آماده باش" داد. با این که حزب توده از مقدمات کودتای آمریکایی به خوبی مطلع بود، ولی خود کوچک‌ترین اقدام جدی برای بسیج نیرو هایش انجام نداد. سازمان مخفی نظامی حزب توده نیز تقریباً

بدون برنامه و نقشه، در انتظار فرامین رهبران بسر می‌برد و صرفاً به افشاگری بسنده کرده بود.

مصدق از سوی هواداران جبهه ملی در ارتش نیز به توطئه‌های آمریکاییان پی برده بود. در روز پانزدهم مردادماه دو تن از افسران نیروی هوایی به نام‌های غلامرضا نجاتی و علی تراب ترکی با مصدق ملاقات کردند و به او از فعالیت‌های سیری عوامل وابسته به دربار در ارتش و نیروی هوایی خبر دادند. آن‌ها در ملاقات خود با مصدق متذکر می‌شوند که احتمال وقوع کودتای نظامی از هر زمان بیش‌تر شده است. در پی این دیدارها، سرهنگ ممتاز فرمانده پادگان جمشیدیه نیز به نزد مصدق رفت و گزارش داد که چگونه سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی برای جلب همکاری با کودتا، با وی به گفتگو نشسته است. مصدق رهبر "دوران‌دیش" به سرهنگ ممتاز می‌گوید: آقا جان، این‌ها نعل وارونه می‌زنند. دل سرد نشوید.

گزارش‌های مربوط به کودتا در مطبوعات ایران چاپ و افشا شده بود. همین امر استعمارگران آمریکایی و انگلیسی را مصمم ساخت تا هر چه زودتر توطئه‌ی خونین خود را عملی سازند. به نظر می‌رسید که دولت مصدق عملاً تسلیم کودتا شده است. اقدامات ضد کودتای مصدق (اگر بتوان آن‌ها را اقدام نامید) آن قدر خام و کودکانه بودند که کودتاچیان را جسورتر می‌ساخت و به آن‌ها اعتماد به نفس بیشتری می‌داد. در آن روزهای تعیین‌کننده، دو نیروی اصلی در سیاست ایران یعنی جبهه ملی و حزب توده، هیچ اقدام اساسی و عملی برای بسیج مردم به منظور مقابله با کودتا نکردند. نصرت‌الله خازنی‌جان‌نشین اداره بازرسی نخست‌وزیری که در محل اقامت نخست‌وزیر به کار مشغول بود می‌گوید که ما از ۲۵ مرداد اطلاع کامل داشتیم که چه اتفاقاتی خواهد افتاد. تانک‌های در خانه‌ی دکتر مصدق را هم عوض کرده بودند و به جایش تانک‌های شرم‌ن‌گذاشته بودند. اما دکتر مصدق، داستان آن شب را به شکل دیگری بیان می‌کند: "تا آخر ساعت روز ۲۴ مرداد هیچ چیز که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و این جانب [مصدق] باشد وجود نداشت و روابط دربار با دولت عادی بود." (۵)

کودتای نافرجام ۲۵ مرداد

مدتی بود که دکتر بقائی و حائری زاده، پاران سابق دکتر مصدق، هفته‌ای یک بار در منزل آیت‌الله کاشانی جمع می‌شدند و با برگزاری مجالس روضه خوانی، به تبلیغات علیه مصدق می‌پرداختند. در یکی از این مراسم مذهبی - سیاسی، بنا بود شخصی به نام حدادزاده علیه مصدق سخنرانی کند. داریوش فروهر به همراه تنی چند از اعضای حزب ملت ایران به هواداری از مصدق وارد مجلس روضه خوانی شدند و حدادزاده را زیر مشت و لگد انداختند و به قتل رساندند. گویا آیت‌الله خمینی نیز در آن جا حضور داشته و شاهد ماجرا بوده است. (۶)

در روز ۱۵ مرداد شوارتسکف رئیس پیشین هیئت مستشاران آمریکا در ژاندارمری ایران، که دیگر در ایران کاری نداشت، از پاکستان به ایران آمد و به دیدار شاه رفت. وی به طور نیمه پنهانی به سازماندهی عملیات کودتا مشغول شد. (۷)

روزنامه‌های طرفدار دولت به این دیدار اعتراض کردند. شاه پس از گفتگو با شوارتسکف برای چند روزی به بهانه‌ی استراحت به شمال رفت و در انتظار پی‌آمد کودتا نشست. او دو برگ کاغذ سفید را امضا کرده بود که در یکی حکم عزل مصدق، و در دیگری حکم نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی را بعداً نوشتند.

در همان ایامی که توطئه‌ی علیه حکومت مصدق در جریان بود، فرمانده‌ی مستشاران آمریکایی با زیرکی تلاش می‌کرد تا روابط خود را با مسئولان ارتشی و دولتی عادی جلوه دهد. ژنرال مک‌کلود، رئیس هیئت نظامی آمریکا، دو روز پیش از کودتای ۲۵ مرداد با سرتیپ ریاحی ملاقات و او را برای استراحت و ماهی‌گیری به شهرستان لار دعوت کرد.

کودتاچیان که به خاطر افشای اسرار توطئه‌شان تاریخ کودتا را به جلو انداخته بودند، حوالی نیمه شب ۲۴ مرداد ماه را برای اجرای عملیات خود انتخاب کردند. کودتاچیان

ساعت ۱۱ شب، دکتر فاطمی وزیر خارجه، مهندس حق شناس وزیر راه و مهندس زیرک زاده را بازداشت کرده و به سعدآباد بردند. دکتر فاطمی نقل می‌کند:

"دو نفر زن که خانه آن‌ها نزدیک ستاد [ارتش] بود به وسیله‌ی تلفن به شهربانی و منزل نخست وزیر خبر می‌دهند که دکتر فاطمی را در یک کامیون سرباز دیده‌ایم در حالی که از طرف چهار کامیون سرباز محاصره بوده است در این وقت یک ساعت و نیم از نیمه شب می‌گذشته است که به نخست وزیر جریان را گزارش می‌دهند." (۸)

دکتر فاطمی در آن کامیون تنها نبود. مهندس حق شناس و مهندس زیرک زاده نیز همراه وی بودند. فاطمی تعریف می‌کند که در طول راه: "تعجب این بود که با وجود حکومت نظامی هیچ کجا ممانعتی نمی‌شد." (۹) سرتیپ کیانی، معاون سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش، نیز به وسیله‌ی کودتا گران بازداشت شده بود.

سی دقیقه از نیمه شب گذشته بود که سرهنگ نصیری به همراه چند کامیون سرباز و دو جیپ و زره پوش به خانه‌ی دکتر مصدق آمد و به بهانه‌ی تقدیم یک نامه‌ی محرمانه از طرف شاه اجازه‌ی ورود خواست. مصدق که از کودتا با خبر بود به محافظانش دستور داد تا نصیری را بازداشت کنند. حزب توده مدعی شده است که مصدق را در ساعت ده و نیم همان شب از شروع کودتا مطلع ساخته بوده است. کودتای آخر شب ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ با دستگیری نصیری عملاً شکست خورد.

عملیات کودتا بسیار ناشیانه به مرحله‌ی اجرا درآمده بود. جانشین وزیر امور خارجه آمریکا و رئیس پیشین سازمان CIA بدل اسمیت، در گزارشی که ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ برای رئیس جمهور آمریکا فرستاد، علل شکست کودتای ۲۵ مرداد را "سه روز تاخیر و پا به پا کردن سرلشکران ایرانی که مسئول کار بودند"، اعلام کرد.

بعد از آن که کودتای آمریکایی شکست خورد، شاه به همراه همسرش ثریا، از ترس روستائیان و مردم کلاردشت که با بیل و کلنگ به سوی محل اقامت او حمله آورده بودند، سراسیمه به بغداد گریخت و از آن جا به رم رفت. (۱۰) وی با روحیه‌ای

شکست خورده در پی پناهگاهی برای خانواده اش در آمریکا بود. (۱۱) شاه به سفیر آمریکا در بغداد گفته بود:

"از آن جا که خانواده بزرگی دارد و سرمایه چندانی در خارج از کشور در اختیارش نیست باید به فکر پیدا کردن کاری برای خود باشد." (۱۲)

محمد رضا شاه در گفتگو با سفیر آمریکا در عراق، متوسل به تظلم طلبی رایج در فرهنگ سیاسی هیئت حاکمه‌ی ایران شده بود. به طور یقین شاه در بیرون از ایران ثروت زیادی داشت. وی ده سال پیش، نزدیک به یک میلیون دلار ارز به آمریکا منتقل کرده و به سفیر انگلستان گفته بود که در صدد سرمایه گذاری در آن کشور است. (۱۳)

به هر حال، فرار شاه برای برخی رهبران "نهضت ملی" فاجعه‌ای تکان دهنده بود: "حقیقتاً احساس می‌کردم خطر عظیمی متوجه مملکت است ... خطر عظیم عبارت از این بود که در حدود ساعت ۳ بعدازظهر به بنده [دکتر شایگان] اطلاع رسید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مملکت خارج شدند." (۱۴)

گفته شده است که بعد از آشکار شدن همدستی شاه در کودتای نافرجام، با این که مصدق فرصت کافی برای دستگیری شاه داشت، ولی این کار را نکرد و اجازه داد تا از ایران فرار کند. سروان داور پناه یکی از افسران محافظ منزل مصدق مدعی است که سرتیپ سپه پور از سران نیروی هوایی، به مصدق تلفن کرده و از او درباره بازگرداندن و یا حتی سقوط هواپیمای شاه کسب تکلیف کرده است. به گفته‌ی داور پناه، مصدق به سرتیپ سپه پور گفته است: بگذارید بروم. هواداران مصدق منکر روایت سروان داور پناه شده‌اند.

به دنبال فرار شاه از ایران خبرنگار یونایتدپرس از تهران گزارش داد:

"ملت ایران یکی از سلاطین (شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی) را از تاج و تخت سرنگون کرد. امری که فوق العاده مسلم است این است که خاندان پهلوی دیگر در ایران امید بازگشت یا ادامه حیات ندارند." (۱۵)

احتضار نظام پادشاهی

صبح ۲۵ مرداد ماموران انتظامی برای بازرسی کاخ شاه به سعدآباد رفتند. از دفتر خصوصی شاه مدارکی دال بر مراسلات و مکاتبات بین افراد داخل و خارج کشور به دست آمد که همگی حکایت از شرکت شاه و اطرافیانش در توطئه علیه حکومت مصدق داشتند. همه‌ی مدارک بر اساس دستور قبلی برای نخست وزیر برده شد:

"مصدق وحشت زده، نامه‌ها و عکس‌ها و مدارکی را که از دفتر مخصوص شاه و دربار به دست آمده بود، در گاو صندوق خود پنهان کرد." (۱۶)

دیگر برای مصدق کوچک‌ترین شک و تردیدی در باره‌ی دخالت شاه و دربار در طرح کودتا وجود نداشت. به ویژه، نامه‌ی ابوالقاسم امینی کفیل دربار شاهنشاهی به مصدق، جریان دخالتگری شاه در کودتا را کاملاً روشن کرد. ابوالقاسم امینی که به خاطر شرکت در کودتا به زندان افتاده بود، در نامه‌اش به مصدق چنین نوشت:

"خداوند قادر و لایزال شاهد و گواه است که روحم از این جریان مطلع نبود و متأسفانه از حضرت عالی کسب تکلیف کردم که از این کار کناره‌جویی کنم، موافقت نفرمودید. بالاخره این جوان [محمدرضا شاه] آن چه را نباید بکند کرد و با حيله و مکر همه را از من پنهان داشت. به خدا قسم عملیات دفتر مخصوص و گارد شاهنشاهی هرگز به وزارت دربار گفته نمی‌شود. من چه مسئولیتی در قبال عمل خلاف کسی که خود مسئول بوده و فرار اختیار کرده است می‌توانم داشته باشم ... این گندکاری و این عمل ناجوانمردانه دستوری است که خود مومن [شاه] لابد از آن جا به رئیس گارد داده است." (۱۷)

شکست کودتای ۲۵ مرداد بیش‌تر به خاطر ناشی‌گری کودتاچیان بود تا اقدامات ضد کودتای حکومت مرکزی. سرتیپ ریاحی نیز به وسیله‌ی ستوان کاظم ریاحی از عملیات سرهنگ نصیری خبر داشت. رئیس ستاد ارتش با علم به کودتای قریب الوقوع، عملاً اقدامی جدی برای مقابله با کودتا و بسیج سربازان مستقر در پادگان‌های تهران نکرد. به استثنای یک نفر، هیچ‌کدام از فرماندهان پادگان‌های تهران در پادگان‌ها حضور

نداشتند. و هیچ یک از یکان‌های ارتش که تحت فرماندهی مصدق بودند، در آماده‌باش نظامی نبودند. اسامی کودتاگران به وسیله‌ی رسانه‌های عمومی منتشر شده بود. ولی با وجود برقراری مقررات حکومت نظامی و ساعات منع عبور و مرور، کودتاگران آزادانه در خیابان‌های تهران در رفت و آمد بودند. مصدق در باره‌ی روزهای پیش از کودتای نا موفق ۲۵ مرداد چنین گفته است:

"در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد عده‌ای از اشخاص به منزل من می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتا است ... از نهم اسفند ۱۳۳۱ همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خودم بودم ... روز ۲۲ مرداد این شایعه به حد شیاع رسید. من رئیس ستاد ارتش را خواستم ... ایشان باز به من جواب داد تمام احتیاطات لازم شده و جای نگرانی نیست ... آقای ریاحی روز جمعه ۲۳ مرداد مرا ملاقات نکرد و حال آن که روزهای جمعه معمولاً برای گزارش و کسب دستور می‌آمدند. روز شنبه (۲۴ مرداد) طبق معمول، اول وقت مرا ملاقات نکردند و من نگران شدم، چه علتی پیدا شده که رئیس ستاد در این روز مهم به دیدن من نیامدند؟ ولی به خود گفتم شاید ایشان مشغول انجام وظیفه هستند. ولی عصر آن روز به ملاقات من آمدند و گفتند گرفتار کاری شدم." (۱۸)

امپریالیسم با یاری دربار، بیش از سه بار کوشیده بود که مصدق را برکنار کند. به علاوه، نخست وزیر ایران دست کم از نهم اسفندماه ۱۳۳۱، از توطئه‌ی امپریالیسم علیه خود با خبر بود. هر لحظه خطر وقوع کودتا می‌رفت، اما خبری از رئیس ستاد ارتش نبود! پرسیدنی است که در آن ساعات مهم و حیاتی، سرتیپ ریاحی به چه کاری مشغول بود؟ و چرا این بار دکتر مصدق کوچک‌ترین حرکتی برای بسیج مردم و نیروهای هوادار خود نکرد؟ پس از سپری شدن سال‌ها هنوز پاسخ قانع‌کننده‌ای از سوی ملی‌گرایان به این پرسش‌ها داده نشده است. ریاحی روز ۲۳ مرداد ماه به دیدار نخست وزیر می‌رود:

"روز بیست و چهارم، عصر که بنده خدمت آقای دکتر مصدق رسیدم، راجع به موضوع چهار ارابه جنگی سعد آباد ایشان با من تشدد کردند. بنده نیز به دلایلی که مفصلاً در دفاعیات به عرض خواهم رسانید، چون در شغل خود ناراحت بودم با نهایت خشونت جواب ایشان را دادم. ایشان به بنده گفتند: که ((الان دیر است. فعلاً شما تا فردا صبح در ستاد ارتش باشید.)) یا جمله‌ای نظیر این، عین جمله؛ بنده یادم نیست. به هر صورت برای بنده کاملاً روشن بود که فقط آن شب را مشغول ستاد ارتش هستم. به همین دلیل پس از آن که آن شب به منزل خود رفتم، تصمیم گرفتم که چون شب

آخر است و آقای دکتر مصدق نیز از روی سوء ظن عصر بیست و چهارم از بنده نوشته‌ای گرفته بودند که آن شب اتفاقی رخ نخواهد داد و بنده نیز این تعهد را کرده بودم، تصمیم گرفتم شب را در ستاد ارتش بگذرانم." (۱۹)

ریاحی در دادگاه نظامی شاه اقرار کرد که اطمینان داشته است که مصدق از فردای ۲۴ مرداد، وی را به دلایل مهمی چون، تاخیر حیاتی در ملاقات آن روز، نوشتن تعهدنامه مبنی بر عدم احتمال وقوع کودتا و برخورد خشونت آمیز با مافوق، تعویض خواهد کرد. شگفتا که هیچ یک از این دلایلی که ریاحی در دادگاه بر شمرد، به ویژه وقوع کودتا در همان شب، باعث تعویض رئیس ستاد ارتش نگردید! ارتشبد فردوست درباره‌ی سرتیپ ریاحی می‌گوید:

"ریاحی در دوران مصدق، محمدرضا را فرمانده کل قوا می‌دانست و قلباً از رویه‌ی مصدق نسبت به فرم اداره‌ی ارتش راضی نبود. او علاقه داشت که ارتش را شاه اداره کند." (۲۰)

مصدق در دادگاه نظامی، ماجرای کودتای ۲۵ مرداد را این چنین توضیح می‌دهد:

"ساعت ۱ بعداز نصف شب با بودن حکومت نظامی که عبور و مرور ممنوع بوده، هیچ کس قصد رفتن به خانه‌های عمومی را هم نمی‌کند تا چه رسد به این که دست خط شاهنشاه را ببرند به نخست وزیری ابلاغ کنند. چنانچه دست خط در روز ابلاغ می‌شد با این که بر طبق مقررات مشروطیت صادر نشده بود، یک بیانیه صادر و از کار دوری می‌کردم و از خود در مقابل مردم رفع مسئولیت می‌نمودم... هیچ کس قبول نمی‌کرد که شاهنشاه نخست وزیر تعیین کنند، و دولت هنوز معرفی نشده از کشور خارج شوند. این‌ها همه چیزهایی بود که باز در اصالت دست خط تردید کنم. البته نظر این بود که به طور مستقیم تماس بگیرم و از نظر اعلیحضرت راجع به اصالت و طرز ابلاغ آن میسوق شوم، که گفتند اول وقت روز یک شنبه از کلاردشت به رامسر و از آن جا به بغداد تشریف فرما شده اند. این بی‌اطلاعی از چگونگی سبب شد که روز دوشنبه ۲۶ مرداد عصر در هیئت دولت حاضر نشوم و موضوع دست خط را مطرح نکنم. برای این که پس از طرح شدن اگر اجرا نمی‌گردید ایجاد ناامنی می‌کرد؛ و مردمی که می‌خواستند از اوضاع آشفته استفاده کنند، وسیله به دست می‌آوردند که مقاصد خود را انجام دهند." (۲۱)

مصدق در همان دادگاه توضیحات بیشتری راجع به عملکرد نصیری و اصالت دست خط شاه می‌دهد:

"اولاً [سرهنگ نصیری] توهین به مقام سلطنت کرده. زیرا مقام سلطنت آن قدر بالا است، آن قدر بزرگ است که محتاج به این نیست که با قوه [نیروهای نظامی] دست خط بیاورند. این که با قوه دست خط آورده، توهین به مقام سلطنت کرده ... دست خط شاه را اگر یک فراش دربار بیاورد، نخست وزیر باید آن فراش را روی سر خود بگذارد. دست خط شاه احتیاج به قوه و زره پوش نداشت." (۲۲)

در نخستین ساعات بامداد روز ۲۵ مرداد ماه برهنگان آشکار شد که شاه در کودتای نافرجام، دخالت مستقیم و نقش اساسی داشته است. با انتشار این گزارش، مردم ایران در بسیاری از راه پیمائی‌ها و گردهمائی‌های سیاسی خواهان سرنگونی نظام پادشاهی شدند. گرایش به برپائی جمهوری رو به رشد گذاشته بود:

"عصر دیروز میتینگ عظیمی برای ابراز نفرت به کودتاچیان در میدان بهارستان تشکیل شد دیروز محمدرضا پهلوی شاه فراری که علیه حکومت ملی به دست یاری اجانب کودتا نمود و با شکست مواجه گردید از طرف ملت منعزل گردید. ده‌ها هزار مردم قهرمان تهران با در دست داشتن عکس دکتر مصدق فریاد می‌زدند: مصدق پیروز است، ما شاه نمی‌خواهیم - شاه فراری و اجنبی پرست باید محاکمه و مجازات شود. شاه از ترس انتقام ملت به بغداد گریخت. مردم با شوق و ذوق پیروزی خود را جشن گرفتند. همه مردم خواستار محاکمه و اعدام فوری کودتاچیان بودند ... شعارهایی که دیروز از قلب اجتماع عظیم مردم تهران بر می‌خواست هم‌تازگی داشت و هم لذت بخش بود. ((مرگ بر شاه خائن)) ((نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی)) ((ما شاه نمی‌خواهیم)) ((شاه نباید محاکمه شود)) ((سلام به دکتر مصدق پیشوای ملت‌های اسیر شرق)) ((سلام به دکتر فاطمی یار وفادار مصدق)) ... همه خوشحال بودند. روشنایی این خوشحالی و پیروزی در چهره‌های سوخته و آفتاب زده پابرنه‌ها و شکم‌گرسنه‌ها و ده‌ها هزار مردمی که میدان بهارستان را پر کرده بودند می‌درخشید ... بلندگو شعار می‌داد. شعارهای انقلابی و خواستنی. این شعارها در قلوب مردم می‌نشست و به شکل خروش دلهره‌آوری از سینه مردم بر می‌خواست و شهر را می‌لرزاند ... در این موقع دکتر فاطمی در بالکن ظاهر شد ... [دکتر فاطمی] با گذاردن دست به سینه و خم کردن سر به ابراز احساسات مردم پاسخ می‌داد بالاخره در میان فریاد مردم چنین آغاز سخن کرد: هم وطنان، فرزند آن پدری که قرارداد ۱۹۳۳ را ۶۰ سال تمدید کرد می‌خواست نهضت شما را از بین ببرد. (فریاد مرده باد) پدرش ۲۰ سال عامل کمپانی نفت بود و ۴۰ سال دیگر را برای پسرش گذاشت. (فریاد مرده باد) جنایات دربار پهلوی روی جنایات ملک فاروق را سفید کرد (در اینجا ابراز

احساسات علیه دربار که با گفتن مرده باد توام بود چند دقیقه نمی‌گذاشت دکتر فاطمی را که بیش از آن قدرت ایستادن نداشت به صحبت ادامه دهد) ... هم وطنان - وظایف سنگین این دقایق بحرانی را فراموش نکنند و از همین دقیقه که در این جا هستید و از آن دقیقه ای که این جا را ترک می‌کنید مواظب تر، مراقب تر، بیدارتر از همیشه باشید ... آنگاه مهندس رضوی قطعنامه میتینگ را در سه ماده بدین شرح قرائت کرد که مردم با بلند کردن دست آن را بالاتفاق مورد تصویب قرار دادند و میتینگ ساعت ۷/۵ بعد از ظهر خاتمه یافت. اینک قطعنامه میتینگ: در قطعنامه دیروز مردم تهران از دولت دکتر مصدق خواستند که به فوریت عاملین کودتای خائنانه‌ی دربار و شاه فراری تحت تعقیب قرار دهد همچنین از دولت خواستار شدند که شورای موقت سلطنتی تشکیل شود تا تکلیف آینده مملکت روشن شود." (۲۳)

بعد از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد رهبران جبهه ملی اعلام داشتند که دکتر فاطمی بدون اجازه‌ی آن‌ها در همایش سیاسی ۲۵ مرداد سخنرانی کرده است. (۲۴)

رخنه جمهوری خواهی به صفوف ملی‌گرایان

در همایش سیاسی ۲۵ مرداد رهبران جبهه ملی با الهام از رویدادهای آن روز به سخنرانی پرداختند:

"دکتر شایگان گفت: با کشتن ما نهال نهضت ملی ایران بارورتر می‌شود ... مهندس رضوی گفت: باید هر چه زودتر اختلافات طبقاتی از بین برود و دولت شورای سلطنتی را تشکیل دهد. جلال موسوی پیروزی ملت را تیریک گفت و از مردم خواست که در حفظ نظم کوشا باشند" (۲۵)

در سایر شهرستان‌های ایران نیز راه پیمائی‌های مشابهی برگزار شد:

"(تظاهرات شدیدی از طرف مردم اهواز آغاز و بازار و دکانین بسته شد)) گزارش تلفنی خبرنگار ما از اهواز حاکیست که صبح امروز به محض شنیدن خبر کودتا از رادیو تهران بازار بسته شد و تظاهرات عظیمی از طرف مردم در خیابان‌ها علیه کودتا چیان و به پشتیبانی از حکومت مصدق اعلام داشتند." (۲۶)

انتقاد شدید دکتر فاطمی از سلطنت پهلوی، بیان گوی شکل‌گیری دو دیدگاه کاملاً متفاوت در جبهه ملی درباره‌ی نوع حکومت بود: جمهوریت یا سلطنت. دکتر فاطمی در گذشته از همکاران مظفر بقائی بود. وی در روند چند ساله‌ی جنبش مردم ایران از سیاست‌های بقائی دوری گزیده و رادیکال‌تر از سایر رهبران جبهه ملی عمل کرده بود. و همان‌طور که اشاره شد، ایده‌ی "ملی کردن صنعت نفت" در چارچوب برنامه‌ی جبهه ملی را دکتر فاطمی برای نخستین بار به دکتر مصدق پیشنهاد کرده بود. دکتر فاطمی در سر مقاله‌ی روزنامه‌ی *باختر* امروز مورخ ۲۵ مرداد ماه، بار دیگر اساس سلطنت پهلوی را به زیر سوال برد و نوشت:

"در این مقاله نمی‌خواهم ماجرای این جنایت، این کودتای ننگین، این دستبرد و تجاوز ((شاهنشاهی)) را به حقوق ملت ایران شرح دهم. بلکه میل دارم حقایقی را که تا امروز قسمت مهم آن از مردم مخفی مانده است ذکر کنم ... دربار در تمام طول ده سال اخیر قیله‌گاه هر چه دزد، هر چه بی‌ناموس و هر چه واخورده اجتماع بوده قرار داشته و از همه بدتر تنها تکیه‌گاه خارجی‌ان و نقطه اتکای سفارت انگلیس، این دربار گند و کثیف و لعنتی بوده است ... دربار، دشمن همه آزاد مردان، وطن پرستان و خصم مبارزین راه استقلال و آزادی است ... شما [شاه] و فامیل شما از این یک مشت پابرنه و لختی که بیست سال پدربد آن‌ها را به نفت جنوب زیر نظر مستقیم خویش فروخت و برای چهل سال بعد از خود نیز قرارداد ۱۹۳۳ را باقی گذاشته، چه می‌خواهید؟ ثروت یک مملکت را به غارت بردید، املاک و اموال و نوامیس مردم از دست خانواده شما، سی سال است که در امان نبوده؛ حالا هم مثل دزدها و بدکارها از تاریکی شب برای کودتا استفاده می‌کنید و برای استراحت به کلاردشت تشریف می‌برید؟ ... پدر شما یک مرتبه به دست یاری ((آیرونساید)) کلنل انگلیسی بر روی هم و وطنان خود شمشیر کشید و عاقبت در منتهای نکبت در گوشه ((ژوهانسبورگ)) چشم بر هم گذاشت. او از این جنایات چه چیزی دید که امروز شما از روی نقشه فرستادگان انگلیس و بغداد و ایادی جیره خوار اجنبی همان راه نکبت بار و ملعنت آمیز را از نو می‌پیمایید؟" (۲۷)

دکتر فاطمی در ادامه‌ی مقاله‌ی افشاگرانه‌اش از رهبر جبهه ملی می‌پرسد:

"آقای دکتر مصدق! چقدر باید صبر و تحمل کرد؟ و تا کی باید شاهد این فجایع و رسوایی‌های پنهانی و آشکار دربار بود؟ دربار با رفتار ننگ‌آوری که دیشب مرتکب شد، آخرین خط وصلی را که

با ملت داشت برید. دیگر باید به دوازده سال توپش، دوازده سال تحریک برادران و خواهران و مادر [خانواده سلطنتی] و دوازده سال اغراض و شهوات اجنبی خاتمه داد و به گارد شاهنشاهی کاملاً ثابت کرد که ملتی وجود دارد." (۲۸)

اکثر روزنامه‌های آن روز درباره‌ی نقش شاه در کودتا و گسترش موج جمهوری خواهی در بین مردم تأکید داشتند:

روزنامه‌ی جبهه آزادی ارگان حزب ایران وابسته به جبهه ملی با تیترو درشت نوشت: "باید جمهوریت ایران را اعلام کرد." (۲۹)

"[روزنامه‌ی شجاعت نوشته بود]: شاه خائن پس از شکست کودتای نظامی پریشب فرار کرد و دیروز وارد بغداد شد. این عنصر باید به ارتکاب هزاران جرم و خیانت دوران سلطنت خود غیباً محاکمه و محکوم به اعدام شود.

[روزنامه‌ی ایران زمین نیز چنین نوشت]: ما شاه نمی خواهیم.

روزنامه‌ی آبادانا ارگان حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم در سرمقاله اش چنین آمده بود: ننگ و نفرت بر شاه خیانتکار و جاسوس. در آستان دو راه تاریخ به ناسیونالیسم گردن نهیم" (۳۰)

اما در ساعت ۸ بعد از ظهر همان روز ۲۵ مرداد ماه دکتر صدیقی وزیر کشور و معاون نخست وزیر به دیدار مصدق شتافت و اظهار داشت:

"تشکیل این اجتماعات و اظهار این مطالب و دادن این شعارها برای اخلاگران که همیشه مترصد استفاده از اوضاع و احوال و اجرا و پیش بردن نقشه و مقاصد خود هستند از جهت حفظ انتظامات در شهرها بسیار خطرناک و نابجاست. با وجود فرمانداری نظامی بهتر آن است که تظاهر و اجتماعی نشود... جناب آقای دکتر مصدق عرایض بنده را تصدیق و تایید فرمودند. در پاسخ به بنده اظهار داشتند که ((من به فرمانداری نظامی دستور داده‌ام و بار دیگر دستور خواهم داد که رعایت امری را که شما اظهار کرده اید نکنند...)) تصمیم [هیئت وزیران] هر چه بود درباره‌ی حفظ انتظامات و جلوگیری از تظاهرات بعدی بود که مبدا دامنه‌ی این نوع اعمال ناهنجار وسعت پیدا کند. بنده بخصوص بیم آن داشتم که این امر دست آویزی برای عناصر اخلاگر در شهرستان‌ها ایجاد کند و نظیر آن چه در تهران واقع شد در آن جاها هم وقوع یابد." (۳۱)

دکتر فاطمی به عنوان وزیر امور خارجه، بدون آن که از مصدق کسب اجازه کند، تلگرافی به رمز برای مظفر اعلم سفیر ایران در عراق فرستاد:

رمز بغداد: آقای اعلم، ۶۳ و ۶۴. تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد. هر تفسیری هم که از سفارت بخواهند جز این مطلب نخواهد بود. دکتر فاطمی ۴۱۰-۲۶ مرداد ۱۳۳۲ (۳۲)

دکتر صدیقی معاون نخست وزیر درباره‌ی این تلگراف می‌گوید:

"بسیار متأسف هستیم که چنین تلگرافی مخابره شده است. زیرا برای من کلمه ((شاه)) آغازکننده‌ی تاریخ کشور من است. یعنی تاریخ کشور من با نام شاهان شروع می‌شود و کارنامه‌ی ملت ایران که سند پر افتخار این ملت است به نام نامی شاهان و شاهنشاه خوانده می‌شود." (۳۳)

در حقیقت، موضع سیاسی دکتر فاطمی پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ماه در قبال نظام پادشاهی، بازتاب خواست‌های بخش بزرگی از مردم ایران بود. به گفته‌ی خبرنگار یونایتدپرس، گرچه خود دکتر مصدق در وضع حاضر کاملاً مخالف است که شکل حکومت به جمهوری تبدیل شود، ولی اکثریت ملت، خواهان ختم سلطنت است.

دکتر فاطمی در روزنامه‌ی باختر امروز دوشنبه ۲۶ مرداد ۳۲ در مقاله‌ای با عنوان ((خائنی که می‌خواست وطن را بخاک و خون بکشد فرار کرد)) چنین نوشت:

"این جوان هوس باز با یک چنین اندیشه‌ی خام و احمقانه‌ای فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همه این مبارزات و افتخارات و وطن، تمام جهاد ملی شدن نفت و مجموع عملیات چند سال اخیر در طرد نفوذ شوم و خانه برانداز استعمار انگلستان از اوست و هم اوست که در برابر مجلس سازی اشرف، در اقلیت سازی [ملکه] مادر، در جلو مداخلات برادرها و در تحریکات و مداخلات علنی و آشکار خود شاه بر ضد منافع کشور سد آهنین مقاومت بسته ... من همیشه گفته‌ام که حق این بود پیش از بستن کنسول‌گری‌ها در شهرستان‌ها و سفارت فخمیه در تهران آن مرکز [دربار] ننگ و رسوائی که انگلستان را خالق خود می‌داند و ساخته و پرداخته شده ((آیرونیساید)) - کلنل انگلیسی - و ((هاوارد)) معروف است کوبیده شود و درب این خانه مجری ارده اجنبی را گیل بگیرند ... ملت ایران تشنه انتقام است و می‌خواهد تو [شاه] را که به هیچ چیز او ابقا نکردی در روی میز متهمین دادگاه و آن گاه برچوبه دار ببیند ... صدای تفرده‌ها هزار مردم تهران که دیروز در بهارستان بر ضد کودتای خائنانه فرزند قراردادی ۱۹۳۳ بلند بود، غریو شادی که از شنیدن خیر فرار او از جمعیت برخاست نشان داد که ملت ایران در راه بثمر رسانیدن نهضت مقدس خویش تا چه حد مصمم و ثابت و پایدار است ... در طول ۲۸ ماه زمامداری خود مصدق، هر روز با این پایگاه [دربار]

استعمار خارجی در کشاکش بود ولی از آن جایی که نمی خواست از کوچک ترین شکاف اجنبی استفاده کند دندان به جگر گذاشت، تمام حوادث گذشته را تحمل کرد و حتی با علم به این که می دانست روز نهم اسفند [۱۳۳۱] مستقیماً موجبات قتل او را دربار چیده بود تنها به این اکتفا کرد که از مجلس هفدهم بخواند گزارش ۸ نفری را تصویب کند و همین امر را شاه فراری حمل بر ضعف ملت و تقویت جبهه سفارت [انگلستان] شمرد و دیدید که تا کجا بی شرمی و وقاحت را اقلیت وابسته به او جلو بردند ... هیچ فراموش نمی کنم آن اوقاتی را که ((فراری بغداد)) به عنوان مسافرت و سرکشی به خوزستان می رفت من یک شب در روزنامه های درباری برنامه پذیرائی مسافرت را خواندم و دیدم مثل این که فاتحی وارد سرزمین مسخر شده اش می شود. بعد از جلسه دولت پیش دکتر مصدق رستم و نظریات خود را در این خصوص بیان کردم ... دکتر مصدقی که نمی تواند باور کند کسی ممکن است به وطنش خیانت کند اگر چه مکرر آن را شنیده باشد، دکتر مصدقی که در راه پیشرفت مقاصد ملت عزیز خود حاضر به قبول هر گونه خفت و دشنام شده و بر احساسات شخصی خود همیشه غلبه می کند روی مصلحت اندیشی های مختلف که همیشه جلو دوربین چشم اوست، آن شب به شدت تمام به من جواب داد و شاید در طول این مدت که افتخار خدمتگزاری در کنار او را دارم اولین دفعه ای بود که دکتر مصدق با آن تسدی با من حرف زد. مطلب دیگری به حرف های گذشته ام نیفزود. فقط وقتی از اطاق بیرون می رفتم، اضافه کردم که اگر این جوان از سفر خوزستان فروش رفته ی پدرش برگشت، رویه مداخله در امور را دنبال خواهد کرد و تملق و یاوه گویی افکار مایخیولائی را در دماغ او قوت بیش تر خواهد داد ... به هر حال امروز مملکت در برابر وضعیت موجود قرار دارد. مردم در قطعنامه میتینگ باشکوه بی سابقه دیروز خواستار شده اند که وظایف ((فراری بغداد)) به یک شورای موقتی واگذار شود. (۳۴)

این برای نخستین بار بود که وزیر امور خارجه و یکی از نزدیک ترین یاران مصدق، آشکارا، تزلزل و مماشات "پیشوای نهضت ملی" با خاندان سلطنت و شاه را به نقد کشیده بود. شکاف و جدائی در باقی مانده ی "نهضت ملی" بر سر نوع و ماهیت حکومت اجتناب ناپذیر شده بود.

واپسین تلاش‌ها برای نجات پادشاهی

شاه در اجرای کودتا نقش اساسی ایفا کرده بود. مصدق مدارک زیادی دال بر دخالت شاه در اختیار داشت. رژیم پادشاهی بیش از هر دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران، در برابر چشمان جهانیان بی‌آبرو شده بود. به موازات آن، جنبش مردم ایران نیز روز به روز رزمنده‌تر گردیده و خواست جمهوری به مهم‌ترین خواسته‌های مردم تبدیل شده بود. مصدق و اکثریت جبهه ملی، مخالف جمهوری بودند. به همین دلیل پیشوای جبهه ملی، پنهان از زحمتکشان، بیش‌ترین کوشش خود را برای نجات پادشاهی به کار گرفت:

"مگر من نمی‌دانم که انتخاب یک رئیس جمهوری در این مملکت به هیچ وجه عملی و مفید نیست. مگر من آن قدر بی‌اطلاعم که راهی در نظر نگرفته‌ام کاری بکنم راهی هم که برای این کار باشد، هرگز نمی‌کنم و در این راه قدمی بر نمی‌دارم." (۳۵)

سرگرد علمیه بازپرس فرماندار نظامی تهران به سرعت از کودتاگرانی که دستگیر شده بودند بازجویی به عمل آورد. او اطلاعات گران‌قدری از دستگیرشدگان به دست آورد. سرهنگ ۲ زند کریمی که از کودتاگران بود به بازجوی خود سرگرد علمیه گفت: "من از اسرار مهمی اطلاع دارم که فقط آن‌ها را به دکتر مصدق می‌گویم." سرهنگ علمیه اسناد و هویت اکثر دست‌اندرکاران توطئه‌ی نافرجام را کشف کرد و در اختیار مصدق و رئیس ستاد ارتش گذاشت.

همان روز معلوم شد که دو تن از خویشاوندان نزدیک مصدق از سران کودتا بوده‌اند؛ سرتیپ محمد دفتری فرمانده گارد گمرک و سرهنگ فرهنگ خسروپناه، داماد برادر دکتر مصدق، هر دو در کودتا دست داشتند. مصدق پس از دریافت خبر شرکت خسروپناه در کودتای نافرجام چنین گفت: او خیانت نمی‌کند، زیرا خودم انگشتر ازدواجش را به انگشترش کرده‌ام!

دکتر مصدق در فردای کودتا اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن اعلام داشت که دولت کاملاً بر اوضاع مسلط است و از مردم خواست که به خانه‌هایشان بروند. فرمانداری نظامی تهران که چند هفته قبل مقدمات فرار سرلشکر زاهدی را از مجلس فراهم آورده بود، این بار برای دستگیری زاهدی جایزه تعیین کرد!

سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش اکثر افسران بازداشتی گارد جاویدان را که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد در بازداشت بسر می‌بردند آزاد ساخت. وی برای توجیه اقدام خود چنین گفت: افسران گارد تقصیری ندارند و باید به واحدهایشان برگردند. اما، سرهنگ نصیری و چند نفر دیگر در بازداشت فرمانداری نظامی باقی ماندند. و گارد جاویدان که از نیروهای داوطلب برای حفاظت از شاه تشکیل شده بود، خلع سلاح نگردید.

شکست کودتا ضربه‌ی محکمی به استعمار و ارتجاع داخلی زد. در بزرگ‌ترین همایش سیاسی روز ۲۵ مرداد شعار اصلی سرنگونی پادشاهی و برپائی جمهوری بود. شعارهای جبهه ملی عبارت بود از ما شاه نمی‌خواهیم، مصدق پیروز است، شاه فراری و اجنبی پرست باید محاکمه و مجازات شود، نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی و توده‌ای‌ها نیز شعار پیروز باد ملت، بر شاه ننگ و نکبت را سر دادند. (۳۶)

مصدق اجازه‌ی راه پیمائی را به این شرط داده بود که "اخلالگران" (توده‌ای‌ها) نتوانند در آن رسماً سخنرانی کنند. حزب توده راه پیمایی خود را پس از پیمودن خیابان شاه آباد و سعدی، در میدان توپخانه به پایان رسانید.

با پخش خبر کودتای نافرجام و فرار شاه از ایران، اکثریت مردم ایران تنفر و انزجار خود را نسبت به نظام پادشاهی اعلام کردند. مردم تهران و شهرستان‌ها در طی دو روز هیجان زده به خیابان‌ها ریختند و مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند، اسامی خیابان‌ها را تغییر دادند و آمادگی خود را برای شرکت در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه اعلام کردند. اما در مقابل، مصدق و مقامات دولتی با کوشش زیاد سعی کردند که مردم

را به آرامش دعوت کنند و حتا آن‌ها را متهم به "بهم ریختن نظم شهر" کردند. برخی از فرماندهان ارتش پائین کشیدن مجسمه‌ها را به گردن توده‌ای‌ها انداختند:

"خیلی خیلی فوری - ریاست ارتش - در ساعت ۱۱ دیشب کمیسیونی در منزل آقای استاندار تشکیل و تصمیمات مقتضی راجع به امنیت منطقه اتخاذ گردید. ضمناً در کمیسیون مطرح شد در صورتی که عناصر توده به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت که در میدان جلوی ستاد لشکر است اجتماع نمایند چه بایستی انجام بشود ... الساعه نیز فرماندار نظامی گزارش شفاهی می‌دهد که طبقات و عناصر توده در نظر دارند که بعد از ظهر امروز و فردا چنین عملی را انجام دهند. مستعدی است در این مورد نظریه ابلاغ فرمائید. ۱۰۳۰-۲۱۲۱-۲۶/۵/۱۳۳۲ سرتیپ میر جهانگیری" (۳۷)

ولی این تنها اعضای حزب توده نبودند که مجسمه‌ها را پائین می‌کشیدند. سرتیپ ریاحی در فرمانی که در تاریخ ۲۶ مرداد به برخی از پادگان‌های مستقر در شهرهای گوناگون ایران فرستاد، مجبور شد اعتراف کند که تمام طبقات مردم در این کار دست دارند و نیروهای انتظامی قادر نیستند که مردم را از این کار بازدارند:

"زیر نویس: در مرکز، فرمانداری نظامی موفق به جلوگیری از پائین آوردن مجسمه‌ها نشد، چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند. سرتیپ ریاحی ۲۶/۵/۱۳۳۲" (۳۸)

سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش، فرمان‌های مشابهی را به شهرهای دیگر ایران از قبیل شیراز و آبادان فرستاد. بر اساس برخی روایات، در مواردی، جاسوسان انگلیس به رهبری برادران رشیدیان، فعالانه در پائین کشیدن مجسمه‌های شاه و پدرش شرکت داشتند. گویا این دسته از جاسوسان انگلیسی تلاش می‌کردند تا از جو پر هیجان و احساسات ضد سلطنت که با فرار شاه به وجود آمده بود، استفاده کرده و تقصیر آن را به گردن حزب توده و جمهوری خواهان جبهه ملی بگذارند. (۳۹)

به هر حال، اگر این ادعا و نظریه درست باشد، شمار آن‌ها در برابر طیف وسیع و گسترده‌ای "از تمام طبقات"، کسانی که جمهوری خواه شده بودند و مجسمه‌ها را پائین می‌کشیدند، فوق‌العاده کم بود و در نتیجه تأثیری هم نمی‌توانست بگذارد.

افزون برآن، خود مصدق مدعی است که پس از شنیدن خبر احتمال پائین کشیدن مجسمه‌های بنیان گذار خاندان پهلوی و پسرش، دستور می‌هد که نیروهای ملی‌گرا

پیشدستی کنند و "قبل از هر اقدامی از طرف افراد چپ مجسمه های اعلیحضرت شاهنشاه فقید را دستجات و احزاب ملی خود بردارند." (۴۰)

مصدق نگران آن بود که "عمال بیگانه" وی را متهم به همکاری با حزب توده بکنند. نخست وزیر ایران قصد داشت تا پس از فروکش کردن تظاهرات و اعتراضات جنبش مردمی، مجسمه های محمدرضا شاه را که "همیشه احترام شان" را داشت دوباره به جای خود بگذارد. (۴۱) دکتر صدیقی معاون و وزیر کشور مصدق درین باره می گوید:

"باید با کمال تاسف عرض کنم که عمل فرود آوردن مجسمه ها امری وقوع یافته و انجام شده [بود]... درباره ی عدم تشکیل اجتماعات و جلوگیری از تظاهرات، صبح روز سه شنبه ۲۷ که طبق معمول کمیسیون امنیت تشکیل می شد بنده به منزل جناب آقای نخست وزیر رفتم... آن روز کمیسیون امنیت تشکیل نشد. ولی مذاکراتی از طرف این جانب با آقایان [امیران ارتش و شهربانی و مسئولان امنیتی] به عمل آمد که مفادش این بود که نباید به اخلاص لگران فرصت داد که از اوضاع و احوال کنونی سوء استفاده کنند." (۴۲)

در همان روز، احمد سمیعی عضو هیئت اجرائیه ی حزب مردم ایران در سال های قبل از کودتای ۲۸ مرداد جهت نوشتن مقاله ای در روزنامه ی "ایران" به دیدار سرهنگ اشرفی رفت، ولی موفق به گفتگو با وی نشد. او به طور تصادفی در محل فرمانداری نظامی پی برد که سرهنگ دوم واثقی معاون فرماندار نظامی، از طریق تلفن در حال سازماندهی و تدارک کودتایی دیگری است. احمد سمیعی شخصاً به دیدار دکتر مصدق شتافت و موضوع را به اطلاع نخست وزیر رساند:

"پس از پایان سخنان من، [دکتر مصدق] دست به زیر تخت خود برد و جعبه گزی را درآورده و در مقابل من گذاشت و گفت: ((از این مسائل زیاد است ولی شما نگران نباش. این ها هیچ غلطی نمی توانند بکنند...))" (۴۳)

آیا مصدق در آن لحظات به این می اندیشید که چگونه نظام شاهنشاهی را نجات دهد؟ پشت پا زدن مصدق به آرمان های ضد استبدادی - استعماری مردم ایران، دیگر به اوج خود رسیده بود. مصدق و نزدیکان اش تصمیم گرفتند بار دیگر مراتب وفاداری و سرسپردگی خود را به شاه فراری اعلام کنند و او را از نگرانی درآورند:

"تصمیم گرفتیم به هیئت وزیران پیشنهاد کنیم آن‌ها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را ازین مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد درخواست شود هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی نمایند." (۴۳) افزون بر آن، مصدق و پیروان اش در فردای آن روز (۲۷ مرداد) تصمیم گرفتند که:

" فعلاً یک شورای سلطنتی تشکیل بشود تا بعد تکلیف شاه روشن بشود." (۴۵)

آیت‌الله کاشانی که با کودتاگران نزدیکی داشت، در روز ۲۷ مرداد نامه‌ای به مصدق نوشت. وی در این نامه، ضمن گناه کار دانستن مصدق در فرار زاهدی از مجلس، خاطر نشان کرد:

"اگر نقشه شما نیست که مانند سی ام تیر عقب نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید، و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در ((دزاشیب)) به شما گفتم، به هندرسن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیاسندی می‌خواهد به دست جنابعالی این ثروت را به چنگ بیاورد. اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید. این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع یک کودتا به وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم که فردا جای هیچ‌گونه عذر موجهی نباشد. اگر برآستی اشتباه می‌کنم، با اظهار تمایل شما، سید مصطفی و ناصر خان قشقائی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا به همه رحم فرماید. ایام به کام باد. سید ابولقاسم کاشانی" (۴۶)

انگیزه و هدف اصلی کاشانی از ارسال این نامه روشن نیست. فراموش نباید کرد که پس از قتل افشار طوس، خود کاشانی شخصاً به زاهدی در مجلس پناه داد و به اندازه‌ی مصدق، دکتر معظمی و فرمانداری نظامی در فرار زاهدی سهیم بود. آیت‌الله کاشانی شاید می‌ترسید که توطئه‌ی بعدی آمریکا نیز همانند کودتای شکست خورده‌ی ۲۵ مرداد به ناکامی بیانجامد. به اصطلاح دست‌پیش را گرفته بود که پس نیفتد!

ولی مهم‌ترین نکته در نامه‌ی آیت‌الله کاشانی، اشاره به این بود که ممکن است مصدق در کودتای قریب الوقوع، دست داشته باشد. کاشانی آدم بی‌تجربه‌ای نبود. او با سران کودتا در ارتباط بود. اعتماد به نفس کودتاچیان، این پرسش را به وجود آورده بود که مبادا در پشت صحنه، معاملاتی بین آمریکا، دربار و مصدق شده و سر او بی‌کلاه مانده

است؟ آیت‌الله کاشانی پس از مشاهده‌ی افتضاحاتِ دربار و امپریالیسم در کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، و رادیکالیزه شدن جنبش مردمی، در نگرانی به سر می‌برد. تجربه به او آموخته بود که تمام پل‌ها را نباید پشت سرش خراب کند. هر چند که بنا به پژوهش‌های گازیوروسکی "دو تن از ماموران سیا با آرامش ملاقات کردند و مبلغ ۱۰ هزار دلار در اختیار او گذاشتند که به آیت‌الله کاشانی بدهد که با آن افراد زیادی را بر ضدِ مصدق بسیج کند." اما سیر حوادث بعدی تا حدود زیادی نشان داد که اظهارات کاشانی درباره‌ی نقش مصدق در ۲۸ مرداد چندان بی‌پایه و نابجا نبود. مصدق در پاسخ به آیت‌الله کاشانی نوشت:

"مرفوقه حضرت آقا، وسیله حسن آقا سالمی زیارت شد. این جانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم. والسلام. دکتر مصدق." (۴۷)

در آن ایام مصدق به خوبی از توطئه‌های انگلیس و آمریکا در برنامه ریزی براندازی و کودتا آگاه بود و می‌دانست که مبالغ زیادی برای این کار خرج کرده‌اند. به علاوه، در اعترافات کودتاگران دستگیر شده، به نقش مستشاران آمریکائی اشاره شده بود. مستشاران نظامی آمریکائی علنا به دفاع از شاه و بر ضدِ مصدق فعالیت کرده بودند. ژنرال مک کلور رئیس مستشاران نظامی آمریکا روز بعد از کودتای نافرجام به سراغ سرتیپ ریاحی می‌رود و اعلام می‌کند که: "سفیر ما می‌گوید؛ ما نماینده دولت آمریکا نزد دربار یعنی شاه هستیم. حالا که او رفته است سمتی در برابر مصدق نداریم." (۴۸)

این گفته‌ی ژنرال آمریکایی به وضوح به معنای دخالت نماینده‌ی نظامی یک دولت بیگانه در امور ایران بود و مصدق و ریاحی می‌بایست بدون وقفه خواستار انحراف مستشاران و توضیح سفیر آمریکا می‌شدند. سرتیپ ریاحی، نیز چون مصدق، از شرکت شاه، دولت آمریکا در سازماندهی کودتای ۲۵ مرداد با خبر بود، اما پاسخی بدین مضمون به ژنرال آمریکایی داد:

"شاه، دکتر مصدق، دولت و ارتش همگی در خدمت ایران هستند و شما مامور خدمت در کشور ایران هستید و تغییری در ماموریت تان داده نشده است." (۴۹)

بی پروائی جهان خواران و سستی ملی گریان

زلزل و سستی دکتر مصدق در برخورد قاطع با عاملان کودتا از چشمان توطئه گران پنهان مانده بود. کانون های اصلی ارتجاع، با گستاخی و فراغ بال به فعالیت شان افزوده بودند، و به ویژه پس از تجربه ی کودتای شکست خورده، به اهمیت تسریع عملیات خراب کارانه پی برده بودند. طراحان کودتا تصمیم داشتند که مرکز فعالیت های خود را از تهران به شهرستان ها منتقل کنند. پیک های اعزامی برای جلب حمایت فرماندهان ارتش، به اصفهان و کرمانشاه اعزام شدند. کاملا آشکار بود که کودتاگران، هواداران زیادی میان نیروهای مستقر در پایتخت ندارند. نیروی غیر نظامی که در اختیار کودتاگران بود از چند صد نفر تجاوز نمی کرد. نیروی بسیج شده به دست برادران رشیدیان، کانون افسران بازنشسته، آیت الله کاشانی، آیت الله بهبهانی، حزب سومکا، حزب پان ایرانیست، باشگاه ورزشی دوچرخه سواران (تاج)، طبیب حاج رضایی، شعبان جعفری و جاقو کشان و روسپیان پیرامون شان، به زحمت از مرز ۵۰۰ نفر می گذشت.

بسیاری از صاحب نظران هنوز به این پرسش اساسی پاسخ قانع کننده ای نداده اند که چگونه این عده قلیل توانستند تهران را به تصرف خود درآورند؟ حکومت "ملی" را از اریکه قدرت به زیر کشند؟ و نظام دیکتاتوری محمدرضا شاه را برای یک دوره ی طولانی ۲۵ ساله مستقر سازند؟

اکثر نظامیان هنوز تحت فرمان حکومت مرکزی قرار داشتند. بسیاری از نیروهای انتظامی از مصدق حمایت می کردند و یا به شکل خنثا باقی مانده بودند. حتا سرهنگ تیمور بختیار فرمانده ی تیپ مستقر در کرمانشاه، تا عصر ۲۸ مرداد، یعنی پس از پیروزی کودتا، از آن ها حمایت علنی نکرد و منتظر نشست تا ببیند که باد از کدام طرف

می‌وزد. نظامیانی را که بختیار به تهران اعزام کرده بود با تاخیر یک روزه، یعنی صبح روز ۲۹ مرداد به تهران رسیدند. (۵۰)

لوئی هندرسن سفیر آمریکا که در خارج از ایران و به انتظار پی آمد کودتای ۲۵ مرداد نشسته بود، فردای آن روز عجولانه به تهران آمد. او در روز ۲۷ مرداد به دیدار مصدق رفت. مصدق در آن ساعات قصد داشت تا نشست هیئت دولت را برای رسیدگی به اوضاع پس از کودتای نافرجام تشکیل بدهد. اما به خاطر درخواستی که هندرسن برای دیدار وی کرد آن را به تعویق انداخت:

"ظهر سه شنبه هندرسن تلفن کرد و مخصوصاً برای عصر آن روز وقت خواست ... علی پاشا خان [صالح] واسطه بود ... بنده اول صلاح دیدم به ایشان وقت بدهم ... این بود که روز سه شنبه نتوانستم هیئت وزیران را دعوت نمایم. نظر این بود که در روز چهارشنبه [بیست و هشت مرداد] تمام مسائل را در هیئت وزیران طرح کنیم، و اگر لازم دیدند تلگرافی به اعلیحضرت بکنند. به جهت این که وقتی یک نخست وزیری را عزل کنند، صلاح نیست که آن نخست وزیر مستقیماً با شاه تماس بگیرد. بهتر این بود که هیئت وزیران تماس بگیرند. اگر صلاح دیده باشند، هیئتی برود حضور اعلیحضرت." (۵۱)

سروان موسی فشارکی (مهران) افسر محافظ منزل دکتر مصدق و داماد خانواده ی اللهیاری صالح، درباره ی ملاقات سفیر آمریکا با نخست وزیر ایران می گوید:

"عصر ۲۷ مرداد، هندرسن به اتفاق علی پاشا صالح به خانه مصدق آمدند. چهره هندرسن عصبی به نظر می رسید. وقتی به اتاق کار مصدق راه نمایی شدند در اتاق بسته شد و مذاکرات محرمانه ای انجام گرفت که تا کنون هیچ کس از جریان این مذاکرات و این که بین مصدق و هندرسن چه سخنانی رد و بدل شده اطلاع ندارد. حتا سال ها بعد از ماجرای کودتای ۲۸ مرداد من روزی در منزل اللهیاری صالح، که آقای علی پاشا (صالح) نیز میهمان بود، در این باب سوال کردم. علی پاشا (در جواب گفت: ((من امین دکتر مصدق بودم و چیزی درباره آن جا نمی گویم.)) در هر صورت هم مصدق، هم هندرسن و هم علی پاشا تا زمان مرگ شان درباره مذاکرات این ملاقات سکوت کردند و هنوز اسناد وزارت امور خارجه آمریکا در این مورد انتشار نیافته است. گمان می کنم اگر روزی متن این مذاکرات فاش شود شاید علت عدم تحرک دکتر مصدق در مقابل کودتاچیان روز ۲۸ مرداد که در ابتدا مشتی اوپاش و چاقو کش و باج گیر شهرنویی بودند معلوم گردد." (۵۲)

سروان فشارکی، رمز "عدم تحرک" مصدق در برابر کودتاگران روز ۲۸ مرداد را در ملاقات بین هندرسن و مصدق می‌بیند.

استعمار در جستجوی

راه آشتی

آمریکا در پی آشتی با دکتر مصدق بود. (۵۳) بنا به اسناد محرمانه‌ای که تا کنون منتشر شده، دیگر تردیدی نیست که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، آمریکا در صدد تغییر مشی سیاسی خود نسبت به دکتر مصدق بود:

"وزارت امور خارجه، اداره رمز، ازواشنگتن به تاریخ ۲۷ مرداد شماره ۳۱۴، وزارت امور خارجه - تهران، تعقیب جراید امروز اخبار آسوشیتدپرس و یونایتدپرس خبر نیویورک تایمز را در تهران با عنوان ((فرار شاه)) در صفحه اول درج و با شرح اعلامیه دولت راجع به جریان‌ات کودتا برای مطالبی هم که زاهدی اظهار و خود را نخست وزیر دانسته اهمیت قائلند و از قول آقای وزیر امور خارجه [دکتر فاطمی] نقل می‌نمایند که شاه خیانت کرده. مخبر آسوشیتدپرس از لندن اطلاع داده که احتمال می‌رود به رژیم سلطنت خاتمه داده شود. سر مقالات جراید مهم راجع به وقایع اخیر است و نیویورک تایمز می‌گوید آقای مصدق ممکن است به ریاست جمهور یا سلطنت برسد. واشنگتن پست از قول سخن گوی وزارت امور خارجه می‌نویسد هنوز مطلب روشن نیست ولی مسلماً دولت آقای مصدق در نتیجه این واقعه تقویت یافته است. در تمام اخبار به فعالیت کمونیست‌ها در حمایت از دولت و مخالفت آنان با آمریکائی‌ها صحبت شده است ... ضمن ملاقات خصوصی با مدیر قسمت مربوط به وزارت امور خارجه با اظهار علاقمندی به حفظ مناسبات دوستانه بین ایران و آمریکا تذکر دادم اولیای دولت در این ایام حساس باید خیلی مواظب اظهارات خود باشند و چیزی که احساسات ایرانیان را تحریک نماید نگویند. بسا ورود هندرسن امیدوارم سعی خواهند فرمود سوء تفاهات رفع و راه تشبید [استوار کردن] مناسبات دو کشور باز بماند. به نظر این جانب اکنون که آمریکا متوجه ضعف مخالفین و قدرت رئیس دولت شده است ممکن است در صدد تجدید نظر در سیاست خود برآیند. لذا خواهشمندم از حملات بر علیه آمریکائیان حتی الامکان جلوگیری فرمایید مخصوصاً در محافل وابسته به نهضت ملی. ۱۳۲۲ [الهیاریاح] صالح" (۵۳)

این که آیا تلگراف الهیار صالح، در همان روزی که نوشته شده به تهران منخبره گردیده و یا اصولاً به موقع به دست دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و یا دکتر مصدق رسیده بوده است یا نه، ناروشن باقی مانده است. به هر حال، تصویری که روزنامه‌ی واشنگتن پست از اوضاع ایران ترسیم کرده بود به مراتب درست تر از روزنامه‌ی دیگر وابسته به هیئت حاکمه آمریکا، نیویورک تایمز است. اما مهم ترین مسئله در این سند این است که پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، همزمان کوشش‌هایی از طرف نمایندگان هر دو دولت ایران و آمریکا برای بهبود روابط دو کشور آغاز شده بود. بدل اسمیت به آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا گزارش داد:

"(عملیات)) با شکست مواجه شد ... اکنون ما ناچاریم با دید دیگری به جریان ایران نگاه کنیم و اگر می‌خواهیم چیزی از مواضع خود را در آن جا حفظ کنیم، احتمالاً مجبور خواهیم شد که به هر تدبیری شده خودمان را با مصدق دمساز کنیم." (۵۵)

در تائید این سند، تلگرام سفیر انگلیس در واشنگتن به وزیر امور خارجه‌ی دولت متبوعه خود در ۲۷ مرداد (۱۸ اوت) حائز اهمیت است. در تلگرام آمده است:

"... وزارت امور خارجه (آمریکا) تائید می‌کند که همان طور که بدل اسمیت دیروز به وزیر گفت، وزارت امور خارجه قصدش اینست که به وسیله گذشت‌هائی جزئی، روابط‌اش را با مصدق ترمیم دهد. هندرسن به وزارت امور خارجه اطلاع داده است که امروز ساعت ۶ با مصدق ملاقات می‌کند. وزارت امور خارجه پس از دریافت گزارش ملاقات امروز، درباره سیاست بعدی خود مطالعه خواهد کرد." (۵۶)

امیر خسروی، استالینیست سابق و ملی‌گرای "سوسیال دموکرات" امروزی، می‌نویسد:

"دولت آمریکا بر پایه این سیاست جدید، در جهت ترمیم روابط و همسازی خود با دکتر مصدق، به کرمیت روزولت - رهبر عملیات کودتا در ایران - دستور می‌دهد که بی‌درنگ به عملیات پایان دهد و از ایران خارج شود. این دستور به علل فنی، با تاخیری ۲۴ ساعته یعنی حدود ساعت ۱۱ صبح ۲۸ مرداد به او می‌رسد. روزولت در کتاب خود، ضمن گزارش اخبار و شایعات خشنود کننده‌ای که از صبح روز ۲۸ مرداد دریافت نموده، به این موضوع اشاره می‌کند. خلاصه‌ی آن از زبان روزولت چنین است: ناگاه مسئول رادیوی خصوصی ما که آن را در زیر زمین جا داده بودیم، با چشم‌گریبان

نزد من آمد و تلگرافی به من نشان داد که از بدل اسمیت معاون وزیر خارجه رسیده بود. مضمون آن چنین بود: ((عملیات را رها کن و از کشور خارج شو))؛ روزولت توضیح می دهد که بعدها با خبر می شود بدل اسمیت کوشیده بوده که این دستور را ۲۴ ساعت قبل مخابره بکند، ولی واسطه آن ها در قبرس این کار را نکرده بود. اینک برای بار دوم، خواسته بود که پیام حتماً به تهران مخابره گردد. روزولت می گوید اگر پیام به موقع رسیده بود واقعا برایم ایجاد اشکال می شد. اما با مشاهده ی تغییر اوضاع پس از کمی این دست و آن دست کردن پاسخی به شرح زیر مخابره می کند: ((پیام ۱۸ اوت (۲۷ مرداد ماه) شما دریافت شد. خوشوقتم گزارش بدهم که ر. ن. زیگلر (نام رمز سرلشکر زاهدی) به سلامت بر مسند نشست و ک. گ. ساووی (نام رمز شاه) به زودی، پیروزمندانه به ایران باز می گردد.)) کرمیت روزولت چنین پنداشته که بدل اسمیت به علت بی خبری از حال او و به این گمان که "حتماً اتفاق بدی افتاده است" برای نجات او چنین پیامی ارسال داشته است. اما دستور وزارت خارجه آمریکا به روزولت، پی آمد سیاست جدید آن دولت و احتمالاً پس از ملاقات هندرسن با دکتر مصدق که به انتظار نتیجه آن بوده اند، ابلاغ گردیده است. بنا بر اسناد وزارت خارجه آمریکا، هندرسن گزارش ملاقات خود با دکتر مصدق را که ساعت ۶ بعدازظهر روز سه شنبه ۲۷ مرداد ماه صورت گرفته بود - ساعت ۱۰ شب به وقت تهران با تلگرام به واشنگتن مخابره می کند، با توجه به اختلاف وقت میان تهران و واشنگتن گزارش تلگرافی هندرسن، اوایل صبح همان روز سه شنبه به وزارت خارجه آمریکا می رسد. لذا به احتمال قوی، بدل اسمیت پس از دریافت گزارش هندرسن، بلافاصله به کرمیت روزولت دستور قطع عملیات و ترک ایران را می دهد، اما به دلیلی که توضیح می دهد، این پیام ۲۴ ساعت دیرتر به دست او می رسد. " (۵۷)

علت اصلی تاخیر ارسال تلگراف اسمیت به روزولت چندان روشن نیست. به احتمال زیاد، "واسطه"ی بین معاون وزارت خارجه آمریکا و رهبر عملیات کودتا، ماموران امنیتی و مخابراتی انگلیسی مستقر در قبرس بوده اند. دولت انگلیس در آن جزیره مجهزترین سیستم دستگاه های مخابراتی را در اختیار داشت و آن را در اختیار آمریکا قرار داده بود. (۵۸)

احتمالاً تاخیر ۲۳ ساعته، ناشی از ارسال تلگراف به لندن و واریسی آن از سوی دولت انگلستان بوده است. به ویژه این که، هندرسن یک نسخه از متن تلگراف خود درباره ی دیدار با مصدق در شب ۲۷ مرداد را علاوه بر دولت متبوعش، برای لندن نیز فرستاده بود.

اسمیت معاون وزیر خارجه آمریکا هم اظهار نگرانی کرده بود که نزدیکی و آشتی مجدد آمریکا با مصدق "گره تازه ای در روابط ما با انگلیسی‌ها خواهد شد". به هر حال تاخیر فوق‌العاده مهم و حیاتی ۲۳ ساعته، نمی‌توانست تصادفی باشد. شاید مقامات انگلیسی با توافق برخی از سیاستمداران آمریکایی که با روش برخورد سرسختانه با دکتر مصدق نزدیکی و همخوانی بیشتری داشتند، برای روشن شدن بهتر اوضاع آشفته‌ی ایران، موجب تاخیر ارسال تلگراف شده بودند. دولت انگلیس از دیداری که بنا بود بین هندرسن و مصدق در عصر ۲۷ مرداد به وقوع بپیوندد، مطلع بود. استعمار فرتوت انگلستان در طی سالیان دراز حضورش در ایران، بیش‌تر از امپریالیسم تازه نفس آمریکا به ماهیت و خصیلت هیئت حاکمه‌ی ایران آشنا بود. جهان خوران انگلیسی به خوبی از عدم قاطعیت نخست‌وزیر ایران در مقابله با حوادث دشوار آگاه بودند.

ناگفته نباید گذاشت که شکست کودتای ۲۵ مرداد باعث گنجی و واخوردگی سران دولت انگلیس نیز شده بود. در سرمقاله‌ی روزنامه تایمز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) مایوسانه نوشته شد که از ایران باید چشم پوشید. و نخست‌وزیر انگلستان، چرچیل نیز به سرحد انفجار رسیده بود. (۵۹)

اما، با وقوع حوادث بعدی و موضعی که مصدق در قبال کودتاگران و به ویژه آمریکائیان گرفته بود، انگلیسی‌ها امیدوار شدند که هنوز برای اجرای کودتای دیگری فرصت دارند. آن دولت هنوز سیستم جاسوسی و اطلاعاتی گسترده خود را در ایران حفظ کرده بود. برادران رشیدیان و بسیاری دیگر، جیره‌خواران دولت انگلستان بودند و تحت فرمان مستقیم روزولت قرار گرفته بودند. برای انگلیسی‌ها تقریباً مسجل شده بود که مصدق، پس از دیدار با هندرسن، حاضر نیست برخوردی قاطع علیه کودتاگران بکند. در باره‌ی این دیدار تاریخی که در غروب روز ۲۷ مرداد بین دکتر مصدق و هندرسن انجام شد، تا کنون بیشتر از جانب منابع غربی مطالبی منتشر شده است و همان‌طور که اشاره شد اغلب ملی‌گرایان ایرانی تمایلی ندارند که به موضوع گفتگوهای این دیدار اشاره‌ای بشود. (۶۰)

"پیشوای نهضت ملی ایران" به سفیر کشوری که دو روز پیش علیه او کودتا سازماندهی کرده است، با شِکوه و گلایه گفت:

"چرا از ما انتقاد می کنید و بر ضدمان اقدام می کنید؟ این روش شما ناپسند است! شما آمریکائی ها ازین مملکت چه می خواهید و چه می گوئید؟" (۶۱)

هندرسن ولی به نقش دولت آمریکا در کودتای ۲۵ مرداد اشاره نکرد و با تردستی از لحن ملتسمانه ی مصدق استفاده به عمل آورد. سفیر آمریکا سفر شاه را با هجرت محمد پیغمبر مسلمانان مقایسه کرد و از رفتار اهالی پایتخت نسبت به آمریکائیان شکایت داشت. هندرسن سپس تهدید کنان می گوید: که از دولت آمریکا خواهد خواست که در صورت ادامه ی این وضع همه ی آمریکائیان را به کشورشان باز گرداند. آنتونی ایدن وزیر امور خارجه و سیاستمدار معروف انگلیسی که به زبان فارسی آشنا بود می نویسد: من در عجبم که چرا همان موقع مصدق هندرسن را از ایران اخراج نکرد؟ مصدق به هندرسن چنین پاسخ داد:

"من مایل به این کار نیستم. صبر کنید رئیس پلیس را احضار کنم، ترتیبی خواهیم داد که هموطنان شما مورد حمایت کامل قرار گیرند." (۶۲)

کرمیت روزولت مامور سیا و رئیس طرح کودتا می نویسد؛ مصدق آن گاه به هندرسن اطمینان خاطر داد که از آمریکائیان پشتیبانی خواهد کرد:

"در حضور ما مصدق رئیس پلیس را احضار کرد و درباره مراقبت از آمریکائی ها دستوراتی داد. من و هندرسن دریافتیم که دستور اخیر مصدق اقدام سودمندی بود، زیرا موجب تشویق افراد پلیس هواخواه شاه گردید." (۶۳)

مصدق خود منکر صدور چنین فرمانی در خلال گفتگوهایش با هندرسن می شود. وی می گوید که فرمان سرکوب توده ای ها را قبل از ملاقات با سفیر آمریکا داده است. (۶۴) این گفته ی مصدق با حقیقت مطابقت دارد. سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی اعتراف می کند که مصدق در صبح روز ۲۷ مرداد چنین فرمانی را داده است. (۶۵)

دکتر مصدق احتمالاً در طی گفتگوهایش با هندرسن، با احضار "رئیس پلیس" و ابلاغ مجدد فرمانش، خواسته است که اعتماد آمریکائیان را جلب کرده و تفاوت سیاست و

جدایی صفوف هواداران خود با حزب توده را به آن‌ها نشان بدهد. اما، نکته‌ی مهم و اساسی بر سر این است که دکتر مصدق خواهان پشتیبانی از کودتاگران و سرکوب جمهوری خواهان بود، چه پیش و چه پس از ملاقات با هندرس.

سروان فشارکی (مهران) محافظ خانه نخست وزیر گفته است که در مذاکرات بین هندرس و مصدق تنها علی پاشا صالح به عنوان مترجم حضور داشته است و نامی از کرمیت روزولت نمی‌برد. ولی یک حقیقت در ادعای کرمیت روزولت وجود دارد. و آن مربوط است به فرمان مصدق مبنی بر پشتیبانی از آمریکائیان و فرمان سرکوب مخالفان رژیم پادشاهی که کلیه‌ی مدارک و اسناد موجود آن را تأیید کرده‌اند.

دکتر مصدق خود در دادگاه نظامی اظهار داشت که در آن روزهای پرحادثه، هیچ واهمه‌ای از حزب توده نداشته است:

"از این اوضاع غیر مترقبه این را به آقا عرض کنم که ما نگرانی از احزاب چپ نداشتیم. احزاب چپ نمی‌توانستند با قوه‌ی دولت مخالفت کنند." (۶۶)

اگر دکتر مصدق نگرانی از "احزاب چپ" نداشت، پس چرا دستور سرکوب مخالفان رژیم پادشاهی را صادر کرد؟

ادعای مصدق مبنی بر عدم نگرانی از حزب توده، کاملاً با دستور سرکوب تظاهرکنندگان عصر ۲۷ مرداد در تناقض قرار دارد. ریاحی به این امر اعتراف دارد:

"بنده چه روی اطلاعاتی که شخصاً به دست آورده و چه در تماسی که به معیت فرماندار نظامی روز ۲۷ مرداد با آقای دکتر مصدق گرفتیم، یگانه دلیل نگرانی را احزاب چپ تشخیص داده بودم. چنانچه روز ۲۷ ساعت ۸ یا ۹ بعدازظهر فرماندهان تیپ‌های مرکز را به دفتر خود احضار کرده و راجع به شدت عمل بر علیه توده‌یها دستورات صریح دادم. به علاوه، همان عصر بیست و هفتم تعداد زیادی اخلالگران توده‌ای به وسیله‌ی فرمانداری نظامی و کلانتریها جلب و بازداشت شده بودند. تمام این اطلاعات بود که به طور وضوح ثابت می‌کرد دستجات چپ قصد اخلال دارند. بنده به هیچوجه از این طرز فکری که الان آقای دکتر مصدق بیان کردند اطلاع نداشتم." (۶۷)

تنها نتیجه‌ای که از گفته‌های مصدق و ریاحی می‌توان گرفت این است که؛ پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد تعداد زیادی به صفوف جمهوری خواهان پیوسته بودند و

مصدق و یارانش برای جلوگیری از رشد جمهوری خواهی در صفوف هواداران "نهضت ملی"، با بزرگ جلوه دادن نقش حزب توده، زمینه‌های سیاسی لازم را برای سرکوب طسیف گسترده‌ی مخالفان نظام پادشاهی به وجود بیاورند.

مصدق با فرمانی که برای سرکوب جمهوری خواهان داد، باعث شد که روزولت رئیس عملیات کودتا، غافل از کوشش‌های آمریکا برای آشتی مجدد با مصدق، با اعتماد به نفس بیش‌تری مقدمات نهایی اجرای کودتای بعدی را فراهم آورد.

عمید نوری مدیر روزنامه داد که با آمریکائی‌ها نزدیکی داشت، اعتراف تکان‌دهنده‌ای در باره‌ی دیدار مصدق و هندرسن می‌کند. او می‌گوید:

"عصر ۲۷ مرداد در روزنامه‌ها خواندم که آقای هندرسن سفیر آمریکا به ملاقات دکتر مصدق رفته است. با تلفن با سفارت آمریکا و با آقای علی پاشا صالح تماس گرفتم و گفتم: پیغام مرا به آقای سفیر کبیر برسانید که باز هم ملاقاتی نمودید، تا از آن بهره‌برداری برای تثبیت دولت یاغی بشود؟!"

هندرسن از طریق علی پاشا صالح به عمیدی نوری پیغام می‌فرستد که:

"این ملاقات از آن ملاقات‌ها نبود، بلکه خودم از ایشان وقت گرفتم و صریحاً اعلام نمودم چون دولت آمریکا ایران را در کام کمونیسیم می‌بیند و کشورش در اختیار توده‌ای‌هاست، دیگر رابطه‌ای با شما نخواهم داشت. دکتر مصدق جواب داد: الان دستور می‌دهم جلوی تظاهرات توده‌ای‌ها را بگیرند. خیال می‌کنم این استنباط شما صحیح نباشد." (۶۸)

علی پاشا صالح گفتگوی بین خود و عمیدی نوری را کتمان کرده است ولی با بررسی روند اتفاقات عصر ۲۷ و روز ۲۸ مرداد و اعترافات خود مصدق در دادگاه نظامی، می‌توان پی برد که مضمون ادعای عمیدی نوری چندان دور از واقعیت نبود. (۶۹)

آمریکائیان و کودتاگران وابسته به آن‌ها آگاه بودند که حضور مردم، و به ویژه کارگران، کارمندان و دانشجویان، در خیابان‌های پایتخت می‌توانست سدی مهم در برابر نقشه‌ی شوم آن‌ها باشد. آمریکائی‌ها با همکاری مصدق توانستند که مردم را به دست نیروهای دولتی سرکوب کرده و شهر را برای اشغال نیروهای کودتاچی آماده سازند. مارک گازیوروسکی در این باره می‌نویسد؛ هندرسن سفیر آمریکا درخواست کرد نیروهای پلیس که در قرارگاه‌های خود ناظر اوضاع بودند برای پراکنده کردن

تظاهرات وارد عمل شوند. در این موقع مصدق تصمیمی گرفت که سرانجام آن شوم و سرنوشت ساز بود.

ژرار دو ویلیه فرانسوی تصویر بهتری از آن ملاقات ارائه می دهد؛ مصدق می پذیرد که برای مقابله با کودتائی که بر ضد او در شرف تکوین است از حزب توده کمک نگیرد. سپس هندرسون و کریت روزولت اوضاع را بررسی می کنند. پس اکنون می توان کار را آغاز کرد. مصدق برای دفاع از "تاج و تخت" حاضر به هر کاری بود. دکتر شاپور بختیار می نویسد:

"فضا برای جمهوری مساعد بود ولی مصدق اهل انقلابی آن چنانی نبود." (۷۰)

به خاطر رادیکالیزه شدن جنبش ضد استعماری، نهضت ملی نیز به دو دسته ی جمهوری خواه و مشروطه خواه تقسیم شده بود. مصدق این را به خوبی می دانست و از پی آمد آن هراسناک بود. با نگاه به این برهه ی سرنوشت ساز از حیات سیاسی - اجتماعی جامعه ایران است که می بایست عملکرد سرکوبگرانه ی مصدق را برای به انقیاد کشیدن جنبش ضد پادشاهی مردم ایران ارزیابی کرد:

"همه می دانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور آکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند. چنان که ممکن نباشد [بازگشت شاه] شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود." (۷۱)

مصدق علاوه بر دستور سرکوب جمهوری خواهان، فرمان داد که اوراق و اعلامیه های توده ای ها را که مملو از شعار های ضد سلطنتی بود و به دیوارها چسبانده بودند، کنده و پاره پاره کنند.

در آن ایام (پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد) حزب توده شعار "جمهوری دموکراتیک" را می داد. و همان طور که اشاره شد بخش قابل توجهی از پایه های جبهه ملی هم به رهبری دکتر فاطمی، تمایلات جمهوری خواهانه پیدا کرده بود. البته به جز عصر ۲۷ و روز ۲۸ مرداد، مصدق مجال نیافت تا کسانی را که "حرف" از جمهوری می زدند،

تعقیب کند؛ موفقیت کودتای ۲۸ مرداد که خود او نقش مهمی در پیروزی آن ایفا کرد، کارش را ساخت. وگرنه می بایست بسیاری از جمهوری خواهان جبهه ملی، از جمله و قاعدتا شخص دکتر فاطمی، مورد تعقیب مصدق قرار می گرفتند. مصدق در اواخر دوره ی زمامداری خویش، تلاش می کرد تا از گرایش رادیکال ملی گرایان دوری کند و حتی از دیدار با یکی از نزدیک ترین هواداران خود کریم پور شیرازی مدیر روزنامه ی "شورش" پرهیز می کرد:

"رئیس [دادگاه نظامی]: مدیر روزنامه ی شورش در اظهارات خود گفته و حتی در روزنامه اش مکرر نوشته که فقط از شما حرف شنوی داشته و دستورات شما را اجرا می کرده است. دکتر مصدق: بله.

رئیس: چرا اجازه دادید که به آن اندازه [پور شیرازی] نسبت به مقام سلطنت اهانت نماید؟ دکتر مصدق: به هیچوجه من الوجوه بنده با او ارتباطی نداشتم. این سه چهار ماه آخر دولت بنده، بنده چندین نفر شاهد دارم که او خواست به کرات مرا ملاقات کند، وقت ملاقات به او ندادم." (۷۲) در فاصله ی روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، ملی گرایان به نزدیک خانه مصدق می آمدند و به طرفداری از وی همایش و راه پیمائی می کردند. ولی نزدیکان مصدق تلاش زیادی برای پراکنده ساختن شان به خرج می دادند:

"بنده [نریمان] وقتی که از منزل ایشان [مصدق] بیرون آمدم، کسی را ندیدم. ولی وقتی می رفتم [به گفته سرتیپ آزموه دادستان دادگاه مصدق در یکی از روزها بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد] مصادف شدم با جیبی که آقای دکتر صدیقی در آن بودند و گفتند: ((من رفتم اشخاصی را که در این نزدیکی اجتماع کرده اند متفرق کنم.)) خود بنده وقتی که از منزل بیرون آمدم مصادف شدم با افرادی که گویا از نیروی سوم [گروه خلیل ملکی] بودند که آن ها مرا شناخته و دو نفر هم مرا روی دست بلند کردند. ولی من از آن ها خواش کردم که متفرق شوند." (۷۳)

دیدار تاریخی

جهان سرمایه داری با نگرانی به انتظار نتیجه‌ی دیدار سفیر کبیر آمریکا و نخست وزیر ایران نشسته بود. سران دولت‌های استعمارگر، شرکت‌های بزرگ نفتی، تحلیل‌گران سیاسی، اقتصادی و نظامی، دلالان سرمایه و بورس‌بازان بزرگ، همگی به خاطر شکست کودتای ۲۵ مرداد، و واهمه‌ی از دست دادن میلیون‌ها دلار سود، حاضر به عقب‌نشینی و سازش با زمامدار ایران بودند.

هندرسن سفیر آمریکا پس از ملاقات با مصدق، حوالی ساعت ۱۰ شب ۲۷ مرداد، تلگرافی را در سه بخش به واشنگتن و لندن مخایره کرد. قسمت‌هایی از متن تلگراف طولانی هندرسن از این قرار هستند:

"گفتگوی من با مصدق امشب یک ساعت طول کشید... گفتم اگر ایرانیان خواستار بیرون راندن آمریکاییان هستند، نیازی به حمله به افراد نیست. ما خودمان همگی می‌رویم. او گفت که دولت ایران نیست که می‌خواهد آمریکاییان کشور را ترک کنند، بلکه برخی از افراد مردم هستند که این را می‌خواهند و علت حمله آنان همین است. تکرار کردم که سران هیئت نظامی آمریکا، هیئت ژاندارمری، و ت.س.آی. امروز به من گزارش داده‌اند که مقامات ایرانی که در ارتباط با آنان کار می‌کنند، اطمینان داده‌اند که مایلند این هیئت‌ها کار خود را در ایران ادامه دهند و از حداکثر همکاری مقامات ایرانی برخوردار خواهند بود. این سران همچنین گفتند که تا کنون هرگز تا به این درجه همکاری تمام و کمال و موثر از جانب مقامات ایرانی مشاهده نکرده‌اند. من از گزارش وضع حاضر به واشنگتن خودداری کرده بودم تا بتوانم ابتدا با خود مصدق گفتگو کنم. می‌خواستم درباره این هیئت‌های یاری‌دهنده آمریکایی و نیز درباره حفظ امنیت افراد این هیئت‌ها نظر او را جویا شوم. در شرایطی که افراد هیئت‌های آمریکایی پیوسته مورد توهین و آزار مشت‌آلود قرار می‌گیرند، پافشاری برخی از مقامات ایرانی برای ننگ داشتن این هیئت‌ها دردی را دوا نمی‌کند. نخست وزیر گفت: اطمینان دارد که نیروهای انتظامی برای حفظ امنیت آنان از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند... بخش‌هایی از گزارش‌هایی را که در طول روز از اعضاء هیئت‌های یاری‌رسانی آمریکایی به دستم رسیده بود، برایش خواندم. در برخی از آن‌ها گفته می‌شد که پلیس در

دفاع از آنان منفعل بوده است. او [مصدق] گفت آرزومند است به من اطمینان دهد که خواستار ماندن هیئت‌های یاری‌رسانی است و افزود که معتقد است که آنان خدمات ارزنده‌ای انجام می‌دهند و به موضوع امنیت آنان رسیدگی خواهد کرد... پیش از عزیمت از آن‌جا، به مصدق گفتم که در طول ۲۴ ساعت پیش از بازگشتم به تهران، اعضای خانواده‌های آمریکایی مقیم اینجا اشارات و کنایاتی از برخی مقامات ایرانی شنیده‌اند که این تصور را در من ایجاد کرده است که مقامات ایرانی گمان می‌کنند که سفارت ما به پناه‌جویان سیاسی ایران پناه می‌دهد و من باید به او بگویم که این موضوع به کلی بی‌پایه است. موضع من (هندرسن) در این خصوص بشرح زیر است: الف - اگر پناه‌جویان سیاسی بکوشند که وارد محوطه سفارت شوند، از ورود آنان جلوگیری خواهد شد. ب - اگر موفق شوند که خود را به محوطه سفارت برسانند، تلاش خواهیم کرد آنان را قانع کنیم که به میل خود سفارت را ترک کنند. پ - اگر نخواهند با میل خود بیرون بروند، قصد دارم به اطلاع مقامات ایرانی برسانم که عده‌ای در سفارت ما پناه‌جسته‌اند و آن‌گاه با تلگراف از دولت خود کسب تکلیف خواهم کرد. مصدق از اظهارات من تشکر کرد و گفت که می‌خواهد او نیز نکته‌ای بر آن بیافزاید و آن این‌که اگر کسانی از فراریان سیاسی ایرانی در سفارت پناه‌جستند، او مایل است که سفارت آنان را همان‌جا نگاهدارد. پرسیدم که در این صورت آیا دولت ایران پیش‌بینی پرداخت هزینه‌های نگه‌داری و خورد و خوراک این افراد را کرده است، یا آن‌که او انتظار دارد که این هزینه‌ها از محل ذخایر اصل چهار پرداخت شوند؟ (۷۲) او گفت که دولت ایران با بودجه محدود، با گشاده‌روی هزینه‌های این پناه‌جویان را خواهد پرداخت... هنگام ترک آن‌جا به نظرم رسید که روحیه مصدق بهتر شده است... در گفتار او این‌جا و آن‌جا طعنه‌هایی وجود داشت که اگر چه به ظاهر جنبه شوخی داشت، اما نیش‌دار بود. این طعنه‌ها به‌طور کلی می‌رسانید که گویا ایالات متحده در کوشش برای برکناری او از نخست‌وزیری با بریتانیا تباخی کرده است. برای نمونه در یک‌جا تأکید کرد جبهه ملی مصمم است که قدرت را در ایران حفظ کند و تا آخرین نفس به تلاش در این راه ادامه خواهد داد، حتی اگر همه‌ی اعضای آن زیرتانک‌های بریتانیایی و آمریکایی له شوند. هنگامی که من ابروهای خود را با تعجب بالا بردم، او از ته دل خندید. امیدوارم اقدامات ویژه‌ای برای جلوگیری از درز مطالب این پیام به عمل آورید. امضاء هندرسن" (۷۵)

دکتر مصدق درست دو روز پس از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد به سفیر آمریکا اطمینان می‌دهد که نظر برخی از مقامات ایرانی مبنی بر ادامه‌ی مأموریت مستشاران نظامی آمریکا، کاملاً حقیقت دارد! پیشوا و قهرمان ملی‌گرایان ایران، از طرف دولت ایران

خواهان ادامه‌ی ماموریت کسانی می‌شود که فی‌الحال همکاری شان در سرنگونی حکومت وی ثابت شده است. مصدق با اطلاع از تبانی آمریکا و انگلستان، به نماینده‌ی دولت کودتاگر می‌گوید که از "خدمات ارزنده‌ی هیئت‌های یاری‌رسانی نظامی و امنیتی آمریکا قدردانی می‌کند! برای مصدق و سایر رهبران جبهه ملی روشن بود که سران هیئت نظامی، سران هیئت ژاندارمری و تی‌سی‌آی عامل اصلی کودتا در ایران هستند. با این وصف، تضمین حفظ امنیت آن‌ها را به عهده می‌گیرد! و برای اثبات وفاداری اش نسبت به ضمانتی که سفیر کودتاگر کرده است، بلافاصله فرمان سرکوب جمهوری خواهان را می‌دهد.

نکته‌ی مهم دیگر در تلگراف سفیر آمریکا، انفعال برخی از ماموران شهربانی در حفظ امنیت آمریکائیان است. برخلاف نظر توجیه‌گران توده‌ای و مصدقی، این مسئله نشان می‌دهد که همانند قیام سی‌تیر، نافرمانی میان نیروهای انتظامی رو به افزایش بود و اگر رهبری لایق و انقلابی در آن مقطع وجود داشت، به سادگی می‌توانست آن‌ها را به سوی جنبش ضد استعماری جلب کند.

در گزارش سفیر آمریکا، به اعتراض مصدق مبنی بر درج خبر تبانی، معامله، نامه‌ها و دیپلماسی پنهانی و محرمانه‌ی بین دو دولت ایران و آمریکا، در "نشریه‌های ایرانی طرفدار بریتانیا" اشاره شده است. کاملاً آشکار است که مصدق حاضر به انتشار این اسناد نبوده و از آمریکا درخواست کرده است که آن‌ها را منتشر نکند.

به علاوه، درین تلگراف، از "پناه جویان" ایرانی و مسئله‌ی پناهنده شدن آن‌ها به سفارت آمریکا نام برده می‌شود. پناه جویان کسانی به غیر از کودتاگران نبودند. دارو و دسته‌ی هوادار شاه و دربار، مرتجعین سرمایه‌دار و زمیندار، جاسوسان و وابستگان به سفارت خانه‌های انگلستان و آمریکا همگی جزو طیف "پناه جویان" بودند. مصدق به سفیر دولت کودتاگر ضمانت می‌دهد که از آن‌ها در سفارت آمریکا، با وجود بودجه‌ی محدود ایران، با گشاده رویی پذیرائی خواهد کرد و هزینه‌ی کودتاگران فراری را خواهد پرداخت!

ژست توخالی رهبر نهضت ملی ایران، در پایان گزارش سفیر آمریکا، مبنی بر مقاومت تا آخرین نفس در برابر تانک‌های آمریکایی و انگلیسی نیز شایان توجه زیاد است.

باید به یاد داشت که دکتر مصدق خود به کلیه‌ی مسائل مورد گفتگو در دیدارش با سفیر آمریکا اشاره‌ای نکرده است. وی مختصراً به سه نکته اشاره کرده است؛ کتمان سفیر آمریکا در مخفی کردن زاهدی در سفارت آمریکا، تاسف هندرسن از پایین کشیدن مجسمه‌ی رضا شاه و مخالفت دولت آمریکا با فراندم. (۷۶)

آیا حکومت "ملی"، سفیر کشور کودتاگر را نمی‌بایست از خاک ایران اخراج می‌کرد؟ آیا وظیفه‌ی هر دولت "مستقل" این نیست که با دولت توطئه‌گر و کودتاچی قطع رابطه کند؟

مسلماً دو معیار و سنجش کاملاً متفاوت برای مصدق ملی‌گرا وجود داشت. مصدق کسی بود که در دوران جوانی، هنگامی که فرماندار آذربایجان بود، دستور بازداشت یکی از اتباع دولت کارگری شوروی را به جرم شننامه نویسی علیه رضا خان وزیر جنگ صادر کرده بود. حال چگونه می‌توان باور داشت در برابر سفیر کشوری که مسئول کودتای نظامی بوده، سه تن از وزرا و یارانش را ریبوده، و هزاران دلار صرف نوشتن مقالات علیه جنبش "ملی" در روزنامه‌ها و "شننامه"ها کرده، به آن شیوه‌ی نادرست به معامله نشسته است؟ معامله‌ای که محتوای آن، دست‌کم از سوی ملی‌گرایان ایرانی، هنوز فاش نشده است. ژست‌های دون‌کیشوت وارانه‌ی سیاسی او تنها به درد ملی‌گرایانی می‌خورد که از وحشت گسترش جنبش ضد استعمار و ضد استثماری کارگران و زحمتکشان ایران لرزه بر اندام‌شان افتاده بود. برای نمایندگان دولت‌های جهان خوار مدت‌ها بود این نمایش‌های بی‌مایه‌کاری نداشتند. همگان می‌دانستند که مصدق در مواقع بحرانی سراسیمه می‌شود و حالت‌های غیر متعادل روحی به خود می‌گیرد. به قول کاتوزیان:

"[مصدق] در حالت خشم و سرخوردگی به سرعت میدان را ترک می‌گفت ... [در سوئیس پس از مطرح شدن قرارداد ۱۹۱۹] به این سوءظن دچار شد که عوامل انگلستان در آن جا او را زیر نظر دارند به مجرد دریافت خبر انعقاد قرارداد از تهران، به قدری دستخوش نومیدی شد که تصمیم

گرفت بقیه عمر را در اروپا بماند... بارها هنگام سخنرانی به گریه می افتاد، یکی دوبار در ملاء عام غش کرد... در ۱۳۱۹، وقتی بدون هیچ اتهامی توقیف شد [به دست رضا شاه] بسیار خشمگین و عصبانی گردید، از ترس این که مبادا به سرنوشت مدرس و دیگران دچار شود و در زندان با نهایت خفت و خواری به قتل برسد. از همین رو مثنی قرص آرام بخش از جیب خود بیرون آورد و به قصد خودکشی خورد، اما ضعف معده اش از یک سو و ناهمواری راه مشهد و تکان های شدید از سوی دیگر، باعث شد که حالت تهوع به او دست داده و قرص ها را بالا بیاورد." (۷۷)

از غروب ۲۷ مرداد پاسبان ها و ماموران انتظامی فرمانداری نظامی به گروه های پراکنده ی مردم جمهوری خواه، که در خیابان های اسلامبول، نادری، شاه آباد و سپه تجمع کرده بودند و شعارهای ضد آمریکائی و ضد سلطنتی سر داده بودند، حمله ور شدند. در کنار ماموران انتظامی گروه های کوچکی از چاقوکشان آیت الله بهبهانی به سرپرستی طیب و رمضان یخی، با دادن شعارهای جاوید شاه به خیابان ها ریختند و به تظاهرکنندگان حمله ور شدند. ماموران انتظامی مصدق با کمک چاقوکشان آخوندهای شامدوست، به رهگذران با گاز اشگ آور، باتون، قنداق تفنگ و سرنیزه حمله ور می شدند و از آن ها می خواستند که به نفع شاه شعار بدهند. پس از مدتی افراد حزب ملت ایران داریوش فروهر و نیروی سوم خلیل ملکی به نیروهای سرکوب دولتی - آخوندی پیوستند و به کسانی که روزنامه ی مردم ارگان حزب توده را می فروختند حمله ور شدند و روزنامه هایشان را پاره کردند. کار پاره کردن روزنامه ها کم کم گسترش یافت، تا جائی که تمام روزنامه های عصر که مقالاتی علیه شاه نوشته بودند را از بساط روزنامه فروشان، به زور گرفتند و پاره کردند.

در خیابان های مرکزی تهران، هواداران مصدق با پشتیبانی نظامیان و اوباشان، به دنبال تظاهرکنندگان می دویدند و فریاد می زدند: برقرار باد سلطنت. برای چند ساعت خیابان های شهر یکپارچه شلوغ شد و به چند مرکز توده ای ها حمله شد و اثاثیه و اموال آن ها به تاراج رفت. این وضعیت تا ساعت ۸ شب ۲۷ مرداد ادامه داشت. بسیاری از مخالفان شاه و آمریکا به دستور مستقیم مصدق زخمی و زندانی شدند. درغروب آن روز از حزب توده صدها نفر در بازداشت بودند. سرکوب بی رحمانه ی پیشوای جبهه ملی،

مردم را از خیابان‌های پایتخت بیرون راند و اوضاع را برای پیروزی کودتای ۲۸ مرداد آماده ساخت.

مقارن نیمه شب ۲۷ مرداد ماموران انتظامی به قرارگاه‌های خود بازگشتند. مردم وحش‌زده‌ی تهران که از نزدیک "دموکراسی" نوع مصدقی را برای چندمین بار امتحان کرده بودند، شب را تا سپیده دم روز ۲۸ مرداد با نگرانی بسر بردند. به رغم همه‌ی این‌ها، هنوز فرصت برای بسیج مردم و سرکوب کودتاچیان وجود داشت. اگر مصدق یا سایر سران جبهه ملی می‌خواستند، قادر بودند توطئه‌ی آمریکائی را شکست بدهند. اما بورژوازی ایران کمک کرد تا تاریخ به شکل دیگری ترسیم بشود.

پرسش‌های زیادی از کُنه رویدادهای سه روزه مرداد ماه (بامداد ۲۵ تا شامگاه ۲۷ مرداد) بدون پاسخ مانده‌اند. به هر رو، در پرتو کندوکاو پیرامون کردار ۲۷ ماهه‌ی پیشوای ملی‌گرایان، می‌توان به دو فرضیه دست یافت:

الف - دکتر مصدق و رهبران جبهه ملی از رادیکالیزم ناشی از جنبش کارگران و زحمتکشان می‌ترسیدند. وابستگی ژرف و ریشه‌دار تاریخی - طبقاتی جبهه ملی به پادشاهان، اشراف زادگان، ملایان، سرمایه‌داران و زمینداران، مانع ایستادگی در برابر جهان‌خواران بود. منافع جبهه ملی با منافع طبقات مرفه، دربار و آمریکا گره خورده بود. این پیوند به قدری استوار و پایدار بود که اگر هم ملی‌گرایان می‌خواستند، نمی‌توانستند به هیچ اقدام اساسی علیه طبقات و اقدار مرفه دست بزنند. همین دلایل کافی بود تا امکان پیروزی کودتاگران را فراهم کند.

مصدق پس از آن که اطمینان یافت که آمریکا در صدد برکناری اوست، و هنگامی که مشاهده کرد که موج جمهوری خواهی به راه افتاده است، به چاره‌جویی برآمد؛ دکتر مصدق برای جلوگیری از فروپاشی نظام پادشاهی، **فعالانه** به پیروزی کودتاگران یاری رساند. شاید وی اوضاع ایران در مرداد ماه ۱۳۳۲ را همانند اوضاع سیاسی در دوران اسفند ۱۲۹۹ می‌دید. با این که مصدق در سال ۱۲۹۹ با کودتای انگلیسی سید ضیاء -

رضا خان "مخالفت" کرد، اما مخالفت او در راستای گسترش موج "انقلاب" و در پشتیبانی از "حقوق" خاندان قاجار بود و نه در دفاع از حقوق دموکراتیک مردم ایران. خود وی شباهت هایی بین این دو کودتا می دید. رهبر جبهه ملی در دادگاه نظامی که پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به راه افتاد، می گوید: "در کودتای سوم حوت سال ۱۲۹۹ هم که من والی فارس بودم دچار یک چنین گرفتاری شدم." (۷۸)

مصدق از انتشار تلگراف احمد شاه درباره ی کودتای سیدضیاء - رضاخان سرپیچی کرد و "گرفتار" شد. چرا که وی "یک حرف" دیپلمات "همدرد" انگلیسی را نفهمیده بود. مصدق خود اذعان دارد که کودتای سید ضیاء - رضا خان باعث شد که سیاست انگلستان در ایران تغییر کند و چند ماه بعد از آن، هنگامی که مشاهده کرد کودتای اسفند ۱۲۹۹ در جهت تقویت دولت مرکزی و جلوگیری از گسترش اعتراضات، "انقلابات و شورش" های مردمی است، البته پس از برکناری سید ضیاء، به حکومت وقت به ریاست قوام السلطنه پیوست. (۷۹) وی در کنار یکی دیگر از کودتاگران (رضاخان سرداز سپه) که پست وزارت جنگ را داشت، به کار سرگرم شد. او حتا برای سرکوب "جنبش چپ" در آذربایجان با حمایت انگلیسی ها و رضا خان به آن دیار رفت.

از این رو، جای شگفتی نیست که به این جمع بندی دست یابیم که مصدق و یارانش، پیروزی کودتا در مرداد ماه ۱۳۳۲ را شاید یک عقب نشینی ضروری ارزیابی می کردند و می پنداشتند که پس از سرکوب اعتراضات مردم و مهار آن به دست شاه و امپریالیسم، دوباره برای شرکت در رژیم بعد از کودتا، به همکاری دعوت خواهند شد.

این فرضیه چندان بی پایه و اساس نیست. بنا به اعتراف ملی گرایان، چند سال پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، شاه به منظور تقویت پادشاهی اش با رهبران نهضت ملی تماس گرفت و حتا آن ها را برای گفتگو بر سر شرایط و چگونگی تشکیل حکومت، به کاخ خود پذیرفت. آیا بورژوازی "ملی" ایران می دانست که می تواند بعدها برای گرفتن سهم بیش تری از درآمد نفت ایران، خواسته های "ضد امپریالیستی" خود را به بهای

لگدمال کردن احساسات جمهوری خواهانه ی مردم به تعویق بیندازد؟

ب - دکتر مصدق تمام اهرم‌های اساسی قدرت دولت مرکزی، مانند ارتش، شهربانی، ژاندارمری، رسانه‌های خبری، و از همه کارآتر، پشتیبانی بخش مهمی از جنبش توده‌ای را در اختیار داشت، اما، آگاهانه از آن‌ها استفاده نکرد! آیا وی با اتخاذ سیاست خنثی موجب شکست جنبش نشد؟ آیا جبهه ملی، در روزها و ساعت‌های بازنگشتنی و سرنوشت‌ساز، با سستی، اهمال و لاس‌زدن‌های باورنکردنی‌اش با آمریکا و شاه از یک سو، و سرکوب جنبش توده‌ای از سوی دیگر، بیش‌ترین سهم را در شکست مبارزات ضد امپریالیستی و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد به عهده نداشت؟

بدون تردید مسئولیت حکومت مصدق در شکست جنبش ضد استعماری و پیروزی کودتا، بیش از دیگران است. به قول یکی از هواداران مصدق:

"مردد بودن دولت در به اجرا در آوردن قانون و تدارک‌های دفاعی یکی از مهم‌ترین دلایل شکست" جبهه ملی بوده است. (۸۰)

بی نویس های بخش هفتم:

- ۱ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۴۸
- ۲ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی جلد اول صفحه ۱۷۲
- ۳ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۴۹
- ۴ - خاطرات و تالماص مصدق صفحه ۲۵۳
- ۵ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۹۳
- ۶ - نشریه نيمروز، چاپ لندن شماره ۵۱۶ تاريخ ۲۰ آذر ۱۳۷۷
- ۷ - نام رمز کودتا "عملیات آژاکس" بود.
- ۸ - خاطرات و مبارزات دکتر حسين فاطمی صفحه ۲۷۱
- ۹ - همان جا صفحه ۲۷۰
- ۱۰ - از سيد ضياء تا بختيار صفحه ۳۷۸
- ۱۱ - تلگراف پری سفير آمریکا در عراق به وزارت امور خارجه آمریکا که پس از گفتگو با شاه در ۲۶ مرداد به آن کشور ارسال شد. نشریه نيمروز شماره ۳۴۷
- ۱۲ - تاريخ جهانی نفت نوشته دانييل يرگين صفحه ۷۹۹
- ۱۳ - بحران دموکراسی در ايران صفحه ۱۲۴
- ۱۴ - مصدق در محکمه نظامی صفحات ۶۸۶ و ۶۸۷
- ۱۵ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۵۴
- ۱۶ - از سيد ضياء تا بختيار صفحه ۳۷۹
- ۱۷ - کودتاسازان صفحه ۱۴۶
- ۱۸ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ايران صفحه ۳۷۵
- ۱۹ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۴۲۸
- ۲۰ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی صفحه ۱۷۴
- ۲۱ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۱۳۶
- ۲۲ - همان جا صفحه ۴۴۶
- ۲۳ - خاطرات و مبارزات دکتر حسين فاطمی صفحات ۲۳۴ تا ۲۴۲
- ۲۴ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۵۵۰
- ۲۵ - خاطرات و مبارزات دکتر حسين فاطمی صفحه ۲۳۴
- ۲۶ - همان جا صفحه ۲۸۱
- ۲۷ - کودتاسازان صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۱
- ۲۸ - همان جا
- ۲۹ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۵۶۷
- ۳۰ - همان جا صفحه ۲۹۶
- ۳۱ - همان جا صفحات ۶۳۱ تا ۶۳۳

- ۳۲ - کودتاسازان صفحه ۱۸۵
- ۳۳ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۶۴۰
- ۳۴ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی صفحات ۲۸۷ تا ۲۹۱
- ۳۵ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۴۶۴
- ۳۶ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۵۵
- ۳۷ - مصدق در محکمه نظامی صفحات ۶۴ و ۶۵
- ۳۸ - همان جا
- ۳۹ - بحران دموکراسی در ایران صفحه ۴۵۳
- ۴۰ - خاطرات و تالمات مصدق صفحه ۲۹۰
- ۴۱ - همان جا صفحه ۲۹۰
- ۴۲ - مصدق در محکمه نظامی صفحات ۴۳۳ و ۴۳۴
- ۴۳ - کودتاسازان صفحه ۹۵
- ۴۴ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۵۶
- ۴۵ - همان جا
- ۴۶ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۳۶۰
- ۴۷ - همان جا
- ۴۸ - همان جا صفحه ۴۰۴
- ۴۹ - همان جا
- ۵۰ - نیروهای ارتشی اعزامی از کرمانشاه، تحت فرماندهی افسری به نام عزیز رستمی که از اعضای سازمان مخفی نظامی حزب توده بود، قرار داشتند. ارتشیان در طی مسیر تهران و در غروب ۲۸ مرداد، مورد هجوم مردم همدان که علیه کودتا و شاه شعار می دادند، قرار گرفتند. نمرود شماره های ۳۶۷ و ۳۶۸
- ۵۱ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۴۱۵
- ۵۲ - کودتاسازان صفحات ۴۱ و ۴۲
- ۵۳ - روزنامه ی گاردین چاپ انگلستان به نقل از مقامات آمریکائی در سال ۱۹۹۶ گزارش داد که اکثر مدارک مهم و اسناد محرمانه ی مربوط به دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر خلاف مقررات جاری آن کشور نابود و یا غیرقابل انتشار اعلام شده اند.
- ۵۴ - کودتاسازان صفحه ۱۹۳
- ۵۵ - سند شماره ی ۳۴۶، گزارش بدل اسمیت به آیزنهاور در ۲۷ مرداد ((شماره بایگانی ۷۸۸۰۰/۸۱۸۵۳)) واشنگتن ۱۸ اوت ۱۹۵۳ به کلی سری.
- ۵۶ - آرشیو دولتی انگلیس شماره بایگانی ۳۷۱/۱۰۴۶۵۹/۷۳۴۲۰
- ۵۷ - نشریه نمرود چاپ لندن شماره ۳۶۸
- ۵۸ - جزیره قبرس هنوز هم به عنوان یکی از مهم ترین پایگاه های مخبراتی و استراق سمع کشورهای امپریالیستی به شمار می آید.

- ۵۹ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۳۵۷
- ۶۰ - هندرسن گفتگوهائی سری بر سر مسئله نفت با مصدق داشت که موضوع و متن آن هرگز از سوی ملی گریبان فاش نشد. به اعتراف مصدق، کلیه ی اسناد پنهانی مربوط به این دیدارها، در ماجرای حمله به خانه مصدق در روز ۲۸ مرداد به دست کودتاگران افتاد.
- ۶۱ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۴۰۵
- ۶۲ - همان جا
- ۶۳ - همان جا صفحه ۴۰۶
- ۶۴ - خاطرات و تالعات مصدق صفحه ۲۹۰
- ۶۵ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۴۹۵
- ۶۶ - همان جا صفحه ۵۷۲
- ۶۷ - همان جا صفحه ۵۷۳
- ۶۸ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۴۰۶
- ۶۹ - کودتاسازان صفحه ۴۲
- ۷۰ - یک رنگی نوشته شاپور بختیار صفحه ۸۷
- ۷۱ - مصدق در محکمه نظامی
- ۷۲ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۴۳۷
- ۷۳ - همان جا صفحات ۵۹۱ تا ۵۹۴
- ۷۴ - مسعود بهنود که به مصدق سمیاتی دارد، قرارداد اصل چهار را "تنگین" نامیده است. از سید ضیاء تا بختیار صفحه ۳۹۸
- ۷۵ - نظر از درون به نقش حزب توده ایران صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۷
- ۷۶ - خاطرات و تالعات مصدق صفحه ۲۹۱
- ۷۷ - مصدق در نبرد قدرت صفحات ۴۷۰ تا ۴۷۳
- ۷۸ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۱۰۰
- ۷۹ - همان جا
- ۸۰ - مصدق در نبرد قدرت صفحه ۲۰۷

بخش هشتم

آغازِ پایانِ کارِ مصدق

رنگ باختن ملی گرائی

در جوامع سرمایه داری، هر زمانی که تشدید مهمی در جنگ طبقاتی حادث شود، هیچ بدیلی جز دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا وجود ندارد. هر گونه امیدی به راه سوم چیزی جز نوحه سرائی ارتجاعی خرده بورژوازی نیست.

قطعنامه ی بین الملل کمونیست درباره ی "دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا"

شاید بتوان ادعا کرد که در تاریخ معاصر ایران، در هیچ دوره ای زمینه ی اجتماعی برای واژگونی پادشاهی و برپائی جمهوری به اندازه ی روزهای پایانی مردادماه ۱۳۳۲ آماده نبود. شکست کودتای ۲۵ مرداد، آبروی شاه، آمریکا و انگلیس را برده بود. تمام شرایط برای گسترش جنبش ضد امپریالیستی و نهادی کردن حقوق و روابط دموکراتیک اجتماعی فراهم بود. اما تاریخ شکل دیگری رقم خورد.

دکتر مصدق در دادگاه نظامی به طور سربسته و گنگ می گوید:

"پس از مذاکراتی که نمی خواهم عرض کنم در کجا صورت گرفت، کودتا در روز ۲۸ مرداد صورت گرفت." (۱)

چه کسانی در این گفتگوها شرکت داشتند؟ موضوع گفتگوها چی بود؟ زمان دقیق این مذاکرات کی بود؟ چرا مصدق از مکان برگذاری این نشست چیزی نگفت؟ و چرا دکتر مصدق تا هنگام مرگ توضیحی در این باره نداد؟

نخست وزیر ایران دز بامداد روز ۲۸ مرداد دست به یک سلسله اقدامات مرگبار و باورنکردنی زد. دکتر مصدق در ساعت شش و سی دقیقه صبح روز ۲۸ مرداد، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی را به حضور پذیرفت و از او خواست که در برابر اخلا لگری توده ای ها (توجه شود؛ نه کودتاگران درباری - آمریکایی) به شدت ایستادگی کند.

دکتر مصدق به اشرفی می گوید، تصمیم گرفته است که قانون امنیت اجتماعی را برای چند ماه دیگر تمدید و برای جلوگیری از راه پیمائی و "آشوب" های خیابانی ماده دیگری را به آن اضافه کند. همایون کاتوزیان یکی از ستایش گران مصدق می نویسد:

"روز بیست و هفتم، مصدق به خلیل ملکی تلفن زد و از او خواست که اعضای ((نیروی سوم)) را در روز بعد مرخص کند و به آنان جداً توصیه نماید که از شرکت در تظاهرات خیابانی (تا چه رسد به تشکیل تظاهرات خیابانی) پرهیز کنند. و در نتیجه بخشی از اعضاء ((نیروی سوم)) در آن روز تاریخی، در انتظار دستور تشکیلاتی در خانه هایشان بودند." (۲)

دکتر سنجابی هم گفته ی کاتوزیان را تأیید می کند:

"دکتر مصدق هم به طرفداران خود توصیه می کند که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیایند و تظاهرات نکنند." (۳)

منصور آتابکی و احمد بنی احمد در کتاب "۵ روز رستاخیز ملت ایران" می نویسند:

"مصدق سپس در ساعت ۷ صبح ۲۸ مرداد ماه داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم را به حضور می پذیرد و از فروهر که به خاطر عدم دخالت نیروهای انتظامی در جریان حمله روز قبل توده ای ها به مقر حزب ملت ایران گله مند بود، دلجوئی می کند. دکتر مصدق به او خاطر نشان می کند که به فرمانداری نظامی دستور داده است که از (عملیات توده ای ها جلوگیری کنند و در صورت لزوم برای جلوگیری از کارهای خلاف قانون آن ها تیراندازی هم بنمایند. بنابر این شما به اعضای حزب خودتان بگوئید که از مقابله به مثل خودداری کنند و متفرق شوند و اطمینان داشته باشند که مامورین طبق مقررات و دستورات صادره عمل خواهند کرد." (۴)

داریوش فروهر خود در این باره می نویسد:

"صبح روز ۲۸ مرداد رفتم منزل دکتر مصدق. در این مذاکرات بود که دکتر مصدق گفت از دیروز دستور داده ام که جلو این گونه تظاهرات را بگیرند (سخن از حزب توده نبود) و اضافه کردند شما توجه داشته باشید در شهر تظاهراتی روی ندهد (منظورش این بود که شما دست به اقدامی نزنید و حمله متقابل و غیره نکنید). من پیشنهاد حزب ملت ایران را در باره تشکیل گارد ملی که پس از حادثه قتل افشار طوس مطرح کرده بودم، تکرار نمودم. دکتر مصدق گفت چنین کاری به معنای ابراز عدم اعتماد به ارتش است. برگشتم به حزب، عده زیادی جمع شده بودند. گفتم دکتر مصدق دستور داده است جلو رجاله بازی ها گرفته شود و ما تظاهراتی نخواهیم داشت." (۵)

بدین ترتیب هواداران حزب ملت ایران به درخواست مصدق خیابان‌های تهران را ترک کردند. ساعت ۸ صبح روز ۲۸ مرداد ماه چند نفر از جوانان شاهدوست در میدان تجریش جمع شدند و با حمایت عده‌ای چماق به دست، از رانندگان خودروها خواستند که عکس شاه را بر روی شیشه جلوی خود بچسبانند. رانندگانی که ازین کار سرپیچی می‌کردند با حمله‌ی چماقداران مواجه شده و به سختی مضروب می‌شدند.

در ساعت ۹ صبح عده‌ای از مزدوران اجیر شده‌ی سیا CIA به همراهی جمع کوچکی از گروهبان‌ها و پاسبان‌هایی که لباس شخصی پوشیده بودند، در میدان بهارستان حاضر شده و فریاد جاوید شاه سر دادند. این عده، به جمعیتی که از دکتر مصدق طرفداری می‌کردند حمله ور شدند و به زدوخورد پرداختند. سربازان فرماندار نظامی و پاسبان‌هایی که از طرف حکومت مصدق مامور برقراری نظم و امنیت شهر بودند، بی‌آنکه مداخله‌ای علیه دستجات کودتاگر کنند در کامیون‌ها نشسته بودند. ولی این دسته از ماموران برای سرکوب جمهوری خواهان و توده‌ای‌ها در آمادگی به سر می‌بردند:

"به نقل از روزنامه‌ها آمده است که وقتی جمعیت از سبزه میدان از طریق خیابان ناصریه وارد میدان سپه شده به محوطه چمن جلوی شهرداری رسید، از سوی سربازانی که جلو شهرداری قرار داشتند چند تیر هوایی شلیک شد. در اثر این تیراندازی عده‌ای که هیچ‌گونه وسیله دفاعی نداشتند یا به فرار گذاشتند. عده‌ای به طرف خیابان لاله زار فرار کرده، اول خیابان ایستادند ببینند نتیجه تیراندازی چه می‌شود! در این موقع یک نفر از سربازان مسلح از جلو شهرداری با حالت دو به طرف اشخاصی که در قسمت لاله زار ایستاده بودند آمده و فریاد زد و گفت: آقایان! جناب سروان می‌گوید ببخشید معذرت می‌خواهم، ما خیال کردیم که شما توده‌ای هستید والا تیراندازی نمی‌کردیم. و اضافه کرد جناب سروان و ما خیال کردیم که تظاهرات به نفع آنهاست. حالا آزادید هرکاری می‌خواهید بکنید. ما با شما کاری نداریم. مردم وقتی این حرف را شنیدند مجدداً وارد میدان شدند." (۶)

میرزا عبدالله جندقی، معروف به میرزا شهریاری، از نزدیک شاهد تظاهرات اوباشان و روسپیان اجیر شده‌ی شاهدوست بود، وی می‌گوید:

"صبح روز ۲۸ مرداد چهارم دسته از جنوب شهر تهران برای تظاهرات شاهدوستانه و قیام علیه مصدق به طرف شمال شهر و تسخیر خانه مصدق به راه افتادند. دسته اول به سرکردگی طیب و طاهر حاج رضایی، میدان دار میدان بارفروشان امیر سلطان از سر قبر آقا. دسته دوم به سرکردگی حسین اسماعیل پور معروف به حسین رمضون یخی که از باغ فردوس حرکت کرد. دسته سوم که شنیدم از محله بدنام (شهرنو) ناحیه ده به سرکردگی محمود مسگر یا گروهی از زنان شهرنو و خانم رئیس‌ها (حرکت کردند). دسته چهارم از جوادیه به سرکردگی صابر و دسته ای دیگر از رباط کریم راه افتاده بودند ... دسته طیب و رمضون یخی در مسیر خود روزنامه باختر امروز، تئاتر توده ای‌ها (تئاتر سعیدی در خیابان شاه آباد)، خانه جوانان دموکرات (در خیابان نادری کوچه نوبهار)، روزنامه به سوی آینده و ... را غارت و آتش زدند ... در طول این راه پیمایی و تظاهرات و غارت، با هیچ یک از مامورین شهربانی یا فرمانداری نظامی نه برخوردی داشتند و نه آن‌ها دخالتی می کردند بلکه فقط تماشاچی بودند." (۷)

خسرو قشقایی درباره وقایع کودتای روز ۲۸ مرداد چنین گفته است:

"می دانستم که حادثه حادی اتفاق خواهد افتاد و خودمان را بسیج کرده بودیم و امید داشتیم که مصدق از ما نیرو بخواهد. در تهران هم تعدادی تفنگچی حاضر و آماده داشتیم و منتظر بودیم که اگر عملی در تهران انجام شد به صورت پارتیزان وارد عمل شویم." و بعد [خسرو قشقایی] صحنه های تظاهرات تهران را تا ظهر ۲۸ مرداد شرح می دهد و نتیجه می گیرد: این بود جریان ۲۸ مرداد تا ظهر. و واقعاً فکر می کنم اگر ۵۰ تیر می انداختم همه شان در می رفتند." (۸)

همان طور که قبلاً اشاره شد، رهبر جبهه ملی ایران دستور تیراندازی را فقط به راه پیمایی‌ها و گردهمایی‌های هواداران حزب توده صادر کرده بود. به همین دلیل دستجات شاهدوست آزادانه در خیابان‌های پایتخت یکه تازی کردند و زمینه‌ی پیروزی کودتای ۲۸ مرداد را فراهم ساختند:

"تحول روحیه جماعت اوباش که در ازاء دستمزد ماموریت داشتند تظاهراتی به نفع شاه برپا کرده و شهر را به آشوب بکشند، شایان توجه است. این جماعت در آغاز، به علت فقدان ایمان و آرمان با چند تیر هوایی با به فرار می گذاشتند و از دیدن یک اراکه جنگی لرزه بر اندام شان می افتاد. فقط پس از مشاهده‌ی حمایت یا بی طرفی سربازانی که ماموریت شان پراکندگی و سرکوب آنان بود، دل و جرات یافته به تعرض پرداختند. به ویژه آن که میدان را کاملاً از حریف خالی یافتند و با هیچ نیروی مردمی روبرو نشدند، اوباش عدم حضور و بی تحرکی توده ای‌ها را به حساب خود گذاشتند.

دستجات شعبان بی‌مخ، به گزارش روزنامه داد (۲۹ مرداد ۳۲) شعار می‌دادند: "به قوه شاه پرست، توده فراری شده." (۹)

بابک امیر خسروی ملی‌گرای کنونی در همین نقل قول‌های خود، ضمن افشای ناخواسته‌ی سیاست‌های مصدق در ۲۸ مرداد، فراموش می‌کند که این تنها توده‌ای‌ها نبودند که خیابان‌ها را ترک کرده بودند. بلکه بنا به دستورات مصدق، نیروهای وفادار به جبهه ملی نیز در خانه‌هایشان به انتظار نشسته بودند. افزون بر این، و بازهم بنا به گفته‌های امیر خسروی، سربازان تحت فرماندهی مصدق تنها دستور داشتند که به تظاهرات توده‌ای‌ها تیراندازی کنند و چاقوکشان، فاحشگان و نظامیان کودتاگر را در خیابان‌ها آزاد گذاشته بودند. اوباشان اجیر شده‌ی آخوندها، در گروه‌های کوچک به اداره‌ها و وزارت‌خانه‌های پیرامون میدان ارک هجوم آورده و به زور آن اماکن را به اشغال خود درآوردند. و ساختمان روزنامه‌ی شهباز متعلق به حزب توده را آتش زدند:

"جمعیتی که به سوی میدان بهارستان در حرکت بود، با چهار کامیون سرباز مسلح به تفنگ و مسلسل روبرو می‌شود که از سوی شهربانی ماموریت داشتند از تظاهرات جلوگیری نمایند. اما نیروهای انتظامی در برخورد با تظاهرات "شاه پرستانه" جمعیت، به جای پراکندن آن‌ها، در جلو و عقب جمعیت به راه افتادند و مراقب بودند تا از طرف مخالفان احتمالی مورد تعرض قرار نگیرند. احتمالاً این همان دسته‌ای است که گزارشگر کیهان در مشاهدات خود قید می‌کند: "... چهار کامیون سرباز و پاسبان نیز که در جلو هر یک مسلسلی قرار داشت از جلو و عقب تظاهرهاکنندگان حرکت می‌کردند و شعارهای تظاهرهاکنندگان را تأیید می‌کردند. مقارن ساعت ۱۰ با شعار زنده باد شاه، مرگ بر توده از دیوارهای حزب ایران بالا رفتند ... در و پنجره‌ها شکستند و چند نفری را که در حزب بودند مجروح کردند ... طولی نکشید که به دفتر روزنامه‌ساختر امروز حمله بردند و آن را آتش زدند. نویسندگان شاهدوست کتاب "۵ روز رستاخیز ملت ایران" هم اعتقاد داشتند که: این دسته موفق به انجام کاری نخواهند شد و عابری‌منتظر بودند که قریباً از سوی دولت وقت این دسته دستگیر و یا متفرق خواهند شد.

سرهنگ ممتاز سر محافظ‌خانه مصدق اصل وقایع را در یک جمله بیان نموده است: اگر پس از همه‌گیر شدن آشوب در شهر یک افسر "بزن" و قاطع را به فرماندهی ستون تعیین می‌کردند و

ماموریت او را خیلی صریح و روشن مشخص می نمودند، چون افسران خائن هم قبلاً دستگیر شده بودند، به احتمال ۹۰ درصد، کودتای ۲۸ مرداد نیز شکست می خورد." (۱۰)

دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر و وزیر جنگ ایران از نخستین حرکات کودتاچیان، که از ساعت ۸ صبح آغاز شده بود، مطلع بود و در جریان وقایع قرار داشت. در عوض، مردم تهران بی خبر از فاجعه ای که در انتظارشان بود در منازل یا محل کارشان بسر می بردند. تنها گروهی از جوانان به ابتکار خود در دسته های کوچک، در صدد مقابله با اوپاشان مزدور برآمدند. آن ها هم پس از مداخله ی نیروهای نظامی که هنوز تحت فرمان مصدق بودند، عقب نشستند:

"در این مدت نخست وزیر می کوشید با پادشاه تماس برقرار کند. هیستی مرکب از پنج نفر از شخصیت های بارز مملکت را انتخاب کرده بود تا برای ملاقات با اعلیحضرت به رم بروند ولی اتفاقات با سرعتی جهنمی به پیش می رفت و این هیئت نتوانست کاری انجام دهد." (۱۱)

آیت الله بروجردی بزرگ ترین مرجع تقلید شیعه نیز به شاه "در هجرت" پیام داده بود:

"بیائید که تشیع و اسلام به شما احتیاج دارد، شما پادشاه شیعه هستید."

پنج ساعت پس از آغاز نخستین حمله های کودتاچیان، بعد از حوالی ساعت یک بعدازظهر (و به روایت های دیگری دو و یا سه بعدازظهر) رادیو تهران به اشغال مزدوران درآمد. پرسیدنی است که مصدق در آن ساعات و لحظه های مهم و با ارزش مشغول به چه کاری بود؟ و اصولاً چرا علناً سکوت کرد و به وسیله ی رادیو از مردم کمک نخواست؟

چالش یا سازش

با کودتا

در روز ۲۸ مرداد بخشنامه ای از طرف ستاد ارتش به نیروهای تحت فرمان دولت به این مضمون داده شد: چون افراد حزب توده با دادن شعار شاهدوستی، علیه دولت تظاهر

می‌نمایند، آنان را متفرق ساخته و در صورت لزوم تیراندازی کنند. این فرمان را به "اشتباه" سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش صادر کرده بود. وی تصور می‌کرد که توده‌ای‌ها برای "بی‌آبرو کردن" شاهدوستان، دست به تظاهراتی به نفع شاه زده اند تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند:

"دستور تیراندازی [به شاهدوستان] روز ۲۸ مرداد در ستاد ارتش بدون اطلاع آقای دکتر مصدق و به موجب مشورتی که این جانب با افسران نمودم داده شد. بدین ترتیب که بعد از آن که فرماندار نظامی اطلاع داد وقایعی در شهر اتفاق افتاده و واحدهایی در اختیار فرماندار نظامی بودند کم می‌باشد، این جانب با افسران مربوطه که تا آن قدر که به خاطر دارم رئیس رکن دوم ارتش در بین آن‌ها بود، مشورت کردم. معلوم شد دستجاتی با شعارهای بر له مقام سلطنت در نقاط مختلف شهر تظاهرات می‌کنند. طبق آن چه اتفاقات دو سه روز قبل نشان می‌داد و به دلیلی که یکی از افسران تلقین کرد، یعنی اظهار داشت که در مقابل این دستجات به عکس همیشه حتی یک فرد توده‌ای نیز تظاهر نمی‌کند، برای ستاد ارتش یقین حاصل شد که این عمل یک نیرنگ از طرف عناصر دست چپ و همان‌طور که در بازجویی عرض کردم به صورت کاموفلاژ با دادن شعار بر له مقام سلطنت بود. به این دلیل آن دستور به صورت بخشنامه برای واحدهایی که در آن موقع مامور شهر بودند صادر شد. چنانچه دادگاه محترم استحضار دارند، این دستور کمی قبل از ساعت ۳ بعدازظهر که ستاد ارتش از حقیقت و ماهیت این تظاهرات اطلاع پیدا کرد نقض گردید و به وسیله‌ی یک بخشنامه‌ی دیگر که بعداً صادر شد واحدها به سرپنازخانه‌ها برگشتند." (۱۲)

به گفته‌ی رئیس ستاد ارتش، نخست وزیر از صدور چنین بخشنامه‌ی اطلاع نداشته است. ولی در هر صورت، صدور آن هم در تضاد با فرمان غروب ۲۷ مرداد مصدق دال بر سرکوب توده‌ای‌ها (و جمهوری خواهان) نبود. و مضافاً این که، اعترافات رئیس ستاد ارتش ثابت می‌کند که مصدق در روز ۲۸ مرداد، هیچ وقت خواهان شلیک به شاهدوستان نبود و دستور تیراندازی نیز به خاطر اشتباه رئیس ستاد ارتش سرتیپ ریاحی داده شد. به علاوه، تاکنون هیچ یک از رهبران جبهه ملی، از جمله دکتر مصدق، به صدور فرمان تیراندازی به "توده‌ای‌ها" کاموفلاژ شده اعتراض نکرده اند.

پرسش‌های بی‌پاسخ از این قرارداد: آیا سرتیپ ریاحی تنها برای سرکوب توده‌ای‌ها دستور تیراندازی داده بود؟ و اگر افسران تحت فرمان او به این نتیجه نمی‌رسیدند که

توده‌ای‌ها با حیلۀ ی "کاموفلاژ" به نفع شاه تظاهرات می‌کنند، آیا اصولاً نیروهای نظامی تحت فرمان حکومت مصدق از پادگان‌ها خارج می‌شدند؟

مهم‌ترین نکته‌ای که در بخشنامه‌ی ستاد ارتش در روز ۲۸ مرداد برجستگی ویژه‌ای دارد، این است که ریاحی و امرای ارتش حاضر به تیراندازی به سوی نیروهای "واقعی" شاهدوست و کودتاگر نبوده‌اند، و دستور تیراندازی را تنها به سوی نیروهای موهوم توده‌ای داده‌اند. روسای ستاد ارتش به محض این که فهمیدند که شاهدوستان واقعی در خیابان‌ها به قلع و قمع مخالفان شاه مشغول‌اند، دستور بازگشت نیروهای نظامی به سربازخانه‌ها را صادر کرده‌اند. این عمل با فرمان مصدق سازگار بود. چون که صبح همان روز، مصدق شخصاً دستور تیراندازی به تظاهرات "اخلالگران" توده‌ای و جمهوری خواه را به سرهنگ اشرفی ابلاغ کرده بود.

در گرمای تابستانی پایان مرداد ماه، مردم پایتخت، بدون رهبری و مات و مبهوت، شاهد پیروزی شماری چاقوکش و روسپی بودند. مزدورانی که خیابان‌ها و اداره‌ها را یکی پس از دیگری عرصه‌ی تاخت و تاز خود کردند. تزلزل و سردرگمی مرگ‌آور پیشوای "نهضت ملی"، کودتاگران را لحظه به لحظه گستاخ‌تر می‌کرد.

پاداش یک خائن

سرتیپ دفتری یکی از کودتاگران شناخته شده در بامداد پرالتهاب ۲۸ مرداد به دستور دکتر مصدق ارتقاء درجه یافت و به ریاست شهربانی کل کشور گمارده شد! عده‌ای از یاران مصدق شگفت زده به اعتراض برخاستند. مصدق در پاسخ اعتراض‌های آنان چنین گفت: اتهامی که به سرتیپ دفتری زده می‌شود "شایعه‌سازی مخالفان برای تضعیف دولت" است.

سرتیپ محمد دفتری فرمانده گارد مسلح گمرک، با کودتاچیان در روز ۲۵ مرداد همکاری کرده بود و برای فرمانداری نظامی تهران ثابت شده بود که وی در توطئه آن

روز دست داشته است. فرماندار نظامی حتا دستور دستگیری او را صادر کرده بود. دکتر مصدق درباره ی چگونگی دعوت اولیه ی سرتیپ دفتری به همکاری و محول کردن مسئولیت های خطیر امنیتی به وی، می گوید:

"سرتیپ دفتری در اروپا بود. من او را خواستم و به ریاست گارد مسلح گمرک منصوب کردم. همین مسئله سبب اختلاف شدیدی شد." (۱۳)

مصدق سپس درباره ی چگونگی واگذاری مسئولیت ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی به سرتیپ دفتری در بامداد روز ۲۸ مرداد توضیحات بیش تری می دهد:

"در این بین سرتیپ دفتری آمد، گفت که این وضع درست نیست، وضع بسیار بد است، و من رفتم تحقیقاتی کردم از یک عده که در حال حرکت بودند از آن ها پرسیدم. آن ها ساکت شدند. معلوم می شود که قوای انتظامی درست مشغول کار خود نیستند و انجام وظیفه نمی کنند. اظهارات ایشان در من موثر واقع شد. من چون از همه جا مایوس بودم و هر چه تلفن می کردم جواب درستی نمی شنیدم و خیر دادند که رادیو را تصرف کرده اند، به این جهت گفتم خوب است که خود آقای سرتیپ دفتری که این طور در واقع حاضرند برای این که کاری بکنند و جلوگیری کنند، ایشان را به سمت رئیس شهربانی و بعد هم حکومت نظامی معین کنیم که ایشان مشغول کار شوند. من به آقای وزیر کشور گفتم که حکم ریاست شهربانی ایشان را صادر کنید. به آقای سرتیپ ریاحی که نهایت اکراه را در این کار داشتند گفتم که سرتیپ دفتری را به فرمانداری نظامی منصوب کنند. این کارها مطابق اطلاعاتی که دارم شد، ولی نتیجه نداد." (۱۴)

مصدق درباره علت و چگونگی محول کردن پست ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی به سرتیپ دفتری کودتاگر توضیحات نادرستی را بیان داشته است، به دو دلیل: اولاً، نیروهای اندک کودتاگر در صبح ۲۸ مرداد هنوز دست بالا را نداشتند. به گفته ی بسیاری از یاران و هواداران مصدق، تنها پس از انتصاب سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی و فرماندار نظامی بود (به گفته ی دکتر صدیقی حوالی ساعت یازده صبح، و به نقل از سرتیپ ریاحی ساعت ۱۰ صبح) که وی به خیابان رفت و توانست نیروهای تحت فرمان سرتیپ کیانی (واحد ضربت) را به زیر فرمان خود در بیاورد. توازن قوا از این لحظه به نفع کودتا چنان تغییری کیفی کرد. ثانیاً، رادیو در صبح روز ۲۸ مرداد هنوز به اشغال

نیروهای طرفدار کودتا در نیامده بود، تنها پس از ساعت ۱ بعد از ظهر، و به روایت‌های دیگر ساعت دو و یا حتی تا سه و نیم بعد از ظهر به اشغال این نیروها درآمد. (۱۵) دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور و معاون مصدق در یادداشت‌های "دقیق" خود به نام "دو روز غمبار" می‌نویسد که رادیو و بی‌سیم تا ساعت ۳ بعد از ظهر هنوز در اختیار نیروهای وفادار به مصدق بود. (۱۶)

توضیحات مصدق برای انتخاب سرتیپ دفتری از پایه نادرست است. برای اثبات این نکته، کافی است که به اظهارات و مشاهدات سایر رهبران جبهه ملی رجوع شود. این توجهات پیشوای جبهه ملی به ویژه موقعی بی‌اثر می‌شود که بدانیم بنا به اعتراف سرتیپ شایانفر، تمام اطلاعات مربوط به کودتاگران روز ۲۵ مرداد، و از جمله اطلاعات مربوط به نقش سرتیپ محمود دفتری در کودتا، در روز ۲۷ مرداد در اختیار دکتر مصدق قرار گرفته بود.

بنا به روایت دکتر صدیقی وزیر کشور، دکتر مصدق نخست به او دستور می‌دهد سرتیپ شاهنده را به ریاست شهربانی بگمارد. اما هنوز مرکب حکم خشک نشده بود که حوالی ساعت یازده صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد، مصدق با دستور مجددی از دکتر صدیقی می‌خواهد ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی را به سرتیپ محمود دفتری بسپارد. دکتر صدیقی می‌گوید:

"من با این که تغییر فوری تصمیم قبلی راجع به سرتیپ شاهنده و انتخاب سرتیپ دفتری و صدور این دستورهای متناقض، در چنین اوضاع و احوال متعجب و متوحش شدم، ناچار به ملاحظاتی که در چنین اوقات رعایت آن واجب است، به رئیس کارگزینی دستور دادم ابلاغ را تهیه کند و پس از امضای آن به ایشان گفتم بفرستند و ابلاغ مربوط به سرتیپ شاهنده را بگیرند. خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت بکنم. سرتیپ مدیر جواب داد و گفت سرتیپ دفتری حالا آمده‌اند و مشغول معرفی روسا به ایشان هستم." (۱۷)

دکتر سنجابی، یکی دیگر از رهبران نهضت ملی ایران که شاهد چگونگی انتصاب سرتیپ دفتری بود، ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

"خدمت مصدق بودم (روز ۲۷ مرداد) که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن یک بلندگو بود. شنیدم سرتیپ ریاحی است که صحبت می‌کند. ریاحی به او گفت، اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر کنیم... گفت چکار کرده است؟ گفت در این کار (شرکت در کودتای ناموفق ۲۵ مرداد) آلوده است... مصدق گفت بگیرید. فردا صبح که من نزد مصدق رفتم توی پله‌ها به همین سرتیپ دفتری برخوردیم. دیدم گریه می‌کند. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت من جگرم می‌سوزد، عموی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا می‌خواهند مرا دستگیر کنند. من رفتم به مصدق گفتم که تیمسار دفتری در راهرو ایستاده و گریه می‌کند. گفت بگوئید بیاید تو... با او وارد اتاق شدیم. مصدق بلافاصله به او گفت، چه خبر است عمو جان؟ برو شهربانی را تحویل بگیر... وقتی دفتری می‌خواست بیرون برود، من همراه او رفتم. گفتم می‌داند دیروز حکم دستگیری شما را دادند، امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را به دست شما سپرده است. شما اگر شرف دارید باید از او محافظت کنید. گفت انشاءالله کوتاهی نمی‌کنم." (۱۸)

چگونه این همه خیانت در اندک مدتی از خاطره و ذهن دکتر مصدق محو شده بود؟ آیا رهبر جبهه ملی با این انتصاب غیر منتظره و باورنکردنی، افکار دیگری را در سر داشت؟ دنباله‌ی وقایع و ماجراها را از قول سرتیپ ریاحی می‌خوانیم:

"صبح روز ۲۸ مرداد سرتیپ دفتری نزد دکتر مصدق می‌رود. ساعت ده صبح همان روز [یعنی دو ساعت پس از آغاز نخستین حرکت‌های کودتاگران] دکتر مصدق به من تلفن کردند و فرمودند: سرتیپ دفتری را به جای سرتیپ مدیر به ریاست شهربانی منصوب کنیم... خدمت ایشان عرض کردم که به هیچ وجه به سرتیپ دفتری اعتماد ندارم... آقای دکتر مصدق اصرار فرمودند که قطعاً ایشان باید رئیس شهربانی بشود، چون به او اعتماد دارم... نتیجه انتصاب دفتری به ریاست شهربانی این شد که به کمک فرماندار نظامی از یک واحد متحرک نظامی در شهر استفاده کند که بلوا را خاموش کند. ولی طبیعی است که او عکس این عمل را انجام داد و شهربانی را با آن واحد نظامی، متفقاً بسود آشوبگران و علیه حکومت ملی مصدق وارد عمل کرد. متأسفانه وقتی ما متوجه شدیم که دیگر وارد کردن واحدهای ارتشی که به نفع دکتر مصدق کار می‌کردند به معرکه، باعث می‌شد خون‌های زیادی ریخته شود و این چنین کشتاری را هرگز مصدق به خود تجویز نمی‌کرد." (۱۹)

سرتیپ ریاحی فراموش کار است. رئیس ستاد ارتش، خود قصد مجازات سرتیپ دفتری و سایر کودتاگران را در روز ۲۸ مرداد نداشت. بنا به اعتراف خود سرتیپ ریاحی، هنگامی که او متوجه شد عده‌ای در خیابان‌ها، واقعاً به نفع شاهدوستان تظاهرات می‌کنند به

تمام نیروهای تحت فرمان اش دستور داد که به پادگان‌ها برگردند. به علاوه، سرتیپ ریاحی که از گماردن سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی این گونه با تاسف یاد می‌کند، خود شخصاً دو نفر دیگر از سران کودتای نافرجام ۲۵ مرداد به نام‌های سرهنگ اخوی و سرهنگ قره‌نی (سرلشکر قره‌نی عضو دولت بازرگان) را با این که می‌توانست دستگیر کند، آزاد گذاشت. مضافاً این که، افسران خائن و شناخته شده‌ی دیگری مانند سرتیپ مدبر، سرتیپ سیاسی و سرهنگ خسروپناه بودند که به دستور مصدق (یا سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش) تا روز کودتا مشاغل مهم نظامی خود را حفظ کرده بودند.

مصدق یکی از با تجربه‌ترین سیاستمداران ایران بود و به خوبی می‌دانست که دست به چه کاری زده است. او آگاه بود که اگر اراده کند قادر خواهد بود به وسیله‌ی رادیو، مردم را برای درهم کوبیدن کودتا بسیج کند. اما، نه تنها این کار را نکرد، بلکه با شگفتی همگان و با سماجت کم نظیری، کم‌تر از سه ساعت پس از واقف شدن از آغاز کودتا، افسری را به مقام یکی از مهم‌ترین مشاغل امنیتی کشور گماشت که ثابت شده بود، تنها سه روز پیش، برای ساقط کردن دولت اش فعالیت کرده است!

آیا می‌توان به آسانی پذیرفت سیاستمدار کهنه کاری چون مصدق، که لحظه‌ای در سرکوب "جمهوری" خواهان درنگ نمی‌کرد، زمانی که می‌توانست با قوای هنوز وفادار به خود کودتا را عقیم بگذارد، به ناگهان تصمیم بگیرد برای جلوگیری از "خون‌ریزی" دست روی دست بگذارد و سرنوشت سیاسی خویش را به دست حوادث بسپارد؟

عملکرد مصدق در آن برهه‌ی تعیین کننده از تاریخ مردم ایران، ربطی به نازک دلی اش نداشت. وی بارها ثابت کرده بود که برای دفاع از منافع طبقات حاکم ایرانی و خارجی، حاضر به استفاده از تمام ابزارهای خفقان‌زا و "خون‌ریز" است. وی کسی بود که با سنگ دلی، شورشیان تنگستان را برای امن کردن تجارت انگلیسی‌ها سرکوب کرد، به سرکوب مردم آذربایجان به بهانه‌ی شورش لاهوتی یاری رساند، و در طی حکومت ۲۷ هفت ماهه اش، ده‌ها نفر را به جرم "اخلالگر"، به دست نیروهای امنیتی حکومت نظامی "ملی" یا گروه‌های فشار "مردم سالار" به خاک و خون در غلتاند. آیا "اقدامات"

ضد کودتای او در بهترین حالت، اهمال، بی تفاوتی، دودوزه بازی و وظیفه‌نشناسی، و در بدترین حالت، درماندگی و فرومایگی نام ندارد؟ کودتای آمریکائی با خیانت‌های جبهه ملی و حزب توده به پیروزی نهایی نزدیک می‌شد.

چرا صفوف نیروهای

وفادار به مصدق فروپاشید؟

یکی از واحدهای متحرک نظامی که برای دفاع از دولت مصدق آماده شده بود، واحد تانک و ستون ضربت فرمانداری نظامی مستقر در پادگان عشرت آباد بود. ستون ضربت از یک گردان پیاده و یک گروهان تانک شرم‌ن تشکیل شده بود و به تنهایی می‌توانست در مقابل کودتاچیان مقاومت کند. این واحد تحت فرماندهی معاون ستاد ارتش، سرتیپ کیانی از عشرت آباد حرکت کرد. در طول راه، واحد سرتیپ کیانی با سرتیپ دفتری رئیس جدید شهربانی و فرمانداری نظامی روبرو شد. سرتیپ دفتری با شعارهایی به نفع شاه، جلوی حرکت واحد تانک سرتیپ کیانی را گرفت. سرتیپ کیانی "ستون ضربت" خود را ترک کرد و برای دادن گزارش به ستاد ارتش رفت! (۲۰)

این رویداد در چرخش توازن نیروها به نفع کودتاگران تعیین‌کننده بود. ستون نظامی، پراکنده و بدون فرمانده، در اختیار سرتیپ دفتری و کودتاگران افتاد. کودتاگران هم با تهدید رانندگان، تانک‌ها را به طرف مراکز مهم دولتی و مقر دکتر مصدق به راه انداختند. سرهنگ ممتاز فرماندهی گارد محافظان دکتر مصدق در باره‌ی این حادثه چنین می‌گوید:

"متأسفانه فرمانده ستون، یعنی تیمسار سرتیپ کیانی که در عین حال آدم خوبی است این کاره نبود ... ستون ضربت به جای سرکوب آشوبگران در مقابل احساسات و شعارهای گرم آن‌ها عنان اختیار و صلاحیت فرماندهی را از دست داد و بساط ماچ و بوسه راه افتاد. آن‌ها هم تانک‌ها را به کمک

افسران پاک سازی شده متصرف شدند و با تهدید رانندگان به وسیله افسران مزبور به طرف مرکز رادیو و خانه مرحوم دکتر مصدق به راه افتادند." (۲۱)

سرهنگ ممتاز، معتقد است که اگر ماموریت کیانی صریح و روشن بود به احتمال نود درصد کودتای ۲۸ مرداد شکست می خورد.

به احتمال زیاد، سرتیپ کیانی هنگام برخورد واحد نظامی تحت فرماندهی اش با سرتیپ دفتری، ماجرا را با بی سیم به اطلاع یکی از دو فرماندهی مافوق خود، مصدق یا سرتیپ ریاحی (و یا هر دو) رسانده است. مگر این که تصور کنیم معاون ستاد ارتش و فرمانده یکی از مهم ترین واحدهای نظامی مستقر در پایتخت، مجهز به دستگاه بی سیم نبوده و نمی توانسته است گزارش اوضاع را به اطلاع فرمانده اش برساند. به علاوه، اصولاً کم سابقه است که فرماندهی بدون این که جانشینی انتخاب کند، شخصا و برای دادن "گزارش" محل ماموریت خود را ترک کند و یکان های تحت فرماندهی خود را به حال خود رها سازد. از سوی دیگر، شاید دستگاه بی سیم او خراب شده است. اگر چنین بوده، به احتمال زیاد وی یکی از افسران و یا درجه داران زیر فرمان خود را برای دادن "گزارش" و کسب تکلیف به ستاد ارتش می فرستاد.

و با این که فرض کنیم که سرتیپ کیانی شخصاً از کودتا حمایت می کرد و به همین دلیل، واحد ضربت را در اختیار کودتاگران گذاشت. این فرضیه هم چندان با واقعیت وفق نمی دهد، چرا که اگر سرتیپ کیانی با کودتاگران همکاری می کرد از ابتدا نیروهای تحت فرماندهی اش را به خیابان ها نمی آورد یا دست کم با تاخیر، دستور ترک عسرت آباد را می داد، و یا از آغاز ماجرا با نیروهای خود به پشتیبانی از کودتا وارد عملیات می شد. هیچ یک از نظامیان طرفدار مصدق چنین اتهاماتی را به کیانی نروده اند. سروان فشارکی (مهران) از محافظان منزل مصدق، معتقد است که "عدم تحرک" نخست وزیر در برابر کودتاگران موجب پیروزی آنان گردید، و نه عامل دیگری. سرهنگ ممتاز هم با این که معتقد است که سرتیپ کیانی افسری قاطع نبود، او را بزدل و ترسو نمی خواند و عدم روشنی و صراحت ماموریت کیانی را عامل اصلی واگذاری "ستون

ضربت" به تیمسار دفتری رئیس جدید شهربانی می‌داند. به قول سرهنگ ممتاز، سرتیپ کیانی آدم خوبی بود.

ماموریت سرتیپ کیانی دست کم تا بامداد ۲۸ مرداد معلوم بود. او می‌بایست از دولت مرکزی حمایت می‌کرد و هر گونه حرکت کودتاچیان را با تانک‌ها و نظامیان زیرفرمان اش درهم می‌کوبید. بی‌گمان سرتیپ کیانی، مصدق و ریاحی را از برخورد با سرتیپ دفتری رئیس شهربانی و فرماندار نظامی در خیابان‌ها مطلع ساخته بود. مصدق با ریاحی مرتباً در تماس بود:

"ایشان [مصدق] گاهی به وسیله تلفن با ستاد ارتش تماس می‌گرفتند یا تلفن می‌کردند." (۲۲)

آیا تزلزل و سستی سرتیپ کیانی نقش اساسی در واگذاری مهم‌ترین واحد نظامی دولتی به کودتاگران ایفا کرد؟ یا سرتیپ دفتری با نشان دادن فرمان مصدق، مبنی بر واگذاری "ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی" به وی، سرتیپ کیانی را وادار ساخت تا بدان شکل صحنه‌ی نبرد را ترک کند؟ و یا شاید "تغییر" سیاست هر دو فرمانده‌ی مافوق اش (مصدق و ریاحی) برای "جلوگیری از خون‌ریزی"، موجب از دست دادن مهم‌ترین واحد ضد کودتا شد؟ دقیقاً این مرحله از ماموریت سرتیپ کیانی است که گنگ و ناروشن باقی مانده است.

سرتیپ کیانی به عنوان افسر ارشد ارتش می‌دانست که ترک بدون اجازه محل ماموریت خود در ارتش، مجازاتی سنگین دارد. احتمال فراوان می‌رود که او از طرف سرتیپ ریاحی به مقرر فرماندهی ستاد ارتش برای دادن "گزارش" احضار گردید، و یا به پادگان عشرت آباد بازگردانده شد. بنا به اعتراف سرتیپ ریاحی، در هنگامه‌ی آشوب‌های خیابانی پایتخت، پس از آن که روشن شد که "کاموفلاژ" نسبت داده شده به توده‌ای‌ها نادرست بوده است، وی به "همه"ی نیروهای دولتی دستور داد تا به پادگان‌ها بازگردند. قاعدتاً نیروهای ضد کودتا‌ی تحت فرمان سرتیپ کیانی نیز اگر تا آن هنگام در خیابان‌ها بودند، می‌بایست از این فرمان تبعیت می‌کردند.

همچنین و به ویژه، بار دیگر باید خاطر نشان کرد که فرمان بامدادی مصدق مبنی بر "فقط" شلیک به جمهوری خواهان و توده ای‌ها نیز با سرکوب نظامیانی که به فرماندهی سرتیپ دفتری شعار جاوید شاه می‌دادند، مغایرت داشت.

کودتاگران مدت‌ها بود که ترسی از "اقدامات" ضد کودتای مصدق نداشتند. به قول یکی از افسران کودتاگر، اسکندر آزموده فرماندهی هنگ پهلوی و مامور خدمت در فرمانداری نظامی: "ما از مصدق وحشتی نداشتیم. او فردی بود که برای کامیابی خود در پی ممکنات بود. او قاطعیت نداشت. عدم قاطعیت او در ماجرای نهم اسفند و حادثه قتل افشار طوس، کاملاً آشکار شده بود." (۲۳)

سرتیپ دفتری که هنوز ساعاتی از انتصابش به ریاست شهربانی و فرماندار نظامی نگذشته بود، با اطمینان خاطر و اعتماد به نفس زیاد، با ابراز "احساسات و دادن شعارهای جاوید شاه" به پیشواز سرتیپ کیانی رفت. سرتیپ دفتری می‌دانست که دکتر مصدق سلطنت طلب است و به شاه خیانت نمی‌کند. پشتیبانی مصدق از وی به عنوان کودتاگر شناخته شده، و واگذاری تصدی ریاست شهربانی کل کشور هم به او دل‌گرمی بیش‌تری داده بود. انتخاب سرتیپ دفتری و اقدامات ضد و نقیض دیگر آخرین روز زمامداری مصدق، بدون توضیحاتی قانع‌کننده در تاریکی مانده‌اند. به نظر می‌رسد که اغلب ملی‌گرایان سوگند یاد کرده‌اند که با خاموشی خود به "ارزش" سازی ساختگی پیشوای خود آسیب وارد نکنند. سرتیپ ریاحی می‌گوید:

"باوجود این که جزئیات وقایع ۲۴ تا ۲۸ مرداد را من از روی یادداشت‌های روزانه ستادم (یگانه مدرکی که با خود بردم) به تفصیل نوشته‌ام، ولی هنوز موقع افشای کامل آن‌ها نرسیده‌است. به دو دلیل، یکی این که به عقیده من، هر دسته‌ای که شکست بخورد، فرد فرد افرادش هر کدام به نسبتی مقصرند... ثانیاً شخصیت دکتر مصدق هنوز برای ملت ما ارزش دارد و باز هم سال‌های دراز باید میلیون‌ها ارزش او را هر روز بالا ببرند، شاید ذکر بعضی اتفاقات صحیح نباشد، چون نباید اذعان داشت که هر سیاستمداری ممکن است اشتباه کند یا اعمال او به نظر اشتباه بیاید." (۲۴)

حزب توده و ایستادگی در برابر کودتا

پیش از این، بر اساسِ اعترافِ سرتیپِ ریاحی اشاره شد که دکتر مصدق از ترس ریختنِ خونِ شاهدوستان (اوباشان، فاحشگان و نظامیان کودتاجی) از آوردن نیروهایی که هنوز به خودِ او وفادار بودند به خیابان‌ها جلوگیری کرد؛ چون که "این چنین کشتاری را هرگز مصدق به خود تجویز نمی کرد." ادامه‌ی وقایع ۲۸ مرداد را از زبان کیانوری یکی از رهبران حزب توده تعقیب کنیم:

"اولین واکنش ما این بود که با کودتا مقابله کنیم. ولی با توجه به دستور روز گذشته مصدق دایر بر سرکوبی تظاهر(ات) ضد شاه و عمل وحشیانه پلیس و فرمانداری نظامی قرار شد که اول با دکتر مصدق تماس گرفته شود. من از همان راه همیشگی با دکتر مصدق تماس گرفتم و به او گفتم که به نظر ما این جریان مقدمه یک شکل تازه کودتائی است و ما حاضر هستیم که برای مقابله با آن، که توسط نظامیان و پلیس هم حمایت می شود، به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم، ولی دستور دیروز شما (مبنی بر سرکوب جمهوری خواهان) مانع بزرگی بر سر راه ماست و خواهش می کنم طی اعلامیه کوتاهی از رادیو مردم را به مقابله با کودتا دعوت کنید. دکتر با صراحت تمام پاسخ داد: آقا! شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی به بار بیاورد. این جریان بی اهمیتی است و همه نیروهای امنیتی وفادار هستند و این جریان به زودی بر طرف می شود. اگر شما به خیابان نیائید زدوخورد و برادرکشی می شود و من مجبورم دستور سرکوب بدهم. خون ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده نمی گیرم." (۲۵)

اگر این روایتِ کیانوری درست باشد، پرسیدنی است که چرا دکتر مصدق در برابر پیشنهاد همکاری حزب توده، به تهدید و ارعابِ مخالفانِ کودتا روی آورد؟*

* روایت و ادعای کیانوری در تطابق با قطعنامه‌های تصویب شده‌ی پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده قرار دارد که از تاریخ ۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۴ برگذار شد. به نقل از کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" صفحه ۶۶۷.

نقل تهدید کردن کیانوری، کاملاً با گفته های داریوش فروهر درباره ی موضوع گفتگوهایش با مصدق در دیدار صبح ۲۸ مرداد، همخوانی دارد.

کیانوری در ادامه می گوید: حوالی ظهر، آن ها (توده ای ها) آگاه شدند که مستشاران آمریکائی و افراد نظامی به حمایت از اوباشان در این توطئه دست دارند. (۲۶) در آن هنگام، کیانوری از رادیو به جای پخش خبر کودتا، اجرای برنامه های بی اهمیت را می شنید. کیانوری با مصدق مجدداً تماس گرفت، و رهبری حزب توده هیئتی از طرف "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" را که محمدرضا قدوه نیز در آن شرکت داشت، به نزد دکتر مصدق فرستاد.

بنا به گفته ی کیانوری، مصدق با پخش اعلامیه ای کوتاه مبنی بر دعوت مردم به مقابله با کودتا و مسلح کردن مردم مخالفت کرده و گفته است که این کار امکان ندارد. و وقتی که کیانوری برای دومین بار با مصدق تماس می گیرد، چنین پاسخی را می شنود:

"فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست، و جریانی که در شهر می گذرد به زودی خاموش خواهد شد. نباید نفت روی آتش ریخت." (۲۷)

بنا به ادعای کیانوری، مصدق با پیشنهاد توده ای ها به شدت مخالف کرده و حتی آن ها را تهدید به سرکوب می کند. کیانوری در ادامه می گوید: حدود ساعت ۲ بعدازظهر مجدداً با مصدق تماس گرفته و دکتر مصدق به او گفته است:

"آقا همه به من خیانت کردند. شما اگر کاری از دستتان بر می آید، بکنید. شما به وظیفه ملی خود هر طور که صلاح می دانید عمل بکنید." (۲۸)

کیانوری مدعی است که همسرش مریم فیروز از طریق همسر دکتر مصدق تماس های تلفنی را برای وی برقرار می کرده است. مریم فیروز دختر دایمی دکتر مصدق بود. نصرت الله خازنی که در روز کودتای ۲۸ مرداد در کنار دکتر مصدق بود، ادعای کیانوری را رد می کند:

"او [کیانوری] در خاطراتش نحوه ی تماس با مصدق را از طریق همسرش با خانم ضیاء السلطنه [همسر مصدق] که در اندرونی منزل آقای مصدق سکونت داشتند ذکر می کند. خوب روز ۲۸ مرداد که کسی در اندرونی نبود، چون همان طور که گفتم خانم ضیاء السلطنه با دو کودک تحت

سرپرستی دکتر مصدق صبح زود خانه را ترک گفته بودند و اندرونی بسته شده بود. دیگر کسی آن جا نبود که جواب تلفن‌های کیانوری یا همسرش - مریم فیروز - را بدهد." (۲۹)

اما خود دکتر مصدق اقرار می‌کند که همسرش تا ساعت یک بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد در کنار وی بوده و پس از آن محل اقامت مصدق را ترک کرده است. (۳۰)

خازنی ادعای دیگر کیانوری مبنی بر اعزام هیئت حزب توده به رهبری "قدوه" را نیز نادرست می‌داند. بنا به شهادت سروان ایرج داور پناه، قدوه با مصدق دیدار کرد. اثبات روایت کیانوری کار چندان آسانی نیست. ولی باید پذیرفت که روایت کیانوری در تضاد با عملکرد آن روز مصدق نبود؛ دکتر مصدق دستور تیراندازی به توده‌ای‌ها و جمهوری خواهان را در همان روز داد. و بنا به اعتراف داریوش فروهر، مصدق مخالف مسلح کردن مردم بود و به فرماندهان نیروهای انتظامی اطمینان داشت.

اما چرا مصدق از طریق رادیو از مردم یاری نطلبید؟ مصدق در تمام طول مدت زمامداری اش، به ویژه در مواقع حساس، توان خویش در بسیج افکار عمومی را به نمایش گذاشته بود. ابتکارات تبلیغاتی مصدق زبانزد دیپلمات‌های غربی بود. به قول هندرسن:

"[مصدق] برای اداره کشور به اقداماتی متوسل می‌شد که می‌توان آن‌ها را فرا مشروطه خواند، از جمله ترتیب دادن تظاهرات خیابانی برای تسلط یافتن بر صحنه سیاسی کشور. مصدق همچنین ثابت کرد که یک مبتکر و نوآور ماهر در مسائل سیاسی است. او اولین رهبر سیاسی در خاورمیانه محسوب می‌شود که برای تشویق طرفداران اش از رادیو استفاده کرد. وقتی او از رادیو صحبت می‌کرد هزار هزار - و گاهی به نظر می‌رسید صدها هزار - نفر از مردم به خیابان‌ها می‌ریختند، از خود بی‌خود می‌شدند، شعار می‌دادند، تهدید می‌کردند و دفاتر روزنامه‌های مخالف هدف حملات شان قرار می‌گرفت." (۳۱)

ملی‌گرایان هوادار مصدق، نباید فراموش کرده باشند که پیشوای شان در تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۳۱، یعنی هشت ماه قبل از کودتا، با ایراد سخنرانی رادیویی توانست یکی از توطئه‌های متعدد مخالفان خود را خنثا کند. همان‌طور که اشاره شد، در آن موقع مصدق اعلام داشت که "یک اصل ثابت و تغییرناپذیر برای حکومتی که به افکار عمومی تکیه دارد" وجود دارد و آن این است که حکومت "هر وقت با مشکلی روبرو می‌شود به

منیع قدرت و سرچشمه لایزال نیروی ملت متوجه می‌گردد و موجد نهضت بزرگ و عظیم ملی را در جریان حوادث و تحولات می‌گذارد" آیا رهبر جبهه ملی گفتمان خود را به این زودی فراموش کرده بود؟

کیانوری و سایر رهبران حزب توده از فرمان مصدق مبنی بر تیراندازی به "اخلالگران" توده‌ای و جمهوری خواهان خبر نداشتند. ولی ساده لوحانه است پذیرفتن این نکته که اگر مصدق به کیانوری چراغ سبز نشان می‌داد اعضای حزب توده سازمان یافته به خیابان‌ها می‌آمدند.

حزب توده دستورات اش را از جایی دیگر می‌گرفت. در حقیقت، خط تلفنی کیانوری بیش تر مشغول گفتگو با سفارت شوروی بود تا با نخست وزیر ایران. هنوز چند صبحی از مرگ استالین نگذشته بود. سران کرملین، سخت سرگرم پیاده کردن "شگرد"های استالینی، برای از میدان بدر کردن رقیبان خود بودند. سرنوشت جنبش ایران نامعلوم بود. هیچ باند و جناحی از رهبری بوروکراسی محافظه کار شوروی نمی‌خواست مسئولیت دخالت در اوضاع پرتلاطم ایران را به عهده بگیرد. هر اقدام و دخالت نسنجیده‌ای در اوضاع ایران می‌توانست به روی کار آمدن باند رقیب کمک برساند. به ویژه پس از تجربه‌ی اعتراضات قهرآمیز مردم آلمان شرقی، بوروکراسی در امور سیاست خارجی خود محتاطانه رفتار می‌کرد. باند خروشچف در نبرد قدرت با باند بریا، سرانجام شکست برنامه‌های بوروکراسی و پدیدار شدن جنبش اعتراضی در آلمان شرقی را به گردن رقیب انداخت. این اختلافات با پیروزی خروشچف و شکست بریا رئیس مخوف ک. گ. ب. حل گردید. چند سالی پس از مرگ استالین، خروشچف به بهانه‌ی اقدامات "ضد کمونیستی" بریا در آلمان شرقی، وی را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشید و به جوخه مرگ سپرد.

بوروکرات‌های محافظه کار دولت شوروی در تهران نیز نه سیاست روشن، و نه حتا جرات دخالت‌گری موثر در امور ایران را داشتند. همگی آن‌ها به انتظار پی‌آمد رقابت‌های مسکو و کودتای واشنگتن نشسته بودند. به احتمال زیاد، بوروکراسی مسکو

حتا به حزب کمونیست عراق که سال‌ها در ارتباط نزدیک با حزب توده قرار داشت و به خاطر فرار شاه به بغداد در صدد برگذاری تظاهراتی علیه وی بود، دستور داد تا چنین تظاهراتی را برگزار نکند. (۳۲)

تصمیم ناگهانی حزب کمونیست عراق مبنی بر لغو راه پیمائی، بسیاری از یاران شاه را در بغداد شگفت زده کرد. حسن عرب کارگزار سیاست‌های استعمارگران انگلیسی که خود را به بغداد رسانده بود، درین باره می‌گوید:

"وقتی از حرم [علی] بیرون آمدم چهره‌ی خاتم [خلبان شاه] را ناراحت یافتم. علت را سوال کردم. گفت: مقامات عراقی هم اکنون اطلاع دادند که حزب کمونیست عراق علیه شاه اعلامیه داده و قصد دارند فردا به عنوان اعتراض به ورود شاه به عراق راه پیمایی و میتینگ برگزار کند. لذا ما باید عراق را ترک کنیم. در بازگشت به قصر شخص ناشناسی به ملاقات شاه آمد و برایش پیغام آورد که مصاحبه کند و بگوید که برای جلوگیری از خون‌ریزی ایران را ترک گفته است. بعد هم متوجه شدم ارتباطات تلفنی دیپلماتیک به راه افتاد تا جلوی تظاهرات کمونیست‌ها گرفته شود. فردای آن روز نه تنها اتفاقی نیفتاد بلکه تمام کمونیست‌ها آب شدند و به زمین فرو رفتند." (۳۳)

احزاب توده ایران و کمونیست عراق، اختیاری از خود نداشتند و تنها فرمان‌های مقامات شوروی را بدون چون و چرا اجرا می‌کردند. عملکرد حزب توده در طی جنبش ضد استعماری نفت، به اندازه‌ی اقدامات جبهه ملی، سرنوشت ساز از کار درآمد. اگر عملکرد حزب توده را در یک جمله کوتاه کنیم؛ تمام شواهد حکایت از آن داشتند که رهبری حزب توده به اعضای خود "آماده باش" داد تا "اشتباه" قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را تکرار نکنند، و در مقابله با کودتا اقدامی نکرده و نظاره‌گر باشند:

"باید گفت تنها جریان جدی و وسیع حزب توده بود که نه تنها دست از پا خطا نکرد، بلکه نیروهایش را هم حبس کرد و با آن تشکل وسیع، منجمله تشکل سازمان افسری کوچک‌ترین عکس‌العملی نشان نداد. بعدها در همین زمینه یکی از افسرهای توده‌ای در زندان زرهی حرف خوبی به من [خانباها تهرانی] زد. او گفت: ((آقا اصلاً احتیاجی نداشت که دست بزرگی بلند کنیم. ششصد هفتصد افسر بودیم و همه اسلحه‌ی کمتری داشتیم. اگر با ما قرار حزبی می‌گذاشتند که همان ساعت ۳ بعدازظهر، وقتی اوباش توی خیابان‌ها راه افتادند سر اسلحه‌مان را از اطاق خواب مان بیرون می‌گذاشتیم و شلیک می‌کردیم، متواری می‌شدند.))" (۳۴)

حزب توده برای دفاع از منافع بوروکراسی شوروی دست به هر کاری می‌زد. در نخستین سال حکومت مصدق، لبه‌ی تیز حملات توده‌ای‌ها متوجه جبهه ملی بود. ولی پس از ماجراهای سی‌تیر و اسفند ۱۳۳۱، حزب توده به دفاع از نخست‌وزیر پرداخت. به هر حال، مصدق شخصاً خطری از جانب حزب توده احساس نمی‌کرد:

"سخنان بعضی از افراد چپ [جمهوری‌خواهی] در روزهای آخر مرداد [۱۳۳۲] فقط بهانه برای سقوط دولت و دسترسی به نوشتجات من بود. چون که تصمیم به سقوط دولت قبل از ۹ اسفند [۱۳۳۱] گرفته شده بود و تا ساعت یک ۲۵ مرداد که دست خط عزل [به دست سرهنگ نصیری] ابلاغ شد، هیچ‌کس از افراد چپ [منظور حزب توده است] و حتا هیچ فردی راجع به جمهوری دموکراتیک، یا رقم دیگر، سخنی نشنیده بود. بعد از ابلاغ دست خط هم افراد چپ و اخلاص‌گرا سلاحه نداشتند که در اولیای امور ایجاد رعب و وحشت کنند. حرفی زده بودند به سزای خود می‌رسیدند." (۳۵)

آیت‌الله طالقانی به حوادث پیش از کودتای ۲۸ مرداد و نقش روحانیان شاهدوست در براه انداختن کارزار ضد حزب توده، اشاراتی دارد:

"در منزل آیت‌الله بهبهانی تنی چند از نویسندگان هم نشسته بودند که به آن‌ها محرر می‌گفتند ... نویسندگان با جوهر قورمز به امضای جعلی حزب توده برای تمام علما و ائمه جماعت سرتاسر ایران با پست نامه نوشتند که محتوای آن این بود: ما به زودی شما را با شال‌های سرتان بالای تیرهای چسراغ برق خیابان به دار خواهیم زد." *

بنا به اعتراف طالقانی، نویسندگان (محرران) آن قدر نامه‌های جعلی نوشتند که انگشت‌های دست‌شان تا مدت‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، درد می‌کرد.

افراد چپ و "اخلال‌گران، تنها حرفی که زده بودند جمهوری دموکراتیک بود (آن‌هم با دستان خالی و بدون اسلحه) و البته باید به "سزای آن "حرف" می‌رسیدند! "رقم" دیگر جمهوری‌خواهی نیز بیش‌تر در صفوف ملی‌گرایان شنیده می‌شد! آیا مصدق در اندیشه‌ی تنبیه آن‌ها هم بود؟ اما برخورد به کودتاگران "مسلح" شکل دیگری داشت:

* به نقل از طاهر احمدزاده در: مصدق و تاریخ صفحه ۲۸۱

"شخصی به نام آشتیانی هم بود که خیلی وارد بود ... او خبرهایی می‌گرفت [درباره کودتاگران] و خودش مستقیم به آقای دکتر مصدق می‌داد ... بعد نزدیک ظهر بود که آقایان [مهندس رضوی، شایگان، دکتر صدیقی، زیرک زاده، نریمان و دکتر فاطمی] به منزل دکتر مصدق آمدند و نشستند. آقای دکتر مصدق از من [خازنی] سؤال کردند که آن‌جا چه کسانی هستند؟ من گفتم این آقایان هستند. گفت آقای خازنی کمک کنید که دکتر فاطمی زود از این خانه خارج شود. هنوز هم خانه اشغال نشده بود ... دکتر فاطمی را آن‌جا [به خانه پوررضا] بردند ... دو درجه دار [از محافظان مصدق] هر کدام با مسلسل دویدند و رفتند زیر شیروانی و از آن‌جا شروع کردند به تیراندازی. من دیدم اگر ادامه داشته باشد هزار نفر کشته می‌شوند. چه کار کنیم؟ با آقای مهندس رضوی ... ملحفه‌ای را بردیم و بالا کشیدیم، یعنی این خانه بلاذفاع است. آن دو مسلسل را از آن دو تا سرباز گرفتیم. آن‌ها را پائین آوردیم. مسلسل‌ها را به آقای ممتاز، دادیم تا کسی کشته نشود." (۳۶)

پس از کودتای ۲۸ مرداد، خاورشناسان "انستیتو مارکیسیم و لنینیسم" دستگاه بوروکراسی، به تکاپو افتادند. نظریه پردازان شوروی و حزب توده، درباره‌ی اشتباهات سیاسی اردوگاه "سوسیالیستی" شان نسبت به حکومت مصدق و جبهه ملی، انتقاداتی را به خود وارد دانستند.

اشتباهات "اردوگاه" و طرفداران اش بدین شکل فرمول بندی شد که می‌بایست از همان ابتدای به راه افتادن جنبش نفت، از "بورژوازی ملی" و از رهبری مصدق پشتیبانی می‌کردند. حزب توده هم به خاطر سیل انتقادات ملی‌گرایان و خاموش کردن صدای مخالفان بی‌شمارش، به ویژه در رابطه با عدم مقابله با نیروهای کودتاگر آمریکایی در روز ۲۸ مرداد، مجدداً (همانند دوران پس از وقایع سال ۱۳۲۵) ساده‌ترین راه را انتخاب کرد. با این تفاوت که این بار برای بورژوازی "ملی" اشک تمساح می‌ریخت!

تغییر سیاست و پشتک‌اروهای حزب توده نسبت به جبهه ملی را در واقع باید فراتر از ایران و در ابعاد جهانی اش مورد ارزیابی قرار داد. چرخش ناگهانی در موضع حزب توده، تنها در رابطه با تغییر موضع آمریکا نسبت به مصدق و تشدید تضادهای دو بلوک غرب و شرق، معنا پیدا می‌کند.

کلیه‌ی باندهای تشنه‌ی قدرت در مسکو بر سر دو موضوع وحدت داشتند. نخست این‌که، به خاطر "جنگ سرد" از حضور آمریکا در ایران و منطقه خلیج فارس ناراضی بودند. دوم این‌که، از گسترش مبارزات مردم ایران و در نتیجه رادیکالیزه شدن جنبش ضد استعماری مردم منطقه خاورمیانه هراسناک بودند. تاثیر جنبش نفت بر روی مردم جمهوری‌های شوروی همجوار ایران، کرملین را وحشت زده می‌کرد.

به علاوه، توفیق آمریکا در برکناری مصدق می‌توانست به شدت به منافع شوروی در خاورمیانه آسیب بزند.

همان‌طور که اشاره شد، هنوز تکلیف قطعی منازعات باندهای رقیب، پس از مرگ استالین در شوروی، روشن نشده بود. یکی از مهم‌ترین علل سیاست انتظار شوروی در قبال کودتا ناشی از این مسئله می‌شد. به همین علت، حزب توده چون همیشه به انتظار دستورات دیپلمات‌های شوروی نشست و با این‌که از اقدامات کودتاگران آمریکائی آگاهی داشت، دست روی دست گذاشت و کاری نکرد. حزب توده اگر واقعاً حزبی انقلابی بود می‌بایست از همان آغاز پرچم کارگری مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را برای کنترل صنایع نفت به دست می‌گرفت و به جای سینه زدن بعدی اش به زیر بیرق بورژوازی "ملی"، کنترل کارگری بر "صنعت نفت" را در دستور کار خود قرار می‌داد.

بی نویس های بخش هشتم:

- ۱ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۳۶۰
- ۲ - نشریه نیمرز چاپ لندن شماره ۳۷۴ مقاله بابک امیرخسروی
- ۳ - همان جا
- ۴ - همان جا
- ۵ - همان جا توضیحات داخل پراوتر از نشریه نیمرز است.
- ۶ - همان جا شماره ۳۷۶
- ۷ - کودتاسازان صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵
- ۸ - دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور صفحه ۶۶
- ۹ - نشریه نیمرز شماره ۳۷۶
- ۱۰ - همان جا
- ۱۱ - یک رنگی صفحه ۸۸
- ۱۲ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۴۹۴
- ۱۳ - همان جا صفحه ۴۸۱
- ۱۴ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۵۴۱
- ۱۵ - گذشته چراغ راه آینده است صفحه ۶۶۷
- ۱۶ - نشریه نیمرز شماره ۳۷۷
- ۱۷ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران
- ۱۸ - نشریه نیمرز شماره ۳۷۷
- ۱۹ - روزنامه پرخاش ۲۸ مرداد ۱۳۵۸
- ۲۰ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۴۱۸
- ۲۱ - همان جا صفحه ۴۲۰
- ۲۲ - مصدق در محکمه نظامی (دوجلدی) صفحه ۵۹۰
- ۲۳ - کودتاسازان صفحه ۲۱
- ۲۴ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۴۱۶
- ۲۵ - خاطرات کیانوری صفحه ۲۶۷
- ۲۶ - همان جا صفحه ۲۷۷
- ۲۷ - همان جا
- ۲۸ - کودتاسازان صفحه ۷۲
- ۲۹ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۴۸۰
- ۳۰ - تاریخ جهانی نفت اثر دانیل برگین جلد دوم صفحات ۷۹۵ و ۷۹۶
- ۳۱ - خاطرات آوانسیان صفحه ۳۳۶
- ۳۲ - کودتاسازان صفحه ۳۳

- ۳۲ - نگاهی از درون به جنبش چپ جلد نخست صفحه ۳۲
 ۳۳ - مصدق در محکمه نظامی به کوشش بزرگمهر (دوجلدی)
 ۳۵ - ایران فردا ویژه نامه دکتر محمد مصدق اردیبهشت ۱۳۷۸ صفحه ۲۳



بخش نهم

خفقان ۲۵ ساله ی

آریامهری

واپسین لحظه‌های حکومت مصدق

کسانی که به جای کسب قدرت سیاسی و انقلاب اجتماعی و در تقابل با آن به نفع روش اصلاحات قانونی موضع می‌گیرند در واقع راه آرام‌تر، آهسته‌تر و بی‌دردسترتر برای رسیدن به هدف را انتخاب نکرده‌اند، بلکه اساساً هدف دیگری برگزیده‌اند و به جای گرفتن موضعی به نفع جامعه‌ای نوین، از تغییرات سطحی در جامعه‌ی کهن پشتیبانی می‌کنند.

رزا لوکزامبورگ

کودتاگران حوالی ساعت سه بعد از ظهر ۲۸ مرداد به طرف خانه نخست وزیر رفتند و شروع به تیراندازی کردند. خانه‌ی مصدق کم‌کم در محاصره‌ی کودتاگران قرار گرفت و تیراندازی تا ساعت هشت شب ادامه یافت. حوالی غروب، نیروهای کودتاگر قرارگاه دژبان را تصرف کرده و کودتاگران ۲۵ مرداد را که در آن جا زندانی بودند آزاد کردند. تیمسار باتمانقلیچ و سرهنگ عزیزالله رحیمی از جمله آزادشدگان بودند. سرتپ ریاحی تا ساعت ۵ بعد از ظهر در ستاد ارتش بود و بعد به منزل سرتپ همت از عموزاده‌های شاه رفت. ریاحی پس از این که با خبر شد تیمسار باتمانقلیچ به ریاست ارتش منصوب شده، به کودتاگران پیغام فرستاد که در منزل سرتپ همت پهلوان بسر می‌برد. سربازان تحت فرمان نیروهای کودتاچی، به منزل سرتپ همت رفته و او را به ستاد ارتش نزد باتمانقلیچ می‌برند. سرتپ ریاحی تا مراجعت شاه (چهار روز بعد) "مهمان" باتمانقلیچ بوده و نهار و شام را با هم می‌خورند و سپس دستگیر می‌شود.

دکتر مصدق نیز در بازه‌ی آخرین دقایق زمامداری خود می‌گوید:

"ساعت چهارونیم بعد از ظهر ۲۸ مرداد آقای سرتپ فولادوند به نمایندگی از طرف افسران طرفدارشاه برای گرفتن استعفا نامه به خانه من آمدند. چون امکان نداشت من استعفا بدهم و هدف

ملت ایران را از بین ببرم، گفتم باید کشته شوم. از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی تقاضا کردم اعلامیه‌ای تهیه و امضاء کرده و به دست ایشان (سرتیپ فولادوند) بدهند. آن‌ها اعلامیه‌ای به مضمون زیر تهیه کردند: دکتر مصدق خودشان را نخست وزیر قانونی ملت می‌دانند ولی اکنون که مامورین انتظامی غیر از این می‌خواهند، ایشان مانند یک فرد بلا دفاع در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظم له خودداری شود. " و حتماً گفته شد که بیرق سفیدی درست کنند، تا مردم بدانند که تو با کسی طرف نیستی. بنده ملافه سفید تخت خواب خودم را پاره کردم و به دست آن‌ها دادم". (۱)

پیام تسلیم پیشوای ملی گرایان با ژستی قهرمانانه و با مضمونی تظلم طلبانه نوشته شد. او قبلاً چنین ژستی را پس از ماجرای نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ و فرار از کاخ شاه گرفته بود. مصدق پس از شکست توطئه‌ی امپریالیستی گفته بود: آقا برای یک سیاستمدار سه چیز لازم است؛ جرئت باید داشته باشد که بتواند کاری انجام دهد، از خود گذشتگی می‌خواهد، تا از همه چیز بتواند بگذرد، تصمیم به موقع هم باید بگیرد.

قهرمان نمایی پیشوای بورژوازی ایران نمایش تازه‌ای نبود. به علاوه، بالا بردن پرچم سفید و اعلام بی‌طرفی مصدق نسبت به کودتاچیان هم دست کم از روز قبل یعنی ۲۷ مرداد ماه اعلام شده بود.

در اثر حمله‌ی کودتاگران و آتش زدن مقر نخست وزیر، بسیاری از مدارک و اسناد موجود سوخته یا ریوده شد. در میان اسناد ریوده شده، متن مذاکرات و نامه‌های

ردوبدل شده‌ی "به تمام معنی مخفی" مصدق با هندرسین بود که ناپدید گردید. (۲)

مصدق با نردبان از منزل خود گریخت و پس از گذشتن از چند ساختمان، شب ۲۸ مرداد را در پناهگاهی به سر آورد. مهاجمان با این که می‌توانستند به آسانی دکتر مصدق را از پای درآورند، ولی این کار را نکردند. به قول مصدق:

"به خواهش این آقایان [ملی گرایانی که تا آن لحظه در کنار مصدق بودند] از محل خود حرکت نمودم. اتفاقاً یک نردبان در خانه گذاشته بودند. از آن بالا رفتم و مردم هم مرا دیدند. ایشان گفته‌اند که چرا اول دکتر مصدق را نکشتند. آقا، تمام غارتگران که برای کشتن من نیامدند ... همه مرا

دیدند. این دیوار چهار متر ارتفاع داشت. همه مرا دیدند و هیچ به روی خودشان نیاوردند. آن‌ها که نمی‌خواستند بنده را بکشند." (۳)

نصرت‌الله خازنی می‌گوید که دکتر مصدق در پناهگاه تصمیم گرفت که خود را معرفی کند و همه را به جز شایگان و دکتر صدیقی مرخص کرد. در بعدازظهر ۲۹ مرداد مصدق به شریف امامی می‌گوید: ما حاضریم، می‌توانید بیائید و ما را دستگیر کنید. حدود نیم ساعت بعد سرتیپ پولادوند برای بازداشت رهبران ملی گرا، به پناهگاه شان می‌رود:

"آقای سرتیپ پولادوند با یک ماشین آمد. آقای دکتر مصدق و آقای صدیقی و آقای شایگان سه نفر عقب نشستند. خواستم بفهمم کجا می‌برند. وقتی آن‌ها را تعقیب کردم دیدم آن‌ها را به باشگاه افسران بردند... آن‌ها را به باشگاه افسران بردند. سپهبد زاهدی تا پای پله آمد و بغل آقای دکتر مصدق را گرفت و از پله‌ها بالا برد... من به چشم خود این صحنه را دیدم که آقای دکتر مصدق حرف نمی‌زد، ولی زاهدی حرف‌هایی می‌زد که من نمی‌توانستم آن قدر نزدیک بشوم که بشنوم.. از یک نفر پرسیدم تیمسار چه می‌گفت؟ گفت همه‌اش می‌گفت متاسفم، مرا ببخشید، من متاسفم. بعد هم اطلاع پیدا کردم که اتاق خوبی برای آن‌ها تهیه کرده‌اند." (۴)

چگونگی پایان یافتن کار حکومت "نهیضت ملی" را از زبان یکی دیگر از رهبران جبهه ملی، دکتر صدیقی وزیر کشور و معاون مصدق پی‌گیری کنیم:

"یکی از پیشنهادهایی که تلفناً هم با آقای مصدق در میان گذاشته شده بود این بود که آقای حشمت‌الدوله و الاتبار (برادر ناتنی مصدق) هم از پنجره خانه خود با صدای بلند، هنگامی که من در حال عبور به طرف منزل نخست وزیر بودم، مخاطبم قرار داده و گفتند: آقای وزیر، به جناب دکتر مصدق بگوئید که یک اعلامیه از رادیو پخش کنند که دولت با شاه مخالفتی ندارد و به این جنجال خاتمه دهند. هنگامی که برای راه حل در اطاق ایشان صحبت می‌شد، نظر آقای و الاتبار را مطرح کردم. آقای نخست وزیر گفتند: ما که با شاه مخالفتی نداریم که اعلامیه بدهیم. و این نظری بود که همه همکاران دکتر مصدق در آن توافق داشتند و اتفاقاً من هم همین جواب را به آقای و الاتبار داده بودم. یکی هم این بود که شدت عمل بخرج داده شود که نه آقای مصدق و نه ما موافق بودیم." (۵)

از بیانات جانشین مصدق به روشنی نمایان است که مصدق و "همه"‌ی همکارانش تصمیم خود را از پیش گرفته بودند. پاسخی که جانشین نخست وزیر و وزیر کشور دکتر صدیقی

(حتا پیش از دیدار اضطراری هیئت دولت) به برادر ناتنی دکتر مصدق داد، دقیقا موضع اکثریت جبهه ملی ایران بود. به هر حال، با یاری تمامی نیروهای واپس‌گرای داخلی و خارجی شاه به ایران بازگردانده شد. آیت‌الله بروجردی ورود شاه به ایران را با کلماتی محبت‌آمیز خیر مقدم گفت. فدائیان اسلام نیز که پس از زمامداری مصدق با او و آیت‌الله کاشانی به مخالفت برخاسته بودند، در نشریه‌شان نوشتند:

"دیروز تهران در زیر قدم‌های مردانه‌ی افراد ارتش و مسلمانان ضد اجنبی می‌لرزید ... مصدق غول پیر خون‌آشام، در زیر ضربات محو‌کننده مسلمانان استعفا کرد ... تمام مراکز دولتی توسط مسلمانان و ارتش اسلام تسخیر شد." (۶)

روزنامه لوموند در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ (چند هفته بعد از کودتا) نوشت که "طبق چک شماره ۷۰۳۳۵۲ به امضای ادوارد ونالی، مبلغ ۳۲ میلیون و ۶۰۰ هزار ریال از بانک ملی گرفته شده و این پول در میان علمای ضد مصدق و طرفداران آنان تقسیم شد."

بنابر این شاه به پشتیبانی دلارهای آمریکائی، فتوا و چاقوکشان آخوندی، و خیانت توده‌ای‌ها و ملی‌گرایان مصدقی به ایران بازگشت. محمدرضا شاه در دیدار با رهبر عملیات کودتا کریمت روزولت، به وی گفت:

"من تختم را مدیون خدا و ملت و ارتشم و شما هستم." (۷)

محمدرضا شاه نام‌های مجتهدان، جبهه ملی و حزب توده را از یاد برده بود!

آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا در خاطرات خود نوشت:

"عملیات آژاکس [کودتا] بیش‌تر شبیه به یک رمان پر هیجان بود تا واقعیت تاریخی" (۸)

اما، برای مردم ایران، پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ واقعیتی تلخ و هولناک بود. مدتی پس از کودتای ۲۸ مرداد، محمدرضا شاه پهلوی (آریامهر) با کمک سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلستان، سازمان‌جهنمی اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را به راه انداخت. وی با اتکا به سرکوب و خفقان‌گسترده، به مدت ۲۵ سال با خودکامگی بی‌حد و حصر به پادشاهی پرداخت.

ماه غسل مجدد دربار و جبهه ملی

آیا مصدق و نهضت ملی ایران در آن ایام به این نتیجه رسیده بودند که برای دفاع از منافع دولت سرمایه داران و زمینداران بزرگ و در دفاع از حکومت شاهنشاهی، بهتر است موقتاً از کودتای آمریکایی - درباری حمایت بکنند؟ و شاید ملی‌گرایان مصدقی امید داشتند که پس از پیروزی کودتا و سرکوب قطعی مخالفان شاه، مورد لطف ملوکانه و آمریکاییان قرار بگیرند و دوباره زمام امور را به دست ایشان بدهند؟

شاپور بختیار یکی از یاران مصدق می‌نویسد؛ درست سه روز پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، هنگامی که در خانه یکی از دوستانش مخفی بوده است پیامی از زاهدی نخست‌وزیر کودتا دریافت می‌کند مبنی بر این که:

"شما هیچ عمل خلافی انجام نداده اید و می‌توانید در کابینه بعدی شرکت کنید. روز یکشنبه به پیشواز اعلیحضرت به فرودگاه بیائید، من شما را به عنوان وزیر کار با بقیه کسانی که حاضر به همکاری هستند به حضور ایشان معرفی خواهم کرد." (۹)

ارتباطات "بقیه‌ی" ملی‌گرایان با کودتاگران، منحصر به ارتباط با حامیان ایرانی اعلیحضرت" نمی‌شد. در ۱۱ آذر ۱۳۳۲ شاپور بختیار با مقامات کودتاگر آمریکایی ملاقات کرد:

"دکتر بختیار اظهار داشت که او و دیگر شخصیت‌های حزب ایران اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که حتی ملی‌گراترین دولت‌ها در ایران بدون دوستی فعال یکی از سه قدرت بزرگ نمی‌تواند دوام داشته باشد. ثابت شد همکاری با انگلیسی‌ها فاجعه‌آمیز است، و همکاری با اتحاد شوروی به معنای نابود شدن کشور خواهد بود. حمایت از ایالات متحده نمایان‌گر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است." (۱۰)

هنوز چهار ماه از پیروزی کودتا نگذشته بود که ریچارد نیکسون جانشین ریاست جمهوری آمریکا از ایران دیدن کرد. دانشجویان به مناسبت ورود نیکسون راه پیمائی

بزرگی سازمان دادند. در این راه پیمائی گروهی از دانشجویان علیه نیکسون شعار دادند. و سرانجام سه نفر از دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران به ضرب گلوله های "آمریکائی" ماموران ارتش از پای درآمدند.

رهبران نهضت ملی، اما بر آن بودند تا هنگام اقامت جانشین ریاست جمهوری آمریکا در تهران، روابط خود را دوباره با مقامات آمریکائی برقرار سازند. امیر انتظام که "عضو کمیته ی مرکزی و مسئول امور دانشجویی در دانشگاه از طرف نهضت مقاومت" بود، به دیدار نیکسون رفت:

"در همین ملاقات [دیدار امیر انتظام با نیکسون برای دادن نامه سرگشاده نهضت مقاومت ملی ایران] و دادن نامه با دو نفر از کارمندان سفارت آمریکا به نام های ((ریچارد کاتم)) و یکی هم آقای ((جان گیو)) آشنا شدم. و چندین جلسه بعد از رفتن آقای نیکسون ما داشتیم در مورد مسایل ایران، که آن ها اظهار علاقه کرده بودند و ظاهراً مخالفت خودشان را با کودتای ۲۸ مرداد اعلام کرده بودند. من نظریات آن ها را به اطلاع نهضت مقاومت ملی و مسئولین آن می رساندم و نظریات آن ها را هم به اطلاع آن آقایان می رساندم." (۱۱)

از سوی دیگر، در همان ایام، جانشینان استالین هم برای بهبود روابط خود با شاه گام هایی برداشته بودند. درست دو سال پس از کودتای آمریکایی، بوروکراسی مسکو از شاه و همسرش برای یک دیدار "دوستانه" از کشور شوروی دعوت به عمل آورد. شاه هم برای سپاسگزاری از این پذیرایی گرم و باشکوه، شش تن از افسران سازمان نظامی حزب توده را در همان روز تیرباران کرد:

"در حالی که در ۲۶ مرداد ۱۳۳۴ شش تن افسر (از مجموع بیست و نه تن افسران تیرباران شده توده) به میدان تیر اعزام می شوند، شاه و زنش ثریا، بنا به دعوت دولت شوروی، به مسکو وارد شدند." (۱۲)

رفت و آمدهای ملی گرایان با دربار شاهنشاهی هیچگاه قطع نگردید. به ویژه پس از روی کار آمدن جان اف کندی در آمریکا، کوشش های بیش تری برای نزدیکی سران نهضت ملی و دربار شاه به عمل آمد.

پس از تشکیل جبهه ملی دوم در ۲۳ تیر ۱۳۳۹، جناحی در آن تشکیلات "امیدوار بود فشار آمریکائی‌ها شاه را وادار کند برای تشکیل دولت به رهبران جبهه ملی دوم روی آورد". (۱۳)

در روز ۶ شهریور ۱۳۴۰ به پیشنهاد دکتر امینی نخست وزیر مورد تأیید آمریکا، نشستی با رهبران نهضت ملی غلامحسین صدیقی، مهدی بازرگان، مهدی آذر، کریم سنجابی و عبدالحسین خلیلی، به منظور یافتن راه حل رفع اختلافات بین دولت و جبهه ملی برگزار شد. گفتگوهای ملی گرایان و امینی به جایی نرسید.

پس از کناره گیری امینی، شاه با سران جبهه ملی تماس گرفت، وعده ی انتخابات آزاد داد و چند پست وزارت به آن‌ها پیشنهاد کرد که به نتیجه نرسید. (۱۴)

از یک سو، محمدرضا شاه و جان اف کندی، هر دو از ژرفنای ناراضی‌های مردم ایران آگاه بودند. و از سوی دیگر، مدتی بود که امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا می کوشید تا در راستای نیازهای سرمایه ی جهانی، و برای پیاده کردن برنامه ی "انقلاب سفید"، رضایت کلیه ی جناح‌های بورژوازی ایران را به دست بیاورد. اما هنوز دولت مرکزی برآمده از کودتا ضعیف بود. ازین روی محمدرضا شاه چندین بار کوشید تا با وعده ی سپردن مناصب و پست‌های دولتی به چند تن از رهبران جبهه ملی، با آن‌ها معامله بکند.

بدین منظور اسدالله اعلم نخست وزیر را مامور کرد تا با اللهیار صالح دیدار کند. این گفتگوها، با تصویب شورای رهبری جبهه ملی، در سه نوبت در منازل اعلم و صالح تحت نام "گفتگوهای آبگوشت ولایتی" انجام گرفت. اعلم پیشنهادهای شاه را بدین گونه بیان کرد:

"نظر اعلیحضرت این است که چند تن از برگزیدگان جبهه ملی را به مقاماتی از قبیل استانداری، سناتوری و سفارت - غیر از وزارت - منصوب کنند. انتصاب به وزارت هم هیچ اشکالی ندارد ولی چون مدتی از روی کار آمدن دولت حاضر نگذشته است، تغییر و تبدیل اعضای کابینه صلاح نیست. همچنین دولت انتخابات مجلس شورای ملی و سنا را در ایالات تهران، تبریز، اصفهان، یزد و مشهد در اختیار جبهه ملی می گذارد." (۱۵)

همچنین، نماینده‌ی شاه به رهبران جبهه ملی پیشنهاد کرد:

"سران جبهه دو چهره شناخته شده را برای احراز پست نخست وزیری به شاه معرفی کنند تا او یکی را برگزیند. آنان ابولقاسم نجم (نجم الملک) و محمد سروری را تعیین کردند. نجم مورد قبول شاه نبود، بنابر این شاه به سروری پیشنهاد پست نخست وزیر را داد (سروری در دولت مصدق رئیس دیوان عالی کشور بود). اما سروری از قبول پیشنهاد شاه سرباز زد. سران جبهه و اعلم بعد از این مرحله در صدد برپایی یک دولت ائتلاف برآمدند." (۱۶)

این مذاکرات نیز به نتیجه نرسید. خلیل ملکی، رهبران جبهه ملی را به خاطر عوام فریبی، مسئول شکست معامله با شاه دانست. فرصت‌هایی که به زعم او، پس از کودتای ۲۸ مرداد، چندین بار برایشان به وجود آمد.

سپهد تیمور بختیار بنیان‌گذار ساواک در همان ایام در صدد توطئه‌ای علیه محمدرضاشاه بود. وی تلاش کرد تا خود را به رهبران جبهه ملی نزدیک سازد. و حتا شایع شد که سپهد بختیار به سه نفر از رهبران نهضت ملی شاپور بختیار، خنجی و حجازی وعده‌هایی درباره کابینه احتمالی بعدی داده است. (۱۷) به درخواست امینی نخست وزیر وقت، شاه، تیمور بختیار را از ایران تبعید کرد و سرانجام در عراق کشت.

تلاش‌های بیهوده

برای بازسازی جبهه ملی

در تاریخ ۴ دی ماه ۱۳۴۱ نخستین کنگره جبهه ملی به ریاست اللهیار صالح در تهران آغاز به کار کرد. این کنگره دکتر محمد مصدق را به ریاست افتخاری جبهه ملی انتخاب کرد. یکی از مهم‌ترین مباحث مورد مشاجره در این نشست، بحث بر سر پذیرش "نهضت آزادی ایران" به عضویت جبهه ملی بود.

"نهضت آزادی" بیان‌کننده‌ی یکی از گرایش‌های مذهبی طیف ملی‌گرا بود. این تشکیلات اعتقاد داشت: "نظم اسلامی عادلانه‌ترین نظم اجتماعی تاریخ" است. (۱۸)

نطفه‌های ایدئولوژیک "نهیض آزادی" به دهه‌ی بیست‌ و یکم می‌گشت. بازرگان از سال ۱۳۲۱ فعالیت‌های خود را علیه عقاید سوسیالیستی با کمک افرادی از قبیل طالقانی آغاز کرده بود.*

گروه پیرامون مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی و یدالله سجایی، پس از کودتای ۲۸ مرداد همچنان از طریق انجمن ضد کمونیستی خود آزادانه در دانشگاه فعالیت می‌کرد. این انجمن به عنوان تنها سازمان غیردولتی مجاز در دانشگاه بود. (۱۹)

هدف اصلی نهیض آزادی تقویت جبهه ملی و "پاسخ به نیازهای دینی و اجتماعی و ملی مردم" ذکر شده بود. تشکیلاتی که به دور بازرگان و طالقانی ساخته شده بود اعلام کرد که "ما مسلمانیم زیرا نمی‌خواهیم اصول عقایدمان را از سیاست جدا کنیم؛ ایرانی هستیم زیرا به میراث ملی خود احترام می‌گذاریم؛ مشروطه خواه هستیم زیرا آزادی‌اندیشه، بیان و اجتماعات را خواستاریم؛ مصدقی هستیم زیرا استقلال ملی می‌خواهیم." (۲۰)

اکثریت جبهه ملی به خاطر اختلافات "تاکتیکی" با سران نهیض آزادی، با عضویت این تشکیلات در جبهه ملی مخالفت کرد. دلیل اصلی مخالفت جبهه ملی به خاطر موضوع نهیض آزادی نسبت به شخص شاه بود. مهدی بازرگان در این باره چنین گفته است:

"اساس اختلاف ما با آقایان بر سر "شاه" بود ... ما می‌گفتیم: باید لبه تیز انتقاد و حمله متوجه شخص شاه باشد، انتقاد از دولت‌ها و نخست‌وزیرهایی که خود را نوکر و فرمانبر شاه می‌دانستند چه فایده دارد؟ آقایان (دیگر رهبران جبهه ملی) می‌گفتند: مبارزه با شاه بی نتیجه است، ما نباید با شاه، که مورد پشتیبانی خارجی هاست طرف شویم و به او بتازیم ... می‌گفتند مبارزه ما باید مسالمت‌آمیز و در چارچوب قوانین مملکت باشد. باید با تبلیغات مداوم، مردم را بیدار کنیم و افکار عمومی جهانیان

* نشریه‌ی ضد کمونیستی "دانش آموز" (شماره‌ی ۱۱ آبان ۱۳۲۱) مقالاتی داشت از طالقانی به نام "تفسیر قرآن"، از بازرگان به نام "مذهب در اروپا" و از حسین مکی به نام "ماهیت عشق". بازرگان یک سری سخنرانی در سال ۱۳۲۲ به نام "اسلام و کمونیسم" داشت که در نشریه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان به نام "گنج شایان" چاپ شدند. دیگر همکاران، نویسندگان و سخنرانان انجمن عبارت بودند از طالقانی، یدالله سجایی، فلسفی واعظ معروف، راشد، صدر بلاغی، دکتر شفق و دکتر عمید. به نقل از مقاله الف - ر "سوسیالیسم و انقلاب" شماره ۲ دوره اول

را متوجه وضع ایران نمائیم. تنها فشارهای قدرت های غربی، یعنی آمریکا و انگلیس، شاه را وادار به عقب نشینی می‌کند." (۲۱)

بورژوازی ملی‌گرای ایران، در کنگره‌ی خویش و برای چندمین بار نشان داد، تا چه میزان مفلوک است و لفاظی‌های خسته‌کننده‌اش در باره‌ی دموکراسی و مردم‌سالاری، تا چه اندازه فریکارانه‌اند. رهبران "جنبش ضد استعماری"، ده سال پس از نقشی که در پیروزی کودتای آمریکایی بیست و هشت مرداد ایفا کرده بودند، به امید واهی دریافت سهم خود از استثمارگران داخلی و استثمارگران خارجی، به درپوزگی نشسته بودند. عوام‌فریبانی که تنها چشم امید به "فشار"های کشورهای کودتاگر آمریکا و انگلستان دوخته بودند تا دل سخت شاه را به رحم بیاورند. برای این شیفتگان دروغین دموکراسی، زحمتکش‌ان ایران، به جز سیاهی لشکر، نقشی نمی‌توانستند بازی کنند. (۲۲)

مهندس بازرگان، حتا پس از سپری شدن نزدیک به بیست سال پس از کنگره مذکور، و سیزده سال پس از سرنگونی رژیم شاهنشاهی، هنوز از استراتژی جبهه ملی، مبنی بر پشتیبانی از رژیم پادشاهی برآمده از کودتا، دفاع می‌کرد:

"آقایان با حضور رهبران نهضت آزادی در جبهه مخالف نبودند، از همان ابتدای جبهه، من در شورای عالی جبهه بودم، آن‌ها از شیوه کار چندتن از تندروهای نهضت ناراضی و نازاحت بودند، در مواردی هم حق داشتند، زیرا بعضی از نهضتی‌ها، سران جبهه را به باد حمله و انتقاد می‌گرفتند و گاه، آن‌ها رامتهم می‌کردند. ما هم با همه کارهای آن‌ها موافق نبودیم ... این راهم اضافه کنم که بیشتر آقایان سران جبهه ملی مردان با تقوی، وطن‌دوست و درست‌کار بودند. خلاصه راه ما و نقطه نظرهایمان یکی بود. ولی نحوه اجرای برنامه‌هایمان فرق داشت، به اصطلاح اختلافاتمان جنبه (تاکتیکی) داشت." (۲۳)

چندی بعد، برخی از "نهضتی‌های تندرو" به خاطر مماشات‌های پیگیر "جبهه ملی دوم" از نهضت آزادی انشعاب کردند و "سازمان مجاهدین خلق" را به وجود آوردند.

یکی دیگر از تشکیلاتی که به عضویت جبهه ملی دوم پذیرفته نشده بود، جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران به رهبری خلیل ملکی بود. وی پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و به زندان افتاد. خلیل ملکی پس از رهایی از زندان، جامعه

سوسیالیست‌های نهضت ملی را به وجود آورد. ملکی نیز همانند سایر رهبران ملی‌گرای ایران، با شاه در ارتباط بود و سرسختانه می‌کوشید گفتگوهایش را با دربار به سرانجامی دل‌پذیر برساند. شاه، اعلم را در سال ۱۳۳۹ در سه نوبت به دیدار ملکی فرستاد. (۲۴) خلیل ملکی نیز به دربار رفت و گزارش ملاقات‌های خود را با شاه و اعلم، شخصاً به مصدق در احمدآباد داد. (۲۵)

خلیل ملکی فاش می‌کند که در یکی ازین گفتگوها، شاه پیشنهادی مبنی بر تشکیل حکومت به دست جبهه ملی ارائه داد. خلیل ملکی "سوسیالیست" و رهبر جناح چپ جبهه ملی در نامه‌ای که حدوداً ده سال پس از کودتا در اسفند ماه ۱۳۴۱ برای "پدر بزرگوار" خود دکتر مصدق نوشته است به این نکته اشاره می‌کند:

"اینک به بعضی از وقایع سیاسی دوران اخیر اشاره می‌کنم: پس از آن که شاه انتخابات اولیه را لغو کرد، آقای اعلم سه جلسه دو ساعته با من ملاقات کرد و سعی کرد تا مرا متقاعد سازد که با شاه ملاقات به عمل آورم... در آن روزها، رژیم حاکم ضعیف بود و در مقابل اوضاع و احوال بین‌المللی و محلی خود را ضعیف حس می‌کرد و حاضر بود امتیازات زیادی به جبهه ملی بدهد. همین اصرار به این که من به ملاقات شاه بروم، از دلایل همین ضعف بود. من به آقای اعلم گفتم: چرا من تنهایی به ملاقات شاه بروم؟ آیا بهتر نیست که چند نفر از سران نهضت ملی دعوت شوند و من هم به معیت آن‌ها؟ او گفت: شما بیانیه‌ی جامعه‌تان را انتشار داده‌اید و موقعیت خود را نسبت به احترام به قانون اساسی معین کرده‌اید و در مورد حزب توده هم همواره وضع شما مشخص بوده است. او می‌گفت اعلیحضرت میل دارند که سران جبهه ملی نیز مانند شما موقعیت و وضع خود را نسبت به این دو موضوع روشن کنند و آن وقت ملاقات و مذاکره به عمل آید. او می‌گفت منظور از ملاقات با شخص شما آماده کردن زمینه برای ملاقات دسته‌جمعی است. سرانجام، من پس از تصویب هیات اجراییه سازمان مان و مشورت مستقیم با آقایان صدیقی و سنجایی، به ملاقات رفتم. این ملاقات دونفره در حدود سه ساعت طول کشید و در این ملاقات - مانند ملاقات اول که با اطلاع و مشورت آن جانب [یعنی دکتر مصدق] در گذشته صورت گرفته بود - من با کسب اجازه از لحاظ محتوی بحث مانند یک انسان با انسان صحبت کردم نه مطابق رسوم درباری... در باره‌ی رفتارندم و دکتر صدیقی و دفاع من از ایشان قریب یک ساعت بحث شد و متقاعد شدند که صلاح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از ۲۸ مرداد نیست بلکه پر کردن آنست. بالاخره ایشان سفارشی را

به توسط من به سران جبهه ملی دادند. او می‌گفت: برای من چه فرق می‌کند که عمر یا زید باشد، من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح‌ها و سنجایی‌ها را می‌خواهند، من حرفی ندارم. او می‌گفت: من از آن‌ها فقط دو اطمینان می‌خواهم: اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند، ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفت: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی است که لازمه‌ی استقلال کشور است. او تأکید کرد در صورتی که این دو مطلب روشن شود برای من صالح‌ها با دیگران فرق ندارند." (۲۶)

از لابلای گفته‌های خلیل ملکی می‌توان به روشنی دریافت که به خاطر فشارهای دولت آمریکا برای اجرای طرح "انقلاب سفید" شاه مجبور به جلب حمایت جبهه ملی ایران شده بود و به همین دلیل می‌خواست "شکاف ایجاد شده از کودتا را پر" کند. (۲۷)

خلیل ملکی به خوبی به این امر آگاه بود و برای شرکت در حکومت شاه بیش‌ترین کوشش خود را به عمل می‌آورد. اما، رهبران به قول خلیل ملکی "عوام فریب" جبهه ملی چنین فرصت "تاریخی" را برای شرکت در حکومت شاه درک نکردند و از دست دادند. دنباله‌ی ماجرا را از زبان ملکی پی‌گیری کنیم:

"من این مطلب [پیشنهاد‌های شاه] را به آقایان [سران جبهه ملی] اطلاع دادم ولی در آن روزها بازار منفی بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت، مانند موارد گذشته، حتی عوام فریب هم نبودند؛ بلکه فریفته‌ی تمام و کمال عوام بودند. متأسفانه سران جبهه ملی، در عمل نشان دادند که مردانی نیستند که در جریان‌های سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع‌شناسی از فرصت‌ها استفاده کنند... آنان در سنگر منفی بافی موضع گرفتند. در آن زمان که هیئت حاکمه سخت متزلزل بود و همه‌گونه امتیاز را به نفع نهضت ملی می‌شد گرفت اعلام کردن دو کلمه درباره‌ی قانون اساسی و حزب توده می‌توانست وضع نهضت را از جنبه‌ی داخلی [شاه] و خارجی [آمریکا و امپریالیسم] مشخص و روشن سازد. ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن که سرانجام خود تبدیل به مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند. و به مناسبت تهمت‌هایی که از طرف سازمان امنیت به آنان زده می‌شد، مجبور شدند بارها بر علیه حزب توده و رادیوهای وابسته به شوروی اعلامیه بدهند. حال آن که اگر از اول وضع را روشن کرده بودند مجبور به چنین دنباله‌روی‌هایی نمی‌شدند. به هر صورت اگر درست عمل شده بود، ممکن بود جبهه ملی به جای

دکتر امینی روی کار بیاید ولی چنین نشد. در دوره‌ی دکتر امینی نیز فرصت نوع دیگری وجود داشت و میان هیئت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می‌شد پس از امینی حکومت ملی تشکیل داد، اما رهبران جبهه ملی با اشتباه کاری‌های حیرت‌انگیز این فرصت را نیز از دست دادند." (۲۸)

برای یگانگی دوباره‌ی نیروهای ملی گرا، برخی از دانشجویان هوادار "نهضت ملی"، بر آن بودند که حتا با امثال دکتر بقائی "جبهه ملی" را بازسازی کنند!*

قبلاً اشاره شد که جبهه ملی پس از اصلاحات ۱۳۳۱، بخش مهمی از پایه‌های طبقاتی و اجتماعی طرفدار خود را از دست داد. برای تشریح دلایل این فرآیند لازم است که به فرم‌هائی که به نام "انقلاب سفید" معروف شد، نگاهی کوتاه انداخته شود.

اصلاحات شاهانه

یا پاسخ به نیازهای امپریالیسم؟

در جوامعی شبیه به ایران، مناسبات سرمایه‌داری به کمک امپریالیسم از بالا برقرار شده است. این که دقیقاً در چه دورانی مناسبات سرمایه‌داری در جامعه ایران رو به رشد گذاشت و در چه تاریخی به عنوان وجه تولید غالب چیرگی یافت از حوصله‌ی این بحث خارج است. ولی تقریباً همه‌ی صاحب‌نظران اعتقاد دارند روند ادغام نهایی جامعه‌ی ایران در سیستم جهانی سرمایه‌داری با پیاده شدن اصلاحات "شاه و مردم" در تاریخ ششم بهمن ۱۳۳۱ قطعیت یافت. (۲۹)

* بنی صدر می‌گوید: ... در دوسه نوبت، فرصت پیدا کردم رفتار او (دکتر بقائی) را از نزدیک ببینم، بار آخر، زمانی بود که در سال ۱۳۳۹ فعالیت‌های سیاسی از نو آغاز می‌شدند. آقای حبیبی با او کار می‌کرد. جلسه‌ای شد و قرار شد آقای حبیبی پیام ما را به آقای بقائی برساند: "شما در جریان محاکمه (قرار بود او را محاکمه کنند) بگویید اشتباه کرده‌اید، دانشجویان نیز بر عهده می‌گیرند، اسباب تفاهم جبهه ملی را با شما فراهم آورند". او بنا بر قول آقای حبیبی پذیرفت، اما در جریان محاکمه، بجای عمل به وعده، ناسزا به مصدق گفت! پیام ایران - بهار ۱۳۷۸ صفحات ۱۵۷ و ۱۵۹

این‌گونه اصلاحات و تغییرات در جوامعی شبیه به ایران منجر به یک سری اثرات و تحولات اجتماعی گردید. اصلاحاتی که در دوره پس از جنگ جهانی دوم به راه افتاد. هدف از این اصلاحات، از پیش پای برداشتن موانع گسترش روابط کالایی سرمایه‌داری در جامعه‌ی توسعه‌ی نیافته ایران بود. حرکت به سوی "صنعتی" شدن در چارچوب نیازهای سرمایه‌ی جهانی انجام شد:

اولاً، با توسعه تولید صنعتی (مدرن) مواد خام در کشورهای متروپول امکان کسب سودهای افزونگی و انحصاری از طریق تولید این مواد در کشورهای عقب‌افتاده هر چه کم‌تر شده [بود] (با برخی استثنائات). سود انحصارات تولیدکننده مواد خام در این کشورها در مقایسه با سود انحصارات تولیدکننده محصولات مصرفی (و انحصارات تولیدکننده‌ی مواد خام در کشورهای متروپول) کاهش یافته ... ثانیاً، برخلاف مرحله کلاسیک امپریالیسم که از نقطه نظر انحصارات امپریالیستی، بازارهای داخلی کشورهای عقب‌افتاده ناچیز بودند، در این دوره با رشد تدریجی اقشار پردرآمد مصرف‌کننده و توسعه اجتناب‌ناپذیر مناسبات کالائی (عمدتاً به خاطر توسعه مناسبات مبادلاتی با بازار جهانی در مرحله پیشین) نه تنها این بازارها اهمیت بیش‌تری پیدا کرد، بلکه اصولاً با انقباض بازار جهانی و تشدید رقابت بین انحصارات بزرگ، تضمین کنترل بر آنها انگیزه نیرومندی برای دخالت مستقیم تولیدی امپریالیستی در این کشورها شد. بهترین راه از میان بردن رقبای دیگر که کالاهایشان را در این بازارها عرضه می‌کردند تولید در خود این کشورها [بود]. ازدیاد عجیب صنایع مونتاژ در کشورهای عقب‌افتاده نمایان‌گر این گرایش است. " (۳۰)

بنابر این جهان سرمایه‌داری با مشارکت بورژوازی بومی و تحت پشتیبانی دولت‌های محلی بخش عمده بازار را به انحصار خود در آورد. البته بنیان‌گذار این شیوه‌ی جدید، امپریالیسم اروپائی، به ویژه انحصارات آلمان غربی بود. انحصارات آلمانی پس از جنگ جهانی دوم و از دست دادن بخش‌های عمده‌ی بازار خارجی، برای پیدا کردن راه‌های مجدد به این بازارها و رقابت با انحصارات آمریکائی، در صنایع مانوفاکتور آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری کردند و بورژوازی بومی را نیز به مشارکت طلبیدند. انحصارات آمریکائی نیز برای دفاع از منافع خود دست به شیوه‌ی مشابه زدند.

اما علت اصلی شریک کردن بورژوازی بومی در سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در کشورهای توسعه‌نیافته را صرفاً به این نوع رقابت نمی‌توان کاهش داد. تغییرات ارگانیک مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم بود که این شیوه را رایج کرد. تمرکز بین‌المللی سرمایه و لزوم انتگراسیون عمودی تولید نیز انحصارات بزرگ را وادار کرد که در چندین محل دست به تولید بزنند. زیرا ناموزونی توسعه‌ی مواد خام، اختراعات تکنولوژیک و انباشت سرمایه در کشورهای گوناگون، پراکندگی تولیدات را برای به حداکثر رساندن سود، ضروری ساخته بود.

تغییر جهت در گرایش‌های اساسی دوران کلاسیک امپریالیسم، یعنی کاهش نسبی صدور سرمایه به کشورهای توسعه‌نیافته در مقایسه با صدور سرمایه به کشورهای پیشرفته، سرمایه‌گذاری در صنایع مانوفاکتور به جای مواد خام، و کاهش نسبی سود افزونه‌ی مستعمراتی در مقایسه با سود حاصل از معامله‌ی نابرابر، مترادف شد با یک تغییر ساختاری مهم در اقتصاد سرمایه‌داری. به عبارت ساده‌تر، دیگر امپریالیسم تنها به غارت منابع و ثروت‌ها، و صدور کالا و سرمایه به کشورهای توسعه‌نیافته بسنده نمی‌کرد. مجرای اصلی سودآوری تغییر یافته بود. ارسال تکنولوژی دست دوم، یا به اصطلاح کرایه‌های تکنولوژیک، سودآورترین بخش درآمدها و غارت‌های سرمایه‌داری جهانی را تشکیل داد. کشورهای استعمارگری که سال‌های طولانی در کشورهای عقب‌افتاده جلوی رشد سرمایه‌داری را می‌گرفتند، این بار خود پیش قدم شدند و با تلاش فراوان از هر کوششی برای تحقق پروژه‌ی "صنعتی" شدن این گونه‌ی کشورها کوتاهی نکردند:

"سرمایه‌گذاری سالانه شرکت‌های آمریکایی در صنایع مانوفاکتور در آسیا (غیر از ژاپن) از ۷۶ میلیون دلار در سال ۱۹۲۹ به ۶۹۲ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ و در آمریکای لاتین در همین دوره از ۲۳۱ به ۴۶۰٫۴ میلیون دلار افزایش پیدا کرد... تعداد شعبه‌های شرکت‌های بین‌المللی آمریکایی که در کشورهای عقب‌افتاده در بخش مانوفاکتور ایجاد شده‌اند در سال ۱۹۰۱ در آمریکای لاتین، آفریقا (به جز آفریقای جنوبی) و آسیا (به جز ژاپن) به ترتیب سه، صفر و صفر بود.

در صورتی که در سال ۱۹۶۷ به ۷۳،۹۵۰ و ۲۳۷ رسید" (۳۱)

کاملاً واضح است که نمی‌توان کالاهای سرمایه‌داری به کشورهای عقب‌افتاده فروخت، هنگامی که آن جوامع قادر به استفاده از آن‌ها نباشند. تمام هیاهوها و تبلیغات ایدئولوژیک امپریالیسم بر سر "توسعه" یا اقداماتی از قبیل اصلاحات ارضی، ایجاد بانک‌های توسعه صنعتی، تشکیل سازمان برنامه و ... از همین نیاز سرمایه‌ جهانی نشئت گرفته بودند، نه در واکنش تاکتیکی به "جنبش‌های آزادی‌بخش ضد امپریالیستی" یا صرفاً استفاده از نیروی "کار ارزان".

این تغییر نه به معنی آزاد شدن نیروهای مولده در کشورهای عقب‌افتاده بود، و نه به معنی همگون شدن اقتصاد جهانی. این دگرگونی، تنها شکل جدیدی از انکشاف ناموزون و مرکب نظام سرمایه‌داری بود. در حقیقت این تغییرات به دلایل زیر باعث تشدید هر چه بیش‌تر عقب‌افتادگی نسبی کشورهای مستعمره و شبه‌مستعمره گردید:

۱- رشد صنعتی در کشورهای عقب‌افتاده به خاطر وابستگی تکنولوژیک، چندین مرحله عقب‌تر از کشورهای متروپل است (در بسیاری از موارد فقط تکنولوژی‌های کهنه و غیرقابل استفاده در متروپل به این کشورها صادر می‌شود). بنابراین با حفظ ناموزونی در سطح بارآوری کار، مکانیزم مبادله‌ی نابرابر کماکان باعث انتقال دائمی ارزش از کشورهای عقب‌افتاده به کشورهای متروپل خواهد شد.

۲- کالاهای مصرفی تولید شده توسط صنایع عقب‌افتاده به رغم استفاده از نیروی کار ارزان (و یا مواد خام و انرژی ارزان) نخواهند توانست تغییر مهمی در صادرات کشورهای عقب‌افتاده ایجاد کنند. از این رو، با افزایش نیاز این کشورها به ارز خارجی برای خریداری کالاهای سرمایه‌داری، وابستگی آن‌ها به فروش مواد خام در بازار جهانی تشدید خواهد شد.

۳- رشد محدود و کند بخش ۱ (بخش تولید و وسائل تولید) و نبودن مبادله‌ی چشمگیر بین این بخش و بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) باعث مسدود شدن فرآیند گسترش تقسیم کار و محدود ماندن بازار داخلی می‌شود و تجدید سریع رشد نیروهای مولده را به دنبال خواهد داشت.

۴- گسترش بخش ۲ بدون گسترش معنابه بازار داخلی منجر به انحصاری شدن سریع تولید، بحران همیشگی اشباع انباشت و محدود ماندن رشد اشتغال صنعتی خواهد شد.

عوامل فوق‌الذکر باعث تشدید هرچه بیشتر ناموزونی در سطح جهانی می‌شود. از این رو، در کشورهای عقب‌افتاده، رشد مناسبات سرمایه‌داری (و از بین رفتن مناسبات پیشا - سرمایه‌داری و شبه -

سرمایه داری) کماکان مسدود شده و باعث انحطاط سریع سرمایه داری می‌گردد: امپریالیزم فرتوت به قدری عقیم شده است که در کشورهای عقب افتاده فقط می‌تواند نوعی سرمایه داری کوتوله خلق کند!" (۳۲)

به دلایل فوق، امپریالیسم حکومت غیر مستقیم خود را به جای حکومت مستقیم جایگزین ساخت. کشورهای متروپل در این دوره کمک‌های "بلاعوض" و وام‌های دراز مدت خود را به خاطر تضمین بازار برای صنایع تولید کننده‌ی ماشین‌آلات تولیدی (صنایع موتناژ) به طور چشمگیری افزایش دادند. به وسیله‌ی این کمک‌ها دولت‌های به اصطلاح "استقلال یافته"ی کشورهای توسعه نیافته، زیر بنای اقتصادی (توسعه سیستم بانکی، حمل و نقل، و بخش‌های کلیدی اقتصادی) برای تسهیل توسعه‌ی تولید مانوفاکتور و در نتیجه جذب هر چه بیش‌تر کالاهای (عمدتاً ماشین‌آلات موتناژ کننده) سرمایه‌ای متروپل پی‌ریزی شد. (۳۳)

اما یک مشکل و معضل اساسی در مقابل برنامه‌ی کشورهای امپریالیستی قرار داشت. عقب افتادگی تاریخی جوامع توسعه نیافته مانع بزرگی بر سر راه این گونه واحدهای صنعتی "موتناژ"کننده ایجاد کرده بود. همان‌طور که اشاره شد، خود جهان امپریالیستی سهم مهمی در عقب افتادگی تاریخی این گونه جوامع به عهده داشت. اغلب سرمایه‌داران بومی و ملی‌گرا به خاطر نفوذ کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری از مجراهای اصلی سرمایه‌گذاری در کشورهای خویش رانده شده بودند. امپریالیسم در دوران پیش از جنگ جهانی، یعنی در دوران صدور کالا و سرمایه، به سرمایه‌داران بومی کشورهای تحت سلطه‌ی خود به سختی اجازه سرمایه‌گذاری در صنایع مادر، به ویژه در بخش مواد خام آن کشورها را می‌داد. از این رو بیش‌تر سرمایه‌داران بومی کشورهای تحت سلطه و ادار به سرمایه‌گذاری در بخش‌های غیر تولیدی یا حاشیه‌ای از قبیل بازرگانی، بورس‌بازی، خرید و فروش زمین و حتا نزول خواری می‌شدند. به همین دلیل بیش‌تر اعتراضات و مبارزات "ضد" امپریالیستی بورژوازی "ملی" در دوره‌ی پیش از جنگ جهانی دوم به خاطر گرفتن سهم بیش‌تری از سودهای کلان کمپانی‌های کشورهای

استعمارگر بود. اما در این دوره ساختار سودآوری سرمایه جهانی تغییر یافته بود. تغییر ترکیب اجتماعی طبقات حاکم در کشورهای عقب افتاده نیز ناشی از نیازهای این دوره سرمایه داری جهانی بود:

"برعکس دوره پیش که امپریالیسم با تسلط بر بازار سرمایه در کشورهای عقب افتاده، سرمایه های محلی را یا به خدمت مستقیم سرمایه خارجی می کشید و یا به بخش های فرعی و غیرتولیدی طرد می کرد، در مرحله ی "سرمایه داری پسین" خود امپریالیسم تبدیل به محرک اصلی نوعی از گسترش سرمایه گذاری مولد بومی (در بخش های تولید کالاهای مصرفی) در این کشورها شده است." (۳۴)

به عبارت دیگر، بورژوازی بومی و "ملی" گرای صنعتی و اقشار فوقانی خرده بورژوازی می بایست پایه های اساسی نظام جهانی امپریالیستی را در این دوره تشکیل می دادند. زمینداران و بازرگانان پیشین می بایست به صورت صاحبان صنایع مانوفاکتور در می آمدند. و به همین ترتیب، نزول خواران سنتی نیز تبدیل به بانک داران مدرن می شدند! به علت ضعف سرمایه بومی، که ناشی از دخالت امپریالیسم در مرحله ی پیشین بود، حرکت به سوی توسعه صنعتی تنها به وسیله "دولت" کشورهای عقب افتاده انجام پذیر گردید. از این رو قدرت اقشار فوقانی خرده بورژوازی، بوروکراسی دولتی، افسران ارتش و مدیران صنایع دولت که نهادهای درهم پیچیده ای را می ساختند، افزایش پیدا کرد.

در چارچوب مناسبات تولیدی و توزیعی سرمایه داری "کوتوله"، توان طبقاتی و مناصب و موقعیت های قدرت دولتی، به منابع مهمی برای انباشت خصوصی سرمایه از طریق غصب به زور، رشوه و دزدی تبدیل شد. روند پیدایش طبقه ی سرمایه دار متشکل از بوروکرات های دولتی فاسد را می توان در اغلب کشورهای عقب افتاده مشاهده کرد. سرمایه گذاری های مشترک داخلی - خارجی و دولتی - خصوصی هر گونه مرز مشخص بین بورژوازی و بوروکرات دولتی و همچنین، بین بورژوازی "کمپرادور" و "ملی" را ناپدید ساخت. (۳۵)

مقدمات اصلاحات

در بخش قبلی اشاره شد که از نظر منافع بخش‌های تعیین‌کننده‌ی نظام امپریالیسم، اهمیت و ارزش اصلی کشورهای توسعه‌نیافته برای نظام سرمایه‌داری جهانی عبارت بود از امکانات زیاد آن‌ها در پذیرش و جذب کالاهای سرمایه‌ای. ولی تحقق این کار احتیاج به مقدماتی داشت. اگر بنا بود کشورهای توسعه‌نیافته مبدل به کانون‌های جذب این گونه‌ی فرآورده‌های تولیدی انحصارات سرمایه‌داری عمده بین‌المللی بشوند، می‌بایست قبلاً زیربنای اجتماعی و اقتصادی‌شان، در جهت فراهم‌سازی زمینه‌ی بهره‌برداری از چنین فرآورده‌هایی تغییر می‌کرد.

تغییرات اقتصادی - اجتماعی که با "انقلاب سفید" نمایان شد، به معنای زمینه‌سازی جامعه‌ی ایران برای پیاده‌کردن این نیاز مبرم سرمایه‌داری جهانی برای کسب سود بیش‌تر بود. به همین علت "بازار" ایران به خاطر شرایط سیاسی و اقتصادی ویژه‌اش به عنوان یکی از نخستین مناطق جهان مورد توجه قرار گرفت. به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست جنبش ضدِ امپریالیستی، و استقرار "نظم" و فضای ارتجاعی مناسب، امپریالیسم با خاطری آسوده زمینه‌سازی‌های لازم جهت عملی‌کردن طرح جدید را آغاز کرد.

البته مشکلات و موانع متعددی برای طرح توسعه‌ی صنعتی ایران وجود داشت. مسئله‌ی چگونگی فراهم‌ساختن تسهیلات ضروری، جهت به‌راه‌انداختن سریع فرآیند انباشت سرمایه، از محوری‌ترین معضلات بود. برای کمک به فروش کالاهای سرمایه‌ای، یا به قول متفکرین اقتصاددان سرمایه‌داری جهانی، "کمک به تشکیل سرمایه صنعتی"، دو مسئله باید حل می‌شد. اولاً، می‌بایست منابع مالی و پس‌اندازهای موجود در ایران را در راستای سرمایه‌گذاری مولد تشویق و ترغیب می‌کردند. ثانیاً، می‌بایست

مؤسسات لازم جهت تامین کلیه ی کمک های مالی، مدیری و فنی مورد احتیاج واحدهای تولیدی ایجاد می شدند.

به علاوه، مشکلات دیگری بر سر راه "صنعتی کردن" ایران وجود داشت. وضعیت ایران به دلایل متعددی نسبت به دیگر کشورهای توسعه نیافته برای تحقق این برنامه ی امپریالیستی مناسب تر بود. هم درآمد حاصل از فروش نفت و وضعیت مالی نسبتاً مناسبی را ایجاد کرده بود و هم بازار داخلی قابل توجهی که قادر به جذب کالاهای صنایع "مونتاز" بود، وجود داشت. اما با این وجود، تحرک زیادی در روند سرمایه گذاری مولد دیده نمی شد. هنوز نقدینگی و سودآوری های سنتی ناشی از احتکار کالا، مستغلات، بازرگانی خارجی، رباخواری و غیره بیش تر بود. عدم ثبات سیاسی، نوسانات بازار داخلی و نبودن هرگونه حمایت گمرکی، از تعهدات درازمدت جلوگیری می کرد. بانک های تجاری و خانواده های ثروتمند هیچ تجربه و تمایلی برای بسیج منابع مالی لازم در جهت تشکیل سرمایه صنعتی نداشتند.

مضافاً این که، وجود بوروکراسی فاسد و کار شکن دولتی، عقب افتادگی تکنولوژیک و کمبود مهارت های فنی و مدیریت بی تجربه، خرابی راه ها و بدی وضع ارتباطات و نرسیدن به موقع مواد خام، و عدم وجود امکانات زیربنائی مانند آب و برق، بر مشکلات افزوده بودند.

معضلات تاریخی و سنتی دیگری هم وجود داشت. در ایران به دلیل عقب افتادگی صنعتی، قدرت بازرگانان بیش تر از قدرت صاحبان صنایع بود. در واقع تجار بزرگ شبکه ی توزیع کالاها را در انحصار خود داشتند. بازرگانان عمده، به طور سنتی، نه تنها از جمله بزرگ ترین عمده فروش و خرده فروش بوده اند، بلکه جزو وام دهندگان (نزول خواران) نیز به حساب می آمدند. به ویژه، باید در نظر داشت که انحصار تجارت مواد خام مورد نیاز صنایع نیز در دست بازرگانان بود. این دسته تجار اگر می خواستند، می توانستند با وارد کردن کالاهای خارجی و استفاده از شگردهای کاهش قیمت، صنایع را به ورشکستگی بکشانند. همچنین، به دلیل این که در ایران منابع سرمایه ای نسبتاً کم بود و

مخارج ایجاد تاسیسات زیاد، سرمایه‌گذاری در هر واحد جدید صنعتی، بیش‌ترین منابع مالی سرمایه‌دار را جذب خود می‌کرد. در چنین شرایطی و با توجه به چنین معضلاتی بود که طرح آسان‌سازی فرآیند انباشت سرمایه در ایران می‌بایست به اجرا گذاشته می‌شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، برنامه‌ی هفت‌ساله‌ی دوم عمرانی کشور (۱۳۳۱ - ۱۳۳۴) به اجرا درآمد. این برنامه‌ریزی را می‌توان به عنوان آغاز پایه‌ریزی محوری در راستای رفع موانع موجود، و تسهیل فرآیند صنعتی کردن ایران ارزیابی کرد. این برنامه‌ی هفت‌ساله عمدتاً با یاری اداره امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، و بنیاد فورد طرح‌ریزی گردید. (۳۶)

بخش عمده‌ی اعتبارات این برنامه‌ی هفت‌ساله، که از درآمد نفت، وام از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و کمک‌های دولت آمریکا تامین شده بود، بالغ بر ۷۵ میلیارد ریال می‌شد. این بودجه صرف بهبود وضع ارتباطات، مخبرات و آب و برق گردید. این اقدامات مستقیماً به ایجاد پایه‌های لازم توسعه‌ی گردش کالایی ارتباط داشت:

"در حدود ۲۷۰۰ کیلومتر راه آسفالت‌ه و ۲۸۰۰ کیلومتر راه درجه ۲ در سطح استان‌ها ساخته شد. راه آهن شاهرود و مشهد و راه آهن میانه به تبریز متصل شد. قدرت کشش راه آهن از ۴۰۰۰ تن به ۵۰۰۰ تن در روز افزایش یافت. ظرفیت بنادر خرمشهر و شاهرود از ۸۷۰ هزار تن به ۲ میلیون تن بالا رفت. فرودگاه بین‌المللی مهرآباد و فرودگاه‌های آبادان، شیراز، اصفهان و تعدادی دیگر ساخته شد. تجهیزات پست و تلگراف و رادیو تقویت گردید. ساختمان سه سد بر رودخانه‌های کرج، دز و سفیدرود به پایان رسید. در تعدادی از شهرها لوله‌کشی آب انجام پذیرفت و به شهرها برق داده شد." (۳۷)

انگیزه و هدف دولت برای تحقق این برنامه این بود که زیربنای حداقل رشد "بازار ملی" را فراهم سازد. چارچوبی که درونش می‌بایست موانعی که بر سر راه گردش محصولات، افراد و سرمایه وجود داشت، از بین برود.

اما طراحان این برنامه می‌دانستند که بین ایجاد زمینه و ساختن شبکه‌ی مساعد گردش کالایی و افزایش واقعی گردش کالاها، فاصله‌ی زیادی وجود دارد. بنابراین طی شدن این راه منوط به وارد آوردن فشارهای محرک دیگری بود.

سرمایه‌ی "بومی" به اندازه‌ای به بازرگانی و زمینداری خو گرفته بود که تسهیلات برنامه‌ی هفت ساله دوم به خودی خود، نمی‌توانستند در جهت "تولیدی" هدایتش کنند. به علاوه، مناسبات کهنه‌ی ارضی و روابط ارباب رعیتی، بخش عظیمی از جمعیت فعال کشور را به زمین وابسته ساخته بود. بنابراین تعداد کارگران آزاد (جدا شده از وسایل تولیدی) و اندازه‌ی تحرک پذیری نیروی کار، برای رشد سریع تولید کافی نبود. مضافاً این که، سیاست "درهای باز" و عدم وجود حمایت‌های گمرکی، می‌توانست مخاطرات جبران ناپذیری برضد افزایش تشکیل سرمایه صنعتی به وجود بیاورد.

به منظور برطرف ساختن این معضلات، در اواخر دوره‌ی برنامه‌ی هفت ساله‌ی دوم اقدامات دیگری به مرحله اجرا درآمد. مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از اصلاحات ارضی، تغییرات در مقررات گمرکی، ایجاد اتاق صنایع و معادن، آماده کردن مقدمات ایجاد بازار بورس، تغییر پشتوانه ریال، و ایجاد موسساتی مانند بانک اعتبارات صنعتی، بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران و صندوق ایران و آمریکا. (۳۸)

تغییر پشتوانه‌ی ریال

مهم‌ترین مشکل دولت برای اجرای طرح صنعتی کردن ایران، مسئله‌ی مالی بود. طرح صنعتی شدن ایران بدون افزایش در میزان سرمایه‌گذاری عملی نبود. به رغم برنامه‌ی هفت ساله‌ی دوم، ثروتمندان ایران یا به اندازه‌ی کافی سرمایه نداشتند و یا حاضر به سرمایه‌گذاری‌های مخاطره‌آمیز دراز مدت نبودند. یک راه دیگر وجود داشت. دولت خود می‌بایست در این امر پیش قدم می‌شد. ولی دولت ایران در این دوره منابع مالی کافی در اختیار نداشت. تنها راه دیگری که به عقل "متفکران" دولتی رسید

چاپ اسکناس بود! مجلسین در سال ۱۳۳۶ تصمیم گرفتند که ارزش ریال را کاهش دهند. بر اساس این شعبده بازی، نسبت ریال به طلا تغییر کرد و یک شبه دولت از باد هوا ۷/۱ میلیارد ریال "پول جدید" آفرید!

از این مقدار، ۳/۶ میلیارد ریال به منظور وام‌های صنعتی در اختیار بانک ملی و وزارت صنایع و معادن گذاشته شد، و ۳/۵ میلیارد ریال دیگر به بانک دولتی کشاورزی داده شد. بانک ملی نیز مبلغ ۱/۲ میلیارد ریال به این مبلغ افزود و جمعاً ۴/۸ میلیارد ریال برای برنامه‌ی وام‌های صنعتی فراهم گردید.

دولت از این سیاست‌های مالی نتیجه دلخواه را به دست نیاورد و "رشد سریع صنعتی" رخ نداد. در واقع در سال ۱۳۳۹ اقتصاد ایران با بحران شدیدی روبرو شد. در تابستان همان سال ذخایر ارزی ایران فقط کفاف یک ماه واردات را می‌داد. علت این بحران برنامه‌های اقتصادی دولت جهت تسهیل فرآیند صنعتی کردن ایران بود:

"از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ حجم پول در گردش بیش از دو برابر و اعتبارات بانک‌ها به بخش خصوصی بیش از سه برابر شد. فشارهای شدید تورمی به راه افتاد. برای جلوگیری از تشدید تورم واردات کالاها و خارجی افزایش داده شد، اما از آن جا که افزایش نقدینگی بخش خصوصی و گسترش اعتبارات بانکی موجب رشد چندان تولیدی نشده بود، نه تنها تورم از بین نرفت، بلکه ذخایر ارزی ته کشید. اجزای برنامه‌ی هفت ساله دوم نیز که عمدتاً خرج مسائل زیربنایی شده بود گرایش‌های فوق‌را وخیم‌تر ساخت." (۳۹)

این سیاست‌های مالی در سال ۱۳۴۰ اقتصاد ایران را دچار رکود کرد. کارشناسان و مشاوران داخلی و خارجی دولت از این سیاست‌ها درس گرفتند. آن‌ها دریافتند که برای تسهیل فرآیند صنعتی کردن ایران احتیاج به تغییرات زیربنایی اساسی‌تری دارند. اصلاحات ارضی، وابستگی و اتکای بیشتر به موسسات مالی باتجربه، و نظارت و دخالت مستقیم کارشناسان اقتصادی امپریالیسم، پی‌آمد جمع‌بندی این تجربه‌ی سیاست‌های مالی ناموفق بود.

اصلاحات ارضی

شاید مهم‌ترین اقدام دولت برای از میان برداشتن موانع گسترش تشکیل سرمایه‌ی صنعتی، اصلاحات ارضی بود. با اصلاحات ارضی، فرآیند تاریخی انباشت اولیه‌ی سرمایه که در ایران به خاطر ادغام تدریجی در اقتصاد جهانی، آهسته و سپس بسته شده بود، به سرعت انکشاف پیدا کرد. بخش عظیمی از دهقانان با اصلاحات ارضی از زمین جدا شدند و به عنوان نیروی کار ارزان ولی "آزاد" روانه‌ی شهرها شدند. حدود ۴۷/۵ درصد از روستائینان "مستغل"، از اصلاحات "شاهانه" زمینی دریافت نکرده بودند. با توجه به از بین رفتن مناسبات سنتی ارضی، بخش قابل توجهی از جمعیت روستائی بی زمین به عنوان ارتش عظیم ذخیره‌ی کار، برای جذب در صنایع جدیدی که قرار بود گشایش یابند، رو به سوی شهرها گذاشتند. در ده سال اول پس از اصلاحات ارضی بیش از ۲ میلیون نفر روستائین، برای پیدا کردن کار به شهرها مهاجرت کردند.

برنامه‌ی اصلاحات ارضی انگیزه‌ی دیگر نیز داشت. برای آسان‌سازی فرآیند انباشت اولیه‌ی سرمایه، آزاد کردن ثروت (ارضی) مالکین بزرگ از زمین، تبدیل آن به "سرمایه"، و سرمایه‌گذاری در صنایع و وارد شدن در سیستم بازار کالائی، اصلاحات ارضی نقش مهمی داشت. البته این جنبه از برنامه اصلاحات به اندازه‌ی جدا کردن دهقانان از زمین، اهمیت نداشت. ولی برای آماده ساختن گسترش سرمایه‌داری، پیش - شرط موثری بود:

"دولت با پرداختن بهای اراضی تقسیم شده به مالکین، سرمایه‌ی (سرمایه بالقوه!) عظیمی را به صورت نقد و اعتبارات دولتی وارد بازار کرد... در پنج سال اول پس از اصلاحات ارضی جمعاً فقط در حدود ۱۳۰ میلیارد ریال بیش تر از پنج سال پیش از این اصلاحات سرمایه‌گذاری جدید صورت گرفت." (۲۰)

برنامه‌ی اصلاحات ارضی در ایران و سایر کشورهای توسعه نیافته، اساساً در ارتباط با نیازهای دوره‌ی انباشت اولیه قابل درک است. همان‌طور که اشاره شد از آن جا که

تولید کشاورزی بخش عمده‌ی تولید پیشاسرمایه داری در ایران بود، نقش ویژه‌ای به تولیدکنندگان محصولات کشاورزی و محصول مازاد تولید شده در این بخش تعلق می‌گرفت.

از یک سو، انتقال ارزش از تولیدکنندگان محصولات کشاورزی به جریان عمومی انباشت سرمایه می‌باید تسهیل و تضمین می‌شد. و از سوی دیگر، بخشی از تولیدکنندگان کشاورزی می‌بایست از دسترسی مستقیم به وسایل تولید و معاش محروم می‌شدند تا امکان تبدیل آن‌ها به نیروی آزاد کار، ایجاد ارتش ذخیره کار و انتقال شان به صورت کارگر به سایر بخش‌های تولید فراهم می‌آمد. با این کار خودکفا بودن اقتصاد پیشاسرمایه داری روستاها و وابسته شدن فزاینده‌ی روستائیان به اقتصاد پولی و تشدید تقسیم اجتماعی کار، بازار گسترده‌ای برای فروش کالاهای صنایع مانوفاکتور به وجود می‌آورد. (۴۱)

تغییرات در مقررات گمرکی

برنامه ریزان دول امپریالیستی و حکومت شاه، مقررات جدید گمرکی را برای حمایت از سیاست‌های خود وضع کردند. این مقررات بدین خاطر لازم بودند:

"الف - واردات کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و مواد اولیه‌ی مورد نیاز صنایع را تسهیل کند؛ ب - از برخی محصولات مصرفی تولید شده در ایران حمایت کند؛ ج - بازرگانان را به سرمایه‌گذاری صنعتی تشویق کند.

در سال ۱۳۳۷ دولت عوارض گمرکی جدید به نام "سود بازرگانی" تعیین نمود. به موجب این مقررات عوارض و مالیات‌های گمرکی ماشین‌آلات صنعتی و قطعات منفصله‌ی مورد لزوم صنایع و برخی مواد خام ملغا شد و عوارض بسیاری از کالاهای مصرفی افزایش یافت.

از مهرماه ۱۳۳۹ دولت برنامه‌ی "تحدید واردات" را جانشین سیاست "درهای باز" کرد. واردات برخی از کالاها قذغن شد. سود بازرگانی همه کالاهایی که مشابه آن‌ها در داخل تولید می‌شد افزایش بیش‌تری یافت و سود بازرگانی بسیاری از مواد خام صنعتی کاهش یافت.

به دنبال این اقدامات گروهی از بازرگانان داخلی و برخی از انحصارات امپریالیستی (صادرکننده‌ی کالاهای مصرفی) که بدین وسیله منافع شان لطمه می خورد برای نگهداری بازار داخلی در دست خود در ایجاد صنایع مونتاژ پیش قدم شدند. (۲۱)

بدین ترتیب نخستین کارخانجات تولید صنایع مونتاژ در ایران به راه افتادند. در فروردین ۱۳۴۰ حکومت شاه با تبلیغات زیاد پیرامون ضرورت تولید کالاهای مصرفی در داخل کشور و "صرفه جوئی ارزهای خارجی" عوارض گمرکی قطعات منفصله‌ی وارداتی را کاهش داد.

بانک اعتبارات صنعتی

بانک اعتبارات صنعتی در سال ۱۳۳۵ و با سرمایه‌ی اولیه ۶۰۰ میلیون ریال، جانشین بانک برنامه گردید. تمام سرمایه‌ی این بانک متعلق به دولت بود. این بانک نخستین موسسه‌ی مهمی بود که به منظور تامین کمک‌های مالی، مدیری و فنی به واحدهای تولیدی طرح امپریالیستی "صنعتی شدن" ساخته شد. مهم‌ترین عوامل گشایش این بانک، بر اساس نوشته‌های رسمی خود بانک، عبارت بودند از:

۱ - نبودن بازار سرمایه‌ی کافی برای عرضه و تقاضای سهام شرکت‌های صنعتی. ۲ - عدم تمایل بانک‌های تجاری به اعطای وام‌های صنعتی درازمدت. ۳ - پائین بودن نرخ سود نسبت به ریسک سرمایه‌گذاری در مقابل مصارف دیگر امور بازرگانی، ساختمان، معاملات زمین. ۴ - محدودیت بازار و بالا بودن هزینه تولیدی به علت نقص مدیریت و کمبود نیروی انسانی ماهر. ۵ - لزوم مطالعات و ارزیابی دقیق طرح‌ها قبل از سرمایه‌گذاری. ۶ - تقویت بازار سهام و سرمایه.

بنا به مقتضیات فوق اساس نامه‌ی بانک شامل نکات زیر بود:

۱ - اعطاء وام‌های صنعتی و معدنی به موسسات صنعتی و معدنی خصوصی. ۲ - مشارکت در سرمایه‌گذاری با صاحبان صنایع خصوصی. ۳ - صدور ضمانت نامه‌های صنعتی به منظور خرید ماشین‌آلات کارخانجات از خارج. ۴ - تحقیق و مطالعه و تنظیم طرح‌های جدید صنعتی برای ارائه به صاحبان بخش خصوصی و علاقمندان به سرمایه‌گذاری در رشته‌های صنعتی. ۵ - اعمال

کمک‌های فنی و راهنمایی به صاحبان صنایع و نظارت و مدیریت در موسساتی که بانک در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده است. ۶- فروش سهام بعضی از موسسات صنعتی. ۷- اعطای وام‌های سرمایه در گردش، در موارد ضروری به منظور تامین احتیاجات و تسریع در راه بهره‌برداری کارخانجات.

بر اساس بررسی اساسنامه‌ی بانک اعتبارات صنعتی ایران، هدف از ایجاد این بانک، تسهیل واردات کالاهای سرمایه‌ای خارجی برای پیاده‌شدن طرح امپریالیستی بود. در دوره‌ی اول، پس از گشایش بانک، پنج مشاور اقتصادی و فنی از سازمان ملل متحد و چندین مهندس و بانکدار خارجی، هیئت مدیره ایرانی بانک را "راه‌نمایی" می‌کردند. به موجب لایحه‌ای که به تصویب مجلس رسید به این بانک اختیار داده شد که راساً از بانک‌ها و موسسات خارجی وام یا اعتبار بگیرد و دولت مجاز شد که وام‌های مزبور را تضمین کند. بنا به گفته‌ی این بانک:

"به این ترتیب بانک اعتبارات صنعتی با دسترسی به منابع ارزی، به ویژه کمک‌های بانک جهانی به منظور خرید ماشین‌آلات مورد نیاز کارخانجات، خواهد توانست به اجرای فعالیت‌های وسیعی به منظور توسعه و رشد صنایع ملی اقدام نماید." (۲۳)

بانک توسعه‌ی

صنعتی و معدنی ایران

بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران به عنوان دومین موسسه مهم مالی، چند سال پس از تاسیس بانک اعتبارات صنعتی ایجاد شد. هدف از به راه انداختن این بانک، ادامه‌ی سیاست‌های مربوط به طرح "صنعتی شدن" ایران به دست سرمایه‌ی جهانی بود. وظائف اصلی این بانک، تفاوت‌چندانی با بانک اعتبارات صنعتی نداشت. با این تفاوت که بانک توسعه‌ی صنعتی، دولتی نبود. انحصارات امپریالیستی و موسسات بین‌المللی مالی خدمتگذار آنان، همیشه نوع خصوصی بانک‌های توسعه‌ی صنعتی را نسبت به نوع

دولتی آن ترجیح می‌دهند. با کمک بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، در بسیاری از کشورهای عقب‌افتاده مانند ترکیه، هندوستان و پاکستان، بانک‌های مشابه بانک توسعه صنعتی و معدنی به وجود آمده بود. بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه با کمک شرکت سرمایه‌گذاری بین‌المللی چیس، و گروه لازارد فررز، توانست سندیکائی از یک سری بانک‌های غربی و برخی انحصارات صنعتی بین‌المللی را به مشارکت در تشکیل این بانک جلب کند. در طی مذاکرات و اقدامات مربوط به ایجاد بانک توسعه‌ی صنعتی، وزارت امور خارجه آمریکا با بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، همکاری می‌کرد.

از سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸ میلادی) نمایندگان این گروه‌های مالی امپریالیستی چندین بار به تهران سفر کردند. سرانجام در مهرماه ۱۳۳۸ بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی با سرمایه‌ی اولیه‌ی ۴۰۰ میلیون ریال اعلام موجودیت کرد. هدف اصلی این بانک، "برانگیختن رشد صنعتی در ایران از طریق کمک به ایجاد، توسعه و مدرنیزه کردن واحدهای صنعتی" تعیین شده بود. فعالیت‌های ذیل جزو وظایف عمده این بانک مقرر شدند:

- ۱ - تشویق به مشارکت بخش خصوصی داخلی، با سرمایه خارجی، در سرمایه‌گذاری‌های صنعتی.
 - ۲ - آشنا ساختن سرمایه‌گذاران داخلی با اختراعات و اطلاعات تکنولوژیک خارجی.
 - ۳ - آشنا ساختن سرمایه‌گذاران خارجی با امکانات فعالیت اقتصادی در ایران.
 - ۴ - کمک به دولت ایران در انتقال شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی.
 - ۵ - کمک به ایجاد بورس ایران.
 - ۶ - اقدام به تاسیس واحدهای "نمونه" در رشته‌های مفید صنعتی.
- برای اجرای اهداف فوق منابع مالی عظیمی در اختیار این بانک قرار گرفت. با این‌که سرمایه‌ی اولیه (نقدی) صرفاً ۴۰۰ میلیون بود، ولی از همان ابتدا حدود ۲/۸ میلیارد ریال دیگر نیز در اختیار داشت.
- صندوق وام‌های عمرانی و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه هر یک در حدود ۴۰۰ میلیون ریال وام ارزی (جهت اعطاء امتیازات ارزی به سرمایه‌گذاران به منظور خریداری ماشین‌آلات خارجی) دادند.

دولت ایران نیز ۶۰۰ میلیون ریال وام بدون بهره و ۱۴۰۰ میلیون ریال پرونده وام‌های اعطائی دولتی به موسسات خصوصی را در اختیار این بانک گذاشت. فعالیت‌های عمده بانک شامل اعطای وام‌های بزرگ و درازمدت، با نرخ بهره‌ی ۷ درصد بود. بخش عمده این وام‌ها تا سال ۱۳۵۵، به ترتیب به صنایع نساجی ۲۰ درصد، صنایع غیرفلزی معدنی (مصالح ساختمانی) ۱۳/۱ درصد، صنایع فلزی ۱۲/۴ درصد، صنایع مواد غذائی ۹/۶ درصد، حمل و نقل و انبارداری ۸/۸ درصد، صنایع لوازم برقی ۷/۶ درصد، صنایع وسایل حمل و نقل ۷/۶ درصد، و خدمات ۶/۵ درصد اعطا شدند.

نکته‌ی مهم در ارقام مربوط به اعطای وام‌های این بانک، در طی ۱۸ سال فعالیت، این بود که صنایع تولیدکننده‌ی وسایل تولیدی وامی دریافت نکردند! تنها نیم درصد به این بخش از صنایع وام داده شد! بخش عمده‌ی این رقم هم به شرکت درمن دیزل ایران (موتور دیزل) و شرکت ایران شیندلر (تولیدکننده آسانسور) تعلق گرفت.

مدیریت بانک معتقد بود که سرمایه‌گذاری در صنایع تولیدکننده‌ی کالاهای مصرفی بر صنایع سنگین تولیدکننده‌ی کالاهای سرمایه‌ای ارجحیت دارد و فواید اقتصادی بیش‌تری به بار خواهد آورد.

بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران در سرمایه‌گذاری‌های مشترک خود با بانک‌ها و موسسات مالی دیگر مانند بانک صنایع، بانک سرمایه‌گذاری بین‌المللی ایران، بانک تجارتهای ایران و آلمان، بانک سرمایه‌گذاری ایران و فرانسه، شرکت ترغیب صنعت ایران و ایتالیا و غیره، سیاست‌های مشابهی را اتخاذ کرده بود. بیش از ۶۰ درصد پروژه‌های مشترک این بانک‌ها در صنایع نساجی، مواد غذایی، فلزی، مصالح ساختمانی، خدمات و غیره بود.

نحوه‌ی مشارکت بانک‌ها و موسسات خارجی در بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی معرف گویائی از اهداف امپریالیسم در مرحله‌ی "سرمایه‌داری پسین" و تغییرات در چگونگی عملکرد تسلط انحصارات جهانی بود.

نخست این که، از همان ابتدای تاسیس این بانک، کنترل سرمایه‌ی بانک در دست سهام داران ایرانی بود. در سال ۱۳۳۸ از ۴۰۰ هزار سهم هزار ریالی، ۲۴۰ هزار (۶۰ درصد) متعلق به موسسات و افراد ایرانی و ۱۶۰ هزار (۴۰ درصد) متعلق به موسسات غیرایرانی بود. در سال ۱۳۵۵ سهم شرکای خارجی حتا کم تر شده بود. از ۱۲ میلیون سهم هزار ریالی، حدود ۸۲/۷ درصد متعلق به ایرانیان، و حدود ۱۵/۳ درصد به خارجیان بود. تعداد سهام داران ایرانی، مطابق ادعای بانک در همان سال ۱۳۵۵، در حدود ۸۵۰۰ نفر بود. اما در واقع ۶۰ درصد از سهام‌های ایرانیان، در دست ۱۱ سهام‌دار عمده بود. خانواده‌های ثابت، برخوردار، خسروشاهی، کورس، هدایت، همدانیان و البته بنیاد پهلوی جزو این دسته بودند.

دوم این که، شرکای خارجی بانک عموماً از بزرگ‌ترین موسسات مالی و بانک‌های بین‌المللی بودند. چهار بانک از پانزده بانک خارجی سهام‌دار آن، یعنی چیس مانهاتان کورپوریشن از آمریکا، دویچ بانک از آلمان، بارکلیز بانک از انگلستان و سوسیته ژنرال از فرانسه جزو ده بانک بزرگ جهان به شمار می‌آمدند. شرکای خارجی بانک جمعاً ۵۰۰ میلیارد دلار منابع مالی در اختیار داشتند، اما ارزش کل سهام آن‌ها در بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران کم‌تر از ۲۶ میلیون دلار بود! واضح بود که انگیزه و هدف این گروه‌های غول‌پیکر سرمایه‌ی مالی از مشارکت در این بانک ایرانی، نه کنترل سرمایه‌ی سهامی آن و نه دریافت سود مستقیم از این سهام بود. علل اصلی علاقمندی این گروه‌های امپریالیستی برای مشارکت در این بانک، عبارت بودند از:

۱ - مساعدتر کردن موقعیت خود در رابطه با بانک جهانی، و در نتیجه، فراهم کردن امکانات بیش‌تر برای شرکت در پروژه‌های سودآور متعدد بعدی.

۲ - پیدا کردن و تسهیل ساختن فعالیت‌های دیگر بانکی در ایران، از قبیل وام‌دادن به دولت و بخش خصوصی.

۳ - در صورت جلب شدن سرمایه‌داران خارجی به شرکت در بورس تهران، می‌توانستند بازارهای خارجی سهام را در دست بگیرند.

۴ - با سرمایه‌داران ایرانی روابط بهتر و نزدیک‌تری در سطح محلی برقرار می‌ساختند.

۵ - فراهم ساختن امکان ایجاد شرکت‌های مختلط ایرانی - خارجی
 ۶ - این گروه‌های مالی، از آن‌جا که اغلب در ارتباط مستقیم با انحصارات عظیم بین‌المللی تولیدکننده و صادرکننده‌ی کالاهای سرمایه‌ای بودند، برای این انحصارات، "مشتریان" و سرمایه‌گذاران ایرانی را که مایل به وارد کردن ماشین‌آلات و دیگر اجزاء سرمایه ثابت جهت ایجاد واحدهای صنعتی بودند، پیدا می‌کردند و می‌توانستند با نفوذ مستقیم بر سیاست‌های ارزی، فقط به مشتریان خود وام بدهند.

از دیدگاه موسسات بین‌المللی امپریالیستی، بانک‌های توسعه صنعتی، ابزار موثری برای دخالت در اقتصاد کشورهای توسعه نیافته و حفظ کنترل بر آن‌ها بوده‌اند. امپریالیسم در مرحله‌ی "سرمایه‌داری پسین" خود، به وسیله این بانک‌ها قادر شد که منابع مالی کشورهای عقب افتاده را در آن مجراهایی بیندازد که در ارتباط با برنامه‌های کلی توسعه صنعتی و تسهیل واردات کالاهای سرمایه‌ای قرار داشتند. در این رابطه است که نقش بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه در ایجاد بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران روشن می‌شود. این بانک از طریق یکی از موسسات وابسته به خود، به نام کونینتال اینترنشنال فایننس کورپوریشن، مستقیماً در بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی شرکت داشت و بزرگ‌ترین منبع مالی آن را تشکیل می‌داد. همچنین، علاوه بر نظارت دائمی در سطح مدیریت، از حق ویژه‌ای برخوردار بود؛ بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران موظف شده بود که کلیه‌ی طرح‌هایی را که مایل به استفاده از وام‌های ارزی بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه بودند، قبلاً به تأیید آن بانک برساند.

به علاوه، بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران به بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه تعهد داده بود که وام‌های ارزی اش به صنایع، مشروط می‌بود به توافق آن‌ها بر سر موارد زیر:

- ۱ - راساً مسئولیت مواظبت و تعمیر ماشین‌آلات شرکت را به عهده بگیرد.
- ۲ - وام‌گیرندگان می‌بایست تعهد می‌دادند که ماشین‌آلات مورد نیاز را از انحصارات مورد تأیید بانک جهانی خریداری کنند.

۳ - در شرکت‌هایی که شرکای خارجی وجود نداشتند، باید سعی می‌کردند مشاورین فنی خارجی استخدام کنند.

۴ - بانک حق بررسی کلیه ی دفاتر شرکت را برای خود محفوظ نگاه می داشت.

در ضمن دولت ایران نیز تعهد داده بود:

" ۱ - بانک اعتبارات صنعتی ایران و دیگر موسسات دولتی در رقابت با بانک توسعه ی صنعتی و معدنی فعالیت نخواهند کرد. [یکی از علل واگذاری پرونده های وام های اعطائی بانک اعتبارات صنعتی و بانک ملی به آن، از همین تعهد دولت ایران ناشی می شد]

۲ - در امور داخلی بانک دخالت نخواهد کرد.

۳ - کلیه ی اطلاعات مورد نیاز بانک جهانی را در رابطه با اوضاع اقتصادی ایران و برنامه های صنعتی دولت در اختیار این بانک خواهد گذاشت." (۳۳)

وام های اعطائی توسط صندوق وام های عمرانی، وابسته به وزارت امور خارجه آمریکا شرایط حتماً وقیحانه تری داشتند: مقرر شده بود که آن وام ها نباید برای خریداری ماشین آلات از کشورهای بلوک شرق استفاده بشوند. همچنین، دست کم می بایست ۵۰ درصد وزن کالاهای وارداتی خریداری شده از محل وام های ارزی صندوق مذکور، به وسیله ی کشتی های آمریکائی به ایران حمل می شدند. به علاوه، کلیه ی تقاضاهای خرید ماشین آلات گران تر از ۵ هزار دلار (تقریباً تمام تقاضاها!) باید حداقل سی روز قبل از خریداری، به طور کتبی، به اطلاع هیئت عمران بین المللی آمریکا (AID) می رسید تا آن ها بتوانند، موسسات صنعتی آمریکائی را در جریان بگذارند.

اضافه بر آن شرایط، توافق شده بود که در طی ۵ سال نخست فعالیت بانک توسعه ی صنعتی و معدنی، کنترل هیئت مدیره و هیئت عامل بانک در دست خارجیان باشد. از هیئت مدیره ۱۵ نفره، ۸ نفر، و از هیئت عامل ۵ نفره، ۳ نفر خارجی بودند. حزب توده کل این جریان را "عقب نشینی امپریالیسم در مقابل اردوگاه سوسیالیستی" نامید!

صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا

صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا در سال ۱۳۳۹، پس از مذاکره و توافق بین روسای سازمان برنامه و نمایندگان هیئت عمران بین المللی آمریکا تاسیس شد. انگیزه ی اصلی از به راه انداختن این موسسه، تامین وام های کوچک به کارگاه های کوچک و مرتبط ساختن آنان با موسسات مالی بزرگ بین المللی و انحصارات صادر کننده ی وسایل تولیدی بود. هر دو بانک اعتبارات صنعتی، و توسعه ی صنعتی و معدنی، معمولاً از اعطاء وام های کوچک خودداری می کردند. از نقطه نظر هر دو بانک، به دلیل مخارج زیاد اداره ی وام های کوچک و کوتاه مدت، این جنبه از وام های صنعتی چندان به صرفه نبود. اما از دیدگاه امپریالیسم، کارگاه های کوچک، که در کشورهای همانند ایران بسیار متعددنند، همواره بازار قابل ملاحظه ای برای کالاهای سرمایه ای خارجی تشکیل داده بودند.

هیئت مدیره صندوق ضمانت صنعتی مدعی بود که این صندوق "موسسه ایست غیر انتفاعی و عام المنفعه (۱) و به دولت نیز بستگی ندارد (به رغم این که دو وزیر در هیئت مدیره آن بودند)". بدین ترتیب این موسسه مالی از پرداخت مالیات معاف بود.

فعالیت های صندوق شامل دادن وام های کم تر از ۵ میلیون ریال، پذیره نویسی و صدور ضمانت های صنعتی بود. این وام ها فقط برای خریداری ماشین آلات و وسائل تاسیساتی داده می شد. در اواسط دهه ۵۰، وجوه صندوق در اختیار بانک عمران که متعلق به بنیاد پهلوی بود، گذاشته شده بود. در سال های نخست گشایش این موسسه، هیئت مدیره آن متشکل بود از مدیر سازمان برنامه، وزیر صنایع و معادن، مدیرعامل بانک اعتبارات صنعتی، نماینده صنایع خصوصی (از اتاق بازرگانی تهران)، مدیرعامل صندوق ضمانت صنعتی و دو نماینده از هیئت عمران بین المللی آمریکا.

سیاست های صندوق در رابطه با نحوه اعطاء وام، مشابه دو موسسه ی قبلی بود. تا سال ۱۳۵۷ صنایع مواد غذایی، نساجی، چوب، کاغذ و مقواسازی، صباغی، استخراج معادن، کارگاه های تعمیر، لباس شوئی و غیره از وام های این صندوق استفاده کردند.

نتایج طرح صنعتی کردن ایران

اگر طرح صنعتی کردن ایران را در رابطه با نیاز امپریالیسم ارزیابی کنیم، به سهولت می توان دید که نتایج آن برای انحصارات بین المللی بسیار موفقیت آمیز بود. به دنبال اجرای این طرح، سرمایه داری جهانی توانست که ارزش واردات ایران را بیش از ۳۵ برابر افزایش دهد. یعنی از ۲۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۳۶ به حدود ۹۰۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۵ رساند. در طی این مدت جمع کل واردات ایران، آن هم بدون به حساب آوردن واردات نظامی، به ۳۰۰۰ میلیارد ریال بالغ گردید. بیش از ۹۰ درصد این رقم به چند کشور سرمایه داری پیشرفته ی اروپای غربی و آمریکای شمالی تعلق داشت. در همین مدت، جمع کل سرمایه و وام خصوصی غیر ایرانی وارد شده، از طریق مرکز جلب و حمایت سرمایه ی خارجی در ایران، فقط ۳۵ میلیارد ریال بود. مقایسه ی این دو رقم می تواند به وضوح اهمیت نسبی مکانیزم مبادله ی نابرابر را نشان دهد.

با افزایش سرسام آور واردات ایران و وعامت هرچه بیش تر مبادله، استثمار اقتصادی ایران توسط کشورهای پیشرفته سرمایه داری به مراتب تشدید گردید.

به علاوه، بخش عمده ی این واردات را اجزاء سرمایه ی ثابت تشکیل می داد. در طی چهار سال، یعنی از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ کالاهای مورد استفاده در فعالیت های اقتصادی، به طور میانگین، ۷۵ درصد واردات روزافزون ایران را دربر می گرفت. در سال ۱۳۵۳ ایران ۱۰۵ میلیارد ریال فقط ماشین آلات و ابزار تولیدی وارد کرد، یعنی بیش از ۵ برابر کل واردات ۱۳۳۶.

با اجرای طرح صنعتی کردن محدود ایران، امپریالیسم توانست ایران را به یکی از مراکز جذب کالاهای تکنولوژیک تبدیل کند. نه تنها وسایل تولیدی مورد استفاده‌ی صنایع جدید التاسیس ایران، بلکه مواد خام مورد استفاده‌ی آن‌ها و بسیاری از دیگر لوازم مورد نیاز واحدهای صنعتی نیز عمدتاً از خارج وارد می‌شد.

با رشد صنایع، وابستگی اقتصاد ایران به بازار جهانی نه تنها از بین نرفت، بلکه شدیدتر و ژرف‌تر شد. از آن تاریخ، وابستگی تکنولوژیک اقتصاد ایران به انحصارات عظیم امپریالیستی، به اشکال دیگر وابستگی آن اضافه گردید.

مضافاً این‌که، به رغم رشد صنعتی در ایران، کوچک‌ترین بهبودی در اتکای کامل ایران به بخش تولید نفت، ایجاد نگشت. برخلاف ادعاهای رژیم شاه، نه تنها منبع عمده‌ی درآمد ارز خارجی ایران تا مقطع انقلاب ۱۳۵۷، صادرات مواد نفتی بود، بلکه وابستگی ایران به فروش مواد نفتی در بازار جهانی افزایش یافته بود. در سال ۱۳۳۶ صادرات مواد نفتی ۶۸ درصد کل صادرات ایران را تشکیل می‌داد، در حالی که در سال ۱۳۵۳ رقم فوق به ۹۷ درصد رسید!

رشد صنعتی، تحت شرایط وابستگی کامل تکنولوژیک، نه تنها نتوانست تغییری در صادرات ایران در جهت ازدیاد صادرات کالاهای مصنوع ایجاد کند، بلکه با افزایش نیاز ایران به ارزهای خارجی برای خریداری کالاهای سرمایه‌ای خارجی، ضرورت ازدیاد صادرات مواد خام، و به ویژه مواد نفتی را هر چه بیش‌تر تشدید کرد. در سال ۱۳۵۳، از ۳۹ میلیارد ریال صادرات غیرنفتی ایران نیز بیش از ۲۳ میلیارد ریال را صادرات مواد خام گیاهی، حیوانی و معدنی مانند میوه خشک و تازه، پوست خام، خاویار، پنبه خام، روده حیوانات، سنگ‌های معدنی تشکیل می‌داد. یازده میلیارد ریال از ۱۵ میلیارد ریال باقی‌مانده نیز شامل صادرات قالی و پارچه‌های قلاب‌دوزی شده، بود.

با رشد نسبی سرمایه‌داری در جامعه، تعداد کارگران شاغل در صنایع نیز نسبت به سایر اقشار و طبقات اجتماعی افزایش یافت. طبقه‌ی "جوانی" که با سنن ضد کارگری و

سازش کارانه‌ی حزب توده و جبهه ملی بیگانه بود و رفته رفته می‌رفت تا تبدیل به یک نیروی قدرتمند اجتماعی بشود.

همان‌طور که اشاره شد، کل برنامه‌ی حکومت شاه در خدمت طرح صنعتی کردن امپریالیستی ایران قرار داشت. در این راستا، اصلاحات سیاسی و اجتماعی دیگری نیز برای آماده کردن هرچه بیش‌تر جامعه ایران در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری به مرحله‌ی اجرا درآمد. دولت برای چرخاندن صنایع و کارخانه‌ها، نیازمند کارگرانی بود که دستکم سواد خواندن و نوشتن را داشته باشند. ایجاد سپاه دانش در روستاها، از این نیاز جامعه‌ی صنعتی سرچشمه می‌گرفت. روستائینی که سهمی از تقسیم اراضی نبرده ولی "باسواد" شده بودند، برای پیدا کردن کار رو به سوی شهرها آورده و به عنوان "ارتش ذخیره کار" جذب صنایع شدند. بسیاری از این روستائیان، به خاطر گران بودن مسکن، در "حاشیه‌ی شهرها و مراکز بزرگ صنعتی در آلونک‌ها به زندگی پرداختند و در عرض مدت کوتاهی میلیون‌ها نفر به جمعیت شهرها افزوده شد.

بخش قابل توجهی از حاشیه‌نشینان، به خاطر تضادهای موجود در ساختار اقتصادی ایران، جذب بازار کار و سوخت و ساز جامعه‌ی "صنعتی" نشدند و از طریق کارهای ساختمانی، دست‌فروشی، ماشین‌شویی، رخت‌شویی و ... زندگی خود را تأمین می‌کردند.

این لایه‌ی بزرگ اجتماعی، از سنت‌های مذهبی - بومی خود فاصله گرفت و از بقایای "سازمان تولیدی خود بسنده‌ی خود" کنده شد. میلیون‌ها نفر به دنبال کسب هویت نوین اجتماعی، سرگردان در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ به سر می‌بردند.

با آغاز انقلاب ۱۳۵۷ و در غیاب یک برنامه و بدیل واقعاً سوسیالیستی برای حل مشکلات مسکن و کار، بخش مهمی از فرزندان "بی‌هویت" جماعت حاشیه‌نشین "انقلاب سفید"، هویت خود را در "سربازی" برای خمینی یافتند و طعمه‌ی سپاه پاسداران و بسیجیان "انقلاب" سپاه اسلامی شدند.

اصلاحات شاهانه به زنان هم حق رای را اعطا کرد. جامعه‌ی صنعتی به نیروی کار زنان به عنوان کارگر، پرستار، آموزگار و ماشین‌نویس نیاز داشت. زنان نیز به عنوان نیروی تولیدی همیشه "ارزان" و ارتش ذخیره کار می‌بایست به ظاهر از نقش بهتر اجتماعی برخوردار می‌شدند. در واقع با به رسمیت شناختن برخی حقوق اجتماعی برای زنان، امر کنده شدن زنان از آشپزخانه‌ها تسهیل می‌شد.*

به همین ترتیب، "اصول" دیگر اصلاحات شاهانه، مانند فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و غیره همگی در خدمت فرآیند صنعتی شدن ایران قرار گرفتند.

در طی برنامه‌ی صنعتی کردن جامعه ایران، مشکلات ویژه و تاریخی هیئت حاکمه ایران برجسته‌تر شد. تشویق زمینداران و ثروتمندان بزرگ به سرمایه‌گذاری در اقتصاد کشور از وظایف حکومت مرکزی بود و به ناگزیر، فرآیند صنعتی کردن ایران با فساد سنتی دستگاه اداری شاه‌گره خورد. دربار شاه به مالکان و ثروتمندانی که پذیرفته بودند در ایران سرمایه‌گذاری کنند، همانند روابط تیسول‌داری دوران پیشاسرمایه‌داری، "تیسول" صنعت یا انحصار تولید فرآورده‌های صنعتی را می‌سپرد! البته بوروکراسی حکومت مرکزی، انحصار تولید سودآورترین بخش‌های اقتصاد را به مالکان و ثروتمندان پیرامون دربار واگذار کرد! طبقات "وطن‌پرست و بی‌ریشه‌ای که حتا در "دوران آرامش" پیش از توفان انقلاب نیز هرآن چه که قیمتی بود به ارزشهای خارجی تبدیل کردند و گریختند.

بخش دیگری از بازرگانان بازار و سرمایه‌داران بومی نیز به خاطر عدم درک دلایل اصلاحات، و یا نپرداختن "حق و حساب" و فراهم نکردن مراسم فسق و فجور و عیاشی دربار، نخواهند و یا نتوانستند در این فرآیند سودآور سهمی شوند. این عده با این که

* در همه پرس‌و‌پرسی‌ها بهمن برای اصلاحات شاه، زنان در صفوف جداگانه رای دادند و رژیم شاه اعلام داشت که رای زنان به حساب نخواهد آمد!

ثروت و "سرمایه‌ی نسبتاً کلانی در اختیار داشتند، به سرعت از مجراهای اصلی سودآوری صنعتی به کنار پرتاب شدند. این لایه از تجار بازار که سنتاً از مراجع گوناگون روحانیت شیعه تقلید می‌کردند، با بالا گرفتن مخالفت آیت الله خمینی با اصلاحات شاه، به حمایت از وی پرداختند.

دولت بر آن بود که منافع تاریخی روحانیت شیعه را محدود کند. بنابر این، مخالفت آیت الله خمینی با اصلاحات شاه از موضعی کاملاً ارتجاعی بود. خمینی مخالف حق رای زنان بود و با اصلاحات ارضی نیز سر ناسازگاری داشت.

دستگاه روحانیت شیعه همواره نگران بود که زمین‌های وقفی نیز شامل قانون اصلاحات ارضی بشود. افزون بر آن، هنوز بازمانده‌های پاره‌ای از امور و خدمات حقوقی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی در اختیار آخوندها قرار داشت.

حکومت مرکزی برای اجرای اصلاحات امپریالیستی و "جامعه‌ی مدرن صنعتی" بر آن بود که پاره‌ای از این امور را از عرصه‌ی فعالیت آخوندها خارج کند. بنا بود که با ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و خانه‌های انصاف، این وظایف "نان و آب دار" را که در کشورهای صنعتی در حوزه‌ی اختیار شهرداری‌ها و حکومت‌های محلی است، از آخوندها گرفته و به آن انجمن‌ها و خانه‌ها واگذار کنند.

در نیمه‌ی مهر ماه ۱۳۴۱ اسدالله اعلم نخست وزیر وقت لایحه‌ای را برای ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی از مجلس گذراند. به موجب این لایحه شرط مسلمان بودن رای دهندگان حذف شد. و در عوض به زنان حق رای اعطاء گردید. این لایحه خشم "علما" و به ویژه آیت الله خمینی را برانگیخت. وی تلگرافی برای شاه فرستاد:

"بسم الله الرحمن الرحيم. حضور مبارک اعلیحضرت همایونی. پس از اهداء تحیت و دعا به طوری که در روزنامه‌ها منتشر شده است، دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اسلام را در رای دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زن‌ها حق رای داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. مستدعی است امر فرمایند مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است را از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجبات دعاگوئی ملت مسلمان

اعتراضات پراکنده‌ی روحانیان، بازاریان، مالکان و کسانی که منافع‌شان به خطر افتاده بود، رفته رفته سامان یافت و سرانجام، به شکل شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نمایان گردید. اصلاحات جهان سرمایه‌داری در ایران بخش قابل توجهی از زمینداران و سرمایه‌داران پیرامون جبهه ملی را برای مدتی مات و مبهوت کرد. در واقع برنامه‌ای که شاه تحت عنوان "انقلاب سفید" به مرحله اجرا گذاشت، از برنامه‌ی اقتصادی و اصلاحات جبهه ملی فراتر رفته بود. به همین دلیل عده زیادی از هواداران جبهه ملی، صفوف آن را ترک کردند و به صفوف سرمایه‌داران "درباری" پیوستند.

مصدق شخصاً به عنوان یکی از زمینداران ایران از اصلاحات ارضی "انقلاب سفید" شاه بی بهره نماند. وی با این که "مالکیت زمین و ملک را بسیار محترم می‌داشت"، سود سرشاری از تقسیم اراضی برد. شاپور بختیار می‌نویسد:

"وقتی شاه به اصلاحات ارضی دست زد، مصدق فرزندانش را که تمام اموال خود را چندین سال قبل از مرگ به آن‌ها بخشیده بود خواست و گفت: آن چه را به شما داده‌ام دوباره به خودم برگردانید. بعد از مسئول اجرای اصلاحات ارضی کتیباً خواست که به دیدن او برود ... مصدق مالیاتش (در ۲۳ سال گذشته) را به دولت تا شاهی آخر پرداخته بود که بی شک یکی از عمده‌ترین مالیات دهندگان ایران به شمار می‌رفت و ارزش املاک او به تناسب مالیات‌هایی که پرداخته بود به مراتب بیش از املاک دیگران محسوب می‌شد. پس از آن که دولت در مقابل دهات و زمین‌های پولی را که خود مقرر کرده بود به مصدق پرداخت، مصدق فقط به میزان نیازش برداشت و مابقی را بین فرزندانش تقسیم کرد." (۴۶)

به حاشیه پرتاب شدن

جبهه‌ی ملی

در دو هفته‌ی اول بهمن ماه ۱۳۴۱ و در جریان همه‌پرسی مربوط به اصلاحات شاه، نزدیک به ۶۴ نفر از اعضای شورای عالی جبهه ملی و رهبران نهضت آزادی و فعالین وابسته به ملی گرایان، دستگیر شدند. به رغم دستگیری این عده، شاه دوباره کوشید تا بار دیگر گفتگو با رهبران جبهه ملی را از طریق اسدالله اعلم آغاز کند. همایون صنعتی زاده که با دربار در ارتباط بود از سوی اعلم نخست وزیر، مامور گفتگو با جبهه ملی گردید. یکی از رهبران جبهه ملی به نام نصرت الله امینی که دستگیر نشده بود، رابط طرفین بود. شاه به رهبران جبهه ملی پیشنهاد کرد که از "انقلاب سفید" پشتیبانی کنند. در عوض، بنا شد که جریان انتخابات دوره ی بیست و یکم مجلس شورای ملی "آزاد" انجام بگیرد و دو تا سه پست وزارت به خاطر پشتیبانی از اصلاحات شاهانه به جبهه ملی واگذار بشود.

از طرف جبهه ملی، کریم سنجابی و شاپور بختیار مامور گفتگو با نماینده‌ی شاه بودند. این دو نفر گزارش گفتگوهای خود را به اللهیار صالح و دیگر رهبران جبهه ملی می دادند. این گفتگوها تا چند روز پس از شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ادامه داشت و به خاطر اختلاف نظر شدید رهبران جبهه ملی بر سر اعلامیه‌ی مربوط به کشتار روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد، ادامه نیافت.

کشتار رژیم شاهنشاهی منجر به دودستگی بین رهبران زندانی جبهه ملی گردید؛ عده‌ای همانند بازرگان پیشنهاد کردند که شورای عالی جبهه ملی، اعلامیه‌ای منتشر و کشتار تظاهر کنندگان را محکوم کند. بحث ملی گرایان بر سر چگونگی محکوم کردن رژیم شاه به اختلاف نظر شدید و مشاجره کشید. اختلافاتی که سرانجام به فروپاشی جبهه ملی دوم انجامید. مخالفین صدور اعلامیه که اقلیت جبهه ملی را در بر می گرفتند افرادی از

قبیل، اللهیار صالح، کریم سنجابی، کاظم حسینی و احمد زیرک زاده بودند. توجه آن‌ها چنین بود:

"ما در زندان هستیم، با اوضاع و شرایط آشنایی نداریم و نمی‌توانیم از داخل زندان اعلامیه صادر کنیم. آئین نامه‌ی زندان هم اجازه چنین کاری به ما نمی‌دهد." (۲۷)

گروه دیگر جبهه ملی، شامل غلامحسین صدیقی، داریوش فروهر، مهدی بازرگان، شاپور بختیار و حاج محمود مانیان بود. بخشی از این جناح گرایش‌های قوی مذهبی داشت و پس از باخبر شدن از وقایع ۱۵ خرداد و اعتراض روحانیان نسبت به اصلاحات شاه به هراس افتاده بود که مبدا اوضاع سیاسی ایران تغییر کرده و سهمی از قدرت حکومت بعدی نصیبش نشود. این عده اعتقاد داشتند؛ باید به خاطر کشتار شاه و دستگیری شماری از مراجع تقلید و روحانیانی چون آیت‌الله خمینی اعتراض کرد. این اختلافات منجر به کشمکش‌های زیادی میان ملی‌گرایان شد. رهبران جبهه ملی مشاجرات خود را به اطلاع دکتر مصدق می‌رساندند و از وی نظرخواهی می‌کردند. این مباحثات تا اردیبهشت ۱۳۳۳ به درازا کشید و ثمری نداشت. در آن تاریخ شورای عالی جبهه ملی انحلال خود را اعلام کرد. در اروپا نیز کوشش‌هایی برای سازماندهی مجدد ملی‌گرایان، به شیوه‌ای که مصدق پیشنهاد کرده بود انجام شد:

با توجه به نظریات آقای دکتر مصدق - رهبر بلا منازع نهضت ضد استعماری ملت ایران - که در نامه‌های اخیر ایشان به سازمان‌های اروپائی جبهه ملی منعکس است و با توجه به مصوبات کنگره‌ی (فوق العاده) سازمان‌های اروپائی جبهه ملی ایران (۱۹۶۵) و کنگره هفتم جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا (۱۹۶۵) مبنی بر لزوم اتحاد تشکیلاتی کلبه نیروهای ملی و ضد استعماری ایران، هیئت اجرائی کل سازمان‌های اروپائی جبهه ملی ایران و کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا بدین وسیله وحدت تشکیلاتی سازمان‌های مزبور را اعلام می‌دارند.

جامعه‌ی سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا ازین پس عضو سازمان‌های اروپائی جبهه ملی ایران به شمار می‌آید. اروپا - چهارشنبه ۲۳ ژوئن ۱۹۶۵

از طرف هیئت اجرائی کل سازمان‌های اروپائی جبهه ملی ایران: ابوالحسن بنی‌صدر، حسن حبیبی و صادق قطب‌زاده - از طرف کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا: امیر پیشداد

در ایران نیز تلاش‌هایی برای سازماندهی دوباره ملی‌گرایان زیر عنوان "جبهه ملی سوم" صورت گرفت. جبهه ملی سوم که متشکل از نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، حزب سوسیالیست خلیل ملکی و سازمان دانشجویان جبهه ملی بود، در تابستان ۱۳۴۴ اعلام موجودیت کرد. عمر جبهه ملی سوم بسیار کوتاه بود و کار زیادی نتوانست انجام بدهد. با سقوط جبهه ملی دوم و سوم غالب اعضای جوان در اروپا و برخی از اعضای داخل کشور گرایش‌هایی به "چپ" پیدا کردند. (۴۸)

در دوران حیات جبهه ملی دوم، حزب توده چندین بار تقاضای ورود به جبهه ملی را کرد. اما رهبران جبهه ملی با تقاضای حزب "منحله" مخالفت کردند. حزب توده نیز در این دوره به شدت تضعیف شده بود. گروهی از رهبران حزب توده، پس از آشکار شدن اختلافات بین دو دولت چین و شوروی، از حزب توده جدا شدند و "سازمان انقلابی حزب توده" را به هواداری از بوروکراسی چین پایه‌ریزی کردند. چندی بعد، اختلافات میان رهبران دولت چین به شکل "انقلاب فرهنگی" متبلور شد.

بر اساس تئوری "انقلاب دموکراتیک نوین" مائو، که شکلی از تز انقلاب دو مرحله‌ای استالین بود، سهم مهمی برای بورژوازی "ملی" به عنوان متحدان "خلق" کارگران و زحمتکشان در نظر گرفته شده بود. بنابر این برای کسانی که در گذشته به دنبال "پیشوا"یانی از قبیل استالین و مصدق گام برداشته بودند، جذب و پذیرش ایدئولوژی مائوئیستی چندان دشوار نبود. رادیکالیزم صوری ناشی از "انقلاب فرهنگی" برای بسیاری از مبارزان نسل جوان در سرتاسر جهان، جذابیت ویژه‌ای داشت. جوانان ایرانی نیز از این قاعده مستثنا نبودند.*

* جناح مائو با به راه انداختن "انقلاب فرهنگی"، جنبش اعتراضی مردم چین را منحرف کرد و به جان باندهای رقیب در درون حزب کمونیست چین انداخت. در این راستا، بوروکراسی چین به بهانه‌ی مبارزه با "فرهنگ" منحنط بورژوازی و "ضد خلقی"، دست به سوزاندن و ممنوع ساختن آثار برجسته‌ی هنرمندانی چون شکسپیر، تیهون، موتزارت، پوشکین و دیگران زد. این اقدامات زیر پوشش احیاء هنر و فرهنگ "مردمی" انجام می‌شد. سیاست‌های "فرهنگی" ملایان و مبارزه با "تهاجم فرهنگی" استکبار جهانی، شباهت‌های زیادی با جهان بینی فرهنگی و هنری بوروکراسی مائوئیستی دارد.

با کمک‌های سیاسی و مالی چین و آلبانی، طیف گسترده‌ای از مائوئیست‌های ایرانی، به ویژه در میان دانشجویان خارج از کشور، سامان یافت و سازماندهی شد. شمار زیادی از جوانانی که عمدتاً در مکاتب استالینیستی حزب توده یا ناسیونالیستی جبهه ملی آموزش سیاسی دیده بودند به سازمان‌های مائوئیستی پیوستند. به طوری که در مدت کوتاهی در بین اعضای "کنفدراسیون دانشجویان ایرانی" و گروه‌های چپ داخل کشور، طیف هواداران چین و آلبانی، بیش‌ترین نفرات را به خود جذب کرد.

همچنین در همان دوران، گرایش دیگری بین طیف طرفداران چپ در سطح جهانی شکل گرفت و به سرعت روبه رشد گذاشت. جنبش هوادار مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی، بعد از تجربه‌ی پیروزمند کوبا، هواداران زیادی بین مبارزان جوان طیف چپ و ملی‌گرایان پیدا کرد. "سازمان چریک‌های فدایی خلق" و "سازمان مجاهدین خلق"، که گفته شد در "نهضت آزادی" و جبهه ملی ریشه داشت، حاصل چنین دورانی هستند.

مبارزات قهرمانانه‌ی مردم ویتنام، چکسلواکی، فلسطین، سپاهان آمریکا، اعتصاب عمومی فرانسه و جنبش بین‌المللی زنان و دانشجویان نیز در پیدایش سازمان‌های متعددی از "چپ" تأثیر گذاشت. این سازمان‌ها از گرایش‌های گوناگون بریده از سازمان‌های سنتی اپوزیسیون، و قشر جوان تازه سیاسی شده، به وجود آمده بودند.

جنبش کارگری ایران نیز در این سال‌ها (دهه چهل) تحت تأثیر تحولات جهانی، رویدادهای ایران، و به ویژه پس از خیانت‌های حزب توده (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) و اختناق روز افزون جامعه‌ی شاه زده‌ی پس از کودتای ۲۸ مرداد، در ناتوانی سیاسی و نابسامانی تشکیلاتی به سر می‌برد. میلیون‌ها نفر از نسل جوان کارگر، جذب کارخانه‌ها و موسسه‌های صنعتی حاصل از "انقلاب سفید" می‌شدند. اما این نسل رو به رشد، فاقد هرگونه تجربه و سنن مبارزاتی و سازماندهی طبقاتی بود و باید با دست‌خالی و از صفر شروع می‌کرد. تقریباً تمام دست‌آوردهای جنبش کارگری ایران، به دست حزب توده، جبهه ملی و رژیم شاهنشاهی به نابودی کشانده شده بود. آخرین بازمانده‌های نسل مبارز و "مارکسیست" جنبش مستقل کارگری ایران که از ضربه‌های سال‌های ۱۳۲۰ تا

۱۳۲۵، سالم و فعال باقی مانده بودند، نیز در سال ۱۳۴۲ دستگیر و روانه‌ی سیاه‌چال‌های محمدرضا شاه شدند:

"طاهری کفاش، عمرانی (درجه دار نیروهوایی) و یکی دو تن دیگر از جمله تازه واردانی بودند که به اتهام تشکیل یک محفل مارکسیستی بازداشت شده بودند. طاهری در گذشته در صف همکاران یوسف افتخاری بود و در جریان شکل‌گیری تشکل‌های کارگری، به مقابله با اتحادیه‌های کارگری وابسته به شورای متحده مرکزی برخاسته بود. آن‌ها در آن زمان با عنوان شدن خواسته‌های سیاسی توسط شورای متحده مخالف بودند و مبارزه و فعالیت اتحادیه‌های کارگری را منحصرأ در چهارچوب مطالبات اقتصادی جایز می‌دانستند. اینک طاهری پس از نزدیک به بیست سال، در حاشیه‌ی سندیکای کفاشان که همچون سایر سندیکاها از نفس افتاده است، محفلی مارکسیستی سرهم کرده و از این جا و آن جا همکاری دست و پا کرده است."

جملات بالا از خاطرات محمدعلی عموئی، افسر توده‌ای که با لو رفتن سازمان نظامی و مخفی حزب توده به زندان رژیم کودتا افتاده بود، نقل شده‌اند. وی نیم سده پس از نابودسازی جنبش مستقل کارگری، به دست نیروهای مشترک حزب توده، "متفقین" و دولت ایران، بخش کوچکی از تاریخ جنبش کارگری را بدین شکل بازنویسی کرده است. محمدعلی عموئی به این نمی‌پردازد که چرا سندیکاهای کارگری ایران از نفس افتاده بودند؟ مگر نه این که بیش از بیست سال، حزب توده از هر وسیله و حيله‌ای برای درهم کوبیدن جنبش طبقاتی کارگران ایران بهره برده بود؟

متأسفانه از محفل "مارکسیستی" و در ضمن کارگری طاهری اطلاعات زیادی در دسترس نیست. ولی به رغم این کمبود، بخش مهمی از تاریخچه‌ی اتحادیه مستقل کارگری در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵، از لابلای خروارها تحریف و وارونه‌سازی جریان‌های موسوم به "توده ایسم" بیرون آمده است. بهر حال محفل "طاهری" نشان می‌داد که مبارزه‌ی سیاسی - طبقاتی پیشگام کارگری، حتا در وجود یک گروه کوچک و "سرهم بند"ی شده، تداوم داشت. محفلی متشکل از بازماندگان اتحادیه‌ی مستقل کارگری، به رغم متحمل شدن بیست سال افتراء، انزوا، سرکوب و شکست، هنوز از

مبارزه برای سامان‌یابی جنبش کارگری خسته نشده و حتا به خاطر آن به زندان رژیم محمدرضا شاه افتاده بود.*

به علاوه، از عموئی و شرکاء باید پرسید که اگر همکاران و یاران دیرین افتخاری بر این باور بودند که عنوان کردن خواسته‌های سیاسی در اتحادیه‌های کارگری جایز نیست، پس چرا بیست سال بعد در "حاشیه‌ی" "سندیکا"ی کفاشان، محفل "مارکسیستی"، آن هم با "درجه دار نیروی هوایی" به راه انداخته بودند؟**

آیا محمدعلی عموئی توجه کافی به این جمله‌ی "بیانیه‌ی کمونیست" داشته است که:

"هر مبارزه‌ی طبقاتی هم، خود، یک مبارزه‌ی سیاسی است"***

اصولاً، برای احزاب طرفدار بوروکراسی شوروی سابق و رهبران حزب توده، جنبش مستقل کارگری معنا و مفهومی روشن نداشته است. اگر جنبش یا اتحادیه‌ای، مجزا از مجراهای بوروکراتیک و کنترل شده‌ی احزاب برادر حزب توده سامان می‌یافت، در بهترین شکل، به محدود بودن در چارچوب "مطالبات اقتصادی" متهم، و در بدترین شکل، به عنوان عامل سازمان‌های جاسوسی و بورژوازی بین‌المللی مفتخر می‌گردید.

* دُرد زمانه خاطرات محمدعلی عموئی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ چاپ اول صفحه ۱۸۶ انتشارات آژان

** پرسش‌های دیگری هم باقی مانده اند: چرا رهبران حزب توده تا قبل از انقلاب ۵۷ و فروپاشی شوروی، به ندرت از جنبش مستقل کارگری ایران نام می‌بردند؟ و اگر هم ناگزیر به گفتن و نوشتن درباره‌ی آن جنبش می‌شدند، به اشاراتی کوتاه، گنگ، دو پهلو و در موارد زیادی همراه با چاشنی اقترا و تحریف (کیانوری، هنوز هم یوسف افتخاری را عامل انگلستان می‌دانند!) اکتفا می‌کردند؟ به هر حال، فعالیت "سیاسی" بیش از ۴۰ ساله‌ی محمدعلی عموئی، کیانوری و سایر رهبران حزب توده تا بدان جا کشید که در اوج سرکوب‌های رژیم "جمهوری اسلامی" پس از خرداد ۱۳۶۰، به لو دادن مخالفان، همکاری با نهادهای سرکوب حاکمیت آخوندی و سلب حقوق دموکراتیک دیگران روی آوردند! به عنوان نمونه، نگاه کنید به جزوه‌های پرسش و پاسخ کیانوری که توسط انتشارات حزب توده، و یادداشت‌های روزانه‌ی رفسنجانی در سال ۱۳۶۰ (صفحات ۱۰۸، ۲۰۶ و ۲۲۶) که به نام "عبور از بحران" و به اهتمام یاسر هاشمی (پسرش)، توسط نشر معارف اسلامی چاپ شده‌اند.

*** مانیفست کمونیست چاپ پکن صفحه ۴۹

آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ واپسین نمایش ملی گرایان

انتقاد فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها [به جامعه‌ی سرمایه‌داری] خصوصیتی محیرالعقول خارج از بشریت نیست؛ این انتقاد، فعالیت واقعی بشری است که اعضا‌ی فعال جامعه‌اند و به مثابه‌ی موجودات انسانی رنج می‌کشند، احساس می‌کنند، می‌اندیشند و دست به عمل می‌زنند. این علتی است که چرا انتقاد آنان در عین حال عملی، و کمونیزم آنان همانا سوسیالیسمی است که در آن حدود عملی و مشخص را به دست می‌دهد، و نه تنها با آن می‌اندیشند، بلکه حتی بیش‌تر دست به عمل می‌زنند، این انتقاد همان انتقاد زنده و واقعی موجود، و شناخت علل "انحطاط" آن است.

"خانواده مقدس" مارکس

از اوایل دهه‌ی پنجاه، طرح صنعتی شدن ایران به بن بست و بحران رسید و علائم اولیه‌ی اعتراض‌های عمومی نمایان گردید. اکثریت مردم به دنبال بدیل سیاسی می‌گشتند. به ویژه این که هنوز کارنامه‌ی تیره‌ی حزب توده و جبهه ملی، به عنوان دو گرایش با سابقه‌ی "مخالفان" دیکتاتوری شاه، در اذهان توده‌های مردم به جا مانده بود. بازاریان بعد از کودتای ۲۸ مرداد و "انقلاب سفید" از لحاظ سیاسی تجزیه شده و فاقد یک رهبری منسجم بودند. پاره‌ای از سرمایه‌داران تجاری و سنتی رانده شده از مجراهای اصلی انباشت سود، به همراه لایه‌های بالایی خرده بورژوازی، با نمایان شدن ژرفنای بحران اجتماعی به تکاپو افتاده بودند.

این لایه از سرمایه‌داری ایران که با جناح مذهبی جبهه ملی پیوندهای کهنه داشت، در اوایل انقلاب با حمایت بخشی از بوروکراسی ناراضی دستگاه دولتی و ارتش شاه، بدیل خود را در چهره‌ی آیت الله خمینی دید و با اتکا به آن به میدان آمد.

در آن ایام شبکه‌های سازماندهی و تبلیغاتی روحانیت شیعه، با شتاب زیاد و با بهره‌وری از مجراهای مخفی و گسترده‌ی مساجد، مجامع و محافل مذهبی به کار افتاده بودند. افزون بر آن، گفتگوهای پنهانی با فرستادگان ایرانی و خارجی "شیطان بزرگ" به جریان افتاده بود.

از یک سو، جهان‌خواران، ملی‌گرایان و شریعت‌مداران برای منحرف کردن جنبش، متوسل به روحانیت شیعه شده بودند. آیت‌الله خمینی در عرض چند هفته به یاری امکانات تبلیغاتی بی‌شمار جهان‌خواران، از یک روحانی معترض نه‌چندان مشهور در سطح افکار عمومی مردم ایران، به آشناترین چهره‌ی سیاسی جهان تبدیل شد. و از سوی دیگر، رژیم شاه با اعلام حکومت نظامی به مصاف جنبش آمد. کشتار ۱۷ شهریور اوج وحشی‌گری و قساوت وعده‌دهندگان "تمدن بزرگ" بود.

"جمعه‌سیاه" در عین حال، واپسین مبارزه از سلسله شگردهای تحصن، روضه‌خواندن، صلوات فرستادن و نماز گذاردن سیاسی در مساجد، تکیه‌ها و خیابان‌ها، به رهبری فعالین مذهبی به شمار آمد. شیوه‌های اعتراضی روحانیت شیعه و ملی‌گرایان مذهبی، با قصابی‌های ارتشبد اویسی عملاً به بن بست رسیدند.

در چنین دوره‌ی بحرانی، کارگران، کارمندان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، هنرمندان و سایر زحمتکشان ایران، پا به عرصه‌ی مبارزه‌ای هماهنگ، علیه رژیم پادشاهی گذاشتند. مردم زحمتکش ایران با حربه‌ی موثر و کارساز اعتصاب به نبرد با سلطه‌ی دو هزار و پانصد ساله‌ی سلطنت برخاستند.

این مبارزات اما، بدون سازمان سیاسی رهبری‌کننده انجام می‌گرفت. در عرض چند هفته اعتصاب‌های پراکنده تبدیل به اعتصاب عمومی گردید. اعتصاب‌ها و راه‌پیمایی‌هایی که بنای کاخ‌های چند هزار ساله‌ی "سایه‌ی خدا" بر زمین را چون پرکاهی به دست گردباد انقلاب سپرد، و زمینه‌ی اجتماعی را برای فراهم ساختن قدرت دوگانه‌ی سیاسی فراهم ساخت. شوراهای کمیته‌های کارخانه، روستا و محله به عنوان پایه‌های نهاد "قدرت" زحمتکشان و "دموکراسی کارگری"، به مصافِ دربار، ساواک، شهربانی و ارتش

شاهنشاهی، مجلسین شورای ملی و سنا، نخست وزیران و کابینه‌های چند هفته‌ای، رفتند. پایه‌های قدرت نظام کهن به لرزه افتاده بود.

همان‌طور که اشاره شد، آیت‌الله خمینی از سال‌ها پیش با اصلاحات شاه از موضعی کاملاً ارتجاعی مخالفت کرده بود. افزون بر آن، اغلب "آیاتِ عظام" با بهره‌گیری از استقلال نسبی دستگاه "چند مرجعی" روحانیت شیعه، همواره خود را به شکلی زیرکانه از حکومت مرکزی "مستقل" نشان می‌دادند. به همین علل، آیت‌الله خمینی نسبت به جبهه ملی و حزب توده، که همچنان برای حفظ نظام پادشاهی فعالیت می‌کردند، از جایگاه سیاسی بهتری برای فریب مردم ایران برخوردار بود.

"امام" با مطرح کردن شعار "شاه باید برود"، بر روی امواج رادیکال اعتصاب عمومی و جنبشی که شعار "مرگ بر شاه" را سرلوحه‌ی خواسته‌های خود قرار داده بود، سوار شد و رهبری آن را ربود.

دزدیدن رهبری جنبش، در غیبت یک سازمان کارگری سوسیالیستی، به آسانی انجام گرفت. سازمان‌های رادیکال چپ به خاطر سرکوب‌های دهه‌ی چهل و پنجاه ساواک، و همچنین، به دلیل نداشتن استراتژی و برنامه‌ای منطبق بر تجربه‌ی تاریخی جنبش جهانی کارگری و مناسبات مشخص اجتماعی در جامعه ایران، در موقعیت نسبتاً نامطلوبی قرار داشتند.

به علاوه، در چنین ایامی، حزب توده هنوز از شعار "جبهه‌ی واحد ضد دیکتاتوری شاه" دفاع می‌کرد، و جبهه ملی نیز از قانون اساسی مشروطیت و "اختیارات قانونی شاه" سخن می‌راند. دکتر سنجابی تقریباً سه ماه پس از کشتار ۱۷ شهریور اعلام داشت:

"جبهه ملی چه در زمان دکتر مصدق و چه در دوره‌های بعد از آن همواره به طور صریح خواستار حکومت قانون بوده است. نظام قانونی ما، نظام مشروطیت است و بر طبق قانون اساسی پایه‌گذاری شده است. که بر اساس آن اختیارات قانونی شاه بر طبق ضوابط خاصی معین و مشخص شده است. و سلطنت به عنوان ودیعه‌ای از طرف ملت به پادشاه واگذار می‌شود که به عنوان یک مقام غیر مسئول سلطنت کند، نه حکومت... اگر ما از حکومت قانون سخن می‌گوئیم در عین وفاداری به قانون اساسی، به نفع دستگاه سلطنت نیز حرف زده ایم." (۲۹)

سوخت و ساز دستگاه "مستقل" روحانیت، انگل وار با تاروپود و حفظ "دولت" سرمایه داری درهم آمیخته بود.

ملی‌گرایان و روحانیت شیعه از پیدایش، گسترش، و هم‌آهنگ شدن کمیته‌ها و شوراهای خود گردان توده‌های زحمتکش هراس داشتند. شوراها، کمیته‌ها و انجمن‌های توده‌های کارگر و زحمتکش، بیان‌گوی سازمانیابی اکثریت جامعه و بهترین شکل از دموکراسی مستقیم بودند. در واقع، گسترش شوراهای کمیته‌های خودگردان به دموکراتیزه شدن هرچه بیش‌تر جامعه کمک‌شایان رسانده بود. هرچه بیش‌تر این نوع از دموکراسی پایدارتر می‌شد، به زیان واپس‌گرایان، ملی‌گرایان و جهان‌خوران می‌بود.

ملایان به درستی خطر نهادی شدن حقوق دموکراتیک مردم و سامان‌یابی دموکراسی کارگری را دریافته بودند، و حتا پیش از سرنگونی رژیم شاه به شدت با آن برخورد می‌کردند. تهدیدها و ترفندهای روحانیت شیعه برای کنترل مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران لازم بود. (۵۰)

در پائیز ۱۳۵۷ مبارزات و اعتصابات مردمی آن چنان شتابی به خود گرفتند که در اندک مدتی شیرازه‌ی کلیه‌ی امور دولتی را فروپاشید. ملی‌گرایان پیرامون خمینی و شاه برای مسدود ساختن مبارزات مردم، سخت به تکاپو افتاده بودند. گرایش‌های مذهبی جبهه ملی از موقعیت بهتری برای آغاز گفتگوها و پیوند مجراهای ارتباطاتی دربار و روحانیت برخوردار بودند. گفتگوهایی که بیعت با خمینی از شروط اولیه‌اش بود.

ولی در هنگامه‌ی نبردهای انقلاب با ضد انقلاب، به ناگهان شاپور بختیار به "پیشگاه شاهنشاه شرفیاب" شد و به عنوان آخرین نخست‌وزیر برگزیده‌ی شاه، زمام امور را به دست گرفت. شورای مرکزی جبهه ملی که خمینی را به عنوان "محور و مدار انقلاب" پذیرفته بود، اطلاعیه‌ای در این مورد منتشر ساخت:

"هم‌میهنان طبق گزارش‌های رسیده آقای شاپور بختیار عضو جبهه ملی بدون رعایت انضباط سازمانی ماموریت تشکیل دولت را پذیرفته‌اند. جبهه ملی ایران بدان‌سان که اعلام داشته است، نمی‌تواند با وجود نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نماید. شورای مرکزی

جبهه با تقبیح شدید آقای شاپور بختیار به آگاهی همگان می‌رساند که در این شرایط تشکیل دولت از طرف ایشان به هیچ روی با مصوبات آرماتی و سازمانی سازگاری ندارد و به همین دلیل از عضویت جبهه ملی ایران برکنار می‌شوند. شنبه ۹ دی ماه ۱۳۵۷ - شورای مرکزی جبهه ملی ایران. (۵۱)

در آن ایام پرتلاطم، هویزر ژنرال آمریکائی به تهران آمده بود تا با کمک سالیوان سفیر آمریکا از "حماقت"های احتمالی و کودتای تیمسارهای شاهدوست جلوگیری کند. رمزی کلارک دیپلمات آمریکائی نیز در پاریس مهمان امام بود. خود امام اما، مهمان ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه بود! نمایندگان استعمار جهانی، سیاستمداران و امیران ارتش شاهنشاهی با کارگزاران "ملی‌گرا"ی خمینی در تهران و پاریس بر سر سرنوشت انقلاب به معامله نشسته بودند و پست‌های حکومتی و نظامی را به همدیگر وعده می‌دادند. قرار بر این بود که شالوده‌ی ارتش و نیروهای انتظامی و امنیتی دست نخورده باقی بماند.

بالاخره این اعتصاب عمومی بود که کمر رژیم شاه را شکست. سلسله اعتصابات که در جنبش‌های کارگری تاریخ معاصر جهان کم نظیر بود. سیل عظیم جنبش توده‌ای و قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تمام تلاش‌های یاران شاهدوست و امام دوست مصدقی را برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از سلطنت به ولایت بر باد داد.

داستان "ودیعہ ملت به شاه"، با مسافرت سنجابی، داریوش فروهر و دیگران به پاریس به سرعت گردباد انقلاب فراموش شد. همزمان، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری و دیگر نمایندگان خمینی، در روزهای اوج‌گیری انقلاب با شاپور بختیار و فرماندهان نیروهای مسلح و امنیتی خفقان شاهنشاهی، از مجرای بازرگان، فروهر، امیر انتظام، بنی صدر، یزدی، قطب زاده و ... به گفتگو نشستند.

بنا به توافقات بین ارتشبد فردوست و مهدی بازرگان، قرار بود که پس از انتقال قدرت حکومتی به شخص مورد اعتماد خمینی، پست مهمی را در ارتش به عهده‌ی سپهبد ربیعی بگذارند و همچنین، سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک شاهنشاهی را به "فرماندهی ضد اطلاعات" امام امت بگمارند. (۵۲)

بازرگان پس از آن که به عنوان نخست‌وزیر مورد تأیید خمینی معرفی شد، حکم سپهبد ناصر مقدم را به وی ابلاغ کرد. اما آخوندهای تازه به قدرت رسیده برای سرپوش گذاشتن بر روی اطلاعات وسیعی که از معاملات پشت پرده‌ی امپریالیسم، خمینی و ملی‌گرایان هوادار سلطنت و روحانیت وجود داشت، سپهبد ناصر مقدم، سپهبد ربیعی و بسیاری دیگر را به جوخه‌های مرگ سپردند. اعدام‌های بی‌رویه و ضد انسانی سران نظام شاهنشاهی، هشدار دهنده و سرآغاز موج خفقان بعدی بود. در این میان، شاپور بختیار، قره‌باغی و فردوست و چند نفر دیگر، پاداش خود را گرفتند و جان سالم به در بردند.

مهدی بازرگان نخست‌وزیر "امام" گمارده، و ملی‌گرایانی از شمار دکتر سنجابی، داریوش فروهر، امیرانتظام، صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر، حسن حبیبی، دکتر یزدی، احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر سامی، حسن نزیه، تیمسار مدنی، سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق) و سرهنگ ممتاز (فرمانده محافظان مصدق) و ... همگی با "حمایت ملکوتی" امپریالیسم، به کارگزاران اصلی رژیم آخوندی تبدیل شدند.

آن‌ها سرلشکر قره‌نی را که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از کودتاگران شناخته شده‌ی آمریکائی بود به ریاست ستاد ارتش حکومت ملی گرا - آخوندی بازرگان گماردند! دولتمردان جدید اسلام و "سرمایه" از همان روزی که به قدرت رسیدند برای دگراندیشان خط و نشان کشیدند.

بزودی کارگران، زنان، بیکاران، دانش‌آموزان، دانشجویان، دهقانان و ملیت‌های ستم‌دیده‌ی کرد، ترکمن و عرب، مژه‌ی تلخ "دموکراسی" هواداران مصدق و خمینی را چشیدند. بار دیگر تاریخ تکرار می‌شد. زمانی هواداران جبهه ملی و احزاب ایران، حزب ملت ایران و زحمتکشان در کنار اوباشان حزب سومکا و کسانی از قبیل شعبان جعفری، به قلع و قمع مخالفان شان می‌پرداختند. اکنون اوباشان حزب الهی، کسانی هم چون هادی غفاری، دشنه‌های خود را تیز می‌کردند تا دوشادوش بازرگان، داریوش فروهر، قره‌نی، چمران، مدنی، قطب‌زاده و ... به قلب دگراندیشان و "دموکراسی کارگری" فرود آورند.

ملی‌گرایان برای این که نشان دهند که در بیعت با امام وفادار، و در سرکوب دموکراسی و انقلاب پایدارند، به خودشیرینی‌های زیادی دست زدند! به طوری که از همان اوایل کار بازسازی دستگاه درهم فرو ریخته‌ی نظام پیشین، دامنه‌ی اختناق، حتا گریبان "پاران" دیرین ملی‌گرا را نیز گرفت؛ هنگامی که در تاریخ چهارشنبه ۲ اسفند ماه ۱۳۵۷ عده‌ای از آموزگاران هوادار جبهه ملی در شمیران اجتماع کرده بودند تا به سخنان مهندس حسینی گوش دهند، مورد هجوم مسلحانه‌ی عده‌ای که خود را "عضو جبهه ملی و طرفدار داریوش فروهر" وزیر کار می‌نامیدند، قرار گرفتند! (۵۳)

شب پیش از آن همایش، اعلامیه‌ای از رادیو و تلویزیون خوانده شده بود که برپائی هر نوع گردهمائی و راه پیمائی را از سوی جبهه ملی تکذیب کرده بود. در آن اعلامیه گفته شده بود که برپائی اجتماع و سخنرانی فقط زیر نظر داریوش فروهر رسمیت دارد.

در آن ایام اولیه‌ی پر از شور و شوق انقلاب، دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی و نخستین وزیر امور خارجه‌ی رژیم آخوندی - سرمایه داری در ۱۳ اسفند ۱۳۵۷ چنین گفت: "محتوای جمهوری اسلامی دموکراتیک است، وی [سنجابی] با اشاره به نهضت ملی کردن نفت تاکید کرد که اوضاع امروز با دوران دکتر مصدق فرق دارد. رژیم‌ی که به کوشش آیت الله خمینی واژگون شد دیگر امکان برگشت ندارد و جنبش ملی - دینی امروز به مراتب وسیع تر و عمیق تر از دوره مصدق است." (۵۴)

فردای آن روز، حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر بر مزار دکتر مصدق به درستی اعلام کرد که "راه امام خمینی، راه مصدق را دوام می‌بخشد." (۵۵)

چند هفته بعد در تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۵۸، امیر انتظام سخن گوی حکومت بازرگان اعلام داشت که "سازمان امنیت برای کنترل جاسوسان آغاز به کار می‌کند." (۵۶)

مسعود رجوی نیز در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ پس از دیدار با خمینی اعلام داشت: "تمرکز قدرت روحانی و سیاسی وقتی دست به هم می‌دهند نیروئی است که کون و مکان را می‌تواند تغییر بدهد." (۵۷) مجاهدین خلق در تاریخ ۱۷ مهر ماه ۱۳۵۸ در نامه‌ای به خمینی "زعیم عالی قدر" نوشتند که "همچنان که همیشه گفته ایم با همه‌ی این احوال [یعنی

سرکوب و اختناق گسترده] هرگز روحانیت مبارز و امام را تنها نمی‌گذاریم و تا آخرین قطره خون خود در کنارشان خواهیم بود." (۵۸)

بدین ترتیب در انقلاب ایران تمامی گرایش‌های باقی‌مانده از جبهه ملی در "نبرد برای دموکراسی" آزموده شدند. و تقریباً همگی شان، در مقاطع گوناگونی از فراز و فرود انقلاب ۱۳۵۷، علیه دموکراسی با چماق‌داران "جمهوری اسلامی" همکاری کردند. رژیم ملی‌گرا - آخوندی با فریب و نیرنگ به اسم "انقلاب" بر فراز شانه‌های کارگران، زحمتکشان و ستم‌دیدگان نشست و ضد انقلاب سرمایه‌داری ایران را نجات داد. اما این بار "طلبه‌ها" بر خلاف وعده‌ای که به ملی‌گرایان و جهان‌خواران استعمارگر داده بودند به حوزه‌ی علمیه‌ی قم نرفتند.

رژیم جدید پس از آن که از ملی‌گرایان و سایر هواداران سیاست‌های "ضد" امپریالیستی‌اش استفاده‌ی لازم را برد، اکثرشان را از مجراهای تصمیم‌گیری حکومتی به خارج پرتاب کرد. برخی همانند حسن حبیبی درست به خدمت آخوندها درآمدند. و برخی چون اعضای نهضت آزادی به "سوپاپ بخار" اعتراضات تبدیل شدند. مجاهدین نیز پس از تلاش‌های زیادی که برای شراکت در حکومت "خمینی دجال" به خرج دادند از بارگاه فقهای سرمایه‌داری ایران به بیرون پرتاب گردیدند.

چند سال بعد، سرانجام رژیم آخوندی در برابر چشم‌های بهت‌زده‌ی ملی‌گرایان، خود، بیرق فریبکارانه و ملی‌گرایانه‌ی "میهن اسلامی" را به جای علم خفقان‌زای "امت اسلامی" به اهتزاز درآورد و بسیاری از پیروان شاه و مصدق را "خلع سلاح" عقیدتی کرد! کارنامه‌ی سازمان‌های چپ نیز در انقلاب ۵۷ درخشان نبود. سازمان‌های چپ که در فرآیند انقلاب رشد چشمگیری داشتند، به خاطر نداشتن برنامه و استراتژی انقلابی، در حساس‌ترین دوران نبرد کارگران و ستم‌دیدگان با ضد انقلاب آخوندی - سرمایه‌داری، در بدترین شکل، به همکاری و میانجی‌گری، و در بهترین شکل، به خرده‌کاری و فرقه‌گرایی پرداختند. (۵۹)

شاید بزرگ‌ترین اشتباه چپ در انقلاب ۱۳۵۷ ایران این بود که شبکه‌ی کمیته‌ها و شوراهای کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان را هم آهنگ و سراسری نکرد. و حتا در مناطقی که کارگران با تلاش خود سعی در هم‌آهنگی شوراهای منطقه‌ای داشتند، سازمان‌های چپ از نفوذ خود بهره بردند و با شگردها و بهانه‌های عمدتاً قیم‌مآبانه و کودکانه، کمیته‌ها و شوراهای کارگری را به انشقاق و پراکندگی کشاندند. (۶۰)

روحانیت شیعه اما از این مسئله حداکثر بهره را برد. خمینی محیلانه خود را از "مستکبران" و "کاخ‌نشینان" دور نشان می‌داد و خزعلاتی از قبیل دفاع از "مستضعفان" و "کوخ‌نشینان" را برای تحمیق توده‌های زحمتکش به کار می‌برد. رژیم جدید در موسسه‌ها و کارخانه‌هایی که به خاطر برکناری یا فرار صاحبان و مدیران پیشین، تمام امور در دست کارگران و زحمتکشان قرار داشت، با "ملی‌کردن" و گماردن مدیران مورد اعتماد، از بالا کوشید که شوراهای را به بیراهه بکشد.

رژیم جدید می‌دانست که بعد از فروپاشیدن کمیته‌ها و شوراهای کارگری، و استقرار و تقویت انجمن‌های اسلامی، کارخانه‌ها و موسسه‌های دولتی شده را به صاحبان قبلی، یا مفت‌خوران پیرامون "ولایت فقیه" باز خواهد گرداند. ترفندهایی که از جانب حزب توده و شماری از سازمان‌های چپ به عنوان اقدامات "سوسیالیستی" و راه رشد "غیر سرمایه‌داری" ستوده شد! سیاست‌هایی که به بهانه‌ی حمایت از "مبارزات ضد امپریالیستی خط امام" به توجیه همکاری با نهادهای خفقان‌زای حکومت ملایان، و سرکوب حقوق دموکراتیک مردم انجامید.

تضاد حکومت آخوندی با دولت سرمایه‌داری

اشاره شد که بر اساس نقشی که ملی‌گرایان در انقلاب ۱۳۵۷ بازی کردند، توازن قوا به نفع روحانیت شیعه تغییر کرد، و رژیم ویژه‌ای، با اتکا بر سلسله‌مراتب روحانیت شیعه بر سریر قدرت قرار گرفت. این رژیم دو هدف داشت: نخست، ارائه‌ی پاسخی مذهبی -

ارتجاعی برای حل بحران انقلابی جامعه، و دوم، سرکوب دست‌آوردهای انقلاب و نیروهای اجتماعی که خواهان گسترش انقلاب بودند.

اختلافات درونی این هیئت حاکم جدید نیز همواره از همین رابطه‌ی متضاد نشئت گرفته است؛ تا آن‌جا که این رژیم به سرکوب کارگران و زحمتکشان و اجرای نقش ضد انقلابی خود پرداخته، از پشتیبانی بورژوازی ایران (همه‌ی جناح‌های آن) و کلیه‌ی کشورهای امپریالیستی برخوردار بوده است. اما آن‌جا که به تحکیم قدرت آخوندی دست زده است، به منافع درازمدت نظام سرمایه‌داری لطمه وارد کرده و شرایط را برای بازگشت به وضعیت "متعارف" روابط سرمایه‌داری، دشوارتر ساخته است.

پیشرفت انقلاب در نابودی دولت سرمایه‌داری بود. اما رژیم آخوندی پشتیبانی از دولت سرمایه‌داری را به عنوان نخستین و مهم‌ترین هدف خود برگزید. دستگاه روحانیت ارگان‌های خود - سازماندهی جنبش انقلابی را نابود ساخت و دولت سرمایه‌داری را نجات داد.

اما این یک رژیم عادی بورژوازی نبود و نیست؛ در روابط سرمایه‌داری، قبل از هر چیز، امنیت "سرمایه" باید به وسیله‌ی دولت تسهیل و تضمین شود. حکومت جدید قادر به این کار نبود. زیرا که آخوندها به طور تاریخی و همیشگی، منافع کوتاه‌مدت "سلسله‌ی روحانیت" را مقدم بر هر چیز قرار می‌دادند. به علاوه، اکنون قدرت حکومت مرکزی را نیز در چنگ داشتند، و از این "نعمت الهی" به سادگی دست بردار نبودند. افزون بر آن، ساختار تاریخی دستگاه روحانیت شیعه نیز مزید بر علت شده است؛ چندگانگی نهادهای تصمیم‌گیر و اجراکننده‌ی حکومتی به تزلزل اقتصاد و عدم ثبات و امنیت درازمدت سرمایه‌یاری رسانده‌اند؛ دولت سرمایه‌داری نمی‌تواند به طور دائمی، بخشی از توده‌ها را در حال آماده‌باش نگه دارد. اما کل رژیم آخوندی برای حفظ خود مجبور شده است که حزب الله را سازمان داده، و برای سرگرم‌سازی شان، همواره بحران سیاسی و اجتماعی به وجود بیاورد. این بسیج دائمی با این که در آغاز برای پشتیبانی از دولت طبقاتی لازم بوده، اما، در درازمدت به تثبیت و استحکام آن لطمه زده است.

هنگامی که خطر انقلاب، کل نظام بورژوازی را تهدید می کرد، بسیج دائمی حزب الله نه تنها مهم که ضروری می بود. بهر حال، دولت سرمایه داری نمی تواند در درازمدت با حکومت آخوندی سازگار باشد.

امروزه سال ها از سرکوب جنبش انقلابی می گذرد. با سرکوب انقلاب (و ختم جنگ)، رژیم بهانه ای برای حفظ نیروی وسیع نظامی، نهادهای گوناگون، و به طور کلی بوروکراسی غول پیکر دولتی نداشت. ولی از آغاز کار این حکومت تا کنون، همین مسئله یکی از مهم ترین تضادهای رژیم بوده است. هربار که مسئله ی بازگشت به روابط عادی سرمایه داری و موضوع بازسازی اقتصاد سرمایه داری تبدیل به خبر مهم روز شده، این معضل بار دیگر عمده گردیده است.

ادغام مذهب در دولت با نظام سرمایه داری سازگار نیست. به فرض، اگر هم روزی این لازم بود، امروزه یا باید نظام سرمایه داری منهدم شود و یا باید آخوندها از قدرت کناره گیری کنند. مکانیزم روابط اقتصادی سرمایه داری نیرومندتر و بیش تر از آن است که به دست آخوندها از بین برود. ولی آخوندها هم حریص تر از آن هستند که قدرت را از دست بدهند.

قشر مذهبی حاکم نه تنها حاضر نیست از قدرت کناره بگیرد بلکه توان تغییر و استحاله ی تدریجی به یک رژیم عادی را نیز ندارد؛ چگونه می توان حفظ قدرت آخوندی را از دستگاه های عریض و طویل حزب الله جدا ساخت؟

بدون سپاه پاسداران، بسیج، و کمیته های جور واجور، قدرت روحانیت به موئی بند است. اما، حیات بدنه های "حزب الله" و وفادار به قدرت آخوندی نیز به حفظ رژیم فعلی گره خورده است. افزون بر آن، اختلافات تاریخی مراجع تقلید در دستگاه روحانیت شیعه نیز مزید بر علت شده اند. بازتاب چند دستگی اختلافات آخوندی، سال ها است که در دستگاه های چند قطبی حکومتی نمایان بوده است؛ ولایت فقیه، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و ...

حفظِ چنین نهادهائی، اما، نه تنها بنیه‌ی مالی کل نظام سرمایه‌داری را به شدت تضعیف کرده است، بلکه از اصلاح نظام سیاسی، و در نتیجه امنیت درازمدت سرمایه نیز کماکان جلوگیری به عمل آورده است.

جهان سرمایه‌داری خود مدت‌هاست که دچار بحران ساختاری است. (۶۱) بیکاری مزمن، فقر عمومی، تورم، نظامی‌گرائی، جنگ‌افروزی و یورش لگام‌گسیخته به کلیه‌ی امور رفاهی، آموزشی، فرهنگی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم در سرتاسر جهان "آزاد"، پی‌آمدِ چنین فرآیند تاریخی است.

نشانه‌های این بحران با فروپاشی بلوک استالینیستی و ورشکستگی کامل "اصلاح‌طلبی" سوسیال دموکراسی، در سیمای نئولیبرالیسم و "نظم نوین" نمایان شد. بحران ساختاری سرمایه، تأثیر مخرب خود را بر روی اقتصاد کلیه‌ی کشورها، و به ویژه کشورهای توسعه نیافته، گذاشته است.

اقتصاد ایران نیز از این روند جدا نیست. به ویژه این که نباید از یاد برد که اصولاً انقلاب ۱۳۵۷ به خاطر تناقض‌ها و تضادهای انباشت شده‌ی شکل "کوتوله"ی نظام سرمایه‌داری ایران رخ داد.

پوروکراسی دولتی پیرامون شاه، خود لایه‌ی اجتماعی بزرگی بود. حقوق‌بگیران و کارکنان ارتش، شهربانی، ساواک، دربار، بنیادها، سازمان‌ها و اداره‌های عریض و طویل دولتی سر به میلیون‌ها نفر می‌زدند. با پیروزی ضد انقلاب آخوندی، نه تنها بحرانی که منجر به انقلاب شد، تخفیف نیافت، بلکه به مراتب تشدید گردید. و لایه‌ی دیوان‌سالاری اجتماعی نه تنها کاهش نیافت، بلکه به مراتب افزایش پیدا کرد؛ حکومت آخوندی، نهادهای "دولت" خود را در همسایگی دولت سرمایه‌داری ایران ساخت. "جمهوری اسلامی" با حفظ ارتش، دست به ایجاد سپاه پاسداران و بسیج زد، و در کنار شهربانی و ژاندارمری، شبکه‌ی متعددی از کمیته‌های انتظامی و اطلاعاتی را به راه انداخت. جهاد سازندگی در کنار وزارت خانه‌های کشاورزی، راه و غیره ساخته شد. در کنار وزارت دادگستری و سیستم قضائی ارتش در دوران پهلوی، دادگاه‌های رنگارنگِ روحانیت،

سازمان قضائی نیروهای مسلح، دادستان انقلاب اسلامی، و قاضیان، و حاکمان شرع به امر قضاوت "ویژه" و "داد" ستانی پرداختند.

بیست سال است که نهادها و حوزهای گسترش یافته‌ی تربیت آخوند و هزاران گروه و دسته‌ی وابسته به خزانه‌ی دولتی، همگی زالوار به این نظام چسبیده‌اند و شیره‌ی مالی دولت را می‌مکنند. و همین مفت خوران‌اند که با خانواده‌های خود، "امت" چندین میلیون نفری را در بر می‌گیرند و در ضمن، پایه‌های قدرت رژیم را تشکیل می‌دهند. در همین راستا، سالیانه میلیون‌ها دلار صرف تبلیغ، توطئه و نگهداری صدها مسجد، بنیاد مذهبی، کانون‌های جاسوسی و "فرهنگی" در بیرون از مرزهای ایران می‌شود. و افزون بر آن، حیات و بقای باندهای حزب الهی و بنیادگرای اسلامی در لبنان، الجزایر، افغانستان، عراق، جمهوری آذربایجان، سودان، مصر و دیگر کشورها، به حیات رژیم آخوندی وابسته است و هزینه‌های گزاف نظامی و سیاسی شان، به دوش مردم زحمتکش ایران افتاده است.

به علل فوق است که از یک سو منازعات درونی حکومت آخوندی، و از سوی دیگر تناقضات دولت سرمایه‌داری با حکومت آخوندی، به شکلی بحران زا و حل‌نشدنی باقی مانده‌اند.

این تضاد بنیادی، از همان اوائل انقلاب به صورت منازعات بین ملی‌گرایان "لیبرال" و آخوندهای "ضد امپریالیست" نمایان شد. ملی‌گرایان که در سرکوب انقلاب با آخوندها همگام بودند، خواهان کاهش دیوان‌سالاری، تمرکز نهاد قدرت سیاسی و تثبیت اوضاع سرمایه‌داری گردیدند. بنابر این، مسئله‌ی کوتاه کردن دست نهادها و تعدیل نقش روحانیت در دولت را عمده کردند. آخوندها اما، تازه شرایط را برای به دست گرفتن کل قدرت مناسب دیده بودند. روحانیت، قرن‌ها در پی چنین فرصتی بود.

هنگامی که بازرگان به دیدار برژینسکی شتافت، آخوندها با ایجاد جنجال سیاسی اشغال سفارت آمریکا، رقبای ملی‌گرا را وادار به ترک صحنه کردند. ملی‌گرایان "لیبرال" شکست خوردند، اما، این تضاد حل‌نشده با این که ملی‌گرایان پیرامون بازرگان ضربه‌ی

مهملکی متحمل شدند، طیف دیگری در درون خود هیئت حاکم جدید شکل گرفت. این طیف متشکل از حزب جمهوری اسلامی و اطرافیان بنی صدر (بازهم موسوم به لیبرال!) بود. باز همان بحث‌ها و همان اختلاف‌ها به راه افتاد. منازعه‌ی اصلی بر سر عادی کردن روابط سرمایه‌داری و کوتاه کردن دست طماع آخوندها بود.

بنی صدر "لیبرال" ملی‌گرا هم از حزب جمهوری اسلامی شکست خورد. اما تضاد ادامه یافت. پس از سی خرداد ۱۳۶۰ و سرکوب و شکست انقلاب، گرایش عینی جامعه، هرچه بیش‌تر در راستای تثبیت مناسبات متعارف سرمایه‌داری بود و این گرایش، نیروهای اجتماعی را به سمت ذهنیت سازگار با خود سوق می‌داد. این بار خود آخوندهای حاکم تلاش کردند که راه‌سازش با منطق "سرمایه" را انتخاب کنند: هم قدرت روحانیت شیعه باید حفظ می‌شد، و هم‌راه را می‌بایست برای بازگشت اوضاع عادی سرمایه‌داری هموار می‌ساخت. در نتیجه این بار خود امام با پیام معروف هشت ماده‌ای "لیبرال" شد! آیت‌الله خمینی می‌خواست به این نیروهای ملی‌گرا نشان بدهد که تنها راه بازگشت به اوضاع عادی سرمایه‌داری اینست که خود او در قدرت بماند. وی با استفاده از مسئله‌ی جنگ ایران و عراق، حل تضاد را به تعویق انداخت.

جنگ پایان یافت و بار دیگر مسئله‌ی بازگشت به اوضاع عادی در دستور کار قرار گرفت. ولی این بار، این تضاد بنیادی رژیم، به‌طور فزاینده به دامن سلسله مراتب روحانیت افتاد. این بار آیت‌الله منتظری، از نظریه پردازان اصلی "ولایت مطلقه‌ی فقیه" و جانشین امام، "لیبرال" شده بود! امثال منتظری و آذری قمی کنار گذاشته شدند. این روند را در دوران رفسنجانی "استحاله" گر و خاتمی هوادار "گفتگوی تمدن‌ها و جامعه مدنی" نیز بارها مشاهده کرده‌ایم. روندی که هنوز ادامه دارد. ماجراهای لانه‌ی جاسوسی، ادامه‌ی جنگ "حداداد"، ایران‌گیت، آیه‌های شیطانی، محاکمه‌ی کرباسچی، قتل‌های زنجیره‌ای و ... از این تضاد حل‌نشده بین حاکمیت آخوندی و دولت سرمایه‌داری ناشی می‌شوند. اختلافات و مشاجرات درونی هیئت حاکمه، پیش از آن که معرف وجود جناح‌های مشخص با منافع متضاد اقتصادی و اجتماعی مشخصی

باشد، معرف این واقعیت است که رژیم آخوندی - سرمایه داری قادر به تثبیت خود نیست.

به رغم طفره روی‌های سیاسی رژیم، اقتصاد ورشکسته و بحران زاده‌ی سرمایه داری به حیات خود ادامه می‌دهد و فشارهای مادی نیرومندی را علیه کل دستگاه مذهبی به حرکت می‌آورد. آخوندیزم رسالت ارتجاعی خود را به انجام رسانده است، اما بدون خون ریزی و به طور "متمدنانه" (مانند اغلب ژنرال‌های کودتاگر و حکومت‌های نظامی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا) حاضر به واگذاری مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و انتقال نظارت بر نهادهای سرکوب و حفظ قدرت دولتی به سیاستمداران "متعارف" بورژوا نبوده و نیست.

بن بست سیاسی ناشی از حاکمیت آخوندی، یاران دیرین دکتر مصدق، ملی‌گرایان "قانونی" و طرفداران "حقوق" مردم را به وحشت انداخته است. دو سال از "انقلاب دوم" و روی کار آمدن خاتمی می‌گذرد. (۶۲) در طی این مدت، ملی‌گرایان اسلامی از هر فرصتی بهره‌برده‌اند تا مراتب وفاداری خود را نسبت به کل نظام حاکم نشان بدهند. عزت‌الله سبحانی، گرداننده‌ی روزنامه‌ی "ایران فردا" که به نهضت آزادی نزدیک است، در گفتگویی با نشریه‌ی "الوسط" اظهار داشت:

"طرف برتر (طرفداران خامنه‌ای) بر تمام تشکیلات امنیتی سلطه دارد و از ابزار قدرت برخوردار است و منتظر است تا مردم تظاهرات به راه بیندازند یا دست به اقدامات خشونت‌آمیز بزنند و آن وقت با شدت هر چه تمام‌تر با آن‌ها برخورد کند... در میان جوانان حالت نزدیک به غلیان وجود دارد از همین رو، برخی از جناح‌ها و طرف‌های هوادار رئیس‌جمهور خاتمی و از جمله نشریاتی که ما هم (ایران فردا) از آن‌ها هستیم، برای فرونشاندن خشم و غلیان جوانان و جلوگیری از اقدامات خشونت‌آمیز آنان علیه جناح برتر تلاش می‌کنند... واقعیت امر این است که خطر برخورد میان دو طرف وجود دارد و در عین حال تلاش‌های معقولانه‌ای برای جلوگیری از تشدید اوضاع صورت می‌گیرد، به هر حال خطر رسیدن اوضاع به نقطه‌ی انفجار وجود دارد."

آخوندها به سادگی قدرت حکومتی را تحویل نخواهند داد و این بحران و تضاد ادامه خواهد داشت. ولی‌گرایش‌های ملی‌گرای با کراوات، بی‌کراوات، عمامه و تاج به سر

نیز بیکار نشسته و سخت در جنب و جوش اند و هر روز جمع جدیدی را به صفوف خود می‌کشاند؛ روند حرکت سرمایه، پاسداران سابق را طرفدار "مردم سالاری و جامعه‌ی مدنی" ساخته و "دانشجویان" پیرو خط امام را به دیدار و روبوسی با گروگان‌های سابق "لانه‌ی جاسوسی" کشانده است! و البته، همه‌ی این گرایش‌های درونی و بیرونی رژیم با حربه‌ی دموکراسی مجهز شده اند و به جای ولایت مطلقه فقیه، خواهان برپائی "قانون" متعارف سرمایه داری و "حقوق" شهروندان در جامعه‌ی مدنی موعوداند.

اما تاریخ کلیه‌ی جوامع بشری نشان داده است که سرچشمه‌ی واقعی پیدایش حقوق و قوانین اجتماعی، چیزی به جز دگرگونی "تناسب قوا" میان طبقات اجتماعی نبوده است. و تاریخ ایران نیز ثابت کرده است که هیچ گرایش مذهبی یا لائیک حامی مناسبات سرمایه داری، خواهان دگرگونی تناسب قوای طبقاتی به نفع حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی "اکثریت" جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان نیست.

پنجاه سال از تشکیل جبهه ملی و بیست سال از انقلاب ایران می‌گذرد. به رغم تمامی سرکوب‌ها و ترفندهای ملی‌گرایان و خلفای سرمایه، تاریخ دو دهه‌ی اخیر ایران نشان داده است که هنوز طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان و ستمدیدگان، پیگیرترین و کاراترین لایه و طبقه‌ی اجتماعی در نبرد برای دموکراسی هستند. یگانه چشم انداز و بدیل دموکراتیک در پیشاروی جامعه‌ی بحران زده‌ی ایران استقرار دموکراسی سوسیالیستی است. فقط کسانی این واقعیت ساده را نمی‌بینند که مفهوم دموکراسی به طور عام را به خود قبولانده اند. گسستن نبرد برای دموکراسی از مبارزه طبقاتی، لیبرالیسم ملی‌گرا را تا بدان حد کوتاه بین کرده است که حتی پس از تجربه‌ی انقلاب بهمین ۱۳۵۷ و روشن شدن عملکرد همه‌ی طبقات اجتماعی، هنوز محتوا و عملکرد بهتر دموکراسی کارگری را باور ندارد.

طبقات حاکم ایران هنوز مجلس دموکراتیک را تجربه نکرده اند، در حالی که طبقه‌ی کارگر، فی الحال نظام شورائی را به چشم دیده است. حتا در وضعیت کنونی سرکوب

بی امان و اختناق کم نظیر، این طبقه‌ی کارگر و سایر استثمار شدگان و ستم‌دیدگان اند که پرچم مبارزه را برافراشته نگه داشته‌اند.

در آستانه‌ی سپری شدن هزاره‌ی دوم میلادی قرار داریم. ولی به رغم دست آوردهای بالنده‌ی تاریخ تمدن بشری، اکثریت عظیم جامعه در خلسه‌ی مرگ بار روابط بردگی و سرسپردگی، پا به عرصه‌ی هزاره سوم می‌گذارد. بربریت ناقوس گوش خراش خود را در سراسر گستره کره خاکی به صدا درآورده، و انسانیت و هرآن چه که به آن پیوند دارد را در معرض نیستی و نابودی قرار داده است. واپسین سده‌ی هزاره‌ی دوم تاریک‌ترین دوران تاریخ بشری است. به جرات می‌توان فریاد برآورد که در هیچ دوره‌ای از تاریخ، جوامع "دموکراتیک" این گونه همدیگر را قصابی نکرده‌اند. و این همه جنایات را به نام دین، نژاد، خلق، ملی‌گرایی، سرزمین‌پدیری، منافع ملی، حقوق بشر، و یا حتی "دموکراسی و کمونیسم"، در کشتارگاه "تمدن" سده‌ی بیستم مرتکب شده‌اند. حرکت "آزاد" سرمایه فقط بر روی جویبار خونین انباشته از انبوه اجساد کارگران و زحمتکشان میسر شد. و این جویبار تنها به مرداب بربریت می‌ریزد.

اما بربریت یگانه‌بديل فرهنگ انسانی نیست! چشم انداز دیگری نیز در هزاره‌ی سوم وجود دارد. دورنمایی که هر لحظه شفاف‌تر و دست‌یافتنی‌تر می‌شود. آوای دور گام‌های ناموزون گردان "فروشنندگان نیروی کار" رفته رفته رساتر و هماهنگ‌تر به گوش‌ها می‌رسد. و بدون تردید، پرچم در خاک و خون فروغلتیده‌ی سرخ "دموکراسی" دوباره به دست سازندگان قدرتمند تاریخ برافراشته خواهد شد. پرچمی که نام سوسیالیسم بر روی آن نقش بسته است.

پی‌نویس‌های بخش نهم:

- ۱ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۴۲۶
- ۲ - مصدق در محکمه نظامی صفحه ۲۰۱
- ۳ - همان جا صفحه ۱۲۷
- ۴ - ایران فردا ویژه نامه دکتر محمد مصدق اردیبهشت ۱۳۷۸ صفحه ۲۴
- ۵ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحه ۴۲۴
- ۶ - مصدق و نبرد قدرت صفحه ۳۱۸
- ۷ - زندگی سیاسی مصدق صفحه ۴۶۸
- ۸ - تاریخ جهانی نفت نوشته دانیل برگین جلد دوم صفحه ۸۰۰
- ۹ - یک رنگی نوشته شاپور بختیار صفحه ۸۹
- ۱۰ - سیاست و سازمان حزب توده صفحه ۳۲۵
- ۱۱ - نشریه نمره روز چاپ لندن شماره ۴۱۰
- ۱۲ - سیاست و سازمان حزب توده صفحه ۸۴
- ۱۳ - تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ی ایران نوشته سرهنگ نجاتی جلد اول صفحه ۱۴۸
- ۱۴ - همان جا صفحه ۲۰۰
- ۱۵ - همان جا صفحه ۲۰۸
- ۱۶ - مصدق در نبرد قدرت صفحه ۴۳۷
- ۱۷ - همان جا صفحه ۴۲۲
- ۱۸ - نشریه سوسیالیسم و انقلاب دوره اول شماره ۲ آذر ۱۳۶۱
- ۱۹ - ایران بین دو انقلاب نوشته آبراهامیان صفحه ۵۶۴
- ۲۰ - همان جا صفحه ۵۶۶
- ۲۱ - تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ی ایران جلد اول صفحه ۲۱۳
- ۲۲ - برای آشنائی بیش تر با ماهیت واقعی ملی گرایان در این دوره، به بخش‌های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم کتاب مصدق در نبرد قدرت نوشته همایون کاتوزیان، و کتاب تاریخ بیست و پنج ساله ی ایران، نوشته سرهنگ نجاتی، جلد اول، مراجعه کنید.
- ۲۳ - تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران جلد اول صفحه ۲۱۳
- ۲۴ - مصدق در نبرد قدرت صفحه ۴۳۴
- ۲۵ - اگر ملکی مرده است؛ هنوز ما زنده ایم. نوشته حاج سید جوادی
- ۲۶ - خاطرات سیاسی تحلیل ملکی صفحه ۴۷۴
- ۲۷ - پیش زمینه‌های طرح "انقلاب سفید" به عنوان مطلب سوم مورد نظر شاه، یعنی "رشد اقتصادی"، در این دیدار با تحلیل ملکی در میان گذاشته شده بود.
- ۲۸ - خاطرات سیاسی تحلیل ملکی صفحه ۴۷۶. تأکیده‌های داخل پرانتز از من است.

۲۹ - برای آشنایی بیش تر و دقیق تر پیرامون ساختار و عملکرد جهان سرمایه داری در دوران پس از خاتمه ی جنگ جهانی دوم به کتاب ((سرمایه پسین)) نوشته ارنست مندل مراجعه کنید. همچنین سلسله مقالات امیرالیسم و صنعتی شدن ایران، کتدوکاو شماره ۴. یادداشت هایی درباره صنعتی شدن ایران، کتدوکاو شماره ۷. و ساختار سرمایه داری ایران، کتدوکاو شماره ۸ نوشته صمد راد و مقاله ی مسئله ارضی در ایران نشریه شماره ۶ و ۸ نوشته الف - رابعه به جامع ترین شکل روند سرمایه داری شدن ایران را به بوته نقد و بررسی سپرده اند. نشریه کتدوکاو در پیش از انقلاب از تاریخ آذر ۱۳۵۳ تا پائیز ۱۳۵۷ در خارج از کشور توسط طرفداران بین الملل چهارم چاپ می شد. مطالب عمده این بخش، کتدوکاو شماره ۴ و از مقاله ی یادداشت هایی درباره صنعتی شدن ایران - کتدوکاو شماره ۷ تلخیص شده است.

۳۰ - نشریه کتدوکاو شماره ۴ پائیز ۱۳۵۵ صفحه ۲۹

۳۱ - همان جا

۳۲ - همان جا صفحه ۳۱

۳۳ - همان جا

۳۴ - اجرای طرح صنعتی کردن ایران، کتدوکاو شماره ۷ بهار ۱۳۵۷

۳۵ - کتدوکاو شماره ۴ پائیز ۱۳۵۳ صفحه ۳۲

۳۶ - اقدامات اصلی در راه موانع رشد صنعتی در ایران، کتدوکاو شماره ۷ بهار ۱۳۵۷

۳۷ - همان جا

۳۸ - همان جا صفحه ۱۵

۳۹ - همان جا صفحه ۱۷

۴۰ - همان جا صفحه ۱۶

۴۱ - مسئله ارضی در ایران، کتدوکاو شماره ۸ پائیز ۱۳۵۷، صفحه ۳۶

۴۲ - کتدوکاو شماره ۷ صفحه ۱۵

۴۳ - همان جا صفحه ۱۷

۴۴ - همان جا صفحه ۴۳

۴۵ - صحیفه ی نور ... سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد اول

۴۶ - کتاب یک رنگی صفحه ۶۷

۴۷ - تاریخ بیست و پنج ساله ی ایران جلد اول صفحه ۲۴۴

۴۸ - مصدق در نبرد قدرت صفحه ۴۴۵

۴۹ - نشریه ایران پست ۲۶ آذر ۱۳۵۷

۵۰ - نمایندگان خمینی در راه پیمائی های پیش از قیام بهمن، از حرکت صفوف مستقل، مطرح کردن شعارها و آوردن پرچم هایی که متعلق به سازمان ها و احزاب دیگر بود، با خشونت جلوگیری می کردند.

۵۱ - نشریه نيمروز چاپ لندن صفحه ۲۵ شماره ۵۲۱، جمعه ۲ بهمن ماه ۱۳۷۷

۵۲ - ۲۷۴ روز بازرگان صفحه ۲۱۵

۵۳ - همان جا صفحه ۳۹۱

۵۴ - همان جا صفحه ۴۲۳

۵۵ - همان جا صفحه ۴۲۶

۵۶ - همان جا صفحه ۴۷۸

۵۷ - همان جا صفحه ۵۱۶

۵۸ - همان جا صفحه ۷۵۵

۵۹ - جدا از حزب توده که همیشه از سابقه‌ی طولانی در خیانت برخوردار بود، سازمان فدائیان اکثریت، و چند سازمان مائوئیستی را می‌توان در طیف همکاران نظام اسلامی گذاشت. باند بابک زهرانی نیز که بعد از انشعاب از "حزب کارگران سوسیالیست"، بین برخی از هواداران بین‌الملل چهارم گروهی به نام "حزب کارگران انقلابی" را تشکیل داد، به اندازه‌ی طیف توده‌ای با حکومت آخوندی - سرمایه‌داری همکاری کرد. بقیه‌ی سازمان‌های چپ، به رغم فداکاری‌ها و رشادت‌های کم‌نظیر اعضا و هواداران‌شان، به خاطر عدم درک به موقع نقش تاریخی دموکراسی شورایی و انقلاب کارگری، کمک موثری به طبقه‌ی کارگر در مبارزه علیه حاکمیت سرمایه نکردند. برای آشنایی بیشتر با این مبحث رجوع کنید به مقاله‌های "پوپولیسم تشکیلاتی" نوشته‌ی حسن جلالی در نشریه‌ی سوسیالیسم و انقلاب شماره ۳ دوره‌ی اول و "سومین سال روز، اکنون چه؟" سوسیالیسم و انقلاب شماره ۱ دوره‌ی اول، و "ترازنامه و چشم انداز" مندرج در نشریه سوسیالیسم و انقلاب شماره ۱ دوره‌ی اول، و "بحران چپ و روشنفکران چپ" سوسیالیسم و انقلاب شماره ۲ دوره‌ی دوم

۶۰ - به ویژه دو سازمان عمده چپ، یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق "اقلیت" و سازمان پیکار.

۶۱ - نگاه کنید به کتاب‌های "سرمایه‌داری پسین" نوشته ارنست مندل و "فراسوی سرمایه" نوشته استقمان مزاروس

۶۲ - هواداران "جامعه‌مدنی" خاتمی شمارش را از یاد برده‌اند. "افتخار" ابتدی "انقلاب دوم"، همواره از آن خمینی و گروگان‌گیران سفارت "شیطان بزرگ" است!

منابع:

- ۱ - ملیت و انقلاب در ایران نوشته جواد صدیق - انتشارات فانوس - نیویورک - آذر ۱۳۵۲
- ۲ - گذشته چراغ راه آینده
- ۳ - خاطرات و تالمانت مصدق نوشته محمد مصدق
- ۴ - سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم - جلد اول - نوشته حسین کی استوان
- ۵ - خاطرات دوران سپری شده - خاطرات و اسناد یوسف افتخاری
- ۶ - خاطرات سیاسی خلیل ملکی
- ۷ - از انشعاب تا کودتا - خاطرات دکتر انور خامه ای
- ۸ - خاطرات نورالدین کیانوری
- ۹ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران - سرهنگ غلامرضا نجاتی
- ۱۰ - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در دوره رضا شاه - دکتر علی اصغر زرگر
- ۱۱ - مصدق در محکمه نظامی - جلیل بزرگمهر
- ۱۲ - نشریه نیمروز چاپ لندن - مقاله های بابک امیر خسروی در باره کودتای ۲۸ مرداد
- ۱۳ - نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه نوشته لئونارد ماسلی - ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی
- ۱۴ - "The United States and Iran" a documentary history by:
Alexander & Nanes
- ۱۵ - نظر از درون به نقش حزب توده ایران - بابک امیرخسروی
- ۱۶ - بحران جنبش کمونیستی - جلد اول - نوشته فرناندو کلودین
- ۱۷ - اگر ملکی مرده است؛ ما هنوز زنده ایم - نوشته علی اصغر حاج سید جوادی
- ۱۸ - تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران - نوشته سرهنگ نجاتی - در دو جلد
- ۱۹ - FOUNDING THE COMMUNIST INTERNATIONAL - First Congress - path
finders
- ۲۰ - ستاره سرخ ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران ۱۳۱۰ - ۱۳۰۸ به کوشش حمید احمدی
- ۲۱ - کتاب یکرنگی نوشته شاپور بختیار
- ۲۲ - اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد‌های اول و سوم،
خسرو شاکری

- ۲۳ - کتاب کودتاسازان نوشته محمود تربتی سنجابی
- ۲۴ - سرگذشت مرتضی علوی به تالیف: نجمی علوی
- ۲۵ - خاطرات سیاسی ایرج اسکندری در چهار جلد به اهتمام: بابک امیر خسروی و فریدون آذر نور
- ۲۶ - نشریه سوسیالیسم و انقلاب دوره اول شماره های ۲ و ۴ و دوره دوم شماره ۴
- ۲۷ - برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی لئون تروتسکی
- ۲۸ - نشریه شماره یک International Socialist Forum
- ۲۹ - کارنامه مصدق و حزب توده نوشته خسرو شاکری جلد دوم
- ۳۰ - تاریخ جهانی نفت نوشته دانیل یرگین ترجمه غلامحسین صالحیار
- ۳۱ - سندیکالیزم در جنبش کارگری ایران در فاصله سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۲۵ نشریه الفبا شماره ۶
- ۳۲ - دو بینش در حزب کمونیست ایران از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی
- ۳۳ - خاطرات اردشیر آوانسیان ۱۳۲۰ - ۱۳۲۶ انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران
- ۳۴ - مقالات صمد راد - مندرج در کندوکاوهای شماره ۴ و ۷ و ۸ از پائیز ۱۳۵۵ تا پائیز ۱۳۵۷
- ۳۵ - بحران دموکراسی در ایران نوشته ی فخرالدین عظیمی چاپ فارسی نشر البرز ۱۳۷۴
- ۳۶ - بین الملل سوم پس از لنین نوشته ی تروتسکی ترجمه م. آگاه
- ۳۷ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی خاطرات ارتشبد حسین فردوست جلد اول
- ۳۸ - نخستین زندگینامه استالین نوشته ادوارد رازینسکی ترجمه مهوش غلامی انتشارات اطلاعات
- ۳۹ - مصدق و نبرد قدرت نوشته همایون کاتوزیان ترجمه احمد تدین انتشارات رسا
- ۴۰ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی به کوشش بهرام افراسیابی انتشارات سخن
- ۴۱ - در دادگاه تاریخ نوشته روی مدودف ترجمه متوجهر هزارخانی چاپ انتشارات خوارزمی
- ۴۲ - کژ راهه خاطراتی از حزب توده نوشته احسان طبری انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۶
- ۴۳ - سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی جلد اول موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
- ۴۴ - اصول کمونیسم نوشته فردریک انگلس نشر گروه چاپ ۱۳۵۹
- ۴۵ - مارکس و انگلس ، مجموعه آثار جلد ۴
- ۴۶ - نیمه دیگر نشریه فرهنگی سیاسی زنان شماره ویژه سیمین بهبهانی به همت فرزانه میلانی

۴۸- THE IRANIAN CONSTITUTIONAL REVOLUTION, ۱۹۰۶-۱۹۱۱ نوشته ژانت

آفاری

۴۹- تاریخ مشروطه ایران نوشته احمد کسروی چاپ نهم ۱۳۵۱ انتشارات امیر کبیر

۵۰- Theses Resolutions & Manifestos of the first four congresses of the third

international PLUTO PRESS LONDON ۱۹۸۳

۵۱- زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران نوشته فواد روحانی چاپ ۱۳۶۶

۵۲- اسناد خانه سدان نوشته اسماعیل رائین بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۵۸

۵۳- دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور به کوشش جلیل بزرگمهر

۵۴- BRITISH POLICY IN PERSIA سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۵ نوشته هوشنگ صباحی

۵۵- ایران بین دو انقلاب نوشته پرواند آبراهامیان - نشر نی چاپ ۱۳۷۷

۵۶- شوروی و جنبش جنگل - گریگور یقیکیان - به کوشش بزرویه دهگان - موسسه انتشارات نوین

۵۷- سردار جنگل (میرزا کوچک خان) نوشته ابراهیم فخرائی

۵۸- پرسش شماره ۱، فصل نامه سیاسی، اجتماعی و علمی - چاپ انستیتو پرسش - دی ماه ۱۳۷۷

۵۹- کتاب پژوهش کارگری شماره ۲ پائیز ۱۹۹۸ انتشارات پژوهش کارگری

۶۰- پلاتفرم حداقل نظری، سیاسی و تشکیلاتی. انتشارات پروژه ایجاد بولتن سوسیالیستهای انقلابی

۶۱- خاطرات مریم فیروز (فرمانفرمائیان) انتشارات اطلاعات - تهران ۱۳۷۳

۶۲- نشریه نیمروز شماره ۵۲۱ (سال دهم) جمعه ۲ بهمن ماه ۱۳۷۷ (چاپ لندن)

۶۳- مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه "ولایت فقیه" - ماشاءالله آجودانی - انتشارات فصل

کتاب

۶۴- مجموعه ای از آثار صادق هدایت - به کوشش محمد بهارلو - چاپ همسا - چاپ نخست سال

۱۳۷۷

۶۵- ایدئولوژی آلمانی نوشته کارل مارکس - ترجمه عبدالله مهدی - انتشارات حزب کمونیست

ایران

۶۶- در دفاع از انقلاب اکتبر نوشته ارنست مندل - برگردان رامین جوان - نشر بیدار - ماه مه

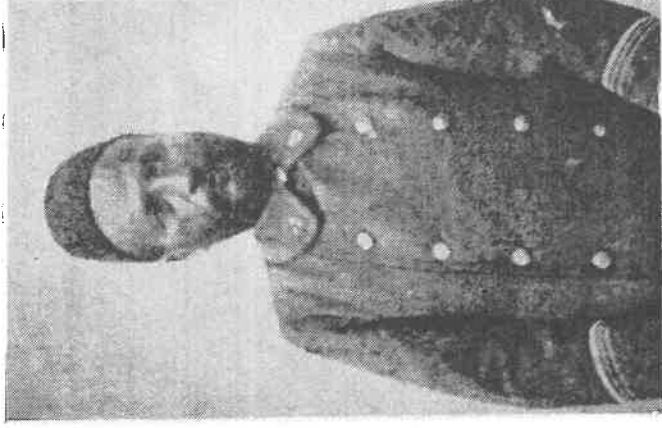
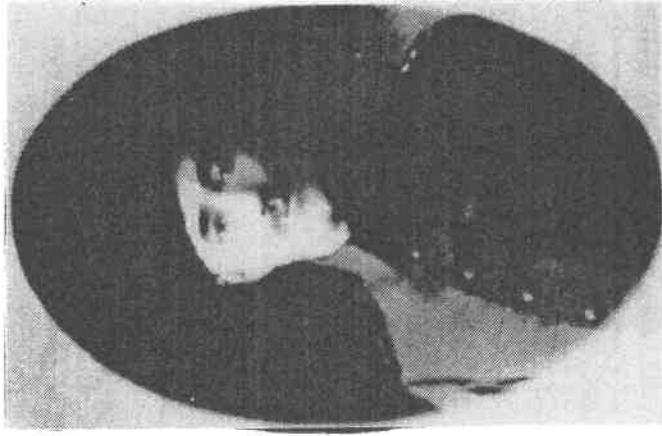
۱۹۹۸

۶۷- کیهان لندن شماره ۴۴۸ - پنجشنبه ۲۵ مارس ۱۹۹۳

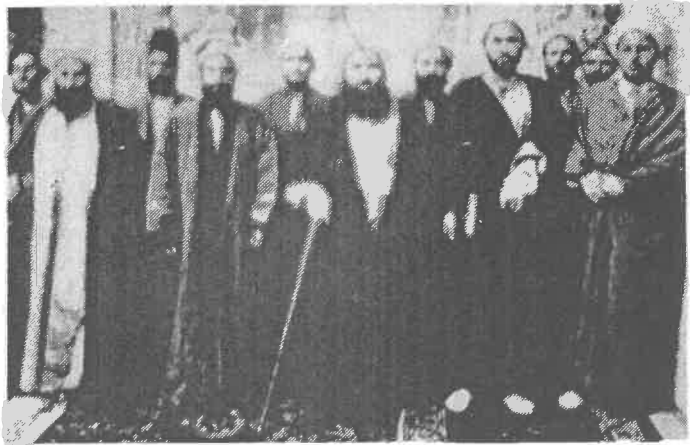
۶۸- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران - گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی - حمید شوکت - جلد اول

- ۶۹ - رنج های سیاسی دکتر مصدق به کوشش عبدالله برهان . نشر ثالث . تابستان ۱۳۷۷
- ۷۰ - خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق. چاپ گلشن . بهار ۱۳۷۳
- ۷۱ - از سید ضیاء تا بختیار نوشته مسعود بهنود انتشارات جاویدان چاپ ششم زمستان ۱۳۷۴
- ۷۲ - ۲۷۵ روز بازرگان نوشته مسعود بهنود چاپ تک چاپ اول ۱۳۷۷
- ۷۳ - خانواده مقدس نوشته کارل مارکس چاپ فارسی
- ۷۴ - نشریه ایران پست تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۵۷
- ۷۵ - جایگاه مبارزات روحانیان ایران از انتشارات سازمان پیکار
- ۷۶ - تاریخ سی ساله، نوشته ی حسین مکی، جلد سوم
- ۷۷ - تاریخ و آگاهی طبقاتی، جورج لوکاسچ، ترجمه محمدجعفر یونسده، نشر تجربه، چاپ اول ۱۳۷۷
- ۷۸ - ایران فردا نشریه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شماره ۵۳ اردیبهشت ۷۸ ویژه نامه دکتر محمد مصدق
- ۷۹ - دُرد زمانه خاطرات محمدعلی عموی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ انتشارات آزران - چاپ اول
- ۸۰ - پیام ایران بهار ۱۳۷۸ از انتشارات انجمن پیام ایران
- ۸۱ - زندگی نامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی نوشته دکتر نصرالله شیفته سردبیر باختر امروز - نشر آفتاب حقیقت - چاپ اول ۱۳۶۴
- ۸۲ - قیام شیخ محمد خیابانی نوشته احمد کسروی - نشر مرکز - چاپ اول ۱۳۷۶
- ۸۳ - اقتصاد ایران در قرن نوزدهم نوشته دکتر احمد سیف - نشر چشمه - ۱۳۷۳
- ۸۴ - موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه - نوشته احمد اشرف - نشر زمینه
- ۸۵ - کتاب فارسی برای سال ششم طبیعی، ریاضی و خانه داری ، انتشارات وزارت آموزش و پرورش
- ۸۶ - ظل السلطان و محمدعلی شاه رودررو نشر پرواز، چاپ اول به کوشش احمد بشیری
- ۸۷ - نخستین کنگره ی نویسندگان ایران - تیرماه ۱۳۲۵ - چاپ ۱۳۲۶ تهران، ناشر نامعلوم
- ۸۸ - مرکز غیبی تبریز نوشته صمد سرداری نیا، چاپ شفق، چاپ اول ۱۳۶۳





انقلابیان و رهبران واقعی انقلاب مشروطه
از راست به چپ: علی مسیو، ستارخان و حیدر عمراوغلی



شیخ فضل الله نوری در میان ملایان



سازش یا چالش روحانیت با انقلاب مشروطه
شیخ فضل الله نوری و آیت الله بهبهانی



دوران کودکی



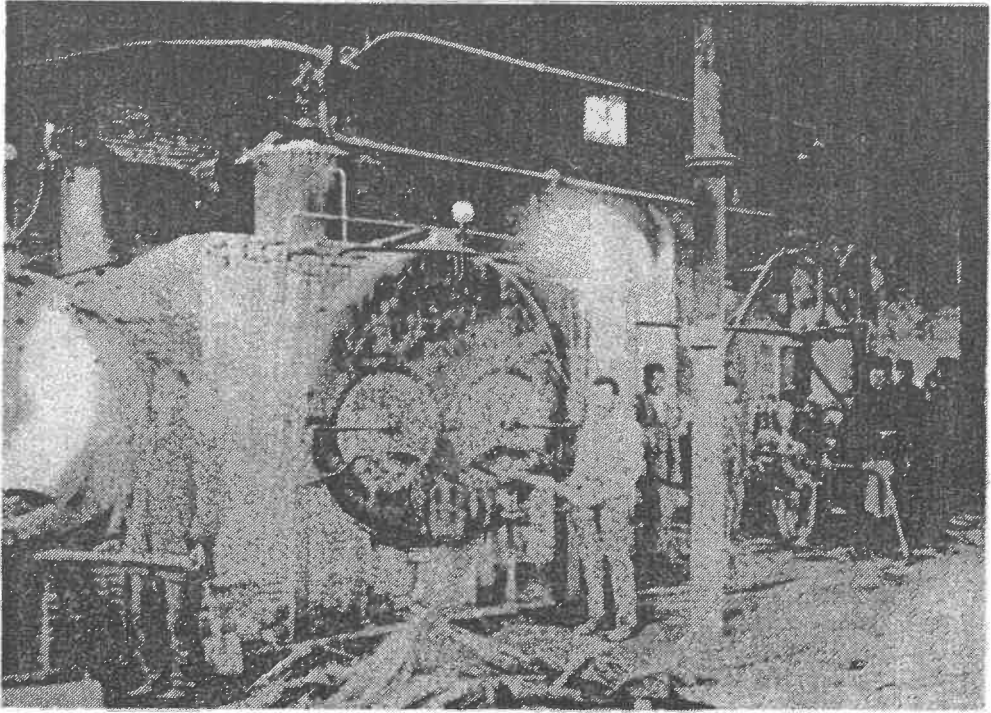
اشراف قاجار: مظفرالدین میرزا ولیعهد، فرمانفرما و مصدق



ظل السلطان

مصدق در دوران جوانی



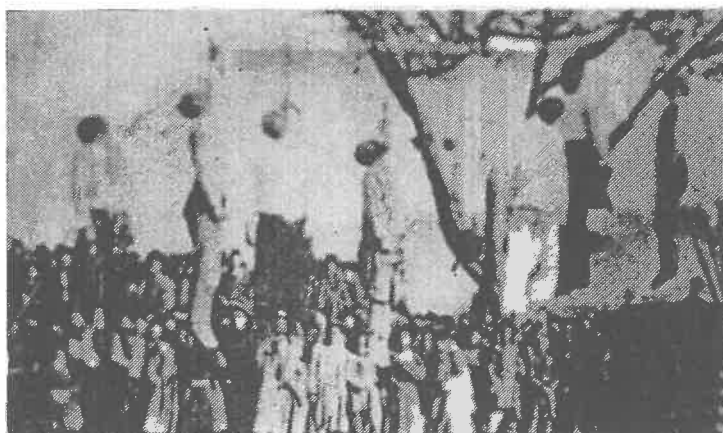


کارگران در کنار دیگ های بخار کارخانه فیلاطوری (ابریشم کشی) رشت
اوایل سده ی بیستم میلادی



دو تن از رهبران مرکز غیبی

علی مسیو (در میان دو پسرش حسن و حاجی خان) و حاج علی دواچی



ثقه الاسلام در کنار حسن و قدیر، دو پسر نوجوان علی مسیو

و ۵ نفر از انقلابیان دیگر به دار آویخته شد.



ستارخان، باقرخان و میرهاشم خان در میان انقلابیان تبریز



قیام تبریز

مردم امام جمعه را کتک زدند و محمدعلی میرزا ولیعهد را به کنسولگری روسیه فراری دادند

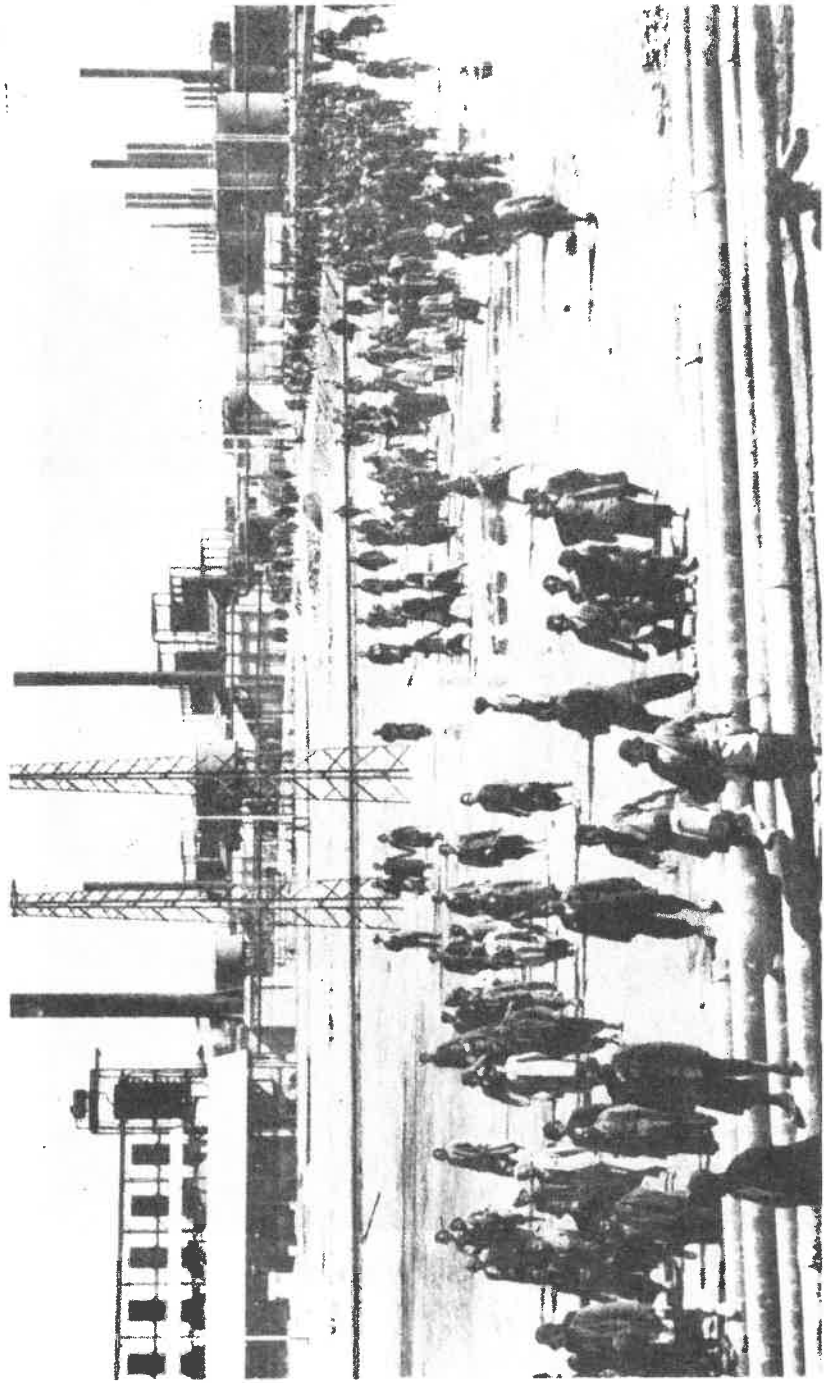


سردار سپه در خدمت احمدشاه قاجار



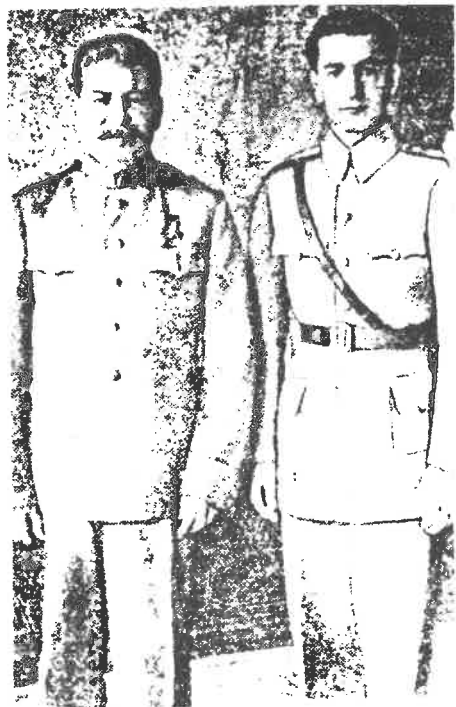
نمونه ای از مجازات های وحشیانه

کارگران نفت جنوب پرچمدار مبارزات هند امپریالیستی
پلايشگاه آبادان ۱۹۲۶ (۱۳۰۵)





استالینیسم وقایع تاریخی را "رتوش" کرد
تروتسکی و کامنف از صفحه تاریخ پاک شده اند



جرجیل

استالین

سران متفقین پسر ارشد رضاشاه را به تخت نشاندهند



روزولت



سه وزیر توده ای در کابینه ی احمد قوام



جبهه ی متحد مصدق و کاشانی



پوستر تبلیغاتی فدائیان اسلام

آمریکا، انگلستان و شوروی از ترس "فدائیان اسلام" فراری شده اند



جسد رزم آرا

آیت اله کاشانی قبلا با حزب فاشیستی "کورد" همکاری کرده بود.

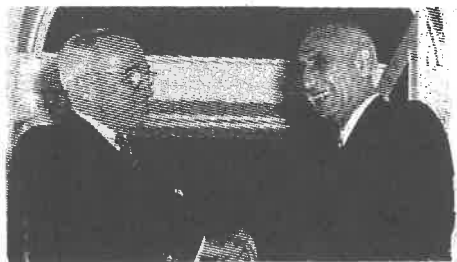


دستجات فاشیستی در طی حکومت ۲۷ ماهه ی مصدق آزادانه به فعالیت های سرکوبگرانه مشغول بودند

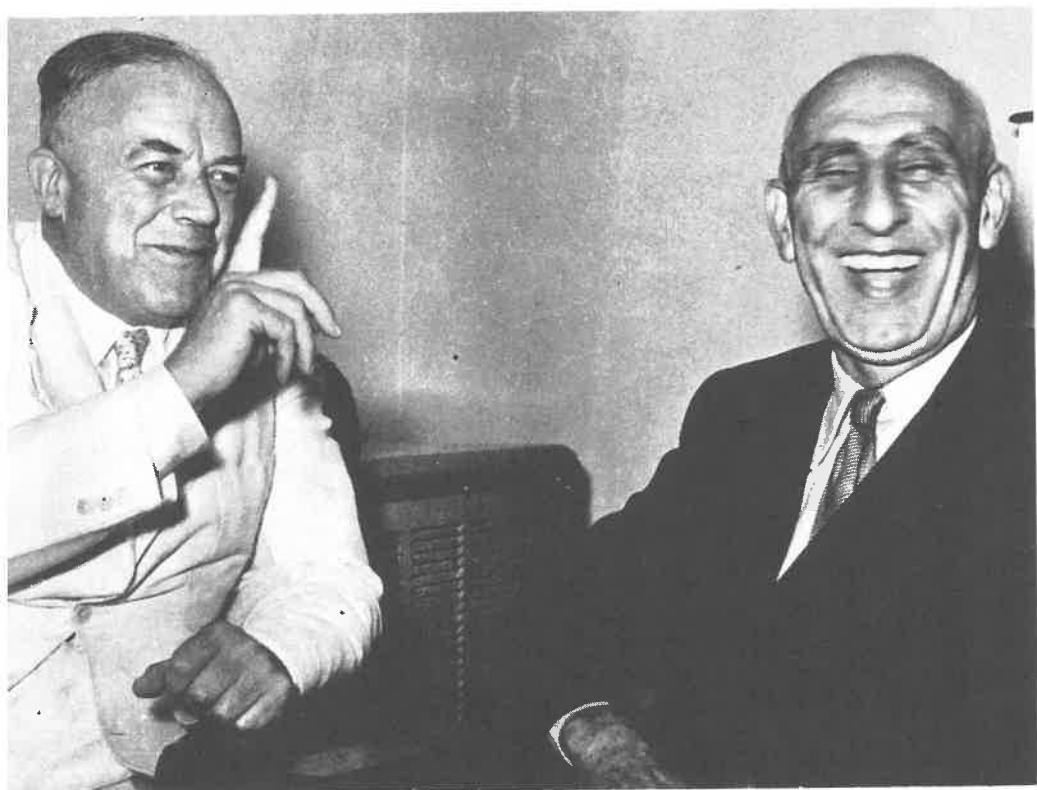




پیشوای ملی گرایان و ثریا همسر دوم شاه



دکتر مصدق و هاری ترومن رئیس جمهور آمریکا



دکتر مصدق و استوکس مهرداد سلطنتی انگلستان



درخواست روحانیان هیئت علمیه تهران از دکتر مصدق جهت خوداری از استعفا - تیرماه ۱۳۳۱



آیت الله کاشانی مهمان حاج روح الله خمینی و حاج نصرالله بنی صدر در قم

دکتر مصدق و روحانیان با حق رای برای زنان و تقسیم اراضی مخالفت می کردند



توده‌ایها روز مرگ استالین در خیابانهای تهران به عزاداری پرداختند.



سرتیب الفشار طروس



زهران جبهه ملی
دکتر مصدق و آیت الله کاشانی



همایش ضدپادشاهی

۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در میدان بهارستان



گسترش جمهوری خواهی

سقوط مجسمه ی رضاشاه در میدان بهارستان، ۲۶ مرداد



یکی از وایسین تظاهرات ضد پادشاهی تا پیش از کودتا



سر لشکر محمد دفتاری

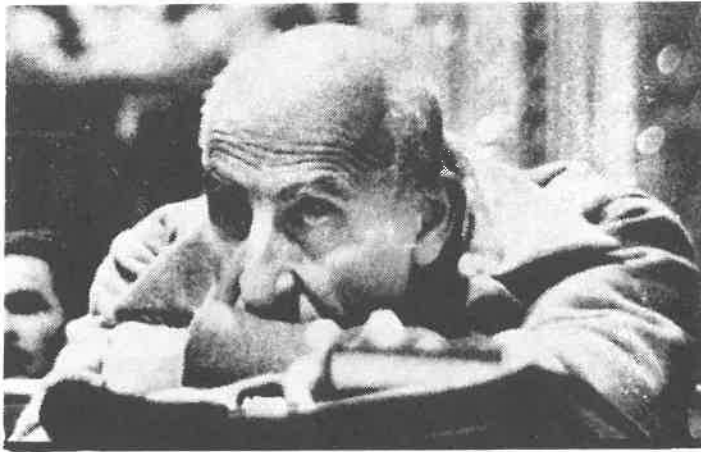




زاهدی نخست وزیر کودتا، در جمع ملی گرایان و یاران سابق دکتر مصدق:
حائری زاده، مکی، مظفر بقائی، شمس قنات آبادی و نادعلی کریمی



دلارهای آمریکائیان و فتوای ملایان، شعبان بی مخ و اوباشان را به خیابان ها کشانید.



دکتر مصدق در دادگاه بدوی (سلطنت آباد). آیا به نقش خود در پیروزی کودتا می اندیشد و می خندد؟



داریوش فروهر
وزیر کار مهدی بازرگان



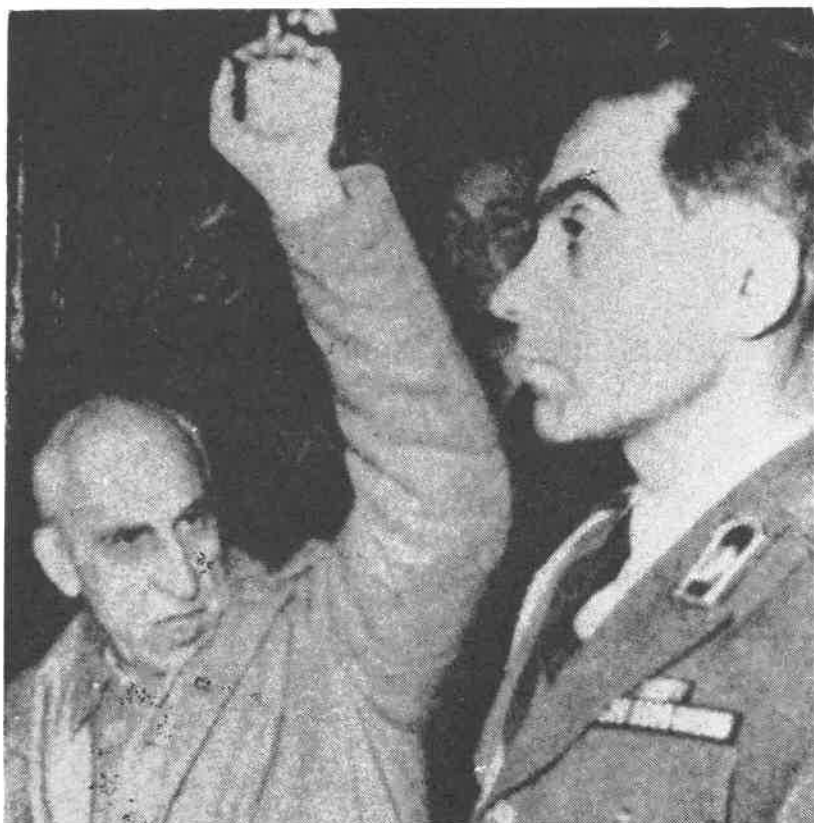
"گروه فشار" ملی گرایان
از سخنرانی مهندس کاظم حسینی
جلوگیری کرد



از راست به چپ به ترتیب: موسی خیابانی، روح الله خمینی و مسعود رجوی



جبهه متحد ملی گرایان و ملایان علیه انقلاب ۱۳۵۷. از راست به چپ:
مرتضی مطهری، ابوالحسن بنی صدر، هاشم صباغیان، مهدی بازرگان، هاشمی رفسنجانی و یدالله سجایی



مصداق در دادگاه نظامی رو به سوی سرهنگ بزرگمهر
وکیل خود کرد و گفت: پدرسوخته باشی اگر حرف بزنی.

من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تازنده هستم مبارزه می کنم. (دکتر محمد مصدق)



ان:

شگاه علم و صنعت ایران
مفی تأثر شهید بهرامی

زمان:

سه شنبه ۱۳/۱۲/۷۶

ساعت: ۱۷-۱۳

از عموم شهر و ندان عزیز دعوت می شود تا در مراسم

«میزگرد نقش رهبران سیاسی - مذهبی ایران در ملی شدن صنعت نفت»

شرکت کنند

جمعی از دانشجویان دانشگاههای تهران

دانشجویان ملی گرا، با کمی "دست" کاری، دست باز عکس صفحه ی قبل دکتر مصدق (به همراه سرهنگ بزرگمهر در دادگاه نظامی) را به نشان مقاومت و رزمندگی او تبدیل به مشت گره شده و پوستر تبلیغاتی خود کرده اند.



انقلاب فرانسه از آغاز تا انتها جنبشی اجتماعی بود و از آن زمان تاکنون دموکراسی صرفاً سیاسی کاملاً به یک رویای غیر ممکن تبدیل شده است. دموکراسی امروزه کمونیزم است. هر نوع دیگر از دموکراسی فقط در کله‌ی اندیشه بافان توریک وجود دارد، کسانی که سر خود را با آن چه واقعاً هست درد نمی‌آورند، کسانی که برایشان اصول نه توسط بشر و شرایط، که از درون خودشان بیرون می‌آیند. دموکراسی به اصل پرولتری تبدیل شده است، به اصل توده‌ها.

فردریک انگلس

نشر نظم کارگر

B. KAZEMI, BM BOX 2699, LONDON WC1N 3XX, UK.

kazemi@isf.org.uk

www.isf.org.uk/books

آدرس:

آدرس الکترونیکی:

سایت اینترنت: